دوفصلنامه مطالعات جمعیتی با درجه علمی- پژوهشی (نامه شماره ۳/۱۸/۳۱۸۵۸۸ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) توسط **مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور** منتشر می‌شود. محورهای مورد نظر این نشریه، عبارتند از: موضوعات مرتبط با جمعیت ازجمله: ازدواج، خانواده و فرزندآوری؛ مهاجرت داخلی و شهرنشینی؛ مهاجرت بین‌المللی؛ جمعیت، سلامت و طول عمر؛ سالخوردگی جمعیت و مناسبات بین‌نسلی؛ روش‌ها و مدل‌سازی جمعیت؛ سیاست‌های جمعیتی؛ پیش‌بینی‌های جمعیتی؛ اقتصاد جمعیت، سرمایه انسانی و بازار کار؛ و جمعیت، محیط زیست و توسعه پایدار.

صاحب امتیاز: مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور — https://nipr.ac.ir
ناشر: مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور و انتشارت علم و فن یکتا (سایتون) — https://nipr.ac.ir - info@scitone.ir
مدیر مسئول: رسول صادقی (استاد جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران / رئیس مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور) — rassadeghi@ut.ac.ir
سردبیر: حاتم حسینی (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا) — h-hosseini@basu.ac.ir
معاون سردبیر: میلاد بگی (استادیار جمعیت‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا) — m.bagi@basu.ac.ir
مدیر داخلی: علی رحیمی (مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور) — ali.rahimi@nipr.ac.ir
ویراستاران انگلیسی: آرزو باقری (دانشیار آمار کاربردی، مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور) — arezoo.bagheri@nipr.ac.ir
المیراسادات علی‌حسینی (پژوهشگر پسادکتری جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران) — elmirasadat.alihosseini@gmail.com
ویراستاری فارسی و صفحه‌آرایی: انتشارت علم و فن یکتا (سایتون) — info@scitone.ir

شماره مجوز انتشار: ۲۲۳۹٤ مورخ ۱٤۰۲/۱۱/۲۹- معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره استاندارد بین‌المللی چاپی: ۲٦۷٦-٥۳۰٦ / **شماره استاندارد بین‌المللی الکترونیکی:** ۳۲۰۸-۲۷۱۷
تناوب انتشار: دوفصلنامه ـ **زبان نشریه:** فارسی با چکیده انگلیسی ـ **قالب انتشار:** چاپی و الکترونیکی ـ **چاپ و صحافی:** کیمیای حضور
وبگاه نشریه: http://jips.nipr.ac.ir ـ **آدرس پست الکترونیکی نشریه:** ipsjournal@nipr.ac.ir
نشانی: تهران، خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوم (هرات)، پلاک ۵، کدپستی: ۱۵۳۱٦۳۵۷۱۱
تلفن: ۸۸۷٤۹۹٦۷ – ۰۲۱ **دورنگار:** ۸۸۵۰۲۵۷۵ – ۰۲۱

هیئت تحریریه: ابوالقاسم پوررضا (استاد بهداشت عمومی، دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه تهران)؛ **فاطمه ترابی** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران)؛ **حاتم حسینی** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا)؛ **فریده خلج‌آبادی فراهانی** (دانشیار بهداشت باروری، پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی)؛ **حجیه‌بی‌بی رازقی نصرآباد** (دانشیار جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران)؛ **حسن سرایی** (استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی)؛ **مهسا سعادتی** (دانشیار آمار زیستی، مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور)؛ **سیدمحمد سیدمیرزایی** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی)؛ **رسول صادقی** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران)؛ **عباس عسکری ندوشن** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه یزد)؛ **یعقوب فروتن** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه مازندران)؛ **محمود قاضی‌طباطبایی** (استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران)؛ **شفیعه قدرتی** (دانشیار جمعیت‌شناسی، دانشگاه حکیم سبزواری)؛ **زینب کاوه‌فیروز** (دانشیار جمعیت‌شناسی، دانشگاه خوارزمی)؛ **حسین محمودیان** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران)؛ **فاطمه مدیری** (دانشیار جامعه‌شناسی، مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور)؛ **بابک معینی** (استاد آموزش بهداشت، دانشگاه علوم پزشکی همدان)؛ **محمد میرزایی** (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران).
عضو هیئت تحریریه بین‌المللی: امیر عرفانی (استاد جمعیت‌شناسی، دانشگاه نیپیسینگ، کانادا).

داوران این شماره: زهرا اجاق (پژوهشکده مطالعات فرهنگی و ارتباطات)؛ **شیرین احمدنیا** (دانشگاه علامه طباطبائی)؛ **وکیل احمدی** (دانشگاه رازی)؛ **نازنین آقایی** (مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور)؛ **محمد امیرپناهی** (دانشگاه علامه طباطبائی)؛ **میلاد بگی** (دانشگاه بوعلی سینا)؛ **فاطمه ترابی** (دانشگاه تهران)؛ **حاتم حسینی** (دانشگاه بوعلی سینا)؛ **احمد دراهکی** (دانشگاه علامه طباطبائی)؛ **مهدی رضایی** (دانشگاه پیام نور)؛ **علی روحانی** (دانشگاه یزد)؛ **لیلا زندی** (دانشگاه تهران)؛ **رسول صادقی** (دانشگاه تهران)؛ **عادل عبدالهی** (مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور)؛ **عباس عسکری ندوشن** (دانشگاه یزد)؛ **ملیحه علی‌مندگاری** (دانشگاه یزد)؛ **محمدولی علیئی** (دانشگاه امام حسین (ع))؛ **یعقوب فروتن** (دانشگاه مازندران)؛ **علی قاسمی اردهایی** (دانشگاه پیام نور)؛ **شفیعه قدرتی** (دانشگاه حکیم سبزواری)؛ **زینب کاوه فیروز** (دانشگاه خوارزمی)؛ **جلیل کریمی** (دانشگاه رازی)؛ **سراج‌الدین محمودیانی** (دانشگاه شیراز)؛ **فاطمه مدیری** (مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور)؛ **زینب هاشمی‌خواه** (دانشگاه یزد).

- مبلغ اشتراک مجله برای هر شماره ٤۰۰۰.۰۰۰ ریال می‌باشد. متقاضیان، وجه اشتراک را به شماره شبای IR ٦۰۰۱۰۰۰۰٤۰۰۱۰۲۳۸۰۳۰۱٤۲۸٤ به‌نام درآمد اختصاصی مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور، نزد بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (قابل واریز در شعب تمام بانک‌ها) واریز و اصل فیش را به آدرس پستی یا الکترونیکی مجله ارسال نمایند.
- استفاده از مقاله‌های این نشریه، با ذکر مأخذ بلامانع است.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله‌های این نشریه بر عهده نویسندگان بوده و چاپ آنها لزوماً به معنای تأیید آنها نمی‌باشد.

دوفصلنامه علمی مطالعات جمعیتی

دوره ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، شماره پیاپی ۲۰ (تاریخ انتشار: پاییز ۱۴۰۵)

عوامل مؤثر بر نگرش شهروندان تهرانی نسبت به فناوری‌های کمک‌باروری فرنگیس ایزدی، حجیه بی‌بی رازقی نصرآباد	۱-۱۸
بازسازی تاریخچه موالید زنان با استفاده از داده‌های سرشماری: بازنگری روشی و کاربرد تجربی در نمونهٔ دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ ایران محمد حدادی، حسین محمودیان	۱۹-۳۵
نظام خط‌مشی‌گذاری ایران در حوزه جوان‌سازی جمعیت: چالش‌ها و راهکارها فضل‌اله محمدی، عباس منوریان، طیبه عباسی	۳۷-۵۷
مسئله گفت‌وگوی بین‌نسلی در خانواده، یک مطالعه کیفی در شهر یزد سعیده صادق‌زاده، علی روحانی، سیدعلیرضا افشانی	۵۹-۷۸
تمایل، عدم تمایل یا نااطمینانی؟ الگوها و تغییرات نیت‌های باروری زنان متأهل در تهران، ۱۳۹۱-۱۴۰۴ امیر عرفانی، مرضیه نجومی، ندا سلیمان‌وندی آذر	۷۹-۹۹
شکاف‌های سیاست‌گذاری ازدواج در ایران: توصیف و تحلیل اسناد کلان و عملکرد نهادی بین سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۴۰۲ فاطمه ترابی	۱۰۱-۱۱۸
رویکرد نهادی به سیاست‌گذاری جمعیت: تجارب جهانی و دلالت‌های ایران محمدجواد محمودی، علی نیکونسبتی، جواد شجاعی، مهدی احراری	۱۱۹-۱۳۸
از الزام اجتماعی تا انتخاب فردی: نقش فردگرایی در شکل‌گیری نگرش دانشجویان دانشگاه خوارزمی نسبت به زندگی مجردی زینب کاوه‌فیروز، رضا صفری شالی، زهرا خادم حسینی	۱۳۹-۱۵۴
تحلیل چندسطحی تعیین‌کننده‌های تمایل به مهاجرت از ایران در سال ۱۴۰۲ محمود مشفق، رسول صادقی، سارا احمدیان	۱۵۵-۱۷۴
پدیده جمعیت‌شویی: مفاهیم، پیشایندها، گونه‌ها و پیامدها علی‌اکبر برومیده، علی‌رضا رضائی	۱۷۵-۱۹۷
راهبردهای شناسایی در تحلیل سن-دوره-کوهورت: کاربرد مدل برآوردگر ذاتی و مدل سلسله‌مراتبی در زنان سرپرست خانوار ایران (۱۳۶۵-۱۴۰۰) محمد سلیمی	۱۹۹-۲۱۶
الگوی واگرایی جنسیتی در مقوله‌های شناختی تجردگرایی جوانان ایرانی: دوقطبی سازی درون مقوله‌ای سیداسماعیل علوی	۲۱۷-۲۳۱

نکات و راهنمای کلّی در نگارش و ارسال مقاله به دوفصلنامه مطالعات جمعیتی

- محتوای مقاله می‌بایست در جهت اهداف و موضوعات مورد نظر مجله باشد.
- مقاله نباید قبلاً در مجله دیگری چاپ شده یا به‌طورِهمزمان به مجله دیگر ارسال شده باشد.
- پذیرش اولیه مقاله منوط به رعایت اصول دستورالعمل مجله درخصوص نحوه نگارش مقاله بوده و پذیرش نهایی و چاپ آن منوط به تأیید داوران تخصصی و هیئت تحریریه مجله است.
- رعایت نکات زیر در نگارش مقاله الزامی است:

۱. مقاله در محیط word با فونت B lotus، اندازه قلم ۱۲ و فاصله سطرها ۱cm تایپ شود. حجم مقالات، بیش از ۲۰ صفحه (حدود ۱۰۰۰۰ کلمه) نباشد.

۲. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه با اندازه قلم ۱۰ باشد و در آن به هدف، داده‌ها و روش کار، مهمترین یافته‌ها و نتیجه‌گیری اشاره شود. در پایان چکیده، بین ۵ تا ۷ واژه به‌عنوان واژگان کلیدی مشخص شود.

۳. پس از چکیده، متن مقاله شامل: مقدمه (طرح مسأله و ضرورت انجام تحقیق)، چارچوب نظری، پیشینه تحقیق، روش تحقیق و داده‌ها، یافته‌ها و بحث و نتیجه‌گیری باشد.

٤. الگوی نقل منبع در داخل متن به این شکل باشد: (نام‌خانوادگی مؤلف/ مؤلفان، سال انتشار: شماره صفحه/ صفحات)؛ مانند: (امانی، ۱۳۸۰: ٤). در مورد منابع لاتین نیز همانند منابع فارسی عمل شود.

۵. کلیه منابعی که در متن مقاله به آنها ارجاع شده است، به‌ترتیب حروف الفبای نام‌خانوادگی نویسنده نخست، در پایان مقاله (در بخش منابع) به‌صورت نمونه‌های زیر آورده شوند:

- کتاب: نام خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان کتاب (به‌صورت ایتالیک). نام و نام‌خانوادگی مترجم، نوبت چاپ، محل انتشار: ناشر. مثال:

ویکس، جان (۱۳۹۵). *جمعیت: مقدمه‌ای بر مفاهیم و موضوعات*. ترجمه الهه میرزایی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور.

Siegel, J., & Swanson, D.A. (2004). *The Methods and Materials of Demography*, Elsevier Academic Press, Second Edition.

- مقاله: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. *نام نشریه (به‌صورت ایتالیک)*، شماره نشریه(دوره نشریه)، شماره صفحات. مثال:

کوششی، مجید و ترکاشوند، محمد (۱۳۹۵). تعدیل اریب برآورد مرگ‌ومیر کودکان با استفاده از روش براس- تراسل و رویکرد نسل‌های فرضی بین دو سرشماری در ایران. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۲(۱)، ۵-۳٦.

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Factors Affecting the Attitudes Toward Assisted Reproductive Technologies (ART) in Tehran

Farangis Izadi[1], Hajieh Bibi Razeghi Nasrabad[2]*

[1] *Mastre of Art Student of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.*
[2] *Associate Professor of Demography, Department of Family Studies, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 18 May 2026
Revised: 28 July 2026
Accepted: 28 August 2026
Published: 28 August 2026

Keywords:
Fertility,
Infertility,
Assisted reproductive technology,
Attitudes.

ABSTRACT

This study was conducted to examine the attitudes toward Assisted Reproductive Technologies (ART) in Tehran and to identify the factors influencing these attitudes. The research employed a survey design with a sample size of 700 individual resident in Tehran, and data were collected through a researcher-made questionnaire. The findings showed that the mean attitude score toward ART was 3.72 out of 5, which is above the average. Respondents showed the highest level of agreement with methods based on the couple's own gametes, and the lowest level of agreement was related with donation-based methods, such as embryo donation, egg donation, and surrogacy. According to the findings, age and education level were significantly associated with attitudes toward ART, while gender and marital status showed no significant differences. Furthermore, awareness of ART treatments, individualism, and the frequency of media use were directly related to a positive attitude toward these technologies, while religiosity and social norms regarding childbearing were inversely related. Multiple regression analysis results showed that awareness and individualism along with education, media use, and age, jointly explained about 45 percent of the variance in attitude. Overall, the findings suggest that policymaking in the field of reproductive health should focus on enhancing public awareness and utilizing the capacity of media to transform negative attitudes.

Introduction

Over the past four decades, Iran has experienced a remarkable decline in fertility, with the total fertility rate dropping from approximately 5.5 children in 1988 to 1.74 in 2022. This trend has had profound implications for the age structure, labor force, and social welfare systems of the country, making family support and fertility enhancement policies a national priority. In the "Family and Youth Population Protection Act" (adopted in 2021), the prevention, diagnosis, and treatment of infertility, along with facilitating access to Assisted Reproductive Technologies (ART), have been emphasized as fundamental strategies. However, the utilization of these methods—particularly third-party techniques such as egg donation, embryo donation, and surrogacy—depends directly on the degree of social acceptance and public attitudes. Although previous research in Iran has largely concentrated on infertile couples, studies examining the attitudes of the general population within the socio-demographic context of a metropolis like Tehran have rarely been conducted. Therefore, the present study was designed to explain the attitudes of Tehran citizens toward assisted reproductive technologies and to identify the social, demographic, value-based, and cognitive factors influencing these attitudes. The theoretical framework of the research is based on a synthesis of the second demographic transition theory (Lesthaeghe, 2010), diffusion of innovations (Rogers, 1962), value change theory (Inglehart, 1997), the theory of planned behavior (Ajzen, 2005), and stigma (Goffman, 1963). Based on this framework, it is hypothesized that attitudes toward ART are shaped by demographic factors (gender, age, education, marital status, mother tongue), value-cultural factors (individualism, religiosity, value of children, perceived social norms of childbearing), and cognitive-experiential factors (awareness of ART, frequency of media use, experience of infertility among close relatives).

Methodology and Data

The present study is applied in terms of purpose and quantitative in nature, based on a cross-sectional survey design. The statistical

*Corresponding author: Hajieh Bibi Razeghi Nasrabad. Associate Professor of Demography, Department of Family Studies, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail address: *hrazeghi@ut.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Izadi, F., & Razeghi Nasrabad, H.B. (2026). Factors affecting the attitudes toward assisted reproductive technologies (ART) in Tehran. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 1-18. https://doi.org/10.22034/jips.2026.582120.1349

population comprised all men and women aged 18–50 residing in Tehran in 2025. The sample size comprised 700 respondents. Sampling was conducted using multi-stage cluster sampling method. Accordingly, the proportion of each age group (18–29, 30–39, 40–50) was first determined across five geographical zones of Tehran (north, south, east, west, center). Subsequently, neighborhoods and blocks were randomly selected within each region. Finally, eligible respondents were randomly chosen from households in each block. The data collection instrument was a researcher-made questionnaire developed based on theoretical foundations, the conceptual framework, and a review of the empirical literature. To ensure content validity, the questionnaire was submitted to eight experts in the fields of demography and social sciences, and the CVR and CVI indices were calculated. Furthermore, exploratory factor analysis (EFA) was conducted to confirm construct validity. The KMO value was 0.966, indicating a high level of sampling adequacy for factor analysis. Additionally, Bartlett's test of sphericity was significant (χ^2 = 14749.710, df = 703, $p < 0.001$), suggesting the suitability of the correlation matrix for factor extraction. Based on the eigenvalue-greater-than-one criterion, six factors were extracted, which fully corresponded to the theoretical constructs of the research. The factor loadings of all items on their respective factors ranged 0.422 to 0.912, indicating good convergent validity. Reliability values were acceptable, with Cronbach's alpha values ranging from 0.75 to 0.88. Data were analyzed using SPSS version 27. At the descriptive level, frequency, percentage, mean, and standard deviation were employed, while at the inferential level, independent t-tests, one-way analysis of variance (ANOVA), Pearson correlation, and hierarchical multiple regression were utilized.

Findings

The mean attitude score of respondents toward ART was 3.72 out of 5, indicating a moderately positive attitude. The lowest level of agreement was related to donation-based methods, with only 39.5% agreeing with the statement "couples who have children through egg or embryo donation are the real parents". Among demographic variables, the independent t-test showed no significant gender mean difference in attitudes ($p = 0.924$). Marital status ($p = 0.085$) and mother tongue ($p = 0.191$) also showed no significant differences in attitudes. However, education level had a significant positive relationship with attitudes ($p < 0.001$), such that individuals with postgraduate education (Master's/PhD) had a higher mean attitude scores (40.88) compared to those with a diploma or lower education (31.26). Age also was positively and significantly correlated with attitudes ($r = 0.130$, $p < 0.001$). At the cognitive-value level, awareness of ART ($r = 0.602$, $p < 0.001$) and individualism ($r = 0.594$, $p < 0.001$) showed strong positive correlations with attitudes, while religiosity and perceived social norms of childbearing were negatively correlated. Media use frequency was also positively associated with attitudes ($r = 0.275$, $p < 0.001$). The experience of infertility among close relatives ($p = 0.591$) and value of children ($p = 0.563$) showed no significant relationships with attitudes. Hierarchical multiple regression results indicated that in first Model (cognitive-value variables), awareness and individualism were the strongest predictors of attitudes, and these variables, along with religiosity, childbearing norms, and media use explained 42.7 percent of the variance in attitudes. In the second Model (after adding socio-demographic variables, including education and age), the R^2 increased to 0.45. In this model, awareness remained the strongest predictor, while individualism, postgraduate education (Master's and above), age, and media use also had significant direct effects on attitudes. Religiosity and childbearing norms lost their significance after controlling for demographic and cognitive variables.

Discussion and Conclusion

The findings reveal that attitudes toward assisted reproductive technologies (ART) among Tehran's citizens are shaped by the interplay of cultural capital, value shifts, and knowledge transmission mechanisms. The role of "awareness" as the strongest predictor of positive attitudes aligns with Rogers' diffusion of innovation framework (1962), indicating that the first step toward the social acceptance of ART is increasing public knowledge about its scientific, jurisprudential, and legal dimensions. Notably, respondents' awareness of technical methods like IVF was higher than their knowledge about the religious permissibility of third-party methods (surrogacy and gamete donation), highlighting gaps in the formal education system and the critical role of media in filling this void. The positive effect of education on attitudes is consistent with the existing literature (Daniluk & Koert, 2012; Szalma & Djundeva, 2019), suggesting that education, as a form of cultural capital, enhances the individuals' ability tfor rational analysis and decision-making in reproductive matters. Furthermore, the positive relationship between individualism and attitudes toward ART can be interpreted within Inglehart's (1997) theory of value change; namely, as individual autonomy values become more widespread, reproductive decisions increasingly become a matter of personal choice, and ART is perceived as a means to realize these individual preferences. On the other hand, a key finding is that religiosity and perceived childbearing norms lost their direct effects after controlling for awareness, individualism, education, and media use. This implies that what is superficially interpreted as religious or traditional opposition to ART is, in many cases, rooted in a lack of knowledge about the jurisprudential permissibility and scientific aspects of these methods; with increased awareness, such opposition diminishes considerably. Moreover, the non-significant effect of infertility experience among close relatives on individuals' attitudes suggests that merely having an infertile family member does not necessarily translate into awareness of treatment processes or attitude change. In Iranian culture, due to the social stigma surrounding infertility, many families conceal this issue, so lived experience does not automatically lead to change in public attitude. This finding aligns with Goffman's stigma theory and domestic ethnographic researches (Hashemikhah et al., 1401; Ghaneh et al., 1400; Razeghi Nasrabad et al., 1405; Askari Nadoushan et al., 1405). Overall, the findings show that attitudes toward ART in Tehran are primarily a function of cognitive capital (awareness), cultural capital (education), and value shifts (individualism), while traditional variables like religiosity and social norms influence attitudes indirectly through these mediating factors. Accordingly, reproductive health policymaking should prioritize: (1) enhancing public awareness through the formal education system and media content that clarifies the jurisprudential and legal dimensions of third-party methods; (2) utilizing media to reduce social stigma and share successful treatment narratives; and (3) conducting qualitative research to precisely identify cultural-religious barriers among different social groups.

Acknowledgment

This article is derived from the first author's Master's thesis in Demography, titled " Attitudes of Men and Women towards Childbearing with Assisted Reproductive Technologies in Tehran", completed at the Faculty of Social Sciences, University of Tehran.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

عوامل مؤثر بر نگرش شهروندان تهرانی نسبت به فناوری‌های کمک‌باروری

فرنگیس ایزدی[۱]، حجیه بی‌بی رازقی نصرآباد[۲*]

[۱] دانشجوی دوره کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

[۲] دانشیار جمعیت‌شناسی، گروه مطالعات خانواده، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۸
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۵/۰۶
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۶
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۰۶

کلیدواژه‌ها:
باروری،
ناباروری،
فناوری کمک‌باروری،
نگرش.

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی نگرش شهروندان تهرانی نسبت به فناوری‌های کمک‌باروری و شناسایی عوامل اثرگذار بر این نگرش انجام شد. پژوهش به روش پیمایشی با حجم نمونه ۷۰۰ نفر ساکن در تهران انجام شد و داده‌ها با پرسش‌نامه‌ی محقق‌ساخته گردآوری گردید. یافته‌ها نشان داد میانگین نمره نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری ۳/۷۲ از ۵ و بالاتر از متوسط است. پاسخگویان با روش‌های مبتنی بر گامت زوجین بیشترین موافقت و روش‌های اهدایی مانند اهدای جنین، اهدای تخمک و رحم جایگزین، کمترین موافقت را داشتند. بر اساس یافته‌ها، سن و سطح تحصیلات با نگرش فناوری‌های کمک‌باروری رابطه معنادار دارند، درحالی‌که جنسیت و وضعیت تأهل تفاوت معناداری نشان ندادند. همچنین آگاهی از درمان‌های کمک‌باروری، فردگرایی و میزان استفاده از رسانه با نگرش مثبت ارتباط مستقیم نسبت به این فناوری‌ها داشتند، درحالی‌که دین‌داری و هنجارهای اجتماعی فرزندآوری رابطه معکوس داشتند. نتایج رگرسیون چندمتغیره نشان داد که آگاهی و فردگرایی به همراه تحصیلات، استفاده از رسانه و سن حدود ۴۵ درصد از واریانس نگرش را تبیین می‌کنند. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد سیاست‌گذاری در حوزه سلامت باروری باید بر ارتقای آگاهی عمومی و بهره‌گیری از ظرفیت رسانه‌ها برای تغییر نگرش‌های منفی متمرکز شود.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، کاهش باروری به یکی از مهم‌ترین چالش‌های جمعیتی در بسیاری از کشورها تبدیل شده است. روندهای جهانی همچون افت میزان باروری، افزایش میانه‌سنی و حرکت جوامع به‌سوی سالمندی، ابعاد این تحول را برجسته‌تر ساخته‌اند (OECD, 2024; United Nations, 2024). ایران نیز طی چهار دهه گذشته کاهش چشمگیر باروری را تجربه کرده است؛ به‌گونه‌ای که میزان باروری کل از حدود ۵/۵ فرزند در سال ۱۳۶۷ به کمتر از سطح جانشینی رسیده و در سال ۱۴۰۰ حدود ۱/۷۴ فرزند برآورد شده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۱). استمرار این روند پیامدهایی برای ساختار سنی، نیروی کار و نظام‌های حمایتی کشور خواهد داشت و لزوم توجه به سیاست‌های حمایت از خانواده و افزایش باروری را تقویت کرده است.

در سیاست‌های کلی جمعیت و قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰)، با هدف تقویت فرزندآوری و افزایش سطح باروری، توجه ویژه‌ای به پیشگیری، تشخیص و درمان ناباروری و همچنین تسهیل دسترسی زوجین به خدمات و فناوری‌های کمک‌باروری[۱] شده است (مجلس شورای اسلامی، قانون حمایت از خانواده و جوانی

[1] Assisted Reproductive Technologies (ART)

*نویسنده مسئول: حجیه بی‌بی رازقی نصرآباد. دانشیار جمعیت‌شناسی، گروه مطالعات خانواده، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

نشانی ایمیل: hrazeghi@ut.ac.ir

استناد به این مقاله: ایزدی، فرنگیس و رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی (۱۴۰۵). عوامل مؤثر بر نگرش شهروندان تهرانی نسبت به فناوری‌های کمک‌باروری. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱-۱۸.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.582120.1349

جمعیت، ۱۴۰۰). در مواد ۴۰ تا ۴۳، ۵۴، ۶۱ و ۶۶ این قانون، ابعاد مختلف حمایت از درمان ناباروری مورد تأکید قرار گرفته است؛ از جمله حمایت از تولید تجهیزات و اقلام مورد نیاز درمان ناباروری، توسعه و گسترش مراکز تخصصی درمان ناباروری در کشور و تقویت نظام ارائه خدمات مرتبط با این حوزه.

بر اساس ماده ۴۳ این قانون، زوج‌هایی که علی‌رغم اقدام به بارداری به مدت یک سال یا بیشتر صاحب فرزند نشده‌اند و در مورد زوج‌های بالای ۳۵ سال پس از گذشت شش ماه از خدمات معاینه، بیماریابی، تشخیص علت ناباروری و درمان آن برخوردار می‌شوند و این خدمات تحت پوشش کامل بیمه‌های پایه، بدون محدودیت زمان و دفعات و بر اساس تشخیص پزشک معالج ارائه می‌گردد (مجلس شورای اسلامی، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ۱۴۰۰).

اگرچه مطالعات متعددی حکایت از تاثیر ناچیز درمان‌های کمک‌باروری بر افزایش میزان باروری را نشان دادند (سوبوتکا[1] و همکاران، ۱۳۹۹). بر طبق تانتوری[2] (۱۴۰۰) از هر پنج زن یک زن بعد از درمان موفق به بارداری می‌شود و ۷۵ درصد از آنها فرزندی به دنیا می‌آورند. در سال ۲۰۱۲ حدود ۱۲۰۰۰ تولد در ایتالیا از طریق این فناوری‌ها رخ داد که حدود ۲/۲ درصد از کل موالید در سال بود . این میزان دو برابر بیشتر از ایالات متحده است. در کشورهای اسکاندیناوی ۴-۶ درصد از کل موالید با کمک این فناوری‌ها رخ می‌دهند. بااین‌حال تقاضا برای استفاده از فناوری‌های کمک‌باروری و میزان موفقیت این روش‌ها در حال افزایش است (تانتوری، ۱۴۰۰) و جوامع مختلف استفاده از این روش‌ها برای درمان ناباروری را در کنار سایر اقدامات و بسته‌های سیاستی افزایش باروری مورد توجه قرار داده‌اند (Präg & Mills, 2017). استفاده از این روش‌ها برای درمان ناباروری وابستگی مستقیمی به نگرش در جامعه کنشگران و همچنین عموم جامعه دارد. ازاین‌رو، بررسی نگرش نسبت به هر کدام از این درمان‌ها (اهدای تخمک، رحم جایگزین، جنین‌های آزمایشگاهی) نیازمند مطالعه و بررسی است.

برآوردهای جهانی از ناباروری حاکی از این هستند که از هر ۶ نفر ۱ نفر در طول زندگی ناباروری را تجربه می‌کند (World Health Organization, 2025). طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی (۲۰۲۳) در خصوص شیوع ناباروری، در کل دنیا میزان ناباروری مقطعی[3] (در یک مدت زمان مشخص) ۱۲/۶ درصد و ناباروری طول عمر[4] (تجربه ناباروری در طول عمر) ۱۷/۵ درصد است. در کشور ما در مورد شیوع ناباروری برآوردهای متعددی وجود دارد. در مطالعه مروری ساعی قره‌ناز و همکاران (۲۰۲۰) شیوع ناباروری در ایران ۸/۷ درصد، مطالعه دیرکوند مقدم و همکاران (۱۳۹۲) ۱۳/۲ درصد، آخوندی و همکاران (۲۰۱۹) ۲۰ درصد و در آخرین گزارش وزارت بهداشت (طاهری و همکاران، ۱۴۰۱) میزان شیوع عمری (طول عمر) ناباروری ۲۰/۳ درصد گزارش شده است. دلایل این تنوع و تفاوت در آمارها به تفاوت در تعریف ناباروری، واقعه موردنظر (ناتوانی برای حاملگی و یا تولد زنده) طول مدت عدم استفاده از وسایل پیشگیری و قصد فرزندآوری، عدم تفکیک بین ناباروری طول عمر(عدم توانایی بارداری بعد از ۱۲ ماه در طول زندگی) و ناباروری مقطعی مرتبط است (رازقی نصرآباد و همکاران، ۱۴۰۱: ۶۴). بااین‌حال بیش از سه دهه است که درمان‌های کمک‌باروری شامل IVF، ICSI، انجام تلقیح داخل رحمی (IUI)، اهدا گامت و جنین، رحم جایگزین و ... در درمان ناباروری به کار گرفته می‌شود. اگرچه آمار دقیقی از درصد استفاده کنندگان و میزان موفقیت این روش‌ها در کشور دست نیست، اما این فناوری‌ها مشروعیت یافته و از حمایت قانونی برخوردار است. ایران جزو معدود کشورهای اسلامی است که اهدا گامت و جنین را شرعی دانسته و به لحاظ مذهبی بلامانع می‌داند (عباسی‌شوازی و همکاران، ۲۰۰۸). برای مثال درمان (لقاح آزمایشگاهی) در ترکیه فقط درصورتی‌که از گامت و اسپرم متعلق به زوج تحت درمان استفاده شود، قانونی است و حضور فرد سوم در پروسه درمان غیرقانونی می‌باشد (Gürtin, 2011).

در ایران تحقیقات متعددی پیرامون نگرش نسبت به روش‌های درمان ناباروری انجام شده است؛ از جمله می‌توان به مطالعات عباسی‌شوازی و همکاران (۱۳۸۵)، محمودیان و همکاران (۱۳۹۶)، شکیبا و همکاران (۱۳۹۳) و افشانی و همکاران (۲۰۱۶) اشاره کرد. بااین‌حال، عمدتاً این مطالعات بر روی زوجین نابارور صورت‌گرفته است و مطالعه‌ای که نگرش افراد عموم جامعه را در مورد فناوری‌های کمک‌باروری و فرزندان متولد شده با این روش‌ها (برای اختصار دراین مطالعه نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری به‌کار می‌رود) مورد بررسی قرار داده باشد، بسیار اندک است و خلأ تحقیقاتی در این زمینه وجود دارد.

روش‌های کمک‌باروری امید و امکان والدشدن را برای بسیاری از افرادی که با مشکلات باروری دست‌وپنجه نرم می‌کنند، فراهم می‌کنند. بااین‌حال، نگرش نسبت به این روش‌ها می‌تواند تحت‌تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و همچنین میزان آگاهی و دانش افراد قرار گیرد. این تحقیق با هدف بررسی نگرش مردم تهران نسبت به درمان‌های کمک‌باروری و عوامل مؤثر بر این نگرش‌ها انجام شده

[1] Sobotka
[2] Tanturri
[3] Period
[4] Lifetime

است. براین‌اساس، این مطالعه قصد دارد به این سؤالات پاسخ دهد: نگرش زنان و مردان در مورد فرزندآوری با استفاده از روش‌های کمک‌باروری چگونه است؟ چه عوامل اجتماعی به این نگرش‌ها تأثیرگذار هستند؟

چارچوب نظری

نگرش افراد به درمان‌های کمک‌باروری پدیده‌ای است که تحت تأثیر عوامل ساختاری، فرهنگی، ارزشی و تجربی قرار دارد. گسترش فناوری‌های باروری در دهه‌های اخیر موجب شده است که ناباروری از یک مسئله صرفاً پزشکی فراتر رفته و به موضوعی اجتماعی تبدیل شود (Zegers-Hochschild et al., 2017; WHO, 2023). در این مطالعه تبیین نگرش نسبت به درمان کمک‌باروری بر دو نظریه اساسی شامل نظریه گذار دوم جمعیتی و نظریه اشاعه نوآوری استوار است، بااین‌حال نظریات تکمیلی نظیر نظریه تحول ارزش‌ها، انگ‌زنی و رفتار برنامه‌ریزی شده[1] برای غنای تحلیل و گسترش ابعاد فرهنگی و ارزشی مورد استفاده قرار گرفته است.

نظریه گذار دوم جمعیتی چارچوب اصلی تحقیق را تشکیل می‌دهد. بر اساس این نظریه، با گسترش مدرنیته، افزایش سطح تحصیلات، فردگرایی و تغییر الگوهای خانواده، نگرش افراد نسبت به فرزندآوری و فناوری‌های مرتبط با آن دگرگون می‌شود (Lesthaeghe, 2010). در چنین شرایطی، تأخیر در فرزندآوری و افزایش ناباروری می‌تواند به افزایش توجه به درمان‌های کمک‌باروری منجر شود (رازقی نصرآباد و همکاران، ۱۳۹۸؛ Schmidt et al., 2012). در این پژوهش متغیرهای تحصیلات و ارزش فرزند و فردگرایی به‌عنوان متغیرهای مرتبط با این نظریه وارد مدل تحلیلی شده‌اند.

از منظر فرهنگی، نظریه تحول ارزش‌ها نشان می‌دهد که در جوامع مدرن با افزایش امنیت اقتصادی و اجتماعی، ارزش‌های سنتی به تدریج جای خود را به ارزش‌های فردگرایانه و ابراز وجود می‌دهند (Inglehart, 1997 ; Inglehart & Baker, 2000). این تغییر ارزش‌ها می‌تواند موجب افزایش پذیرش نوآوری‌های علمی و پزشکی از جمله درمان‌های کمک‌باروری شود. مطالعات مختلف نیز نشان داده‌اند که نگرش افراد نسبت به درمان‌های کمک‌باروری تا حد زیادی تحت تأثیر نظام ارزش‌ها و باورهای فرهنگی قرار دارد (Fortin & Szalma & Djundeva, 2019; Abele, 2016; Aurrekoetxea-Casaus et al., 2022). در این پژوهش بر اساس این نظریه متغیر فردگرایی و دین‌داری به‌عنوان تعیین کننده‌های نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری مورد استفاده قرار گرفته است.

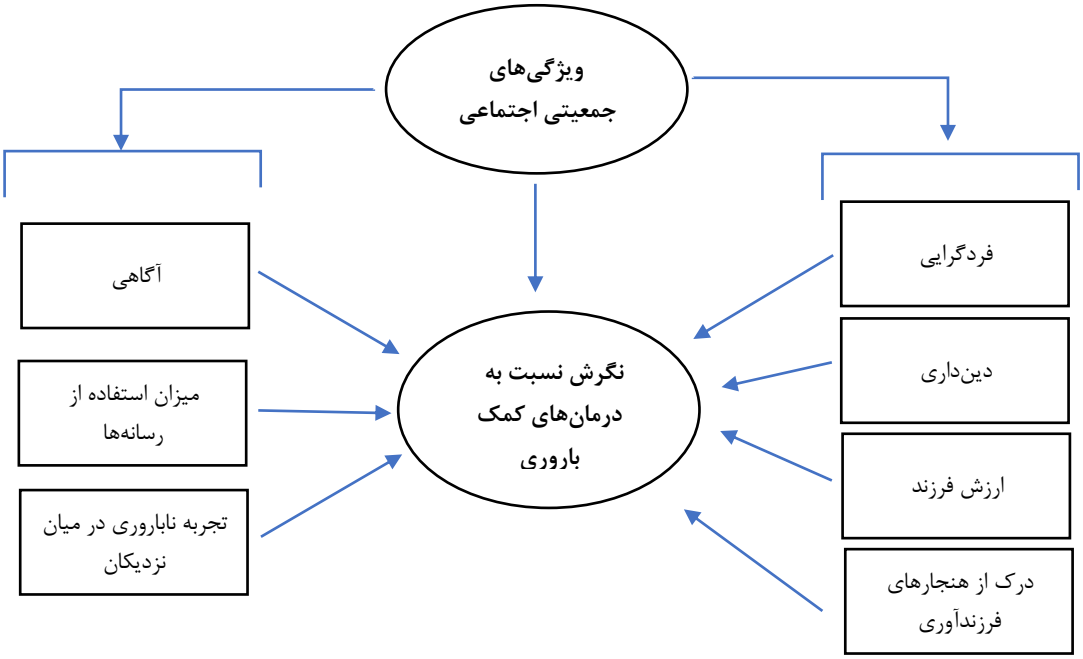
در کنار این تحولات ارزشی، نظریه «اشاعه نوآوری» راجرز چارچوبی مناسب برای توضیح نحوه گسترش فناوری‌های جدید در جامعه ارائه می‌دهد. بر اساس این نظریه، پذیرش یک نوآوری تحت تأثیر عواملی مانند آگاهی، تجربه نزدیکان، شبکه‌های اجتماعی و ارتباطات رسانه‌ای قرار دارد (Rogers, 1962). در حوزه فناوری‌های باروری نیز تحقیقات نشان داده‌اند که افزایش آگاهی و طول دوره شناخت از این فناوری‌ها می‌تواند نگرش مثبت‌تری نسبت به آن‌ها ایجاد کند (یاراحمدی و همکاران، ۱۳۹۸؛ Kovacs et al., 2003; Fortin & Abele, 2016). در پژوهش حاضر متغیرهای آگاهی از روش‌های کمک‌باروری، استفاده از رسانه و تجربه ناباروری در میان نزدیکان به‌عنوان مولفه‌های مرتبط با این نظریه در مدل تحلیل لحاظ شده‌اند.

از سوی دیگر، ناباروری در بسیاری از جوامع با نوعی انگ اجتماعی همراه است. نظریه «انگ‌زنی» گافمن توضیح می‌دهد که چگونه برچسب‌های اجتماعی می‌توانند بر تجربه افراد و انتخاب‌های آنان تأثیر بگذارند (Goffman, 1963). در چنین شرایطی، افراد ممکن است برای غلبه بر پیامدهای اجتماعی ناباروری به درمان‌های کمک‌باروری روی‌آورند (رازقی نصرآباد و همکاران، ۱۴۰۵). مطالعات انجام‌شده در ایران نیز نشان می‌دهد نگرش افراد نسبت به روش‌های کمک‌باروری می‌تواند تحت تأثیر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مرتبط با ناباروری قرار گیرد (عسکری ندوشن و همکاران، ۱۴۰۵؛ عباسی‌شوازی و همکاران، ۱۳۸۵؛ جعفری و همکاران، ۱۳۹۹ و ۱۳۹۸). نظریه رفتارریزی‌شده (Ajzen, 2005) نیز چارچوبی برای تبیین نقش هنجارهای اجتماعی در شکل‌گیری نگرش و قصد رفتاری ارائه می‌دهد. براساس‌این نظریه، هنجارهای ذهنی که ادراک فرد از فشار اجتماعی برای انجام یا عدم انجام یک رفتار است، نقش مهمی در شکل‌گیری قصد و نگرش ایفا می‌کنند (Ajzen & Klobas, 2013). در بستر موضوع این پژوهش، ادراک افراد از هنجارهای اجتماعی مرتبط با فرزندآوری می‌تواند بر نگرش آنان تأثیر بگذارد. به‌عبارت‌دیگر، اگر فرد احساس کند که جامعه و افراد مهم زندگی‌اش (خانواده، دوستان) نگاه مثبتی به فرزندآوری و همچنین استفاده از این فناوری‌ها دارند، احتمالاً نگرش مثبت‌تری نسبت به آن‌ها پیدا خواهد کرد.

بر اساس مبانی نظری مطرح‌شده و نتایج پژوهش‌های پیشین، در این مطالعه مدلی مفهومی (شکل ۱) برای تبیین نگرش افراد نسبت به درمان‌های کمک‌باروری طراحی شده است. در این مدل، نگرش نسبت به فرزندآوری با فناوری‌های کمک‌باروری به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شده است. البته در این مطالعه برای اختصار نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری استفاده شده است. مجموعه‌ای از عوامل

[1] Theory of Planned Behavior

جمعیت‌شناختی، ارزشی، شناختی و تجربی به‌عنوان متغیرهای مستقل بر آن اثرگذار فرض شده‌اند. متغیرهای جمعیت‌شناختی شامل جنسیت، سن، وضعیت تأهل، سطح تحصیلات و زبان مادری هستند که می‌توانند از طریق تفاوت در تجربه‌های اجتماعی و فرهنگی، بر نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری تأثیر بگذارند. در سطح ارزشی-فرهنگی، متغیرهایی مانند فردگرایی، دین‌داری، ارزش فرزند و ادراک هنجارهای اجتماعی فرزندآوری در نظر گرفته شده‌اند که بیانگر چارچوب‌های ارزشی و هنجاری افراد در مواجهه با فرزندآوری و فناوری‌های مرتبط با آن هستند. همچنین در سطح شناختی و تجربی، متغیرهایی نظیر میزان آگاهی از روش‌های کمک‌باروری، تجربه ناباروری در میان نزدیکان و میزان استفاده از رسانه‌ها به‌عنوان عواملی مطرح شده‌اند که می‌توانند از طریق افزایش اطلاعات، تغییر ادراک اجتماعی و شکل‌گیری نگرش‌ها نسبت به این درمان‌ها عمل کنند.



شکل ۱. مدل نظری تعیین کننده‌های نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری

Figure 1. Theoretical model of determinants of attitudes toward Assisted Reproductive Technologies (ART)

بر اساس مدل مفهومی فوق، فرضیات این پژوهش بر سه محور اصلی به شرح زیر استوار گردیده است.

محور اول، فرضیات مربوط به ویژگی‌های جمعیتی است و فرض می‌شود متغیرهایی مثل جنسیت، سن، وضعیت تأهل، تحصیلات و زبان مادری، تفاوت‌های معناداری در نگرش افراد نسبت به درمان‌های کمک‌باروری ایجاد می‌کنند.

محور دوم، به متغیرهای نگرشی و ارزشی بازمی‌گردد؛ در اینجا فرض بر این است که دین‌داری، فردگرایی و ارزش فرزند و درک از هنجارهای اجتماعی تفاوت‌های معناداری در نگرش افراد نسبت به درمان‌های کمک‌باروری ایجاد می‌کنند.

محور سوم، بر سطح شناختی و تجربی متمرکز است؛ و فرض می‌شود میزان آگاهی از این روش‌ها، میزان استفاده از رسانه‌ها، تجربه شخصیِ مواجهه با ناباروری در اطرافیان، بر نگرش افراد نسبت به درمان‌های کمک‌باروری اثرگذار خواهد بود.

درنهایت فرض می‌شود پس از کنترل اثر متغیرهای جمعیتی-اجتماعی، متغیرهای شناختی-ارزشی همچنان تأثیر مستقیم و معناداری بر نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری دارند.

پیشینه پژوهش

مرور ادبیات تحقیق نشان می‌دهند که نگرش عمومی نسبت به درمان‌های کمک‌باروری متأثر از مجموعه‌ای از عوامل فردی، جمعیت‌شناختی، فرهنگی و ساختاری است. یکی از مطالعات گسترده در این حوزه، پژوهش زالما و جیوندوا[1] (۲۰۱۹) بر اساس داده‌های موج چهارم پیمایش ارزش‌های اروپایی در ۴۲ کشور است که نشان داد نگرش مثبت نسبت به درمان‌های کمک‌باروری در میان زنان، افراد جوان‌تر و افراد دارای تحصیلات و درآمد بالاتر بیشتر مشاهده می‌شود. این مطالعه همچنین تأکید کرد که جوامعی با سن بالاتر در تولد نخستین فرزند، پذیرش اجتماعی بیشتری نسبت به درمان‌های کمک‌باروری دارند؛ موضوعی که پیوند میان تحولات جمعیتی و پذیرش اجتماعی نوآوری‌های تولیدمثل را برجسته می‌سازد.

[1] Szalma & Djundeva

زالما و بیتو[1] (۲۰۲۱) در مطالعه‌ای در مجارستان نشان دادند اگرچه نیمی از پاسخگویان خود را نسبت به درمان‌های کمک‌باروری نسبتاً آگاه می‌دانستند، اما دانش واقعی آن‌ها پایین بود و ۵۶ درصد تنها به سه سؤال از هشت سؤال پاسخ صحیح دادند. بیشترین ناآگاهی مربوط به خطرات، هزینه‌ها و محدودیت‌های سنی بود. از نظر نگرش، اکثریت پاسخگویان نگرش بسیار مثبتی داشتند و تنها افراد مذهبی حمایت کمتری نشان دادند.

پژوهش دانیلوک و کوئر[2] (۲۰۱۲) در کانادا نشان داد که نگرش مثبت عمومی نسبت به اهدای تخمک، جنین و رحم جایگزین، تحت تأثیر جنسیت، آگاهی و ساختارهای فرهنگی قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که زنان به دلیل دغدغه‌های هویتی مرتبط با نقش مادری، پذیرش کمتری نسبت به برخی روش‌ها نشان می‌دهند. این پژوهش همچنین بیان می‌کند که دسترسی به آموزش‌های پزشکی و خدمات بهداشتی می‌تواند نگرش مثبت‌تری نسبت به درمان‌های کمک‌باروری ایجاد کند.

یافته‌های فورتین و ابل[3] (۲۰۱۶) تأکید می‌کند که میزان آشنایی و آموزش زنان درباره روش‌های کمک‌باروری، به‌طور مستقیم با نگرش مثبت‌تر آنان مرتبط است. با بالا بردن سطح آگاهی از چگونگی عملکرد این درمان‌ها، پذیرش بیشتر شده است. این نتیجه با نتایج مطالعه طولی کواکس[4] و همکاران (۲۰۰۳) در استرالیا همسو است که افزایش ۲۰ ساله پذیرش اجتماعی لقاح آزمایشگاهی را عمدتاً ناشی از سیاست‌های حمایتی و تسهیلات درمانی می‌دانند. به این معنی که با افزایش حمایت‌های مالی از سوی دولت برای درمان‌ها، پذیرش درمان از سوی استفاده کنندگان با اقبال بیشتری روبه‌رو شده‌اند.

مطالعات انجام‌شده در اروپا نشان می‌دهند که نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری میان گروه‌های قومی، مذهبی و مهاجران متفاوت است. هاوگ و میلوزکی[5] (۲۰۱۸) در آلمان دریافتند که زنان بومی نگرش متفاوتی نسبت به مهاجران ترکیه‌ای و لهستانی دارند و تفاوت‌های فرهنگی-مذهبی نقش مهمی در این زمینه دارد. میلوزکی و هاوگ (۲۰۲۰) نیز نشان دادند که باورهای دینی بر پذیرش این روش‌ها تأثیر دارد و زنان مسیحی نسبت به زنان مسلمان نگرش مثبت‌تری ابراز می‌کنند.

مطالعه‌ی اورکوتکسئا-کازائوس[6] و همکاران (۲۰۲۲) نشان داد پذیرش درمان‌های کمک‌باروری در جمعیت اسپانیا بالا است و همچنین تفاوت‌های معناداری را بر اساس جنسیت آشکار کرد. به‌طوری‌که زنان این فناوری‌ها را برای درمان ناباروری و اختلالات ژنتیکی می‌پذیرفتند، درحالی‌که مردان آن را برای انتخاب جنسیت جنین می‌پذیرفتند. بااین‌حال، جنسیت تنها متغیر مرتبط در مدل رگرسیون خطی انجام‌شده نبود؛ بلکه دین‌داری و محافظه‌کاری سیاسی نیز از متغیرهای تبیین‌کننده‌ی پذیرش درمان‌های کمک‌باروری به‌شمار می‌رفتند.

در شرق آسیا، مجموعه مطالعات ژاپنی (Hibino et al., 2013; Yamamoto et al., 2018; Nakazawa et al., 2019) نشان می‌دهد که با وجود پذیرش نسبی برخی روش‌ها مانند اهدای تخمک و اسپرم، روش‌هایی مانند رحم جایگزین یا پیوند رحم با حساسیت‌های فرهنگی، اخلاقی و حقوقی بیشتری همراه هستند. همچنین سطح آگاهی عمومی نسبت به فناوری‌های جدید باروری در این کشور پایین گزارش شده و افراد جوان‌تر و تحصیل‌کرده‌تر نگرش مثبت‌تری نسبت به این فناوری‌ها نشان می‌دهند.

در کشورهای درحال‌توسعه نیز تفاوت‌های جنسیتی، فرهنگی و دسترسی محدود به خدمات درمانی، از عوامل اثرگذار بر نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری شناخته شده‌اند. فابامو وآکینولا[7] (۲۰۱۳) در نیجریه نشان دادند که نگرش مثبت به شدت وابسته به آگاهی، هزینه‌های درمان و هنجارهای اجتماعی است.

پژوهش‌های داخلی عمدتاً بر نگرش زوج‌های نابارور نسبت به روش‌های کمک‌باروری متمرکز بوده‌اند. عباسی شوازی و همکاران (۱۳۸۵) نشان دادند که نگرانی از قضاوت اجتماعی، برداشت‌های محدود یا اشتباه مذهبی و کمبود آگاهی از عوامل مهم در نگرش منفی یا تردیدآمیز زنان نسبت به روش‌های گوناگون کمک‌باروری است. مطالعه شکیبا و همکاران (۱۳۹۳) نشان می‌دهد بین طول مدت ازدواج، مدت زمان ناباروری، سن و میزان درآمد ماهیانه با نگرش افراد نسبت به روش‌های کمک‌باروری ارتباط آماری معنی‌داری وجود داشت، ولی بین جنسیت، سطح تحصیلات و نوع سکونت با نگرش افراد نسبت به روش‌های کمک‌باروری تفاوت معنی‌داری وجود نداشت. یافته‌های محمودیان و همکاران (۱۳۹۶) نشان می‌دهد که اغلب زنان نسبت به رحم جایگزین نگرش منفی دارند و مهم‌ترین دلایل این نگرش شامل نگرانی‌های مربوط به پایداری خانواده، پذیرش کودک از سوی همسر و حساسیت‌های فرهنگی ـ مذهبی است.

[1] Szalma & Bitó
[2] Daniluk & Koert
[3] Fortin & Abele
[4] Kovacs
[5] Haug & Milewski
[6] Aurrekoetxea-Casaus
[7] Fabamwo & Akinola

مطالعه افشانی و همکاران (۲۰۱۶) بر روی زوج‌های نابارور مراجعه کننده به مرکز ناباروری یزد نشان داد که نگرش افراد نسبت به روش‌های کمک‌باروری تحت تأثیر عوامل اجتماعی و شناختی قرار دارد. بر اساس یافته‌های این پژوهش، هرچه زوجین از روش‌های کمک‌باروری آگاهی بیشتری داشته باشند، نگرش مثبت‌تری نسبت به آنها پیدا می‌کنند. همچنین دیدگاه خانواده و به‌ویژه نگرش همسر، نقشی تعیین کننده در پذیرش یا رد این روش‌ها ایفا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که حمایت عاطفی خانواده می‌تواند تمایل زوجین را برای استفاده از این فناوری‌ها افزایش دهد. در مقابل، عواملی مانند جنسیت فرد و وضعیت اقتصادی-اجتماعی تأثیر چندانی بر نگرش فرد نسبت به روش‌های کمک‌باروری ندارند.

پژوهش احمدی و بامداد (۲۰۱۷) نشان داد در میان روش‌های مدرن درمان ناباروری، (IVF) (با استفاده از اسپرم شوهر و تخمک زن) بیشترین پذیرش را داشته است و بارداری از طریق رحم اجاره‌ایی و گامت‌های اهدایی کمتر مورد پذیرش قرار گرفتند.

جعفری و همکاران (۱۳۹۸) گزارش دادند که نگرش کلی نسبت به روش‌های اهدایی در سطح متوسط است و عواملی مانند مذهب، درآمد و اعتماد به نظام درمانی با آن ارتباط دارد. در مطالعه دیگری جعفری و همکاران (۱۳۹۹) به اهمیت پذیرش اجتماعی، پذیرش دینی و حمایت اجتماعی در مواجهه با روش‌های درمان ناباروری اشاره کردند. پژوهش زردشت و همکاران (۱۴۰۴) نشان داد که سطح تحصیلات، درآمد، سرمایه فرهنگی و تجربه ناباروری رابطه معناداری با نگرش نسبت به رحم جایگزین دارند.

مرور پیشینه نشان می‌دهد که مطالعات خارجی و داخلی بر اهمیت مجموعه‌ای از عوامل جمعیت‌شناختی، فرهنگی، مذهبی و آگاهی در شکل‌گیری نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری تأکید دارند. بااین‌حال، چند خلأ مهم در ادبیات داخلی وجود دارد: از جمله اینکه بیشتر مطالعات داخلی بر زوج‌های نابارور متمرکز بوده‌اند، نه جمعیت عمومی شهروندان. همچنین کمتر به عوامل ارزشی و فرهنگی مانند فردگرایی یا تغییر هنجارهای فرزندآوری پرداخته‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر با تمرکز بر شهروندان تهرانی و با استفاده از رویکرد کمی-تحلیلی، به دنبال پرکردن این خلأ و ارائه تصویری جامع از عوامل اجتماعی و ارزشی مؤثر بر نگرش عمومی نسبت به درمان‌های کمک‌باروری است.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت و روش، کمی و مبتنی بر طرح پیمایش است. مطالعه به‌صورت مقطعی در سال ۱۴۰۴ در شهر تهران انجام شد و تمرکز آن بر سنجش نگرش شهروندان نسبت به درمان‌های کمک‌باروری و تحلیل عوامل اجتماعی-نگرشی مؤثر بر آن بود (ایزدی، ۱۴۰۵).

جامعه آماری شامل کلیه زنان و مردان ۱۸ تا ۵۰ ساله ساکن شهر تهران در سال ۱۴۰۴ است. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران و سطح اطمینان ۹۵ درصد و خطای ۵ درصد، ۳۸۴ نفر برآورد شد. بااین‌حال با توجه به اینکه ابزار پژوهش شامل ۶۳ گویه و سوال می‌باشد. برای تحلیل‌های چند متغیره به تعداد نمونه بیشتری نیاز است تا به برآوردهای پایداری دست یابیم. ازاین‌رو از قاعده مبتنی بر تعداد گویه‌ها و متغیرها بهره گرفته شده است (علیمرادیان و همکاران،۱۴۰۱). قاعده رایج، وجود ۱۰ تا ۲۰ مشارکت کننده به ازای هر گویه را برای دست‌یابی به برآوردهای پایدار ضروری می‌داند (Tinsley & Tinsley 1987). کلاین[1] (۲۰۱۶) نیز در مدل‌سازی‌های پیچیده ۱۰ تا ۲۰ نمونه را به ازای هر گویه پیشنهاد می‌دهد (Kline 2016: 292). در این مطالعه با توجه به تعداد گویه‌ها و متغیرها، حداقل حجم نمونه برابر با ۶۳۰ نفر برآورد شد. جهت افزایش دقت برآوردها و جبران پرسش‌نامه‌های احتمالی ناقص، حجم نمونه نهایی ۷۰۰ نفر تعیین گردید.

نمونه‌گیری با بهره‌گیری از ترکیب نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای انجام شد. برای انتخاب نمونه، ابتدا جمعیت ۱۸ تا ۵۰ ساله شهر تهران بر اساس داده‌های سرشماری مرکز آمار ایران ۱۳۹۵، به سه گروه سنی تقسیم شد. سپس سهم هر گروه سنی از کل جمعیت هدف محاسبه و بر اساس آن، تعداد نمونه مورد نیاز در هر گروه سنی تعیین گردید (ستون چهارم جدول شماره۱). سهم زنان و مردان در هر گروه سنی به صورت مساوی درنظر گرفته شد. در نهایت، با توجه به تقسیم شهر تهران به پنج پهنه جغرافیایی (شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز)، تعداد نمونه هر گروه سنی در هر منطقه به صورت مساوی توزیع شد. به‌عبارت‌دیگر، از هر منطقه، به ازای هر گروه سنی، تعداد مشخصی زن و مرد مطابق با ستون آخر جدول انتخاب شدند. در هر منطقه، پس از تعیین سهمیه گروه‌های سنی-جنسی، محله‌ها به‌طور تصادفی انتخاب شدند. در هر محله، تعداد مشخصی بلوک (کوچه و خیابان) به‌طور تصادفی انتخاب گردید. سپس از میان خانوارهای هر بلوک، پاسخگویان واجد شرایط به‌طور تصادفی انتخاب شدند. محلات مورد نظر در شمال-میدان تجریش، جنوب-شهرری و میدان مادر، شرق-محله هفت حوض و میدان تسلیحات، غرب -پونک شمالی و مرکز-منطقه ده شهرداری خیابان‌های خوش، کارون وجیحون) بوده است. توزیع پاسخگویان در پنج منطقه شهر تهران مطابق جدول شماره ۱ تنظیم شده است.

[1] Kline

ابزار گردآوری داده‌ها، پرسش‌نامه محقق‌ساخته‌ای بود که بر اساس مبانی نظری، چارچوب مفهومی و مرور پیشینه تجربی تدوین شد. پرسش‌نامه شامل مجموعه‌ای از گویه‌ها برای سنجش نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری (متغیر وابسته) و نیز متغیرهای مستقل شامل آگاهی از درمان‌های کمک‌باروری، فردگرایی، دین‌داری، ارزش فرزند، ادراک هنجارهای اجتماعی فرزندآوری، میزان استفاده از رسانه و تجربه ناباروری در نزدیکان بود.

برای سنجش متغیر نگرش از ۱۰ گویه استفاده شد. باید توجه داشت که نگرش نسبت به روش‌های مختلف کمک‌باروری یکسان نیست بااین‌حال، دراین مطالعه گویه‌های مربوط به نگرش به روش‌های درمان ناباروری در قالب یک سازه‌ی واحد ترکیب شدند. این تصمیم بر اساس سه دلیل اتخاذ گردید. نخست هدف اصلی پژوهش، سنجش نگرش کلی شهروندان نسبت به درمان‌های کمک‌باروری بود. دوم ضریب آلفای کرونباخ برابر با ۰/۸۶۴ به‌دست آمد که نشان‌دهنده‌ی همسانی درونی مطلوب است. سوم به‌منظور نشان دادن تفاوت در نگرش روش‌های مختلف، جدول توزیع درصدی پاسخگویان بر حسب نگرش نسبت به هر یک از روش‌ها در بخش یافته‌ها ارائه شده است تا خواننده بتواند تفاوت‌های درون‌سازه‌ای را نیز مشاهده کند.

جدول ۱. توزیع حجم نمونه بر اساس گروه‌های سنی، جنسی و مناطق جغرافیایی شهر تهران

Table 1. Distribution of the sample size by age groups, sex, and geographical regions of Tehran

ردیف	گروه سنی	جمعیت تهران (۱۳۹۵)	سهم از جمعیت هدف	تعداد در حجم نمونه (کل)	سهم مردان (۳۵۰)	سهم زنان (۳۵۰)	تعداد پاسخگو در هر منطقه (۵ منطقه)
۱	۱۸ تا ۲۹ سال	۲,۶۳۴,۶۳۹	۳۴٪	۲۳۸	۱۰۸	۱۳۰	۴۸
۲	۳۰ تا ۳۹ سال	۲,۸۲۲,۳۷۹	۳۸٪	۲۶۶	۱۲۹	۱۳۷	۵۳
۳	۴۰ تا ۵۰ سال	۲,۰۳۹,۹۳۴	۲۸٪	۱۹۶	۱۰۲	۹۴	۳۹
جمع	۱۸ تا ۵۰ سال	۷,۴۹۶,۹۵۲	۱۰۰٪	۷۰۰	۳۳۹	۳۶۱	۱۴۰

برای تأمین روایی محتوایی، پرسش‌نامه در اختیار هشت نفر از متخصصان حوزه جمعیت‌شناسی و علوم اجتماعی قرار گرفت و گویه‌ها از نظر شفافیت، ضرورت و تناسب با اهداف پژوهش ارزیابی شدند. در این مرحله، برای کمی‌سازی ارزیابی‌ها، دو شاخص استاندارد «نسبت روایی محتوایی[1]» و «شاخص روایی محتوایی[2]» محاسبه شد. در نهایت، با توجه به نظرات اصلاحی متخصصان و نتایج شاخص‌های فوق، گویه‌هایی که نمرات آن‌ها پایین‌تر از حد نصاب بود، حذف یا بازنگری شدند. گویه‌های سازه‌های اصلی در قالب طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت از «کاملاً مخالفم» تا «کاملاً موافقم» تنظیم شد. پایایی سازه‌ها با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ محاسبه شد. تمامی مقادیر آلفا بالاتر از ۰/۷ بوده و نشان‌دهنده همسانی درونی مطلوب سازه‌هاست. ضرایب پایایی در جدول ۲ گزارش شده‌اند.

برای بررسی روایی سازه، تحلیل عاملی اکتشافی با روش محورهای اصلی[3] و چرخش اریب پرومکس[4] برروی ۳۸ گویه انجام شد. مقدار شاخص KMO برابر با۰/۹۶۶ به‌دست آمد که نشان‌دهنده‌ی کفایت بالای داده‌ها برای تحلیل عاملی است. همچنین آزمون کرویت بارتلت با مقدار ۷۱۰/۱۴۷۴۹ و درجه آزادی ۷۰۳ در سطح $p<0/001$ معنی‌دار بود که حاکی از مناسب بودن ماتریس همبستگی برای استخراج عامل‌هاست. بر اساس معیار مقدار ویژه بزرگ‌تر از یک، ۶ عامل استخراج شد که با سازه‌های نظری پژوهش همخوانی کامل دارد. بارهای عاملی همه گویه‌ها بر روی عامل مربوطه در دامنه ۰/۴۲۲ تا ۰/۹۱۲ قرار دارد که بالاتر از حد نصاب ۰/۴۰ است و نشان‌دهنده‌ی روایی همگرای مطلوب ابزار است (جدول ۲). همچنین، بررسی بارهای عاملی گویه‌ها بر روی سایر عامل‌ها نشان داد که بارگذاری متقاطع قابل‌توجهی وجود ندارد که حاکی از روایی واگرای قابل‌قبول پرسش‌نامه است. بر این اساس، روایی سازه پرسش‌نامه تأیید می‌شود.

علاوه‌براین، متغیرهای زمینه‌ای مانند جنسیت، سن، تحصیلات، وضعیت تأهل و زبان مادری نیز در پرسش‌نامه گنجانده شد. میزان استفاده از رسانه‌ها نیز بر حسب ساعت سنجیده شد. به‌منظور ارائه تصویری روشن از ساختار ابزار، خلاصه متغیرها، گویه‌ها و نوع مقیاس سنجش در جدول ۲ ارائه شده است. (برای اطلاع بیشتر از تعریف و نحوه سنجش متغیرها به ایزدی (۱۴۰۵) مراجعه کنید).

داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۷ تحلیل شد. در سطح توصیفی از شاخص‌های فراوانی، درصد، میانگین و انحراف معیار استفاده شد. در سطح استنباطی، ابتدا آزمون t مستقل برای مقایسه میانگین‌ها در گروه‌های دوگانه و تحلیل واریانس یک‌طرفه برای گروه‌های چندگانه و ضریب همبستگی پیرسون بررسی روابط میان متغیرهای کمی به‌کار رفت. سپس برای تحلیل تأثیر هم‌زمان متغیرهای مستقل بر نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری، از تحلیل رگرسیون خطی چندمتغیره سلسه مراتبی و به روش (Enter) استفاده گردید.

[1] Content Validity Ratio
[2] Content Validity Index
[3] Principal Axis Factoring
[4] Promax

جدول ۲. گویه‌ها، بارهای عاملی و ضرایب پایایی (آلفای کرونباخ) سازه‌های پرسش‌نامه

Table 2. Items, factor loadings, and reliability coefficients (Cronbach's alpha) of the questionnaire constructs

متغیر	گویه	بار عاملی	آلفای کرونباخ
نگرش به درمان‌های کمک‌باروری	با انجام IVF یا ICSI انجام تلقیح داخل رحمی (IUI) برای کمک به زوج‌های نابارور موافقم.	۰/۵۷۶	۰/۸۶۴
	استفاده از اهدای تخمک راه‌حل قابل‌قبولی برای زوج‌های نابارور است.	۰/۶۶۱	
	در موارد لزوم می‌توان از اهداء جنین برای درمان ناباروری استفاده کرد.	۰/۵۶۱	
	در موارد خاص، استفاده از رحم جایگزین (اجاره رحم) روش مناسبی برای زوجین نابارور است.	۰/۶۳۵	
	کودکانی که با روش‌های درمان ناباروری متولد می‌شوند تفاوتی با سایر کودکان ندارند.	۰/۵۵۵	
	این روش‌ها می‌تواند استرس و فشار روحی ناشی از ناباروری را کم کند.	۰/۵۹۲	
	بهتر است دولت و بیمه‌ها از نظر مالی بیشتر از درمان‌های ناباروری حمایت کنند.	۰/۴۳۴	
	جامعه باید استفاده از روش‌های درمان ناباروری را بپذیرد.	۰/۷۴۴	
	زوجینی که با اهدای جنین یا تخمک صاحب فرزند می‌شوند والدین واقعی هستند.	۰/۶۵۹	
	فرزندآوری با این روش‌ها را بر فرزندخواندگی ترجیح می‌دهم.	۰/۶۱۹	
آگاهی از درمان‌های کمک‌باروری	نسبت به روش‌های درمان ناباروری مثل IVF آشنایی دارم.	۰/۸۴۲	۰/۸۸
	نظر مراجع دینی را درمورد استفاده از روش‌های درمان ناباروری می‌دانم.	۰/۷۹۱	
	از میزان موفقیت روش‌های درمان ناباروری آگاهی دارم.	۰/۷۸۰	
	در مورد مراکز ارائه‌دهنده این درمان‌ها در شهر خود اطلاع دارم.	۰/۹۱۲	
	از مسائل شرعی اهداء تخمک، استفاده از رحم جایگزین و ... اطلاع دارم.	۰/۷۰۲	
فردگرایی	در تصمیم‌های مهم زندگی، بیشتر به نظر خودم تکیه می‌کنم تا خانواده.	۰/۴۸۶	۰/۸۲
	دوست دارم خودم درباره ازدواج و تعداد فرزندان تصمیم بگیرم.	۰/۴۲۲	
	در تصمیم‌گیری‌های فردی دیدگاه خودم را ترجیح می‌دهم.	۰/۵۲۶	
	برایم مهم است زندگی‌ام مطابق خواسته‌های شخصی خودم باشد.	۰/۵۱۶	
	در موضوع بچه‌دارشدن، این من و همسرم هستیم که باید تصمیم بگیریم، نه دیگران.	۰/۴۴۶	
دین‌داری	دین در زندگی من جایگاه مهمی دارد.	۰/۵۸۲	۰/۸۶
	انجام عبادت‌هایی مثل نماز و روزه برایم مهم است.	۰/۶۰۱	
	معمولاً در کارهایم به خدا توکل می‌کنم.	۰/۸۱۸	
	سعی می‌کنم در زندگی حلال و حرام را رعایت کنم.	۰/۷۲۹	
	به‌طور منظم در مراسم و آیین‌های مذهبی شرکت می‌کنم.	۰/۶۷۷	
	به پرداخت وجوهات شرعی نظیر خمس، زکات و... اهمیت می‌دهم.	۰/۶۴۴	
	در مجموع خودم را یک فرد دین‌دار می‌دانم.	۰/۷۴۵	
ارزش فرزند	خانواده با داشتن فرزند کامل می‌شود.	۰/۶۳۱	۰/۷۹
	بدون فرزند، زندگی مشترک خالی به نظر می‌رسد.	۰/۶۱۴	
	داشتن فرزند برای ادامه نسل و نام خانوادگی مهم است.	۰/۵۴۳	
	داشتن فرزند می‌تواند رابطه زن و شوهر را مستحکم‌تر کند.	۰/۴۷۸	
	حتی اگر شرایط اقتصادی سخت باشد، باز هم داشتن فرزند برای من مهم است.	۰/۷۱۱	
	ترجیح می‌دهم حتماً حداقل یک فرزند داشته باشم.	۰/۸۰۴	
ادراک هنجارهای اجتماعی فرزندآوری	والدین و خویشاوندان من فکر می‌کنند یا فکر می‌کردند من باید فرزند یا فرزند دیگری داشته باشم.	۰/۶۴۱	۰/۷۵
	در جامعه ما اگر زوجی نخواهد بچه‌دار شود باز هم تحت‌تأثیر فشار اطرافیان مجبور به این کار می‌شود.	۰/۷۷۸	
	ناباروری یک زوج، به‌عنوان یک مشکل بزرگ در نگاه دیگران دیده می‌شود.	۰/۶۲۸	
	داشتن فرزند، نقش کلیدی در معنابخشی به زندگی مشترک من دارد.	۰/۷۶۷	
	یکی از اصلی‌ترین دلایل ازدواج، تشکیل خانواده و داشتن فرزند است.	۰/۶۱۹	

یافته‌ها

یافته‌های توصیفی

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نمونه مورد مطالعه در جدول ۳ ارائه شده است. از مجموع ۷۰۰ پاسخگو، ۵۱/۴ درصد زن و ۴۸/۶ درصد مرد بوده‌اند. از نظر سنی، گروه ۳۰ تا ۳۹ سال بیشترین سهم (۳۸/۳ درصد) و گروه ۱۸ تا ۲۹ سال (۳۲/۹ درصد) از نمونه را تشکیل می‌دهد. گروه ۴۰ تا ۵۰ سال نیز ۲۷/۴ درصد را شامل می‌شود. در زمینه وضعیت تأهل، ۵۱/۳ درصد از افراد دارای همسر، ۴۰/۶ درصد هرگز ازدواج نکرده و ۸/۱ درصد بدون همسر (طلاق/فوت) بوده‌اند. بیش از نیمی از پاسخگویان دارای تحصیلات دانشگاهی (کاردانی، کارشناسی و تحصیلات تکمیلی) هستند.

جدول ۳. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخگویان

Table 3. Socio-demographic characteristics of the respondents

متغیر	طبقه‌بندی	فراوانی (نفر)	درصد
جنسیت	مرد	۳۴۰	۴۸/۶
	زن	۳۶۰	۵۱/۴
گروه سنی	۱۸ تا ۲۹ سال	۲۳۰	۳۲/۹
	۳۰ تا ۳۹ سال	۲۶۸	۳۸/۳
	۴۰ تا ۵۰ سال	۱۹۲	۲۷/۴۰
وضعیت تأهل	دارای همسر	۳۵۹	۵۱/۳
	هرگز ازدواج نکرده	۲۸۴	۴۰/۶
	بدون همسر (طلاق/فوت)	۵۷	۸/۱
سطح تحصیلات	دیپلم و پایین تر	۲۶۴	۳۷/۷
	کاردانی و کارشناسی	۲۹۲	۴۱/۷
	تحصیلات تکمیلی (ارشد و دکتری)	۱۴۴	۲۰/۵
زبان مادری	فارسی	۳۵۸	۵۱/۱
	ترکی	۱۸۱	۲۵/۹
	مازندرانی/گیلکی/تالشی	۷۰	۱۰/۰
	کردی	۳۴	۴/۹
	لری	۲۹	۴/۱
	عربی	۲۰	۲/۹
	بلوچی	۸	۱/۱
جمع کل		۷۰۰	۱۰۰

جدول۴ توزیع درصدی پاسخگویان برحسب نگرش نسبت به روش‌های درمان ناباروری را نشان می‌دهد بر اساس یافته‌های جدول روش‌های مبتنی بر گامت زوجین بیشترین موافقت و روش‌های اهدایی مانند اهدای جنین، اهدای تخمک و رحم جایگزین کمترین موافقت را دارند. به‌طور مشخص، بیشترین میزان موافقت مربوط به گویه «لزوم حمایت مالی دولت و بیمه‌ها از درمان‌های ناباروری» است؛ به‌گونه‌ای که در مجموع ۸۴/۵ درصد از پاسخگویان گزینه‌های «موافق» و «کاملاً موافق» را انتخاب کرده‌اند. این یافته نشان‌دهنده سطح بالای حمایت از سیاست‌های حمایتی در حوزه درمان ناباروری است. پس از آن، موافقت با انجام روش‌هایی مانند لقاح آزمایشگاهی و تزریق اسپرم به داخل سیتوپلاسم تخمک برای کمک به زوج‌های نابارور نیز در سطح نسبتاً بالایی قرار دارد؛ به‌طوری‌که در مجموع ۶۹/۷ درصد از پاسخگویان با این گویه موافقت داشته‌اند. همچنین بخش قابل‌توجهی از افراد با این گزاره موافق بوده‌اند که کودکان متولدشده از روش‌های درمان ناباروری تفاوتی با سایر کودکان ندارند و این روش‌ها می‌توانند استرس و فشار روانی ناشی از ناباروری را کاهش دهند.

در مقابل، گویه‌هایی که به استفاده از شخص ثالث در فرایند باروری اشاره دارند، با سطح بیشتری از تردید مواجه شده‌اند. به طورمتوسط یک چهارم پاسخگویان با این روش‌ها مخالف بودند. برای مثال، در مورد این گزاره که «زوجینی که با اهدای جنین یا تخمک صاحب فرزند می‌شوند والدین واقعی هستند»، در مجموع ۳۹/۵ درصد از پاسخگویان گزینه‌های «موافق» یا «کاملاً موافق» را انتخاب کرده‌اند، درحالی‌که ۳۲/۶ درصد از افراد در گزینه میانی (تا حدی) قرار داشته‌اند. در مجموع میانگین نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری۳/۷۲ است که نشان می دهد نگرش متوسط رو به بالا است.

توزیع درصدی پاسخگویان بر حسب میزان آگاهی نسبت به روش‌های درمان کمک‌باروری نشان می‌دهد که سطح آگاهی پاسخگویان نسبت به ابعاد مختلف درمان‌های کمک‌باروری یکسان نیست. بیشترین میزان آگاهی مربوط به آشنایی با روش‌های درمان ناباروری نظیر لقاح آزمایشگاهی است؛ به‌طوری‌که ۵۱/۶ درصد از پاسخگویان دو سطح «میزان لازم» و «آگاهی کامل» را گزارش کرده‌اند. در مراتب بعد، آگاهی از مراکز ارائه‌دهنده درمان‌های ناباروری در شهر محل سکونت با ۴۷/۱ درصد، آگاهی از نظر مراجع دینی درباره استفاده از روش‌های کمک‌باروری با ۳۸/۴ درصد و اطلاع از میزان موفقیت روش‌های درمان ناباروری با ۴۲/۸ درصد در سطوح بالاتر آگاهی قرار دارند. کمترین سطح آگاهی مربوط به مسائل شرعی مرتبط با استفاده از رحم جایگزین است؛ به‌گونه‌ای که تنها ۳۴/۱ درصد از پاسخگویان در دو سطح «میزان لازم» و «آگاهی کامل» قرار گرفته‌اند، درحالی‌که ۳۹/۴ درصد افراد در دو سطح «بی‌اطلاع» و «خیلی کم» قرار دارند. به‌طورکلی، یافته‌ها نشان می‌دهد که آگاهی نسبت به روش‌های فنی درمان ناباروری در سطح بالاتری قرار دارد، درحالی‌که

آگاهی درباره جنبه‌های شرعی و خاص‌تر این فناوری‌ها در سطح پایین‌تری گزارش شده است. در مجموع میانگین آگاهی از درمان‌های کمک‌باروری ۳/۳۸ است که نشان می‌دهد آگاهی متوسط رو به بالا است.

جدول ۴. توزیع درصدی پاسخگویان بر حسب نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری

Table 4. Percentage distribution of respondents by attitudes toward Assisted Reproductive Technologies (ART)

نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری	کاملاً مخالف	مخالف	تا حدی	موافق	کاملاً موافق	جمع
با انجام IVF یا ICSI انجام تلقیح داخل رحمی (IUI) برای کمک به زوج‌های نابارور موافقم.	۰/۴	۶/۰	۲۳/۹	۳۶/۰	۳۳/۷	۱۰۰
استفاده از اهدای تخمک راه‌حل قابل‌قبولی برای زوج‌های نابارور است.	۵/۷	۱۹/۶	۳۴/۳	۲۶/۱	۱۴/۳	۱۰۰
در موارد لزوم می‌توان از اهداء جنین برای درمان ناباروری استفاده کرد.	۵/۷	۱۹/۹	۲۸/۷	۳۰/۱	۱۵/۶	۱۰۰
در موارد خاص، استفاده از رحم جایگزین (اجاره رحم) روش مناسبی برای زوجین نابارور است.	۵/۹	۲۰/۴	۳۱/۹	۲۵/۰	۱۶/۹	۱۰۰
کودکانی که با روش‌های درمان ناباروری متولد می‌شوند تفاوتی با سایر کودکان ندارند.	۲/۹	۱۰/۶	۲۸/۳	۳۴/۶	۲۳/۷	۱۰۰
این روش‌ها می‌تواند استرس و فشار روحی ناشی از ناباروری را کم کند.	۱/۴	۹/۰	۲۸/۳	۳۴/۱	۲۷/۱	۱۰۰
بهتر است دولت و بیمه‌ها از نظر مالی بیشتر از درمان‌های ناباروری حمایت کنند.	۰/۱	۱/۹	۱۳/۶	۳۲/۹	۵۱/۶	۱۰۰
جامعه باید استفاده از روش‌های درمان ناباروری را بپذیرد.	۲/۶	۱۳/۰	۲۸/۶	۳۲/۹	۲۳/۰	۱۰۰
زوجینی که با اهدای جنین یا تخمک صاحب فرزند می‌شوند والدین واقعی هستند.	۷/۰	۲۰/۹	۳۲/۶	۲۸/۱	۱۱/۴	۱۰۰
فرزندآوری با این روش‌ها را بر فرزندخواندگی ترجیح می‌دهم.	۲/۹	۱۳/۰	۳۱/۹	۳۷/۶	۱۴/۷	۱۰۰

میانگین شاخص ارزش فرزند ۳/۸۹ است که بالاترین مقدار را دارد و بیانگر استمرار اهمیت فرزند در نظام معنایی و ارزش‌گذاری خانواده‌هاست. ادراک هنجارهای اجتماعی فرزندآوری ۳/۶۱ نیز مقادیر نسبتاً بالایی دارند. در مقابل، سازه دین‌داری کمترین مقدار میانگین را در میان متغیرها (۳/۲۷) کسب کرده است. این الگو نشان می‌دهد که در کنار تداوم ارزش فرزند، سطح آگاهی و تمایل به استفاده از فناوری‌های کمک‌باروری در حد متوسط قرار دارد.

در زمینه تجربه ناباروری در میان نزدیکان، ۴ درصد از افراد خود یا همسرشان نابارور بودند. ۴۱ درصد از پاسخگویان اعلام کرده‌اند که فرد ناباروری را در اطراف خود نمی‌شناسند. تجربه ناباروری در میان خویشاوندان (۲۸/۳ درصد) و دوستان (۲۶/۷ درصد) بیشترین فراوانی را داشته است.

یافته‌های استنباطی

برای بررسی فرضیه‌های پژوهش از آزمون‌های آماری پارامتریک شامل آزمون t مستقل، تحلیل واریانس یک‌طرفه (ANOVA) و ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد. پیش از اجرای آزمون‌ها، مفروضات نرمال بودن توزیع داده‌ها و همگنی واریانس‌ها بررسی و تأیید شد. نتایج در جدول ۵ و ۶ ارائه شده است.

نتایج جدول ۵ نشان می‌دهد که میانگین نگرش به روش‌های کمک‌باروری برحسب برخی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی متفاوت است. بر اساس نتایج آزمون t مستقل، تفاوت میانگین نگرش میان زنان و مردان معنادار نیست $(t = ۰/۰۹۵، p = ۰/۹۲۴)$. همچنین نتایج تحلیل واریانس نشان داد که تفاوت نگرش در میان گروه‌های مختلف وضعیت تأهل نیز از نظر آماری معنادار نیست $(p = ۰/۰۸۵)$.

در مقابل، تفاوت میانگین نگرش در میان گروه‌های مختلف تحصیلی معنادار است $(F = ۱۰۸/۵۰۸ ، p < ۰/۰۰۱)$، به‌طوری‌که با افزایش سطح تحصیلات، میانگین نگرش مثبت نسبت به روش‌های کمک‌باروری افزایش می‌یابد. در مقابل، تفاوت نگرش در میان گروه‌های مختلف برحسب زبان مادری معنادار نبود $(F = ۱/۴۵۷، p = ۰/۱۹۱)$.

بر اساس نتایج جدول ۶ میان آگاهی از درمان‌های کمک‌باروری و نگرش پاسخگویان رابطه مثبت و معناداری وجود دارد $(r = ۰/۶۰۲، p < ۰/۰۰۱)$. همچنین گرایش به فردگرایی نیز رابطه مثبت و معناداری با نگرش به این روش‌ها نشان داد $(r = ۰/۵۹۴، p < ۰/۰۰۱)$. در مقابل، دین‌داری $(r = -۰/۴۶۴، p < ۰/۰۰۱)$ و هنجارهای اجتماعی فرزندآوری $(r = -۰/۳۳۴، p < ۰/۰۰۱)$ رابطه‌ای معکوس و معنادار با نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری دارند.

متغیر سن و میزان استفاده از رسانه‌ها تفاوت معنی‌داری در نگرش افراد نسبت به درمان‌های کمک‌باروری ایجاد می‌کند. همچنین تجربه ناباروری در میان نزدیکان افراد تأثیر معناداری بر نگرش آنان نشان نداد $(t = ۰/۵۳۷، p = ۰/۵۹۱)$ و رابطه میان ارزش فرزند و نگرش نسبت به این درمان‌ها نیز از نظر آماری معنادار گزارش نشد $(r = -۰/۰۲۲، p = ۰/۵۶۳)$.

جدول۵. تفاوت میانگین نگرش به درمان‌های کمک‌باروری بر حسب ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

Table 5. Differences in mean attitudes toward Assisted Reproductive Technologies (ART) by socio-demographic characteristics

متغیر مستقل	سطوح شاخص	تعداد	میانگین	انحراف معیار	نوع آزمون	آماره آزمون	سطح معناداری	نتیجه فرضیه
جنسیت	زنان	۳۶۰	۳۵/۸۱	۶/۸۵	t-test	۰/۰۹۵	۰/۹۲۴	رد
	مردان	۳۴۰	۳۵/۷۶	۶/۹۶				
وضعیت تأهل	هرگز ازدواج نکرده	۲۸۴	۳۵/۹۳	۶/۶۰	ANOVA	۲/۴۷۲	۰/۰۸۵	رد
	دارای همسر	۳۵۹	۳۵/۳۹	۷/۲۱				
	بدون همسر بر اثر فوت/ طلاق	۵۷	۳۷/۵۳	۶/۲۰				
تحصیلات	دیپلم و پایین تر	۲۶۴	۳۱/۲۶	۵/۷۸	ANOVA	۱۰۸/۵۰۸	۰/۰۰۱	تأیید
	کاردانی و کارشناسی	۲۹۲	۳۷/۳۵	۵/۷۶				
	تحصیلات تکمیلی	۱۴۴	۴۰/۸۸	۵/۸۳				
زبان مادری	فارس	۳۵۸	۳۶/۲۰	۶۴/۶	ANOVA	۱/۴۵۷	۰/۱۹۱	رد
	ترکی	۱۸۱	۳۵/۴۴	۷/۳۰				
	کردی	۳۴	۳۴/۷۰	۷/۵۰				
	مازنی/گیلکی و طالشی	۷۰	۳۶/۴۲	۶/۵۵				
	لری	۲۹	۳۵/۳۴	۷/۴۲				
	عرب و بلوچ	۲۸	۳۲/۸۲	۶/۶۲				

جدول ۶. نتایج آزمون روابط دو متغیره متغیرهای مستقل با نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری

Table 6. Bivariate correlations of independent variables with attitudes toward Assisted Reproductive Technologies (ART)

متغیر مستقل	آزمون آماری	آماره آزمون	سطح معناداری	نتیجه
سن	همبستگی پیرسون	$r = ۰/130$	$< ۰/۰۰۱$	تأیید
آگاهی از درمان‌های کمک‌باروری	همبستگی پیرسون	$r = ۰/۶۰۲$	$< ۰/۰۰۱$	تأیید
فردگرایی	همبستگی پیرسون	$r = ۰/۵۹۴$	$< ۰/۰۰۱$	تأیید
دین‌داری	همبستگی پیرسون	$r = -۰/۴۶۴$	$< ۰/۰۰۱$	تأیید
هنجارهای فرزندآوری	همبستگی پیرسون	$r = -۰/۳۳۴$	$< ۰/۰۰۱$	تأیید
تجربه ناباروری در نزدیکان	t مستقل	$t = ۰/۵۳۷$	۰/۵۹۱	رد
ارزش فرزند	همبستگی پیرسون	$r = -۰/۰۲۲$	۰/۵۶۳	رد
میزان استفاده از رسانه‌ها	همبستگی پیرسون	$r = ۰/۲75$	$< ۰/۰۰۱$	تأیید

تحلیل رگرسیون چند متغیره

به‌منظور شناسایی مهم‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری از تحلیل رگرسیون چند متغیره سلسله مراتبی استفاده شد. در این روش، متغیرها در دو مرحله مجزا وارد مدل شدند. در مرحله اول، متغیرهای شناختی-ارزشی شامل آگاهی، فردگرایی، دین‌داری، درک از هنجارهای فرزندآوری و میزان استفاده از رسانه وارد شدند. در مرحله دوم، متغیرهای جمعیتی-اجتماعی شامل تحصیلات و سن که در تحلیل دو متغیره رابطه معنی‌داری را نشان دادند، به مدل اضافه شدند تا اثر مستقل متغیرهای شناختی-ارزشی پس از کنترل متغیرهای جمعیتی مورد ارزیابی قرار گیرد. نتایج تحلیل رگرسیون در جدول شماره ۷ ارائه شده است.

نتایج نشان می‌دهد که در مدل اول متغیرهای آگاهی، فردگرایی، دینداری، هنجارهای فرزندآوری و استفاده از رسانه توانستند ۴۲/۷ درصد از واریانس نگرش را تبیین کنند. در این مدل، متغیرهای آگاهی (Beta = 0/385, p < 0/001) و فردگرایی (Beta = 0/356, p < 0/001) قوی‌ترین پیش‌بین‌های نگرش بودند، درحالی‌که دین‌داری و هنجارهای فرزندآوری تأثیر معناداری نداشتند.

در مدل دوم پس از ورود متغیرهای جمعیتی-اجتماعی، ضریب تعیین با افزایش۲/۷ درصدی به ۴۵/۴ درصد رسید. در این مدل با وجود کنترل متغیرهای جمعیتی-اجتماعی، متغیرهای آگاهی و فردگرایی همچنان تأثیر مستقیم و معناداری بر نگرش داشتند. ضریب رگرسیونی نشان می‌دهد به ازای هر یک واحد افزایش در نمره آگاهی، نمره نگرش به میزان ۰/۴۷۲ واحد افزایش می‌یابد. ضریب استاندارد نیز (Beta = 0/354) نشان می‌دهد که این متغیر در مقایسه با سایر متغیرها، بیشترین سهم را در تبیین نگرش دارد.

همچنین به ازای یک واحد افزایش در فردگرایی، نگرش ۰/۳۴۴ واحد افزایش می‌یابد. افراد با گرایش‌های فردگرایانه (که به استقلال شخصی و خودمختاری اهمیت می‌دهند) نگرش مثبت‌تری به درمان‌های کمک‌باروری دارند. همچنین استفاده از رسانه در مدل دوم معنادار شد (Beta = 0/076, p = 0/017) و نشان داد که به ازای هر واحد افزایش در استفاده از رسانه، نمره نگرش ۰/۶۴۰ واحد افزایش می‌یابد.

افراد با مدارک تحصیلی عالی (ارشد و دکتری) در مقایسه با گروه مرجع (دیپلم یا کمتر)، به طور متوسط ۳/۷۷۵ واحد نمره نگرش بالاتری دارند. افراد با مدرک کاردانی و کارشناسی نسبت به گروه مرجع، حدود ۱/۹۶۴ واحد نمره نگرش بالاتری دارند. این تأثیر در مقایسه با مقطع ارشد و دکتری کمتر است، اما همچنان مثبت و معنادار است. این یافته نشان می‌دهد هرچه سطح تحصیلات بالاتر می‌رود، نگرش مثبت‌تر می‌شود. تاثیر متغیر سن در تحلیل چندمتغیره معنی‌دار بود و نشان داد با افزایش یک سال سن، نمره نگرش به میزان ۰/۰۶۱ واحد افزایش می‌یابد. البته ضریب آن بسیار کوچک است. یعنی سن به‌تنهایی تأثیر چندانی بر نگرش ندارد و احتمالاً متغیرهای دیگری مانند آگاهی و تحصیلات نقش بسیار مهم‌تری ایفا می‌کنند.

جدول ۷. نتایج تحلیل رگرسیون چند متغیره برای پیش‌بینی نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری

Table 7. Multiple regression results predicting attitudes toward Assisted Reproductive Technologies (ART)

مدل	متغیرهای مستقل	B	خطای استاندارد	ضرایب استاندارد شده (بتا)	t	سطح معنی‌داری
مدل ۱	مقدار ثابت	۱۵/۳۸	۲/۴۰		۶/۴۰	<۰/۰۰۱
	آگاهی	۰/۴۷۵	۰/۰۷	۰/۳۵۶	۸/۲۹۶	<۰/۰۰۱
	فردگرایی	۰/۵۴۹	۰/۰۷۲	۰/۳۸۵	۷/۶۰۲	<۰/۰۰۱
	دین‌داری	۰/۰۴۹	۰/۰۵۸	۰/۰۴۳	۰/۸۴۹	۰/۳۹۶
	هنجار فرزندآوری درک‌شده	۰/۰۴۳	۰/۰۵۶	۰/۰۳۰	۰/۷۷۸	۰/۴۳۷
	استفاده از رسانه	۰/۳۸۸	۰/۲۶۸	۰/۰۴۶	۱/۴۴۷	۰/۱۴۸
مدل ۲	مقدار ثابت	۱۳/۸۳	۲/۵۲		۵/۴۶	<۰/۰۰۱
	آگاهی	۰/۴۷۲	۰/۰۵۷	۰/۳۵۴	۸/۲۷۵	<۰/۰۰۱
	فردگرایی	۰/۳۴۴	۰/۰۷۹	۰/۲۴۱	۴/۳۳	<۰/۰۰۱
	دین‌داری	۰/۰۸۴	۰/۰۵۷	۰/۰۷۳	۱/۴۷	۰/۱۴۰
	هنجار فرزندآوری درک‌شده	۰/۰۴۴	۰/۰۵۵	۰/۰۳۰	۰/۷۹۶	۰/۴۲۶
	استفاده از رسانه	۰/۶۴۰	۰/۲۶۸	۰/۰۷۶	۲/۳۸	۰/۰۱۷
	سن	۰/۰۶۱	۰/۰۲۳	۰/۰۷۸	۲/۵۹	۰/۰۱۰
	تحصیلات کاردانی و کارشناسی (گروه مرجع دیپلم و کمتر)	۱/۹۶	۰/۵۶۲	۰/۱۴۰	۳/۴۹	۰/۰۰۱
	تحصیلات تکمیلی (گروه مرجع دیپلم و پایین‌تر)	۳/۷۷	۰/۷۶۴	۰/۲۲۱	۴/۹۴	<۰/۰۰۱

خلاصه مدل رگرسیون چندمتغیره	ضریب همبستگی (R)	ضریب تعیین (R^2)	ضریب تعیین تعدیل‌شده	خطای استاندارد برآورد	مقدار F و معنی‌داری
مدل ۱	۰/۶۵۳	۰/۴۲۷	۰/۴۲۲	۵/۲۴	۱۰۳/۲۵ <۰/۰۰۱
مدل ۲	۰/۶۷۴	۰/۴۵۴	۰/۴۴۸	۵/۱۲۸	۷۱/۸۱ <۰/۰۰۱

بحث و نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش تبیین نگرش شهروندان تهرانی نسبت به درمان‌های کمک‌باروری و شناسایی عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر آن بود. یافته‌های این پژوهش نشان داد که نگرش شهروندان تهرانی نسبت به درمان‌های کمک‌باروری در سطح متوسط رو به بالا (۳/۷۲ از ۵) قرار دارد. البته پاسخگویان میان روش‌های مختلف تفاوت قائل شده‌اند؛ و نگرش نسبت به روش‌های مبتنی بر گامت زوجین (IVF/ICSI) در مقایسه با روش‌های اهدایی (اهدای تخمک، جنین و رحم جایگزین) مثبت‌تر است. این الگوی نگرشی که در پژوهش‌های پیشین داخلی (عباسی شوازی و همکاران، ۱۳۸۵؛ محمودیان و همکاران، ۱۳۹۶؛ احمدی و بامداد، ۲۰۱۷) نیز مشاهده شده است، نشان می‌دهد با افزایش میزان دخالت شخص ثالث در فرایند باروری، از سطح نگرش مثبت کاسته می‌شود. این یافته با پژوهش زالما و جیوندوا (۲۰۱۹) در ۴۲ کشور اروپایی نیز همسو است که نشان داد روش‌های اهدایی به دلیل پیچیدگی‌های هویتی، حقوقی و دینی با سطح پایین‌تری از نگرش

مثبت مواجه هستند. در مقابل، پژوهش اورکوتکسئا-کازائوس و همکاران (۲۰۲۲) در اسپانیا نشان داد که نگرش نسبت به روش‌های اهدایی در آن جامعه مثبت‌تر است؛ این تفاوت را می‌توان به بستر فرهنگی-مذهبی متفاوت، سطح بالاتر آگاهی عمومی و حمایت‌های قانونی گسترده‌تر در اسپانیا نسبت داد. همچنین احتمال می‌رود که تفاوت در نگرش نسبت به این دو دسته روش‌ها، ناشی از عوامل فرهنگی، مذهبی و شناختی باشد. روش‌های مبتنی بر گامت زوجین، به دلیل مشروعیت شرعی و حقوقی روشن‌تر و عدم دخالت شخص ثالث در فرایند باروری، با نگرش مثبت‌تری همراه شده‌اند؛ درحالی‌که روش‌های اهدایی، به دلیل پیچیدگی‌های هویتی، حقوقی و دینی با نگرش محتاطانه‌تری مواجه هستند (عباسی‌شوازی و همکاران، ۱۳۸۵ ; Gürtin, 2011).

یکی از یافته‌های مطالعه حاضر، نقش آگاهی به‌عنوان قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده نگرش مثبت به فناوری‌های کمک‌باروری بود. این نتیجه با چارچوب نظری اشاعه نوآوری سازگار است؛ زیرا در مدل اشاعه نوآوری، آگاهی نخستین گام در فرایند پذیرش نوآوری محسوب می‌شود (Rogers, 1962). این یافته با پژوهش‌های قبلی همسو است که نشان می‌دهند آگاهی بیشتر با نگرش مثبت‌تر نسبت به درمان‌های کمک‌باروری همراه است (افشانی و همکاران، ۲۰۱۶؛ عباسی شوازی و همکاران، ۱۳۸۵؛ جعفری و همکاران، ۱۳۹۸؛ Fabamwo & Akinola, 2013; Fortin & Abele, 2016). البته به ناهمگونی سطوح آگاهی در ابعاد مختلف باید توجه کرد. پاسخگویان در زمینه ی آشنایی با روش‌هایی مانند IVF، بالاترین سطح آگاهی را داشتند، درحالی‌که آگاهی از جنبه‌های شرعی استفاده از رحم جایگزین، به مراتب پایین‌تر بود. این یافته نشان می‌دهد که بخش قابل‌توجهی از مخالفت‌ها با روش‌های پیشرفته‌تر (مانند رحم جایگزین و اهدای گامت)، ممکن است به دلیل ناآگاهی از ابعاد فقهی و حقوقی این روش‌ها باشد. علاوه بر نابرابری شناختی، به خلأ نظام آموزش رسمی هم باید توجه کرد. در سرفصل‌های آموزشی مدارس و دانشگاه‌های کشور، تقریباً هیچ (یا به ندرت) محتوایی درباره‌ی ناباروری، روش‌های درمانی و ابعاد فقهی آن وجود ندارد. در نتیجه، منبع اصلی اطلاعات برای شهروندان تهرانی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی هستند. این خلأ آموزشی، باعث شده است که تغییر در سطح آگاهی نگرش‌های افراد را تحت تأثیر قرار دهد. همچنین دسترسی گسترده به رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، بستری مناسب برای انتقال سریع اطلاعات فراهم کرده است. داده‌های پژوهش نیز نشان داد که استفاده از رسانه با نگرش مثبت همراه است.

یافته دیگر پژوهش نشان داد، تحصیلات با نگرش مثبت‌تر نسبت به درمان‌های کمک‌باروری ارتباط دارد. این نتیجه با پژوهش‌های داخلی و خارجی همسو است (زردشت و همکاران، ۱۴۰۴؛ Daniluk & Koert, 2012; Szalma & Djundeva, 2019) و نشان می‌دهد تحصیلات، به‌عنوان شکلی از سرمایه فرهنگی، توانایی تحلیل اطلاعات و تصمیم‌گیری عقلانی در حوزه باروری را افزایش می‌دهد. این نتیجه با تحلیل‌های جمعیت‌شناختی درباره نقش تحصیلات در تغییر رفتارهای باروری نیز سازگار است (رازقی نصرآباد، ۱۳۹۵). افراد تحصیل‌کرده به منابع علمی معتبر نظیر مقالات پزشکی، پایگاه‌های داده و کتب تخصصی دسترسی بیشتری دارند و این دسترسی، آنان را در معرض اطلاعات دقیق‌تری درباره‌ی ایمنی، کارآمدی و ابعاد فقهی اخلاقی روش‌های درمان قرار می‌دهد. علاوه‌برآن تحصیلات با ارزش‌های فردگرایانه و خودمختاری همراه است. افرادی که تحصیلات بالاتری دارند، به استقلال شخصی در تصمیم‌گیری‌های باروری اهمیت بیشتری می‌دهند (شاه‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۳؛ عرفانی و همکاران، ۱۳۹۹). داده‌های پژوهش نیز نشان داد که فردگرایی با نگرش مثبت همراه است و بخشی از تأثیر تحصیلات بر نگرش از طریق فردگرایی اعمال می‌شود.

همچنین، رابطه مثبت فردگرایی با نگرش به روش‌های کمک‌باروری در چارچوب نظری تغییرات ارزشی قابل تفسیر است. بر اساس دیدگاه تغییرات ارزشی، با گسترش ارزش‌های خودمختاری فردی، تصمیمات مربوط به فرزندآوری بیش از گذشته به انتخاب شخصی تبدیل می‌شود (Inglehart, 1997). در چنین بستری، درمان‌های کمک‌باروری به‌مثابه ابزار تحقق ترجیحات فردی برداشت می‌شوند. شواهد داخلی نیز نشان داده‌اند گرایش‌های فردگرایانه در ایران بر نگرش‌ها و تصمیمات باروری اثرگذار است (شاه‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۳؛ عرفانی و همکاران، ۱۳۹۹). همچنین پژوهش زالما و جیوندوا (۲۰۱۹) نشان داد که جوامع با سطح بالاتر فردگرایی، نگرش مثبت‌تری نسبت به روش‌های درمان کمک‌باروری دارند. بااین‌حال، نکته قابل‌توجه آنکه در پژوهش حاضر، تأثیر فردگرایی بر نگرش، حتی پس از کنترل متغیرهای جمعیتی-اجتماعی نیز حفظ شد؛ این موضوع نشان می‌دهد که فردگرایی یک سازه ارزشی پایدار است که مستقل از متغیرهای جمعیتی اجتماعی بر نگرش به روش‌های درمان کمک‌باروری اثر می‌گذارد.

در مقابل، نتایج نشان داد دین‌داری و هنجارهای درک شده باروری با نگرش مثبت نسبت به این درمان‌ها رابطه معکوس دارند که با مطالعه جعفری و همکاران (۱۳۹۸)، محمودیان و همکاران (۱۳۹۶) و اورکوتکسئا-کازائوس و همکاران (۲۰۲۲) همخوانی داشت. هرچند اثر مستقل آن‌ها پس از ورود متغیرهای آگاهی، فردگرایی، استفاده از رسانه و تحصیلات در مدل رگرسیونی از بین رفت. این یافته بیانگر آن است که دین‌داری و هنجارهای درک شده، عمدتاً از طریق کاهش آگاهی، فردگرایی و تحصیلات بر نگرش اثر می‌گذارند و هنگامی که

این متغیرها کنترل می‌شوند، اثر مستقیم آن‌ها از بین می‌رود. به‌عبارت‌دیگر، آنچه به‌عنوان مخالفت مذهبی یا سنتی با درمان‌های کمک‌باروری تفسیر می‌شود، در بسیاری از موارد ناشی از ناآگاهی از جواز شرعی و ابعاد علمی این روش‌هاست و با افزایش آگاهی، این مخالفت به شدت کاهش می‌یابد. به بیان دیگر، دین‌داری و هنجارهای سنتی، به‌طور مستقیم باعث مخالفت باروش‌های درمان کمک‌باروری نمی‌شوند، بلکه از طریق کاهش آگاهی و تضعیف فردگرایی، به‌طور غیرمستقیم بر نگرش اثر می‌گذارند. این یافته با پژوهش جعفری و همکاران (۱۳۹۸) که نشان دادند آگاهی از جواز شرعی روش‌های اهدایی، نقش مهم‌تری در شکل‌گیری نگرش مثبت نسبت به این روش‌ها ایفا می‌کند، همسو است. همچنین پژوهش میلوزکی و هاوگ (۲۰۲۰) در آلمان نشان داد که تفاوت نگرش میان زنان مسلمان و مسیحی، زمانی که آگاهی و تحصیلات کنترل می‌شود، کاهش می‌یابد؛ یافته‌ای که با نتیجه پژوهش حاضر همخوانی دارد. به لحاظ نظری، این یافته نشان می‌دهد که در جامعه ایران، سازه‌های مانند دین‌داری در حال تغییر کارکرد هستند و نقش آن‌ها در شکل‌گیری نگرش‌ها، بیش از آنکه مستقیم باشد، از طریق متغیرهای واسطه‌ای شناختی و ارزشی اعمال می‌شود.

یکی از نتایج پژوهش، بی‌تأثیر بودن تجربه ناباروری در میان نزدیکان بر نگرش افراد بود. این یافته با پژوهش زردشت و همکاران (۱۴۰۴) که نشان دادند تجربه ناباروری با نگرش به رحم جایگزین رابطه معنادار دارد، همسو نیست. برای تبیین این تناقض، باید به دو نکته توجه کرد. نخست اینکه در فرهنگ ایرانی، ناباروری همچنان با انگ اجتماعی شدید (Inhorn & Patrizio, 2015; Abbasi Shavzi et al., 2008; Alamin et al., 2020) همراه است و بسیاری از خانواده‌ها این موضوع را پنهان می‌کنند. بنابراین، صرفاً داشتن یک فرد نابارور در فامیل به معنی آگاهی از فرآیند درمان و چالش‌های آن نیست و ممکن است فرد از جزئیات درمان و روش‌های موجود اطلاع دقیقی نداشته باشد. پژوهش‌های مردم‌نگارانه در ایران (قانع و همکاران، ۱۴۰۰؛ هاشمی‌خواه و همکاران، ۱۴۰۱؛ رازقی نصرآباد و همکاران، ۱۴۰۵؛ عسکری ندوشن و همکاران، ۱۴۰۵) به‌وضوح نشان داده‌اند که ناباروری در بسیاری از خانواده‌های ایرانی با پنهان‌کاری، شرم و اجتناب از گفت‌وگو همراه است. دوم اینکه تجربه غیرمستقیم (دیدن مشکل در دیگران) با تجربه مستقیم (خودِ فرد یا همسرش دچار ناباروری باشد) تفاوت اساسی دارد. در این پژوهش، تنها ۴ درصد از پاسخگویان خود یا همسرشان نابارور بودند که حجم آن برای تحلیل تأثیر تجربه مستقیم کافی نبود. بنابراین، بی‌تأثیر بودن این متغیر ممکن است ناشی از نوع تجربه (غیرمستقیم بودن) و ضعف آن در تغییر نگرش‌های عمیق فرهنگی باشد. این تفسیر با نظریه انگ‌زنی گافمن (۱۹۶۳) سازگار است و نشان می‌دهد برچسب‌های اجتماعی، حتی در صورت وجود تجربه نزدیک، ممکن است به‌جای افزایش نگرش مثبت، موجب انکار و فاصله‌گیری شوند.

در کنار این عوامل، نقش رسانه‌ها در ارتقای نگرش مثبت برجسته بود. نتایج نشان داد قرارگیری بیشتر در معرض محتوای رسانه‌ای مرتبط با ناباروری و درمان‌های آن با نگرش مثبت‌تر همراه است. رسانه‌ها می‌توانند با افزایش سواد باروری و کاهش انگ اجتماعی، پذیرش اجتماعی این روش‌ها را تقویت کنند. این تبیین با رویکرد کنش ارتباطی همسو است که بر نقش گفت‌وگوی عقلانی در شکل‌گیری نگرش‌های اجتماعی تأکید دارد (Habermas, 1981). پژوهش کوواکس و همکاران (۲۰۰۳) در استرالیا نیز نشان داد که نگرش مثبت اجتماعی نسبت به IVF، عمدتاً ناشی از سیاست‌های حمایتی و پوشش رسانه‌ای گسترده بوده است. در ایران نیز با توجه به تصویب قانون «حمایت از خانواده و جوانی جمعیت» در سال ۱۴۰۰، رسانه‌ها می‌توانند با تولید محتوای علمی و شفاف درباره ابعاد فقهی، حقوقی و پزشکی روش‌های درمان ناباروری، نقش مؤثری در اصلاح نگرش‌های منفی، به‌ویژه در مورد روش‌های اهدایی که کمترین نگرش مثبت را داشتند، ایفا کنند.

در مجموع یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد نگرش نسبت به درمان‌های کمک‌باروری در شهر تهران بخشی از روند گسترده‌تر تحول فرهنگی و ارزشی است که بیش از هر چیز تحت تأثیر سرمایه‌ی شناختی (آگاهی)، سرمایه‌ی فرهنگی (تحصیلات) و تحولات ارزشی (فردگرایی) قرار دارد. بر اساس یافته‌های پژوهش، پیشنهادات زیر ارائه می‌شود:

- ارتقای آگاهی عمومی از طریق رسانه و آموزش: وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی با همکاری سازمان صداوسیما، برنامه‌های آموزشی کوتاه و مستند جامع برای افزایش دانش عمومی درباره‌ی ناباروری، روش‌های کمک‌باروری، و ابعاد علمی، شرعی و حقوقی آن تولید و پخش کند.
- گنجاندن مباحث مرتبط در نظام آموزش رسمی: وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم تحقیقات و فناوری محتوای علمی درباره‌ی ناباروری و روش‌های درمان کمک‌باروری به کتب درسی و سرفصل‌های آموزش عمومی دانشگاه‌ها اضافه کنند.
- تولید محتوای رسانه‌ای: سازمان صدا و سیما و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری حوزه علمیه برنامه‌های گفت‌وگومحور با حضور متخصصان و فقها تولیدکند تا ابهامات شرعی و قانونی روش‌های درمان به خصوص روش‌های اهدایی که کمترین موافقت را نشان دادند برطرف شود. همچنین روایت تجربه‌های موفق درمان

برای اصلاح نگرش‌های منفی و کاهش انگ اجتماعی نمایش داده شود.

- اجرای پژوهش‌های کیفی: در دانشگاه‌های مختلف کشور پژوهش‌های کیفی برای شناسایی دقیق موانع فرهنگی، مذهبی و اجتماعی پذیرش روش‌های درمان کمک‌باروری و ارائه راهکارهای متناسب با هر گروه اجرا شود.

پژوهش حاضر، با وجود تلاش برای طراحی روشی دقیق و گردآوری داده‌هایی معتبر، با سه دسته محدودیت عمده مواجه بوده است که توجه به آنها برای تفسیر نتایج و برنامه‌ریزی مطالعات آینده ضروری است: نخست اینکه پژوهش در چند منطقه شهر تهران انجام شده و تعمیم نتایج به سایر مناطق کشور با توجه به تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی و ساختاری میان استان‌ها باید با احتیاط صورت گیرد. دوم روش پیمایشی به‌طور طبیعی امکان دسترسی به تجربیات عمیق و معانی ذهنی افراد را فراهم نمی‌کند. در نهایت حساسیت فرهنگی موضوع ناباروری و احتمال بروز سوگیری مطلوبیت اجتماعی می‌تواند بر دقت پاسخ‌ها تأثیر بگذارد و برخی متغیرهای پیچیده مانند دین‌داری و هنجارهای فرهنگی نیازمند روش‌های کیفی تکمیلی هستند.

سپاس‌گزاری

این مقاله مستخرج از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی نویسنده نخست با عنوان «نگرش زنان و مردان نسبت به فرزندآوری با فناوری‌های کمک باوری در شهر تهران» است که در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران نگاشته شده است.

منابع

ایزدی، فرنگیس (۱۴۰۵). نگرش زنان و مردان نسبت به فرزندآوری با فناوری‌های کمک‌باروری در شهر تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد جمعیت شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

تانتوری، ماریا لتیزیا (۱۴۰۰). ایتالیای سالخورده: باروری پایین و انعطاف‌ناپذیری اجتماعی، در رونالد آر ریندفوس، چو، مینجا کیم (ویرستاران). باروری پایین، نهادها و سیاست‌ها، (ترجمه حجیه‌بی‌بی رازقی نصرآباد)، چاپ اول، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور.

جعفری، حمیده؛ تقی‌پور، علی؛ عافیت، ملیحه؛ لطیف‌نژاد رودسری، رباب (۱۳۹۹). ابعاد فرهنگی و اجتماعی ناباروری و روش‌های اهدایی کمک‌باروری: یک مطالعه مروری. *نوید نو*، ۲۳(۷۶): ۸۴-۱۰۱. https://doi.org/10.22038/nnj.2020.53111.1243

جعفری، حمیده؛ تقی‌پور، علی؛ لطیف‌نژاد رودسری، رباب (۱۳۹۸). بررسی ارتباط مشخصات فردی ـ اجتماعی زنان و مردان نابارور با نگرش نسبت به روش‌های اهدایی کمک‌باروری. *مجله دانشگاه علوم پزشکی تربت حیدریه*، ۷(۳): ۶۵-۷۶. http://jms.thums.ac.ir/article-1-682-fa.html

دیرکوند مقدم، اشرف؛ دل پیشه، علی؛ سایه میری، کوروش (۱۳۹۲). بررسی میزان ناباروری در ایران به روش مرور سیستماتیک. *مجله زنان، مامایی و نازایی ایران*، ۱۶(۸۱): ۷-۱. 10.22038/ijogi.2014.2231

رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی؛ حسینی‌چاووشی، میمنت؛ عباسی‌شوازی، محمدجلال (۱۴۰۱). شیوع ناباروری بر اساس سه تعریف پزشکی، اپیدمیولوژی و جمعیت‌شناسی و تعیین‌کننده‌های آن در استان تهران. *مجله دانشگاه علوم پزشکی گلستان*، ۲۴(۱): ۶۰-۶۷. http://goums.ac.ir/journal/article-1-4009-fa.html

رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی؛ عسکری ندوشن، عباس؛ قانع‌مخلصونی، زهرا؛ روحانی، علی؛ دهقانی فیروزآبادی، راضیه (۱۴۰۵). از بحران هویت تا کنشگری آگاهانه: تجربه زیسته ناباروری و فرآیند درمان در بافت فرهنگی یزد. *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، ۱۶(۱). https://doi.org/10.22059/ijar.2026.409090.459956

رازقی نصرآباد، حجیه‌بی‌بی (۱۳۹۵). چگونگی تاثیرگذاری تحصیلات بر تاخیر در فرزندآوری. *راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ۵(۳): ۱۶۷-۱۹۰. 20.1001.1.22517081.1395.5.3.7.6

رازقی نصرآباد، حجیه‌بی‌بی؛ حسینی‌چاوشی، میمنت؛ عباسی‌شوازی، محمدجلال (۱۳۹۸). عوامل مؤثر بر فاصله ازدواج تا تولد اولین فرزند در شهر تهران با استفاده از مدل‌های سابقه رخداد وقایع. *مطالعات جمعیتی*، ۵(۲): ۱۲۷-۱۵۶. https://doi.org/10.22034/jips.2020.113851

زردشت، مینا؛ موحد، مجید؛ عنایت، حلیمه؛ محمودیانی، سراج‌الدین (۱۴۰۴). بررسی رابطه بین تعیین‌کننده‌های اجتماعی-اقتصادی و نگرش نسبت به رحم جایگزین بین زنان و مردان متأهل ساکن شهر شیراز. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۷(۳۳): ۱۹۳-۲۲۸. https://doi.org/10.22034/jpai.2025.2043022.1375

سوبوتکا، توماس؛ ماتیساک، آنا؛ برزوزوسکا، زوزانا (۱۳۹۹). پاسخ‌های سیاستی به باروری پایین، (ترجمه رسول صادقی و میلاد بگی)، تهران: موسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور.

شاه‌آبادی، زهرا؛ سرایی، حسن؛ خلج‌آبادی فراهانی، فریده (۱۳۹۳). نقش فردگرایی در قصد باروری زنان در شرف ازدواج (مطالعه شهرستان نیشابور). *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۸(۱۶): ۲۹-۵۴. 20.1001.1.1735000.1392.8.16.2.9

شکیبا، فریبا؛ ازخوش، منوچهر؛ دولتشاه، بهروز؛ یونسی، سیدجلال؛ افتخار، مریم (۱۳۹۳). ارتباط نگرش نسبت به روش‌های کمک‌باروری و شاخص‌های جمعیت‌شناختی. *مجله علمی پژوهشی زنان، مامایی و نازایی ایران*، ۱۶ (۵۸): ۲۳-۱۶. https://doi.org/10.22038/ijogi.2013.1471

طاهری پناه، ربابه؛ حقدوست، علی‌اکبر؛ بانشی، محمدرضا؛ صفری، رویا؛ یونسیان، مسعود؛ برکاتی، سیدحامد (۱۴۰۱). بررسی شیوع ناباروری در ایران در سال ۱۳۹۸. وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی.

عباسی شوازی، محمدجلال؛ رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی؛ آخوندی، محمد مهدی؛ بهجتی اردکانی، زهره (۱۳۸۵). دیدگاه زنان نابارور در مورد اهداء گامت: یک مطالعه موردی در تهران. *مجله باروری و ناباروری*، ۷(۲): ۱۳۹-۱۴۸. https://www.jri.ir/documents/fullpaper/fa/233.pdf

عرفانی، امیر؛ جهانبخش، رویا؛ کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۹). فردگرایی و نیات باروری. *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۱۵(۲۹): ۲۳۹-۲۶۴. https://doi.org/10.22034/jpai.2020.243925

عسکری ندوشن، عباس؛ رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی؛ روحانی، علی؛ قانع مخلصونی، زهرا؛ دهقانی فیروزآبادی، راضیه (۱۴۰۵). والد شدن به کمک فناوری و گسست ساحت‌های ژنتیکی، بیولوژیکی و اجتماعی فرزندآوری: واکاوی راهبردهای زوجین در زمینه افشای هویت ژنتیکی فرزندان. *تداوم و تغییر اجتماعی*. ۵(۴): ۱۳۶۸ https://doi.org/10.22034/jscc.2026.24214.1368

علیمرادیان، مریم؛ رازقی نصرآباد ، حجیه بی‌بی؛ علی‌مندگاری، ملیحه؛ عسگری ندوشن، عباس (۱۴۰۱). طول دوران بی‌فرزندی زوجین: تحلیلی از تفاوت‌ها و عوامل تعیین‌کننده. *مجله علوم پزشکی گرگان*، ۲۵ (۳): ۶۸-۷۸. http://goums.ac.ir/journal/article-1-4264-fa.html

قانع مخلصونی، زهرا؛ رازقی نصرآباد، حجیه‌بی‌بی؛ عسکری ندوشن، عباس؛ کلاته‌ساداتی، احمد (۱۴۰۰). مادران جایگزین، انگیزه‌های تصمیم‌گیری و احساس تعهد: یک نظریه زمینه‌ای. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۶(۳۱): ۱۳۳-۱۵۷. https://doi.org/10.22034/jpai.2022.547593.1217

مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۰). قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت. روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

محمودیان، حسین؛ صبوریان، نرجس؛ نبیئی، پریسا (۱۳۹۶). بررسی نگرش زنان نابارور مراجعه‌کننده به درمانگاه‌های ناباروری نسبت به رحم جایگزین در دانشگاه علوم پزشکی شیراز. *مجله پزشکی صدرا*، ۵(۳):۱۳۱-۱۴۰.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۱). میزان باروری کل در ایران، قابل دسترس در https://amar.org.ir/news/ID/13733

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵، قابل دسترس در https://amar.org.ir/population-and-housing-census

هاشمی‌خواه، زینب؛ افشانی، سیدعلیرضا؛ افراسیابی، حسین؛ روحانی، علی (۱۴۰۱). برساخت روابط خانوادگی در خانواده‌های نابارور. *روان‌شناسی فرهنگی*، ۶(۱): ۲۷۸-۲۹۸. https://doi.org/10.30487/jcp.2022.312598.1332

یاراحمدی، امیر؛ رسنو، سمیرا؛ چنگاوی، فرحناز (۱۳۹۸). بررسی میزان آگاهی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی لرستان در زمینه ناباروری در سال ۱۳۹۵. *نوید نو*، ۲۲(۷۱): ۵۰-۵۸. https://doi.org/10.22038/nnj.2019.42517.1174

Abbasi-Shavazi, M.J., Inhorn, M.C., Razeghi-Nasrabad, H.B., Toloo, G. (2008). The iranian art revolution: infertility, assisted reproductive technology, and third-party donation in the islamic republic of iran. *Journal of the Middle East Fertility Society,* 11(2): 1-15.

Afshani, S.A., Abdoli, A.M., Hashempour, M., Baghbeheshti, M., Zolfaghari, M. (2016). The attitudes of infertile couples towards assisted reproductive techniques in yazd, iran: a cross sectional study in 2014. *International Journal of Reproductive Biomedicine,* 14(12), 761–768.
PMCID: PMC5203691 PMID: 28066835

Ahmadi, A., & Bamdad, S. (2017). Assisted reproductive technologies and the iranian community attitude towards infertility. *Human Fertility,* 20(3):204–211.
https://doi.org/10.1080/14647273.2017.1285057.

Ajzen, I. (2005). Attitudes, Personality, and Behavior (2nd ed.). Maidenhead, Berkshire.

Ajzen, I., & Klobas, J. (2013). Fertility intentions: an approach based on the theory of planned behavior. *Demographic Research,* 29(8): 203–232. https://doi.org/10.4054/DemRes.2013.29.8

Akhondi, M.M., Ranjbar, F., Shirzad, M., Behjati Ardakani, Z., Kamali, K., Mohammad, K. (2019). Practical difficulties in estimating the prevalence of primary infertility in iran. *International Journal of Fertility & Sterility,* 13(2): 113–117.
https://doi.org/10.22074/ijfs.2019.5583

Alamin, S., Allahyari, T., Ghorbani, B., Sadeghitabar, A., Karami, M.T. (2020). Failure in identity building as the main challenge of infertility: A a qualitative study. *Journal of Reproduction & Infertility,* 21(1): 49–58. PMID: 32175265 (PubMed)

Aurrekoetxea-Casaus, M., Ronda, L., Govillard, L. (2022). Gender differences in attitudes toward assisted reproduction in the spanish population: the weight of religiosity and conservatism. *Frontiers in Political Science*, 4:1027997.
https://doi.org/10.3389/fpos.2022.1027997

Daniluk, J.C., & Koert, E. (2012). Childless canadian men's and women's childbearing intentions, attitudes towards and willingness to use assisted human reproduction. *Human Reproduction*, 27(8): 2405–2412. https://doi.org/10.1093/humrep/des190

Fabamwo, A.O., & Akinola, O.I. (2013). The understanding and acceptability of assisted reproductive technology (ART) among infertile women in urban lagos, nigeria. *Journal of obstetrics and gynaecology,* 33(1): 71–74.
https://doi.org/10.3109/01443615.2012.730077

Fortin, C., & Abele, S. (2016). Increased length of awareness of assisted reproductive technologies fosters positive attitudes and acceptance among women. *International Journal of Fertility & Sterility,* 9(4): 452–464. https://doi.org/10.22074/ijfs.2015.4603

Goffman, E. (1963). Stigma: notes on the management of spoiled identity. Prentice-Hall.

Gürtin, Z.B. (2011). Banning reproductive travel: turkey's art legislation and third-party assisted reproduction. *Reproductive Biomedicine Online,* 23(5): 555–564.
https://doi.org/10.1016/j.rbmo.2011.08.004

Habermas, J. (1981). The theory of communicative action: reason and the rationalization of society. Beacon Press.

Haug, S. & Milewski, N. (2018). Women's attitudes toward assisted reproductive technologies – a pilot study among migrant minorities and non-migrants in germany. *Comparative Population Studies*, 43, https://doi.org/10.org/10.12765/CPoS-2019-06

Hibino, Y., Shimazono, Y., Kambayashi, Y., Hitomi, Y., Nakamura, H. (2013). Attitudes towards cross-border reproductive care among infertile jJapanese patients. *Environmental Health and Preventive Medicine,* 18(6): 477–484. https://doi.org/10.1007/s12199-013-0345-7

Inglehart, R. (1997). Modernization and postmodernization: cultural, economic, and political change in 43 societies. Princeton University Press.

Inglehart, R., & Baker, W.E. (2000). Modernization, cultural change, and the persistence of traditional values. *American Sociological Review*, 65(1): 19–51.
https://doi.org/10.1177/000312240006500103

Inhorn, M.C., & Patrizio, P. (2015). Infertility around the globe: new thinking on gender, reproductive technologies and global movements in the 21st century. *Human Reproduction Update,* 21(4): 411–426.
https://doi.org/10.1093/humupd/dmv016

Kline, R.B. (2016). Principles and practice of structural equation modeling (4th ed.)

Kovacs, G.T., Morgan, G., CarlWood, E., Howlett, D., Forbes, C. (2003). Community attitudes to assisted reproductive technology: a 20-year trend. Medical Journal of Australia, 179 (10): 536-538. https://doi.org/10.5694/j.1326-5377.2003.tb05680.x

Lesthaeghe, R. (2010). The unfolding story of the second demographic transition. *Population and Development Review,* 36(2): 211–251. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2010.00328.x

Milewski, N., & Haug, S. (2020). Religious diversity and women's attitudes toward using assisted reproductive technologies. *Journal of Religion and Demography*, 77(1): 150–168. 10.1163/2589742X-12347104.

Nakazawa, A., Hirata, T., Arakawa, T., Nagashima, N., Fukuda, S., Neriishi, K., Harada, M., Hirota, Y. (2019). A survey of public attitudes toward uterus transplantation, surrogacy, and adoption in japan. *PloS One,* 14(10): e0223571.
https://doi.org/10.1371/journal.pone.0223571

OECD (2024). Society at a Glance 2024: OECD Social Indicators, OECD Publishing, Paris. https://doi.org/10.1787/918d8db3-en.

Präg, P., & Mills, M.C. (2017). Assisted reproductive technology in europe: usage and regulation in the context of cross-border reproductive care. in m. kreyenfeld & d. konietzka (eds.), childlessness in europe: contexts, causes, and consequences. Springer.

Rogers, E.M. (1962). Diffusion of Innovations. Free Press.

Saei Ghare Naz, M., Ozgoli, G., Sayehmiri, K. (2020). Prevalence of infertility in iran: a systematic review and meta-analysis. *Urology Journal,* 17(4): 338–345. https://doi.org/10.22037/uj.v0i0.5610

Schmidt, L., Sobotka, T., Bentzen, J.G., Nyboe Andersen, A., ESHRE Reproduction and Society Task Force. (2012). Demographic and medical consequences of the postponement of parenthood. *Human Reproduction Update,* 18(1): 29-43.10.1093/humupd/dmr040

Szalma, I., & Bitó, T. (2021). Knowledge and attitudes about assisted reproductive technology: findings from a hungarian online survey. *Reproductive Biomedicine & Society Online,* 13: 75–84. https://doi.org/10.1016/j.rbms.2021.06.005

Szalma, I., & Djundeva, M. (2019). What shapes public attitudes towards assisted reproduction technologies in Europe? *Demográfia*, 62(5): 45–75. https://doi.org/10.21543/DEE.2019.2

Tinsley, H.E., & Tinsley, D.J. (1987). Uses of factor analysis in counseling psychology research. *Journal of Counseling Psychology,* 34(4): 414–424. https://doi.org/10.1037/0022-0167.34.4.414

United Nations (2024). World Population Prospects 2024. Department of Economic and Social Affairs. https://population.un.org/wpp

World Health Organization (2023). Infertility Prevalence Estimates, 1990–2021,
https://www.who.int/publications/i/item/978920068315.

World Health Organization (2025). Infertility, https://www.who.int/news-room/fact-sheets/detail/infertility

Yamamoto, N., Hirata, T., Izumi, G., Nakazawa, A., Fukuda, S., Neriishi, K. (2018). A survey of public attitudes towards third-party reproduction in japan in 2014. *PloS One,* 13(10): e0198499. https://doi.org/10.1371/journal.pone.0198499

Zegers-Hochschild, F., Adamson, G.D., Dyer, S., Racowsky, C., de Mouzon, J., Sokol, R. (2017). The international glossary on infertility and fertility care, 2017. *Fertility and Sterility,* 108(3): 393–406. https://doi.org/10.1016/j.fertnstert.2017.06.005

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Reconstruction of Women's Birth Histories Using Census Data: A Methodological Refinement and Empirical Application in the 2% Sample of the 2016 Census of Iran

Mohammad Haddadi[1]*, Hossein Mahmoudian[2]

[1] PhD in Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
[2] Professor of Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Received: 27 November 2025
Revised: 27 July 2026
Accepted: 27 July 2026
Published: 31 August 2026

Keywords:
Census data,
Own-children method,
Parity progression ratios,
Total fertility rate,
Birth interval.

ABSTRACT

Fertility research and the analysis of its trends are central topics in population studies. However, in some countries such as Iran, limitations in birth history data have reduced the application of employing many advanced fertility analysis methods. Aiming to reduce this limitation, this study addresses and evaluates the validity of the process of reconstructing birth histories using the 2% sample of the 2016 Iranian Population and Housing Census. In this method, first, children living in households are linked to their biological mothers; then, the number and probable age of deceased and absent children are estimated using conditional cohort fertility probabilities, survival and mortality probabilities, and the non-residence adjustment factor in household (K). Finally, based on these estimates, the complete birth history of each woman is reconstructed. The results demonstrate that the estimates obtained from the birth history reconstruction method are highly consistent with those of the own-children method. The reconstructed total fertility rate (TFR) for 2016 was 1.95 children per woman, which is in full agreement with the estimate derived from the own-children method. Furthermore, the RMSE, MAE, and MAPE values for the entire country were 0.034, 0.025, and 1.33%, respectively, while the Pearson correlation coefficient between the two methods was 0.95. These values in urban and rural areas also showed a strong performance between the two methods. These findings suggest that birth history reconstruction provides a reliable approach for deriving fertility indicators from census data and can serve as a useful alternative in countries with limited longitudinal fertility data.

Introduction

Fertility research and understanding the mechanisms of its change constitute a central component of population studies, as changes in fertility behavior have profound implications in shifts in population dynamic and growth, age structure, and socioeconomic policymakings. Despite the significance of this topic, the precise study of fertility behavior in many developing countries, including Iran, faces challenges due to limited longitudinal data. Fertility information is typically obtained from three major sources: the vital registration system, population censuses, and demographic surveys. However, the birth registration system in many developing countries, like as Iran, lacks complete coverage, and although censuses benefit from large sample sizes, they typically only provide information on the total number of children and the number of surviving children born to women, lacking data on the timing of births, birth order, and birth intervals. Birth history data enable dynamic analysis of fertility behavior and, by providing individual-level information on the timing and order of births, facilitate the study of parity progression ratios, birth intervals, and factors affecting fertility transitions. Despite the importance of these data, no continuous and up-to-date national survey recording complete birth histories of women has been available in Iran to date. Consequently, a significant portion of fertility studies in Iran have relied on aggregate indicators such as the total fertility rate or indirect estimation methods, leaving the detailed examination

*Corresponding author: Mohammad Haddadi. Phd in Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail address: *haddadi1741@ut.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Haddadi, M., & Mahmoudian, H. (2026). Reconstruction of women's birth histories using census data: A methodological refinement and empirical application in the 2% sample of the 2016 census of Iran. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 19-35.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.562268.1330

of the childbearing process at the individual level relatively constrained. One strategy to address this limitation is to reconstruct birth histories from cross-sectional census data. Luther and Cho (1988) proposed an algorithm for reconstructing birth histories from census data, in which, in addition to children present in the household, deceased and non-resident children are estimated probabilistically. Despite the methodological value of this approach, its systematic application to Iranian census data, along with the updating of its implementation algorithm in modern computing environments, has not yet been investigated. Accordingly, the aim of the present study is to implement and evaluate the birth history reconstruction method using the 2% sample of the 2016 census of Iran. This study seeks to rewrite the Luther and Cho algorithm in the R software environment and assess its capability in generating valid fertility indicators.

Methodology and Data

This study uses the two-percent sample of the 2016 Population and Housing Census of Iran.). In the first stage, children residing in the household were linked to their biological mothers using available information on household relationships, age, sex, and the other demographic characteristics. In the next stage, to complete the women's birth histories, the number and probable ages of these missing children were estimated using conditional cohort fertility probabilities, child survival and mortality probabilities, and the non-residence adjustment factor in household (K). Following the reconstruction of complete birth histories, various fertility indicators were calculated, including the total fertility rate (TFR), parity progression ratios (PPRs), and birth intervals. To evaluate the validity of the method, the reconstruction results were compared with the Own-Children Method, civil registration estimates, and other existing studies. Furthermore, the pattern of fertility transitions was examined at both the period and cohort levels in order to assess the structural consistency of the reconstructed data.

Findings

The results demonstrate that the reconstructed birth history reconstruction method is capable of representing fertility pattern in Iran with satisfactory accuracy. Examination of parity transitions indicated that the reconstructed data possess a logical structure consistent with expected fertility patterns. In both period and cohort analyses, transitions from lower to higher birth orders declined systematically, suggesting the absence of major structural error in the reconstruction procedure. Based on the reconstructed data, the total fertility rate in 2016 was estimated at 1.95 children per woman. This figure exactly matched the estimate derived from the Own-Children Method. Furthermore, the RMSE, MAE, and MAPE values for the national level were 0.034, 0.025, and 1.33 percent, respectively. The Pearson correlation coefficient between the estimates derived from two methods was 0.95, demonstrating a strong level of agreement the birth history reconstruction method and the Own-Children method Examination of the method's performance in urban and rural areas also indicated that the reconstruction algorithm exhibits suitable stability, with the correlation coefficients between the two methods in urban and rural areas being 0.98 and 0.97, respectively. Furthermore, the analysis of parity progression ratios revealed that fertility decline in Iran is primarily associated with reduction in transitions to higher-order births, particularly after the second birth, rather than a substantial decline in women's entry into childbearing.

Discussion and Conclusion

The findings of the present study demonstrate that reconstructing birth histories from census data can serve as a practical and reliable approach to compensate for the lack of longitudinal fertility data in Iran. Although the own-children method enables the estimation of overall fertility levels, it has limited capacity for analyzing the timing of births, birth intervals, and birth sequences. In contrast, reconstructed data facilitate the application of advanced methods such as survival analysis and the examination of factors influencing fertility transitions. Despite the high validity of the results, this method faces certain limitations, including dependence on the quality of reported children ever born, uncertainty in estimating deceased and non-resident children, and the potential for error in identifying the biological mother. Nevertheless, the high degree of consistency between the indicators derived from the reconstruction method, the own-children method, and other available sources suggests that these limitations do not preclude the research application of these data. Overall, this study demonstrates that updating the Luther and Cho algorithm within the R software environment can provide a transparent, replicable, and efficient framework for extracting birth histories from Iranian census data. This method can serve as a supplementary data source for studying fertility trends, analyzing social and regional differentials, and developing population forecasting models in the absence of longitudinal data.

Acknowledgment

This article is based on the first author's doctoral dissertation, entitled "Trends and Determinants of Fertility Changes in Iran: Focusing on the Timing and Occurrence of Births Using a Birth History Reconstruction Approach".

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

بازسازی تاریخچه موالید زنان با استفاده از داده‌های سرشماری: بازنگری روشی و کاربرد تجربی در نمونهٔ دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ ایران

محمد حدادی[1*]، حسین محمودیان[2]

[1] دکترای جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
[2] استاد جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۵/۰۵
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۰۵
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۰۹

کلیدواژه‌ها:
داده‌های سرشماری،
روش فرزندان خود،
نسبت پیشرفت موالید،
میزان باروری کل،
فاصله بین موالید.

چکیده

مطالعه باروری و تحلیل روندهای آن از موضوعات مهم در مطالعات جمعیت‌شناسی است. اما در برخی کشورها از جمله ایران، محدودیت داده‌های تاریخچه موالید، امکان بهره‌گیری از بسیاری از روش‌های پیشرفته تحلیل باروری را کاهش داده است. در پژوهش حاضر با هدف کاهش این محدودیت، فرایند بازسازی تاریخچه موالید، با استفاده از داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ ایران ارائه و اعتبار آن ارزیابی شد. در این روش، ابتدا کودکان حاضر در خانوار به مادران زیستی خود پیوند داده شدند؛ سپس تعداد و سن احتمالی فرزندان فوت‌شده و غایب با استفاده از احتمالات شرطی باروری نسلی، احتمالات بقا و فوت و ضریب تعدیل عدم سکونت در خانوار (K)، برآورد شد. درنهایت بر اساس این برآوردها، تاریخچه کامل موالید هر زن، بازسازی شد. نتایج نشان داد که برآوردهای حاصل از روش بازسازی تاریخچه موالید، همخوانی بالایی با روش فرزندان خود دارد. میزان باروری کل (TFR) بازسازی‌شده برای سال ۱۳۹۵ برابر با ۱/۹۵ فرزند به ازای هر زن است، که با برآورد روش فرزندان خود مطابقت کامل دارد. همچنین مقادیر RMSE، MAE و MAPE برای کل کشور به‌ترتیب ۰/۰۳۴، ۰/۰۲۵ و ۱/۳۳ درصد و ضریب همبستگی پیرسون بین دو روش ۰/۹۵ به‌دست‌آمد. این مقادیر در مناطق شهری و روستایی نیز نشان‌دهنده توافق بالای دو روش است. یافته‌ها بیانگر آن است که، بازسازی تاریخچه موالید می‌تواند ابزاری کارآمد برای استخراج شاخص‌های باروری از داده‌های سرشماری و جایگزینی مناسب در کشورهایی با محدودیت داده‌های طولی باشد.

مقدمه

مطالعه و تحلیل باروری یکی از محورهای اصلی پژوهش‌های جمعیتی است و نقشی تعیین‌کننده در شناخت پویایی‌های جمعیت، پیش‌بینی تغییرات آینده و سیاست‌گذاری اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌کند. اطلاعات مربوط به باروری معمولاً از نظام‌های ثبت وقایع حیاتی، سرشماری‌ها و پیمایش‌های جمعیت‌شناختی به‌دست می‌آید (Çagatay, 2006). بااین‌حال، در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، نظام ثبت موالید به‌اندازه‌ای دقیق نیست که بتوان بر اساس آن سطح و روندهای باروری را در طول زمان بررسی کرد (Avery et al., 2013; Rindfuss, 1976).

باوجوداینکه، سرشماری‌ها در اغلب کشورها از گذشته تاکنون به‌طور منظم و با حجم نمونه بسیار بزرگ اجرا شده‌اند، معمولاً فقط

*نویسنده مسئول: محمد حدادی. دکترای جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: haddadi1741@ut.ac.ir

استناد به این مقاله: حدادی، محمد؛ محمودیان، حسین (۱۴۰۵). بازسازی تاریخچه موالید زنان با استفاده از داده‌های سرشماری: بازنگری روشی و کاربرد تجربی در نمونهٔ دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ ایران. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۹-۳۵.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.562268.1330

«تعداد کل فرزندان[1]» و «تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده[2]»، زنان ثبت می‌شود و اطلاعاتی درباره زمان تولد همه فرزندان یا رتبه موالید وجود ندارد. ازسوی‌دیگر، پیمایش‌های باروری موجود به‌علت محدود بودن حجم نمونه و ناقص بودن پوشش جغرافیایی، توان تحلیل دقیق رفتار باروری را در سطح استان‌ها، شهرها، نواحی روستایی و گروه‌های مختلف اجتماعی را ندارند. داده‌های سرشماری برای پاسخگویی به بسیاری از پرسش‌ها در زمینه باروری با محدودیت‌هایی روبه‌رو است مانند: زمان‌بندی موالید، نسبت پیشرفت موالید، نقش شروع، توقف، فاصله‌گذاری یا به‌تعویق‌انداختن موالید در گذار باروری (Timæus, 2021).

اگرچه روش فرزندان خود[3] به‌عنوان ابزاری کاربردی برای برآورد شاخص‌های باروری به‌شمار می‌رود، اما روش مذکور بر پایه ساختار سنی زنان و کودکان، تنها برآوردهایی کلی از سطوح باروری ارائه می‌کند و فاقد امکان تحلیل زمان‌بندی موالید، فاصله‌گذاری بین موالید و نسبت پیشرفت موالید است (Schoumaker & Hayford, 2004; Avery et al., 2013) به همین دلیل، در دهه‌های اخیر گرایش به استفاده از روش فرزندان خود، کاهش یافته و استفاده از داده‌های تاریخچه موالید (FBH) با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو بوده است (Avery et al., 2013; Geoff, 2013; Childs, 2004). تاریخچه موالید با ثبت رویدادها در سطح فردی، امکان بازسازی مسیر کامل باروری زنان را در سطح فردی و با کنترل سایر متغیرها فراهم می‌سازد.

باوجود نقش اساسی تاریخچه موالید در تحلیل الگوها و پویایی‌های باروری، بسیاری از کشورها ازجمله ایران فاقد پیمایش‌های باروری هستند که اطلاعات کامل و ساختارمند درباره تاریخچه موالید زنان ارائه دهند. این موضوع موجب می‌شود امکان مطالعه دقیق رخدادهای باروری در طول چرخه زندگی و تحلیل تغییرات زمانی در رفتارهای باروری محدود گردد. بنابراین، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان با اتکا به داده‌های دو درصد سرشماری به بازسازی تاریخچه موالید زنان پرداخت؟

ازاین‌رو این مقاله در تلاش است تا با به‌کاربستن روش‌های نوین آماری «روش بازسازی تاریخچه موالید» که توسط لوتر و چو[4] (۱۹۸۸) بسط یافته است را با استفاده از قابلیت‌های نرم‌افزار R به‌روزرسانی نماید. درنتیجه، امکان استفاده از این روش برای بازسازی تاریخچه موالید زنان با استفاده از داده‌های دو درصد سرشماری فراهم شود. در ادامه، برپایه داده‌های بازسازی شدهٔ سرشماری سال ۱۳۹۵، شاخص‌های مربوط به باروری (مانند میزان باروری کل، نسبت پیشرفت موالید، فواصل بین موالید) تحلیل و بررسی خواهد شد تا مشخص گردد آیا این روش می‌توانند به بازسازی داده‌هایی بپردازد که بتواند به برآوردهای معتبر و دقیق از شاخص‌های باروری در ایران منجر گردد؟

باوجود پیشرفت‌های روش‌شناختی در تحلیل باروری، پژوهش‌های انجام‌شده در ایران عمدتاً بر شاخص‌های تجمعی باروری یا روش‌های غیرمستقیم برآورد باروری مبتنی بوده‌اند و به دلیل نبود داده‌های تاریخچه موالید در سطح ملی، امکان تحلیل رویدادهای باروری در سطح فردی، زمان‌بندی موالید، فاصله‌های بین موالید و نسبت‌های پیشرفت موالید را نداشته‌اند. از سوی دیگر، اگرچه روش بازسازی تاریخچه موالید در مطالعات بین‌المللی معرفی شده است، تاکنون کاربرد نظام‌مند آن برای داده‌های سرشماری ایران، همراه با به‌روزرسانی الگوریتم اجرایی در محیط نرم‌افزار R و ارزیابی قابلیت آن در تولید شاخص‌های باروری، مورد بررسی قرار نگرفته است. ازاین‌رو، خلأ اصلی پژوهش حاضر، فقدان یک چارچوب عملی و قابل تکرار برای بازسازی تاریخچه موالید از داده‌های سرشماری و استفاده از آن در تحلیل‌های پیشرفته باروری در ایران است. نوآوری این مطالعه در توسعه و به‌کارگیری این روش برای داده‌های دو درصد سرشماری ایران، فراهم ساختن امکان استخراج تاریخچه موالید در سطح فردی و ارزیابی قابلیت آن در محاسبه شاخص‌های متنوع باروری و مطالعات بعدی جمعیت‌شناختی است.

پیشینه پژوهش

روش فرزندان خود که توسط گرابیل و چو[5] (۱۹۶۵) ابداع شد، یکی از مهم‌ترین روش‌های غیرمستقیم برای برآورد سطح و روند باروری از داده‌های مقطعی سرشماری یا پیمایش خانوار است (Reid et al., 2020). منطق این روش بر این اصل استوار است که کودکان معمولاً همراه مادر خود در یک خانوار سکونت دارند و با استفاده از متغیرهای نسبت خانوادگی، سن و وضعیت زناشویی می‌توان کودکان را به مادران زیستی نسبت داد. این روش با بهره‌گیری از ساختار سنی زنان و کودکان و نیز الگوهای مرگ‌ومیر مرسوم، میزان باروری را برای حدود ۱۵ سال پیش از اجرای سرشماری برآورد می‌کند (Abbasi-Shavazi, 1997; Çagatay, 2006; Retherford & Cho, 1978).

مزیت اصلی روش فرزندان خود، نیاز نداشتن به داده‌های اضافی و حساسیت پایین آن به خطاهای برآورد جداول بقا در شرایط مرگ‌ومیر معمول است (Retherford & Cho, 1978; Reid et al., 2020). به همین دلیل، این روش در کشورهای با نظام ثبت وقایع حیاتی ناقص

[1] Children Ever Born
[2] Children Still Surviving
[3] Own Children Method
[4] Luther & Cho
[5] Grabill & Cho

(ازجمله ایران) کاربرد دارد، اما دارای محدودیت‌هایی است: تنها برآوردهای کلی از سطح باروری (مانند میزان باروری کل و میزان‌های ویژه سنی) ارائه می‌دهد و قادر به تحلیل زمان‌بندی موالید، فاصله‌گذاری بین موالید، نسبت پیشرفت موالید یا هرگونه تحلیل پیشینه رویداد نیست (Schoumaker & Hayford, 2004; Avery et al., 2013).

از دهه ۱۹۷۰، با آغاز طرح پیمایش باروری جهانی (WFS) و سپس از اواسط دهه ۱۹۸۰ با اجرای برنامه پیمایش جمعیت و سلامت (DHS)، گردآوری مستقیم تاریخچه موالید به استانداردی در پژوهش‌های باروری تبدیل شد (Schoumaker & Hayford, 2004). در این روش، از هر زن مصاحبه‌شونده تاریخ تولد (ماه و سال) هر فرزند، جنسیت و وضعیت بقای فرزندان جمع‌آوری می‌شود (Avery et al., 2013). این داده‌ها امکان محاسبه شاخص‌های پویای باروری (فاصله بین موالید، نسبت پیشرفت موالید، تحلیل بقای فاصله‌های باروری) و همچنین تحلیل علی با کنترل متغیرهای زمان‌دار را فراهم می‌کنند (Moultrie et al., 2013).

بااین‌وجود، داده‌های تاریخچه موالید در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه از جمله ایران به صورت ملی و منظم جمع‌آوری نمی‌شوند. این شکاف داده‌ای، پژوهشگران را به سمت روش‌های بازسازی تاریخچه موالید از داده‌های موجود (سرشماری‌ها و پیمایش‌های خانوار) سوق داده است.

اولین تلاش سیستماتیک برای بازسازی تاریخچه موالید از داده‌های سرشماری به اوایل دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گردد. در این روش با استفاده از روش‌های تصادفی نسبت‌دهی[1] فرزندان غایب (فوت‌شده و خارج از خانوار) به تاریخچه «فرزندان خود» افزوده شد (U.S. Bureau of the Census, 1968). این رویه در سرشماری ۱۹۷۰ نیز تکرار شد، اما فاقد آزمون سیستماتیک اعتبار و مستندسازی کامل بود و الگوریتم به‌کاررفته نسبتاً خام و غیرشفاف به شمار می‌رفت (U.S. Bureau of the Census, 1975). متعاقباً، چو و بوسن[2] (۱۹۸۰) روشی متفاوت اما فقط برای کودکان فوت‌شده ارائه کردند و آزمون محدودی نیز روی آن انجام گرفت. بااین‌حال، تلاش‌های اولیه در مقایسه با روش‌های بعدی، از دقت و شفافیت کمتری برخوردار بودند.

نقطه عطف اصلی در این حوزه، مقاله لوتر و چو (۱۹۸۸) است. آنها روشی نظام‌مند برای بازسازی تاریخچه موالید از داده‌های سرشماری یا پیمایش خانوار ارائه دادند که می‌توان آن را به‌عنوان بسط روش فرزندان خود تلقی نمود. این روش از داده‌های موجود در سرشماری (تعداد کل موالید زنده، تعداد فرزندان بازمانده، سن و تعداد فرزندان حاضر در خانوار) و نیز میزان‌های باروری ویژه سنی (به‌عنوان پارامتر برون‌زا) استفاده می‌کند تا سن فرزندان فوت‌شده یا غایب را به‌صورت احتمالی برآورد کند. مزایای این روش عبارتند از: (۱) صرفه‌جویی اقتصادی (عدم نیاز به جمع‌آوری داده جدید)، (۲) حجم نمونه بسیار بزرگ (امکان تحلیل خرد) و (۳) قابلیت استخراج روندهای پیوسته در صورت تداوم سرشماری‌ها (Moultrie et al., 2013).

در دهه ۲۰۰۰، سایر پژوهشگران کوشیدند این روش را اصلاح کنند. میراندا-ریبیرو و سیلوا[3] (۲۰۰۵) از روش وزن‌دهی معکوس[4] (IPW) برای نسبت‌دادن کودکان فوت‌شده و غایب استفاده کردند. هکر[5] (۲۰۲۰) نیز با افزودن یک مدل رگرسیون پواسون برای بهبود برآورد نرخ‌های باروری سنی، روش لوتر و چو را روی سرشماری‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ ایالات متحده به‌کار گرفت. بااین‌حال، هر دو مطالعه همچنان کاملاً بر چارچوب مفهومی لوتر و چو (۱۹۸۸) متکی بودند و اصلاحات اعمال شده در سطح بهبود برآورد پارامترها نه تغییر بنیادین در الگوریتم بازسازی باقی ماند.

مرور ادبیات نشان می‌دهد که علی‌رغم ارزش روش‌شناختی رویکرد لوتر و چو، سه خلأ عمده وجود دارد: ۱) قدیمی بودن الگوریتم اصلی: این روش در دوره‌ای طراحی شد که توان محاسباتی و نرم‌افزارهای امروز در دسترس نبود. بسیاری از مراحل با تقریب و ساده‌سازی دستی انجام می‌گرفت و الگوریتم فاقد شفافیت در تخصیص‌های احتمالاتی است. مقاله حاضر برای پرکردن این شکاف‌ها طراحی شده است: در این راستا (۱) الگوریتم لوتر و چو را با استفاده از نرم‌افزار R بازنویسی و شفاف‌سازی می‌کند، (۲) برای نخستین بار آن را بر روی داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ ایران پیاده می‌سازد و عملکرد آن را می‌سنجد و (۳) از داده‌های بازسازی‌شده برای تحلیل فاصله بین موالید و نسبت پیشرفت موالید با مدل‌های بقا استفاده می‌کند. بدین‌ترتیب، این پژوهش نه تنها یک به‌روزرسانی محاسباتی، بلکه یک ارزیابی تجربی جامع از قابلیت روش بازسازی تاریخچه موالید در بافت جمعیتی ایران ارائه می‌دهد.

روش پژوهش و داده‌ها

هسته اصلی روش بازسازی تاریخچه موالید یک فرآیند احتمالاتی است: تاریخچه موالید ناقص هر زن (فهرست فرزندانی که در خانوار حاضر هستند) به همراه اطلاعات تکمیلی درباره تعداد کل فرزندان زنده به دنیا آمده و تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده، به‌عنوان ورودی این روش

[1] Imputation
[2] Cho & Bussen
[3] Miranda-Ribeiro & Silva
[4] Inverse Probability Weight
[5] Hacker

استفاده می‌شوند. از روی این داده‌ها می‌توان تعداد فرزندان فوت‌شده و همچنین تعداد فرزندان زنده‌ای که در خانوار مادر سکونت ندارند را محاسبه کرد. مجموع این فرزندان، همان تعداد موالیدی است که باید به‌صورت احتمالی تخصیص یابند تا تاریخچه کامل موالید برای هر زن برآورد شود و در طول دوره فرزندآوری زنان توزیع گردد (شکل۱).



شکل ۱. جریان الگوریتم بازسازی تاریخچه موالید

Figure 1. Flowchart of the birth history reconstruction algorithm

هدف این روش، برآورد دقیق فاصله بین موالید و نسبت‌های پیشرفت موالید در سطح کل جمعیت است. همچنین امکان تحلیل داده‌ها به‌صورت تحلیل بقا با کنترل سایر متغیرهای تبیینی نیز فراهم می‌گردد. در فرایند تخصیص موالید به مادر در این روش از میزان‌های باروری ویژه سنی نسلی استفاده می‌شود. این میزان‌ها می‌توانند از منابع دیگر استخراج شوند یا با اعمال روش «فرزندان خود» بر روی داده‌های مورد بررسی برآورد گردند.

علی‌رغم اینکه در سرشماری‌ها، اطلاعات مربوط به فرزندان (سال تولّد و یا سن در هنگام سرشماری)، برای زنان واقع در سن باروری، جمع‌آوری نمی‌شوند، نوآوری اصلی این روش، شناسایی این نکته است که داده‌های سرشماری حاوی اطلاعات ضمنی درباره باروری است که بر اساس آنها می توان سال تولد تمام فرزندان را محاسبه یا تخمین زد. این روش، براساس‌این ایده شکل گرفته است که کودکان حاضر در

خانوار، در اغلب موارد با مادران خود زندگی می‌کنند[1]؛ درنتیجه می‌توان از طریق نسبت‌های خویشاوندی[2]، کودکان را به مادرانشان مرتبط ساخت (Hacker, 2020). این پیوند که اصطلاحاً «نسبت‌دهی فرزند به مادر» نامیده می‌شود، هسته‌ی اصلی روش بازسازی را تشکیل می‌دهد (Cho et al., 1986). (برای اطلاع از نحوه لینک کردن فرزندان به مادران در داده‌های دودرصد سرشماری ۱۳۹۵ به پیوست مراجعه نماید). با استفاده از اطلاعاتِ نسبت‌های خویشاوندی، ابتدا گروه‌های زیر به عنوان «مادران بالقوه» تعریف می‌شوند:

- همسر سرپرست خانوار درصورتی‌که سرپرست خانوار مرد باشد.
- سرپرست خانوار درصورتی‌که زن باشد.
- عروس یا دختران حاضر در خانوار.
- سایر زنان خویشاوند دارای سابقه فرزندآوری.

پس از انجام فرایند پیوند مادر و فرزندان، فرزندان هر مادر بر اساس سن مرتب می‌شوند (فرزندانی که در خانوار حاضر هستند). این ترتیب سنی، رتبه موالید را برای فرزندان حاضر در خانوار مشخص می‌کند. بدین ترتیب، برای هر مادر، هم فهرست فرزندان ساکن در خانوار و هم ترتیب زمانی تولد آن‌ها ثبت می‌شود. این مرحله، پایه و اساس بازسازی کامل تاریخچه موالید زنان در گام‌های بعدی را تشکیل می‌دهد. بر اساس اطلاعات فرزندان حاضر، فرایند تخصیص فرزندان غایب (فوت‌شده یا خارج از خانوار) و بازسازی کامل تاریخچه مولید صورت می‌گیرد.

در فرایند بازسازی تاریخچه موالید، برای هر مادر، نخست فرزندان زنده‌ای که با وی در یک خانوار سکونت دارند به‌عنوان «فرزندان حاضر در خانوار» شناسایی می‌شوند. این گروه، بخشی از کل فرزندان زنده مادر را تشکیل می‌دهند. با در دست داشتن سه مؤلفه تعداد کل فرزندان متولدشده (CEB)، تعداد فرزندان در حال حاضر زنده (CS) وتعداد فرزندان حاضر در خانوار، می‌توان تعداد فرزندان فوت‌شده و غایب را محاسبه کرد. فرزندان فوت‌شده از تفاضل CEB و CS به دست می‌آیند؛ زیرا هر فرزندی که زنده نباشد، قطعاً در شمار فرزندان زنده قرار نمی‌گیرد. همچنین، فرزندان غایب، آن دسته از فرزندان زنده‌ای هستند که به دلایلی مانند ازدواج، مهاجرت یا زندگی جداگانه، در خانوار مادر حضور ندارند. تعداد این گروه از تفاضل CS و تعداد فرزندان حاضر در خانوار محاسبه می‌شود. بدین ترتیب، هر مادر ممکن است دارای سه دسته فرزند باشد: فرزندان حاضر در خانوار (شناخته‌شده با سن و ترتیب)، فرزندان فوت‌شده (با زمان و سن نامشخص) و فرزندان غایب زنده (با مکان و سن نامشخص). دو دسته اخیر نیازمند تخصیص احتمالی سن، جنسیت و زمان تولد در مراحل بعدی بازسازی هستند.

برای اصلاح خطاهای گزارش تعداد کل فرزندان (CEB) و تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده (CS)، دو معیار منطقی به‌کارگرفته شد: نخست، هرگاه مقدار گزارش‌شده CS از CEB بیشتر بود (که از نظر زیست‌شناختی ناممکن است)، مقدار CS برابر با CEB قرار داده شد. دوم، هرگاه تعداد فرزندان ساکن در خانوار از CS فزونی می‌یافت (که نشانه نقص در تطبیق یا گزارش است)، تعداد فرزندان حاضر برابر با تعداد فرزندان حاضر در خانوار درنظرگرفته شد.

برای تخصیص احتمالی جنسیت به کودکانی که در خانوار حضور ندارد یا فوت شده‌اند، از نسبت جنسی طبیعی هنگام تولد (حدود ۱۰۵ پسر در برابر ۱۰۰ دختر) به‌عنوان مبنای تخصیص احتمالی استفاده می‌شود. بدین‌منظور، ابتدا تعداد پسران و دختران موجود در خانوار شمارش می‌شود تا براساس‌آن، احتمال اختصاص جنسیت به فرزندان غایب یا فوت‌شده تعدیل گردد. به‌عنوان‌مثال، اگر در داده‌های خانوار تعداد پسران کمتر از حد انتظار باشد، احتمال تخصیص جنسیت پسر به کودکان غایب افزایش می‌یابد و بالعکس. با توجه به سهم ناچیز موارد نیازمند تخصیص جنسیت (کمتر از ۵ درصد)، حتی اگر نسبت جنسی واقعی در سال‌های مختلف اندکی متفاوت بوده باشد، تأثیر آن بر برآورد نسبت جنسی ناچیز خواهد بود. برای اطمینان بیشتر، تحلیل حساسیت با جایگزینی نسبت‌های جنسی مختلف (مثلاً ۱۰۰ و ۱۱۰) انجام شده که نشان‌دهنده عدم حساسیت نتایج به این فرض است.

در مرحله بعد، فرزندان فوت‌شده یا غیر خود باید به‌صورت احتمالی به مادرانشان نسب داده شوند، تا اطلاعات سنی و جنسی فرزندان فوت‌شده و غایب بازسازی گردد. این کار تا رسیدن به تعداد « کل فرزندان » ادامه می یابد (Luther & Cho, 1988; Hacker et al. 2020). برای تخصیص فرزندان فوت‌شده، احتمالات نسلی فرزندآوری و احتمالات مرگ‌ومیر به تفکیک گروه‌های سنی مورد نیاز است. هدف اصلی این بخش از بازسازی، اختصاص دقیق سن به فرزندان فوت‌شده است. بدین‌منظور، ابتدا احتمالات مربوطه برای تمام سنین برای تخصیص فرزندان فوت‌شده استخراج می‌شود. فرض کنید D رویدادی باشد که در آن فرزند (در هر سنی) پیش از زمان سرشماری یا پیمایش فوت کند. دراین‌صورت، به‌طورکلی و بدون هیچ‌گونه فرض استقلال، احتمال نسبی آنکه فرزند j سال کامل پیش از زمان سرشماری یا پیمایش متولد شده و پیش از زمان سرشماری یا پیمایش فوت‌کرده باشد، به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

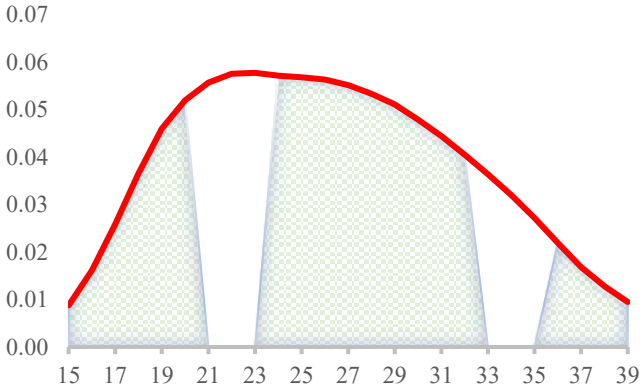
[1] بنا به تحقیقات عباسی شوازی و همکاران (۲۰۰۹)، ۹۵ درصد از کودکان زیر ۱۵ سال در ایران با مادران خود زندگی می‌کنند.

[2] روش بازسازی تاریخچه موالید به کامل بودن و صحت نسبت‌های خویشاوندی ثبت‌شده وابسته است. هرچند متغیر «شماره ردیف مادر» در داده‌ها می‌تواند این وابستگی را کاهش دهد، اما داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ فاقد این شناسه است. بنابراین، تطبیق صرفاً بر پایه متغیرهای موجود (نسبت خانوادگی، سن و وضعیت زناشویی) انجام شده است.

$$P[B(j) \cap D] = P[B(j)]\ P[D|B(j)] \qquad (۱)$$

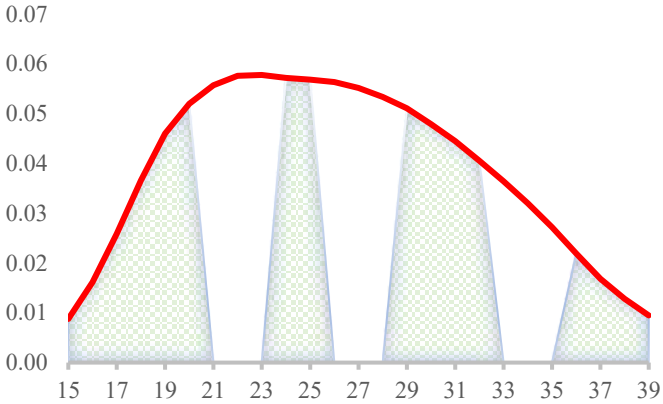
که در آن $P[D|B(j)]$ نشان‌دهنده‌ی احتمال شرطی فوت کودکانی است که دقیقاً j سال کامل پیش از سرشماری یا پیمایش متولد شده‌اند. مقادیر $P[D|B(j)]$ از احتمالات باروری نسلی و جداول بقا به‌دست می‌آیند. احتمال داشتن فرزند در سنینی که قبلا فرزندی به مادر لینک شده (فرزند در خانوار حضور داشته)، صفر خواهد بود. این بازه یک بازه ۲/۵ ساله است (Luther & Cho, 1988). به‌عنوان‌مثال، یک زن ۳۹ ساله که یک فرزند ۱۷ ساله به او لینک شده است، احتمال تخصیص فرزند برای این مادر در بازه ۲۰/۷۵- ۲۳/۲۵ سالگی، معادل صفر خواهد بود (شکل ۲).

با استفاده از منحنی احتمالات شرطی، به کودکانی که فوت شده‌اند، با توجه به سن مادر در زمان تولد فرزند، سن تخصیص داده می‌شود. همانگونه که اشاره شد، منحنی احتمالات باروری، توزیع احتمالی سن فرزندان را مشخص می‌نماید. وقتی یک کودک فوت‌شده به مادر نسبت داده می‌شود، باید در این منحنی یک بازه[1] ایجاد شود تا نشان دهد که در آن سن احتمال تخصیص فرزند دیگری وجود ندارد. این کار به صورت متوالی برای همه فرزندان فوت‌شده یک مادر انجام می‌شود. به‌عنوان‌مثال، اگر کودک فوت‌شده در ۲۷ سالگی مادر به‌دنیا آمده باشد، یه بازه ۲/۵ ساله در سن ۲۷ ایجاد می‌گردد (شکل۳).



شکل۲. احتمالات شرطی داشتن فرزند برای کد خانوار ۱ بعد از حذف بازه ۲/۵ ساله احتمالات برای فرزندان حاضر در خانوار

Figure 2. Conditional probabilities of having a birth for household code 1 after removing the 2.5-year notch for surviving children in the househol



شکل۳. احتمالات شرطی داشتن فرزند برای کد خانوار ۱ بعد از حذف بازه ۲/۵ ساله احتمالات برای فرزندان حاضر و فوت‌شده در خانوار

Figure 3. Conditional birth probabilities for household 1 after removing the effect of the 2.5-year interval among surviving and deceased children

[1] Notch

در گام بعد، لازم است احتمال تخصیص برای کودکان «غایب» نیز استخراج شود. برای تخصیص دادن فرزندان غایب به مادر به احتمالات باروری نسلی P[B(j)]، احتمال بقا از زمان تولد تا سرشماری P[D|B(j)] -1 و احتمال کودکان غایب P[N|Đ ∩ B(j)] نیازمند هستیم (Cho et al., 1986). فرض کنید N رویدادی باشد که در آن فرزند (در هر سنی) در زمان سرشماری «غایب» باشد (یعنی زنده و بدون تطابق با مادر). رویداد D همان‌گونه که پیش‌تر تعریف شد، بیانگر فوت کودک است. دراین‌صورت، به‌طورکلی احتمال آنکه کودکی j سال کامل پیش از سرشماری یا پیمایش متولد شده و در زمان سرشماری «غایب» (یعنی زنده و بدون تطابق) باشد، به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

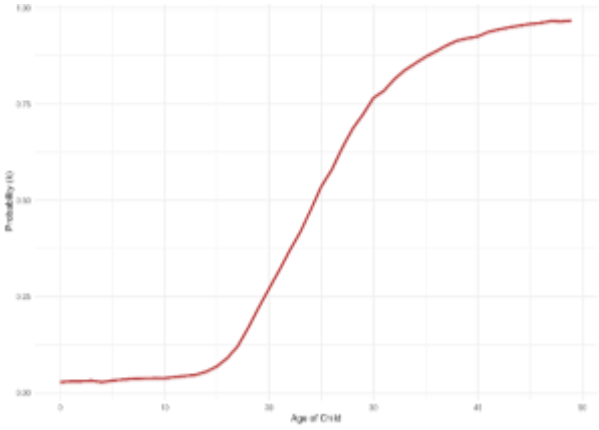
$$P[B(j)\cap N] = P[B(j)]\,(1-P[D|B(j)])P[N|Đ\cap B(j)] \qquad (۲)$$

احتمال این‌که کودکی که j سال قبل از سرشماری متولد شده، در زمان سرشماری یک کودک غایب و زنده باشد، برابر است با: ضرب احتمال تولد او در سال j قبل از سرشماری، در احتمال تجمعی بقا از زمان تولد تا زمان سرشماری، در احتمال این‌که، در صورت زنده بودن، در گروه فرزندان «غایب» قرار گیرد. در این رابطه، Đ مکمل رویداد D است و نشان دهنده احتمال تجمعی بقا فرزند تا زمان سرشماری است؛ P[N|Đ∩ B(j)] احتمال غایب بودن کودک در زمان سرشماری است که معمولا با K مشخص می‌گردد.

ضریب K معمولاً از داده‌های سرشماری یا پیمایش به‌دست می‌آید. احتمال شرطی K نشان می دهد، احتمال این‌که کودک زنده و در زمان سرشماری در خانوار مادر حضور نداشته باشد، چقدر است. این احتمال از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، زیرا در روش بازسازی تاریخچه موالید معمولاً همه فرزندان زنده در خانوار مادر حضور ندارند. لازم به ذکر است که ضریب K که در این پژوهش برای برآورد احتمال عدم سکونت کودک در خانوار مادر به کار رفته است، ذاتاً تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله مهاجرت کودکان، سرپرستی مشترک پس از طلاق، فوت مادر، و خطاهای احتمالی در ثبت نسبت خانوادگی (مانند ثبت کودک به‌عنوان «نوه» یا «خویشاوند») قرار دارد.

برای محاسبه ضریب K، ابتدا داده‌های مربوط به سن مادر و سن فرزندان حاضر در خانوار استخراج می‌شود (jR). از سوی دیگر، تعداد کل کودکان ثبت‌شده در داده‌های دو درصد سرشماری بر اساس سن آنها شمارش می‌شود. این تعداد را (jN) می‌نامیم. پس از به‌دست آورد (jR) و (jN)، ضریب k در سن (j) به شکل زیر محاسبه می‌شود.

$$\frac{jN-jR}{jN} \qquad (۳)$$



شکل۴. ضریب k ، احتمال عدم حضور فرزندان در خانوار به تفکیک سن

Figure 4. Age-specific correction factor kand probability of missing children in the household

منبع: داده‌های دو درصد سرشماری(محاسبات نویسندگان).

بر اساس پیش نیازهای این روش، کودکان یتیم باید از صورت و مخرج این نسبت حذف شوند زیرا ؛ آنان در تعداد گزارش‌شده‌ی فرزندانِ زنده به دنیا وارد نمی‌شوند. این تعدیل تنها زمانی امکان‌پذیر است که تعداد یتیمان به تفکیک سن مشخص باشد. با انجام این کار، با افزایش سن، تعداد یتیمان و کودکان «غایب» نیز افزایش می‌یابد و این تعدیل عملاً همه‌ی احتمالات با یک ضریب مشترک کاهش می‌دهد. این کار طبیعتاً هیچ تغییری در نتایج ایجاد نمی‌کند. علاوه‌براین، این روش نسبت به تغییرات احتمالی در این مقادیر غیرحساس است. بنابراین، همان‌گونه که انتظار می‌رود، نسبت پیشرفت موالید محاسبه‌شده با و بدون این تعدیل، در اغلب موارد یکسان بوده و در بدترین حالت کمتر از یک درصد با هم تفاوت دارند. از همین رو، انتظار می‌رود این تعدیل برای یتیمان در سایر کاربردها نیز تأثیر ناچیزی داشته باشد (Luther & Cho, 1988).

حال بااستفاده از احتمالات شرطی (P[B(j) ∩ N]) که فرزند زنده با سن j سال کامل، در زمان سرشماری یا پیمایش، در گروه فرزندان غایب قرار گیرد تعیین می‌گردد. نکته مهم در اینجا این است که

احتمال بچه‌دار شدن در سنینی که قبلا مادر، بچه‌ای در آن سن داشته یا فرزند فوت‌شده‌ای به او تخصیص داده شده، صفر خواهد بود. بعد از هر بار تخصیص فرزند به مادر، این چرخه تکرار می‌شود. این کار تا زمانی که تعداد فرزندان یک زن به تعداد کل فرزندان زنده به دنیا آورده برسد، تکرار می شود. این روش درنهایت، تاریخچه موالید را برای سال‌های قبل از سرشماری ارائه می‌کند.

مرحله نهایی بازسازی تاریخچه موالید، شامل چهار مرحله کلیدی می‌باشد. ابتدا، تمامی کودکانِ حاضر در خانوار، فوت‌شده و غایب، در یک دیتاست کامل و یکپارچه جمع‌آوری می‌شوند. سپس، ترتیب موالید فرزندان بر اساس سن آنها مشخص می‌گردد. این ترتیب موالید برای محاسبه نسبت پیشرفت موالید، فاصله بین موالید و استفاده از تحلیل بقا برای تحلیل باروری اهمیت دارد. به هر مادر به یک ردیف اختصاص داده می‌شود که در آن سن و جنسیت فرزندان به صورت ستون‌های جداگانه به ترتیب سن فرزندان نمایش داده می‌شوند. درنهایت، دیتاست نهایی، شامل اطلاعات کامل فرزندان زنده، فوت‌شده و اختصاص داده شده به مادران، به همراه ویژگی‌های فردی و خانواری آنها است. این مرحله، بازسازی تاریخچه تولد را به صورت عملی و دقیق تکمیل می‌کند و امکان تحلیل‌های آماری پیشرفته را فراهم می‌سازد.

داده‌ها

داده مورد استفاده در این مطالعه عبارت است از نمونه دو درصد داده‌های خام سرشماری سال ۱۳۹۵، که توسط مرکز آمار ایران جمع‌آوری گردیده است. در این مطالعه، اطلاعات برگرفته از پرسشنامه فردی مورد استفاده قرار خواهند گرفت. به‌منظور استفاده از روش بازسازی تاریخچه موالید از اطلاعات اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی مربوط به زنان ۱۵-۶۴ ساله اطلاعات مربوط به سالِ تولّد مادر، بستگی با سرپرست خانوار، تعداد کل زنان فرزندان، تعداد کل فرزندان درحال‌حاضر زنده مورد نیاز است. این اطلاعات در داده‌های ۱۳۹۵ موجود می‌باشند. در داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۹۵ اطلاعات مربوط به سال نخست ازدواج نخست دردسترس نیست، این موضوع تاثیری در فرایند بازسازی تاریخچه موالید ندارد، اما در تحلیل‌های بعدی شاخص‌های مربوط به ازدواج نمی‌توانند مورد مطالعه قرار گیرند. هرچند که اطلاعات مربوط به فرزندان (سال تولد و یا سن در هنگام سرشماری) برایِ زنان واقع در سن باروری، در سرشماری سال ۱۳۹۵، جمع‌آوری نگردیده‌اند ولی درصورت استفاده از اطلاعات مربوط به تمام اعضایِ خانوار، می‌توان با مرتبط ساختن فرزندان با مادران (با استفاده از متغیرهای نظیر رابطه با سرپرست خانوار، تعداد فرزندان زنده به‌دنیا آمده، و تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده) لیست کاملی از اطلاعات فرزندان برای هر یک از زنان ۱۵-۶۴ ساله تهیه کرد.

داده‌های باروری نسلی، توسط نگارندگان و با استفاده از روش فرزندان از داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۷۰، ۱۳۸۵، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ ایران محاسبه شده است. جداول بقای مورد استفاده نیز از مطالعه عینی‌زیناب و همکاران (۱۳۹۳) اخذ شده است.

اعتبارسنجی روش بازسازی تاریخچه موالید از طریق مقایسه با روش فرزندان خود

اگرچه دقت روش بازسازی تاریخچه موالید در برآورد سن فرزندان غایب یا فوت‌شده برای هر زن به صورت جداگانه ممکن است چندان بالا نباشد، اما زمانی که شاخص‌های باروری در سطح کل جمعیت یا به طبقه‌بندی‌های هر یک از متغیرها محاسبه می‌شوند، این دقت به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد. ارزیابی‌های صورت گرفته بر روی داده‌های DHS فیلیپین نشان می‌دهد که شاخص‌های باروری محاسبه شده از روش بازسازی داده‌های مربوط به فرزندان زنان واقع در سن باروری، خیلی نزدیک به شاخص‌هائی هستند که از اطلاعات تهیه شده از خود زنان محاسبه شده‌اند (Retherford et al., 2010).

در این مطالعه، برای بررسی میزان صحت و اعتبار داده‌های حاصل از روش بازسازی تاریخچه موالید، داده‌های حاصل از بازسازی نمونه دو درصد سرشماری ۱۳۹۵، با نتایج به‌دست آمده از روش فرزندان خود برمبنای سرشماری ۱۳۹۵ مقایسه گردید. این مقایسه در سه سطح «کل کشور»، «نواحی روستایی» و «نواحی شهری» انجام شد تا علاوه بر بررسی انطباق کلی، میزان پایداری و حساسیت روش در زیرگروه‌های جمعیتی با ساختارهای باروری متفاوت نیز مورد ارزیابی قرار گیرد (جدول۴).

به‌منظور قابل مقایسه بودن داده‌های تاریخچه موالید زنان با روش فرزندان خود از روش بازسازی روندهای باروری[1] با استفاده از داده‌های تاریخچه موالید استفاده گردید. بدین‌منظور داده‌ها در قالب *فرد-دوره* بازسازی می‌شوند تا امکان تعریف متغیرهای وابسته به زمان فراهم شود. بدین‌منظور، هر مشاهده (زن) به چندین مشاهده خردتر تبدیل می‌گردد، به‌گونه‌ای‌که در هر مقطع زمانی که یکی از متغیرهای تبیینی تغییر می‌کند (مانند ورود به گروه سنی جدید یا تغییر سال تقویمی)، یک رکورد جدید ایجاد می‌گردد. در نتیجه، برای هر زن، داده‌ها به صورت مجموعه‌ای از دوره‌های سالانه سازمان‌دهی می‌شوند. در این ساختار، سال‌های تقویمی و گروه‌های سنی به‌عنوان متغیرهای تبیینی در مدل رگرسیون پواسون وارد می‌شوند. فرض اصلی این است که توزیع سنی باروری ثابت باقی می‌ماند، درحالی‌که تغییرات سطح باروری در طول زمان از طریق ضرایب سال‌ها برآورد می‌شود. نرخ باروری برای سال مرجع ابتدا بر اساس ضرایب گروه‌های سنی محاسبه می‌شود. سپس برای سال‌های دیگر، مقدار مرجع در ضریب نمایی

[1] Reconstructing Fertility Trends

مربوط به هر سال ضرب می‌گردد. بدین‌ترتیب، نسبت تغییرات باروری در هر سال نسبت به سال مرجع قابل استخراج است و روندهای سالانه باروری بازسازی می‌شوند[1]. برای اطلاعات بیشتر درباره این روش و جزئیات فنی آن، به مقاله Schoumaker & Hayford, (2004) مراجعه شود.

جدول ۱. مقایسه روندهای باروری به دست آمده از بازسازی تاریخچه موالید و روش فرزندان خود

Table 1. Comparison of fertility trends derived from birth history reconstruction and the own-children method

سال	کل		روستایی		شهری	
	بازسازی	فرزندان خود	بازسازی	فرزندان خود	بازسازی	فرزندان خود
۱۳۸۱	۱/۹۲	۱/۸۴	۲/۳۷	۲/۴۲	۱/۷۸	۱/۸۲
۱۳۸۲	۱/۹۰	۱/۸۳	۲/۳۵	۲/۴۰	۱/۷۶	۱/۸۰
۱۳۸۳	۱/۸۳	۱/۷۹	۲/۲۶	۲/۳۱	۱/۷۰	۱/۷۴
۱۳۸۴	۱/۸۵	۱/۸۱	۲/۲۸	۲/۳۲	۱/۷۲	۱/۷۶
۱۳۸۵	۱/۸۶	۱/۸۴	۲/۳۱	۲/۳۰	۱/۷۳	۱/۷۳
۱۳۸۶	۱/۸۲	۱/۸۱	۲/۲۵	۲/۲۵	۱/۶۹	۱/۶۹
۱۳۸۷	۱/۸۴	۱/۸۲	۲/۲۷	۲/۲۷	۱/۷۱	۱/۷۰
۱۳۸۸	۱/۸۷	۱/۸۷	۲/۳۱	۲/۳۱	۱/۷۴	۱/۷۳
۱۳۸۹	۱/۸۵	۱/۸۴	۲/۲۸	۲/۲۸	۱/۷۱	۱/۷۱
۱۳۹۰	۱/۸۳	۱/۸۴	۲/۲۷	۲/۲۶	۱/۷۰	۱/۶۹
۱۳۹۱	۱/۸۹	۱/۹۰	۲/۳۳	۲/۳۳	۱/۷۵	۱/۷۴
۱۳۹۲	۱/۹۳	۱/۹۳	۲/۳۸	۲/۳۷	۱/۷۸	۱/۷۸
۱۳۹۳	۲/۰۱	۲/۰۴	۲/۴۸	۲/۴۷	۱/۸۶	۱/۸۵
۱۳۹۴	۲/۰۷	۲/۱۰	۲/۵۵	۲/۵۴	۱/۹۱	۱/۹۱
۱۳۹۵	۱/۹۵	۱/۹۵	۲/۴۰	۲/۳۹	۱/۸۰	۱/۷۹
RMSE	۰/۰۳۴		۰/۰۲۵		۰/۰۲۲	
MAE	۰/۰۲۵		۰/۰۱۸		۰/۰۱۵	
MAPE	۱/۳۳		۱/۱۰		۰/۹۰	
r	۰/۹۵		۰/۹۷		۰/۹۸	

منبع: داده‌های دو درصد سرشماری (محاسبات نویسندگان).

نتایج مقایسه کمی روش بازسازی تاریخچه موالید با روش فرزندان خود در جدول (شماره۱) گزارش شده است. بر اساس این نتایج، ریشه میانگین مربعات خطا (RMSE) برای کل کشور ۰/۰۳۴، برای مناطق شهری ۰/۰۲۲ و برای مناطق روستایی ۰/۰۲۵ به دست آمده است که نشان‌دهنده پراکندگی اندک اختلاف‌ها در طول دوره ۱۳۹۵-۱۳۸۱ است. میانگین قدر مطلق خطا (MAE) نیز در کل کشور ۰/۰۲۵ (یعنی به طور میانگین در هر سال، اختلاف دو روش حدود ۰/۰۲۵ فرزند به ازای هر زن است) و در مناطق شهری و روستایی به ترتیب ۰/۰۱۵ و ۰/۰۱۸ محاسبه شده است. میانگین درصد خطای مطلق (MAPE) در کل کشور تنها ۱/۳۳ درصد و در مناطق شهری ۰/۹۰ درصد و در مناطق روستایی ۱/۱۰ درصد است که حاکی از همسانی دو روش می‌باشد. افزون بر این، ضریب همبستگی پیرسون بین برآوردهای دو روش برای کل کشور ۰/۹۵، برای مناطق شهری ۰/۹۸ و برای مناطق روستایی ۰/۹۷ است (تمامی مقادیر در سطح ۰/۰۱ معنادارند). این یافته‌ها نشان می‌دهد که روش بازسازی تاریخچه موالید از پایایی آماری خوبی برخوردار است و در مناطق شهری به دلیل ساختار ساده خانوار و کیفیت بهتر داده‌های نسبت خانوادگی، همگرایی اندکی بالاتر از مناطق روستایی مشاهده می‌شود. در مجموع، مقادیر اندک خطا و همبستگی قوی، اعتبار روش بازسازی را برای تحلیل شاخص‌های کلان باروری تأیید می‌کند.

در جدول ۱، دو ویژگی مهم در رابطه با شاخص‌های استخراج شده برجسته است: نخست، همگرایی سطح باروری میان دو روش در طول دوره، دوم، بازسازی دقیق الگوی زمانی تغییرات باروری. هر دو روش تغییرات باروری از سطح نسبتاً پایین اوایل دهه ۸۰، افزایش تدریجی در اوایل دهه ۹۰، اوج‌گیری حول سال‌های ۱۳۹۳–۱۳۹۴ و کاهش مجدد تا سال ۱۳۹۵ را بازتاب می‌دهند. این مشابهت، بیانگر آن است که بازسازی تاریخچه موالید توانسته است شرایط واقعی باروری زنان ایرانی را در دو دهه گذشته بازآفرینی کند.

مقایسه در سطح روستایی و شهری، که از نظر ساختار سنی مادران، الگوی تشکیل خانواده و میزان بقا و مهاجرت با یکدیگر متفاوت هستند، نشان‌دهنده عملکرد قابل‌قبول روش بازسازی تاریخچه موالید در زیرگروه‌های جمعیتی است. در نواحی شهری، همگرایی دو روش در

[1] کدهای مربوط به پیاده‌سازی این روش در نرم‌افزار R توسط نویسندگان مقاله تهیه شده است.

برآورد شاخص‌های باروری مشاهد می‌شود. این موضوع نشان دهنده آن است که بازسازی تاریخچه موالید قادر است الگوهای باروری را در محیط‌های شهری با دقت مطلوبی بازسازی کند.

یافته‌ها

در این بخش، نتایج حاصل از بازسازی تاریخچه موالید و تحلیل الگوهای فرزندآوری بر اساس داده‌های سرشماری ۱۳۹۵ ارائه می‌شود. ابتدا، تمرکز اصلی بر بررسی نحوه توزیع فرزندان برحسب سن مادر و تفکیک آن‌ها بر اساس وضعیت حضور در خانوار یا بقای آنان است؛ امری که زیربنای فرآیند بازسازی تاریخچه موالید را تشکیل می‌دهد و ارزیابی اولیه‌ای از کیفیت داده‌ها و الگوی مشاهده‌شدهٔ باروری فراهم می‌سازد.

توزیع فرزندان بر حسب سن مادر، به‌گونه‌ای تنظیم شده است که سه گروه متمایز از فرزندان را شامل شود: فرزندان زنده و ساکن در خانوار، فرزندان فوت‌شده و فرزندان غایب که در زمان سرشماری در خانوار سکونت نداشته‌اند. نتایج مربوط به این توزیع، بر اساس گروه سنی مادر، در جدول ۲ ارائه شده است. نتایج نشان می‌دهد مادران جوان‌تر (۱۵–۳۴ سال) با احتمال بیشتری در کنار فرزندان خود زندگی می‌کنند. به‌عنوان‌مثال، در میان کودکانی که مادرانشان ۲۵ تا ۲۹ سال دارند، ۹۵/۹ درصد زنده و در کنار مادران خود زندگی می‌کنند یک درصد فوت شده‌اند و ۳/۱ درصد از کودکان در زمان سرشماری در کنار مادر خود زندگی نمی‌کنند.

در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال، سهم فرزندان غایب (۷/۸ درصد) نسبتاً بالاتر از سایر گروه‌های سنی جوان است. اگرچه این الگو می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد، اما با توجه به ماهیت داده‌های سرشماری، امکان بررسی مستقیم علت این تفاوت در چارچوب پژوهش حاضر وجود ندارد. یکی از تبیین‌های احتمالی می‌تواند به دشواری‌های شناسایی مادر زیستی در برخی ساختارهای خانوادگی گسترده یا پیچیده مرتبط باشد. با افزایش سن مادر، نسبت فرزندان زنده و حاضر در خانوار کاهش می‌یابد و نسبت فرزندان غایب افزایش می‌یابد.

یکی از راه‌های ارزیابی کیفیت بازسازی تاریخچه موالید، بررسی الگوی انتقال موالید در دو چارچوب دوره‌ای و نسلی است. تحلیل انتقال موالید، امکانِ بررسی الگوی منطقی و مورد انتظار در ساختار جمعیت را ممکن می‌سازد. در واقع، تطابق ساختار انتقال‌های موالید در دو سطح دوره‌ای و نسلی، می‌تواند به‌عنوان یک شاخص برای اطمینان از اعتبار روش‌بازسازی تاریخچه موالید به‌کار گرفته شود.

در این مطالعه، برای اعتبارسنجی نتایج بازسازی تاریخچه باروری، انتقال موالید از صفر به یک، از یک به دو و به‌همین‌ترتیب تا انتقال‌های بالا (چهاردهم به بالا) استخراج و در دو رویکرد دوره‌ای و نسلی مقایسه شده‌اند. تکیه بر دو رویکرد موازی، امکان می‌دهد تا هم رفتار باروری در نقطه زمانی مشخص (دوره‌ای) و هم رفتار نهادی‌شده در طول عمر گروه‌های نسلی ارزیابی شود. انتظار آن است که در داده‌های باکیفیت، الگوی انتقال‌ها هم در سطح دوره‌ای و هم در سطح نسلی، روندی نزولی از انتقال‌های اولیه به سمت انتقال‌های بالاتر را نشان دهد و درعین‌حال، نسبت انتقال‌ها میان دو رویکرد، سازگاری ساختاری داشته باشد.

جدول ۲. توزیع کل فرزندان بر اساس سن مادر (فرزندان زنده و ساکن در خانوار، فرزندان فوت‌شده و فرزندان غایب)

Table 2. Distribution of total children by mother's age, including surviving children residing in the household, deceased children, and children absent from the household

گروه سنی	فرزندان حاضر		فرزند فوت‌شده		غایب		مجموع	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۱۵-۱۹	۱۶۲٬۷۳۴	۹۰/۶	۱٬۳۵۷	۰/۸	۱۵٬۵۷۶	۸/۷	۱۷۹٬۶۶۸	۱۰۰
۲۰–۲۴	۱٬۲۳۳٬۲۷۲	۹۵/۲	۱۱٬۱۲۶	۰/۹	۵۰٬۷۵۶	۳/۹	۱٬۲۹۵٬۱۵۵	۱۰۰
۲۵–۲۹	۳٬۳۹۵٬۵۷۴	۹۵/۹	۳۵٬۶۴۵	۱/۰	۱۱۰٬۴۱۷	۳/۱	۳٬۵۴۱٬۶۳۸	۱۰۰
۳۰–۳۴	۵٬۴۹۴٬۷۲۲	۹۵/۲	۶۹٬۹۴۲	۱/۲	۲۰۸٬۴۲۲	۳/۶	۵٬۷۷۳٬۰۸۷	۱۰۰
۳۵–۳۹	۵٬۸۶۱٬۱۳۸	۹۰/۸	۱۰۲٬۱۴۲	۱/۶	۴۹۱٬۵۰۶	۷/۶	۶٬۴۵۴٬۷۸۷	۱۰۰
۴۰–۴۴	۵٬۰۰۱٬۱۰۹	۷۸/۳	۱۴۳٬۷۳۱	۲/۳	۱٬۲۴۱٬۶۲۹	۱۹/۴	۶٬۳۸۶٬۴۷۱	۱۰۰
۴۵–۴۹	۳٬۹۸۴٬۵۴۴	۵۸/۵	۲۲۷٬۶۶۶	۳/۳	۲٬۶۰۰٬۷۳۴	۳۸/۲	۶٬۸۱۲٬۹۴۵	۱۰۰
۵۰–۵۴	۲٬۷۹۲٬۷۱۶	۳۹/۹	۳۰۰٬۶۷۷	۴/۳	۳٬۹۰۱٬۴۵۹	۵۵/۸	۶٬۹۹۴٬۸۵۳	۱۰۰
۵۵–۵۹	۲٬۰۲۹٬۲۳۲	۲۷/۵	۴۱۰٬۰۱۶	۵/۶	۴٬۹۴۴٬۰۵۴	۶۷/۰	۷٬۳۸۳٬۳۰۳	۱۰۰
۶۰–۶۴	۱٬۳۲۴٬۲۱۵	۱۹/۶	۴۶۴٬۵۶۲	۶/۹	۴٬۹۵۱٬۴۵۸	۷۳/۵	۶٬۷۴۰٬۲۳۷	۱۰۰

منبع: داده‌های دو درصد سرشماری.

الگوی ارائه‌شده در جدول ۳، نشان می‌دهد که داده‌های بازسازی‌شده دارای ساختاری منطقی، قابل انتظار و همساز با الگوهای باروری هستند. نخست آنکه، تعداد انتقال‌ها از سطح فرزند صفر و یک به سمت فرزند دو و سه روندی نسبتاً یکنواخت دارد. این الگو با ساختار

باروری ایران و ویژگی‌های دوره گذار باروری - که طی آن اکثریت زنان دست‌کم یک یا دو فرزند به‌دنیا می‌آورند- همخوانی دارد.

دوم آنکه، کاهش تدریجی و منظم تعداد انتقال‌ها از مرتبه‌های پایین به مرتبه‌های بالاتر نشان‌دهنده نبود خطای سیستمایک در بازسازی داده‌ها است. روند نزولی انتقال، یکی از نشانه‌های کیفیت مناسب داده‌های بازسازی‌شده است، زیرا خطاهای انتساب مادر، عدم شناسایی موالید خارج ازخانوار یا خطاهای ساختاری معمولاً منجر به ایجاد ناهنجاری آماری در انتقال‌های موالید با رتبه بالا می‌شود (برای مثال، افزایش غیرطبیعی انتقال‌های ۴⟵۳ یا ۵⟵۴). اما در نتایج حاضر، روند نزولی در هر دو سطح دوره‌ای و نسلی پایدار و یکنواخت است. همچنین، تفاوت میان مقادیر انتقال‌ها در دو رویکرد دوره‌ای و نسلی نیز کاملاً قابل انتظار است.

جدول ۳. تعداد موالید بر اساس هر رتبه از موالید به صورت دوره‌ای و نسلی

Table 3. Number of births by birth order, period, and cohort

انتقال موالید	دوره‌ای	نسلی
بدون فرزند	۸۵۱۴۴۹۰	۲۰۶۸۹۸
تولد به فرزند اول	۴۴۷۱۹۰۱	۱۸۲۵۰۱
فرزند اول به دوم	۵۴۴۱۰۲۸	۶۸۴۴۷۱
فرزند دوم به سوم	۲۳۸۴۹۵۷	۵۹۲۰۲۱
فرزند سوم به چهارم	۹۲۱۳۰۸	۳۴۷۷۱۷
فرزند چهارم و پنجم	۳۹۵۵۸۶	۱۸۴۴۶۷
فرزند پنجم به ششم	۱۸۰۲۸۵	۹۲۳۰۹
فرزند ششم به هفتم	۸۱۲۶۳	۴۰۳۳۴
فرزند هفتم به هشتم	۳۹۱۵۹	۲۰۷۶۱
فرزند هشتم به نهم	۱۷۱۵۴	۹۵۳۰
فرزند نهم به دهم	۸۶۲۵	۴۶۶۸
فرزند دهم به یازدهم	۳۴۸۲	۱۸۳۵
فرزند یازدهم به دوازدهم	۲۱۸۶	۱۰۸۹
فرزند دوازدهم به سیزدهم	۳۵۰	۱۵۱
فرزند سیزدهم به چهاردهم	۱۵۰	۱۰۱
چهارده به بالا	۱۹۸	۱۵۱

منبع: داده‌های دو درصد سرشماری(محاسبات نویسندگان).

تمرکز بر پارامترهای کلیدی مانند نسبت پیشرفت موالید[1] و میانگین فاصله بین موالید[2] نشان می‌دهد که آیا داده‌های بازسازی‌شده قادرند الگوی واقعی فرزندآوری را با دقت کافی بازتاب دهند یا خیر. برآوردهای دوره‌ای حاصل از داده‌های بازسازی‌شده سال ۱۳۹۵، تصویرروشنی از کاهش باروری در ایران ارائه می‌کند. همان‌گونه که در جدول۴ قابل مشاهده است، نسبت انتقال به فرزند اول (۰/۸۱) نشان می‌دهد که ورود به فرزندآوری همچنان رایج است و حدود ۸۱ درصد زنان تا سن ۲۵ سالگی تولد نخست را تجربه می‌کنند.

انتقال ۲⟵۱ (۰/۷۵) نیز نشان می‌دهد که نزدیک به سه‌چهارم مادران دارای یک فرزند، نهایتاً فرزند دوم را به‌دنیا می‌آورند. میانگین فاصله بین موالید بسته نیز الگوی مشابهی را تأیید می‌کند. میانگین فاصله میان تولد اول و دوم (۴/۷۸) سال و همچنین فاصله‌های ۳⟵۲ و ۴⟵۳ (حدود ۴/۴ و ۴/۹ سال) نشان می‌دهد که تأخیر در فرزندآوری یکی از عوامل مهم کاهش باروری دوره‌ای است.

جدول۴. برآوردهای دوره‌ای و نسلی نسبتِ پیشرفت موالید، میانگین فاصله بین موالید و میزان باروری کل

Table 4. Period and cohort estimate of parity progression ratios, mean birth intervals, and total fertility rates

دوره انتقالی		تحلیل مقطعی	تحلیل نسلی
		۱۳۹۱-۹۵	۴۵-۴۹
تولد به فرزند اول	(PB)PPR	۰/۸۱	۰/۹۱
	میانگین	۲۴/۷	۲۱/۰
فرزند اول به دوم	(PB)PPR	۰/۷۵	۰/۸۵
	میانگین	۴/۸	۴/۰
فرزند دوم به سوم	(PB)PPR	۰/۴۲	۴/۰
	میانگین	۴/۹	۰/۵۹
فرزند سوم به چهارم	(PB)PPR	۰/۳۶	۰/۵۱
	میانگین	۴/۴	۳/۸
فرزند چهارم و پنجم	(PB)PPR	۰/۳۸	۰/۴۸
	میانگین	۳/۹	۳/۷
فرزند پنجم به ششم	(PB)PPR	۰/۴۴	۰/۴۷
	میانگین	۳/۷	۳/۶
فرزند ششم به هفتم	(PB)PPR	۰/۴۶	۰/۴۵
	میانگین	۳/۵	۳/۵
فرزند هفتم به هشتم	(PB)PPR	۰/۴۸	۰/۴۹
	میانگین	۳/۳	۳/۳
فرزند هشتم به نهم	(PB)PPR	۰/۴۳	۰/۴۷
	میانگین	۳/۰	۳/۳
میزان باروری کل		۱/۸۴	۲/۵۶

منبع: داده‌های دو درصد سرشماری (محاسبات نویسندگان).

در سطح هر یک از انتقال‌های باروری، به دلیل نبود داده‌های مستقل و قابل اتکا، امکان ارزیابی مستقیم میزان صحت برآوردهای حاصل از بازسازی وجود ندارد. بااین‌حال، تجمیع احتمالات انتقال‌های رتبه‌ای و تبدیل آن‌ها به شاخص میزان باروری کل، امکان ارزیابی کلی سازگاری و اعتبار نتایج بازسازی‌شده را فراهم می‌سازد. از آنجا که TFRحاصل، بازتابی از مجموع الگوهای انتقال در طول فرایند فرزندآوری است، می‌تواند به‌عنوان یک شاخص ترکیبی برای سنجش میزان همخوانی نتایج روش بازسازی تاریخچه موالید با الگوهای مشاهده‌شده باروری مورد استفاده قرار گیرد. شاخص TFR دوره‌ای حاصل از مدل (۱/۸۴) تقریباً همان سطحی را نشان می‌دهد که

[1] Parity Progression Ratios – PPR

[2] Closed Birth Interval – CBI

برآوردهای ثبت احوال و مطالعات پژوهشی برای سال‌های نزدیک به ۱۳۹۵ گزارش کرده‌اند (جدول۵). نزدیک بودن TFR مدل به شاخص‌های سایر منابع، می‌تواند تأییدی بر کیفیت داده‌های بازسازی‌شده باشد.

جدول ۵. میزان باروری کل در سال ۱۳۹۵ برمبنای روش‌های متفاوت

Table 5. Total fertility rate estimates for 2016 (1395) based on different estimation

داده‌های سرشماری*	۱/۹۸
داده‌های ثبت احوال*	۲/۰۳
روش نسبت پیشرفت موالید**	۱/۸۴
روش بازسازی روندهای باروری**	۱/۹۵
روش فرزندان خود**	۱/۹۵

منبع: *نادری بنی و همکاران(۱۴۰۰)، ** محاسبه نویسندگان.

در نسل مورد تحلیل که زنان ۴۵-۴۹ ساله که باروری خود را به پایان رسانده اند، نسبت انتقال به فرزند اول بسیار بالا باقی‌مانده (۰/۹۱) که بازتاب دهندهٔ الگوی پایدار ورود به فرزندآوری در نسل‌های گذشته است. همچنین نسبت گذار ۲←۱ برابر ۰/۸۵ نشان می‌دهد که حتی نسلی که در دوران کاهش باروری به سنین باروری رسیده‌اند، همچنان تمایل به داشتن دو فرزند داشته‌اند. اما مهم‌ترین نشانه سازگاری داده‌ها، کاهش منظم نسبت پیشرفت در فرزندهای بالاتر است. میانگین فاصله‌های نسلی نیز اطمینان می‌دهد که بازسازی تاریخچه موالید توانسته توالی و زمان‌بندی باروری را بازتاب دهد. فاصله تولد خود شخص، تا تولد اولین فرزند در نسل‌ها در حدود ۲۰ تا ۲۱ سال است این میزان برای موالید بعدی، ۳ تا ۴ سال برآورد شده است. TFR نسلی محاسبه شده (۲/۵۶)، با میزان باروری تجمعی محاسبه شده (۲/۵۱) توسط نادری بنی و همکاران (۱۴۰۰) مطابقت دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که بازسازی تاریخچه موالید از داده‌های سرشماری می‌تواند روشی کارآمد، قابل‌اطمینان و مقرون‌به‌صرفه برای تحلیل الگوهای باروری در شرایط فقدان نظام ثبت دقیق وقایع حیاتی یا نبود پیمایش‌های باروری تلقی شود، زیرا درصد بالایی از کودکان در سرشماری با مادر خود در یک خانوار ثبت می‌شوند و سن آن‌ها به صورت ثبتی موجود است. بنابراین، عدم قطعیت عمده تنها به درصد کمی از کل موالید (شامل فرزندان فوت‌شده و غایب) محدود می‌شود که سن و زمان تولد آن‌ها به صورت احتمالی بازسازی می‌گردد. بااین‌وجود، هر چه از سال سرشماری دورتر شویم، سهم کودکانی که نیاز به تخصیص احتمالی دارند بیشتر و درنتیجه عدم قطعیت نتایج بالاتر می‌رود. همچنین مقدار تعداد کل فرزندان و فرزندان درحال حاضر زنده که این روش به آنها وابسته است، در زنان مسن‌تر بیشتر در معرض خطاهای فراموشی و سوگیری ناشی از مرگ فرزندان قرار دارد.

مقایسه نتایج بازسازی‌شده با روش فرزندان خود (OCM) نشان داد که این دو روش در سطح کلان، سازگاری بالایی دارند. به‌گونه‌ای که میزان باروری کل برآوردشده با روش بازسازی (۱/۹۵) دقیقاً برابر با مقدار حاصل از روش فرزندان خود است. شاخص میزان باروری کل با برآوردهای ثبت احوال، آمارهای ثبتی مرکز آمار، مطالعات پژوهشی معتبر همخوانی دارد. در مقایسه با سایر منابع، میزان باروری کل روش بازسازی ۰/۰۳ واحد کمتر از داده‌های سرشماری (۱/۹۸)، ۰/۰۸ واحد کمتر از داده‌های ثبت احوال (۲/۰۳) و ۰/۱۱ واحد بیشتر از روش نسبت پیشرفت موالید (۱.۸۴) می‌باشد. مقدار کمتر روش نسبت پیشرفت موالید در مقایسه با سایر روش‌ها به ماهیت محاسباتی آن بازمی‌گردد: در روش نسبت پیشرفت موالید، موالید بعد از یک بازه زمانی مشخص (معمولاً ۱۰ سال) از دوره مشاهده خارج شده و به‌عنوان سانسور شده درنظر گرفته می‌شوند. با توجه به این که اختلاف روش بازسازی با داده‌های سرشماری و ثبت احوال به ترتیب ۱/۵ درصد و ۳/۹ درصد است و در محدوده خطای استاندارد روش‌های غیرمستقیم برآورد باروری (۵-۲/۵ درصد) قرار دارد، می‌توان گفت که همسویی سطح و روند باروری حاصل از داده‌های بازسازی‌شده با منابع مختلف، این فرضیه را تقویت می‌کند که روش بازسازی تاریخچه موالید قادر است تغییرات واقعی باروری ایران را بازتاب دهد و از نظر علمی می‌تواند به‌عنوان یکی از منابع داده‌ای در تحلیل تغییرات باروری مورد استفاده قرار گیرد.

باوجوداین همگرایی، باید تأکید کرد که روش بازسازی تاریخچه موالید نسبت به روش فرزندان خود مزیت‌های تحلیلی مهمی دارد. روش فرزندان خود، عمدتاً برای استخراج سطح باروری در بازه‌ای حدود ۱۵ سال پیش از سرشماری کاربرد دارد و امکان تحلیل زمان‌بندی موالید و رفتارهای آغاز، توقف و فاصله‌گذاری بین موالید را فراهم نمی‌کند. همچنین، روش فرزندان خود به شدت متکی به کیفیت جداول بقا و توزیع سنی کودکان در خانوار است و ظرفیت بسیار محدودی در تحلیل‌های فردی دارد. اما روش بازسازی تاریخچه موالید به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که نه‌تنها الگوهای سطح کلان باروری، بلکه رفتار باروری را در سطح فردی تحلیل نماید. این روش امکان استخراج دقیق فواصل بین موالید، نسبت‌های پیشرفت باروری را فراهم می‌سازد؛ شاخص‌هایی که فهم پویایی‌های رفتاری باروری و به‌ویژه تحلیل گذار باروری در ایران به آن‌ها نیازمند است.

علاوه بر برآورد شاخص‌های کلان باروری، داده‌های بازسازی‌شده از نظر ساختاری ظرفیت انجام تحلیل‌های تفصیلی‌تر در سطوح جغرافیایی و اجتماعی مختلف را نیز دارند. بااین‌حال، بررسی این ابعاد

در پژوهش حاضر انجام نشده است و نیازمند مطالعات مستقلی است که بتوانند ناهمگنی‌های منطقه‌ای و اجتماعی باروری را با استفاده از این داده‌ها بررسی کنند. با توجه به ساختار داده‌های بازسازی‌شده، این رویکرد می‌تواند در مطالعات آینده برای بررسی دقیق‌تر زمان‌بندی موالید، فواصل تولد، تفاوت‌های گروهی و منطقه‌ای باروری مورد استفاده قرار گیرد. چنین تحلیل‌هایی می‌تواند در شرایط محدودیت دسترسی به داده‌های طولی، اطلاعات ارزشمندی برای شناخت پویایی‌های باروری فراهم کند. این روش ظرفیت آن را دارد که در پژوهش‌های آینده در ترکیب با مدل‌های چندمتغیره و رویکردهای طولی، برای بررسی عوامل تعیین‌کننده تغییرات رفتار باروری در دوره‌های زمانی مختلف به‌کار گرفته شود.

همچنین، یافته‌های این پژوهش در چارچوب ادبیات بین‌المللی بازسازی تاریخچه موالید نشان می‌دهد که استفاده از داده‌های سرشماری، همانند تجربه کشورهای مختلف، می‌تواند راهکاری مؤثر برای مطالعه روندهای باروری در جوامعی باشد که فاقد داده‌های طولی ثبت‌شده درباره تولدها هستند. مشابه نتایج مطالعات (Cho et al.,1986; Avery et al., 2013; Timæus et al., 2021)، بازسازی تاریخچه موالید در ایران امکان برآورد روندهای سالانه باروری و تحلیل تغییرات رتبه‌ای موالید را فراهم کرد. همچنین، استفاده از رویکرد نفر-سال و مدل‌های بقا مطابق با چارچوب (Schoumaker & Hayford, 2004)، امکان بررسی همزمان سطح و زمان‌بندی باروری را فراهم ساخت. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که الگوی کاهش باروری در ایران، اگرچه دارای ویژگی‌های خاص زمینه‌ای است، از الگوی عمومی مشاهده‌شده در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه پیروی می‌کند.

البته نتایج این پژوهش محدودیت‌هایی نیز دارد که باید مورد توجه قرار گیرند. نخست، داده‌های سرشماری وابسته به گزارش خوداظهاری خانوارها است و خطاهای گزارش‌دهی در تعداد کل فرزندان یا تعداد فرزندان زنده می‌تواند بر کیفیت بازسازی تأثیرگذار باشد. این امر به‌ویژه در مورد دو متغیر کلیدی «تعداد کل فرزندان (CEB) و تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده (CS) با خطاهای شناخته‌شده‌ای همراه است: کم‌شماری موالید در مادران نوجوان (به دلیل انگ اجتماعی بارداری در سنین پایین)، گردکردن سن به اعداد ۰ و ۵ (که منجر به تخصیص نادرست گروه‌های سنی می‌شود) و عدم ثبت دقیق در زنان مطلقه یا بیوه که در منزل والدین سکونت دارند. این خطاها می‌تواند کیفیت بازسازی را به‌ویژه برای گروه‌های سنی حساس (زیر ۲۰ سال و بالای ۵۰ سال) تحت تأثیر قرار دهد. دوم، اطلاعات مربوط به مرگ‌ومیر کودکان و برآورد سن کودکان فوت‌شده و غایب بر اساس مدل‌های بقا انجام می‌شود؛ عاملی که با وجود دقت نسبی، همچنان با عدم قطعیت همراه است. سوم، روابط خویشاوندی پیچیده، هم‌خانگی‌های گسترده، و پدیده چندهمسری ممکن است در شناسایی مادر زیستی اختلال ایجاد کرده و با خطای سیستماتیک همراه باشد. برای نمونه، در خانواده‌های سه‌نسله، فرزند یک مادر نوجوان گاهی به‌عنوان فرزند سرپرست خانوار پیوند داده می‌شود.

باوجوداین محدودیت‌ها، نتایج پژوهش حاضر به‌روشنی نشان می‌دهد که بازسازی تاریخچه موالید بر پایه داده‌های سرشماری می‌تواند به‌عنوان راهکاری کارآمد و قابل اتکا برای جبران خلأ ناشی از عدم دسترسی به داده‌های طولی در ایران مورد استفاده قرار گیرد. نسخه به‌روزشده رویکرد لوتر و چو، با بهره‌گیری از توان محاسباتی به روز شده و الگوریتم‌های تخصیص احتمالاتی، شفافیت و کارایی بیشتری نسبت به نسخه اولیه دارد و قادر است داده‌هایی با اعتبار تولید نماید. این روش امکان تحلیل روندهای باروری و با کنترل سایر متغیرهای تبیینی را در بازه‌های زمانی مختلف فراهم می‌کند و می‌تواند مبنایی برای پایش تغییرات رفتار باروری در دوره‌های آتی باشد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که روش بازسازی تاریخچه موالید نه‌تنها از نظر تجربی معتبر است، بلکه در شناخت عمیق‌تر پویایی‌های باروری کشور نیز نقشی بنیادی ایفا می‌کند. همسویی سطح باروری بازسازی‌شده با منابع رسمی و پژوهشی، توانایی استخراج شاخص‌های خرد باروری، و امکان تحلیل در سطوح جغرافیایی و اجتماعی متعدد، نشان می‌دهد که این روش می‌تواند به یکی از منابع داده‌ای در حوزه مطالعات باروری تبدیل شود. توصیه می‌شود پژوهش‌های آینده با گسترش مدل‌های بیزین، شبیه‌سازی‌های مونت‌کارلو، دقت این روش را افزایش داده و آن را به الگویی استاندارد برای تحلیل باروری در دوره‌های میان سرشماری تبدیل کنند. این رویکرد به‌ویژه در شرایطی که سیاست‌گذاری جمعیتی در ایران نیازمند داده‌های دقیق و قابل‌اتکا است، می‌تواند در این زمینه نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نماید.

سپاس‌گزاری

این مقاله برگرفته از رسالهٔ دورهٔ دکتری نویسندهٔ نخست با عنوان «روندها و عوامل تعیین‌کننده تغییرات باروری در ایران با تمرکز بر زمان و وقوع موالید با رویکرد بازسازی تاریخچه موالید» می‌باشد.

منابع

عینی‌زیناب، حسن؛ ساجدی، علی؛ رضائی، زهرا؛ نوراللهی، طه؛ زاهدیان، علیرضا؛ اردشیر خسروی، اردشیر؛ شمس قهفرخی، فریده (۱۳۹۳). مدل‌سازی و پیش‌بینی مرگ‌ومیر در ایران. *پژوهشکده آمار*، ۱۳۷۴-۱۴۲۰. https://hakim.tums.ac.ir

نادری بنی، محسن؛ شریفی، منصور؛ کرد زنگنه، جعفر (۱۴۰۰). تحولات باروری در ایران برمبنای نسبت توالی زنده‌زایی. *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران* ۹۵-۱۳۸۵، ۱۶(۳۱): ۱۳۳-۱۵۷. doi: 10.22034/jpai.2022.541705.1204

مؤسسه ملی تحقیقات سلامت جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۸). وضعیت نرخ باروری در ایران. گزارش جامع. تهران: مؤسسه ملی تحقیقات سلامت. https://nih.tums.ac.ir

Abbasi-Shavazi, M.J. (1997). An assessment of the own-children method of estimating fertility by birth place in australia. *Journal of the Australian Population Association,* 14. https://doi.org/10.1007/BF03029338

Avery, C., St Clair, T., Levin, M., Hill, K. (2013). The 'own children' fertility estimation procedure: a reappraisal. *Population Studies,* 67(2): 171–183. https://doi.org/10.1080/00324728.2013.769616

Çagatay, P. (2006). A retrospective analysis of fertility decline in turkey: an application of own-children method to tdhs data sets. Hacettepe University Institute of Population Studies. http://epc2008.eaps.nl/papers/80507

Cho, L.J., & Bussen, R. (1980). Use of own-children data for reconstruction of maternity histories. https://www.jstor.org/stable/2174407

Cho, L.J., Retherford, R.D., Choe, M.K. (1986). The own-children method of fertility estimation. honolulu: Population Institute, East-West Center. https://researchonline.lshtm.ac.uk

Childs, G. (2004). Demographic analysis of small populations using the Own-Children Method. *Field Methods,* 16(4): 379–395. https://doi.org/10.1177/1525822X04269172

Grabill, W.R., & Cho, L.J. 1965. Methodology for the measurement of current fertility from population data on young children. *Demography* 2: 50–73. https://doi.org/10.2307/2060106

Hacker, J.D. (2020). Reconstruction of birth histories using children ever born and children surviving data from the 1900 and 1910 u.s. censuses. historical methods*: A Journal of Quantitative and Interdisciplinary History,* 53(1): 28–52. https://doi.org/10.1080/01615440.2019.1664357

Luther, N.Y., & Cho, L.J. (1988). Reconstruction of birth histories from census and household survey data. *Population Studies,* 42(3): 451–472. https://doi.org/10.1080/0032472031000143586

Miranda-Ribeiro, A., & Silva, V.C. (2005). Reconstruction of brazilian birth history based on the 2000 census: tempo, parity and quantum effects. Paper presented at the XXV International Population Conference, Tours, France. Retrieved from https://ipc2005.popconf.org/papers/52330

Moultrie, T.A., Dorrington, R.E., Hill, A.G., Hill, K., Timæus, I.M., Zaba, B. (2013). Tools for demographic estimation. *International Union for the Scientific Study of Population*.

Reid, A., Jaadla, H., Garrett, E., Schürer, K. (2020). Adapting the own children method to allow comparison of fertility between populations with different marriage regimes. *Population Studies,* 74(2): 197–218. https://doi.org/10.1080/00324728.2019.1630563

Retherford, R.D., & Cho, L.J. (1978). Age-parity-specific birth rates and birth probabilities from census or survey data on own children. *Population Studies,* 32(3): 567–581. https://doi.org/10.1080/00324728.1978.10412816

Retherford, R.D., Ogawa, N., Matsukura, R., Eini-Zinab, H. (2010). Multivariate analysis of parity progression-based measures of the total fertility rate and its components. *Demography,* 47(1): 97–124. https://doi.org/10.1353/dem.0.0087

Rindfuss, R.R. (1976). Annual fertility rates from census data on own children: comparisons with vital statistics data for the United States. *Demography,* 13(2): 235–249. https://doi.org/10.2307/2060803

Schoumaker, B., & Hayford, S.R. (2004). A person-period approach to analysing birth histories. *Population,* 59(5): 689–701. https://doi.org/10.2307/3654922

Timæus, I.M. (2021). The own-children method of fertility estimation. *Demographic Research,* 45: 825–840. Retrieved from https://www.jstor.org/stable/48640796

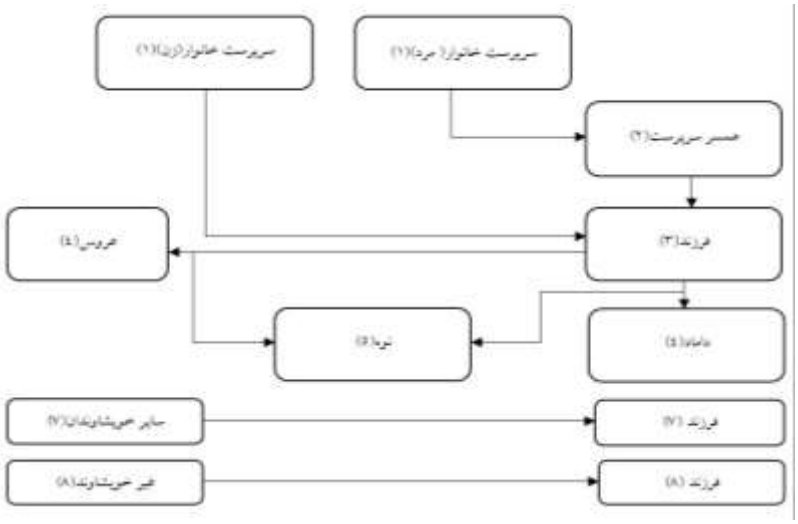
U.S. Bureau of the Census (1968). 1960 Census of Population Subject Reports: Final Report PC(2)-3B, Child-spacing. Washington, DC: U.S. Department of Commerce, Bureau of the Census.

U.S. Bureau of the Census (1975). 1970 Census of Population Subject Reports: Final Report PC(2)-3B, Childspacing and Current Fertility. Washington, DC: U.S. Department of of Commerce, Bureau of the Census.

پیوست ۱

یکی از چالش‌های اساسی در بازسازی تاریخچه موالید با استفاده از داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۹۵، عدم ثبت کد مادر در ساختار خانوار است. برای حل این مسئله، از روش پیوند فرزندان به مادران بر اساس رابطه خویشاوندی استفاده می‌گردد[1] (Miranda-Ribeiro & Silva 2005). در داده‌های سرشماری، «رابطه هر فرد با سرپرست خانوار» مشخص است (مثلاً همسر سرپرست، فرزند سرپرست، نوه، برادر، خواهر، سایر بستگان و غیره). در خانوار جدول ۱، فردی که کد رابطه‌ی او با سرپرست برابر با یک است، سرپرست خانوار است و ۴۸ سال دارد. فرد با کد شماره دو و جنسیت دو، همسر سرپرست بوده و ۳۹ سال سن دارد. دو عضو دیگر این خانوار دارای کد رابطه سه هستند که نشان می‌دهد آن‌ها فرزندان سرپرست خانوار هستند. همچنین، برای همسر سرپرست تعداد کل فرزندان برابر با چهار و تعداد فرزندان زنده برابر با سه ثبت شده است.

برای شناسایی رابطه مادر-فرزند در داده‌های دو درصد سرشماری ۱۳۹۵، از متغیر «رابطه با سرپرست خانوار» استفاده شد که اعضای خانوار را در چند گروه اصلی طبقه‌بندی می‌کند؛ ازجمله سرپرست خانوار (کد یک)، همسر سرپرست (کد دو)، فرزندان (کد سه)، عروس یا داماد (کد چهار)، نوه (کد پنج)، والدین سرپرست (کد شش)، سایر خویشاوندان (کد هفت) و افراد غیرخویشاوند (کد هشت). برای پیوند دادن کودکان به مادران احتمالی، ابتدا کودکانی شناسایی شدند که در داده‌های سرشماری با کد «۳= فرزند سرپرست» ثبت شده بودند. این افراد به‌عنوان کودکانی در نظر گرفته شدند که نیاز به تعیین مادر دارند (شکل ۵). سپس زنانی که در همان خانوار حضور داشتند و در نقش «سرپرست خانوار (در صورتی که زن باشند)» یا «همسر سرپرست خانوار» ثبت شده بودند و همچنین تعداد فرزندان زنده خود را گزارش کرده بودند، به‌عنوان اصلی‌ترین گزینه‌های مادری در نظر گرفته شدند.



شکل ۵. نحوه پیوند دادن فرزندان حاضر در خانوار به مادران بالقوه

Figure 4. How to link children in the household to potential mothers

در مرحله بعد، برای کودکانی که با کد «۵ = نوه» طبقه‌بندی شده بودند، مادر احتمالی آنان، از میان زنانی انتخاب شد که در همان خانوار با کد «۳ = فرزند» یا «۴ = عروس» ثبت شده بودند و گزارش فرزند زنده داشتند؛ زیرا در این ساختار، فرزند یا عروس به احتمال زیاد مادر بالقوه کد پنج (نوه) محسوب می‌شود. همچنین، در مواردی که کودک در خانوار به‌عنوان «سایر خویشاوندان» یا «غیرخویشاوند» شناخته شده بود، با زنانی سایر خویشاوند و غیرخویشاوند در همان خانوار در صورت گزارش داشتن فرزند زنده، به‌عنوان مادران بالقوه، لینک شدند.

برای افزایش دقت، تنها زنانی که تعداد فرزندان زنده مثبت داشتند به‌عنوان مادر بالقوه پذیرفته شدند و سپس اختلاف سنی میان کودک و مادران بالقوه محاسبه گردید؛ جفت‌هایی که اختلاف سنی آن‌ها با محدوده‌های زیست‌شناختی متعارف (حداقل ۱۲ سال و حداکثر ۵۰ سال) همخوانی نداشتند، از فرآیند حذف شدند. همچنین، برای جلوگیری از تخصیص غیرواقعی در خانواده‌های با تعداد فرزندان زیاد، حداقل فاصله ۹ ماه بین دو تولد متوالی به‌عنوان یک محدودیت زیست‌شناختی اعمال گردید. همچنین، تعداد کودکان لینک شده به مادر، نباید از تعداد کودکان درحال‌حاضر زنده او فزونی یابد. این رویکرد از تخصیص بیش از حد یا تخصیص‌های غیرواقعی جلوگیری می‌کند. درنهایت، از میان تمام پیوندهای ممکن برای هر کودک، تنها یک مادر با بیشترین درجه سازگاری (از نظر نسبت خانوادگی، اختلاف سنی و ظرفیت فرزندان گزارش‌شده) حفظ می‌شود و بقیه حذف می‌گردند.

این روش امکان بازسازی ساختار موالید درون خانوار را بدون نیاز به ثبت صریح کد مادر در داده‌ها فراهم می‌سازد و نسبت به ساختار خانوار، گزارش‌های فردی و محدودیت‌های زیست‌شناختی سازگار است. همچنین، استفاده از شمار فرزندان گزارش‌شده توسط مادر در نقش «ظرفیت تخصیص» موجب کاهش خطا و افزایش اطمینان در انتساب مادران به فرزندان می‌شود. برای بررسی اینکه آیا روش لینک کردن فرزندان به مادران در نرم‌افزار R با خروجی نرم‌افزار Fert همخوانی دارد یا خیر، درصد لینک مادران به فرزندان را در دو نرم‌افزار مقایسه کردیم. میزان تطابق[2] میان دو نرم‌افزار نشان‌دهنده همخوانی قابل قبول است (حدود ۹۷/۳ درصد). البته باید خاطر نشان کرد که این همخوانی به‌معنای بدون خطا بودن داده‌های ورودی نیست، بلکه صرفاً تأیید می‌کند که روش لینک کردن در R از پایایی لازم برای بازتولید نتایج مشابه با یک ابزار معتبر(Fert) برخوردار است.

[1] تاکید اصلی روش بر مادران است، نه صرفاً بر تطبیق تک تک فرزندان. اگر فرزندی با مادر خود زندگی کند، دقت تطبیق و بازسازی افزایش می‌یابد. اما اگر مادری با همه یا برخی از فرزندان خود در یک خانوار زندگی نکند، امکان تخصیص احتمالی فرزندان به مادر وجود دارد.

[2] Match Rate

Iranian Population Studies Journal
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Iran's Policy-Making System in the Field of Population Rejuvenation: Challenges and Solutions

Fazlolah Mohamadi[1], Abbas Manovvarian[2]*, Tayyibeh Abbasi[3]

[1] *PhD Student in Decision-Making and Public Policy Management, Department of Policy Management and Public Administration, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, Alborz Campus, University of Tehran, Tehran, Iran.*
[2] *Professor, Department of Policy Management and Public Administration, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.*
[3] *Associate Professor, Department of Policy Management and Public Administration, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 04 November 2025
Revised: 24 January 2026
Accepted: 07 February 2026
Published: 30 June 2026

Keywords:
Population,
Population policy-making,
Population rejuvenation,
Rejuvenation challenges,
Rejuvenation solutions.

ABSTRACT

The population policy-making system in Iran has gone through four periods with different policies. In the current period, which has lasted about 15 years, in response to the consequences of declining fertility rates, the policy-making for population rejuvenation has been considered. Studies indicate that population rejuvenation in Iran in the form of the law "Exaltation of the Family and Youth of the Population" has not been successful. This research aimed to investigate the factors of inefficiency of population rejuvenation policy-making, was conducted using library and field studies, and employing a qualitative grounded theory research method. Qualitative data were collected through in-depth interviews with research participants, and using Clark's approach, and different dimensions of Iran's population rejuvenation policy-making system were quantified by drawing different maps. The findings show that the factors contributing to the inefficiency of Iran's population rejuvenation policy-makinginclude challenges in the policy-making process (formulation, implementation, and evaluation) and environmental challenges (social, economic, cultural, managerial and infrastructural). Therefore, considering the complexity and flow nature of the population and despite numerous climatic, social, and cultural differences; in order to rejuvenate the population, appropriate and diverse policies and incentives should be implemented. To prioritize population rejuvenation, it is suggested to use global experiences and precise implementation of the best strategies and solutions of researchers.

Introduction

From the past to the present, attention to population and its growth, and population policies have been among the topics of all human societies that have always occupied the minds of social, economic and political circles. Today, most countries are in a state of demographic imbalance and a population aging crisis. Considering that having a young population is an opportunity for every country and is considered one of the components of authority and progress, countries whose populations are moving towards aging, through foresight and using policies and incentives, try to balance the age distribution of their country's population. Population policies are a set of principles, measures and codified population decisions that aim to maintain the dynamic balance of the overall population structure. The population policy-making system in Iran has gone through four periods with different and sometimes contradictory policies. In the current period, which has lasted about 15 years, the policy of population rejuvenation has been considered in response to the consequences of a sharp decline in the fertility rate. Studies indicate that the population rejuvenation policy-making in Iran, in the form of the law of "Exaltation of the Family and Youth of the Population" has not been effective. In fact, the failure of population increase (pro-natalist) policies, the continuation of the declining fertility rates, structural and value changes, especially the weakening of the family institution, indicate the complex and complicated situation surrounding the population issue in Iran. According to political and scientific elites, this will disrupt the composition and age pyramid of the country's population. This research, by examining the challenges and inefficiencies of Iran's population rejuvenation policy-making system, seeks to better understand the relations of the population policy-making system and has been carried out to confront the population crisis and overcome the internal and environmental problems of Iran's population policy-making.

Methodology and Data

This research was conducted using in-depth library and field studies

*Corresponding author: Abbas Manovvarian. Professor, Department of Policy Management and Public Administration, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail address: *amonavar@ut.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Mohamadi, F., Manovvarian, A., Abbasi, T. (2026). Iran's policy-making system in the field of population rejuvenation: Challenges and solutions. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 37-57.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.555612.1320

and with a qualitative grounded theory method (Clark's situational analysis approach). The main objective of this research is to investigate the reasons for the ineffectiveness of Iran's population rejuvenation policy-making. This research, in terms of outcome, is developmental research, in terms of purpose, is applied, in terms of data collection method, is qualitative, and, in terms of data collection logic, is inductive. In the field part of the research, the research components were obtained through interviews with experts, and the impact of the specified indicators and identified sub-components was examined. To select the interviewees; experts who had practical experience in addition to theoretical knowledge were selected using non-probability purposeful snowball sampling. To examine the reliability of this research, the validation strategy of participants was used. In this research, a set of components of population rejuvenation policy-making was identified using in-depth interviews. The extraction of components was done by examining the interview texts using Maxqda software and a coding method. Accordingly, the interviews, which consisted of fourteen questions, were conducted by the researcher after providing the necessary explanations to the experts. Then, the interviews were coded and analyzed using Maxqda software.

Findings

The outputs of this stage of the research were extraction of axial and selective codes. A total of 138 open codes, 23 axial codes, and 14 selective codes were obtained. The situational analysis of the population policy-making includes four stages of mapping (positional map, relationship map, map of social arenas/worlds and situational map). In fact, the different dimensions of Iran's population rejuvenation policy-making system were enumerated by drawing of different maps. The main axes of the situational analysis, which include eight axes of "human agents and actors", "human collective agents and involved actors", "discursive- procedural structures", "cultural components", "economic and social components", "environmental-structural silent factors", "education and health components", and "key events and antecedents of the situation and the conceptual framework of the research" were developed. Based on the findings, the reasons for the ineffectiveness of Iran's population rejuvenation policy-making were classified into two dimensions: 1. Policy-making process Challenges (including formulation challenges (lack of targeted and intelligent laws and programs with respect to the target population, and deciles and geographical region); implementation challenges (lack of allocation and provision of necessary funds and the incomplete implementation of a number of programs, delays, ambiguity and conflict in implementation, lack of belief among some implementers, lack of training of implementers, weak activity of the population rejuvenation working groups at the provincial level, and insufficient public awareness of incentives); and evaluation challenges (lack of accurate monitoring, supervision, and evaluation and reform of population rejuvenation programs during and after implementation), and 2. Environmental challenges (social, economic, cultural, managerial-executive, and infrastructural areas).From the perspective of population experts, the most important social challenges include social inequality, low public trust, high divorce rates, unemployment, women's continued education and employment, youth problems, and declining marriage rates; the most important economic challenges include inflation, high housing costs, and high childbearing costs; the most important cultural challenges include changing in people's lifestyles, negative public attitudes toward having many children, changes in values and beliefs about childbearing, increasing age gaps between childbearing, rising age at marriage, failure to institutionalize couple counseling culture, abortion, and education issues; the most important managerial challenges include political myopia, administrative corruption, neglect of elite management, instability of management, and fluctuation in program implementation with changes in managers; and the most important infrastructural challenges include international sanctions, slow development, low investment rates, and unsafe cars, roads, and workshops).

Discussion and Conclusion

The research findings show that, in addition to the problems and challenges in the population policy-making process, the accumulation of existing issues in the cultural, economic, social, managerial, and infrastructural fields of the country has also overshadowed the population rejuvenation policy. Given the complexity and multidimensionality of the population issue; it is important to consider through which path government intervention to increase fertility should take place. It is better for the government to provide the necessary and favorable conditions for increasing fertility. Due to changes in fertility preferences among women and families; increasing births cannot be achieved solely through providing economic incentive packages and directive recommendations. Given the complexity and flow nature of population, it is advisable not only to conduct continuous monitoring of temporal and spatial situations and the conditions of families and different classes of society, but also to implement a diverse program for the effectiveness of population rejuvenation policies and incentives. It should be kept in mind that presenting a single, and general law based on population growth will not be responsive and effective. In other words, it is not possible to consider a single and identical policy for all regions of the country, despite the numerous climatic, social, cultural, and security differences. Adhering to the principle of proportionality in this field is essential for utilizing the capacity of these laws. Therefore, in order to succeed in the population rejuvenation policy-making and to improve the quantity and quality of the country's population, it is recommended that the issue of population rejuvenation be prioritized in the country's programs, global experiences be utilized, and the best strategies and solutions of researchers be operationalized.

Acknowledgment

This article is derived from the first author's doctoral dissertation titled "Iran's Policy-Making System, Challenges and Solutions in the Field of Population Rejuvenation.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

نظام خط‌مشی‌گذاری ایران در حوزه جوان‌سازی جمعیت: چالش‌ها و راهکارها

فضل‌اله محمدی[۱]، عباس منوریان[۲*]، طیبه عباسی[۳]

[۱] دانشجوی دوره دکتری مدیریت تصمیم‌گیری و خط‌مشی‌گذاری عمومی، گروه مدیریت خط‌مشی و اداره امور عمومی، دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، پردیس البرز دانشگاه تهران، تهران، ایران.
[۲] استاد خط‌مشی‌گذاری و امور عمومی، گروه مدیریت خط‌مشی و اداره امور عمومی، دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
[۳] دانشیار خط‌مشی‌گذاری و امور عمومی، گروه مدیریت خط‌مشی و اداره امور عمومی، دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت۱۴۰۴/۰۸/۱۳
اصلاح: ۱۴۰۴/۱۱/۰۴
پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۸
انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۹

کلیدواژه‌ها:
جمعیت،
خط‌مشی‌گذاری جمعیت،
جوان‌سازی جمعیت،
چالش‌های جوان‌سازی،
راهکارهای جوان‌سازی.

چکیده

نظام خط‌مشی‌گذاری جمعیت در ایران چهار دوره را با خط‌مشی‌های مختلف طی کرده است. در دوره کنونی که حدود ۱۵ سال از آن می‌گذرد، در واکنش به تبعات کاهش نرخ باروری، خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت مدنظر بوده است. بررسی‌ها حاکی از آن است که جوان‌سازی جمعیت در ایران، در قالب قانون «تعالی خانواده و جوانی جمعیت» موفق نبوده است. این پژوهش، با هدف بررسی عوامل ناکارآمدی خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت، با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی و با روش تحقیق کیفی داده‌بنیاد انجام شد. داده‌های کیفی از خلال مصاحبه‌های عمیق با مشارکت‌کنندگان در پژوهش گردآوری شد و از طریق رویکرد کلارک، ابعاد مختلف نظام خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت ایران، با ترسیم نقشه‌های مختلف احصا گردید. یافته‌ها نشان می‌دهد که عوامل مؤثر در ناکارآمدی خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت ایران شامل چالش‌های فرایند خط‌مشی‌گذاری (تدوین، اجرا و ارزیابی) و چالش‌های محیطی (اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، مدیریتی و زیرساختی) هستند. لذا باتوجه‌به پیچیدگی و ماهیت سیال جمعیت و باوجود تفاوت‌های متعدد اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی؛ جهت جوان‌سازی جمعیت باید خط‌مشی‌ها و مشوق‌های متناسب و متنوع اجرا گردد. به‌منظور در اولویت قرار گرفتن جوان‌سازی جمعیت، استفاده از تجربیات جهانی و اجرای دقیق بهترین راهبردها و راهکارهای پژوهشگران پیشنهاد می‌گردد.

مقدمه

برخلاف گذشته که وظایف سنتی حکومت‌ها به حفظ نظم، امنیت عمومی و مبارزه با تهاجم خارجی محدود می‌شد، در عصر کنونی کمیت، کیفیت و توزیع بهینهٔ جمعیت در پهنهٔ سرزمین و مهمتر از آن رشد جمعیت یکی از شاخص‌های تأثیرگذار در حکمرانی و فرآیند توسعه‌ی پایدار هر کشور است. در واقع امروزه وظایف دولت‌ها به سمت برنامه‌ریزی و مسئولیت‌پذیری برای بهبود کمی و کیفی شاخص‌های زندگی و پاسخ به نیازهای جمعیتی است. باید اذعان داشت که نه‌تنها ایران بلکه اغلب کشورهای جهان با بحران جدی کاهش جمعیت مواجه هستند. باتوجه‌به اینکه داشتن جمعیت با کیفیت و جوان برای هر کشور یک فرصت و مزیت پایدار است؛ کشورهایی که جمعیت آنها به سمت سالمندی پیش می‌رود، با آینده‌نگری و خط‌مشی‌گذاری درست تلاش می‌کنند، توزیع سنی کشور خود را به تعادل برسانند و اندام‌واره متناسب جمعیت را حفظ کنند. برای این کار از خط‌مشی‌ها و برنامه‌های تشویقی مختلفی برای افزایش میزان باروری و پیشگیری از سالمندی جمعیت استفاده می‌نمایند. نظام خط‌مشی‌گذاری جمعیت در ایران نیز از این قضیه مستثنی نیست و

*نویسنده مسئول: عباس منوریان. استاد خط‌مشی‌گذاری و امور عمومی، گروه مدیریت خط‌مشی و اداره امور عمومی، دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: amonavar@ut.ac.ir

استناد به این مقاله: حدادی، محمد؛ منوریان، عباس؛ عباسی، طیبه (۱۴۰۵). نظام خط‌مشی‌گذاری ایران در حوزه جوان‌سازی جمعیت: چالش‌ها و راهکارها. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۳۷-۵۷.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.555612.1320

مسیری با خط‌مشی‌ها و برنامه‌های متفاوت و بعضاً متضاد را طی کرده است.

نظام خط‌مشی‌های جمعیتی ایران از ابتدا تا کنون، چهار دوره متمایز را سپری نموده است. در دوره اول خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران با کنترل جمعیت و شکل‌گیری ساختارهای لازم برای کاهش نرخ باروری از اواسط دهه ۱۳۴۰ تا رخداد انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت به‌طوری که جمعیت در سال ۱۳۵۵ با رشد ۲/۷ درصدی به ۳۳/۷ میلیون نفر رسید. بر اساس آمار بانک جهانی جمعیت، در آن دوران، تعداد فرزندان به ازای هر زن به حدود ۶ فرزند (TFR=۶/۱) رسید (World Bank, 2014) در دوره دوم خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران (پس از انقلاب تا سال ۱۳۶۸)؛ برنامه‌های کنترل جمعیت متوقف شد، در این دوره، جمهوری اسلامی هیچ خط‌مشی رسمی برای افزایش موالید نداشت؛ اگرچه به‌صورت غیررسمی ازدواج و فرزندآوری را تشویق می‌نمود. باتوجه‌به این نکته، لازم است تصریح شود که در سال‌های بلافاصله پس از انقلاب اسلامی، شاهد تعلیق سیاست‌های تنظیم خانواده و کنترل موالید اتخاذشده از سال ۱۳۴۶ بوده‌ایم. براین‌اساس، به جهت نبود یک سیاست رسمی افزایش موالید، نمی‌توان از دوره‌ی دوم خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران، به معنایی که در دوره‌ی اول یا دوره‌ی سوم آمده است، سخن به‌میان آورد. هر چند حاجی باباعلی و همکاران (۱۳۹۹) مهمترین دلیل شکل‌گیری پدیده‌ی انفجار جمعیت در این دوران، را افزایش میزان باروری زنان در راستای خط‌مشی‌های تشویقی نظام برای فرزندآوری، مطرح می نمایند. سرشماری سال ۱۳۶۵ جمعیت ایران را حدود ۵۰ میلیون نفر برآورد نمود و رشد سالانه حدود ۳/۹ درصدی را نشان داد که یکی از بالاترین نرخ رشدهای جمعیت در جهان محسوب می‌شد. تجربه جمعیت ایران در این دوره را می‌توان پدیده‌ی «سونامی جمعیت» در دهه ۱۳۶۰ نامید.

دوره سوم خط‌مشی‌گذاری به سال‌های بلافاصله پس از سرشماری ۱۳۶۵ و کنفرانس «جمعیت و توسعه» در مشهد در سال ۱۳۶۷ برمی‌گردد، توصیه‌های این همایش در ترسیم خطوط کلی سیاست تحدید موالید کشور در قانون برنامهٔ پنج سالهٔ اول توسعه (۱۳۶۸ـ۱۳۷۲) به‌کارگرفته شد و از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت (هاشمی، ۱۳۹۳). که درنهایت منجر به تدوین و ابلاغ قانون تنظیم خانواده شد. جمعیت ایران با توجه مجدد به کنترل جمعیت و برنامه‌ریزی ساختاری برای کاهش فرزندآوری ازسال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۹ مطابق با برنامه‌های اول و دوم توسعه کشور انجام شد؛ در سال ۱۳۷۱ لایحه کنترل جمعیت و تنظیم خانواده از طرف دولت تهیه و تقدیم مجلس شد و در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۷۲ قانون تنظیم خانواده پس از تصویب در مجلس به تایید شورای نگهبان می‌رسد. در نتیجه اجرای این قانون، نرخ رشد جمعیت ایران، کاهش چشمگیری می‌یابد، گزارش وزارت بهداشت در خرداد ۱۳۷۳ رشد جمعیت را ۱/۸ درصد نشان می‌دهد که کمتر از میزان پیش‌بینی‌شده در برنامه است. گسترش شبکه مراقبت‌های بهداشتی، اشاعه تفکر فرزند کمتر زندگی بهتر (دختر یا پسر دو بچه کافیست)، تغییر در الگوی ازدواج مردم، تحولات خانواده، افزایش سن ازدواج، تمایل کمتر به داشتن فرزند دوم و سوم، و تمایل به داشتن خانواده کوچک، ازجمله عواملی هستند که در تبیین کاهش شدید نرخ باروری در این دوره ارائه شده‌اند. آمار و ارقام نشان می‌دهد خط‌مشی‌گذاری کاهش جمعیت در این دوره موفقیت‌آمیز بوده است و بررسی‌ها حاکی از آنست که جدا از تاثیرگذاری خط‌مشی‌های دولتی؛ عواملی چون تغییرات جهانی، تغییرات اجتماعی، افزایش شهرنشینی، توسعه صنعتی و تغییر ترجیحات خانواده‌ها، نیز در کاهش نرخ باروری دخیل بوده است. در این دوره باتوجه‌به دستیابی پیش از موعد به اهداف جمعیتی برنامه اول توسعه، مسئولان می‌بایست خط‌مشی‌های تثبیت فرزندآوری را در پیش می‌گرفتند، اما بدون توجه به زنگ خطرها و پیامدهای احتمالی، خط‌مشی‌های کاهش رشد جمعیت را در قالب قانون تنظیم خانواده ادامه دادند.

در دوره چهارم خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران (از سال ۱۳۸۹ تاکنون) بر لزوم افزایش جمعیت تأکید شده است. در دوره کنونی که حدود ۱۵ سال از آن می‌گذرد، خط‌مشی مدنظر، افزایش موالید و نرخ باروری بوده است، چرا که جمعیت ایران با شیب تندی به سمت پیری حرکت کرده است. کاهش میزان باروری در ایران از سال ۱۳۸۹ توجه مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی ایران را به "سیاست‌های تکثیر نسل" جلب کرده است. خط‌مشی جمعیت در ایران پس از حدود سه دهه اجرای سیاست کنترل جمعیت و تنظیم خانواده، با ابلاغ سیاست‌های کلی جمعیت در سال ۱۳۹۳، جهت‌گیری معکوسی را آغاز کرده و درنهایت با تصویب و اجرای قانون «تعالی خانواده و جوانی جمعیت» در سال ۱۴۰۰، به‌کلی تغییر کرد. باتوجه‌به هدف اصلی تحقیق؛ این پژوهش متمرکز بر دوره چهارم نظام خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران (سیاست جوان‌سازی جمعیت/جلوگیری از پیری جمعیت) است. هر چند در دوره چهارم نظام خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران، قوانین، برنامه‌ها و مشوق‌های دقیق‌تر و مناسب‌تری تدوین شده است اما هنوز بین شعار تا عمل و برنامه تا اجرا، فاصله معناداری وجود دارد و کاهش مستمر نرخ باروری حکایت از عدم اثربخشی و ناکارآمدی مشوق‌های جوان‌سازی جمعیت دارد.

مطابق با شاخص‌های بین‌المللی اگر نرخ زاد و ولد در کشوری به ۱/۷ برسد، بحران جمعیتی به دنبال خواهد داشت و نرخ مطلوب جمعیتی را ۲/۱ فرزند به ازای هر زن می‌دانند (سطح جایگزینی). اما در ایران، مطابق با تازه‌ترین آمارهای مرکز آمار ایران (۱۴۰۴) نرخ باروری ۱/۳ فرزند به ازای هر زن و میزان زادوولد سالانه با کاهش شدید نسبت به سال‌های قبل به زیر یک میلیون نفر رسیده است در واقع کاهش مستمر نرخ رشد سالانه جمعیت و تغییر هرم سنی (از

شکم بزرگ به سمت سر بزرگ) نیز مشهود و قابل‌پیش‌بینی است. علی‌رغم تدوین و اجرای خط‌مشی‌ها و برنامه‌های و مشوق‌های جوان‌سازی جمعیت در ایران، اما نرخ باروری در ایران نسبت به جهان با شیب تندتری روبه کاهش است (Roudi & Azadi, 2017). باتوجه‌به اینکه در سال‌های اخیر نخبگان سیاسی ایران و محققان حوزه جمعیت بر این امر متفق بوده‌اند که سالخوردگی جمعیت کشور به موضوعی جدی و نگران کننده تبدیل شده است و این امر ترکیب سنی جمعیت کشور را برهم خواهد زد. لذا تأکید بر افزایش فرزندآوری و تشویق زنان به حضور بیشتر در خانواده شده است. تغییرات ساختاری و ارزشی به‌ویژه تضعیف نهاد خانواده، از عدم موفقیت خط‌مشی‌ها و برنامه‌های افزایش جمعیت حکایت دارد و این نشان از فضای پیچیده و بغرنج حاکم بر مسئله جمعیت و نظام خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت در ایران است. در یک دهه اخیر علی‌رغم دغدغه‌ها و فعالیت‌هایی که در راستای مدیریت جمعیت کشور صورت گرفته است؛ با این حال، خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی و رشد جمعیت در ایران، موفقیت‌آمیز نبوده است، لذا قطعاً الزامات و تمهیدات لازم برای این امر مهم به درستی و به‌طور کامل اتخاذ نشده است.

باتوجه‌به اهمیت تأثیر کمیت و کیفیت جمعیت در توسعه همه جانبه کشور و با عنایت به صرف هزینه و زمان زیاد جهت خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت ایران؛ خط‌مشی‌گذاری کارآمد و اجرای مطلوب مشوق‌ها ضرورتی است که منجر به اثربخشی فعالیت‌های جوان‌سازی و درنهایت بهبود مدیریت جمعیت کشور خواهد شد. در این پژوهش تلاش می‌گردد ضمن فهم مناسبات نظام خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت ایران، مهمترین عوامل ناکارامدی خط‌مشی‌گذاری جمعیت مشخص گردد و در مقابله با بحران پیری جمعیت، راهکارهای عملیاتی و کاربردی جهت رفع چالش‌ها و تحقق خط‌مشی‌های جوان‌سازی جمعیت از منظر کارشناسان و نخبگان حوزه جمعیت بررسی شود. با تمرکز بر یافته‌های حاصل از مصاحبه با خبرگان حوزه جمعیت؛ تعیین سناریوهای مختلف برای آینده جمعیت ایران نیز بخش مهمی از این تحقیق است که می‌تواند سرلوحه برنامه‌ریزی‌های بعدی در حوزه جوان‌سازی جمعیت ایران قرار گیرد.

مبانی نظری

خط‌مشی عمومی

خط‌مشی عمومی مجموعه اقدام‌های هدفمند و نسبتاً ثابتی است که توسط بازیگر یا مجموعه‌ای از بازیگران در مواجهه با یک مسئله یا موضوع نگران‌کننده دنبال می‌شود (Anderson; 2003:7) وی خط‌مشی را از تصمیمی که اساساً انتخابی مشخص از میان بدیل‌هاست، متمایز می‌کند و آن را چیزی می‌نگرد که در طول زمان آشکار می‌شود. خط‌مشی‌های عمومی، انتخاب‌ها و تصمیم‌های دولت در مواجهه با مسائل عمومی تعریف می‌شود (Dye; 2016). در تعریف دیگری خط‌مشی‌عمومی دربرگیرنده اجزایی است که اصطلاحاً هدف، محتوی و اثر نامیده می‌شود. براساس رابین[1] (۲۰۰۳) علاوه‌بر این تعاریف، مباحث دیگری از جمله فرایندی‌بودن خط‌مشی نیز برای این تحقیق مهم و تعیین کننده است. ویلسون[2] (۱۸۸۷) چهار نوع خط‌مشی را ارائه کرده است. مبنای این دسته‌بندی سود و هزینه‌های ادراک شده است. اگر هم سود و هم زیان ادراک شده در میان عموم مردم پراکنده شده باشد، خط‌مشی از نوع اکثریت[3]است. این نوع از خط‌مشی کاملاً عیان و برای همگان قابل رویت است. برای مثال بخش زیادی از مردم هر ماه پول بیمه بازنشستگی را پرداخت می‌کنند و همه آنها بعد از بازنشستگی می‌توانند از آن پول استفاده کنند. یعنی هم هزینه و هم سود آن در آینده بین اقشار مردم توزیع شده است.

اگر هزینه‌های ادراک شده تنها بخش اندک و کوچکی از افراد جامعه را در بر بگیرد؛ اما منافع آن پراکندگی و گستردگی زیادی در بین عموم داشته باشد خط‌مشی از نوع کارآفرینانه[4]است. برای مثال کارخانه‌های خودروسازی باید برای تأمین امنیت شهروندان هزینه کرده و خودروها را با استانداردهای لازم تولید کنند. این هزینه انجام شده تنها برای خودروسازان است؛ اما سود آن تأمین امنیتی است که شامل عموم مردم در جامعه خواهد شد. اگر گروه اندکی به‌عنوان ذی‌نفع از سود و مزایای یک خط‌مشی استفاده کنند؛ اما هزینه آن بر دوش تعداد زیادی از مردم باشد خط‌مشی از نوع موکل[5]خواهد بود. برای مثال اگر دولت به بخش کشاورزی و یا خودروسازی یارانه بدهد، این سود تنها نصیب بخش‌های مذکور خواهد شد؛ اما هزینه اصلی‌اش توسط مردم پرداخت می‌شود. آخرین گونه از انواع خط‌مشی مربوط به زمانی است که هم هزینه و هم سود ادراک شده تنها برای گروه اندکی از افراد جامعه باشد. این نوع خط‌مشی‌ها را خط‌مشی‌های گروه ذی‌نفع[6]

[1] Rabin
[2] Wilson
[3] Majoritarian
[4] Entrepreneurial
[5] Client
[1] Interest Group

می‌گویند. چرا که رقابت بین دو گروه جریان دارد و یک گروه برنده و دیگری بازنده خواهند بود. این خط‌مشی برخلاف خط‌مشی اکثریت قابل‌رویت نیست. باتوجه‌به مطالب فوق و موضوع این پژوهش؛ خط‌مشی‌گذاری جمعیت از نوع «اکثریت» است.

خط‌مشی‌گذاری به‌صورت یک چرخه، فرایندی را تشکیل می‌دهد که شامل چندین فعالیت و مرحله است. این مراحل را در قالب شکل زیر می‌توان نشان داد.



شکل ۱. فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی (الوانی و شریف زاده، ۱۳۹۰)

Figure 1. The public policy-making process (Alvani & Sharifzadeh, 2011)

مدل‌های خط‌مشی‌گذاری عمومی: چارچوب‌ها و کاربردها

در مطالعات خط‌مشی‌گذاری عمومی، مدل‌ها و چارچوب‌های تحلیلی ابزارهای مفهومی مهمی برای فهم فرایند پیچیده شکل‌گیری، تصمیم‌گیری، اجرا و ارزیابی خط‌مشی‌ها به شمار می‌روند. این مدل‌ها از زوایای مختلف به پدیده‌های خط‌مشی می‌نگرند و به پژوهشگران و خط‌مشی‌گذاران امکان می‌دهند تحلیل نظام‌مند و علمی از سیاست‌ها و نتایج آن‌ها داشته باشند (Jann & Wegrich, 2007).

۱. مدل عقلانیت مطلق یا خردگرایی کامل[1]

عقلانیت مطلق، خردگرایی انسان اقتصادی است که در تقابل با انسان اجتماعی قرار دارد. انسان اقتصادی در هر لحظه ترجیحات خود را تشخیص می‌دهد و اهداف مشخص و منسجم را دنبال می‌کند. این مدل بر سه فرض اساسی استوار است: اول، دسترسی خط‌مشی‌گذار به تمامی اطلاعات مورد نیاز؛ دوم، شناخت روشن از ترجیحات و خواسته‌ها؛ و سرانجام برخورداری خط‌مشی‌گذار از استدلالی کلی‌نگر که امکان بررسی جامع همه راه حل‌ها و مقایسه آنها را به وی می‌دهد.

۲. مدل چرخه خط‌مشی[2]

مدل چرخه خط‌مشی یکی از شناخته‌شده‌ترین و قدیمی‌ترین چارچوب‌هاست که فرایند خط‌مشی‌گذاری را به مراحل مجزا شامل شناسایی مسئله، تدوین گزینه‌ها، اتخاذ تصمیم، اجرا و ارزیابی تقسیم می‌کند. این مدل به خط‌مشی‌گذاران امکان می‌دهد تا جریان تصمیم‌گیری را گام‌به‌گام تحلیل کرده و نقاط قوت و ضعف هر مرحله را شناسایی کنند (Howlett, 2019). باتوجه‌به رویکرد مورد بحث، این محتوای خط‌مشی نیست که باید مطالعه شود، بلکه فرایندهایی باید بررسی شود که خط‌مشی‌های عمومی براساس آنها بسط می‌یابد، اجرا می‌شود و تغییر می‌کند.

۳. چارچوب جریان‌های چندگانه[3]

چارچوب جریان‌های چندگانه که توسط کینگدون ارائه شده است، بیان می‌کند که خط‌مشی‌ها زمانی شکل می‌گیرند که سه جریان مجزا جریان «مسئله»، جریان «سیاست» و جریان «خط‌مشی‌گذاری سیاسی» همگرا شوند. این همگرایی فرصت‌های سیاستی ایجاد می‌کند و بازیگران خط‌مشی می‌توانند از آن برای تحقق تغییر استفاده کنند (Kingdon, 2011).

۴. نظریه تعادل نقطه‌چین[4]

نظریه تعادل نقطه‌چین، برگرفته از زیست‌شناسی تکاملی، بیان می‌کند که سیاست‌ها اغلب با دوره‌های طولانی ثبات مواجه هستند که ناگهان با تغییرات اساسی و سریع مختل می‌شوند. این نظریه به توضیح دلایل مقاومت طولانی سیاست‌ها در برابر تغییر و وقوع تحولات ناگهانی کمک می‌کند (Baumgartner & Jones, 1993).

۵. چارچوب ائتلاف‌های مدافع[5]

چارچوب ائتلاف‌های مدافع به نقش گروه‌ها و شبکه‌های ذی‌نفعان در شکل‌دهی سیاست‌ها تأکید دارد. طبق این رویکرد، بازیگرانی که باورها و اهداف مشابهی دارند، در قالب ائتلاف‌ها برای تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاستی همکاری می‌کنند و تغییرات خط‌مشی عمدتاً از تعاملات میان این ائتلاف‌ها ناشی می‌شود (Sabatier & Weible, 2014).

[1] Perfect Rationality Model
[2] Policy Cycle Model
[3] Multiple Streams Framework
[4] Punctuated Equilibrium Theory
[5] Advocacy Coalition Framework – ACF

۶. عقلانیت محدود و مدل تدریجی[1]

رویکرد عقلانیت محدود نشان می‌دهد که خط‌مشی‌گذاران به دلیل محدودیت اطلاعات، زمان و توانایی تحلیل، تصمیمات پیچیده را به صورت تدریجی و با تغییرات جزئی اتخاذ می‌کنند. این مدل، جایگزینی واقع‌بینانه برای فرض عقلانیت کامل ارائه می‌دهد (Lindblom, 1959).

۷. مدل قوطی آشغال[2]

مدل قوطی آشغال نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری در برخی سازمان‌ها ممکن است ساختاری آشفته داشته باشد؛ در این حالت مسائل، راه‌حل‌ها، بازیگران و فرصت‌ها به‌صورت تصادفی و غیرساختاری کنار هم قرار می‌گیرند و تصمیمات زمانی گرفته می‌شوند که این عناصر به‌طور اتفاقی همزمان فعال شوند (Cohen et al., 1972).

۸. چارچوب تحلیل نهادی و توسعه[3]

فعالیت‌های سیاسی بر مؤسسات دولتی نظیر قوای سه‌گانه مقننه، مجریه و قضائیه، سازمان‌های محلی و شهرداری‌ها متمرکز است. از لحاظ قانونی خط‌مشی عمومی را این نهادها تعیین، اجرا و اعمال می‌کنند (الوانی و شریف‌زاده، ۱۳۸۶). نهادها ممکن است آنچنان سازمان‌یافته باشند که اجرای یک خط‌مشی را تسهیل و برای اجرای خط‌مشی دیگر موانعی ایجاد کنند. این نهادها ممکن است به برخی از منافع مشخص در جامعه امتیاز دهند درحالی‌که دیگران را از آن منفعت محروم سازند. ساختار نهادهای دولتی ممکن است در وضع و هم در اجرای خط‌مشی نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.

۹. چارچوب تحلیل پیاده‌سازی[4]

این چارچوب به بررسی فاصله میان طراحی خط‌مشی و اجرای آن می‌پردازد و سازوکارهایی را معرفی می‌کند که اطمینان حاصل می‌کنند خط مشی‌های تدوین‌شده در عمل به نتایج مورد انتظار می‌رسند (Pressman & Wildavsky, 1973).

مدل‌های خط‌مشی هر یک از زاویه‌ای متفاوت به تحلیل خط‌مشی‌ها می‌پردازند، اما هدف مشترک آن‌ها کمک به فهم بهتر فرآیند خط‌مشی‌گذاری، شناسایی محدودیت‌ها و ارائه راهکارهای بهبود است. برخی مدل‌ها مانند عقلانیت محدود بر محدودیت‌های شناختی و رفتاری بازیگران تمرکز دارند، در حالی که چارچوب‌های مانند جریان‌های چندگانه یا ائتلاف‌های حمایتی بر تعاملات نهادی و شبکه‌ای تأکید می‌کنند. به‌این‌ترتیب، استفاده همزمان از چند مدل می‌تواند تحلیل جامع‌تر و کاربردی‌تری برای خط‌مشی‌گذاران و پژوهشگران فراهم آورد، خط‌مشی‌گذاری جمعیت نیز از این قضیه مستثنی نیست.

خط‌مشی‌های جمعیتی

خط‌مشی‌های جمعیتی مجموعه‌ای از اصول و تدابیر و تصمیمات مدون جمعیتی است که به طور مستقیم و آشکارا یا به‌طور غیرمستقیم و ضمنی از سوی دولت‌ها اتخاذ می‌شود و حدود فعالیت‌های دولت را در ارتباط با مسائل جمعیتی و یا اموری که نتایج جمعیتی را به دنبال دارند، تعیین می‌کند (طاهری و همکاران، ۱۴۰۰: ۲). این خط‌مشی‌ها فقط برای کنترل آهنگ رشد جمعیت اتخاذ نمی‌شوند بلکه دایره‌ی وسیع‌تری از مسائل و مشکلات جمعیتی را در برمی‌گیرد (تمنا، ۱۳۸۱: ۲۳۱). در واقع هدف از این خط‌مشی‌ها حفظ تعادل پویای ساختار کلی جمعیت است (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۳: ۶۱). از اهداف دیگر خط‌مشی‌های جمعیّتی بهبود کیفیت زندگی و تامین رفاه و بهورزی مردم متناسب با منابع قابل دسترس در کشور است تا رشد جمعیّت و ترکیب و توزیع جمعیّت را با واقعیت‌های اقتصادی منطبق و هماهنگ نمایند و نیازها و حقوق انسان‌ها را تأمین کنند. دولت‌ها با تأثیرگذاری بر روی سه جزء اصلی رشد جمعیّت (باروری، مرگ و میر و مهاجرت) از طریق خط‌مشی‌ها، قوانین، آیین‌نامه‌ها و برنامه‌ها، تلاش می‌کنند که به این اهداف دست یابند (Ashford, 2001). اهمیت کنترل باروری در خط‌مشی‌های جمعیّتی به‌گونه‌ای شده است که امروزه مفهوم خط‌مشی‌های جمعیّتی مترادف با مفهوم کنترل باروری و تنظیم خانواده گردیده است. در مباحث خط‌مشی جمعیت موضوع مهاجرت نیز اهمیت زیادی دارد و می‌تواند سبب تغییرات سریع جمعیّتی شود و لذا هنگام طراحی خط‌مشی‌های جمعیّتی می‌بایست مبحث مهاجرت موردتوجه قرار گیرد (Billari, 2022).

خط‌مشی‌گذاری حوزه جمعیت در یک مقطع خاص و به‌صورت یک عمل مستقل انجام نمی‌گیرد، بلکه به‌صورت یک چرخه، فرایندی را تشکیل می‌دهد که شامل چندین فعالیت و مرحله است بدین مفهوم که عوامل و خط‌مشی‌گذاران بی‌شماری که نقش اساسی دارند، وظایف مختلفی را در راستای انجام و اجرای فرایند خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایفا می‌کنند. به‌طور خلاصه می‌توان مدل فرایند خط‌مشی‌گذاری جمعیت را به مثابه فعالیت‌هایی در قالب مراحل شناسایی، مشکل، تدوین راه‌حل‌ها، قانونی کردن، اجرا و ارزیابی خط‌مشی‌های جمعیت در نظر گرفت. اغلب خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران در هر دوره نسبت به دوره قبل رویکردی معکوس داشته است اما بسیاری از خط‌مشی‌های اتخاذ شده نظام خط‌مشی‌گذاری

---

1 Incrementalism / Bounded Rationality
2 Garbage Can Model
3 Institutional Analysis and Development – IAD
4 Implementation Analysis Framework

جمعیت ایران در هر یک از دوره‌ها، باتوجه‌به مدل خط‌مشی‌گذاری جزئی-تدریجی تدوین شده است. می‌توان گفت تمام مصوباتی که به شکل الحاقی می‌باشد و در آن خط‌مشی‌گذاران نظام خط مشی‌گذاری جمعیت با تغییر جزئی در قوانین و مصوبات پیشین، تنها بند یا بندهایی را به آن ملحق کرده‌اند در واقع از مدل جزئی ـ تدریجی تبعیت می‌کنند. علاوه‌براین با عنایت به نقش مؤثر و تعیین‌کننده مدافعین و مخالفین افزایش جمعیت در خط‌مشی‌گذاری جمعیت، مدل و چارچوب ائتلاف‌های مدافع نیز در تدوین، اجرا و ارزیابی خط‌مشی‌های این حوزه مؤثر بوده است.

خط‌مشی‌های جمعیتی که صرفاً بر دیدگاه خاص جمعیتی مبتنی است، خط‌مشی‌های کلان و آن دسته از اقدامات اجرایی که در چارچوب خط‌مشی‌گذاری جمعیتی انجام می‌شود خط‌مشی‌های خرد می‌نامند. خط‌مشی های جمعیتی کلان بر اساس چهار نظریه جمعیت شناختی شامل «نظریه کاهش جمعیت مالتوسی»، «نظریه افزایش جمعیت»، «نظریه جمعیت مطلوب» و «نظریه جمعیت ثابت»، متکی است که به کمیت مشخصی و مطلوبی از جمعیت، تاکید دارند. از بین چهار دیدگاه مذکور؛ «نظریه افزایش جمعیت» و «نظریه جمعیت مطلوب» با موضوع این تحقیق نزدیکتر است.

پیشینه پژوهش

مهاجری و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «آسیب‌شناسی تقنین سیاست‌های جمعیتی و ارائه شاخص های مطلوب» به‌شیوه توصیفی و تحلیلی در پی پاسخگویی به این سؤال هستند که باتوجه‌به آسیب‌شناسی نظام قانون‌گذاری در حوزه جمعیت، کدام شاخص‌ها می‌توانند اهداف خط‌مشی‌های مربوط به جمعیت را تأمین کند؟ با آسیب‌شناسی قوانین و خط‌مشی‌های جمعیتی کنونی، آشکار خواهد شد که نظام جمعیتی کشور، آسیب دیده است؛ ازاین‌رو، برای خروج از این وضعیت و رسیدن به یک نظام جمعیتی مطلوب، دولت باید در تقنین خط‌مشی‌های جمعیتی با لحاظ شاخص‌هایی، ضریب خطای قانون‌گذار را کاهش دهد تا در عین کارایی قوانین و اثربخشی آنها، بتواند اهداف جمعیتی‌اش را محقق سازد. از مهم‌ترین شاخص‌های شناسایی‌شده برای تقنین خط‌مشی‌های جمعیتی، می‌توان به مصالح عامه، توجه به اسناد بالادستی و اثربخشی آن در قوانین و مقررات مربوطه، لحاظ نمودن منطقه‌گرایی و توجه به کیفیت جمعیتی و تمرکز بر اصل تناسب اشاره کرد.

عباسی‌شوازی و حسینی‌چاوشی (۱۳۹۰) جهت جوان‌سازی جمعیت، پیشنهاداتی شامل «احیای شورای عالی جمعیت»، «مطالعه و بازنگری خط‌مشی‌های جمعیتی»، «تدوین خط‌مشی‌های جدید جمعیتی»، «اجرای خط‌مشی‌های جمعیتی با همکاری سازمان‌ها و نهادهای مختلف مسئول»، «ارائه آموزش‌های عمومی لازم»، و «ارزیابی مستمر برنامه‌ها» را پیشنهاد دادند. درنهایت، عباسی‌شوازی و همکاران (۱۳۹۶) در گزارش تحولات و وضعیت جمعیت در جمهوری اسلامی ایران، که به‌نوعی جمع‌بندی مطالعات تجربی حوزه جمعیت در ایران است و تا حدودی رویکرد سیاستی دارد؛ پیشنهاداتی را متناسب با موضوع هر فصل به شرح ذیل ارائه دادند: ۱. سرمایه‌گذاری در آموزش و بهداشت ۲. تداوم و گسترش خدمات تنظیم خانواده ۳. کمک به بهبود وضعیت خانواده با اجرای کامل قانون حمایت از خانواده و بندهای ۲ و ۴ سیاست‌های کلی جمعیت ۴. بهره‌برداری از فرصت پنجره جمعیتی و ایجاد اشتغال برای جوانان و افزایش مهارت نیروی کار.

شجاعی (۱۴۰۱) در پژوهشی ضمن شناخت مهمترین چالش‌های جمعیتی ایران، به ارائه راهبردها و راهکارهایی در این زمینه می‌پردازد. طبق این مطالعه، اهم چالش‌های کنونی و پیش روی جمعیت ایران شامل: «تأخیر در ازدواج و افزایش نسبت تجرد و طلاق»، «میزان باروری پایین»، «سالخوردگی جمعیت در سال‌های آتی»، «توزیع نامتوازن جمعیت و عدم تعادل‌های منطقه‌ای»، «مرگ‌ومیر بالا و معلولیت‌های ناشی از حوادث غیرعمدی»، «آلودگی و تخریب منابع و محیط زیست»، «مسئله تأمین مسکن و اسکان غیررسمی»، و نیز «مهاجرت بین‌المللی به داخل و خارج از کشور» می‌باشد. افزون بر این‌ها، چالش‌های سیاست‌گذاری و مدیریتی جمعیت شامل» فقدان پنجره واحد مدیریتی و نظارتی برای راهبری جمعیت در کشور»، «تراکم، تعارض و تناقض قوانین و مقررات مرتبط با جمعیت»، «بازیگران متعدد و عدم مدیریت تضاد و تعارض منافع»، «سیاست‌گذاری‌های تک‌بعدی و کوتاه مدت با رویکرد مسکنی»، «عدم پایش فرایندها و ارزیابی اجرای خط‌مشی‌ها»، و مسئله «پایین بودن کیفیت و یا عدم دسترسی به آمارهای جمعیتی» نیز مورد تأیید و تأکید نخبگان قرار دارد. «پنجره جمعیتی»، «بالا بودن سهم زنان در سن باروری»، و نیز «نرخ باروری ایده‌آل بالاتر از سطح جانشینی» سه فرصت جمعیتی کشور محسوب می‌شوند.

بیلاری[1] (۲۰۲۲) پژوهشی در سطح کشورهای آلمان و ایتالیا انجام داده وی نشان می‌دهد ازآنجاکه هرگونه افزایش یا کاهش در جمعیّت ناشی از افزایش یا کاهش در سه فرآیند باروری، مرگ و میر و مهاجرت است، به‌همین دلیل این سه فرآیند را عوامل اصلی رشد جمعیّت می‌دانند؛ لذا برای بررسی عوامل مرتبط با رشد جمعیّت باید عواملی را

[1] Billari

بررسی کرد که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر روی این سه فرآیند تأثیر می‌گذارند. یافته‌های جدید نشان می‌دهد که جنبش‌های مهاجرتی می‌توانند تعیین‌کننده‌های کلیدی در تغییر سریع جمعیّت در سطح کشورها باشند. در این رابطه مطالعه بیلاری نشان می‌دهد که پیش‌بینی‌های بلندمدت جمعیّتی که صرفاً متکی بر تغییرات آهسته جمعیّتی باشد می‌تواند گمراه کننده باشد. بااین‌حال، امروزه باروری و زادوولد هم از نظر کمّی، هم از نظر کیفی و هم از نظر ساختاری در تغییرات جمعیّتی نقشی بسیار برجسته دارد و براین‌اساس خط‌مشی‌های جمعیّتی به‌صورت جدی‌تری هم از طرف دولت ها و هم سازمان های غیردولتی با تمرکز بر این شاخص دنبال می‌شود.

خط‌مشی‌ها و برنامه‌های تشویقی اخیر جمعیتی ایران: از اواخر دهه هشتاد تا کنون مباحث زیادی درباره برنامه‌ها و بسته‌های تشویقی جهت ارتقاء نرخ فرزندآوری و باروری در کشور طرح شده است. مهر ماه ۱۴۰۰ مهمترین و عمده‌ترین خط‌مشی جوان‌سازی جمعیت ایران تحت عنوان قانون « تعالی خانواده و جوانی جمعیت» مطرح شد. این قانون توسط کمیسیون مشترک طرح جوانی جمعیت و حمایت از خانواده مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید. در قانون «تعالی خانواده و جوانی جمعیت (مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۰) گام‌های اساسی در جهت اجرای خط‌مشی‌های جمعیتی کشور برداشته شد. به‌منظور برنامه‌ریزی، ارزیابی کلان و نظارت بر اجرای این قانون با رعایت مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، ستاد ملی جمعیت به ریاست رئیس‌جمهور و مرکب از اعضای ذیل تشکیل شد: رئیس جمهور(رئیس ستاد)، دبیر ستاد وزرای کشور، بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، علوم، تحقیقات و فناوری، ورزش و جوانان، راه و شهرسازی، تعاون، کار و رفاه اجتماعی، اطلاعات، امور اقتصادی و دارایی، فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش و ارتباطات و فناوری اطلاعات، رؤسای سازمان‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، برنامه و بودجه کشور، تبلیغات اسلامی، پزشکی قانونی کشور، معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری، مدیر حوزه‌های علمیه، دادستان کل کشور، رئیس شورای فرهنگی ـ اجتماعی زنان و خانواده، شورای عالی انقلاب فرهنگی، دو نفر نماینده مجلس شورای اسلامی به‌عنوان ناظر، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و رئیس سازمان بسیج مستضعفین (مصوبه مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۰). در این قانون نهادهای مختلفی متولی مسائل جمعیتی شدند و سیاست‌های متفاوتی را در حوزه‌های مختلف به اجرا گذاشتند. ۶۴ ماده از ۷۳ ماده این طرح در حوزه سیاست‌های تشویقی و تنبیهی و یک ماده در حوزه اعتبارات، سامان یافته است.

روش پژوهش و داده‌ها

نوآوری و دانش‌افزایی لازمهٔ هر گونه تحقیق است؛ این پژوهش در قیاس با پژوهش‌های گذشته با تلفیق مطالعات «خط‌مشی‌گذاری» و مباحث «جمعیت و جمعیت‌شناسی» به دنبال توسعه دانش خط‌مشی‌گذاری جمعیت و فهم بهتر نظام خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران است و با دید جامع‌گرایانه در ابعاد مختلف (فرایند خط‌مشی‌گذاری جمعیت و مباحث اجرایی-مدیریتی، زیرساختی، اقتصادی، اجتماعی، بهداشت و سلامت) و دلایل عدم موفقیت جوان‌سازی جمعیت ایران را بررسی نموده است؛ در این پژوهش، باتوجه‌به سؤال اصلی تحقیق و اینکه در موضوع خط‌مشی‌گذاری جمعیت علاوه بر عناصر انسانی، عناصر غیر انسانی نیز نقش مؤثری دارد، رهیافتی که در این پژوهش داده بنیاد استفاده می‌شود رهیافت تحلیل موقعیتی کلارک است. تحلیل موقعیتی درصدد است نظریه زمینه‌ای را برای موقعیت‌های سیال، شناور، مبهم و چندبعدی پسانوگرا به‌کار گیرد (Clarke, 2005). استفاده از روش تحقیق کیفی داده بنیاد با رویکرد کلارک منظر جدیدی را به حوزه خط‌مشی‌گذاری جمعیت باز نموده است و با ترسیم نقشه‌ی موقعیت، نقشه‌ی رابطه، نقشه‌ی عرصه‌ها و جهان‌های اجتماعی و نقشه‌ی وضعیت؛ ابعاد مختلف مسأله جمعیت به‌طور عمیق و موشکافانه مورد بررسی قرار گرفته است.

تحقیق حاضر از نظر هدف کاربردی و در حیطه پژوهش‌های کیفی قرار می‌گیرد که با پارادایم تفسیری و با رویکرد استقرایی و تکنیک مصاحبه عمیق با ۲۵ نفر از خبرگان به شرح زیر انجام شده است.

جدول ۱. مشخصات مشارکت‌کنندگان در پژوهش
Table 1. Profile of the study participants

	مشارکت کنندگان در مصاحبه	تعداد	درصد
حیطه کاری	اساتید هیات علمی جمعیت‌شناسی و خط‌مشی‌گذاری	۳	۱۶
	مسئولان حوزه ستاد جمعیت کشور	۳	۱۲
	مسئولان کارگروه جمعیت در سطح استان‌ها	۷	۲۸
	پژوهشگران حوزه جمعیت	۴	۱۶
	مدرسان جوان‌سازی جمعیت	۸	۲۴
جنسیت	مرد	۱۱	۴۴
	زن	۱۴	۶۶
سابقه کار	کمتر از ۵	۱	۴
	۱۰-۵	۲	۸
	۱۵-۱۰	۲	۸
	۲۰-۱۵	۳	۱۲
	۲۵-۲۰	۶	۱۸
	۳۰-۲۵	۸	۲۴
	بیشتر از ۳۰	۳	۱۲
تحصیلات	کارشناسی	۵	۲۰
	کارشناسی ارشد	۱۲	۴۸
	دکتری	۸	۳۲

توزیع مشارکت‌کنندگان در چند گروه بدون تقسیم‌بندی قبلی و صرفاً پس از انتخاب نظری افراد؛ در پنج طبقه تفکیک شده‌اند. در مصاحبه با مشارکت کنندگان، مقولات جدیدی کشف و یا مقولات قبلی تکمیل شده و کفایت نظری حاصل شد. ابزار گردآوری اطلاعات مصاحبه نیمه‌ساختاریافته است که روایی و پایایی آن به ترتیب از طریق روایی نظری و محتوایی و همچنین پایایی درون کدگذار و میان‌کدگذار مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. داده‌های جمع‌آوری شده از مصاحبه با استفاده از نرم افزار Maxqda و رویکرد کدگذاری مورد تحلیل قرار گرفت و سپس الگو و چارچوب مفهومی پژوهش تدوین و ارائه شده است.

یافته‌ها

برون‌داد این مرحله از پژوهش تحلیل، کدهای محوری و گزینشی بودند در مجموع تعداد ۱۳۸ کد باز، ۲۳ کد محوری و ۱۴ کد گزینشی به‌دست آمد. تحلیل موقعیت خط‌مشی‌گذاری جمعیت، شامل چهار مرحله نقشه‌ای‌کردن (نقشه موقعیت، نقشه ارتباطات، نقشه عرصه‌ها/جهان‌های اجتماعی و نقشه‌ی وضعیت) می‌باشد.

نقشه‌ی موقعیت[1](نسخه منظم): نقشه‌های موقعیتی عناصر اصلی انسانی، غیر انسانی، گفتمانی، تاریخی نمادین، فرهنگی، سیاسی و سایر عناصر را در موقعیت پژوهشی مورد توجه نشان می‌دهند و باعث تحلیل روابط بین عناصر مختلف می‌شوند. این نقشه‌ها عناصر متعدد و ناهمگون و پیچیدگی‌های آشفته موقعیت را به تصویر می‌کشند و بحث را برمی‌انگیزند و دو نسخه ساخت‌نیافته و منظم دارند. در نسخه منظم گفتمان‌ها و مؤلّفه‌هایی را که پیش‌تر در نقشه ساخت‌نیافته ظهور یافته‌اند، چارچوب‌بندی و سازماندهی می‌کند و به‌صورت منظم و دسته‌بندی شده ارائه می‌دهد (Clarke, 2005). نقشه موقعیّت منظم برای تبیین ماهیّت، ویژگی‌ها و مؤلّفه‌های جوان‌سازی جمعیت ایران اسامی، مؤلّفه‌های انسانی، غیرانسانی، گفتمانی و نمادین مختلفی را در خود جای داده است. تدوین نقشه منظم از آن جا حائز اهمیت است که پاکیزگی و ساختار سازمان‌یافته این نقشه‌ها به پژوهشگر کمک می‌کند تا با نگاهی اجمالی به بازبینی و مرور موقعیتّ مورد بررسی در وسیع‌ترین شکل آن بپردازد. باید توجّه داشت که این نقشه‌ها به‌رغم ظاهر ثابت خود، ایستا نیستند بلکه می‌توانند حامل سیالیت قابل‌توجهی باشند. در نقشه ساخت‌یافته و منظم موقعیت خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت ایران به ارائه توصیفات سازمان‌یافته و پرجزئیات از مؤلّفه‌ها و گفتمان‌های موجود پرداخته شده و برای آشکارنمودن ابعاد و شرایط پیچیدهٔ موجود در موقعیّت و احصا عوامل ناکارآمدی خط‌مشی‌گذاری جمعیت حائز اهمیّت است (شکل ۲).

[1] Regular Version of Location Maps

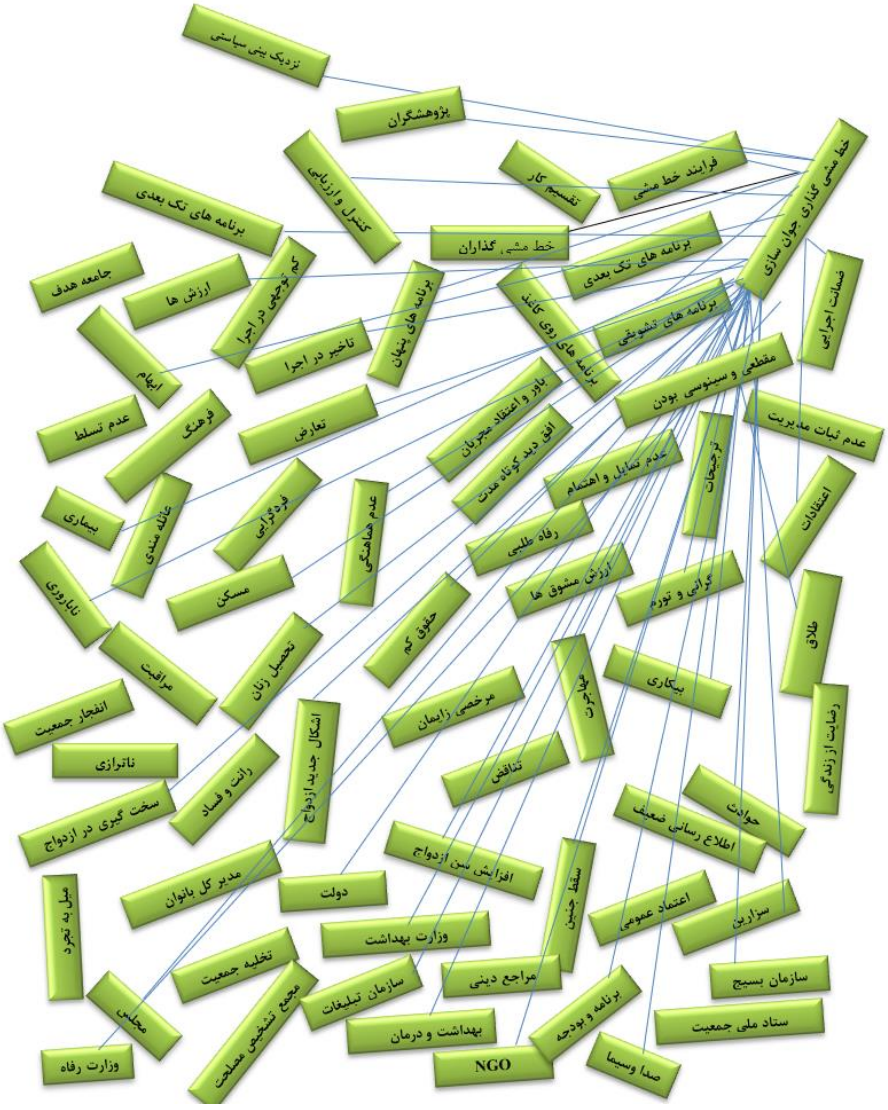


شکل ۲. نقشه موقعیت- نسخه منظم

Figure 2. Location map - regular version

نقشه رابطه[1]: این نقشه بر رابطه بین مؤلفه‌های مختلف متمرکز است. در نقشه‌ی رابطه، پژوهشگر با تمرکز بر نقشه موقعیت، به نوبت هر مولفه را برگزیده و در خصوص ارتباط آن با هر یک از مؤلفه‌های دیگر نقشه به تفکر می‌پردازد (شکل۳).

در این پژوهش پژوهشگر به‌طور دقیق بر عنصر خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت متمرکز می‌شود و بین آن و سایر عناصر خطوطی ترسیم می‌نماید و ماهیت ارتباط را با توصیف ماهیت خطوط تعیین می‌نماید. در نقشه فوق وجود رابطه بین مؤلفه‌های مختلف با مؤلفه جوان‌سازی جمعیت ایران مشخص گردید. در مرحله نقشه رابطه یک مؤلفه مشخص می‌تواند با چندین مؤلفه دیگر نیز رابطه داشته باشد. بدین‌منظور پژوهشگر با تمرکز بر نقشه موقعیت، مؤلفه خط‌مشی‌گذاری جمعیت برگزیده شد و در خصوص ارتباط آن با هریک از مؤلفه‌های دیگر نقشه، به تفکر پرداخت، و بین متغیر اصلی و سایر مؤلفه‌ها خطوطی ترسیم شد و ماهیت ارتباط با توصیف ماهیت خطوط تعیین گردید.



شکل ۳. نقشه رابطه‌ها

Figure 3. Relationship map

نقشه‌ی عرصه‌ها و جهان‌های اجتماعی آن[2]: نقشه‌های عرصه‌ها و جهان‌های اجتماعی که عاملان جمعی و عرصه‌های تعهد و گفتمانی را که این عاملان در مذاکرات مداوم جاری در آنها مشارکت دارند طرح می‌کند؛ یعنی کنش متقابل عناصر موجود در موقعیت برحسب سرشت ارتباطی و شبکه‌ای که دارند، میدان مبادلات، با هم و برهم‌کنشی‌ها در یک موقعیت، جهان‌های اجتماعی مختلف چگونه حول گفتمان‌ها و علایق و منافع و معانی

[1] Relationship Map

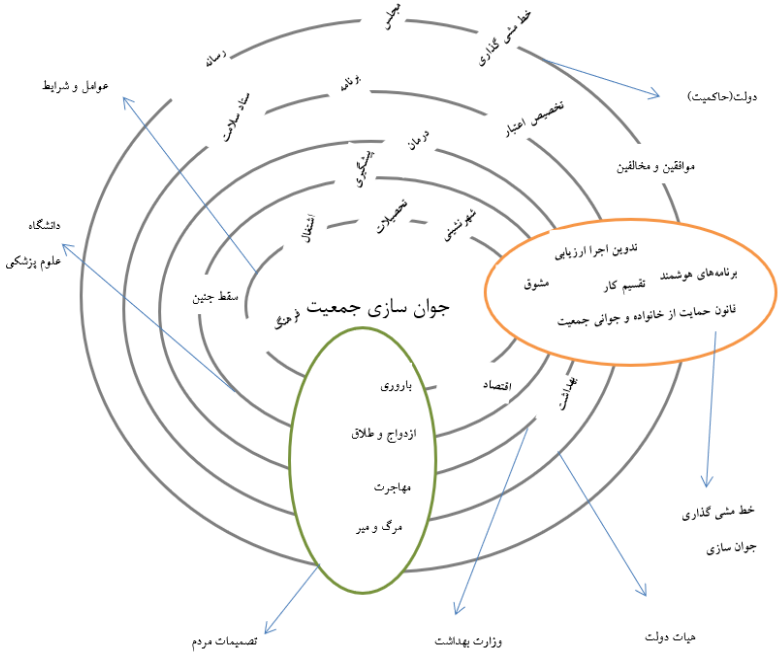
[2] Social World/Arenas Map

مشترک به‌وجود می‌آیند و چگونه عمل می‌کنند، ائتلاف می‌کنند، اختلاف می‌کنند.

در این بخش، نقشه عرصه‌ها/جهان های اجتماعی خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی در جمعیت ایران ترسیم می‌شود. خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی در جمعیت ایران در پنج عرصه «دولت(حاکمیت)»، «هیات دولت»، «وزارت بهداشت»، «دانشگاه علوم پزشکی»، «خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی»، «شرایط محیطی» و «تصمیمات مردم»، قرار دارد و جهان‌های اجتماعی «خط‌مشی‌گذاری (تدوین، اجرا، ارزیابی)»، «قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت»، «برنامه‌های هوشمند»، «تقسیم کار»، «مشوق‌های مالی و غیرمالی»، «مجلس»، «رسانه»، «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، «بازیگران»، « باروری»، «ازدواج و طلاق»، «مرگ و میر»، «مهاجرت»، «فرهنگ سازی»، «آموزش»، «اشتغال»، «رسانه»، «بهداشت»، «درمان»، «تحصیلات»، «شهرنشینی»، «پیشگیری»، «سقط جنین»، «اقتصاد»، «تخصیص اعتبار» و «اشتغال» قرار دارد.

عرصه اصلی و تعیین‌کننده در فرایند تولید خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی در جمعیت ایران، «دولت/ حاکمیت» است. این عرصه در دل خود هیات دولت را دارد و هیات دولت نیز متأثر از حاکمیت است، عرصه تعیین‌کننده بعدی در فرایند جوان‌سازی جمعیت وزارت بهداشت است. عرصه چهارم، دانشگاه علوم پزشکی و جهان‌های اجتماعی فعال در آن است که در اجرای خط‌مشی‌ها و برنامه‌های جوان‌سازی جمعیت نقش محوری دارد. جهان بعدی شرایط محیطی/زیرساختی و مدیریتی کشور است که نشان می‌دهد مؤلفه‌های محیطی (مدیریتی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی)، بستر کاهش یا افزایش جمعیت است. در کنار عرصه‌های متداخل؛ عرصه‌های بعدی شامل تصمیمات مردم (میزان و نرخ باروری، وضعیت ازدواج، طلاق، مهاجرت و مرگ‌ومیر) و فرایند خط‌مشی‌گذاری (تدوین، اجرا و ارزیابی) با جهان‌های اجتماعی خاص خود نقش بسزایی در جوان‌سازی جمعیت دارد.

نقشه عرصه‌ها/جهان‌های اجتماعی ما را متوجه نقشه کلان‌تری از وضعیت و جایگاه جوان‌سازی جمعیت ایران می‌کند که در بخش بعدی تحت عنوان «نقشه‌ی وضعیت» عرضه می‌شود.

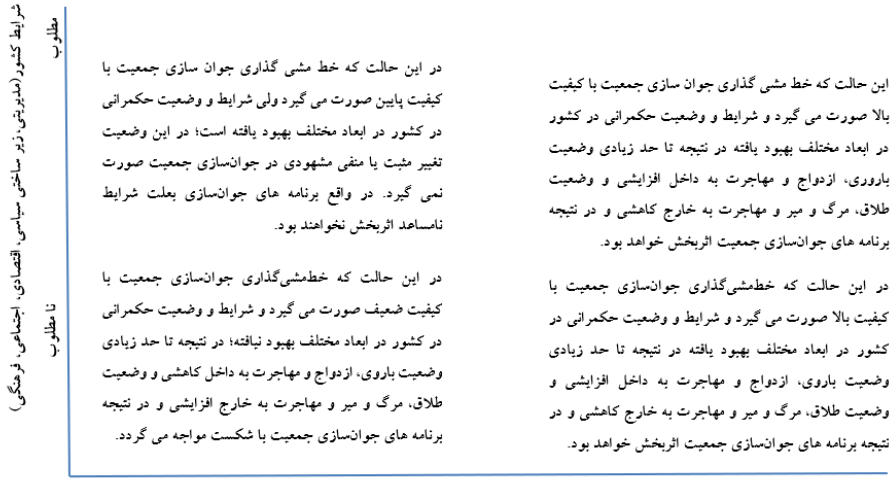


شکل۴. نقشه‌ی عرصه‌ها/ جهان‌های اجتماعی

Figure 4. Map of social arenas/worlds

نقشه‌ی وضعیت : نقشه‌ی وضعیت، راهبردهایی برای ساده‌سازی و تسهیل ترسیم وضعیت‌های اتخاذ شده و اتخاذ نشده در موقعیّت هستند. این نقشه‌ها نباید به‌عنوان «نمایاندن و نمایش دادن» افراد و گروه‌ها تلقی شوند (Clarke, 2005) در نقشه وضعیت، محقق دست به کار نقشه‌ای‌کردن مسئله‌ها و پدیده‌ها می شود. در این مرحله، چالش‌ها، تنش‌ها، مواضع، تعارض‌ها، ائتلاف‌ها، دغدغه‌ها، علایق و منافع مشترک و یا تزاحم منافع در میان گروه‌های هم‌سود و ناهم‌سود مجسم‌سازی می‌شود و نشان داده می‌شود که چه جریان‌هایی به‌راه می‌افتد و چه پیامدهایی به‌بار می‌آورد. در ادامه بر اساس داده‌ها و اطلاعات پژوهش نقشه وضعیت ارائه شده است. در این نقشه، چهار متن جداگانه نشان‌دهندهٔ وضعیّت‌های اتخاذ شده در داده‌ها و محورهای ترسیم شده با خطوط، حالات و شرایط را به‌صورت (مطلوب-نامطلوب) نشان می‌دهند. در شکل۵، حالت‌های مختلف باتوجه‌به

مؤلفه‌های ۱- کیفیت خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت (برنامه‌های هدفمند و هوشمند، اجرای دقیق، ارزیابی و اصلاح) ۲- شرایط کشور (مدیریتی، زیرساختی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)؛ تعیین می‌گردد.



شکل ۵. نقشه‌ی وضعیت جوان‌سازی جمعیت ایران

Figure 5. Map of the status of Iran's population rejuvenation

باتوجه‌به نظر خبرگان حوزه جمعیت، چالش‌های جوان‌سازی جمعیت در دو بخش چالش‌های فرایند خط‌مشی‌گذاری و چالش‌های مداخله‌گر قابل تفکیک است.

چالش‌های فرایند خط‌مشی‌گذاری[1]: ۱- چالش‌های تدوین (هدفمند و هوشمند نبودن قوانین و برنامه‌ها باتوجه‌به جامعه هدف، دهک‌ها و منطقه جغرافیایی). ۲ - چالش‌های اجرا (عدم تخصیص و تأمین اعتبار لازم و ابترماندن اجرای تعدادی از برنامه‌ها، تأخیر، ابهام و تعارض در اجرا، عدم باورمندی تعدادی از مجریان، عدم آموزش مجریان، فعالیت ضعیف کارگروه‌های جوانی جمعیت در سطح استان ها، عدم آگاهی اغلب مردم از مشوق‌ها). ۳ - چالش‌های ارزیابی (عدم رصد، نظارت و ارزیابی دقیق و اصلاح برنامه‌های جوان‌سازی جمعیت، حین و بعد از اجرا).

شرایط مداخله‌گر[2]: علاوه‌بر عوامل محیط خرد (فرایند خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت)، شرایط مداخله‌گر محیط کلان (فضای عمومی کشور) که شرایط عام‌تری هستند و می‌توانند به‌عنوان تسهیل‌گر و یا محدودکننده، عمل کنند؛ عواملی مانند شرایط سیاسی، شرایط فرهنگی و اجتماعی، شرایط اقتصادی به‌عنوان عوامل مداخله‌گر، زمینه عام برای تحقق یا عدم تحقق خط‌مشی‌های جوان‌سازی جمعیت را فراهم می‌کنند.

شرایط سیاسی کشور (عدم توسعه روابط بین‌الملل و انواع تحریم)، شرایط توسعه‌ای (کندی توسعه و سطح پایین سرمایه گذاری)؛ شرایط اقتصادی (تورم، گرانی، مسکن و هزینه‌های بالای ازدواج و فرزندآوری)؛ شرایط اجتماعی (نابرابری اجتماعی، اعتماد عمومی پایین، بیکاری، طلاق، مسأله اشتغال، اشتغال و ادامه تحصیل زنان)؛ شرایط فرهنگی (تغییر سبک زندگی مردم، نگرش مردم به تعداد زیاد فرزند، تغییر ارزش‌ها و باورهای مذهبی)؛ شرایط مدیریتی (عدم اجرای مدیریت بر اساس شایستگی‌ها، فساد اداری و کم‌توجهی به مدیریت نخبگان)؛ شرایط ایمنی (خودروها، جاده‌ها و کارگاه‌های ناایمن)؛ شرایط مداخله‌گر و بستر نامناسبی هستند که جوان‌سازی جمعیت را تحت تأثیر قرا داده‌اند.

پیامد[3]: براساس چرخه نامناسب فرایند خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت و بستر و شرایط مداخله‌گر مطرح شده، پیامدهای کاهش در مقوله‌های (ازدواج و نرخ باروری)؛ و افزایش در مقوله‌های (سن ازدواج، فاصله فرزندآوری، طلاق، مرگ‌ومیر و مهاجرت به خارج) را به‌دنبال دارد و درنهایت مسئله جوان‌سازی جمعیت با موانع بزرگ مواجه شده و به اغلب اهداف خود نخواهد رسید.

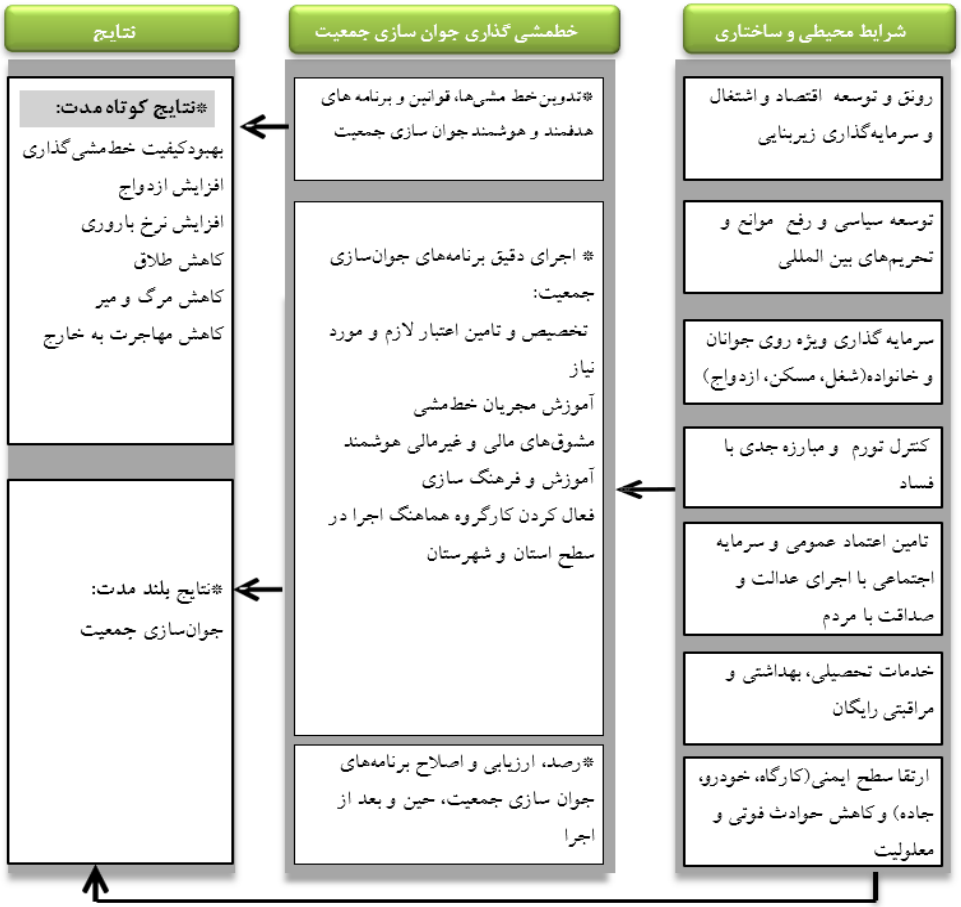
در این پژوهش باتوجه‌به یافته‌های تحقیق و در راستای تحقّق هدف غایی و پاسخ به پرسش اصلی پژوهش (دلایل ناکارآمدی خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت ایران) الگویی با اجزای زیر استخراج گردید.

[1] Challenges of the Policy-Making Process
[2] Intervening Conditions
[3] Consequence

جدول ۲. مهمترین چالش‌های خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت

Table 2. The most important challenges in population rejuvenation policy-making

حوزه چالش	نوع چالش	مولفه ها
چالش‌های فرایند خط‌مشی‌گذاری	تدوین	شکاف بین «تدوین و اجرای خط‌مشی‌ها»، عدم تأمین و تخصیص دقیق اعتبار لازم، ابهام و تعارض، تک‌بعدی‌بودن، هدفمندنبودن مشوق‌ها باتوجه‌به تفاوت و تنوع ویژگی‌های مخاطب
	اجرا	اجرای از بالا به پایین، تأخیر در اجرا یا ابترماندن اجرای تعدادی از برنامه‌ها، عدم باورمندی تعدادی از مجریان، عدم آموزش مجریان، فعالیت ضعیف کارگروه های جوانی جمعیت در سطح استان‌ها، عدم آگاهی اغلب مردم از مشوق‌ها
	ارزیابی	عدم رصد، نظارت و ارزیابی دقیق و اصلاح برنامه‌های جوان‌سازی جمعیت در حین و بعد از اجرا
چالش‌های مداخله گر	اجتماعی	نابرابری اجتماعی، اعتماد عمومی پایین، افزایش آمار طلاق، مسئله بیکاری و اشتغال، ادامه تحصیل و اشتغال زنان، مشکلات جوانان و کاهش آمار ازدواج
	اقتصادی	تورم، گرانی، هزینه مسکن، هزینه‌های بالای فرزندآوری
	فرهنگی	تغییر سبک زندگی مردم، نگرش منفی عامه مردم به داشتن فرزند زیاد، تغییر ارزش‌ها و باورهای فرزندآوری، افزایش فاصله سنی فرزندآوری، افزایش سن ازدوج، نهادینه‌نشدن فرهنگ مشاوره زوجین، سقط جنین، آموزش و فرهنگ‌سازی ضعیف
	مدیریتی و اجرایی	نزدیک‌بینی سیاستی، فساد اداری، کم‌توجهی به مدیریت نخبگان، عدم ثبات مدیریت (نوسان در اجرای برنامه ها با تغییر مدیران)
	زیرساختی- توسعه ای	تحریم‌های بین‌المللی، کندی توسعه، سطح و نرخ پایین سرمایه‌گذاری، خودروهای ناایمن، جاده‌های ناایمن، کارگاه‌های ناایمن



شکل ۶: مدل مفهومی پژوهش

Figure 6. Research conceptual model

باتوجه‌به مدل و یافته‌های این پژوهش تغییرات جمعیتی علاوه‌براینکه از پارامترهای جمعیتی ناشی می‌شود، از بسیاری از عوامل مدیریتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بهداشتی که به مرور زمان در مسیر تحول کشورها رخ می‌دهد، تأثیر می‌پذیرد.

سناریوهای آینده جمعیت ایران: باتوجه‌به یافته‌های تحقیق حاضر که از طریق سؤالات پایانی در مصاحبه با خبرگان حوزه جمعیت انجام شده است، چشم‌انداز آینده جمعیت ایران را می‌توان از منظر سناریوهای مختلف مورد تحلیل قرار داد. این سناریوها شامل سناریوی

بدبینانه، فاجعه، بدون شگفتی، خوش‌بینانه و معجزه هستند که هر یک ویژگی‌ها و پیامدهای متفاوتی دارند.

۱. سناریوی فاجعه (کاهش باروری کمتر از ۱/۳ فرزند): این سناریو بدترین حالت ممکن را توصیف می‌کند و در آن ادامه روند کنونی سیاست‌گذاری جمعیت ایران، بدون اصلاح و بازنگری جدی، منجر به کاهش شدید جمعیت فعال، افزایش جمعیت سالمندان و تشدید بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و خدماتی خواهد شد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در غیاب مداخله راهبردی و برنامه‌ریزی هدفمند، احتمال تحقق این سناریو نسبت به سایر سناریوها بیشتر است.

۲. سناریوی بدبینانه (کاهش باروری تا ۱/۳ فرزند): این سناریو نشان‌دهنده روندی است که در آن سیاست‌ها و برنامه‌های جمعیتی کشور ناکارآمد بوده و اثر بخشی لازم را نداشته باشند. در این وضعیت، مشکلات جمعیتی مانند کاهش نرخ باروری، پیر شدن جمعیت و فشار بر نظام‌های بازنشستگی و بهداشتی تشدید می‌شوند، اما همچنان تا حدی قابل کنترل هستند و وضعیت به شکل فاجعه‌آمیز نیست.

۳. سناریوی بدون شگفتی (تثبیت باروری): این سناریو وضعیتی میانه را توصیف می‌کند که در آن روند تغییرات جمعیتی آهسته و پیش‌بینی‌پذیر است و هیچ جهش ناگهانی یا بحران شدید رخ نمی‌دهد. تحقق این سناریو مستلزم اجرای بخشی از راهکارهای پیشنهادی محققان و اهتمام نسبی حاکمیت به سیاست‌های جمعیت محور است و می‌تواند آینده‌ای پایدارتر از سناریوی فاجعه ایجاد کند.

۴. سناریوی خوش‌بینانه (افزایش باروری تا سطح جانشینی ۲/۱ فرزند): در این سناریو، با اتخاذ سیاست‌های مؤثر و تمرکز ویژه بر موضوع جمعیت توسط حاکمیت، می‌توان روند جمعیت را به سمت ثبات و تعادل سوق داد. این سناریو شامل افزایش حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی از خانواده‌ها، ارتقای آگاهی عمومی و اجرای سیاست‌های تشویقی برای فرزندآوری است. تحقق این سناریو نیازمند برنامه‌ریزی هوشمند، مبتنی بر شواهد و ارزیابی مستمر است.

جدول ۳. سناریوهای آینده جمعیت ایران

Table 3. Future scenarios for Iran's population

سناریو	توضیح	پیامدهای کلیدی	شاخص‌های مهم	احتمال تحقق (با روند کنونی)
فاجعه	ادامه روند کنونی بدون اصلاح منجر به بحران‌های جدی جمعیتی می‌شود.	کاهش شدید جمعیت فعال، افزایش جمعیت سالمندان، فشار اقتصادی و اجتماعی بالا، بحران در خدمات عمومی و بازنشستگی.	افت چشمگیر نرخ باروری، افزایش نسبت جمعیت سالمند، کاهش نیروی کار و رشد اقتصادی منفی.	بالا
بدبینانه	روند جمعیتی ادامه می‌یابد اما بحران شدید رخ نمی‌دهد؛ سیاست‌ها ناکارآمد اما تا حدی کنترل‌پذیر هستند.	کاهش تدریجی جمعیت فعال، پیر شدن جمعیت، فشار نسبی بر نظام‌های اجتماعی و بهداشتی.	نرخ باروری کاهش یافته، نسبت جمعیت سالمند افزایش یافته، تعادل نسبی بین عرضه و تقاضای نیروی کار.	متوسط
بدون شگفتی	روند تغییرات جمعیتی آهسته و پیش‌بینی‌پذیر است؛ مداخله جزئی در سیاست‌ها وجود دارد.	ثبات نسبی جمعیت، عدم وقوع بحران شدید، امکان برنامه‌ریزی میان‌مدت.	نرخ باروری نزدیک به حداقل جایگزینی، نسبت سالمندان متعادل، رشد جمعیت قابل پیش‌بینی.	متوسط-پایین
خوش‌بینانه	سیاست‌های مؤثر جمعیتی اعمال می‌شوند و حاکمیت موضوع جمعیت را در اولویت قرار می‌دهد.	تعادل جمعیتی، حمایت اقتصادی و اجتماعی از خانواده‌ها، افزایش نرخ باروری و جمعیت فعال، کاهش فشار بر نظام‌های عمومی.	نرخ باروری به حد مطلوب، نسبت سالمندان کنترل شده، رشد جمعیت فعال پایدار، بهره‌وری اقتصادی بالا.	پایین-متوسط
معجزه	تحقق کامل اهداف جمعیتی با سرعت و کارایی بالا؛ تغییرات بنیادین اجتماعی و فرهنگی رخ می‌دهد.	جمعیت فعال و جوان افزایش چشمگیر، بحران جمعیتی وجود ندارد، تعادل اقتصادی و اجتماعی کامل.	نرخ باروری به سطح ایده‌آل، نسبت جمعیت سالمند بهینه، رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی بالا.	بسیار پایین

۵. سناریوی معجزه (افزایش باروری تا بالاتر از سطح ۲/۵ فرزند): این سناریو حالت ایده‌آل و تقریباً دست‌نیافتنی را نشان می‌دهد که در آن همه اهداف جمعیتی با سرعت و کارایی بالا محقق می‌شوند، نرخ باروری و جمعیت فعال به‌طور چشمگیر افزایش می‌یابد و هیچ بحران یا چالش جمعیتی قابل‌توجهی وجود ندارد. این سناریو تنها در شرایط بسیار خوش‌بینانه و با تغییرات بنیادین در سیاست‌ها، فرهنگ و شرایط اجتماعی ممکن است رخ دهد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که با ادامه روند کنونی خط‌مشی‌گذاری، برای آینده جمعیت ایران از بین سناریوهای مختلف (فاجعه، بدبینانه، بدون شگفتی، خوش بینانه و معجزه)؛ سناریوی فاجعه محتمل‌ترین حالت است، اما درصورت عملیاتی‌کردن بهترین راهکارهای پژوهشگران حوزه جوان‌سازی جمعیت و قراردادن موضوع

جمعیت در اولویت حاکمیت؛ تحقق سناریوهای بدون شگفتی یا خوش‌بینانه قابل‌دسترسی خواهد بود. این تحلیل نشان‌دهنده اهمیت تصمیم‌گیری راهبردی و برنامه‌ریزی برای پیشگیری از بحران‌های جمعیتی و حرکت به سمت آینده‌ای پایدار است.

بحث و نتیجه‌گیری

موضوع خط‌مشی‌های جمعیتی در ساحت پژوهش موضوعی چندوجهی و بین‌رشته‌ای است که متخصصان رشته‌های مختلف اعم از خط‌مشی‌گذاری، جمعیت شناسی، امنیت و قدرت، اقتصاد، توسعه، مذهب و بهداشت از دریچه های مختلف به آن توجه کرده‌اند. هرچند اختلاف‌نظر در رویکردهای خط‌مشی‌های جمعیتی در ایران مشهود است اما عمده مطالعات انجام‌شده همانند این پژوهش موافق خط‌مشی افزایش جمعیت یا جمعیت مطلوب بوده (۷۵ درصد) و تنها ۱۸درصد با سیاست کنترل یا تعدیل جمعیت همراهی داشته‌اند و حدود ۷ درصد از تحقیق‌ها هم بدون بیان رویکرد کاهش یا افزایش جمعیت هستند. موضوع دیگر این است که پژوهش‌های جمعیتی با تمرکز بر خط‌مشی‌گذاری جمعیت، اغلب موافق رویکرد افزایش جمعیت یا جمعیت مطلوب و به دنبال جلوگیری از روند کاهشی نرخ باروری و رشد سالانه جمعیت هستند. این طیف از مطالعات از جمله این پژوهش باتوجه‌به نظر خبرگان جمعیت، متفق‌القول هستند که «خط‌مشی‌های جوانی جمعیت» و قانون «تعالی خانواده و جوانی جمعیت» با چالش‌های متعدد مواجه هست و اهداف آن محقق نشده است. در این پژوهش تلاش شد تا با مصاحبه با خبرگان و کارشناسان جمعیت؛ ضمن فهم بهتر نظام خط‌مشی‌گذاری جمعیت ایران، به‌طور جامع مهمترین چالش‌ها و عوامل عدم موفقیت خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت احصاء و راهکارهای عملیاتی برای تحقق سیاست‌های جوان‌ساز جمعیتی ارائه گردد.

از نظر نخبگان جمعیت، باتوجه‌به پیچیدگی و ماهیت سیال جمعیت، بهتر است به‌منظور اثربخشی خط مشی‌ها و مشوق‌های جوان‌سازی جمعیت، ضمن رصد مستمر موقعیت‌های زمانی و مکانی و شرایط خانوارها و طبقات مختلف جامعه، برنامه‌های تشویقی به‌صورت متنوع و هدفمند اجرا گردد. باید در نظر داشت که ارائه یک قانون واحد و کلی مبنی بر افزایش جمعیت، پاسخگو و اثربخش نخواهد بود. به‌عبارت دیگر نمی‌توان برای تمام مناطق کشور باوجود تفاوت‌های متعدد اقلیمی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی یک خط‌مشی واحد و یکسان را لحاظ کرد. رعایت اصل تناسب در این زمینه برای استفاده از ظرفیت این قوانین ضروری است، به‌گونه‌ای که حمایت‌های لحاظ شده در مشوق‌های جمعیتی صرفنظر از ماهیت اقتدرگرایانه برای تسری به همه بخش‌های جامعه، در خدمت اقشار و خانوارهایی با زمینه مناسب برای افزایش جمعیت و همچنین مناطقی که دارای توان زیستی و ظرفیت اکولوژیکی مناسب هستند، قرار گیرد. ارائه هدفمند و هوشمند مشوق‌های مالی (تسهیلات، زمین، مسکن و خودرو)، خدمات مراقبتی و تحصیلی باتوجه‌به دهک‌ها و مناطق جغرافیایی در اثربخشی برنامه‌های جوان‌سازی جمعیت مؤثر است. لذا بهتر است مشوق‌ها در چند بسته مختلف تعیین و مخاطب باتوجه‌به نیاز و موقعیت آن در انتخاب چند مورد از بین بسته‌های تشویقی مختار باشد. در ادامه نتایج و راهکارهایی در حوزه‌های مختلف ارائه می‌گردد.

حوزه مدیریتی و اجرایی: مطابق با یافته‌های پژوهش؛ یکی از چالش‌های مدیریتی خط‌مشی‌گذاری جمعیت در ایران، نزدیک‌بینی سیاستی است؛ حوزه جمعیت به‌دلیل وجود تأخیر زمانی در بروز نتایج و پیامدها بیش از هر حوزه دیگری مستعد گرفتارشدن به نزدیک‌بینی سیاستی است. به‌زعم اغلب مصاحبه‌شوندگان بسیاری از خط‌مشی‌های وضع‌شده در بخش کنترل جمعیت (به‌ویژه در دوره سوم خط‌مشی‌گذاری جمعیت)، متأثر از رویکرد کوتاه‌نگر بوده و درنتیجه ما امروزه با بحران جمعیت مواجه هستیم. بخشی‌نگری نیز موجب خواهد شد فهم صحیحی از مسائل و تبعات احتمالی آن برای سایر بخش‌ها و نهادها حاصل نشود. توجه‌به دو منظر فوق در تدوین و اجرای بهینه برنامه‌های تشویقی جوان‌سازی جمعیتی مؤثر است. مطابق با یافته‌های این پژوهش خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت با رویکرد بالابه‌پایین و به‌صورت دستوری اجرا می‌گردد و بوروکرات‌های عملیاتی و مخاطبین نقشی در خط‌مشی‌گذاری‌ها ندارند. برای رفع چالش‌های ناشی از این سبک اجرای خط‌مشی و بهبود کیفیت خط‌مشی‌گذاری، استفاده از روش ترکیبی پیشنهاد می‌گردد، رویکرد ترکیبی دیدگاه هیبریدی یا مراوده‌ای دارد که بر فرایندهای پیچیدهٔ مذاکره و چانه‌زنی بین بازیگران خط‌مشی در تمام سطوح خط‌مشی و فرایند برنامه‌ریزی تأکید دارد.

به‌زعم خبرگان حوزه جمعیت؛ ۱- عدم تخصیص اعتبار کافی ۲- تأخیر در تامین بودجه، عدم باور، رغبت و اهتمام پایین تعدای از مجریان ۳- عدم آگاهی مخاطبین، ۴- شانه‌خالی‌کردن تعدادی از نهادها و سازمان‌ها در وظایف محوله در قانون حمایت از خانواده و جوانی‌جمعیت؛ از عواملی است که موجب شکاف بین تدوین و اجرای خط‌مشی‌ها و قوانین جوانی جمعیت شده و اصطلاح روی کاغذ ماندن برخی از برنامه‌های تشویقی را در ذهن متبادر می‌سازد. لذا رفع موانع مذکور، برای اجرای اثربخش برنامه‌های تشویقی جوان‌سازی جمعیت مؤثر است. در فرایند کامل یک خط‌مشی پویا؛ با بازخورد، ارزیابی، اصلاح یا حذف تکمیل می‌گردد، لذا اصلاح و ارزیابی برنامه‌ها و قوانین مرتبط با جمعیت و بررسی مستمر عملکرد دستگاه‌های مختلف در اجرای قانون جوانی‌جمعیت لازم و ضروری است.

در اغلب استان‌ها قرارگاه‌ها و کارگروه‌های جوانی‌جمعیت به ریاست استانداران و فرمانداران تشکیل شده است، اما اغلب این کارگروه‌ها فعالیت چشم‌گیری نداشته‌اند. فعال‌نمودن این کارگروه‌ها و انجام اقداماتی از جمله: تخصیص اعتبار، تربیت مدرسان توانمند جوان‌سازی

جمعیت، تقسیم‌کار بین ارگان‌های مسئول، ارائه مشوق‌های جوان‌سازی جمعیت، هماهنگی و نظارت بر فعالیت نهادهایی که قانون وظایفی بر آنان محول نموده است؛ ضروری است. اجرا و تعمیم جایزه ملی جمعیت در سطح استان، شهرستان، بخش و روستا و اهدا جوایز در اجتماعات، جشنواره‌ها یا مساجد به خانواده‌های پیشرو در جوان‌سازی جمعیت، در ترویج گفتمان و فرهنگ فرزند آوری مؤثر است.

حوزه زیر ساختی- اقتصادی- اجتماعی: ابتدا لازم است مدیریت کلان کشور از تمام ظرفیت خود برای بهبود متغیرهای کلان زیرساختی، اقتصادی و اجتماعی استفاده کند تا شرایط لازم برای تغییر شاخص‌های کیفی و سپس کمی جمعیت فراهم شود. به‌عبارتی دیگر صرف حمایت‌های خرد و مستقیم در جهت تنظیم نرخ باروری در این راستا نمی‌تواند اثرگذار باشد. همانگونه که خط‌مشی‌های جمعیتی در کشورهای توسعه یافته نیز بیشتر معطوف به سیاست‌های غیرمستقیم و حمایتی است؛ لذا اعمال خط‌مشی‌هایی مثل دگرگون‌سازی جنبه‌های زیرساختی اقتصادی و اجتماعی از شرایط زندگی و رفتار مردم و به‌کارگیری خط‌مشی‌های غیرمستقیم در رسیدن به اهداف جمعیتی مطلوب، اثربخشی بیشتری دارد.

مطابق با نظر خبرگان؛ باتوجه‌به مهاجرت و انفجار جمعیت و مشکلات ناشی از آن در کلان شهرها و ادامه مهاجرت مردم از شهرستان‌ها و روستاهای استان‌های محروم به این کلان‌شهرها و باتوجه‌به‌اینکه شهرنشینی یکی از دلایل کاهش نرخ فرزند آوری است، لذا توزیع عادلانه ثروت و توزیع سرمایه‌گذاری در پهنای جغرافیایی کشور ضروری به‌نظر می‌رسد. همچنین باتوجه‌به اینکه هزینه فرزندآوری در شهرها نسبت به روستاها بیشتر است، توسعه زیرساخت‌های روستایی و حمایت از روستائیان جهت حفظ یا افزایش جمعیت کشور مؤثر است. تورم و هزینه‌های بالای زندگی و فرزندآوری چالش بزرگ خانواده‌های امروزی هستند؛ در حوزه حقوق و دستمزد، متناسب‌کردن افزایش دستمزدها با میزان تورم و افزایش سقف معافیت مالیاتی حقوق و دستمزد پیشنهاد می‌گردد. اشتغال پایدار نیز بخشی از توسعه همه‌جانبه است که به دنبال ایجاد فرصت‌های شغلی باثبات و مناسب برای همه افراد جامعه است. افزایش سرمایه‌گذاری خرد و کلان جهت توسعه اقتصادی و افزایش فرصت‌های اشتغال پایدار جوانان می تواند در افزایش آمار ازدواج و فرزندآوری و در نهایت اثربخشی خط‌مشی‌های جوان‌سازی جمعیت مؤثر باشد.

مطابق با یافته‌های پژوهش؛ توسعه اجتماعی، افزایش سرمایه‌گذاری و اشتغال، کاهش فساد اداری، افزایش عدالت اجتماعی در افزایش امید به آینده مردم و همراهی آنان با جوان‌سازی جمعیت مؤثر است. علاوه‌براین، از نظر خبرگان جمعیت عدم ایجاد اشتغال پایدار، تشکیل خانواده و فرزندآوری را به چالش می‌کشد. درواقع عدم اشتغال و بیکاری گسترده، به‌ویژه در میان جوانان استان های محروم، پدیده و مانع بزرگی جهت ازدواج و فرزندآوری است و باتوجه‌به هزینه‌های بالای زندگی امروزی، امنیت شغلی و داشتن درآمد کافی پایه و اساس تشکیل خانواده و فرزندآوری را تشکیل می‌دهد؛ لذا سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی و تامین اشتغال پایدار، کاهش نرخ بیکاری را به‌دنبال خواهد داشت و زمینه تشکیل خانواده و افزایش فرزندآوری را فراهم می‌کند. پس از اشتغال، مسکن مهمترین نیاز هر خانواده است، طرح ملی مسکن و مشوق‌های جوان‌سازی جمعیت در حوزه مسکن؛ در تعداد زیادی از شهرستان‌ها از لحاظ کمی و کیفی به‌صورت ضعیف اجرا می‌گردد یا در ابتدای کار متوقف شده است؛ اجرای دقیق سیاست‌های رفاهی تأمین مسکن در افزایش فرزندآوری و موفقیت سیاست جوان‌سازی جمعیت مؤثر است.

محوری‌ترین افراد جهت افزایش باروری و موفقیت خط‌مشی‌گذاری جوان‌سازی جمعیت؛ زنان متأهلی هستند که در محدوده سن باروریی قرار دارند که باید محور ارائه خدمات و مشوق‌های اقتصادی، این گروه از جمعیت باشند. لذا حمایت از مادران شاغل، ایجاد تعادل بین زندگی و کار زنان شاغل، افزایش خدمات مراقبت از کودک (مهد و پیش دبستانی رایگان)، تحت پوشش بیمه قرار دادن مادران خانه‌دار دارای سه فرزند و بیشتر، اختصاص حق عائله‌مندی زنان شاغل، تخصیص و افزایش حق‌اولاد برای زنان شاغل، پیشنهاد می‌گردد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد اغلب مردم نسبت به اجرا و دوام مشوق‌های جوان‌سازی جمعیت کم اعتماد هستند، لذا مواجهه صادقانه و شفاف مدیران و مسئولان با مردم و اجرای دقیق برنامه‌های جوان‌سازی؛ جهت افزایش اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی و افزایش امید به آینده مردم و همراهی آنان با جوان‌سازی جمعیت لازم است.

جدول ۴. راهکارهای عملیاتی برنامه محور برای جوان‌سازی جمعیت و مقابله با سالخوردگی جمعیت در ایران

Table 4. Program-based operational solutions for population rejuvenation and coping with population aging in Iran

حوزه راهکار	راهکار عملیاتی	نهاد مسئول	ابزار و سازوکار اجرا	شاخص‌های ارزیابی
افزایش باروری	فراهم کردن زمینه ازدواج جوانان	وزارت ورزش و جوانان، سازمان برنامه و بودجه	افزایش وام ازدواج، پرداخت به موقع بدون تأخیر، خدمات مشاوره‌ای	درصد آمار ازدواج جوانان در سن ازدواج
	کنترل و کاهش آمار طلاق	معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهور، وزارت ورزش و جوانان	خدمات مشاوره‌ای قبل و بعد از ازدواج ، ترویج خدمات مشاوره‌ای در رسانه	درصد آمار طلاق
	ارائه کمک هزینه‌های فرزندآوری و یارانه مسکن	وزارت رفاه، سازمان برنامه و بودجه	پرداخت مستقیم، کاهش مالیات خانواده‌ها، بسته‌های حمایتی	نرخ باروری، تعداد خانواده‌های بهره‌مند، درصد افزایش جمعیت ۰-۱۴ سال
	تسهیل مرخصی زایمان و مرخصی پدرانه	وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی	تصویب قانون، نظارت بر اجرای مرخصی‌ها	نرخ استفاده از مرخصی، میزان رضایت والدین
	حمایت از خانواده‌های کم درآمد	وزارت رفاه، کمیته امداد	تخصیص بسته‌های حمایتی نقدی و غیرنقدی	کاهش نرخ فقر خانوارهای دارای فرزند، نرخ مشارکت خانوارها در برنامه‌ها
سلامت و توانمندسازی سالمندان	توسعه مراکز بهداشتی و توانبخشی	وزارت بهداشت	ایجاد مراکز سلامت سالمندان، برنامه‌های واکسیناسیون و توانبخشی	دسترسی سالمندان به خدمات، شاخص سلامت سالمندان
	برنامه‌های آموزشی، ورزشی و فرهنگی	وزارت ورزش و جوانان، شهرداری‌ها	کلاس‌ها، باشگاه‌ها، فعالیت‌های اجتماعی	میزان مشارکت سالمندان، شاخص کیفیت زندگی سالمندان
	اشتغال پاره‌وقت سالمندان	وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی	تسهیلات استخدام و کارآفرینی	نرخ اشتغال سالمندان، درآمد سالمندان فعال
مهاجرت و نیروی کار	جذب نیروی کار جوان و متخصص	وزارت علوم، وزارت تعاون	جلوگیری از افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی، تسهیلات مالی و شغلی	تعداد بازگشت مهاجران متخصص، میزان مشارکت در بازار کار
	پذیرش مهاجران متخصص و جوان	وزارت کشور، وزارت تعاون	ویزای کار، تسهیلات اقامت و آموزش	تعداد مهاجران جذب شده، نرخ اشتغال مهاجران
آموزش و فرهنگ‌سازی	کمپین‌های اطلاع‌رسانی و آگاهی عمومی	وزارت فرهنگ و ارشاد، صدا و سیما	رسانه‌های ملی، شبکه‌های اجتماعی، تبلیغات محیطی	میزان آگاهی عمومی، تغییر نگرش نسبت به خانواده و فرزندآوری
	آموزش سبک زندگی سالم و باروری	وزارت بهداشت، آموزش و پرورش	دوره‌های آموزشی، کلاس‌های پیشگیری و تغذیه	شاخص سلامت مادر و کودک، نرخ شرکت در دوره‌ها
پیشگیری اقتصادی و اجتماعی	بازنگری نظام‌های بازنشستگی و بیمه	سازمان تأمین اجتماعی، وزارت اقتصاد	اصلاح قوانین، ایجاد صندوق‌های حمایتی	نسبت جمعیت شاغل به بازنشسته، پایداری مالی صندوق‌ها
	توسعه اقتصاد دانش‌بنیان	وزارت علوم، وزارت ارتباطات فناوری و اطلاعات	حمایت از استارتاپ‌ها، پژوهش و نوآوری	میزان تولید ناخالص داخلی دانش‌بنیان، بهره‌وری نیروی کار
	خدمات هوشمند برای سالمندان	وزارت ارتباطات، شهرداری‌ها	پلتفرم‌های دیجیتال، اپلیکیشن‌ها، خدمات آنلاین	دسترسی سالمندان به خدمات دیجیتال، شاخص رضایت کاربران

حوزه فرهنگی: وقتی هنجارهای باروری پایین در جامعه نهادینه شد تغییر آن‌ها از سوی دولت دشوار است، هر چند نگرانی از پیری جمعیت دغدغه خط‌مشی‌گذاران جمعیت ایران است اما مطالعه و شناخت عمیق دغدغه‌های مخاطبان خط‌مشی‌های جمعیتی از اهمیت بالایی برخوردار است، ازاین‌رو کار ضعیف و سطحی تبلیغاتی و فرهنگی در حوزه جوان‌سازی جمعیت ممکن است با موضع‌گیری و مخالفت بیشتر برخی از خانواده‌ها مواجه گردد. باتوجه‌به اهمیت نقش باورها، ارزش‌ها، سبک زندگی، انگاره‌های ذهنی و فرهنگ در نوع رفتار فرزندآوری و موفقیت خط‌مشی‌ها و برنامه‌های جوان‌سازی جمعیت؛ فرهنگ‌سازی در زمینه سبک زندگی مطلوب در جامعه ازطریق

سازوکار آموزشی و رسانه‌ای و فرهنگی می‌تواند به تحکیم پایه‌های خانواده و افزایش میل به ازدواج و کاهش طلاق و افزایش میل به فرزندآوری در جامعه بیانجامد.

آمارها از تعداد بالای جوانان مجرد بالای سی سال در ایران حکایت دارد، برای فرزندآوری ابتدا باید امکان ازدواج برای افراد فراهم شود و چنانچه این مسئله حل گردد، تا حدودی رشد متناسب جمعیت را خواهیم داشت. نتایج این پژوهش و پژوهش‌های دیگر، حاکی از آنست که عدم ازدواج به موقع و مناسب جوانان؛ تزلزل نرخ باروری را به دنبال دارد، بر این مبنا شایسته است خط‌مشی‌های جوان‌سازی جمعیت به‌طور ویژه و در اولویت اول به مسئله فرهنگ ازدواج بپردازند. واقعیت آنست با فعالیت‌های فرهنگی و مشوق‌های مالی کنونی که توسط خط‌مشی‌های جوان‌سازی جمعیت ارائه شده است نمی‌توان آمار ازدواج را بهبود داد و در شرایط اقتصادی فعلی این مشوق‌ها برای جامعه هدف پاسخگو نخواهند بود. در حال حاضر مشوق‌های ازدواج کنونی (مثل وام ازدواج) ناکافی و یا با تأخیر زیاد پرداخت می‌گردد، لازم است برای تاثیرگذاری مثبت، تسهیلات ازدواج در کوتاه‌ترین زمان ممکن پرداخت شوند. در واقع باید با تسهیل شرایط ازدواج جوانان ازطریق کمک‌های اقتصادی (اعطای وام‌های کم بهره با بازپرداخت بلند مدت و یا اعطای تسهیلات مناسب جهت ساخت مسکن برای زوج‌های جوان) و آموزش و فرهنگ‌سازی ازدواج ازطریق رسانه‌های مختلف، اقدامات‌های لازم برای بهبود وضعیت این امر مقدس را انجام داد.

از نظر نخبگان بحران‌های خانوادگی به‌دلایل مشکلات اقتصادی و اجتماعی و اختلافات فرهنگی، شیوع بیشتری یافته است؛ آمار ازدواج روبه کاهش و آمار طلاق با شیب تندی رو به افزایش است، بنیاد خانواده با خطر جدی مواجه شده است و میزان فرزندآوری به چالشی بزرگ مبتلا شده است. باتوجه‌به یافته‌های پژوهش، فعال‌کردن هسته‌های مشاوره جهت مشاوره رایگان قبل و بعد از ازدواج، توجه به زوجین در معرض طلاق، آموزش آیین همسرداری و مدیریت خانواده جهت دوام بنیاد خانواده‌ها و کاهش آمار طلاق از دیگر راهکارهای فرهنگی در جهت تحقق اجرای سیاست های جمعیتی است.

حوزه بهداشت و درمان: باتوجه‌به یافته‌های این تحقیق مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دستگاه در اجرای خط‌مشی‌گذاری جمعیت وزارت بهداشت و درمان و دانشگاه‌های علوم پزشکی در سراسر کشور است. تربیت و آموزش کادر درمان و به‌ورزان در مراکز درمانی و بهداشتی جهت ترویج خط‌مشی و برنامه‌های جوان‌سازی جمعیت مؤثر است.

آمار و ارقام از افزایش آمار سقط جنین عمدی از زمان اجرای قانون «تعالی خانواده و جوانی جمعیت» حکایت دارد، اغلب مادرانی که اقدام به سقط جنین عمدی می‌کنند نگران آسیب‌ها و عوارض تولدهای ناخواسته در یک جامعه‌ی مخاطره‌آمیز هستند. باتوجه‌به نظر خبرگان جمعیت، ضمن آگاهی بخشی به جامعه و خانواده ها نسبت به آسیب‌ها و عوارض سقط جنین، تحت پوشش قراردادن هزینه‌های درمان زنان باردار؛ ارائه رایگان هزینه‌های زایمان و خدمات پزشکی ویژه زنان باردار دهک پایین، خدمات پس از ایمان و برنامه‌ریزی آینده‌نگرانه برای نوزادان از دیگر پیشنهادات این حوزه است.

در تکمیل نتایج و پیشنهادات مذکور در جدول ذیل؛ باتوجه‌به نظرات خبرگان جمعیت، راهکارهای عملیاتی برنامه محور در حوزه‌های افزایش باروری؛ سلامت و توانمندسازی سالمندان؛ مهاجرت و نیروی کار؛ پیشگیری اقتصادی و اجتماعی و با تعیین نهاد مسئول، ابزار و سازوکار اجرا و شاخص‌های ارزیابی ارئه می‌گردد.

سپاس‌گزاری

این مقاله مستخرج از رساله دوره دکتری نویسنده نخست با عنوان «نظام خط مشی گذاری ایران، چالش ها و راهکارها در حوزه جوان سازی جمعیت» می‌باشد.

منابع

الوانی، سیدمهدی و شریف‌زاده، فتاح (۱۳۹۰). فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

تمنا، سعید (۱۳۸۱). مبانی جمعیت شناسی، رشته علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه پیام نور.

حاجی باباعلی، رضا (۱۳۹۹). تحولات سیاست‌گذاری جمعیت در ایران بعد از انقلاب. *مطالعات دفاع مقدس*، ۶ (۲۴): ۷۷-۹۶.
https://civilica.com/doc/1373177

شجاعی، جواد (۱۴۰۱). چالش‌های جمعیتی ایران راهبردها و راهکارها. *مطالعات جمعیتی*، ۸ (۱): ۲۸۷-۳۱۶.
https://doi.org/10.22034/jips.2024.399902.1200

شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۹۳). ساختار و روند جمعیتی ایران و لزوم تجدید نظر در سیاست‌های جمعیتی، سیاست کلان، ۳(۳).https://sccr.ir/Pub/1/1646

طاهری، مجتبی؛ پرهان، علی؛ محمودی، محمدجواد، گلشنی، علیرضا (۱۴۰۰). بررسی مقایسه‌ای سیاست‌های جمعیتی جمهوری اسلامی ایران با تعدادی از کشورهای سازمان ملل متحد. *تحقیقات سیاسی و بین المللی*، ۱(۴۶): ۵۸-۸۰.
https://doi.org 10.30495/pir.2021.686248

عباسی شوازی، محمدجلال (۱۳۹۶). تحولات و وضعیت جمعیت در جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور.
https://civilica.com/doc/1103632

عباسی شوازی، محمدجلال و حسینی چاوشی، میمنت (۱۳۹۰). تحولات باروری، تنظیم خانواده و سیاست‌های جمعیتی در ایران. *مطالعات معرفتی در دانشگاه آزاد اسلامی*، ۱۵(۳): ۸-۲۵. https://www.ensani.ir/fa/article/304653

مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۰). قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت.
https://rc.majlis.ir/fa/law/show/1678266

مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۹۳). سیاست‌های کلی جمعیت، ابلاغی مقام معظم رهبری. https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=26440.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۴). روند رشد سالانه و هرم جمعیت ایران.
https://amar.org.ir/statistical-information/statid/20807

مهاجری و همکاران (۱۳۹۸). آسیب‌شناسی تقنین سیاست‌های جمعیتی و ارائه شاخص های مطلوب. *مطالعات راهبردی زنان*، ۸۶: ۳۱-۵۸.
https://doi.org/10.22095/jwss.2020.202681.2140

هاشمی، سید احمد (۱۳۹۳). رشد جمعیت در ایران. *دانشنامه جهان اسلام*.
https://rch.ac.ir/article/Details/13530

Anderson, J. (2003). Public Policy Making, An Introduction. Boston:

Houghton Mifflin Company.
Ashford, L.S. (2001). New population policies: advancing women's health and rights. Washington, DC: Population Reference Bureau; Vol 56. No. 1.
Baumgartner, F.R., & Jones, B.D. (1993). Agendas and instability in American politics. University of Chicago Press.Billari, F. C. (2022). Demography: Fast and Slow. *Population and Development Review*, 48(1): 9-30. https://fbaum.unc.edu/books/
Billari, F.C. (2022). Demography: Fast and Slow. *Population and Development Review*, 48(1): 9-30. https://doi.org/10.1111/padr.12464
Clarke, A. (2005), Situational analysis-grounded theory after the postmodern turn thousand, oaks, California: Sage Publications. https://doi.org/10.4135/9781483398129
Cohen, M.D., March, J.G., Olsen, J.P. (1972). A garbage can model of organizational choice. *Administrative Science Quarterly*, 17(1): 1-25. https://www.jstor.org/stable/2392088
Dye, T.R. (2016). Understanding public policy. Pearson.
Howlett, M. (2019). Designing public policies: Principles and instruments. Routledge. https://doi.org/10.4324/9781003343431
Jann, W., & Wegrich, K. (2007). Theories of the policy cycle. In Handbook of public policy analysis (pp. 43-62). CRC Press. https://www.taylorfrancis.com/chapters/edit/10.4324/9781315093192-12
Kingdon, J.W. (2011). Agendas, alternatives, and public policies (Updated 2nd ed.). Longman. https://doi.org/10.3886/ICPSR28024.v1
Lindblom, C.E. (1959). The science of "muddling through". *Public Administration Review*, 19(2): 79-88.
Pressman, J.L., & Wildavsky, A.B. (1973). Implementation: How great expectations in Washington are dashed in Oakland. University of California Press.
Roudi, F., & Azadi, P. (2017). Iran's population dynamics and demograph window of opportunity, Stanford Iran 2040 project. https://iranian-studies.stanford.edu/publications
Sabatier, P., & Weible, C. (2014). Theories of the policy process (3rd ed.). Westview Press.
Wilson, W. (1887). The Study of administration, political science quartrerly. 2(2): 197-198.
World Bank (2014). Unemployment. youth total (total labor force ages 15-24). https://data.worldbank.org

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

The Issue of Intergenerational Dialogue within the Family: A Qualitative Study in Yazd City

Saeedeh Sadeghzadeh[1], Ali Ruhani[2]*, Seyed Alireza Afshani[3]

[1] *Master's student in Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran.*
[2] *Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran.*
[3] *Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 19 April 2026
Revised: 07 August 2026
Accepted: 07 August 2026
Published: 05 September 2026

Keywords:
Family,
Generational gap,
Dialogue,
Youth,
Yazd city.

ABSTRACT

Studies related to generations have paid less attention to the issue of dialogue within families. Therefore, this study was conducted with the aim of understanding* how intergenerational dialogue between parents and children has become problematized in the city of Yazd. The research was carried out using a qualitative approach and based on Systematic Grounded Theory method. Data were collected through semi-structured interviews with 20 single young individuals aged 15 to 30 (with theoritical sampling from july to october 2025). Data analysis was conducted in three stages, open, axial, and selective coding, resulting in the extraction of 207 concepts, 42 subcategories, 12 main categories, and one core category. The core category of the study was conceptualized as "Dialogue in a Coma," reflecting a disruption in the function and meaning of dialogue within the family context and intergenerational relationships. The extracted grounded theory model showed that this phenomenon emerges through the interaction of causal conditions (insufficient dialogue skills, divergent perceptions of dialogue, and powerless dialogue), contextual conditions (pervasive dialogue taboos and suppressed voices), and intervening conditions (dialogue as a field of conflict and the externalization of dialogue). Through strategies such as non-dialogue as non-conflict, the deliberate choice of lying instead of dialogue, and maternal mediation, it leads to the erosion of family interactions. The findings of this research indicate that the inability of parents and children in Yazd City to engage in dialogue extends beyond a simple communication breakdown; it reflects a disruption in the mechanisms underlying the formation and continuity of intergenerational dialogue within the family. From this perspective, the novelty of the present study lies not merely in describing the barriers to dialogue, but also in proposing a process-oriented model to explain how dialogue becomes problematized within the family and how this process contributes to the formation of perceptions of the generational gap.

Introduction

The family constitutes the primary context in which interpersonal communication is formed and emotions, values, and conflict resolution approaches are transmitted. Dialogue based on attentive listening, mutual respect, and the opportunity to express opinions can bring generations closer together; by contrast, directive and conflict-laden communication may intensify emotional distance and the generational gap. Cultural transformations and the expansion of media and communication technologies have also produced different generational experiences, making mutual understanding between parents and youth increasingly complex. This issue is particularly significant in Yazd City, where religious and traditional values coexist with the expansion of higher education, social networks, and changing lifestyles. Previous studies have primarily focused on the determinants and consequences of parent–child communication, while paying less attention to the process through which the inability to engage in dialogue develops. Accordingly, this study aimed to understand how intergenerational dialogue becomes problematized and to explain its underlying conditions, strategies, and consequences within families in Yazd City.

*Corresponding author: Ali Ruhani. Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran.
E-mail address: *aliruhani@yazd.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Sadeghzadeh, S., Ruhani, A., Afshani, S.A. (2026). The issue of intergenerational dialogue within the family: a qualitative study in Yazd city. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 59-78.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.579085.1341

Methodology and Data

The study was conducted using a qualitative approach and based on the systematic grounded theory approach. The participants comprised 20 unmarried young people aged 15–30 residing in Yazd City, who lived with their families and had experienced family conflicts. They were selected through theoretical sampling July to October 2025. Sampling proceeded concurrently with data analysis to elaborate the emerging categories and achieve diversity in terms of gender, age, socio-economic status, and geographic location. Data were collected through semi-structured interviews lasting between 45 minutes to three hours and 20 minutes. From the sixteenth interview onward, the data became largely repetitive, and theoretical saturation was confirmed after 20 interviews. Data collection and analysis were conducted simultaneously through open, axial, and selective coding. To enhance the robustness of the findings, member checking, reference to the raw data, external auditing, and detailed description of the research context were employed and Participants' confidentiality was also maintained.

Findings

The analysis led to the extraction of 207 concepts, 42 subcategories, 12 main categories, and one core category. The core category was conceptualized as "Dialogue in a Coma," referring to a condition in which, despite the continuation of everyday interactions, dialogue has lost its function in producing mutual understanding, generating meaning, and resolving conflict. Within the study's paradigmatic model, "Inadequate Dialogue Skills," "Perceptual Discrepancy regarding Dialogue," and "Powerless Dialogue under the Shadow of Familial Authoritarianism" constituted the causal conditions. The absence of a culture of dialogue, the superficial nature of family interactions, difficulties in self-expression, the experience of not being heard, differences between the lifeworlds of the two generations, and the ineffectiveness of reasoning in altering parents' predetermined decisions transformed dialogue into a one-sided and exhausting interaction. "Pervasive Taboos in Dialogue" and "The Silenced Voice" formed the contextual conditions of the phenomenon. The obstruction of dialogue concerning personal, emotional, sexual, and belief-related matters, combined with humiliation, interruption, and the devaluation of children's views, resulted in self-censorship and their gradual withdrawal from family interactions. "Dialogue as an Arena of Struggle" and "The Externalization of Dialogue" constituted the intervening conditions; meaning that dialogue frequently led to arguments, sarcasm, estrangement, and fear of self-expression, and in some cases, private family matters were disclosed to relatives, thereby weakening feelings of security and mutual trust. In response to these conditions, children adopted three principal strategies: "Non-dialogue as the Avoidance of Conflict," which involved silence, withdrawal, or resistance to prevent further confrontation; "The Conscious Choice of Lying over Dialogue," encompassing concealment and deception as means of preserving autonomy and avoiding blame; and "The Mother as a Communicative Bridge," referring to the restriction of communication to the mother who served as an intermediary with the father. The ultimate consequence of this process was "The Erosion of Family Interaction," manifested in reduced communication, diminished willingness to engage in dialogue, emotional distancing, reduced parental presence and involvement, and the replacement of parents by friends as the primary interlocutors.

Discussion and Conclusion

The findings demonstrate that the problem of intergenerational dialogue in the studied families cannot be reduced to a mere lack of communication, rather, a disruption in the family's communicative mechanisms. Under this condition, dialogue shifts from a reciprocal and understanding-oriented interaction to an instrument for conveying commands and exercising authority, thereby weakening trust, intimacy, and family cohesion. These findings can be interpreted through symbolic interactionism, Coleman's theory of social capital, the systemic approach to the family, and Habermas's theory of communicative action; because power inequality and the absence of free participation obstruct the production of shared meaning and the realization of domination-free dialogue. The principal contribution of this study lies in presenting a processual model that explains how dialogue becomes problematized and how this process contributes to the perceived generational gap. Improving intergenerational relationships requires the development of dialogue skills, active listening, and conflict management, alongside the reduction of cultural taboos and the creation of a safe environment in which family members can express their views. Given the qualitative nature of the research and its focus on youth in Yazd City, the findings should be generalized to other social and cultural contexts with caution.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

مسئله گفت‌وگوی بین‌نسلی در خانواده، یک مطالعه کیفی در شهر یزد

سعیده صادق‌زاده[۱]، علی روحانی[۲*]، سید علی‌رضا افشانی[۳]

[۱] دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

[۲] استاد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

[۳] استاد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۳۰

اصلاح: ۱۴۰۵/۰۵/۱۶

پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۶

انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۱۴

کلیدواژه‌ها:

خانواده،

شکاف نسلی،

گفت‌وگو،

جوانان،

شهر یزد.

چکیده

مطالعات مرتبط با نسل‌ها به مسئله گفت‌وگو در خانواده‌ها کمتر پرداخته‌اند. به‌همین دلیل این پژوهش با هدف فهم چگونگی مسئله‌مندشدن گفت‌وگو بین نسلی میان والدین و فرزندان در شهر یزد انجام شده است. مطالعه با رویکرد کیفی و مبتنی بر روش نظریه زمینه‌ای سیستماتیک صورت گرفت. داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته با ۲۰ جوان مجرد ۱۵ تا ۳۰ سال (با استفاده از نمونه‌گیری نظری از مرداد تا مهر ۱۴۰۴) گردآوری شد. تحلیل داده‌ها در سه مرحله‌ی کدگذاری باز، محوری و گزینشی انجام گرفت که حاصل آن استخراج ۲۰۷ مفهوم، ۴۲ مقوله فرعی، ۱۲ مقوله اصلی و یک مقوله هسته بود. مقوله هسته پژوهش «گفت‌وگو در کما» مفهوم‌گذاری شد که بیانگر اختلال در کارکرد و معنای گفت‌وگو در بستر خانواده و روابط بین‌نسلی است. مدل داده‌بنیاد استخراج‌شده نشان داد که این پدیده در تعامل میان شرایط علّی (مهارت ناکافی در گفت‌وگو، اختلاف ادراکی از گفت‌وگو و گفت‌وگوی بی‌قدرت)، شرایط زمینه‌ای (تابوهای گسترده در گفت‌وگو و صدای سرکوب‌شده) و شرایط مداخله‌گر (گفت‌وگو به‌مثابه میدان کشمکش و برونی‌کردن گفت‌وگو) شکل می‌گیرد و از طریق راهبردهایی همچون عدم گفت‌وگو به‌مثابه عدم تعارض، انتخاب آگاهانه دروغ به‌جای گفت‌وگو و میانجی‌گری مادر، به فرسایش تعامل خانوادگی منجر می‌شود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ناتوانی در گفت‌وگو میان والدین و فرزندان در شهر یزد، فراتر از یک گسست ارتباطی ساده، بیانگر اختلال در سازوکارهای شکل‌گیری و تداوم گفت‌وگوی بین‌نسلی در خانواده است. از این منظر، نوآوری پژوهش حاضر صرفاً در توصیف موانع گفت‌وگو نیست، بلکه در ارائه مدلی فرایندی برای تبیین چگونگی مسئله‌مندشدن گفت‌وگو در خانواده و نقش آن در شکل‌گیری ادراک فاصله نسلی است.

مقدمه

خانواده نخستین بستر شکل‌گیری و تجربه ابعاد کمی و کیفی ارتباطات میان‌فردی به شمار می‌رود و اعضای آن از طریق این سازوکار ارتباطی، نیازها، خواسته‌ها، عواطف، نگرانی‌ها، دغدغه‌ها، تجربه‌ها، افکار، دیدگاه‌ها و احساسات خود را با یکدیگر در میان می‌گذارند؛ با هم مشورت می‌کنند؛ تصمیم‌گیری می‌کنند؛ از یکدیگر حمایت عاطفی و روانی به عمل می‌آورند و تعارض‌ها و تنش‌ها را مدیریت و برطرف می‌سازند (Peterson & Green, 2009). وجود فضایی مبتنی بر گفت‌وگو در خانواده موجب می‌شود فرزندان نیز مهارت‌های ارتباطی خود را تقویت کنند، چرا که این مهارت‌ها برای زندگی در دوران بزرگسالی آنان ضروری است و در آن مرحله باید بتوانند از طریق

*نویسنده مسئول: علی روحانی. استاد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

نشانی ایمیل: aliruhani@yazd.ac.ir

استناد به این مقاله: صادق‌زاده، سعیده؛ روحانی، علی؛ افشانی، سید علی‌رضا (۱۴۰۵). مسئله گفت‌وگوی بین‌نسلی در خانواده، یک مطالعه کیفی در شهر یزد. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۵۹-۷۸.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.579085.1341

گفت‌وگو و ارتباط سازنده، مسیر خود را در میان شرایط پیچیده اجتماعی بیابند (Cheal, 2008).

یکی از رایج‌ترین و مؤثرترین انواع ارتباط در مناسبات انسانی، ارتباط کلامی است. ارتباطی که بر پایه تفاهم و صمیمیت شکل گیرد، می‌تواند جهان درونی دو نسل را به یکدیگر نزدیک سازد. الگوی ارتباطی خانواده می‌تواند بر پایه تبادل دیدگاه‌ها میان والدین و فرزندان شکل گیرد؛ در چنین شرایطی، فرصت اندیشیدن و ابراز نظر برای فرزندان فراهم می‌شود. در مقابل، خانواده‌هایی نیز وجود دارند که فضایی رسمی، خشک و دستوری بر آن‌ها حاکم است. درصورتی‌که میزان ارتباط کلامی میان نسل بزرگسال و نسل جوان اندک باشد و این وضعیت به‌صورت مستمر تداوم یافته و تشدید شود، تا حد زیادی نشان‌دهنده فاصله و جدایی میان دو نسل خواهد بود (علیخانی، ۱۳۸۲؛ فریدی زاد و همکاران، ۱۳۹۸).

در نهاد خانواده، باتوجه‌به ساختار نامتوازن توزیع قدرت میان زن و مرد و همچنین میان والدین و فرزندان، در بسیاری از موارد افراد حق و جایگاهی برای دیگری قائل نمی‌شوند و تعاملات به سمت اعمال فشار، تک‌گویی و خودمحوری سوق پیدا می‌کند. افزون بر این، در عصر حاضر، پیشرفت‌های شتابان در حوزه‌های مختلف و گسترش جوامع صنعتی، اگرچه مزایای فراوانی برای انسان به همراه داشته، اما از سوی دیگر، افراد را ناگزیر ساخته است زمان زیادی را صرف حضور در چرخه پیشرفت کنند. در چنین شرایطی، انسجام موجود در نظام اجتماعی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، همدلی و هم‌اندیشی تضعیف می‌شود و گفت‌وگوی واقعی میان افراد جامعه کاهش می‌یابد (صادقی، ۱۳۹۱). نتایج برخی پژوهش‌ها در ایران نشان می‌دهد که والدین و فرزندان، به‌ویژه در دوره نوجوانی، زمان و انرژی کمتری را به گفت‌وگوهای طولانی، همدلانه و مبتنی بر پذیرش و احترام متقابل اختصاص می‌دهند؛ گفت‌وگوهایی که هدف آن‌ها به اشتراک‌گذاری دیدگاه‌ها، تبادل باورها و ارزش‌ها و بیان احساسات، عواطف، آرزوها و برنامه‌های آینده است. حتی در مواردی که تعامل کوتاهی شکل می‌گیرد، این ارتباط غالباً ماهیتی گفت‌وگومحور ندارد و بیشتر به سمت بحث، جدل، تنش و نوعی مناظره پیش می‌رود (ساعی، ۱۴۰۱ الف؛ گودرزی، ۱۴۰۴).

همچنین والدین و فرزندان به دو نسل متفاوت تعلق دارند. والدین غالباً نمی‌توانند خود را با تغییرات و تحولات جدید هماهنگ سازند و درنتیجه در درک دنیای فرزندانشان با مشکل مواجه می‌شوند. از سوی دیگر، فرزندان نیز قادر به فهم کامل ذهنیت والدین نیستند، چرا که آن‌ها را دارای نگرشی سنتی می‌دانند. بااین‌حال، ارتباطات می‌تواند به‌عنوان پلی میان والدین و فرزندان عمل کرده و زمینه احترام متقابل به دیدگاه‌ها و دستیابی به تفاهم و همدلی را فراهم آورد. درعین‌حال، عواملی و متغیرهایی همچون جوان بودن ساختار جمعیتی، گسترش خانواده هسته‌ای و افزایش تحرک‌های جغرافیایی و اجتماعی از یک سو و رشد روزافزون سطح سواد و تحصیلات، همراه با توسعه رسانه‌ها و فناوری‌های نوین در میان جوانان ایرانی از سوی دیگر، موجب شده‌اند که ارتباطات میان‌فردی بین والدین و فرزندان به یک مسئله مهم اجتماعی تبدیل شود (ساعی، ۱۴۰۱ ب).

آگارول[1] و همکاران (۲۰۱۷) در پژوهشی بیان می‌کنند که یکی از دلایل اصلی شکاف نسلی، نبود ارتباط کافی و رضایت‌بخش میان والدین و فرزندان است، ازاین‌رو می‌توان نتیجه گرفت که شکاف نسلی هم علت و هم معلول کاهش تعاملات درون خانواده به شمار می‌آید (نفری، ۱۴۰۱). بر اساس یافته‌های یک پیمایش ملی نشان می‌دهد میزان گفت‌وگوی میان اعضای خانواده که حدود ۲۰ سال پیش به‌طور متوسط ۲ ساعت در شبانه‌روز بوده، درحال‌حاضر به حدود ۲۰ دقیقه کاهش یافته است. همچنین، بر اساس همین مطالعه، تعداد واژه‌هایی که در طول روز میان اعضای خانواده مبادله می‌شد، از حدود ۱۵۰۰ کلمه به ۴۰۰ کلمه کاهش پیدا کرده است (پمفا، ۱۴۰۱).

تغییرات فرزندآوری در استان یزد طی دهه‌های اخیر بسیار سریع و چشمگیر بوده است. دهه‌های ۵۰، ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ دوره اوج فرزندآوری در خانواده‌ها محسوب می‌شد، اما از اواخر دهه ۱۳۷۰ با کاهش میزان باروری، تعداد فرزندان در خانواده‌ها به تدریج کاهش یافت. بر اساس گزارش سازمان ثبت احوال، میزان باروری کشور در سال ۱۳۹۵ به حدود ۱/۲ فرزند به ازای هر زن رسیده است (ترکاشوند مرادآبادی و همکاران، ۱۳۹۹). این تحولات، ساختار سنی جمعیت و ترکیب نسل‌ها در خانواده‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

براین‌اساس، فرزندان متولد اواخر دهه ۷۰ و دهه ۸۰، بیش از نسل‌های پیشین در خانواده‌های کم‌جمعیت یا تک‌فرزند رشد یافته‌اند؛ شرایطی که می‌تواند الگوهای تعامل خانوادگی و روابط والدین و فرزندان را دستخوش تغییر کند. همان‌گونه که مرتضوی و همکاران (۱۳۹۸) نشان داده‌اند، تک‌فرزندان در شهر یزد، با وجود تجربه صمیمیت و توجه بیشتر والدین، در ابعاد مختلف تعامل با خانواده فشار بیشتری را تجربه می‌کنند. ازاین‌رو، تحولات نسلی، تغییر ساختار خانواده و تفاوت در شیوه‌های جامعه‌پذیری والدین و فرزندان، می‌تواند بر کیفیت تعاملات بین‌نسلی و الگوهای گفت‌وگو در خانواده‌های یزدی اثرگذار باشد.

انتخاب شهر یزد به‌عنوان بستر این پژوهش، به دلیل ملموس‌بودن مسئله گفت‌وگوی بین‌نسلی در تجربه بخشی از خانواده‌های این شهر صورت گرفته است. یزد به‌عنوان شهری با تأکید بر پایبندی به ارزش‌های مذهبی سنتی و خانوادگی، در سال‌های اخیر تحت تأثیر گسترش آموزش عالی، توسعه فناوری ارتباطی، افزایش حضور جوانان

[1] Aggarwal

در دانشگاه و شبکه‌های اجتماعی و تغییر سبک زندگی، با تحولات نسلی و فرهنگی مواجهه شده است. این تغییرات در برخی خانواده‌ها موجب تفاوت در نگرش‌ها، ارزش‌ها و شیوه تعامل بین والدین و فرزندان شده و زمینه دشوارشدن گفت‌وگو و افزایش فاصله ارتباطی میان نسل‌ها را فراهم کرده است(Keshavarzi et al., 2023).

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بخش عمده مطالعات داخلی و خارجی، بر شناسایی عوامل مؤثر بر کیفیت ارتباط والدین و فرزندان یا بررسی پیامدهای الگوهای ارتباطی خانواده، مانند سلامت روان، احساس تنهایی، خودکارآمدی، مدیریت تعارض و شکاف نسلی متمرکز بوده‌اند. بااین‌حال، تمرکز بیشتر این پژوهش‌ها بر عوامل و پیامدهای ارتباط والد–فرزند بوده و کمتر به این موضوع پرداخته‌اند که ناتوانی در گفت‌وگو چگونه در بستر تعاملات خانوادگی شکل می‌گیرد و از منظر تجربه‌های زیسته فرزندان چه عواملی در تداوم آن نقش دارند. به بیان دیگر، هنوز روشن نیست که چگونه گفت‌وگو در بستر خانواده مورد پژوهش، از یک کنش ارتباطی برای ایجاد تفاهم، به پدیده‌ای مسئله‌مند و ناکارآمد تبدیل می‌شود. ازاین‌رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نظریه زمینه‌ای، در پی فهم این فرایند و مفهوم‌پردازی آن بر پایه تجربه زیسته جوانان شهر یزد است. این پژوهش می‌خواهد به این سوال پاسخ دهد که: فرایند شکل‌گیری ناتوانی در گفت‌وگو میان والدین و فرزندان در خانواده‌های شهر یزد چگونه است و این پدیده تحت تأثیر چه شرایط، راهبردها و پیامدهایی شکل می‌گیرد؟

مبانی نظری

در پژوهش حاضر، مروری مختصر بر برخی از نظریه‌های همسو با موضوع تحقیق صورت گرفته است. از جمله دیدگاه‌هایی که به روابط میان افراد توجه دارند، نظریه کنش متقابل نمادین است. براساس‌این رویکرد، برای فهم رفتار خانواده باید به تعاملات میان اعضا و معناهایی که آن‌ها به این تعاملات نسبت می‌دهند توجه کرد. ازاین‌رو، تمرکز کنش‌متقابل‌گرایان بر فرایندهای ارتباطی میان اعضای خانواده و نقش‌هایی است که هر یک بر عهده دارند. به باور جامعه‌شناسانی مانند برگر و کلنر[1]، نوعی تعامل مستمر میان زن و شوهر وجود دارد که به شکل‌گیری واقعیتی مشترک منجر می‌شود (ستوده و بهاری، ۱۳۸۶). بر پایه این نظریه، روابط خانوادگی همواره درحال بازتعریف بوده و به تدریج دستخوش تغییر می‌شوند. با ورود فرزندان، ممکن است نگرش‌ها و شیوه‌های والدین در زمینه تربیت، تعداد فرزندان و نحوه آموزش آن‌ها دگرگون شود و این امر مستلزم بازسازی واقعیت‌های مشترک است. ازآنجاکه ویژگی اصلی خانواده، روابط صمیمی و غیررسمی میان اعضاست، کودکان نیز در این فضا وارد تعامل با دیگران شده و هنجارها، ارزش‌ها، باورها و نمادها را از سایر اعضا فرامی‌گیرند. درنتیجه، با شکل‌گیری معناهای مشترک در خانواده، کودکان به‌تدریج ضمن رشد خودآگاهی، توانایی درک دیدگاه دیگران را پیدا می‌کنند و ازاین‌طریق شخصیت و مهارت‌های اجتماعی آنان شکل می‌گیرد (باقی‌نصرآبادی، ۱۳۸۷).

همچنین، کلمن[2] در طبقه‌بندی خود، سرمایه اجتماعی درون خانواده را به روابط میان والدین و فرزندان نسبت می‌دهد و آن را با عواملی همچون حضور والدین در منزل، تعداد فرزندان، ترکیب اعضای خانواده و میزان استحکام رابطه میان والدین و فرزندان مرتبط می‌داند. براین‌اساس، هرچه این رابطه قوی‌تر و مطلوب‌تر باشد، والدین قادر خواهند بود علاقه، احساس و تعهد خود را به فرزندان منتقل کنند. در واقع، این پیوند قوی نقش مهمی در فرایند اجتماعی‌شدن کودک ایفا کرده و موجب درونی‌سازی اهداف و ارزش‌های والدین در او می‌شود. بنابراین، کلمن این نوع رابطه را نوعی سرمایه اجتماعی اساسی برای رشد کودک می‌داند (Coleman, 1988).

از دیدگاه برادشاو[3]، رویکرد سیستمی این امکان را فراهم می‌کند که تفاوت‌های میان فرزندان در یک خانواده و نیز نحوه انتقال الگوهای تربیتی ناسالم از یک نسل به نسل دیگر بهتر فهمیده شود. براین‌اساس، بسیاری از ویژگی‌های منفی، مانند ضعف در برقراری ارتباط مؤثر و نبود گفت‌وگوی سازنده میان اعضای خانواده، در درون خانواده شکل گرفته و به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. در این چارچوب، نظام خانواده می‌تواند به‌صورت بسته، انعطاف‌پذیر یا باز عمل کند و در خانواده‌های بسته، ارتباطات، ساختارها و روابط حالتی ایستا و فاقد انعطاف دارند (برادشاو، ۱۳۸۶).

کینگ[4] در بررسی فرایند اعمال قدرت در خانواده، گونه‌شناسی‌ای از ساختار قدرت ارائه می‌دهد که براساس‌آن، در سه نوع نخست، در نهایت یکی از اعضای خانواده نقش تصمیم‌گیرنده اصلی را بر عهده دارد. در دو نوع بعدی (مشارکتی پدر یا مادر)، یکی از والدین امکان تصمیم‌گیری به‌صورت مشارکتی را داراست و درنهایت، در الگوی آخر، نوعی فضای مشارکتی حاکم است که در آن پدر، مادر و فرزندان همگی در فرایند تصمیم‌گیری خانواده سهیم هستند (ساروخانی و دودمان، ۱۳۸۹). این الگوها در واقع بیانگر طیفی از روابط اقتدارگرایانه تا دموکراتیک در خانواده و در تعاملات میان والدین و فرزندان هستند. نولر و کالان[5] نیز بر این باورند که کودکانی که والدینشان در برخورد با آن‌ها شیوه‌ای اقتدارگرایانه و محدودکننده دارند: الف) احتمالاً برای شکل‌گیری و توسعه هویت خود تلاش کمتری می‌کنند ب) بیشتر از

[1] Berger & Kellner
[2] Coleman
[3] Bradshaw
[4] King
[5] Noller & Callan

معیارهای اخلاقی بیرونی پیروی می‌کنند تا ارزش‌های درونی ج) از سطح پایین‌تری از اعتمادبه‌نفس برخوردارند و د) در استفاده از قضاوت و نظر شخصی به‌عنوان راهنمای رفتار با دشواری مواجه می‌شوند (Noller & Callan, 1991).

هابرماس[1] در قالب نظریه کنش ارتباطی تلاش می‌کند نشان دهد که کنشگران اجتماعی برای دستیابی به درکی مشترک، ازطریق گفت‌وگو، توافق و همکاری با یکدیگر وارد تعامل می‌شوند. ازاین‌منظر، ارتباط متقابل ابزاری است که به واسطه آن افراد می‌توانند بسیاری از تعارض‌ها را در سطوح مختلف اجتماعی کاهش داده و حل‌وفصل کنند. در واقع، کنش ارتباطی به‌عنوان میانجی‌ای عمل می‌کند که ازطریق آن ذهن کنشگران در جریان گفتار و عمل به هم پیوند می‌خورد و این فرایند عادیِ رسیدن به تفاهم، نوعی وابستگی و پیوستگی میان آن‌ها ایجاد می‌کند (پیوزی، ۱۳۸۷؛ نیکدل کلاشمی، ۱۴۰۴). همچنین، هابرماس معتقد است که ارتباطات روزمره را می‌توان بر اساس میزان دستیابی به تفاهم یا بروز سوءتفاهم، با معیارهایی مورد ارزیابی قرار داد. این معیارها شامل قابل‌فهم بودن گفتار، درستی و صدق محتوای آن، صداقت گوینده و نیز مناسب‌بودن شیوه بیان است. براین‌اساس، هابرماس نظریه کنش ارتباطی را به‌منزله راهی برای برون‌رفت از مسائل انسانی و اجتماعی در نظر می‌گیرد. به باور او، سلامت جامعه به میزان گسترش توانایی‌های ارتباطی افراد وابسته است و هرچه سطح مهارت‌های زبانی و ارتباطی بالاتر باشد، جامعه نیز از وضعیت مطلوب‌تری برخوردار خواهد بود (Habermas, 1985).

علاوه بر دیدگاه‌های مطرح‌شده، اولسون[2] بیان می‌کند که دو بعد اساسی در رفتار خانواده، یعنی سازگاری و انسجام، نقش تعیین‌کننده‌ای در عملکرد خانواده دارند. در کنار این دو، بعد سومی با عنوان ارتباط نیز مطرح می‌شود. براین‌اساس، فرض بر این است که خانواده‌ها در مواجهه با شرایط و نیازهای مختلف، می‌توانند میزان سازگاری و انسجام خود را تغییر دهند. با رشد و تحول خانواده در طول زمان، معمولاً لازم است این دو بعد برای حفظ کارکرد مطلوب تنظیم شوند. در این میان، الگوهای ارتباطی مثبت مانند بیان صریح خود، شفافیت در تعامل، گوش‌دادن فعال، همدلی و تمرکز بر موضوع مورد بحث، از جمله عواملی هستند که به تسهیل این تغییرات در سازگاری و انسجام خانواده کمک می‌کنند (Olson et al., 1979).

در مرحله طراحی اولیه مصاحبه، مرور نظریه‌های مرتبط تنها به پژوهشگر کمک کرد تا نسبت به ابعاد مختلف پدیده مورد مطالعه حساسیت بیشتری پیدا کند. برای مثال، نظریه کنش متقابل نمادین توجه پژوهشگر را به تعاملات و معناسازی میان والدین و فرزندان جلب کرد؛ نظریه کینگ و دیدگاه نولر و کالان در شناسایی ابعاد مربوط به ساختار قدرت و الگوهای ارتباطی سودمند بودند؛ نظریه برادشاو بر اهمیت گفت‌وگو در روابط خانوادگی تأکید داشت؛ نظریه سرمایه اجتماعی کلمن و مدل انسجام و سازگاری اولسون به توجه بیشتر به اعتماد، صمیمیت، انسجام و انتقال ارزش‌ها کمک کردند و نظریه کنش ارتباطی هابرماس نیز حساسیت پژوهشگر را نسبت به کیفیت گفت‌وگو، امکان بیان آزادانه دیدگاه‌ها و شیوه‌های حل تعارض افزایش داد.

در این پژوهش، نظریه‌ها و مطالعات پیشین برای افزایش حساسیت نظری پژوهشگر و کمک به طراحی اولیه پرسش‌های مصاحبه مورد استفاده قرار گرفتند و مبنای از پیش تعیین‌شده‌ای برای تحلیل داده‌ها نبودند. فرایند کدگذاری، شکل‌گیری مفاهیم، مقوله‌ها و تدوین مدل نهایی بر اساس داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها و در تعامل مستمر با داده‌های میدانی انجام شد. به همین دلیل، مفاهیم و مقوله‌های نهایی از دل داده‌ها استخراج شدند و بر اساس چارچوب‌های نظری از پیش تعیین‌شده نبودند.

پیشینه پژوهش

بر اساس نتایج پژوهش هاتفی‌راد و همکاران (۱۴۰۳) در شهر یزد بین باور ذهنی والدین برای ایجاد تعامل سازنده با فرزندان و چالش‌های عملی مانند کمبود زمان، فناوری‌های ارتباطی، فرهنگ والدین و شکاف نسلی فاصله وجود دارد که بر کیفیت گفت‌وگو در خانواده تأثیر می‌گذارد. ساعی (۱۴۰۱ الف) نشان داد مهم‌ترین موانع گفت‌وگوی بین‌نسلی در ایران شامل مسئولیت‌های سنگین اقتصادی و اجتماعی خانواده، کاهش فراغت جمعی و فضای مشترک، تضعیف مرجعیت والدین، کیفیت نامطلوب روابط والد-فرزند و کمبود مهارت‌های ارتباطی والدین و فرزندان است. ساعی (۱۴۰۱ ب) نشان داد در تهران عمده گفت‌وگوهای والدین و فرزندان در خانواده اطلاع‌رسانی در مورد فعالیت‌های آموزشی و روزمره و یا مشارکت در تصمیم‌گیری‌هاست. همچنین سه الگوی ارتباطی گفت‌وشنودی و مشارکتی، مناظره‌ای و تک‌گویی نصیحت‌محور در روابط والدین و فرزندان قابل مشاهده است. باقری و همکاران (۱۳۹۹) نشان می‌دهند تعاملات اجتماعی در ایران در خانواده ایرانی کاهش یافته و خانواده با کمبود روابط گرم و افزایش تعاملات سرد مواجه است. این وضعیت نشان‌دهنده آسیب‌پذیری نهاد خانواده و تضعیف آخرین پناهگاه اجتماعی است.

نتایج پژوهش جعفرزاده پور (۱۳۹۹) نشان می‌دهد که افزایش مدت استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی در سطح کشور باعث کاهش تعامل بین نسلی در خانواده می‌شود و گذران فراغت جمعی مجازی حتی با حضور خانواده، روابط نسلی را تقویت نمی‌کند. فریدی‌زاد و همکاران (۱۳۹۸) نشان دادند که بین الگوی ارتباطی گفت‌وگو محور والدین و خودگردانی فرزندان در شهر اصفهان رابطه معناداری وجود دارد. همچنین ابعاد برقراری ارتباط، درک حضور

[1] Habermas
[2] Olson

فرزندان و مدیریت گفت‌وگوی خانوادگی با خودگردانی فرزندان مرتبط است و گفت‌وگو در خانواده با تقویت توانایی استدلال و مشارکت فرزندان، خودگردانی فردی آن‌ها را افزایش می‌دهد. مرتضوی و همکاران (۱۳۹۸) نشان دادند که تک‌فرزندان در شهر یزد با وجود تجربه صمیمیت و توجه بیشتر والدین، فشار زیادی در ابعاد مختلف تعامل با والدین متحمل می‌شوند. اصلاح الگوهای تعاملی و آگاه‌سازی والدین می‌تواند در پیشگیری از پیامدهای منفی مؤثر باشد. عباسی و همکاران (۱۳۹۷) نشان دادند که سبک زندگی و ارتباط و تعامل درون خانواده شهر تهران بیشترین تأثیر را بر روابط نسلی دارند. همچنین، معاشرت با گروه همسالان نیز نقش معناداری داشت. طبق نتایج کانی ساناتی و همکاران (۱۳۹۶) الگوهای ارتباطی خانواده با احساس تنهایی نوجوانان دختر در شهرستان سنندج رابطه معنادار دارند. سبک گفت‌وشنود و هم‌نوایی در خانواده با کاهش احساس تنهایی در دختران همراه است و تعامل والدین نقش مهمی در ارتقای سلامت روان و پیوستگی خانوادگی دارد.

بهرامی و همکاران (۱۳۹۴) نشان دادند که الگوهای ارتباطی خانواده با خودکارآمدی و عزت نفس نوجوانان شهرستان کرج رابطه معناداری دارند. جهت‌گیری گفت‌وشنود با خودکارآمدی و عزت نفس رابطه مثبت و جهت‌گیری همنوایی رابطه منفی دارد و می‌تواند این متغیرها را پیش‌بینی کند. رازقی و اسلامی (۱۳۹۴) نشان دادند که تفاوت‌های فردی و اجتماعی، نبود مهارت‌های ارتباطی و مسائل اقتصادی از علل اصلی بروز تعارض خانوادگی در شهر قائمشهر هستند و این تعارضات می‌تواند به درگیری لفظی و جسمی، کاهش سرمایه اجتماعی و بی‌اعتنایی یا طلاق عاطفی منجر شود. جعفرنژاد و همکاران (۱۳۹۴) نشان دادند که در شهر بیرجند جهت‌گیری گفت‌وشنود والدین پیش‌بینی‌کننده منفی و معنادار شدت تعارض در نوجوانان است، درحالی‌که جهت‌گیری همنوایی در پسران پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار شدت تعارض است. حیدری (۱۳۹۳) نشان داد که در شهرستان پاکدشت بین الگوهای ارتباطی خانواده و احساس تنهایی رابطه معناداری وجود دارد و جهت‌گیری گفت‌وشنود و همنوایی می‌توانند احساس تنهایی را پیش‌بینی کنند. همچنین تعاملات باز خانوادگی با کاهش احساس تنهایی و الگوهای محدودکننده با افزایش آن همراه است. شهرکی ثانوی و همکاران (۱۳۹۰) نشان دادند که الگوهای ارتباطی خانواده در شهر زاهدان با ابعاد مختلف کیفیت زندگی نوجوانان رابطه معناداری دارند و الگوی ارتباطی نقش مهمی در پیش‌بینی روابط خانوادگی ایفا می‌کند. همچنین هرچه فضای گفت‌وگوی خانوادگی بیشتر باشد، کیفیت زندگی و سلامت نوجوانان افزایش می‌یابد.

نتایج پژوهش سو[1] و همکاران (۲۰۲۶) نشان دادند که در کشور چین ارتباط والد-فرزندی درباره احساسات منفی نوجوانان با استفاده مشکل‌ساز از شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های اینترنتی ارتباط معنادار دارد. بیان فعال یا پاسخ‌دهی نوجوانان به والدین باعث کاهش این رفتارهای مشکل‌ساز می‌شود، درحالی‌که عدم پاسخ‌دهی و کم‌توجهی والدین به احساسات نوجوانان، با افزایش اعتیاد دیجیتال همراه است. تور-آنیین و هانیور[2] (۲۰۲۶) در شهر ماکوردی نشان دادند خانواده‌های گفت‌وگو محور و چندوجهی با سازگاری روانی-اجتماعی بالاتر دانشجویان مرتبط هستند، درحالی‌که خانواده‌های محافظه‌کار و بی‌تفاوت تأثیر ضعیف‌تری دارند و توصیه شد والدین و مؤسسات آموزشی سبک‌های ارتباطی باز و حمایتی را تقویت کنند. سارانریتیچای[3] و همکاران (۲۰۲۵) نشان می‌دهند که در تایلند جنسیت و سن والدین با صحبت درباره مسائل جنسی با نوجوانان مرتبط است؛ مادران و والدین جوان‌تر بیشتر با فرزندان خود در این زمینه گفت‌وگو می‌کنند و توصیه می‌شود والدین هر چه زودتر و هر دو جنس، در این گفت‌وگوها مشارکت کنند تا شکاف نسلی کاهش یابد. هو و ژو[4] (۲۰۲۵) نشان دادند که کیفیت ارتباط والد-فرزند درباره احساسات با سلامت روان نوجوانان رابطه معناداری دارد و رفتارهای مثبت ارتباطی والدین و نوجوانان باعث کاهش علائم افسردگی می‌شود، درحالی‌که رفتارهای منفی والدین از طریق تحریک رفتارهای منفی نوجوانان، افسردگی را افزایش می‌دهد.

رحمان[5] و همکاران (۲۰۲۵) نشان داد که الگوهای ارتباطی پدر-پسر بر حل تعارض و استقلال جوانان ۱۸ تا ۲۵ سال تأثیرگذار است؛ گفت‌وگوی باز و صادقانه پیوندهای عاطفی را تقویت، استقلال را افزایش و تعارضات بین‌فردی را کاهش می‌دهد و ارتباط منفی معناداری بین گفت‌وگوی پدر و همنوایی پسر مشاهده شد. بدل و بارکین[6] (۲۰۲۵) نشان دادند که گفت‌وگو در خانواده در کشور ترکیه با مهارت‌های مقابله‌ای دانش‌آموزان دبیرستانی، به‌ویژه مقابله مسئله‌محور و جست‌وجوی حمایت اجتماعی، همبستگی مثبت و پیش‌بینی‌کننده دارد. یافته‌ها بر اهمیت آموزش مهارت‌های ارتباطی خانواده و برنامه‌های مشاوره‌ای فردی و گروهی برای تقویت توانایی مقابله دانش‌آموزان با استرس تأکید می‌کند. جاوید[7] (۲۰۲۴) نشان

[1] Su
[2] Tor-Anyiin & Hanior
[3] Saranrittichai
[4] Hu & Zhou
[5] Rahman
[6] Bedel & Barkın
[7] Javaid

می‌دهند که تجربه‌های کودکی والدین و سبک‌های تربیتی آن‌ها در پاکستان می‌تواند رفتارهای والدگری نسل بعد را شکل دهد و این الگوها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند و بر کیفیت تعامل والد-فرزند و روابط خانوادگی تاثیر قابل‌توجهی دارند. زاپف[1] و همکاران (۲۰۲۴) در یک مطالعه مرور نظام‌مند نشان دادند که کیفیت ارتباط والد-فرزند از دیدگاه نوجوانان با سلامت روان آن‌ها رابطه معناداری دارد، به‌طوری‌که کیفیت بالاتر ارتباط با کاهش مشکلاتی مانند افسردگی، اضطراب و افکار خودکشی همراه است. این یافته‌ها بر اهمیت بهبود ارتباط والد-فرزند در ارتقای سلامت روان نوجوانان تأکید دارد.

میشرا و سینگ[2] (۲۰۲۳) نشان دادند که شکاف نسلی میان والدین و فرزندان در هند ناشی از تفاوت در نگرش‌ها، ارزش‌ها و باورها است و می‌تواند تعامل والد-فرزند را دشوار کند، اما فرصت‌هایی برای یادگیری و بهبود فراهم می‌کند. آنیاکوها[3] و همکاران (۲۰۲۳) نشان دادند که الگوهای ارتباطی خانواده در شهر نسوکا در کشور نیجیریه، به‌ویژه ارتباط باز، موجب افزایش اعتماد، صمیمیت و کیفیت رابطه والد-فرزند می‌شود، درحالی‌که عواملی مانند مشغله والدین و تفاوت در سبک‌های ارتباطی از موانع این رابطه هستند. همچنین استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌تواند به بهبود ارتباطات خانوادگی کمک کند. اومنوییه[4] و همکاران (۲۰۲۳) نشان دادند که در ایالت انوگو الگوهای ارتباطی خانواده با سبک‌های مدیریت تعارض نوجوانان رابطه معناداری دارند، به‌طوری‌که الگوهای مبتنی بر گفت‌وشنود با شیوه‌های سازگارانه‌تر و الگوهای محدودکننده با شیوه‌های ناکارآمدتر در حل تعارض همراه است. آشتاپوتره[5] و همکاران (۲۰۲۲) در یک مطالعه مروری نظام‌مند نشان دادند که ارتباط خانوادگی مؤثر نقش مهمی در عملکرد و انسجام خانواده دارد و کمبود زمان و فرصت برای گفت‌وگو میان والدین و فرزندان می‌تواند مانع برقراری ارتباط مثبت و کاهش عملکرد خانوادگی شود.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که مطالعات داخلی و خارجی بیشتر بر دو موضوع اصلی تمرکز داشته‌اند: نخست، بررسی رابطه الگوهای ارتباطی خانواده با پیامدهای روان‌شناختی، رفتاری و اجتماعی فرزندان و دوم، شناسایی عوامل و موانع مؤثر بر گفت‌وگوی والدین و فرزندان. بخش زیادی از این پژوهش‌ها نیز با رویکردی کمی، ارتباط میان متغیرهایی همچون گفت‌وشنود، همنوایی، تعارض، خودگردانی، احساس تنهایی و سلامت روان را سنجیده‌اند. در مقابل، پژوهش‌هایی که فرایند شکل‌گیری یا تضعیف گفت‌وگوی بین‌نسلی، سازوکارهای اجتماعی و ارتباطی مؤثر بر آن و معنایی را که فرزندان به این تجربه‌ها نسبت می‌دهند، به‌ویژه در بستر فرهنگی و اجتماعی شهر یزد، با رویکردی کیفی بررسی کرده باشند، محدود است.

براین‌اساس، پژوهش حاضر تلاش دارد با تمرکز بر گفت‌وگوی بین‌نسلی در خانواده‌های شهر یزد، از سطح توصیف موانع یا سنجش روابط میان متغیرها فراتر برود و فرایندها، شرایط، کنش‌ها و پیامدهای شکل‌گیری این پدیده را بر پایه تجربه زیسته جوانان تبیین کند.

روش پژوهش و داده‌ها

این پژوهش با رویکرد کیفی و مبتنی بر روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای به انجام رسیده است. در این شیوه، فرایند گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها به‌صورت هم‌زمان و در تعامل پیوسته با یکدیگر پیش می‌رود. در چنین رویکردی، پژوهشگر بدون تکیه بر نظریه‌ای از پیش تعیین‌شده وارد میدان می‌شود و تلاش می‌کند مطالعه را از بطن واقعیت آغاز کرده و اجازه دهد مفاهیم و مقوله‌ها به‌تدریج از دل داده‌های میدانی شکل بگیرند (اشتراوس و کوربین، ۱۳۹۱). در جریان اجرای تحقیق، پس از طراحی اولیه سؤالات مصاحبه بر اساس مفاهیم و مقولات ابتدایی، پرسش‌ها به‌تدریج دقیق‌تر، عمیق‌تر و جنبه‌ای نظری‌تر پیدا کردند و گردآوری داده‌ها با تمرکز بر ابعاد روشن‌تر ادامه یافت. همچنین جمع‌آوری داده‌ها تا زمان دستیابی به اشباع نظری تداوم داشت. اشباع نظری زمانی حاصل شد که مصاحبه‌های جدید دیگر به تولید کد یا مقوله تازه و تغییر در روابط میان مقولات منجر نمی‌شدند. بررسی داده‌ها نشان داد که از مصاحبه شانزدهم به بعد، اطلاعات عمدتاً تکراری بود و داده جدیدی به ساختار مفهومی پژوهش افزوده نشد؛ بنابراین، پس از انجام ۲۰ مصاحبه و تأیید کفایت داده‌ها، فرایند گردآوری داده‌ها متوقف شد.

جامعه آماری این پژوهش را جوانان مجرد ۱۵ تا ۳۰ سال تشکیل می‌دهند که در کنار خانواده زندگی کرده و نوعی از تعارضات خانوادگی را تجربه کرده‌اند. از میان این افراد، ۲۰ نفر بر پایه نمونه‌گیری نظری انتخاب شده و مورد مصاحبه قرار گرفتند. در این پژوهش، نمونه‌گیری نظری به‌صورت مرحله‌ای و هم‌زمان با گردآوری و تحلیل داده‌ها انجام شد. در ابتدا، مشارکت‌کنندگانی انتخاب شدند که تجربه آشکارتری از تعارضات خانوادگی و مسائل مرتبط با گفت‌وگوی بین‌نسلی داشتند تا ابعاد اولیه پدیده مورد مطالعه شناسایی شود. سپس، بر اساس تحلیل مصاحبه‌های انجام‌شده و مقولات در حال شکل‌گیری، انتخاب مشارکت‌کنندگان بعدی با هدف تکمیل و غنی‌سازی مفاهیم ادامه یافت. در ادامه، نمونه‌گیری به سمت حداکثر تنوع هدایت شد و تلاش گردید مشارکت‌کنندگانی از نظر جنسیت، طبقه اقتصادی، مناطق

[1] Zapf
[2] Mishra & Singh
[3] Anyakoha
[4] Umennuihe
[5] Ashtaputre

مختلف شهری و گروه‌های سنی متفاوت انتخاب شوند تا ابعاد گوناگون پدیده به‌طور جامع بررسی شود. در این تحقیق، تمامی ملاحظات اخلاقی از جمله حفظ آسایش و احترام مشارکت‌کنندگان موردتوجه قرار گرفت. پیش از انجام مصاحبه، از طریق تماس تلفنی با هر یک از افراد، ضمن معرفی پژوهش و بیان اهداف آن و ایجاد اعتماد، زمان و مکان مصاحبه (دانشگاه، کافه یا محیط کتابخانه) هماهنگ شد. مدت زمان مصاحبه‌ها متفاوت بود و بین ۴۵ دقیقه تا ۳ ساعت و ۲۰ دقیقه به طول انجامید. گفت‌وگوها تا زمانی ادامه می‌یافت که پرسش جدیدی مطرح نشود یا مشارکت‌کننده نکته تازه‌ای برای افزودن نداشته باشد. همچنین به‌منظور حفظ حریم خصوصی افراد، از نام‌های مستعار استفاده شد تا هویت واقعی آنان قابل شناسایی نباشد.

در این پژوهش، تحلیل داده‌ها به‌صورت هم‌زمان با جمع‌آوری آن‌ها و بر اساس روش کدگذاری انجام گرفت. فرآیند تحلیل در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و گزینشی صورت پذیرفت. در مرحله کدگذاری باز، بر اساس رویکرد اشتراوس و کوربین (۱۳۹۱)، متن مصاحبه‌ها با دقت بررسی شد و مفاهیم و مقولات اولیه استخراج گردید. پژوهشگر در این مرحله ابتدا تلاش کرد مجموعه‌ای نسبتاً گسترده از مفاهیم اولیه را شناسایی کرده و سپس با بازگشت‌های مکرر به داده‌ها، به پالایش، ادغام و سازمان‌دهی مقولات بپردازد. این روند به‌صورت رفت‌وبرگشتی میان داده‌ها و مفاهیم ادامه یافت تا در نهایت یک ساختار مفهومی منسجم شکل گیرد. در مرحله کدگذاری محوری، ارتباط میان مقولات تبیین شده و الگوی پارادایمی پژوهش طراحی شد و درنهایت در مرحله کدگذاری گزینشی، مقوله هسته‌ای استخراج و ارائه گردید. فهرست مشارکت‌کنندگان نیز در جدول شماره ۱ ارائه شده است.

در این پژوهش، به‌منظور اطمینان از اعتبار و استحکام داده‌های کیفی، از معیارهای پیشنهادی لینکلن و گوبا شامل اعتبارپذیری، قابلیت اعتماد، تأییدپذیری و انتقال‌پذیری (حریری، ۱۳۸۵) استفاده شد. برای تحقق معیار اعتبارپذیری، سه راهکار به‌کارگرفته شد. نخست، بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان؛ بدین‌صورت که یافته‌ها در اختیار برخی از مشارکت‌کنندگان قرار گرفت تا دیدگاه‌ها و نظرات خود را درباره نتایج ارائه دهند. دوم، مقایسه تحلیلی داده‌ها؛ به این معنا که داده‌های اولیه و خام به‌طور مداوم مورد مراجعه و بررسی قرار گرفت تا میزان انطباق مفاهیم و مقوله‌های استخراج‌شده با داده‌های اصلی ارزیابی شود. سوم، بررسی و نظارت بیرونی که از طریق راهنمایی و ارزیابی مستمر اساتید راهنما و مشاور در تمامی مراحل پژوهش انجام گرفت (مرادی و همکاران، ۱۴۰۲؛ زارعی محمودآبادی و همکاران، ۱۴۰۳). همچنین، برای تقویت انتقال‌پذیری یافته‌ها، تلاش شد زمینه انجام پژوهش، شرایط مطالعه و جزئیات مرتبط با فرایند تحقیق به‌صورت دقیق و کامل توصیف شود. درادامه سعی شد بازاندیشی بر اساس معیارهای مطرح شده در مرادی و همکاران (۱۴۰۴) صورت گیرد.

جدول ۱. مشخصات مشارکت‌کنندگان

Table 1. Characteristics of the participants

نام مشارکت‌کنندگان	سن	طبقه اقتصادی	تحصیلات	تعداد اعضای خانوار
آزاده	۲۰	بالا	کارشناسی مردم شناسی	۴ نفر
کیمیا	۲۰	متوسط	کارشناسی فیزیک	۴ نفر
کوثر	۲۱	بالا	کارشناسی گردشگری	۵ نفر
میلاد	۲۱	بالا	کارشناسی حقوق	۳ نفر
پوریا	۲۲	متوسط	کارشناسی مردم شناسی	۴ نفر
آیدا	۲۲	بالا	کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی	۵ نفر
ارسلان	۲۳	متوسط	دیپلم ریاضی	۳ نفر
پسنا	۲۳	متوسط	کارشناسی شیمی محض	۳ نفر
دنیا	۲۳	متوسط	کارشناسی حسابداری	۵ نفر
رها	۲۳	پایین	کارشناسی ارشد علوم سیاسی	۳ نفر
نبات	۲۳	پایین	کارشناسی جامعه شناسی	۵ نفر
مژده	۲۳	بالا	کارشناسی ارشد حسابداری	۵ نفر
پناه	۲۴	متوسط	کارشناسی شیمی	۵ نفر
آیناز	۲۴	متوسط	کارشناسی برنامه ریزی اجتماعی	۶ نفر
باران	۲۴	پایین	کارشناسی مواد و متالوژی	۵ نفر
امیرعلی	۲۵	پایین	دیپلم علوم انسانی	۵ نفر
فاطمه	۲۶	بالا	کارشناسی ارشد روانشناسی	۳ نفر
امین	۲۶	بالا	دکتری مدیریت	۴ نفر
محمد	۲۷	متوسط	دیپلم علوم تجربی	۴ نفر
مونا	۲۷	بالا	کارشناسی ارشد روانشناسی	۴ نفر

یافته‌ها

در این پژوهش، با ثبت دقیق داده‌ها و تحلیل عمیق گزاره‌ها، مفاهیم اولیه، مقوله‌های فرعی، اصلی و مقوله هسته را استخراج کردیم. مقوله هسته از ۱۲ مقوله اصلی، ۴۲ مقوله فرعی و ۲۰۷ مفهوم برساخته شد که در جدول ۲ نشان داده شده است.

جدول ۲. مقوله‌های فرعی، اصلی و هسته استخراج‌شده بر اساس تحلیل مصاحبه‌ها

Table 2. Subcategories, main categories, and the core category derived from interview analysis

مقوله فرعی	مقولات اصلی	مقوله هسته
فقدان فرهنگ گفت‌وگو در خانواده فقدان عمق در گفت‌وگوی خانوادگی ناکامی در یادگیری مهارت گفت‌وگو گفت‌وگو محدود به تراپی	مهارت ناکافی در گفت‌وگو	گفت‌وگو در کما
احساس نادیده‌گرفته‌شدن و افت مشارکت درک نشدگی فرزند شکاف نسلی و اختلال در درک متقابل	اختلاف ادراکی از گفت‌وگو	
تعامل تحکمی و محدودکننده نوسان بین تحکم و گفت‌وگو در تعامل با والدین بی‌اثر بودن گفت‌وگو در تغییر نظر والدین	گفت‌وگوی بی‌قدرت، سایه تحکم در خانواده	
انسداد گفت‌وگو در مسائل شخصی انسداد گفت‌وگو در مسائل عاطفی انسداد گفت‌وگو در مسائل جنسی انسداد گفت‌وگو در مسائل اعتقادی	تابوهای گسترده در گفت‌وگو	
سرکوب گفتار فرزند توسط خانواده پیامد روانی و عاطفی سرکوب فرزند تحقیر نظرات فرزند	صدای سرکوب‌شده	
گفت‌وگوهای تنش‌آلود در خانواده اختلال در گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز در خانواده ناکارآمدی گفت‌وگو و بروز دعوا تعامل کنایه‌آمیز و انتقادی والدین ترس از ابراز خود در برابر والدین قهر به مثابه مکانیزمی کاراکتر	گفت‌وگو به‌مثابه میدان کشمکش	
برون‌سپاری مسائل خانوادگی به خویشاوندان توسط والدین ناامنی فضای گفت‌وگویی در خانواده	برونی‌کردن گفت‌وگو	
فاصله‌گیری عاطفی فرزند از والدین کاهش گفت‌وگو به‌واسطه ناکامی گفت‌وگوهای بی‌حاصل جایگزینی دوستان در گفت‌وگو	گفت‌وگو در کما	
کنش های مقاومتی فرزند خودداری از گفت‌وگو برای جلوگیری از تعارض	عدم گفت‌وگو به مثابه عدم تعارض	
پنهان‌کاری فرزند در تعامل با والدین پنهان‌کاری به دلیل ترس از سرزنش دروغ به‌جای گفت‌وگو سکوت پس از تجربه بد	انتخاب آگاهانه دروغ به جای گفت‌وگو	
محدود شدن گفت‌وگو با مادر نبود گفت‌وگو با پدر واسطه‌گری مادر در تعامل با پدر	مادر به‌مثابه پل ارتباطی	
فرسودگی/خستگی والدین در تعامل کم‌حرفی فرزند بی‌رغبتی فرزند به گفت‌وگو کاهش حضور و همراهی والدین در تعامل	فرسایش تعامل خانوادگی	

مهارت ناکافی در گفت‌وگو

این مقوله اصلی نشان می‌دهد که گفت‌وگو در خانواده به‌عنوان امر ضروری و طبیعی در روابط شکل نگرفته است. در این خانواده‌ها، از همان ابتدا نشستن دور هم، حرف زدن و شنیدن بخشی از زندگی روزمره نبوده و افراد در چنین فضایی رشد کرده‌اند که در آن هر کس کار خود را می‌کند و ارتباطات به حداقل ممکن تقلیل یافته است. در چنین بستری، آنچه به‌عنوان گفت‌وگو وجود دارد، بیشتر به تبادل‌های کوتاه و پراکنده محدود می‌شود که عمق چندانی ندارد و به شناخت، نزدیکی و حل مسئله منجر نمی‌شود. این تجربه مداوم از نبود گفت‌وگو، به‌مرور خودش را در ناتوانی افراد در بیان نشان می‌دهد. جوانان مشارکت‌کننده به‌وضوح اشاره می‌کنند که یاد نگرفتند حرف بزنند و این یاد نگرفتن فقط به خانواده محدود نمی‌ماند، بلکه به بخشی از هویت ارتباطی آن‌ها تبدیل می‌شود. وقتی فرد نتواند در خانه درباره نیازها، احساسات یا حتی مسائل مهم زندگی‌اش صحبت کند، کم‌کم این ناتوانی را به سایر روابطش هم انتقال می‌دهد. در چنین شرایطی، رابطه میان اعضای خانواده به شکلی پیش می‌رود که در ظاهر کنار هم هستند اما در واقع شناخت عمیقی از یکدیگر ندارند. افراد به حضور هم عادت کرده‌اند، اما از دنیای درونی یکدیگر بی‌خبرند. محمد (۲۷ساله، دیپلم علوم تجربی، عضو خانواده ۴ نفره) تجربه خود را این‌گونه شرح می‌دهد:

«اصلاً هیچی وقت نمیزاریم صحبت کنیم باهمدیگه و چون تو این فضا بزرگ شدیم حرف‌زدن و گفت‌وگو کردن با همدیگه رو یاد نگرفتیم و به‌نظر من یکی از دلایلی که تو خانواده اینقدر اختلاف وجود داره به این دلیله که حرف نمی‌زنیم باهمدیگه خب آدما وقتی با همدیگه حرف نزنن شناختی از همدیگه هم ندارن، انگار چهارتا غریبه دارن تو یکی خونه باهمدیگه زندگی میکنن که عادت کردن به هم.»

از طرف دیگر، مواجهه با الگوهای دیگر چه در رسانه و چه در زندگی دوستان باعث می‌شود این نبود گفت‌وگو بیشتر به چشم بیاید و این آگاهی نوعی حس فقدان را ایجاد می‌کند. در برخی موارد، گفت‌وگو فقط در شرایط خاصی مثل حضور در جلسات تراپی امکان‌پذیر می‌شود، یعنی جایی خارج از فضای طبیعی خانواده و این موضوع نشان می‌دهد که گفت‌وگو به موقعیتی وابسته است که نیاز به‌واسطه دارد. نبات (۲۳ساله، لیسانس جامعه‌شناسی، عضو خانواده ۵ نفره) می‌گوید:

«نبوده که دور هم جمع بشم بگیم خب فلانی تو بگو مثلاً هفته‌ت چه‌جوری گذشته؟ چون من از رسانه‌ها دیدم که اینجوری بوده و خب میگم یکی از دوستامم این شکلی بود که وضعیت این‌چنینی داشت و خیلی هم آدم موفقی شد، احساس می‌کنم که همه اینا برمیگرده به خانواده و واقعا خانواده سالم آدم سالم تحویل جامعه میده.»

اختلاف ادراکی از گفت‌وگو

تجربه زیسته جوانان مورد مطالعه بیانگر وضعیتی است که در آن گفت‌وگو دیگر یک کنش مشترک برای فهمیدن نیست، بلکه به میدان نابرابری در شنیده شدن و درک شدن تبدیل شده است. در این تجربه، مسئله این نیست که گفت‌وگو وجود ندارد بلکه مسئله این است که آنچه یک طرف به‌عنوان گفت‌وگو تجربه می‌کند، از سوی طرف دیگر به رسمیت شناخته نمی‌شود. پاسخ‌های کوتاه، بی‌حوصلگی، قطع کردن صحبت یا تغییر موضوع، همگی تجربه‌ای را شکل می‌دهند که در آن فرد احساس می‌کند حضورش در گفت‌وگو جدی گرفته نمی‌شود در چنین بستری، مشارکت در گفت‌وگو به‌تدریج معنای خود را از دست می‌دهد. وقتی فرد بارها تلاش می‌کند اما با بی‌توجهی یا عدم همراهی مواجه می‌شود، سکوت یا کناره‌گیری را انتخاب می‌کند و به‌مرور نقش خود را در تعاملات خانوادگی کمرنگ می‌کند. این وضعیت با تجربه عمیق‌تری از درک نشدن گره خورده است، جوانان از تلاش برای توضیح دادن و بیان دیدگاه‌هایشان می‌گویند اما درنهایت با این احساس مواجه می‌شوند که طرف مقابل همچنان در جهان معنایی خود باقی مانده و تغییری در فهم او ایجاد نشده است و این تجربه گفت‌وگو را به کنشی فرسایشی تبدیل می‌کند. دنیا (۲۳ ساله، لیسانس حسابداری، عضو خانواده ۵ نفره) در این‌باره می‌گوید:

«این اتفاق پیش اومده بود مثلاً آقا داشتم یه چیزی میگفتم ولی اصلاً اونا هیچ توجهی به حرف من نکردن و حس کردم خب الان به من هیشکی گوش نمیده یا مثلاً بگن خسته‌ام حوصله ندارم حالا فردا یا مثلاً این‌چه بحثیه که تو داری میگی ما هزار بار راجبش صحبت کردم.»

در پس این احساس نادیده گرفته شدن و درک نشدن، نوعی شکاف عمیق‌تر قابل‌مشاهده است که به تفاوت در جهان‌های زیسته بازمی‌گردد. جوانان به‌وضوح به این نکته اشاره می‌کنند که والدین آن‌ها در نسلی کاملاً متفاوت رشد کرده‌اند، زمینه‌ای که تجربه‌هایی مانند روابط پیش از ازدواج، حضور در فضای مجازی یا مواجهه با سبک‌های متنوع زندگی در آن یا وجود نداشته یا بسیار محدود بوده است. در مقابل، نسل جدید در فضایی شکل گرفته که این تجربه‌ها بخشی عادی از زندگی روزمره محسوب می‌شوند. در چنین شرایطی نبود زبان و تجربه مشترک مانع از شکل‌گیری درک متقابل می‌شود. پناه (۲۴ ساله، لیسانس شیمی، عضو خانواده ۵ نفره) درباره فاصله نسلی بین خود و والدینش می‌گوید:

«ببین دنیا متفاوته دیگه، اونا از یه نسلن ما از یه نسلیم اونا برا نسلی هستن که مامان من بابا منو ندیده بوده ازدواج کرده، خب من چه‌جوری برم از روابطم با پسر با اونا صحبت کنم؟!»

گفت‌وگوی بی قدرت، سایه تحکم در خانواده

در بسیاری از خانواده‌ها نوعی پارادوکس در دل روابط خانوادگی وجود دارد، جایی که گفت‌وگو ظاهرا وجود دارد اما در واقع در حاشیه یک ساختار تحکمی قرارگرفته که در آن تصمیم‌گیری از پیش تعیین شده و جای چندانی برای چانه‌زنی یا تغییر باقی نمی‌گذارد و در اینجا جوانان با نوعی گفت‌وگوی بی‌اثر مواجه‌اند که صرفا یک مسیر یک‌طرفه است و نه ابزاری برای به تفاهم رسیدن. در چنین فضایی، گفت‌وگو به‌جای اینکه با حس مشارکت و دیده‌شدن همراه باشد با نوعی احساس سرکوب در بیان گره می‌خورد. وقتی والدین در موضوعات مختلف بر نظر خود پافشاری می‌کنند و حتی در برخی موارد آن را با تهدید، اجبار یا دعوا تثبیت می‌کنند، گفت‌وگو عملا به ابزاری برای اعمال قدرت تبدیل می‌شود و در اینجا صحبت کردن نه برای شنیدن دیگری بلکه برای تثبیت موضع خود است. همچنین برخی از جوانان مشارکت‌کننده معتقدند گفت‌وگو زمانی فعال می‌شود که با منافع یا چارچوب‌های پذیرفته‌شده والدین همخوانی داشته باشد و درغیراین‌صورت، جای خود را به تحکم می‌دهد. درنتیجه، بودن تحکم در گفت‌وگو و ناکامی در تلاش برای تغییر نظر والدین باعث بوجود آمدن ناامیدی و احساس بی‌فایده‌بودن گفت‌وگو در فرد می‌شود و این ناامیدی فقط به یک موضوع خاص محدود نمی‌شود بلکه به‌مرور به تمام حوزه‌های تعامل سرایت می‌کند و انگیزه برای ادامه گفت‌وگو کاهش پیدا می‌کند. رها (۲۳ ساله، فوق لیسانس علوم سیاسی، عضو خانواده ۳ نفره) دراین‌باره می‌گوید:

«تحکم میکنن مثلاً من بخوام با دوستم برم بیرون جوابشون نه هست و نه یعنی حق نداری امروز بری و هرچی‌دلیل بیاری و حرف بزنی جواب نه اونا تغییری نمیکنه و من نمیتونم واقعا نظراتشون رو تغییر بدم و اونا اینجورین که اگه یه چیزیو خوب بدونن دیگه خوب می‌دونن یا اگه یچیزی رو بد می‌دونن دیگه بد می‌دونن و تو با حرف زدن نمیتونی قانعشون کنی ...»

تابوهای گسترده در گفت‌وگو

تابوهای گسترده در گفت‌وگو نشان‌دهنده محدودیت‌های عمیقی است که توانایی جوانان برای بیان خود و مشارکت در تعاملات خانوادگی را محدود می‌کند و به شکل‌گیری تجربه‌ای از خودسانسوری و اجتناب از بیان احساسات، خواسته‌ها و مسائل شخصی می‌انجامد. در حوزه مسائل شخصی جوانان اغلب از به اشتراک گذاشتن موضوعاتی مانند تغییر سبک زندگی، مسائل طبیعی بدن، مسائل مالی و سیاسی و فعالیت‌های روزمره با والدین خود اجتناب می‌کنند. حتی در مواردی که خانواده نسبتا آزادی را فراهم می‌کنند، جوانان به دلیل ترس از واکنش منفی، سرزنش یا ایجاد تنش ترجیح می‌دهند این موضوعات را بیان نکنند. پوریا (۲۲ساله، لیسانس مردم‌شناسی، عضو خانواده ۴ نفره) درباره تجربه خود می‌گوید:

«تو ذهنم این بود که اگه خواستم ادامه بدم ارشد که هیچی برای دکترام یه خونه مجردی بگیرم چند روز پیش مقدمه‌چینی کردم قاطعانه گفتن نه و کلاً چیزایی که ذهنمو مشغول کرده آیندم چون معتقدم الان من بیام ذکرش بکنم یه انرژی منفی میدن که ذهن منو از اینی که هست شلوغ تر کنه پس بنابراین نمیگم».

این محدودیت‌ها در حوزه مسائل عاطفی، مسائل جنسی و روابط با جنس مخالف شدت بیشتری پیدا می‌کند. جوانان مشارکت‌کننده بیان می‌کنند که بیان احساسات عاشقانه، رابطه جنسی و تعاملات اجتماعی با جنس مخالف با محدودیت شدید روبه‌رو است و هرگونه تلاش برای بازکردن این موضوعات معمولا با مخالفت یا واکنش منفی والدین مواجه می‌شوند. این محدودیت‌ها، ترس از قضاوت، خجالت و تجربه منفی قبلی نه تنها مانع گفت‌وگو می‌شوند بلکه جوانان را به پنهان کردن تجربه‌های عاطفی خود و حتی دوری از والدین و گفت‌وگو روزمره می‌کشاند. علاوه‌براین، تابوهای گسترده در حوزه اعتقادات و باورهای فردی نیز دیده می‌شود که نه تنها گفت‌وگو آزاد را محدود می‌کنند بلکه مانع شکل‌گیری فضای باز فکری و تبادل نظر می‌شود. یسنا (۲۳ ساله، لیسانس شیمی، عضو خانواده ۳ نفره) می‌گوید:

«من هیچ وقت نمیتونم به خانواده‌ام در مورد رابطم با یه پسر دیگه یه جنس مخالف صحبت کنم یا بیام بهشون بگم من مثلاً به یکی علاقه دارم هیچ‌وقت این اتفاق نیفتاده و اون شرایط برام فراهم نیست که باهاشون صحبت کنم قطعا باهام مخالفت میشه و مخالفت خیلی جدی یا مثلاً خیلیا روابط جنسی خارج از چارچوب ازدواج رو غیر اخلاقی می‌دونن من اون رو غیر اخلاقی نمی‌دونم».

در مجموع، تابوهای گسترده در گفت‌وگو شبکه‌ای از محدودیت‌ها هستند که در ابعاد مختلف زندگی جوانان حضور دارد و تاثیر عمیقی بر تجربه روزمره آن‌ها از تعامل با والدین دارد. انسداد گفت‌وگو در مسائل مختلف به‌تدریج باعث تغییر معنای گفت‌وگو در ذهن جوانان می‌گردد و به تجربه‌ای از محدودیت، تهدید و فشار تبدیل می‌شود. این وضعیت همچنین بازتابی از شکاف نسلی عمیق و تفاوت در تجربه‌های زیسته است که امکان گفت‌وگوی آزاد و متقابل را محدود می‌کند.

صدای سرکوب شده

این مقوله اصلی به وضعیتی اشاره دارد که در آن جوانان در فضای خانواده، امکان بیان آزادانه و محترمانه خود را به‌تدریج از دست می‌دهند. روایت جوانان نشان می‌دهد که این سرکوب، در سطحی بسیار روزمره و عادی از مداخله در نحوه خندیدن و صحبت کردن گرفته تا محدود کردن شیوه تعامل با دیگران جریان دارد و حتی ساده‌ترین کنش‌های ارتباطی می‌توانند با واکنش‌های کنترلی مواجه شوند. نبود فرهنگ شنیدن و به‌رسمیت شناختن تفاوت، به‌عنوان یکی

از زمینه‌های مهم این سرکوب عمل می‌کند. این تجربه به‌ویژه در موقعیت‌هایی که فرد تلاش می‌کند نظر خود را در جمع خانواده مطرح کند یا در موضوعات حساس‌تری مانند مسائل اجتماعی، سیاسی یا ارزشی با شدت بیشتری بروز پیدا می‌کند و ورود به گفت‌وگو اغلب با قطع شدن یا برچسب‌زنی یا واکنش‌های صریح‌تر و تحقیرآمیز همراه است. در اینجا مسئله فقط اختلاف‌نظر نیست بلکه انکار صلاحیت فرد برای مشارکت در گفت‌وگو است. ارسلان (۲۳ ساله، دیپلم ریاضی، عضو خانواده ۴ نفره) تجربه تحقیر شدن خود را اینگونه بازگو می‌کند:

«توی بحثی مثلاً دارن بحث می‌کنن راجع به جامعه و اینا منم مثلاً هر موقع اومدم خیلی رادیکال عقایدمو بگم و اینا شده که بگن که مثلاً تو حالیت نیست حرف نزن خفه شو...»

تجربه مکرر سرکوب، به‌شکل‌گیری احساساتی چون خشم، سرخوردگی و رنجش می‌انجامد اما مهم‌تر از آن، به تضعیف اعتماد به نفس در بیان نظر منجر می‌شود و فرد نه‌تنها تمایل خود به مشارکت در گفت‌وگو را از دست می‌دهد بلکه دچار نوعی تردید در ارزشمندی افکار خود می‌شود. این تردید صرفا در فضای خانوادگی محدود نمی‌ماند بلکه به دیگر حوزه‌های تعامل اجتماعی نیز منتقل می‌شود و ترس از سرکوب دوباره به‌نوعی خودسانسوری تبدیل می‌شود که در آن فرد خود را محدود می‌کند. آیناز (۲۴ ساله، لیسانس برنامه‌ریزی اجتماعی، عضو خانواده ۶ نفره) دراین‌باره می‌گوید:

«تو میری توی جمع و میخوای نظرتو بیان کنی مدام میگن تو هیچی نگو تو حالیت نیست تو اینجوری تو اونجوری...»

درنتیجه این مقوله را می‌توان به‌عنوان یک فرایند چند لایه فهم کرد که در آن سرکوب مستقیم گفتار، نبود فرهنگ شنیدن، تحقیر و بی‌اعتبارسازی و پیامدهای روانی و عاطفی ناشی از آن، به‌طور همزمان عمل می‌کنند و به خاموشی تدریجی فرد در روابط خانوادگی می‌انجامد.

گفت‌وگو به‌مثابه میدان کشمکش

این مقوله نشان می‌دهد گفت‌وگو در خانواده نه به‌عنوان ابزاری برای تفاهم بلکه به‌مثابه یک میدان کشمکش تجربه می‌شوند، میدانی که در آن اغلب به‌درگیری، تنش و فرسایش رابطه منتهی می‌شود. در این فضا، گفت‌وگو از همان ابتدا با تنش همراه است و به‌جای آنکه بستری برای حل مسئله باشد، خود به بخشی از مسئله تبدیل شده است. جوانان بارها به این نکته اشاره می‌کنند که تلاش برای رسیدن به نقطه مشترک، معمولا ناکام می‌ماند و تعامل به‌جای حرکت به سمت تفاهم به سمت تقابل پیش می‌رود. به‌همین‌دلیل گفت‌وگو نه یک فرایند آرام و تدریجی بلکه مسیری پرتنش است که اغلب با بالا رفتن صدا، واکنش‌های هیجانی و درنهایت دعوا همراه می‌شود. در چنین شرایطی، تجربه گفت‌وگوهای صمیمی و دوستانه به‌شدت محدود است و جای خود را به تعاملاتی داده که در آن‌ها نوعی آمادگی دائمی برای درگیری وجود دارد. این تنش نه‌تنها از سوی والدین بلکه در واکنش متقابل فرزندان نیز دیده می‌شود، به‌گونه‌ای که خود جوانان نیز از واکنش‌های تند، پرخاشگرانه یا حالت تدافعی در برابر والدین سخن می‌گویند. این وضعیت نشان می‌دهد که گفت‌وگو به‌تدریج به الگویی تعاملی تبدیل شده که در آن هر دو طرف به‌جای شنیدن و درک یکدیگر، در حال دفاع از موضع خود هستند، درنتیجه حتی مسائل کوچک و روزمره به یک تعارض بزرگ تبدیل می‌شود. این امر باعث می‌شود که حتی زمانی که اعضای خانواده تلاش می‌کنند درباره موضوعی صحبت کنند، پیشاپیش انتظار تنش وجود داشته باشد و همین انتظار خود به تشدید آن کمک می‌کند. ادامه‌دار بودن این تجربه‌ها به‌تدریج به شکل‌گیری نوعی ترس از گفت‌وگو در میان جوانان منجر می‌شود. وقتی هر تلاش برای صحبت کردن با تنش و دعوا همراه باشد فرد ترجیح می‌دهد از ورود به گفت‌وگو اجتناب کند یا به قهر و سکوت پناه ببرد. مونا (۲۷ ساله، فوق لیسانس روان‌شناسی، عضو خانواده ۴ نفره) می‌گوید:

«اصلاً یعنی هیچ وقت نمی‌تونیم با همدیگه به هیچ نقطه اشتراکی برسیم همیشه باید بحث کنیم جنگ کنیم دعوا کنیم هیچ وقت ما نمی‌تونیم آروم بشینیم با همدیگه حرف بزنیم با همدیگه تعامل داشته باشیم هیچ‌وقت نشده. ما سر بحثای کوچیکم با هم اختلاف نظر داریم حتی سر اینکه فردا چی‌چی درست کنم ..».

برونی‌کردن گفت‌وگو

در برخی از تجربه‌های زیسته، گفت‌وگو در خانواده نه‌تنها در درون خود به بن‌بست می‌رسد بلکه اساسا از چارچوب خانواده خارج شده و به بیرون از آن منتقل می‌شود. در این وضعیت، اختلاف‌ها و مسائل به‌جای‌آنکه در فضای خصوصی و درون خانوادگی حل شوند، به خویشاوندان کشیده می‌شوند و این فرایند به خوبی نشان‌دهنده نوعی ناتوانی در شکل‌دهی به گفت‌وگوی مستقل در خانواده است که در این میان والدین نقش پررنگی دارند. به‌ویژه زمانی که یکی از والدین به‌جای مواجهه مستقیم با فرزند، موضوع را با دیگران در میان می‌گذارد، گفت‌وگو از یک رابطه دوطرفه خارج شده و به موضوعی عمومی تبدیل می‌شود و این انتقال، مرزهای حریم خصوصی را از بین می‌برد. در این شرایط خانه دیگر به‌عنوان فضای امن و محرمانه تجربه نمی‌شود بلکه به محیطی تبدیل می‌شود که هر آنچه در آن گفته می‌شود، می‌توانند به بیرون درز پیدا کند. در مجموع برونی‌کردن گفت‌وگو را می‌توان نشانه‌ای از تضعیف کارکرد ارتباطی خانواده درنظرگرفت. وضعیتی که در آن ناتوانی در حفظ حریم، نبود اعتماد و فقدان فضای امن برای بیان، باعث می‌شوند گفت‌وگو از مسیر طبیعی خود خارج شود. همین امر، فاصله میان اعضا را عمیق‌تر و امکان شکل‌گیری یک گفت‌وگو موثر و معنادار را محدود می‌کند. امین (۲۶ ساله، دکتری مدیریت، عضو خانواده ۴ نفره) درباره تجربه خود می‌گوید:

«مثلاً من امروز با بابام بحث کردم خب نمیاد مثلاً مستقیم به من بگه خب مثلاً میره خونه عمم به او میگه که ما امروز فلان کاری کردیم همه چیه اون زندگی ما اون جر و بحث ما قراره تو خونه اونا هم باشه اونا هم قراره بفهمن من از این بابت مثلاً مشکل دارم و میگم خب تو خودت می‌تونی با صحبت‌کردن مثلاً مشکل خودتو حل کنی خب چرا باید مثلاً به کسی دیگه بگی بیاد اون مشکلو حل کنه. اصلاً من احساس امنیت نمی‌کنم».

گفت‌وگو در کما

در بسیاری از خانواده‌ها، فرزندان بی‌حاصل بودن گفت‌وگو را به‌صورت مکرر تجربه می‌کنند و حتی با وجود بارها تلاش، توضیح و استدلال، درنهایت نتیجه‌ای جز تثبیت نظر از پیش تعیین‌شده والدین به‌دست نیامده است. این تکرار بی‌نتیجه بودن به‌تدریج این احساس را را در فرد شکل می‌دهد که گفت‌وگو اساسا بی‌فایده است و هیچ تغییری ایجاد نمی‌کند. این وضعیت به‌طور مستقیم با تجربه ناکامی در گفت‌وگو گره خورده است که با تنش، سرکوب، خشم و خستگی همراه است. اختلاف نظرهای عمیق همچنین باعث می‌شود که هر تلاش برای گفت‌وگو به سرعت به میدان تقابل تبدیل شود. در چنین شرایطی فرد پیشاپیش می‌داند که نتیجه گفت‌وگو چه خواهد بود و همین پیش‌بینی او را از ورود به گفت‌وگو بازمی‌دارد. امیرعلی (۲۵ ساله، دیپلم علوم انسانی، عضو خانواده ۵ نفره) می‌گوید:

«زیاد شده مثلاً خرید و فروش خونه خب مثلاً هرچی الان اصرار بکنم خب می‌دونم نتیجه‌ای نداره خب از یه جایی به بعدش دیگه بیخیال میشی دیگه میگی هر طوری شد شد اصلاً برات مهم نیست خب میگی هر کاری دوست دارن بکنن هرجوری می‌خوان مثلاً رفتار کنن دیگه برات مهم نیست خب می‌دونی که نتیجه‌ای نداره.»

در ادامه این روند، فاصله‌گیری از والدین شکل می‌گیرد، فاصله‌ای که نتیجه شنیده نشدن، سرکوب شدن، احساس بی‌ارزشی و طردشدگی است. این فاصله به سطحی عمیق‌تر یعنی احساسی و عاطفی نیز سرایت می‌کند تا جایی که فرد نوعی بیگانگی درون خانواده را تجربه می‌کند. آزاده (۲۰ ساله، لیسانس مردم‌شناسی، عضو خانواده ۴ نفره) دراین‌باره می‌گوید:

«یکی از دلایلی که از جمع فاصله می‌گیرم همینه چون مدام سرکوبه تا میام نظرمو بگم انقدر سرکوبم میکنن ترجیح میدم برم توی اتاق و هیچ حرفی راجع بهش نزنم. انگار هیچ درکی وجود نداره و من خیلی اذیت میشم.»

درنهایت یکی از پیامدهای مهم این وضعیت، جابه‌جایی محل گفت‌وگو از خانواده به بیرون از آن است. وقتی خانواده دیگر فضای مناسبی برای بیان احساسات، دغدغه‌ها و مسائل شخصی نیست فرد به دنبال جایگزین‌هایی می‌گردد که بتواند کنار آن‌ها بدون ترس از قضاوت یا سرکوب صحبت کند. دوستان در اینجا نقش محوری پیدا می‌کنند و به مخاطبان اصلی گفت‌وگو تبدیل می‌شوند، جایی که فرد احساس می‌کند شنیده می‌شود و می‌تواند تخلیه روانی داشته باشد. این جابه‌جایی نشان‌دهنده تضعیف جدی کارکرد ارتباطی خانواده است چرا که یکی از بنیادی‌ترین نقش‌های آن یعنی فراهم کردن فضای امن برای گفت‌وگو به بیرون منتقل شده است. از منظر نظریه کنش ارتباطی هابرماس، گفت‌وگو زمانی می‌تواند به تفاهم منجر شود که افراد امکان مشارکت آزادانه، بیان بدون ترس و درک متقابل را داشته باشند. درحالی‌که در خانواده‌های مورد مطالعه، اختلال در گفت‌وگو، نبود شنیده‌شدن و نابرابری در قدرت ارتباطی، فرایند دستیابی به تفاهم را مختل کرده است. همچنین با دیدگاه کلمن درباره سرمایه اجتماعی خانواده نیز قابل تبیین است زیرا ضعف در گفت‌وگو و کاهش صمیمیت و اعتماد، موجب تضعیف پیوندهای عاطفی و سرمایه اجتماعی درون خانواده می‌شود.

عدم گفت‌وگو به مثابه عدم تعارض

در بسیاری از تجربه‌های خانوادگی که ناتوانی در گفت‌وگو مشهود است، فرزندان به‌تدریج یاد می‌گیرند که مواجهه مستقیم با والدین به‌ویژه در شرایطی که اختلاف نظر شدید است، نه تنها موثر نیست بلکه می‌تواند منجر به تنش و درگیری شود. در چنین فضایی، فرزندان دو مسیر کنش‌های مقاومتی و خودداری از گفت‌وگو را تجربه می‌کنند. کنش‌های مقاومتی فرزند، محصول تجربه مکرر بی‌توجهی و مخالفت والدین با دیدگاه و خواسته‌های فرد است. وقتی فرزند مشاهده می‌کند که هرگونه تلاش برای بیان نظرش با مقاومت و تحقیر والدین مواجه می‌شود و گفت‌وگو نتیجه‌ای ندارد، تصمیم می‌گیرد برای حفظ خودمختاری و تحقق خواسته‌های شخصی، کار خود را مستقل انجام دهد. این مقاومت نه صرفا سرکشی بلکه پاسخی عقلانی به نادیده‌گرفته شدن و واکنشی فعال به ناکارآمدی گفت‌وگو است، واکنشی که هم استقلال فردی را حفظ می‌کند و هم به‌نوعی امنیت روانی را برای فرزند تامین می‌کند. باران (۲۴ ساله، لیسانس مواد و متالوژی، عضو خانواده ۵ نفره) درباره تجربه خود می‌گوید:

«شده که بخوام بگم که حالا یه کاری می‌خوام بکنم ولی جدیم نمی‌گیرن و با خودم میگم من اصن چرا بهشون گوش بدم اون کاری که خودم میخوام رو میکنم وقتی اونا گوش نمیدن و منو مسخره میگیرن و فکر میکنن مسئله من اونچنان بزرگ نیست که بخوان بهش گوش بدن و اهمیت بدن منم پس کار خودمو میکنم.»

از سوی دیگر، خودداری از گفت‌وگو برای جلوگیری از تعارض مسیر دیگری است که فرزندان در پاسخ به تجربه‌های منفی گفت‌وگو پیش می‌گیرند. در این مسیر، فرد به‌طور آگاهانه از بیان حق خود چشم‌پوشی می‌کند تا از بروز کشمکش بیشتر جلوگیری کند. این خودداری می‌تواند شامل اجتناب از پاسخگویی، صبر کردن برای فرصت

مناسب یا مقدمه چینی برای انجام کار بدون گفت‌وگو باشد. مژده (۲۳ ساله، فوق لیسانس حسابداری، عضو خانواده ۵ نفره) می‌گوید:

«شاید مثلاً یه چیزی رو اصلاً حق با منه خب ولی تهش در واقع باید اینو قبول کنم که این حق با من نیست با اینکه حق با منه بذارمش کنار، چون بیش از این مثلاً باعث اختلاف میشه و باعث مثلاً کشمکش میشه و اینا.»

در مجموع، فرزند از یک‌سو کنش‌های مقاومتی را برای حفظ حقوق و استقلال خود انتخاب می‌کند و از سوی دیگر، برای جلوگیری از تنش از گفت‌وگو صرف‌نظر می‌کند. این دو مسیر در واقع دو روی یک سکه‌اند و هر دو محصول ناکارآمدی در تعامل خانوادگی و ناتوانی سیستم خانواده در ایجاد فضای گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز هستند.

انتخاب آگاهانه دروغ به جای گفت‌وگو

در برخی از تجربه‌های زیسته، فاصله‌گرفتن از گفت‌وگو در خانواده، فقط با سکوت، کناره‌گیری و کنش‌های مقاومتی ختم نمی‌شود بلکه به مرحله‌ای می‌رسد که فرد به‌صورت آگاهانه تصمیم می‌گیرد دروغ را جایگزین گفت‌وگو کند، نه به‌عنوان یک انتخاب عقلانی بلکه به‌عنوان راهبرد در فضایی که در آن گفتن حقیقت با هزینه‌های سنگین همراه است. در چنین شرایطی، دروغ و پنهان‌کاری به بخشی از الگوی ارتباطی روزمره تبدیل می‌شوند، الگویی که ریشه در تجربه‌های قبلی درک نشدن، مخالفت‌های شدید و ناتوانی در شکل‌گیری گفت‌وگوی موثر دارد. زمانی که فرد بارها با مخالفت‌های قطعی و واکنش‌های تند والدین مواجه می‌شود، به این جمع‌بندی می‌رسد که گفت‌وگوی صادقانه نه‌تنها کمکی نمی‌کند بلکه ممکن است باعث محدودیت بیشتر یا تنش‌های شدیدتر شود. درنتیجه به‌جای تلاش برای توضیح، مسیر ساده‌تر که انجام دادن کارها بدون اطلاع خانواده و گفتن دروغ است را انجام می‌دهد. این پنهان‌کاری و دروغ می‌تواند طیف وسیعی از حوزه‌ها از روابط عاطفی و دوستی‌ها تا فعالیت روزمره و تصمیمات مهم زندگی را دربربگیرد. در اینجا، دروغ بازسازی واقعیت به شکلی است که با انتظارات خانواده سازگار باشد و فرد برای اینکه بتواند بخشی از آزادی خود را حفظ کند، ناچار می‌شود داستان‌هایی بسازد که قابل پذیرش‌تر برای والدین باشد. این دروغ‌ها معمولا در حوزه‌هایی هستند که بیشترین حساسیت یا کنترل از سوی والدین وجود داشته باشد. به‌عبارت‌دیگر هر چه امکان گفت‌وگو در یک حوزه کمتر باشد احتمال جایگزینی آن با دروغ بیشتر می‌شود. نبات (۲۳ ساله، لیسانس جامعه‌شناسی، عضو خانوداه ۵ نفره) می‌گوید:

«اکثراً توی بیرون رفتن مثلا میرفتم دانشگاه کلاس نداشتم ولی میگفتم تا شب کلاس دارم، در حد ۱۴ واحد کلاس داشتم در حد ۲۰ واحد دانشگاه بودم، آره اینجوری دروغ میگم مثلاً تولدم بود اومده بود پارتنرم گفتن کجا میری گفتم با بچای دانشگاه میرم بیرون، یا دانشگاه شب یلدا بود پارتنرم یزد بود خوابگاه بود مثلاً آجیل و آش رشته و اینا بردم براش، گفتن کجا میبری گفتم برای بچای خوابگاه، و ببین مجبورم دروغ بگم مجبورم لاپوشونی کنم مجبورم پنهان‌کاری کنم.»

در برخی موارد، فرزندان به دلیل پیش‌بینی واکنش‌های تحقیرآمیز و سرزنش‌گرانه والدین از بیان واقعیت خودداری می‌کنند و فرد احساس می‌کند گفتن حقیقت، او را در معرض قضاوتی بی‌پایان قرار می‌دهد. به همین دلیل حتی در موقعیت‌هایی که نیاز به حمایت یا همدلی وجود دارد، فرد ترجیح می‌دهد موضوع را پنهان کند و به تنهایی با آن مواجه شود. این پنهان‌کاری به‌مرور نه تنها فاصله عاطفی را افزایش می‌دهد بلکه حس تنهایی و بی‌پناهی را تقویت می‌کند. میلاد (۲۱ ساله، لیسانس حقوق، عضو خانواده ۳ نفره) می‌گوید:

«بوده که آقا یه کاری داشتم انجام می‌دادم یه پولی دادم پولم تلف‌شده و نگفتم بهشون و سکوت کردم چون میدونستم اگه بگم سرزنشم میکنن و تا سال‌ها قراره بزنن تو سرم.»

مادر به‌مثابه پل ارتباطی

در تجربه‌های خانوادگی فرزندان شهر یزد، فرزند عمدتا با مادر ارتباط مستقیم دارد و گفت‌وگو با پدر به‌طور قابل‌توجهی محدود است. این محدودیت‌ها هم ناشی از کمبود فرصت برای گفت‌وگو، مانند همراهی در فعالیت‌های روزمره یا حضور مشترک در فضاهای غیررسمی و هم ناشی از ترس و خجالت فرزند از مواجهه با واکنش‌های پدر هستند. فرزند تجربه کرده که بیان خواسته‌ها یا مسائل شخصی با پدر می‌تواند منجر به سرزنش، طرد یا تضاد شود و بنابراین ترجیح می‌دهد گفت‌وگوهای روزمره و کم عمق خود را محدود به مادر کند. کیمیا (۲۰ساله، لیسانس فیزیک، عضو خانواده ۴ نفره) درباره میزان گفت‌وگو با پدرش می‌گوید:

«من اگر که خواسته باشم صحبت کنم با مامانم صحبت میکنم یعنی هیچ‌وقت اینجوری نبوده که مثلاً من و بابام داریم راه میریم تو خیابون یا بانک، هیچ‌وقت نبوده که صحبت کنیم که بگیم فلان چیز اتفاق افتاد یا مثلاً بابای من بپرسه مثلاً زندگی خوبه، وضعیت درس خوبه، کاروبار اوکیه، پول لازم داری من بهت بدم؟ خب هیچ‌وقت نبوده این اتفاقایی که توی خانواده ما افتاده باشه. یا یه جاهایی نمیتونم نظر واقعی خودمو بگم از ترس اینکه بابام مثلاً نظرش اینه که آبروش میره یعنی اینکه طرد میشم انگار از جانب بابام.»

محدودشدن گفت‌وگو با مادر اگرچه فضای امن نسبی برای فرزند ایجاد می‌کند اما همزمان نشان‌دهنده ناکامی خانواده در ایجاد یک گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز و همه‌جانبه است چراکه فرزند می‌تواند ما مادر درباره مسائل و فعالیت‌های روزمره صحبت کند اما فرصتی برای بحث عمیق یا تصمیم‌گیری مشترک با پدر فراهم نمی‌آورد. درنتیجه، مادر به‌واسطه‌ای تبدیل می‌شود که تمام اطلاعات و نیازهای فرزند را

به پدر منتقل می‌کند. واسطه‌گری مادر از یک سو مانع برخورد مستقیم و تنش‌زا میان فرزند و پدر می‌شود و از سوی دیگر توامندی فرزند در بیان نظر، دفاع از خواسته‌ها و مشارکت در تصمیم‌گیری را محدود می‌کند. میلاد (۲۱ ساله، لیسانس حقوق، عضو خانواده ۳ نفره) درباره واسطه بودنش مادرش می‌گوید:

«من اصلاً تا حالا نشده که مثلاً جمع سه‌تایی باشه بشینم دور هم و یک موضوع رو مطرح بکنم، چون معمولاً بابام در ابتدا با همه‌چی مخالفه و منم با مخالفت‌کردن و جواب نه شنیدن نمیتونم و مجبورم که با مامان مطرح کنم و مامان انتقال بده به بابا و اونا بین خودشون حالا می‌خوان جنگ کنند هرکاری کنن و کلاً مامان واسطه خوبیه».

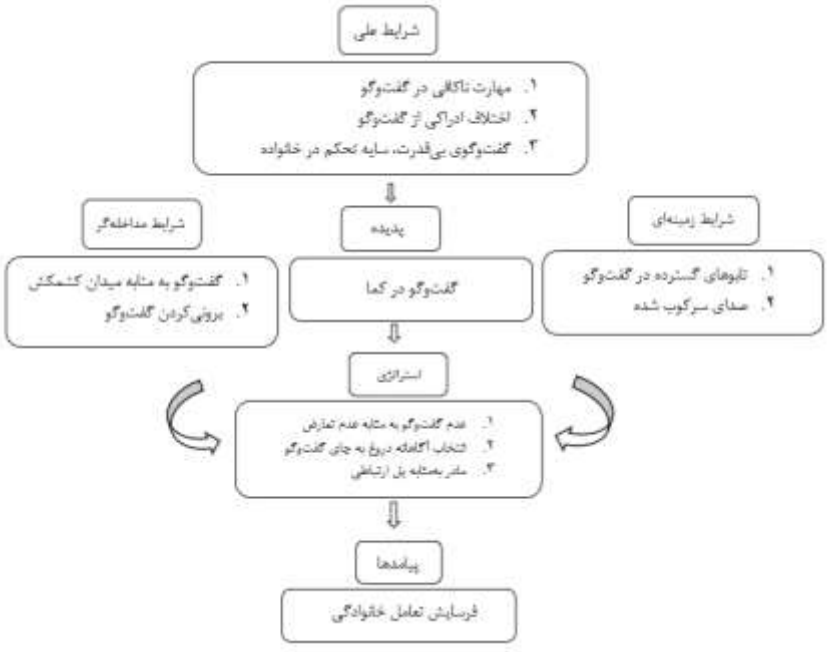
فرسایش تعامل خانوادگی

این مقوله وضعیتی را نشان می‌دهد که در آن تعامل و گفت‌وگو در روابط خانوادگی به‌تدریج تحلیل رفته، کم‌رمق شده و کارکرد خود را از دست داده است. یکی از زمینه‌های اصلی این پیامد، فرسودگی و خستگی والدین در تعامل با فرزند است. والدینی که بخش عمده‌ای از زمان و انرژی خود را بیرون از خانه صرف کار و مسئولیت‌های روزمره می‌کنند و وقتی که در خانه حضور پیدا می‌کنند با سطحی از خستگی جسمی و ذهنی مواجه‌اند که امکان درگیر شدن در یک گفت‌وگو را از آن‌ها سلب می‌کند. گفت‌وگو در چنین شرایطی به تعویق می‌افتد، کوتاه می‌شود یا اصلا شکل نمی‌گیرد. غیاب‌های مکرر به دلیل ماموریت‌های کاری یا مشغله‌های خانوادگی، پاسخ ندادن و مشارکت نکردن والدین در گفت‌وگو، درک نشدن و سرکوب شدن فرزند از طرف والدین، به‌طور مستقیم به شکل‌گیری بی‌رغبتی در فرزند به گفت‌وگو می‌انجامد. سکوت در اینجا به معنای فقدان انگیزه برای گفت‌وگو است و این وضعیت می‌تواند به‌نوعی درون‌کشیدگی منجر شود. جایی که فرد به‌جای گفت‌وگو به فعالیت‌های فردی مانند استفاده از تلفن همراه یا کناره‌گیری از فضای جمعی خانه روی می‌آورد. کوثر (۲۱ساله، لیسانس گردشگری، عضو خانواده ۵ نفره) می‌گوید:

«من مامانم کارمند و شاغل بود بابام همیشه شاغل بود و بعد از منم دو تا بچه دیگه هستن خیلی تایمی نبود که ما باهم بگذرونیم یا مثلاً باهم فیلم ببینیم، من مجبور بودم یه سری تایم‌ها رو تنها بگذرونم درهرصورت و خیلی هم گفت‌وگو محور نبود، یعنی مامان من اهل آدم صحبت کردنه مثلاً بشینیم باهم راجع به یه مسئله صحبت کنیم نیست و خب هرچی میره جلوتر هر چی میگن به یه سکوت تموم میشه، اصلاً انگار دیگه حوصله و انرژی را ندارم دیگه که اینقد درگیر بشم باهاشون.»

مدل پارادایمی

مدل پارادایمی در واقع روند کلی فرایندها و کنش‌هایی را به تصویر می‌کشد که در بستر پژوهش رخ داده‌اند. این مدل از پنج بخش اصلی شامل شرایط علّی، زمینه‌ای، مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها تشکیل می‌شود و در مرکز آن پدیده محوری قرار دارد که سایر بخش‌ها پیرامون آن شکل می‌گیرند. بر اساس تحلیل داده‌های این پژوهش، پدیده محوری «گفت‌وگو در کما» است؛ بدین معنا که مجموعه‌ای از شرایط علّی، زمینه‌ای و مداخله‌گر در شکل‌گیری و تقویت پدیده گفت‌وگو در کما نقش داشته‌اند.

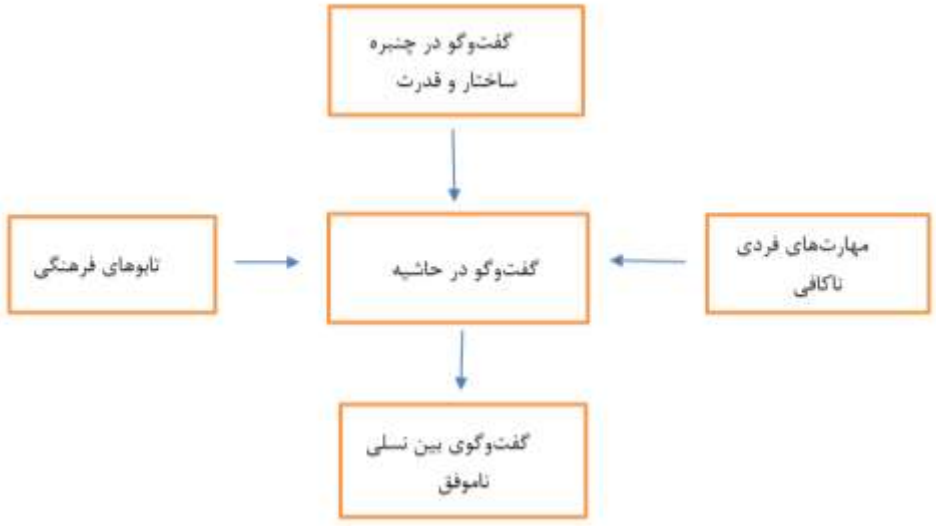


شکل ۱. مدل پارادایمی

Figure 1. The paradigmatic model

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که «گفت‌وگو در کما» میان والدین و فرزندان در شهر یزد صرفاً به معنای کاهش یا فقدان ارتباط نیست، بلکه بیانگر وضعیتی است که در آن فرایند گفت‌وگو، علی‌رغم تداوم تعاملات روزمره، کارکرد اصلی خود را در تولید معنا، ایجاد فهم متقابل و حل تعارض از دست داده است. در این وضعیت، گفت‌وگو از یک کنش دوسویه و معناساز به کنشی یک‌سویه، ابزاری و گاه تنش‌آلود تبدیل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که فرزندان مورد مطالعه، تجربه شنیده‌شدن، مشارکت در تصمیم‌گیری و بیان آزادانه احساسات خود را از دست می‌دهند. بنابراین، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مسئله اصلی خانواده‌های مورد مطالعه، صرفاً کمبود گفت‌وگو نیست، بلکه اختلال در کارکرد ارتباطی گفت‌وگو است؛ اختلالی که به تدریج اعتماد، صمیمیت و انسجام خانوادگی را تضعیف می‌کند. یافته‌ها نشان دادند که این وضعیت در بستر مجموعه‌ای از شرایط شکل گرفته بود که به‌طور همزمان بر روابط خانوادگی تاثیر گذاشته بودند. تفاوت در تجربه زیسته، محدودیت در بیان کردن خواسته‌ها، الگوهای نابرابر در تعامل و دشواری در شنیدن و درک متقابل موجب شده بود که شکل‌گیری یک گفت‌وگوی واقعی و مسالمت‌آمیز کاهش یابد و در تعامل با یکدیگر فرایندی را شکل می‌دهند که درنهایت به «گفت‌وگو در کما» منجر می‌شود. تداوم این وضعیت پیامدهایی فرارتر از سطح ارتباط کلامی به همراه داشت. کاهش انگیزه برای گفت‌وگو، گرایش به سکوت یا اجتناب، فاصله‌گیری عاطفی و جابه‌جایی تعاملات به بیرون از خانواده همگی نشان‌دهنده ضعیف شدن تدریجی پیوندهای درون خانواده بوده است.



شکل ۲. طرحواره نظری پژوهش

Figure 1. Theoretical framework of the study

یافته‌های این پژوهش با بخش عمده‌ای از پژوهش‌های داخلی و خارجی همسویی داشت. نتایج با یافته‌های هاتفی‌راد و همکاران (۱۴۰۳)، ساعی (۱۴۰۱ الف)، باقری و همکاران (۱۳۹۹)، رازقی و اسلامی (۱۳۹۴)، آنیاکوها و همکاران (۲۰۲۳) و آشتاپوتره و همکاران (۲۰۲۲) همخوان بود که کمبود زمان، مسئولیت‌های اقتصادی، ضعف مهارت ارتباطی و کاهش روابط گرم خانوادگی را موانع اصلی گفت‌وگو میان والدین و فرزند شناسایی کردند. این همسویی احتمالاً ناشی از آن است که فشارهای اقتصادی، افزایش اشتغال والدین و محدود شدن فرصت تعاملات روزمره، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی، کیفیت ارتباطات خانوادگی را کاهش داده و گفت‌وگو را به تعاملاتی کوتاه، مسئله‌محور و کم‌عمق تبدیل می‌کند. ازاین‌رو، به‌نظر می‌رسد بخشی از موانع گفت‌وگو میان والدین و فرزندان، ریشه در تغییرات سبک زندگی خانواده‌های معاصر دارد و محدود به یک زمینه فرهنگی خاص نیست.

همچنین نتایج پژوهش ما با ساعی (۱۴۰۱ ب)، بهرامی و همکاران (۱۳۹۴)، کانی ساناتی و همکاران (۱۳۹۶)، حیدری (۱۳۹۳)، هو و ژو (۲۰۲۵) و اومنوییه و همکاران (۲۰۲۳) همسویی داشت و نشان دادند که خانواده در گفت‌وگوی خود، از الگوی تحکمی استفاده می‌کنند و نبود گفت‌وگوی موثر و مسالمت‌آمیز را با افزایش تنش، احساس تنهایی، کاهش اعتماد به نفس و تضعیف انسجام خانوادگی مرتبط دانستند. در چنین خانواده‌هایی، روابط سلسله‌مراتبی فرصت مشارکت برابر فرزندان در گفت‌وگو را محدود می‌کند و گفت‌وگو به جای آنکه بستری برای درک متقابل باشد، به ابزاری برای انتقال دستور، کنترل و اعمال اقتدار تبدیل می‌شود. یافته‌های پژوهش حاضر نیز نشان داد که تداوم این الگوی ارتباطی، به شکل‌گیری مقوله «گفت‌وگو در کما» و کاهش تدریجی کیفیت روابط عاطفی میان والدین و فرزندان منجر می‌شود. همچنین مطابق با نتایج سارانریتیچای و همکاران (۲۰۲۵) و

رحمان و همکاران (۲۰۲۵) در پژوهش ما نیز فرزندان با پدر خود کمبود گفت‌وگو را تجربه می‌کردند و مادران در گفت‌وگو نقش بیشتری داشتند. مادران به دلیل حضور و مشارکت بیشتر در تعاملات روزمره، فرصت بیشتری برای برقراری ارتباط با فرزندان دارند، درحالی‌که نقش سنتی پدران همچنان بیشتر با اقتدار، مسئولیت اقتصادی و تعاملات کمتر عاطفی همراه است. اما برخلاف پژوهش جاوید و همکاران (۲۰۲۴) که انتقال الگوهای تربیتی ناکارآمد را عمدتا به تجربه‌های کودکی والدین نسبت می‌داد در این مطالعه نقش تجربه زیسته متفاوت در ناتوانی ارتباطی برجسته بود.

یافته‌های این پژوهش را می‌توان در چارچوب نظریه کنش متقابل نمادین تبیین کرد. براساس‌این دیدگاه، معنا در تعامل میان اعضای خانواده شکل می‌گیرد، اما در خانواده‌های مورد مطالعه گفت‌وگو به‌جای تولید معنا و درک متقابل، به تبادل‌های کوتاه، پراکنده و تنش‌آلود محدود شده بود. درنتیجه، فرزندان نه‌تنها مهارت گفت‌وگو را نیاموخته بودند، بلکه ناتوانی در بیان و شنیده‌شدن را به بخشی از تجربه ارتباطی خود تبدیل کرده بودند. از منظر سرمایه اجتماعی کلمن نیز پیوند ارتباطی میان والدین و فرزندان در بسیاری از خانواده‌ها تضعیف شده بود. کلمن روابط مبتنی بر اعتماد، تعامل و تعهد متقابل را سرمایه‌ای می‌داند که انتقال ارزش‌ها و انسجام خانواده را تسهیل می‌کند اما در این خانواده‌ها بر اثر ضعف گفت‌وگو، بی‌اعتمادی و پنهان‌کاری فرسوده شده بود و رابطه والد فرزند از کارکرد اصلی خود فاصله گرفته بود. هنگامی‌که اعضای خانواده احساس می‌کنند شنیده نمی‌شوند یا امکان بیان آزادانه دیدگاه‌های خود را ندارند، اعتماد متقابل تضعیف شده و خانواده بخشی از ظرفیت خود را برای حمایت عاطفی و انتقال ارزش‌ها از دست می‌دهد.

همچنین یافته‌های این پژوهش با رویکرد سیستمی برادشاو و الگوی چرخه‌ای اولسون همسو است، اما درعین‌حال ابعاد تازه‌ای را آشکار می‌کند. این دو دیدگاه بر نقش الگوهای تعاملی خانواده در حفظ تعادل و انسجام تأکید دارند. یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که بازتولید الگوهایی مانند تحکم، سرکوب صدا، ناتوانی در مدیریت تعارض و ضعف انعطاف‌پذیری، نه‌تنها انسجام خانواده را کاهش داده، بلکه موجب شده است که خود گفت‌وگو به بخشی از مسئله تبدیل شود. در تبیین یافته‌ها با نظریه کنش ارتباطی هابرماس، مشخص شد که شرایط چهارگانه کنش ارتباطی (صدق، صداقت، درستی و فهم‌پذیری) در روابط خانوادگی مورد مطالعه محقق نشده است. هابرماس بر گفت‌وگوی بدون سلطه تأکید دارد، درحالی‌که یافته‌های ما تحت عنوان «صدای سرکوب‌شده» و «گفت‌وگو به‌مثابه میدان کشمکش»، نشان می‌دهند که ساختار قدرت در خانواده مانع از کنش ارتباطی تفاهم‌آمیز شده است.

در مجموع، یافته‌های این پژوهش نشان داد که در خانواده‌های مورد مطالعه، ناتوانی در گفت‌وگو صرفاً یک مشکل ارتباطی نیست، بلکه بیانگر فرایندی است که در آن گفت‌وگو به تدریج کارکرد خود را در ایجاد فهم متقابل، همدلی و حل تعارض از دست می‌دهد. مقوله هسته «گفت‌وگو در کما» نیز در همین زمینه شکل گرفت و نشان داد که چگونه تعامل عوامل فردی، خانوادگی و فرهنگی می‌تواند کیفیت ارتباط میان والدین و فرزندان را تضعیف کند. همچنین می‌توان نتیجه گرفت که بهبود وضعیت گفت‌وگو در خانواده مستلزم مداخلاتی چون آموزش مهارت‌های ارتباطی، کاهش تابوهای فرهنگی و تقویت فضای امن برای گفت‌وگو بوده است.

این پژوهش نیز مانند سایر مطالعات کیفی با محدودیت‌هایی همراه بود:

یافته‌ها بر پایه تجربه‌های زیسته مشارکت‌کنندگانی شکل گرفت که در شهر یزد زندگی می‌کردند. ازاین‌رو، تفسیر و کاربرد نتایج باید باتوجه‌به ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی این زمینه صورت گیرد و نمی‌توان آن را به همه خانواده‌های ایرانی تعمیم داد.

موضوع پژوهش برای برخی از مشارکت‌کنندگان از نظر عاطفی بسیار حساس بود؛ به‌گونه‌ای که در جریان برخی مصاحبه‌ها، یادآوری تجربه‌های خانوادگی با بروز احساساتی مانند گریه یا مکث‌های طولانی همراه می‌شد. این شرایط گاهی فرایند مصاحبه را دشوار می‌کرد و نیازمند صرف زمان بیشتر، ایجاد احساس امنیت و رعایت ملاحظات اخلاقی برای ادامه گفت‌وگو بود. در برخی موارد، به دلیل حساسیت موضوع، مشارکت‌کنندگان در ابتدای مصاحبه تمایل کمتری به بیان تجربه‌های شخصی داشتند و ایجاد اعتماد و شکل‌گیری گفت‌وگویی عمیق مستلزم صرف زمان بیشتر و برقراری رابطه‌ای مبتنی بر اطمینان بود.

پیشنهادات

۱. باتوجه‌به ضعف مهارت‌های ارتباطی و ناتوانی در بیان احساسات در میان برخی مشارکت‌کنندگان، پیشنهاد می‌شود کارگاه‌های آموزشی مهارت گفت‌وگو، گوش‌دادن فعال و مدیریت تعارض برای والدین و فرزندان در مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز مشاوره خانواده برگزار شود.

۲. از آنجا که یافته‌ها نشان‌دهنده وجود شکاف ادراکی و ضعف در درک متقابل میان والدین و فرزندان بود، لازم است نهادهای فرهنگی و رسانه‌ای، برنامه‌هایی در جهت تقویت گفت‌وگوی بین‌نسلی و افزایش آگاهی خانواده‌ها نسبت به نیازها و تحولات نسل جوان طراحی کنند.

۳. باتوجه‌به نقش تحکم، سرکوب صدا و محدودیت در بیان آزادانه دیدگاه‌ها در برخی خانواده‌ها، پیشنهاد می‌شود مراکز مشاوره خانواده توجه بیشتری به آموزش الگوهای ارتباطی مشارکتی و مبتنی بر تعامل همدلانه داشته باشند.

۴. از آنجا که بسیاری از مشارکت‌کنندگان، گفت‌وگو با همسالان را جایگزین گفت‌وگو در خانواده کرده بودند، ضروری است زمینه‌هایی برای تقویت احساس امنیت روانی و اعتماد در روابط خانوادگی فراهم شود تا اعضای خانواده بتوانند مسائل و دغدغه‌های خود را بدون ترس از قضاوت یا سرزنش بیان کنند.

۵. باتوجه‌به کیفی‌بودن پژوهش حاضر و تمرکز آن بر جوانانی که احساس شکاف نسلی و تعارض ارتباطی بیشتری را تجربه کرده‌اند، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، تجربه خانواده‌هایی با الگوهای ارتباطی موفق و گفت‌وگو محور نیز مورد مطالعه قرار گیرد.

منابع

اشتراوس، انسلم و کوربین، جولیت (۱۳۹۱). مبانی پژوهش کیفی، فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای. ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی. https://zaya.io/s28vr

باقری، مهدیه؛ صدیق اورعی، غلامرضا؛ فرزانه، احمد (۱۳۹۹). مسئله تعامل اجتماعی در خانواده ایرانی. *فصلنامه مسائل اجتماعی ایران*، ۱۱(۲): ۳۳-۶۴. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.24766933.1399.11.2.9.0

باقی نصرآبادی، علی (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی خانواده. تهران: دانشگاه جامع علمی و کاربردی. https://ketab.ir/Book/1060CB06-0EAA-4BC1-B75E-46A3698769AC

برادشاو، جان (۱۳۸۶). خانواده، تحلیل سیستمی خانواده. ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران: لیوسا.

بهرامی، محمود؛ بابایی، رضا؛ پیرزاده، حجت‌الله (۱۳۹۴). بررسی رابطه الگوهای ارتباطی خانواده با خودکارآمدی و عزت نفس در نوجوانان. کنگره سراسری روان شناسی کودک و نوجوان.

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و ارتباطات (پمفا) (۱۴۰۱، ۲۵ خرداد). نبود دیالوگ بین نسلی گریبان خانواده را گرفته است.

پیوزی، مایکل (۱۳۸۷). یورگن هابرماس. ترجمه احمد تدین. تهران: نشر هرمس.

ترکاشوند مرادآبادی، محمد؛ زندی، لیلا؛ شمس قهفرخی، فریده (۱۳۹۹). تغییرات مشخصه‌های جمعیتی استان یزد در دوره زمانی ۱۳۳۰ تا ۱۴۳۰. *فصلنامه فرهنگ یزد*، ۲(۶): ۷۳-۱۰۸. https://fyazd.ricac.ac.ir/article_133754.html

جعفرزاده پور، فروزنده (۱۳۹۹). بررسی چگونگی رابطه بین مدت‌گذران فراغت مجازی و تغییر در روابط نسلی. *توسعه اجتماعی*، ۱۵(۱): ۱۸۹-۲۱۴. https://doi.org/10.22055/qjsd.2020.16739

جعفرنژاد، خدیجه؛ اسدی یونسی، محمدرضا؛ راستگومقدم، میترا (۱۳۹۴). رابطه ابعاد الگوی ارتباطی خانواده با فراوانی و شدت تعارضات والدین نوجوانان. *فصلنامه خانواده پژوهی*، ۱۱(۴۲): ۲۳۵-۲۱۹. https://jfr.sbu.ac.ir/article_96376.html

حریری، نجلا (۱۳۸۵). اصول و روش‌های پژوهش کیفی. تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات. https://zaya.io/28u11

حیدری، رزیتا (۱۳۹۳). بررسی رابطه بین الگوهای ارتباطی خانواده و احساس تنهایی. کنگره ملی آسیب شناسی خانواده.

رازقی، نادر و اسلامی، اصلی (۱۳۹۴). مطالعه کیفی علت‌های تعارض در خانواده. *فصلنامه فرهنگی تربیتی زنان و خانواده*، ۱۰(۳۲): ۵۳-۷۲. https://cwfs.ihu.ac.ir/article_201669.html

زارعی‌محمودآبادی، علیرضا؛ روحانی، علی؛ افشانی، سید علیرضا؛ موسوی، سیدمحسن (۱۴۰۳). مردم‌نگاری انتقادی: یک ارزیابی نظری. *تداوم و تغییر اجتماعی*، ۳(۱): ۱۸۳-۲۰۲. https://doi.org/10.22034/jscc.2023.19667.1065

ساروخانی، باقر و دودمان، لیلا (۱۳۸۹). ساختار قدرت در خانواده و تاثیر آن بر مشارکت اجتماعی. *جامعه‌شناسی مطالعات جوانان*، ۱(۱): ۱۰۵-۱۲۹.

ساعی، منصور (۱۴۰۱ ب). الگوهای ارتباطات میان‌فردی والدین و فرزندان در خانواده (تحلیل تجربه فرزندان در خانواده‌های تهرانی). *فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ–ارتباطات*، ۲۳(۵۸): ۳۲۷-۲۹۷. https://doi.org/10.22083/jccs.2021.264538.3255

ساعی، منصور (۱۴۰۱ الف). تحلیل موانع و بازدارنده‌های گفت‌وگوی بین نسلی در خانواده، *فصلنامه علمی جامعه، فرهنگ و رسانه*، ۱۱(۴۳): ۱۹۱-۲۱۸. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.38552322.1401.11.43.6.2

ستوده، هدایت‌الله و بهاری، سیف‌الله (۱۳۸۶). آسیب‌شناسی خانواده. تهران: ندای آریانا.

شهرکی ثانوی، فریبا؛ نویدیان، علی؛ انصاری مقدم، علیرضا؛ فرجی شوی، مهدی (۱۳۹۰). بررسی رابطه الگوهای خانواده بر کیفیت زندگی نوجوانان. *فصلنامه مشاوره و روان درمانی خانواده*، ۱(۱): ۱۰۱-۱۱۴. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22516654.1390.1.1.7.5

صادقی، مرسده (۱۳۹۱). کتاب کوچک گفت‌وگو. تهران: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر. https://zaya.io/qxfno

عباسی، صدیقه؛ سفیری، خدیجه؛ امیرمظاهری، امیرمسعود (۱۳۹۷). تأثیر عوامل اجتماعی بر روابط نسلی از دیدگاه دانشجویان دختر. *جامعه پژوهی فرهنگی*، ۹(۱): ۱۶۰-۱۳۳. https://socialstudy.ihcs.ac.ir/article_3315.html

علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۲). نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، رویکرد فلسفی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، سیاسی، تاریخی و ادبی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

فریدی زاد، فروزش؛ حیدری، محمدحسین؛ نیستانی، محمدرضا (۱۳۹۸). بررسی رابطه گفت‌وگو محوری در خانواده با خودگردانی فرزندان و تبیین تربیتی آن. *نشریه علمی فرهنگی-تربیتی زنان و خانواده*، ۱۴(۴۹): ۷-۲۳. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.26454955.1398.14.49.1.1

کانی ساناتی، ئەوین؛ حسینیان، سیمین؛ سهیلی، فریبا (۱۳۹۶). الگوهای ارتباطی خانواده و احساس تنهایی در دختران نوجوان. کنگره بین المللی نقش زن در سلامت خانواده و جامعه.

گودرزی، ف. (۱۴۰۴). قدم زدن با نسل زِد؛ مردم‌نگاری زیست‌جهان نسل زِد در فضاهای عمومی شهر بروجرد. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۹(۲): ۱۳۳-۱۶۱. https://doi.org/10.22034/jss.2026.2090141.1950

مرادی، شکیلا؛ روحانی، علی؛ افشانی، سیدعلی‌رضا (۱۴۰۲). خودمداری اجتماعی دانشجویان در گذار به جوانی: یک نظریهٔ زمینه‌ای. *تداوم و تغییر اجتماعی*، ۲(۲): ۲۶۷-۲۸۵. https://doi.org/10.22034/jscc.2024.19711.1066

مرادی، شکیلا؛ سلمان‌زاده، زهرا؛ روحانی، علی (۱۴۰۴). بازاندیشی در علوم اجتماعی: یک مطالعه مروری. *تداوم و تغییر اجتماعی*، ۴(۱): ۱۵۹-۱۷۶. https://doi.org/10.22034/jscc.2024.20878.1094

مرتضوی، مهناز؛ حسینیان، سیمین؛ رسولی، رویا؛ زارعی محمودآبادی، حسن (۱۳۹۸). تجربه زیسته تک فرزند از تعامل با والدین «مطالعه پدیدارشناسی». *فصلنامه خانواده پژوهی*، ۱۵(۲): ۲۵۱-۲۶۶. https://jfr.sbu.ac.ir/article_97751.html

نفری، محدثه (۱۴۰۱). بررسی پدیدارشناختی نحوه مواجه والدین با شکاف نسلی. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.

نیکدل کلاشمی، مازیار (۱۴۰۴). تکثر هویت‌های پسرانه: صورت‌بندی‌های جدید از پسربودگی در میان نوجوانان شهر صومعه‌سرا. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۹(۳): ۸۴-۱۱۰. https://doi.org/10.22034/jss.2026.2089652.1947

هاتفی‌راد، لیدا؛ پارسامهر، مهربان؛ روحانی، علی (۱۴۰۳). از باورهای ذهنی مطلوب تا چالش‌های عملی شکل‌گیری تعاملات با فرزند: یک مطالعه زمینه‌ای در شهر یزد. *فصلنامه مسائل اجتماعی ایران*، ۱۵(۳): ۲۹۱-۳۲۴. https://doi.org/10.61186/jspi.15.3.291

Aggarwal, M., Rawat, M. S., Singh, S., Srivastava, S., Gauba, P. (2017).

Generation gap: An emerging issue of society. *International Journal of Engineering Technology Science and Research*, 4(9): 973-983. https://www.researchgate.net/profile/Mahender-Rawat/publication/341293407_Generation_Gap_An_Emerging_Issue_of_Society/links/65aea1c79ce29c458b9455c3/Generation-Gap-An-Emerging-Issue-of-Society.pdf

Anyakoha, B.U., Cookey, I.T., Odenigbo, C.I., Anorue, L.I. (2023). Communication patterns and parent-child relationship issues: a case study of families resident in university of nigeria, nsukka, enugu state. *Journal of Home Economics Research,* 30(2). https://doi.org/10.66043/jfsr.v2i2.57

Ashtaputre, A.A., PA, P., Bhutekar, S.V., BR, B., Sheikh, M. R., Taur, A.D. (2022). Communication problem and conflicts in parent child relationship. indian. *Journal of Social Sciences and Literature Studies,* 8(1). https://doi.org/10.33200/IJCER.800990

Bedel, A., & Barkın, A.B. (2025). An investigation of coping skills with stress of high school students in terms of family communication patterns. *Participatory Educational Research,* 12(6): 225-236. https://doi.org/10.17275/per.25.87.12.6

Cheal, D. (2008). Families in todays world: a comparative approach. Routledge. https://doi.org/10.4324/9780203007211

Coleman, J.S. (1988). Social capital in the creation of human capital. *American journal of Sociology,* 94: 95-120. https://www.jstor.org/stable/i329085

Habermas, J. (1985). The theory of communicative action: Volume 1: reason and the rationalization of society (Vol. 1). Beacon press.

Hu, J., & Zhou, T. (2025). Parent-and adolescent-driven effects in emotion-related communication and longitudinal relationships with depressive symptoms in adolescents. *Journal of youth and adolescence,* 54(2): 310-325. https://doi.org/10.1007/s10964-024-02067-

Javaid, Z.K., Ikram, L., Aleem, M., Ishaq, I., Arshad, M. (2024). Investigating role of family violence in intergenerational transmission of abusive parenting: a qualitative study. *Jahan-e-Tahqeeq,* 7(2): 512-528. https://jahan-e-tahqeeq.com/index.php/jahan-e-tahqeeq/issue/view/31

Keshavarzi, S., Askari-Nodoushan, A., Ruhani, A., Cakal, H. (2023). From dreams to possibilities: the role of gender and family income in aspirations among youth in the city of yazd. *Journal of Youth Studies,* 26(7): 823–842. https://doi.org/10.1080/13676261.2022.2053664

Mishra, H., & Singh, A.K. (2023). Parenting and the generation gap. *International Journal of Research and Analytical Reviews (IJRAR),* 10(2): 726-742. https://ijrar.org/papers/IJRAR23B1087.pdf

Noller, P., & Callan, V. (1991). The adolescent in the family, london: Routledge.

Olson, D.H., Sprenkle, D.H., Russell, C.S. (1979). Circumplex model of marital and family systems: i. cohesion and adaptability dimensions, family types, and clinical applications. *Family process,* 18(1): 3-28. https://doi.org/10.1111/j.1545-5300.1979.00003.x

Peterson, R., & Green, S. (2009). 'Families first: keys to successful family functioning communication'. http://hdl.handle.net/10919/48300

Rahman, A., Pathania, B., Shirodker, A.G. (2025). Dynamics of father-son attachment: exploring communication patterns and influencing factors. *International Journal of Interdisciplinary Approaches in Psychology,* 3(6): 1-19. https://doi.org/10.61113/ijiap.v3i6.1049

Saranrittichai, K., Nilvarangkul, K., Sarakarn, P., Phoolawan, P., Nidthumakul, N., Chaimay, B., Theeranut, A. (2025). Family factors associated with talking about sexuality issues with the adolescents of Thai parents. *Journal of Public Health and Development,* 23(2): 27-41. https://doi.org/10.55131/jphd/2025/230203

Su, Z., Lin, L., Li, Z., Ding, R. (2026). Bidirectional relationships between family communication patterns of adolescents' negative emotions and problematic technology use: a random intercept cross-lagged panel model analysis. *Journal of Adolescence,* 98(2): 407-423. https://doi.org/10.1002/jad.70070

Tor-Anyiin, R.D., & Hanior, E.A. (2026). Family communication patterns as correlates of psychosocial adjustment of undergraduates in rev. Fr. Moses Orshio Adasu University, Makurdi. https://www.seahipublications.org/wp-content/uploads/2026/01/IJIPSD-M-26-2026.pdf

Umennuihe, C.L., Eya, D.N., Nwobi, C.A., Obiora, J.I. (2023). Relationship between family communication patterns and conflict management styles of adolescents in udenu local government area, enugu state. *Journal For Family & Society Research,* 2(2). https://doi.org/10.66043/jfsr.v2i2.57

Zapf, H., Boettcher, J., Haukeland, Y., Orm, S., Coslar, S., Fjermestad, K. (2024). A systematic review of the association between parent-child communication and adolescent mental health. *JCPP advances,* 4(2): e12205. https://doi.org/10.1002/jcv2.12205

SITONE PUBLISHING

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Intending, not Intending, or Uncertain? Patterns and Changes in Fertility Intentions among Married Women in Tehran, 2012-2025

Amir Erfani[1]*, Marzieh Nojomi[2]*, Neda Soleimanvandi Azar[3]

[1] *Professor of Demography and Sociology, Department of Sociology, Faculty of Arts and Sciences, Nipissing University, North Bay, Ontario, Canada. Adjunct Professor, Preventive Medicine and Public Health Research Center, Psychosocial Health Research Institute, Department of Community and Family Medicine, School of Medicine, Iran University of Medical Sciences, Tehran, Iran.*

[2] *Professor of Preventive and Community Medicine, Preventive Medicine and Public Health Research Center, Psychosocial Health Research Institute, Department of Community and Family Medicine, School of Medicine, Iran University of Medical Sciences, Tehran, Iran. Adjunct Professor, Department of Sociology, Faculty of Arts and Sciences, Nipissing University, North Bay, Ontario, Canada.*

[3] *Assistant Professor of Health and Social Welfare, Preventive Medicine and Public Health Research Center, Psychosocial Health Research Institute, Department of Community and Family Medicine, School of Medicine, Iran University of Medical Sciences, Tehran, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 10 July 2026
Revised: 17 August 2026
Accepted: 17 August 2026
Published: 08 September 2026

Keywords:
Fertility intentions,
Fertility uncertainty,
Childbearing timing,
Low fertility,
Tehran.

ABSTRACT

Despite the importance of fertility intentions for forecasting future fertility, up-to-date evidence on fertility intentions in Iran remains limited. This study examines the levels and patterns of fertility intentions among 1,999 married women aged 15–44 in Tehran in 2025 and analyzes its changes since 2012. Descriptive statistics and multinomial logistic regression were used. Results showed that 66.8% of women under age 45 did not intend to have another child, 15.9% intended further childbearing, and 11.3% were uncertain about childbearing. Among women younger than 36, the share of uncertain intentions increased from 12.3% in 2012 to 17.0% in 2025. Fertility intentions were concentrated among childless women and those with one child, whereas most women with two children (83%) and three or more children (88%) intended to stop childbearing. The likelihood of either not intending additional childbearing or being uncertain was higher among younger women, those with fewer children, those with a higher age at marriage, and users of less effective contraceptive methods or non-users, while women living in higher-status residential areas were less likely to belong to these groups. The findings indicate persistent fertility limitation, rising fertility uncertainty, and the strengthening of one-child and two-child family norms in Tehran. Potential fertility increase remains concentrated among childless, one-child, and uncertain women.

Introduction

Fertility intentions are among the strongest predictors of future childbearing because they capture individuals' plans and decisions regarding whether and when to have a child (Hagewen & Morgan, 2005; Schoen et al., 1999). These intentions are shaped by life-course circumstances, socioeconomic conditions, and broader social contexts, and therefore making them an important indicator of forecasting future fertility trends, especially in low-fertility societies. Over the past two decades, Iran has experienced below-replacement fertility, a situation that has coincided with major social and economic changes, including delayed marriage, postponement of childbearing, and increasing economic uncertainty (Erfani, 2019; Hosseini et al., 2021; Torabi & Bagi, 2024). Despite growing research on fertility, most Iranian studies have focused on fertility preferences rather than fertility intentions. Moreover, issues such as the fertility timing, uncertainty in fertility intentions, and changes in fertility intentions over time have received limited attention, partly because of the lack of comparable repeated data. Understanding fertility intentions requires attention to both individuals' positions within the reproductive life course and the socioeconomic contexts in which reproductive decisions are made. From the perspective of life-course approach, fertility intentions are shaped by factors such as age, age at marriage, and

*Corresponding authors: Amir Erfani (*amire@nipissingu.ca*); Marzieh Nojomi (*mnojomi@iums.ac.ir*).

E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

Cite this article:
Erfani, A., Nojomi, M., Soleimanvandi Azar, N. (2026). Intending, not intending, or uncertain? Patterns and changes in fertility intentions among married women in Tehran, 2012-2025. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 79-99.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.590959.1361

parity, factors that determine opportunities and constraints for childbearing (Elder, 1998; Buhr & Huinink, 2014; Huinink & Kohli, 2014). Fertility intentions generally decline with increasing age and parity, whereas later marriage may extend intentions for future childbearing (Hayford, 2009; Guzzo & Hayford, 2023). At the same time, the fertility agency perspective suggests that fertility intentions reflect not only reproductive preferences but also individuals' perceived ability to achieve their reproductive goals under specific social and economic conditions (Bazzani & Vignoli, 2022). Factors such as household economic conditions, educational level, residential context, and contraceptive behaviors influence this capacity by shaping perceived opportunities, constraints, and future prospects (Comolli, 2023; Ni, 2025). Collectively, these perspectives suggest that fertility intentions result from the interaction between life-course position and the resources available for achieving reproductive goals. Using two comparable fertility intention surveys conducted in Tehran in 2012 and 2025, this study addresses these research gaps. Specifically, it examines: (1) the levels and patterns of fertility intentions in 2025, including fertility timing and the degree of uncertainty; (2) changes in fertility intentions between 2012 and 2025; and (3) the demographic, social, and economic factors associated with fertility intentions.

Methodology and Data

This study uses data from "the 2025 Tehran Fertility Intentions Survey," conducted among a representative sample of 1,999 married women aged 15–44 residing in the 22 districts of Tehran (Erfani, 2026). Data were collected through Computer-Assisted Telephone interviewing (CATI) using a dual-frame random-digit-dialing design that combined landline and mobile telephone numbers. The survey achieved a response rate of 76.02%. To assess changes over time, findings from the 2025 survey were compared with those from a comparable survey conducted in Tehran in 2012 among 2,267 married women under age 36 (Erfani, 2013). To analyze trends and maintain comparability, the 2025 sample was similarly restricted to women younger than 36 years. The dependent variable was fertility intentions, categorized into three groups: intending to have a child (or another child), being uncertain about future childbearing, and intending no additional childbearing. Guided by the theoretical framework of the study, explanatory variables included age, age at marriage, parity, contraceptive use, household expenditures, and residential area. Descriptive statistics, chi-square tests, and multinomial logistic regression models were used to examine levels, trends, and correlates of fertility intentions.

Findings

The findings of the study indicate that fertility intentions are generally at a low level among married women in Tehran. Approximately 67 percent of respondents reported no intention to have another child, while only 15.9 percent expressed a positive fertility intention. An additional 11.3 percent reported uncertainty regarding their future childbearing. Moreover, parity emerged as the strongest correlate of fertility intentions. Positive fertility intentions were largely concentrated among childless women and those with one-child, while more than four-fifths of women with two children and nearly nine-tenths of women with three or more children reported no desire for additional childbearing. The comparison between 2012 and 2025 revealed a substantial increase in fertility uncertainty, such that the proportion of women uncertain about future childbearing rose from 12.3 percent to 17.0 percent. Age patterns were also pronounced. Positive fertility intentions were at their highest level among women under age 30, while the highest level of uncertainty peaked among women aged 30–34. Beyond age 35, intentions to stop childbearing increased substantially. Multivariate results showed that fertility intentions were significantly associated with age at marriage, residential district, and contraceptive behaviors. Later-married women were more likely to intend future childbearing. Whereas, women living in Tehran's upper and middle districts were less likely to report childbearing intentions or fertility uncertainty. Additionally, users of long-acting contraceptive methods were considerably more likely to intend stopping childbearing. Educational attainment was not independently associated with fertility intentions after adjustment for other factors.

Discussion and Conclusion

The findings of this study indicate that the pattern of fertility intentions in Tehran is characterized by the predominance of childbearing avoidance, increasing fertility uncertainty, and the concentration of reproductive potential among childless women and those with one child. The very low intention for additional childbearing among women with two or more children is consistent with evidence of the consolidation of the two-child norm in Iran and other low-fertility settings (Lotfi et al., 2017; Billari et al., 2009), while also suggesting the growing presence of one-child family patterns (Shojaei & Erfani, 2019; Erfani & Shojaei, 2018). A notable finding of this study is the rise in fertility uncertainty between 2012 and 2025. Rather than an increase in positive fertility intentions over the period under study, the main change has been the expansion of uncertainty about future childbearing. This finding aligns with the results of recent studies that identify uncertainty as an important dimension of reproductive decision-making in low-fertility societies (Barker & Buber-Ennser, 2024; Badolato et al., 2025; Vignoli et al., 2020). The age pattern observed in fertility intentions is also consistent with evidence of delayed childbearing and fertility postponement (Beaujouan et al., 2023; Slabá et al., 2024). Overall, future fertility trends in Tehran are likely to depend largely on the reproductive decisions of childless women, one-child women, and those who are uncertain about future childbearing. These findings highlight the importance of incorporating fertility uncertainty and fertility timing into fertility researches and demographic monitoring systems.

Acknowledgments

This study is part of the research project "The 2025 Tehran Fertility Intentions Survey," conducted by the first author and colleagues with financial support from the National Population Research Institute of Iran (Grant No. 177469/21-30-10-1403), Iran University of Medical Sciences (Grant No. 27822-90-4-1402), and Nipissing University (Grant No. 1622-60-15-04-2024). The authors sincerely acknowledge the data collection team at the Sarmayeh Polling Agency (Tehran) and extend their gratitude to all women who participated in this survey.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

تمایل، عدم تمایل یا نااطمینانی؟ الگوها و تغییرات نیّت‌های باروری زنان متأهّل در تهران، ۱۳۹۱-۱۴۰۴

امیر عرفانی[1*]، مرضیه نجومی[2*]، ندا سلیمان‌وندی آذر[3]

[1] استاد جامعه‌شناسی و جمعیت‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم و هنرها، دانشگاه نیپیسینگ، نورت بی، آنتاریو، کانادا. استاد وابسته، مرکز تحقیقات طب پیشگیری و سلامت جمعیت، پژوهشکده پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی، گروه پزشکی اجتماعی و خانواده، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ایران.

[2] استاد پزشکی پیشگیری و اجتماعی ، مرکز تحقیقات طب پیشگیری و سلامت جمعیت، پژوهشکده پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی، گروه پزشکی اجتماعی و خانواده، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ایران. استاد وابسته، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم و هنرها، دانشگاه نیپیسینگ، نورت بی، آنتاریو، کانادا.

[3] استادیار سلامت و رفاه اجتماعی، مرکز تحقیقات طب پیشگیری و سلامت جمعیت، پژوهشکده پیشگیری از آسیب های اجتماعی، گروه پزشکی اجتماعی و خانواده، دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۱۹
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۱۷

کلیدواژه‌ها:
نیّت باروری، نااطمینانی باروری، زمان‌بندی فرزندآوری، باروری پایین، تهران.

چکیده

باوجود اهمیت نیّت‌های باروری برای پیش‌بینی آینده باروری، شواهد به‌روز درباره آن‌ها در ایران محدود است. این پژوهش سطوح و الگوهای نیّت‌های باروری ۱۹۹۹ زن متأهّل ۱۵ تا ۴۴ ساله تهران را در سال ۱۴۰۴ بررسی و تغییرات آن را نسبت به ۱۳۹۱ تحلیل می‌کند. از روش‌های توصیفی و رگرسیون لجستیک چندجمله‌ای استفاده شد. یافته‌ها نشان داد که ۶۶/۸ درصد زنان زیر ۴۵ سال قصد فرزندآوری دیگر را ندارند، ۱۵/۹ درصد دارای نیّت فرزندآوری و ۱۱/۳ درصد نسبت به فرزندآوری نامطمئن‌اند. در میان زنان زیر ۳۶ سال، سهم نیّت‌های نامطمئن از ۱۲/۳ درصد در ۱۳۹۱ به ۱۷ درصد در ۱۴۰۴ افزایش یافت. قصد فرزندآوری بیشتر در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند مشاهده شد و بیشتر زنان دارای دو فرزند (۸۳ درصد) و سه فرزند یا بیشتر (۸۸ درصد) قصد فرزندآوری نداشتند. احتمال عدم تمایل یا نااطمینانی نسبت به فرزندآوری در زنان جوان‌تر، کم‌فرزندتر، با سن ازدواج بالاتر و استفاده‌کنندگان از روش‌های کم‌اثر یا فاقد پیشگیری بیشتر بود، درحالی‌که زنان مناطق بالاتر شهر کمتر در این گروه‌ها قرار داشتند. یافته‌ها نشان‌دهنده غلبه عدم تمایل به فرزندآوری، افزایش نااطمینانی باروری و تثبیت الگوی تک‌فرزندی و دوفرزندی در تهران است. ظرفیت افزایش باروری عمدتاً در میان زنان بی‌فرزند، تک‌فرزند و نامطمئن متمرکز است.

مقدمه

نیّت باروری به برنامه‌ها و قصدهای ابرازشده افراد درباره اینکه آیا و چه زمانی می‌خواهند صاحب فرزند (یا فرزند دیگری) شوند اشاره دارد و یکی از مهم‌ترین پیش‌بینی‌کننده‌های رفتار واقعی باروری محسوب می‌شود. پژوهش‌های جمعیت‌شناختی نشان داده‌اند که نیّت‌های باروری، به‌ویژه نیّت‌های کوتاه‌مدت و زمان‌مند، ارتباط بسیار نزدیکی با تحقق فرزندآوری دارند و حتی از شاخص‌هایی مانند اندازه ایده‌آل یا مطلوب خانواده، قدرت پیش‌بینی‌کنندگی بیشتری برخوردارند (Hagewen & Morgan, 2005; Schoen et al., 1999). ازاین‌رو، نیّت‌های باروری نه تنها بازتابی از نگرش‌ها و ترجیحات افراد هستند، بلکه واکنش آنان را نسبت به شرایط اقتصادی، هنجارهای اجتماعی، سیاست‌های حمایتی دولت و محدودیت‌های چرخه زندگی منعکس می‌کنند. درنتیجه، مطالعه نیّت‌های باروری می‌تواند تصویری نسبتا

*نویسنده مسئول: امیر عرفانی (amire@nipissingu.ca)؛ نجومی، مرضیه (mnojomi@iums.ac.ir).

استناد به این مقاله: عرفانی، امیر؛ نجومی، مرضیه؛ سلیمان‌وندی آذر، ندا (۱۴۰۵). تمایل، عدم تمایل یا نااطمینانی؟ الگوها و تغییرات نیّت‌های باروری زنان متأهّل در تهران، ۱۳۹۱-۱۴۰۴. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۷۹-۹۹.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.590959.1361

روشن از مسیرهای احتمالی تحولات باروری در آینده ارائه دهد؛ به‌ویژه در جوامعی که برای مدت طولانی با باروری پایین مواجه‌اند و تغییرات کوچک در نیّت‌ها ممکن است پیامدهای جمعیتی بلندمدتی به همراه داشته باشد.

ایران یکی از مهم‌ترین نمونه‌های چنین جوامعی است. نرخ باروری کل کشور طی بیش از دو دهه گذشته در سطحی پایین‌تر از باروری جایگزینی (۲/۱ فرزند برای هر زن) قرار داشته و شواهد موجود از تداوم این وضعیت حکایت دارند. این تحول هم‌زمان با تغییرات گسترده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از جمله افزایش سن ازدواج، تعویق فرزندآوری، گسترش آموزش عالی، افزایش نااطمینانی‌های اقتصادی، تغییر روابط جنسیتی و ظهور برخی ویژگی‌های گذار دوم جمعیتی رخ داده است (Erfani, 2019; Erfani et al., 2018; Hosseini et al., 2021; Torabi & Bagi, 2024). در چنین شرایطی، شناخت نیّت‌های باروری می‌تواند درک عمیق‌تری از رفتارهای باروری آینده و ظرفیت بالقوه تغییرات جمعیتی فراهم کند.

از منظر سیاست‌گذاری نیز توجه به نیّت‌های باروری اهمیت ویژه‌ای دارد. کاهش تمایل به فرزندآوری یا افزایش نااطمینانی نسبت به فرزندآوری در میان زنان سنین باروری می‌تواند نشانه‌ای از تضعیف انگیزه‌های فرزندآوری، افزایش موانع تحقق فرزندآوری و در نهایت تداوم باروری پایین باشد (Adejugbe & Ahmed, 2025). ازاین‌رو، آگاهی از سطح نیّت‌های باروری و چگونگی توزیع آن در میان گروه‌های مختلف جمعیتی می‌تواند اطلاعات ارزشمندی برای ارزیابی چشم‌انداز باروری و طراحی سیاست‌های جمعیتی فراهم آورد. افزون‌براین، بررسی ابعادی همچون زمان‌بندی فرزندآوری، میزان اطمینان افراد به نیّت‌های ابرازشده و تفاوت‌های مرتبط با تعداد فرزندان موجود، می‌تواند شناخت دقیق‌تری از وضعیت بالقوه فرزندآوری در جامعه ارائه کند.

با وجود گسترش مطالعات باروری، چند خلأ پژوهشی همچنان باقی است. نخست آنکه بخش عمده مطالعات انجام‌شده در ایران بر ترجیحات باروری، ازجمله تعداد مطلوب فرزندان، تمرکز داشته‌اند؛ درحالی‌که نیّت‌های باروری، که ارتباط نزدیک‌تری با رفتار واقعی فرزندآوری دارد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است (مانند Khalajabadi Farahani et al., 2015; Lotfi et al., 2017). همچنین در مطالعات محدود انجام‌شده درباره نیّت‌های باروری، ابعاد مهمی همچون زمان‌بندی فرزندآوری، میزان اطمینان به نیّت‌های ابرازشده و تفاوت‌های مربوط به تعداد فرزندان موجود کمتر بررسی شده‌اند. این‌درحالی است که پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند زمان‌بندی نیّت‌های باروری نقش مستقلی در تحقق رفتار باروری دارد و تعویق فرزندآوری می‌تواند حتی در میان افرادی که خواهان فرزند هستند، به کاهش باروری نهایی منجر شود (Marteleto et al., 2023). بنابراین، بررسی هم‌زمان قصد فرزندآوری و افق زمانی تحقق آن، برای درک پویایی‌های باروری در جوامع دارای باروری پایین ضروری است. درنتیجه، هنوز تصویر جامعی از وضعیت نیّت‌های باروری و ابعاد مختلف آن در ایران وجود ندارد. دوم آنکه بخش عمده پژوهش‌های داخلی از داده‌های ملی استفاده کرده‌اند که اساساً برای سنجش نیّت‌های باروری طراحی نشده‌اند و بنابراین امکان بررسی دقیق الگوهای نیّت‌های باروری و عوامل مرتبط با آن را محدود می‌سازند (بگی و همکاران، ۱۴۰۱؛ Khalajabadi et al., 2025). افزون‌براین، بسیاری از مطالعات نیّت‌های باروری را صرفاً به صورت دوحالتی «تمایل» و «عدم تمایل» به فرزندآوری بررسی کرده‌اند و به وضعیت پاسخگویان مردد یا نامطمئن توجه کافی نشده است. درحالی‌که پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند نااطمینانی نسبت به فرزندآوری بخشی معنادار از فرایند تصمیم‌گیری باروری است و نمی‌توان آن را صرفاً ذیل تمایل یا عدم تمایل طبقه‌بندی کرد (Barker & Buber-Ennser, 2024; Badolato et al., 2025). همچنین، عوامل جمعیتی، اجتماعی و اقتصادی مرتبط با نیّت‌های باروری در شرایط جدید اجتماعی و اقتصادی ایران نیازمند بازبینی و ارزیابی مجدد هستند. سوم آنکه فقدان داده‌های تکرارشونده و قابل مقایسه، مطالعه روندهای زمانی نیّت‌های باروری را با محدودیت جدی مواجه کرده است. درنتیجه، شواهد اندکی درباره چگونگی تغییر نیّت‌های باروری در طول زمان و تحول الگوهای آن در ایران وجود دارد. این‌درحالی است که بررسی تغییرات نیّت‌های باروری می‌تواند درک بهتری از پیامدهای تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر رفتارهای باروری فراهم کند و نشانه‌های مهمی درباره روندهای آتی باروری در اختیار پژوهشگران و سیاست‌گذاران قرار دهد.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از داده‌های دو پیمایش قابل مقایسه نیّت‌های باروری در شهر تهران در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۴۰۴ درصدد پر کردن بخشی از این خلأهای پژوهشی است. این مطالعه سه هدف اصلی را دنبال می‌کند: نخست، توصیف سطوح نیّت‌های باروری در سال ۱۴۰۴ و بررسی تفاوت‌های آن بر حسب زمان‌بندی نیّت‌های، سطح اطمینان به نیّت‌های باروری و تعداد فرزندان کنونی زنان؛ دوم، بررسی تغییرات نیّت‌های باروری زنان متأهّل شهر تهران در فاصله سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۴ و سوم، تحلیل الگوهای نیّت‌های باروری بر حسب عوامل جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و بررسی ارتباط این عوامل با نیّت‌های باروری. براین‌اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به سه پرسش اصلی است: (۱) سطوح نیّت‌های باروری در کل جامعه و برحسب زمان‌بندی نیّت‌های، سطح اطمینان و تعداد فرزندان کنونی زنان در سال ۱۴۰۴ چگونه است؟ (۲) نیّت‌های باروری زنان متأهّل شهر تهران بین سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۴۰۴ چه تغییراتی داشته است؟ و

(۳) الگوی نیّت‌های باروری بر حسب عوامل جمعیتی، اجتماعی و اقتصادی چگونه است و این عوامل چگونه با نیّت‌های باروری مرتبط هستند؟

تهران به‌عنوان بزرگ‌ترین کلان‌شهر کشور و دارای یکی از پایین‌ترین و پایدارترین سطوح باروری در ایران (حدود ۱/۲ فرزند برای هر زن) (عرفانی، ۱۴۰۴)، بستر مناسبی برای مطالعه تحولات نوظهور باروری و ارزیابی چشم‌انداز آینده باروری کشور فراهم می‌آورد. یافته‌های این پژوهش می‌تواند شناختی به‌روز و مبتنی بر شواهد از وضعیت، روندها و عوامل مرتبط با نیّت‌های باروری در اختیار سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان قرار دهد.

چارچوب نظری

نیّت‌های باروری نتیجه فرایندی هستند که در آن افراد با توجه به موقعیت خود در چرخه زندگی، منابع در دسترس و شرایط اجتماعی پیرامون، درباره فرزندآوری آینده تصمیم‌گیری می‌کنند. در این پژوهش، تبیین نیّت‌های باروری بر دو رویکرد مکمل، یعنی نظریه چرخه زندگی[1] و رویکرد عاملیت و قابلیت باروری[2] استوار است.

نظریه چرخه زندگی بر این فرض استوار است که رفتارها و تصمیم‌های افراد در بستر مراحل مختلف زندگی شکل می‌گیرند و با تغییر موقعیت آنان در مسیر زندگی دگرگون می‌شوند (Elder, 1998; Buhr & Huinink, 2014; Huinink & Kohli, 2014). ازاین‌منظر، نیّت‌های باروری پدیده‌ای ایستا نیستند، بلکه در طول زندگی و در واکنش به رویدادهای مهمی مانند ازدواج و فرزندآوری تحول می‌یابند. سن، سن ازدواج و تعداد فرزندان مهم‌ترین شاخص‌های موقعیت افراد در چرخه زندگی باروری محسوب می‌شوند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که با افزایش سن و نزدیک شدن به پایان دوره باروری، احتمال تمایل به فرزندآوری کاهش می‌یابد و احتمال توقف فرزندآوری افزایش پیدا می‌کند (Hayford, 2009; Adejugbe & Ahmed, 2025). همچنین تعداد فرزندان بیانگر میزان پیشرفت فرد در مسیر زندگی باروری است و معمولاً با افزایش تعداد فرزندان، تمایل به فرزندآوری مجدد کاهش می‌یابد و گرایش به توقف باروری افزایش پیدا می‌کند (Huinink & Kohli, 2014; Guzzo & Hayford, 2023). سن ازدواج نیز از طریق شکل‌دهی به زمان باقی‌مانده برای فرزندآوری و فرصت تحقق اهداف باروری بر نیّت‌ها اثر می‌گذارد. افرادی که در سنین بالاتر ازدواج می‌کنند، غالباً بخش بیشتری از اهداف باروری خود را به آینده موکول می‌کنند و ممکن است در مقاطع بعدی زندگی همچنان تمایل به فرزندآوری داشته باشند (Ní Bhrolcháin & Beaujouan, 2012; Torabi & Bagi, 2024). علاوه‌براین، پژوهش‌های اخیر تأکید می‌کنند که زمان‌بندی نیت‌های باروری دارای نقش مستقلی در تحقق رفتار باروری است و تعویق فرزندآوری می‌تواند حتی در میان افرادی که خواهان فرزند هستند به کاهش باروری نهایی منجر شود (Marteleto et al., 2023; Spéder & Bálint, 2024). ازاین‌رو، نیّت‌های باروری را باید در ارتباط با جایگاه افراد در چرخه زندگی و افق زمانی تصمیم‌های آنان تفسیر کرد.

با وجود اهمیت چرخه زندگی، موقعیت افراد در این چرخه به تنهایی قادر به تبیین تفاوت‌های موجود در نیّت‌های باروری نیست. برای فهم این تفاوت‌ها، این پژوهش از رویکرد عاملیت و قابلیت باروری نیز بهره می‌گیرد. براساس‌این رویکرد، افراد صرفاً بر اساس ترجیحات خود تصمیم‌گیری نمی‌کنند، بلکه توانایی آنان برای تبدیل خواسته‌ها به برنامه‌های عملی نیز اهمیت دارد (Bazzani & Vignoli, 2022). نیّت‌های باروری زمانی شکل می‌گیرند که افراد بتوانند منابع موجود را به برنامه‌های قابل تحقق برای آینده تبدیل کنند. درنتیجه، منابع اقتصادی و اجتماعی نه تنها بر تمایل به فرزندآوری، بلکه بر میزان اطمینان افراد به تصمیمات باروری خود نیز اثرگذارند. در این چارچوب، هزینه ماهانه خانوار به‌عنوان شاخصی از ظرفیت اقتصادی خانوار در نظر گرفته می‌شود. شرایط اقتصادی مساعد می‌تواند توانایی برنامه‌ریزی برای فرزندآوری را افزایش دهد و نااطمینانی درباره آینده را کاهش دهد، درحالی‌که محدودیت‌های اقتصادی و نگرانی نسبت به آینده ممکن است به تعویق فرزندآوری یا شکل‌گیری نیّت‌های نامطمئن منجر شوند (Vignoli et al., 2020; Comolli, 2023; Ni, 2025). مطالعات جدید نیز نشان می‌دهند که ادراک افراد از امنیت یا ناامنی اقتصادی نقش مهمی در شکل‌گیری نیّت‌های باروری و به‌ویژه نااطمینانی نسبت به فرزندآوری دارد (Kuhnt et al., 2021; Badolato et al., 2025; Guzzo et al., 2025). منطقه سکونت نیز به‌عنوان بخشی از بستر اجتماعی و اقتصادی تصمیم‌گیری باروری درنظرگرفته می‌شود. ساکنان مناطق مختلف شهری با فرصت‌ها، هزینه‌های زندگی، سبک‌های زندگی و هنجارهای متفاوتی مواجه‌اند که می‌توانند تصمیمات مربوط به فرزندآوری را تحت تأثیر قرار دهند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که زمینه مکانی و محیط زندگی نه تنها بر سطح نیّت‌های باروری، بلکه بر تحقق یا عدم تحقق آن‌ها نیز اثرگذار است (Riederer & Buber-Ennser, 2019; Aragón-Morales et al., 2025). این موضوع به‌ویژه در کلان‌شهرهایی مانند تهران که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی میان مناطق مختلف آن چشمگیر است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در نهایت، استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری به‌عنوان شاخصی رفتاری از برنامه‌ریزی باروری درنظرگرفته می‌شود. انتخاب

[1] Life Course Perspective
[2] Fertility Agency and Capability

روش‌های مدرن، سنتی یا عدم استفاده از روش پیشگیری می‌تواند بازتابی از آمادگی، تعویق یا اجتناب از فرزندآوری باشد و از این طریق با نیّت‌های باروری افراد ارتباط پیدا کند. از منظر عاملیت باروری، رفتارهای تنظیم باروری بیانگر نحوه ترجمه ترجیحات و اهداف باروری به کنش‌های عملی هستند (Ajzen & Klobas, 2013; Bazzani & Vignoli, 2022).

براین‌اساس، چارچوب نظری پژوهش حاضر فرض می‌کند که نیت‌های باروری زنان متأهّل حاصل تعامل دو دسته عوامل هستند: نخست، عوامل مرتبط با موقعیت افراد در چرخه زندگی شامل سن، سن ازدواج و تعداد فرزندان و دوم، منابع و فرصت‌های مؤثر بر عاملیت باروری شامل وضعیت اقتصادی خانوار، منطقه سکونت و رفتارهای تنظیم باروری. در این چارچوب، تمایل، عدم تمایل و نااطمینانی نسبت به فرزندآوری پیامد ارزیابی افراد از جایگاه خود در چرخه زندگی، ظرفیت دسترسی به منابع و شرایط اجتماعی پیرامون آنان است و نه صرفاً بازتاب ترجیحات فردی.

پیشینه پژوهش

مطالعات تجربی مربوط به نیّت‌های باروری در سال‌های اخیر عمدتاً بر سه محور متمرکز بوده‌اند: نااطمینانی باروری، زمان‌بندی فرزندآوری و عوامل جمعیتی، اجتماعی و اقتصادی مرتبط با نیّت‌های باروری. یکی از تحولات مهم ادبیات اخیر، توجه به مفهوم «نااطمینانی باروری» است. درحالی‌که مطالعات اولیه افراد را عمدتاً در دو گروه متمایل و غیرمتمایل به فرزندآوری طبقه‌بندی می‌کردند، پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که گروه قابل‌توجهی از افراد درباره فرزندآوری آینده خود مردد یا نامطمئن هستند (Kuhnt et al., 2021; Barker & Buber-Ennser, 2024). یافته‌ها حاکی از آن است که نااطمینانی باروری با شرایط اقتصادی، چشم‌انداز آینده و محدودیت‌های فردی و خانوادگی ارتباط دارد و در جوامع با باروری پایین به یکی از ابعاد مهم تصمیم‌گیری باروری تبدیل شده است (Vignoli et al., 2020; Badolato et al., 2025). همچنین، پژوهش‌های متعددی بر اهمیت زمان‌بندی نیّت‌های باروری تأکید کرده‌اند. نتایج این مطالعات نشان می‌دهد که تعویق فرزندآوری، حتی در میان افرادی که خواهان فرزند هستند، می‌تواند احتمال تحقق فرزندآوری را کاهش دهد و بر باروری نهایی اثر بگذارد (Marteleto et al., 2023; Spéder & Bálint, 2024). ازاین‌رو، بررسی همزمان قصد فرزندآوری و افق زمانی تحقق آن برای شناخت دقیق‌تر پویایی‌های باروری ضروری است.

مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهد که عوامل مرتبط با چرخه زندگی از مهم‌ترین تعیین‌کننده‌های نیّت‌های باروری هستند. سن، سن ازدواج و تعداد فرزندان به‌طور مستقیم با موقعیت افراد در مسیر زندگی خانوادگی و باروری ارتباط دارند و بر تصمیمات باروری آنان اثر می‌گذارند. به طور معمول، با افزایش سن و تعداد فرزندان، تمایل به فرزندآوری کاهش می‌یابد، درحالی‌که زنان فاقد فرزند یا دارای یک فرزند بیش از سایرین قصد فرزندآوری در آینده را ابراز می‌کنند (Philipov et al., 2015; Nitsche & Hayford, 2020). همچنین سن ازدواج از طریق تأثیر بر فرصت فرزندآوری و تحقق اهداف باروری با نیّت‌های باروری مرتبط است (Ní Bhrolcháin & Beaujouan, 2012; Torabi & Bagi, 2024).

عوامل اقتصادی و اجتماعی نیز نقش مهمی در شکل‌گیری نیّت‌های باروری دارند. شواهد نشان می‌دهد که برخورداری از منابع اقتصادی کافی، احساس امنیت بیشتری نسبت به آینده ایجاد می‌کند و احتمال شکل‌گیری نیّت‌های باروری روشن‌تر و پایدارتر را افزایش می‌دهد. در مقابل، نااطمینانی اقتصادی اغلب با تعویق فرزندآوری و افزایش تردید نسبت به آن همراه است (Comolli, 2023; Ni, 2025). افزون‌براین، زمینه اجتماعی و مکانی زندگی نیز اهمیت دارد؛ به‌گونه‌ای که تفاوت‌های منطقه‌ای از طریق فرصت‌های اقتصادی، هزینه‌های زندگی و هنجارهای خانوادگی می‌توانند بر تصمیم های باروری اثر بگذارند (Riederer & Buber-Ennser, 2019).

در ایران نیز مطالعات نشان می‌دهند که باروری در سطحی پایین‌تر از جانشینی تثبیت شده و تهران از جمله مناطقی است که این الگو را به‌طور بارز تجربه می‌کند (عرفانی، ۱۳۹۲؛ عرفانی، ۱۴۰۴). همزمان، شواهد از شکاف میان باروری مطلوب و باروری مورد انتظار، افزایش گرایش به تک‌فرزندی و گسترش تردید نسبت به فرزندآوری در برخی گروه‌های اجتماعی حکایت دارد (حسینی و همکاران، ۱۴۰۳؛ Hosseini et al., 2021). پژوهش‌های داخلی همچنین نشان داده‌اند که ویژگی‌های جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی خانوار از عوامل مهم مرتبط با نیّت‌های باروری هستند (Erfani, 2017؛ بگی و همکاران، ۱۴۰۱؛ ابراهیم‌پورمیر و حاج‌سیدجوادی، ۱۴۰۳).

بر اساس یافته‌های پیشین، متغیرهای مرتبط با چرخه زندگی، از جمله سن، سن ازدواج و تعداد فرزندان، و نیز عوامل مرتبط با عاملیت باروری، از جمله منابع اقتصادی و زمینه اجتماعی زندگی، نقش مهمی در شکل‌گیری نیّت‌های باروری دارند. افزون‌براین، نااطمینانی و زمان‌بندی فرزندآوری به‌عنوان دو بعد مهم تصمیم‌گیری باروری موردتوجه روزافزون قرار گرفته‌اند. این یافته‌ها مبنای تجربی مناسبی برای آزمون روابط مورد انتظار در چارچوب نظری پژوهش حاضر فراهم می‌کنند.

روش پژوهش و داده‌ها

این پژوهش از داده‌های پیمایش نیّت‌های باروری تهران ۱۴۰۴ استفاده می‌کند، که در نمونه‌ای بالغ از ۱۹۹۹ زن متأهّل زیر ۴۵ سال ساکن ۲۲ منطقه شهر تهران اجرا شد (عرفانی، ۱۴۰۴). گردآوری داده‌ها در

اردیبهشت ۱۴۰۴ از طریق مصاحبه تلفنی به کمک رایانه[1] (CATI) و توسط مصاحبه‌گران زن آموزش‌دیده انجام شد. در ابتدای هر تماس، معیارهای ورود به مطالعه شامل تأهّل، سن کمتر از ۴۵ سال، زندگی مشترک با همسر و سکونت در تهران بررسی و تأیید می‌شد. برای افزایش پوشش جمعیت هدف و کاهش سوگیری نمونه‌گیری، از طرح نمونه‌گیری دومبنایی[2] شامل شماره‌های تلفن ثابت و تلفن همراه استفاده شد. شماره‌های تلفن ثابت به‌صورت متناسب با جمعیت مناطق تهران و با استفاده از روش شماره‌گیری تصادفی[3] (RDD) و انتخاب نظام‌مند نمونه‌گیری شدند. نمونه تلفن همراه نیز بر اساس RDD و با استفاده از پیش‌شماره‌های سه اپراتور اصلی کشور (همراه اول، ایرانسل و رایتل) تولید شد و متناسب با سهم بازار این اپراتورها (به‌ترتیب ۵۶، ۳۸ و ۶ درصد) تخصیص یافت. تمامی انتخاب‌ها برمبنای احتمال انجام شدند. برای کاهش عدم پاسخ‌گویی، مدت مصاحبه‌ها کوتاه نگه داشته شد و تماس‌های مجدد در زمان‌های مختلف صورت گرفت. مصاحبه‌ها نیز توسط افراد آموزش‌دیده و بر اساس رویه‌های استاندارد انجام شد و محرمانگی اطلاعات تضمین گردید.

نرخ پاسخ‌گویی پیمایش نیّت‌های باروری تهران در سال ۱۴۰۴ برابر ۷۶/۰۲ درصد است، که بر اساس تعریف از نرخ پاسخگویی شماره ۳ (RR3)[4] انجمن آمریکایی پژوهش افکار عمومی[5] (AAPOR) محاسبه شد. این شاخص با برآورد نسبت واجدان شرایط در میان موارد با وضعیت نامشخص در تماس‌ها، نرخ پاسخگویی را تعدیل می‌کند (AAPOR, 2023). توضیح مبسوط نمونه‌گیری پیمایش در گزارش تفصیلی یافته‌های پیمایش آمده است (عرفانی، ۱۴۰۴).

پرسشنامه پیماش شامل اطلاعات تفصیلی درباره ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی پاسخگویان و همسران آنان، رفتارهای باروری، ترجیحات و تمایلات فرزندآوری است. همچنین برخی پرسش‌های منتخب از پیمایش نیّت‌های فرزندآوری تهران ۱۳۹۱ در آن تکرار شده است که امکان بررسی تغییرات تمایلات فرزندآوری در طول زمان را فراهم می‌کند. پیمایش ۲۰۱۲ نیز بر روی نمونه‌ای نماینده شامل ۲۲۶۷ زن متأهّل زیر ۳۶ سال در ۲۲ منطقه مسکونی تهران انجام شده بود (عرفانی، ۱۳۹۱). برای تحلیل روند تمایلات فرزندآوری بین سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۴، نمونه سال ۱۴۰۴ به زنان زیر ۳۶ سال محدود شد تا امکان مقایسه مستقیم میان دو مقطع زمانی فراهم شود. روایی و پایایی پرسشنامه نیز از طریق اجرای یک پیش‌آزمون پیش از اجرای کامل پیمایش ۱۴۰۴ ارزیابی شد. شرکت‌کنندگان در پیمایش برای پژوهشگران ناشناس بودند و پیش از انجام مصاحبه تلفنی، رضایت آگاهانه شفاهی از تمامی آنان اخذ شد. تمامی مصاحبه‌ها مطابق با دستورالعمل‌ها، مقررات و استانداردهای اخلاقی مربوطه انجام شد.

ارزیابی نمایندگی سنی نمونه پیمایش نیّت‌های باروری ۱۴۰۴

از آنجا که سن یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر رفتار و نیّت‌های باروری است، برای ارزیابی میزان نمایندگی سنی نمونه، توزیع سنی زنان متأهّل ۱۵ تا ۴۴ ساله دارای همسر حاضر در خانوار در پیمایش نیّت‌های باروری تهران (۱۴۰۴) با توزیع سنی همین گروه در دو پیمایش اخیر مرکز آمار ایران، یعنی پیمایش درآمد و هزینه خانوار ۱۴۰۱ و پیمایش نیروی کار ۱۴۰۲ (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲) مقایسه شد (جدول ۱). این دو پیمایش به‌روزترین داده‌های معیار در دسترس بودند. نتایج نشان می‌دهد که ساختار سنی نمونه پیمایش نیّت‌های باروری تا حدی مسن‌تر از جمعیت زنان متأهّل ۱۵ تا ۴۴ ساله ساکن مناطق شهری استان تهران است. به‌طورمشخص، ۷۴/۱ درصد از پاسخگویان این پیمایش در گروه سنی ۳۵ تا ۴۴ سال قرار دارند (۳۶/۳ درصد در گروه ۳۵ تا ۳۹ سال و ۳۹/۸ درصد در گروه ۴۰ تا ۴۴ سال)، درحالی‌که این سهم در پیمایش درآمد و هزینه خانوار ۵۹/۱ درصد و در پیمایش نیروی کار ۵۸/۳ درصد است. همچنین میانگین سنی زنان در پیمایش نیّت‌های باروری ۳۷/۵ سال، در برابر ۳۵/۱ سال در هر دو پیمایش مرجع و میانه سنی آنان ۳۸ سال، در مقایسه با ۳۶ سال در دو منبع مرجع است.

بااین‌حال، تمرکز بیشتر نمونه در سنین بالاتر را به دو دلیل مهم نمی‌توان صرفاً ناشی از سوگیری نمونه‌گیری دانست. نخست، افزایش سن ازدواج و تأخیر در تشکیل خانواده طی سال‌های اخیر، به‌ویژه در شهر تهران، موجب انتقال تدریجی ساختار سنی زنان متأهّل به سنین بالاتر شده است. شواهد موجود نیز نشان می‌دهد که میانگین سن نخستین ازدواج در ایران روندی افزایشی داشته و این تحول از مهم‌ترین تغییرات جمعیتی کشور به شمار می‌رود (مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور، ۱۴۰۵). دوم، جامعه آماری پیمایش نیّت‌های باروری صرفاً شامل ساکنان ۲۲ منطقه شهر تهران است، درحالی‌که دو پیمایش مرجع تمامی نقاط شهری استان تهران را پوشش می‌دهند. بر اساس سرشماری ۱۳۹۵، حدود ۷۰ درصد جمعیت شهری استان تهران در شهرستان تهران و مابقی در ۲۰ شهرستان دیگر استان سکونت داشته‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). این مناطق از نظر ویژگی‌های جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی با شهر تهران تفاوت‌های قابل‌توجهی دارند. برای مثال، میانگین سن زنان متأهّل زیر ۴۵ سال از حدود ۳۰

[1] Computer-Assisted Telephone Interviewing (CATI)
[2] Dual Frame Telephone Sampling Approach
[3] Random Digital Dialing (RDD)
[4] Response Rate 3 (RR3)
[5] American Association for Public Opinion Research

سال در شهرستان ری تا حدود ۳۴ سال در شهرستان تهران و شهرستان شمیرانات در نوسان بوده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). همچنین، بر اساس تقسیم‌بندی ثبت احوال، میانگین سن ازدواج زنان در مناطق مختلف شهری استان تهران از ۲۳ سال در بخش ری تا ۲۶ سال در بخش مرکزی و ۲۹ سال در بخش شمیرانات متغیر بوده است (محزون، ۱۳۹۳). ازاین‌رو، باتوجه‌به ویژگی‌های خاص جمعیتی و اقتصادی شهر تهران، از جمله سطح بالاتر تحصیلات، مشارکت بیشتر زنان در اشتغال و هزینه‌های بالاتر تشکیل و گسترش خانواده، انتظار می‌رود میانگین سن زنان متأهّل در شهر تهران بیش از میانگین زنان ساکن سایر مناطق شهری استان باشد. درعین‌حال، شاخص‌های پراکندگی سنی نشان می‌دهد که دامنه تغییرات سن در سه منبع تفاوت چشمگیری ندارد. انحراف معیار سن در پیمایش نیّت‌های باروری ۵/۲ سال و در دو پیمایش مرجع به‌ترتیب ۶/۱ و ۶/۳ سال است که از شباهت نسبی پراکندگی سنی پاسخگویان حکایت دارد (جدول ۱). بنابراین، اگرچه نمونه پیمایش نیّت‌های باروری تهران ۱۴۰۴ در مقایسه با جمعیت زنان متأهّل ساکن مناطق شهری استان تهران اندکی مسن‌تر است، این تفاوت باتوجه‌به روند افزایش سن ازدواج و تأخیر در تشکیل خانواده، همچنین ویژگی‌های جمعیتی خاص شهر تهران، قابل انتظار به نظر می‌رسد. درنتیجه، ساختار سنی نمونه را می‌توان بازتابی از ویژگی‌های واقعی جامعه مورد مطالعه دانست، نه لزوماً نشانه‌ای از سوگیری نمونه‌گیری. همچنین در تحلیل یافته‌ها، اثر سن همراه با سایر متغیرهای مرتبط با چرخه زندگی خانوادگی، از جمله سن ازدواج، تعداد فرزندان، سال‌های تحصیل و استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری، مدنظر قرار گرفته است تا از تفسیرهای ساده‌انگارانه مبتنی بر سن تقویمی جلوگیری شود.

جدول ۱. مقایسه توزیع درصدی و شاخص‌های آماری سن زنان متأهّل ۱۵ تا ۴۴ ساله در دو پیمایش اخیر مرکز آمار ایران و پیمایش نیّت‌های باروری تهران (۱۴۰۴)

Table 1. Comparison of the percentage distribution and descriptive statistics of age among married women aged 15–44 years in the two most recent surveys conducted by the Statistical Centre of Iran and the Tehran Fertility Intentions Survey (2025)

گروه سنی	پیمایش نیروی کار، ۱۴۰۲ (نقاط شهری استان تهران)	پیمایش درآمد و هزینه خانوار، ۱۴۰۱ (نقاط شهری استان تهران)	پیمایش نیّت‌های باروری تهران، ۱۴۰۴ (مناطق ۲۲گانه شهر تهران)
	درصد	درصد	درصد
۱۹-۱۵	۰/۱	۰/۵	۰/۲
۲۴-۲۰	۵/۵	۴/۵	۱/۹
۲۹-۲۵	۱۳/۸	۱۴/۲	۶/۹
۳۴-۳۰	۲۱/۶	۲۱/۸	۱۵/۰
۳۹-۳۵	۲۹/۴	۲۹/۸	۳۶/۳
۴۴-۴۰	۲۸/۹	۲۹/۳	۳۹/۸
کل	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
تعداد نمونه	۲۸۰۷	۵۶۹	۱۹۹۹
میانگین سنی	۳۵/۱	۳۵/۱	۳۷/۵
میانه سنی	۳۶/۰	۳۶/۰	۳۸/۰
انحراف استاندارد	۶/۳	۶/۱	۵/۲

منبع داده های خام: پیمایش درآمد و هزینه خانوار و پیمایش نیروی کار (مرکز آمارایران، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲).

سنجه‌ها

نیّت باروری متغیر وابسته این پژوهش است که با استفاده از دو سؤال پیمایشی اندازه‌گیری شد: نخست، اینکه آیا پاسخگو قصد دارد در آینده فرزند (یا فرزند دیگری) داشته باشد («بله»، «خیر» یا «مطمئن نیستم») و دوم درصورت پاسخ مثبت، چه زمانی قصد دارد این فرزند را به‌دنیا آورد. براین‌اساس، نیّت باروری ابتدا در چهار دسته طبقه‌بندی شدند: ۱) تمایل به فرزندآوری در آینده نزدیک (طی ۱ تا ۳ سال آینده)، ۲) تمایل به فرزندآوری در آینده دورتر (۴ سال یا بیشتر)، ۳) مردد یا نامطمئن، ۴) عدم تمایل به داشتن فرزند بیشتر. در بخشی توصیفی یافته‌ها نیّت‌های باروری به تفکیک سال خواستن فرزند دیگر در این پژوهش ارایه شده است. اما برای تحلیل‌های دو متغیره و چند متغیره نیّت‌های باروری کوتاه‌مدت و بلندمدت در هم ادغام شدند. این ادغام مبتنی‌بر تحلیل‌های مقدماتی بود که نشان داد زنانی که قصد فرزندآوری در کوتاه‌مدت داشتند و زنانی که قصد فرزندآوری در بلندمدت داشتند، از نظر ارتباط با ویژگی‌های جمعیتی و اقتصادی-اجتماعی مورد بررسی در این تحقیق تقریبا الگوهای مشابهی نشان می‌دهند. باتوجه‌به این نتایج و همچنین حجم نمونه نسبتاً کمتر در گروه تمایل به فرزندآوری در بلندمدت، دو گروه «تمایل در آینده نزدیک» و «تمایل در آینده دورتر» در تحلیل‌های اصلی دومتغیره و چندمتغیره در یک طبقه واحد باعنوان «قصد داشتن فرزند (یا فرزند دیگر)» ادغام شدند. این اقدام به افزایش پایداری تحلیل‌های دو متغیره و چند متغیره و سادگی تبیین نتایج، بدون از دست رفتن اطلاعات تحلیلی، کمک می‌کند. درضمن، نیّت‌های بارداری زنان باردار نیز در پیمایش پرسیده شد که شامل دوره پس از تولد بارداری جاری بود.

متغیرهای مستقل انتخاب‌شده، بر اساس ادبیات نظری و مطالعات تجربی مرورشده، شامل شاخص‌های چرخه زندگی (سن، سن ازدواج، تعداد فرزندان و استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری) و متغیرهای زمینه‌ای اقتصادی-اجتماعی (سطح تحصیلات، هزینه ماهانه خانوار و منطقه سکونت) هستند. لازم به ذکر است که بر اساس نتایج تحلیل خوشه‌ای[1] دو متغیر هزینه ماهانه خانوار و سطح تحصیلات زنان، مناطق شهر تهران از نظر منزلت اقتصادی-اجتماعی به سه گروه «بالا» (شامل مناطق۱-۳)، «متوسط» (شامل مناطق ۲۲-۲۱، ۱۶، ۱۳، ۸-۴) و «پایین» (شامل مناطق۲۰-۱۷، ۱۵-۱۴، ۱۲) طبقه‌بندی شدند.

روش تحلیل

برای توصیف سطوح، روندها و الگوهای نیّت‌های باروری، از آمارهای توصیفی استفاده شد. تفاوت‌های موجود در نیّت‌های باروری برحسب متغیرهای مستقل با استفاده از آزمون کای‌دو (χ^2) برای بررسی استقلال متغیرها ارزیابی شد. همچنین، به‌منظور بررسی روابط تعدیل‌شده میان متغیرهای مستقل و نیّت‌های باروری، از مدل‌های رگرسیون لجستیک چندجمله‌ای استفاده شد؛ زیرا متغیر وابسته دارای سه طبقه اسمی بود.

یافته‌ها

سطوح نیّت‌های باروری

نتایج پیمایش نیّت‌های باروری تهران ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که نیّت باروری در میان زنان متأهّل زیر ۴۵ سال در سطح نسبتاً پایینی قرار دارد. همان‌گونه که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، حدود دو سوم زنان (۶۶/۸ درصد) اظهار کرده‌اند که دیگر تمایلی به فرزندآوری ندارند. در مقابل، تنها ۱۶ درصد زنان دارای نیّت مشخص برای فرزندآوری در آینده هستند و ۱۱/۳ درصد نیز هنوز درباره فرزندآوری آینده خود تصمیم قطعی نگرفته‌اند. بدین‌ترتیب، عدم تمایل به فرزندآوری مهم‌ترین وضعیت در میان زنان متأهّل تهرانی محسوب می‌شود و نیّت مثبت باروری در اقلیت قرار دارد.

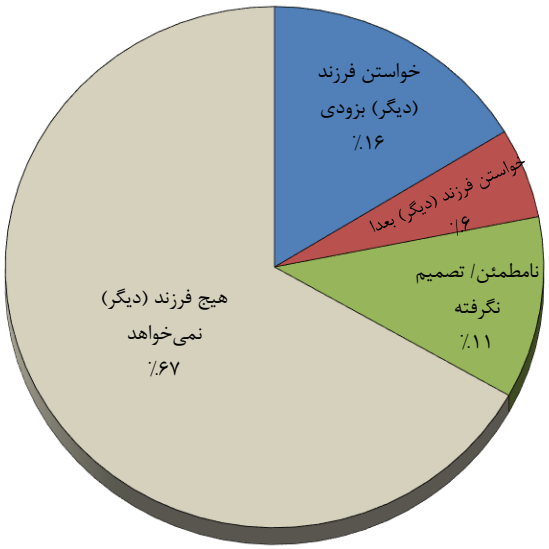
بررسی بعد زمان‌بندی نیّت باروری نیز بیانگر محدود بودن افق فرزندآوری در تهران است. بر اساس جدول ۲، تنها ۹/۸ درصد زنان قصد دارند طی یک سال آینده صاحب فرزند شوند و ۵/۳ درصد نیز فرزندآوری را به دو سال آینده موکول کرده‌اند. سهم زنانی که فرزندآوری را برای سه سال آینده، چهار سال و بیشتر یا زمانی نامشخص برنامه‌ریزی کرده‌اند، در کل کمتر از ۸ درصد است. این یافته نشان می‌دهد که حتی در میان زنان دارای نیّت باروری، برنامه‌های بلندمدت فرزندآوری سهم اندکی دارند.

جدول ۲ همچنین نشان می‌دهد که تعداد فرزندان موجود رابطه بسیار نزدیکی با نیّت باروری دارد. در میان زنان بی‌فرزند، حدود ۲۳/۵ درصد اعلام کرده‌اند که تمایلی به فرزندآوری ندارند؛ این نسبت در میان زنان تک‌فرزند به ۵۸/۵ درصد، در میان زنان دارای دو فرزند به ۸۳/۵ درصد و در میان زنان دارای سه فرزند و بیشتر به ۸۸/۱ درصد افزایش می‌یابد. در مقابل، بیشترین سهم نیت‌های مثبت باروری به زنان بی‌فرزند و سپس زنان دارای یک فرزند تعلق دارد.

ازسوی‌دیگر، الگوی نااطمینانی نیز قابل‌توجه است. حدود ۱۵ درصد زنان بی‌فرزند و ۲۲/۹ درصد زنان تک‌فرزند در وضعیت نامطمئن قرار دارند، درحالی‌که این نسبت در میان زنان دارای دو فرزند یا بیشتر به سطح پایین‌تری می‌رسد. این یافته بیانگر آن است که تردید درباره فرزندآوری عمدتاً در مراحل آغازین تشکیل خانواده و پیش از تکمیل اندازه مطلوب خانواده رخ می‌دهد.

یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که ظرفیت بالقوه فرزندآوری در تهران عمدتاً در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند متمرکز شده است و بخش اعظم زنان دارای دو فرزند یا بیشتر عملاً قصد گسترش خانواده ندارند.

[1] Cluster Analysis



شکل ۱. نیت باروری زنان متأهّل زیر ۴۵ سال ساکن در خانوارهای شهر تهران ۱۴۰۴

Figure 1. Fertility intentions of married women under age 45 living in households in the city of Tehran, (2025)

توزیع نیّت‌های باروری و زمان‌بندی آن‌ها در میان زنان متأهّل زیر ۴۵ سال تهران در جدول ۲ ارائه شده است. نتایج نشان می‌دهد که نیّت باروری در تهران در سطح نسبتاً پایینی قرار دارد و عدم تمایل به فرزندآوری وضعیت غالب در میان زنان در سنین باروری است. به‌طورکلی، حدود دو سوم پاسخگویان (۶۶/۸ درصد) اظهار کرده‌اند که دیگر تمایلی به داشتن فرزند (دیگر) ندارند، درحالی‌که تنها ۱۶/۱ درصد دارای نیّت مشخص برای فرزندآوری در آینده هستند. افزون‌براین، ۱۱/۳ درصد زنان نیز در وضعیت «نامطمئن» قرار دارند و هنوز تصمیم قطعی درباره فرزندآوری آینده خود اتخاذ نکرده‌اند. بدین‌ترتیب، تقریباً از هر پنج زن متأهّل تهرانی، چهار نفر یا تمایلی به فرزندآوری ندارند یا درباره آن مردد هستند.

بررسی زمان‌بندی نیّت‌های باروری نیز نشان می‌دهد که سهم نیت‌های کوتاه‌مدت بیشتر از نیت‌های بلندمدت است. بر اساس جدول ۲، تنها ۹/۸ درصد زنان قصد دارند طی یک سال آینده و ۵/۳ درصد طی دو سال آینده صاحب فرزند شوند. در مقابل، مجموع نیت‌های باروری در افق سه سال و بیشتر، همراه با نیت‌های فاقد زمان‌بندی مشخص، کمتر از ۸ درصد کل زنان را شامل می‌شود. این یافته بیانگر آن است که حتی در میان زنان دارای نیّت مثبت باروری نیز برنامه‌های بلندمدت فرزندآوری چندان رایج نیست و افق تصمیم‌گیری باروری به دوره‌های زمانی کوتاه‌تر محدود شده است.

جدول ۲ همچنین نشان می‌دهد که تعداد فرزندان موجود مهم‌ترین عامل تمایزبخش در سطوح نیّت باروری است. با افزایش تعداد فرزندان، تمایل به فرزندآوری به‌طور منظم و چشمگیری کاهش می‌یابد. در میان زنان بی‌فرزند، بیش از نیمی از پاسخگویان (۶۵/۶ درصد) در مقاطع زمانی مختلف تمایل به فرزندآوری ابراز کرده‌اند؛ درحالی‌که این نسبت در میان زنان دارای یک فرزند به حدود یک پنجم کاهش می‌یابد و در میان زنان دارای دو فرزند یا بیشتر به کمتر از ۱۰ درصد می‌رسد. در مقابل، سهم زنان فاقد تمایل به فرزندآوری از ۲۳/۵ درصد در میان زنان بی‌فرزند به ۵۸/۵ درصد در میان زنان دارای یک فرزند، ۸۳/۵ درصد در میان زنان دارای دو فرزند و ۸۸/۱ درصد در میان زنان دارای سه فرزند و بیشتر افزایش می‌یابد.

این الگو نشان می‌دهد که فرزندآوری در تهران عمدتاً به مراحل اولیه چرخه زندگی خانوادگی محدود شده است و پس از تولد فرزند دوم، خانواده برای اکثریت زنان «تکمیل‌شده» تلقی می‌شود. به بیان دیگر، داده‌ها از تثبیت هنجار «دو فرزند و بس» در میان زنان تهرانی حکایت دارند؛ به‌گونه‌ای که بیش از چهارپنجم زنان دارای دو فرزند تمایلی به فرزندآوری بیشتر ندارند و این نسبت در میان زنان دارای سه فرزند و بیشتر به نزدیک ۹۰ درصد می‌رسد.

درعین‌حال، نتایج جدول ۲ نشان می‌دهد که الگوی تک‌فرزندی نیز جایگاه قابل‌توجهی در تهران یافته است. بیش از نیمی از زنان دارای یک فرزند (۵۸/۵ درصد) اعلام کرده‌اند که قصد فرزندآوری مجدد ندارند. همچنین حدود یک‌چهارم زنان بی‌فرزند (۲۳/۵ درصد) نیز اظهار کرده‌اند که اصولاً تمایلی به داشتن فرزند ندارند. این یافته از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد بخشی از محدودیت باروری تنها ناشی از توقف پس از فرزند دوم نیست، بلکه در مراحل آغازین تشکیل خانواده نیز بخشی از زنان تمایل اندکی به تجربه فرزندآوری یا گسترش خانواده دارند.

ازسوی‌دیگر، نااطمینانی باروری نیز الگوی قابل توجهی را نشان می‌دهد. سهم زنان نامطمئن در میان زنان دارای یک فرزند (۲۲/۹ درصد) و زنان بی‌فرزند (۱۵ درصد) بیش از سایر گروه‌هاست،

درحالی‌که این نسبت در میان زنان دارای دو فرزند یا بیشتر کاهش می‌یابد. این یافته بیانگر آن است که تردید و تعویق تصمیم‌گیری باروری عمدتاً در مرحله گذار به فرزند اول یا دوم رخ می‌دهد؛ مرحله‌ای که زنان با ارزیابی هم‌زمان امکانات اقتصادی، شرایط شغلی، هزینه‌های فرزندپروری و برنامه‌های زندگی خود مواجه هستند.

جمع‌بندی نتایج جدول ۲ حاکی از آن است که ظرفیت بالقوه افزایش باروری در تهران عمدتاً در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند متمرکز شده است. بااین‌حال، حتی در این دو گروه نیز سهم قابل‌توجهی از زنان یا تمایلی به فرزندآوری ندارند یا نسبت به آن نامطمئن‌اند؛ وضعیتی که نشان می‌دهد نیّت باروری در تهران نه تنها محدود، بلکه با سطح قابل‌توجهی از تردید و عدم قطعیت همراه است.

جدول ۲. توزیع درصد زنان متأهّل زیر ۴۵ سال برحسب نیّت برای داشتن فرزند (دیگر) به تفکیک تعداد فرزندان درحال حاضر زنده: تهران ۱۴۰۴

Table 2. Percentage distribution of married women under age 45 by intention to have a (another) child, according to the number of currently living children: Tehran, (2025)

نیّت برای داشتن فرزند در زمان مشخص	تعداد فرزندان در حال‌حاضر زنده[1]				
	۰	۱	۲	۳+	کل
خواستن فرزند (دیگر) در ۱ سال آینده	۲۱/۶	۱۰/۶	۴/۳	(۳/۴)	۸/۹
خواستن فرزند (دیگر) در ۲ سال آینده	۱۵/۷	۶/۰	(۱/۶)	(۲/۱)	۵/۳
خواستن فرزند (دیگر) در ۳ سال آینده	(۶/۳)	(۲/۶)	(۰/۷)	(۰/۴)	۲/۲
خواستن فرزند (دیگر) در ۴+ سال آینده	۹/۱	(۲/۶)	(۰/۸)	(۱/۳)	۲/۸
خواستن فرزند (دیگر)، زمانش تصمیم نگرفته‌نشده	۸/۸	(۳/۳)	(۰/۸)	(۰/۸)	۲/۹
هیچ فرزند (دیگر) نمی‌خواهد	۲۳/۵	۵۸/۵	۸۳/۵	۸۸/۱	۶۶/۸
نامطمئن/تصمیم نگرفته	۱۵/۰	۲۲/۹	۸/۲	(۳/۸)	۱۱/۳
کل	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
تعداد پاسخگویان	۳۱۹	۶۱۲	۸۳۲	۲۳۶	۱۹۹۹

توجه: [1]شامل حاملگی‌ها در زمان مصاحبه می‌شود. درصدهایی که داخل پرانتز آمده‌اند بر اساس کمتر از ۲۵ مورد محاسبه شده‌اند و باید با احتیاط تفسیر شوند.

روندهای نیّت‌های باروری

بر اساس یافته‌های جدول ۳ و شکل ۲، سهم زنانی که قصد دارند در کوتاه‌مدت (طی ۱ تا ۳ سال آینده) صاحب فرزندِ دیگری شوند، اندکی افزایش یافته است؛ به‌طوری که این نسبت از ۲۸/۱ درصد در سال ۱۳۹۱ به ۳۱/۱ درصد در سال ۱۴۰۴ رسیده است (افزایشی به میزان ۳ واحد درصد). در مقابل، نسبت زنانی که تمایل دارند در بلندمدت (۴ سال یا بیشتر) یا در زمانی نامشخص فرزند داشته باشند، از ۱۴/۸ درصد به ۱۲/۸ درصد کاهش یافته است (کاهشی برابر با ۲ واحد درصد). در مجموع، سهم زنانی که به‌طورکلی خواهان داشتنِ فرزندِ دیگری هستند (اعم از کوتاه‌مدت و بلندمدت)، اندکی بیشتر شده و از ۴۲/۹ درصد در سال ۱۳۹۱ به ۴۳/۹ درصد در سال ۱۴۰۴ افزایش یافته است (افزایش ۱ واحد درصد). این تغییرات معنادار آماری نشان می‌دهد که تمایل به فرزندآوری در کوتاه‌مدت نسبت به تمایل به تعویق بیشتر شده است.

در همین دوره، تمایل به توقف فرزندآوری کاهش یافته و از ۴۴/۸ درصد در سال ۱۳۹۱ به ۳۹/۱ درصد در سال ۱۴۰۴ رسیده است (کاهش ۵/۷ واحد درصد)؛ امری که بیانگر پذیرش بیشتر امکان داشتنِ فرزندِ دیگر در میان زنان زیر ۳۶ سال است. هم‌زمان، عدم قطعیت نسبت به برنامه‌های آتی فرزندآوری افزایش یافته و نسبت «نامطمئن» از ۱۲/۳ درصد به ۱۷/۰ درصد رسیده است (افزایش ۴/۷ واحد درصد).

به‌طورکلی، الگوی سال ۱۴۰۴، پس از همسان‌سازی سنی با داده‌های ۱۳۹۱، نشان می‌دهد که زنان بیشتر به فرزندآوری کوتاه‌مدت گرایش دارند، کمتر قصد توقف فرزندآوری را اعلام می‌کنند و میزان تردید آنان نیز افزایش یافته است. این تغییرات بیانگر جابه‌جایی از تصمیم‌های قطعیِ توقف یا برنامه‌های بلندمدت، به‌سوی قصدهای کوتاه‌مدت یا وضعیت‌های نامطمئن است؛ روندی که در شکل ۲ به‌خوبی قابل مشاهده است.

الگوهای نیّت‌های باروری

بررسی جداول ۲، ۴ و ۵ نشان می‌دهد که نیّت باروری در تهران از الگوی منظمی تبعیت می‌کند که در آن سن و تعداد فرزندان مهم‌ترین عوامل تمایزدهنده هستند.

الگوی سنی نیّت‌های باروری. جدول ۴ توزیع نیّت‌های باروری زنان متأهّل زیر ۴۵ سال تهرانی را بر حسب گروه‌های سنی نشان می‌دهد و تصویر روشنی از چگونگی تغییر ترجیحات و محدودیت‌های باروری در طول چرخه زندگی ارائه می‌کند. داده‌ها نشان می‌دهند که با افزایش سن، تمایل به فرزندآوری و حتی امکان زمانی برای تحقق آن به‌طور قابل‌توجهی کاهش می‌یابد؛ الگویی که با تحولات باروری دهه‌های اخیر تهران، از جمله افزایش سن ازدواج، تأخیر در تولد نخست و تمرکز باروری در سنین ۳۰ سال و بالاتر، کاملاً هم‌خوان است.

در سنین پایین‌تر، به‌ویژه زیر ۳۰ سال، رفتار باروری انعطاف‌پذیرتر و آینده‌محورتر است. در این گروه، ۱۲/۸ درصد از زنان قصد دارند طی یک سال آینده و ۱۴/۵ درصد طی دو سال آینده صاحب فرزند شوند؛ رقمی که نسبت به گروه‌های بالاتر نشان‌دهنده بیشترین سطح نیّت فعال است. علاوه‌براین، تمایل به فرزندآوری در افق چهار سال و بیشتر نیز عمدتاً در همین گروه سنی دیده می‌شود (حدود ۱۸ درصد)، که به معنای وجود زمان‌بندی طولانی‌تر و انعطاف بیشتر برای برنامه‌ریزی باروری در میان زنان جوان‌تر است.

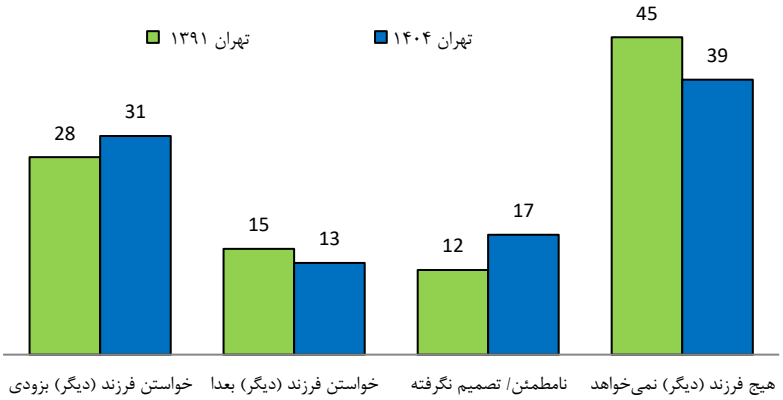
با ورود به گروه سنی ۳۰–۳۴ سال، نیّت باروری به صورت پلّه‌ای کاهش می‌یابد و حدود ۴۰ درصد هیچ فرزندی نمی خواهند. هرچند ۱۳/۴ درصد و ۱۱ درصد هنوز قصد دارند به ترتیب طی یک سال و دو سال آینده فرزند داشته باشند، اما سهم «نامطمئن/تصمیم‌نگرفته» نیز در این گروه افزایش می‌یابد (۱۹/۴ درصد).

جدول ۳. توزیع درصد زنان متأهّل زیر ۳۶ سال برحسب نیّت برای داشتن فرزند (دیگر) در سال ۱۳۹۱ (N = ۱۱۳۴) و ۱۴۰۴ (N = ۵۹۳): شهر تهران

Table 3. Percentage distribution of married women under age 36 by intention to have a(another) child in 2012 (N = 1,134) and 2025 (N = 593): Tehran

	۱۳۹۱		۱۴۰۴	
	درصد	تعداد	درصد	تعداد
خواستن فرزند (دیگر) بزودی	۲۸/۱	۳۱۸	۳۱/۱	۱۸۴
خواستن فرزند (دیگر) بعدا	۱۴/۸	۱۶۸	۱۲/۸	۷۶
نامطمئن/ تصمیم نگرفته	۱۲/۳	۱۴۰	۱۷/۰	۱۰۱
هیچ فرزند (دیگر) نمی‌خواهد	۴۴/۸	۵۰۹	۳۹/۱	۳۲۳
کل	۱۰۰/۰	۱۱۳۴	۱۰۰/۰	۵۹۳
Chi-square = 11.44, $P = 0.01$				

توجه: درصدهای برای سال ۱۳۹۱ بر اساس داده‌های خام پیمایش ۱۳۹۱ نیّت باروری تهران (عرفانی ۱۳۹۱) محاسبه شده است.



شکل۲. توزیع درصد نیت باروری زنان متأهّل زیر ۳۶ سال ساکن در خانوارهای شهر تهران: ۱۳۹۱ و ۱۴۰۴

Figure 2. Percentage distribution of fertility intentions among married women under age 36 living in households in Tehran: 2012 and 2025

در گروه ۳۵–۳۹ سال، محدودیت‌های زمانی و زیستی بیش از پیش نمایان می‌شود. سهم کسانی که قصد دارند در یک یا دو سال آینده فرزند داشته باشند، به ترتیب به ۹/۵ درصد و ۵/۸ درصد کاهش می‌یابد و نیّت‌های میان‌مدت (۲ یا ۳ سال آینده) نیز سهم بسیار کوچکی پیدا می‌کنند. در همین حال، ۶۹/۷ درصد از زنان این گروه اعلام کرده‌اند که «هیچ فرزند دیگری نمی‌خواهند». این تغییرات نشان می‌دهد که در نیمه دوم دهه ۳۰، امکان واقعی گذار به فرزند بعدی به‌شدت محدود می‌شود و تصمیم‌ها اغلب قطعی می‌شوند.

درنهایت، در گروه سنی ۴۰–۴۴ سال، نیّت باروری تقریباً خاموش است. تنها ۵/۸ درصد تمایل به فرزند در یک سال آینده و ۱/۱ درصد تمایل در دو سال آینده را گزارش کرده‌اند، درحالی‌که ۸۳/۴ درصد به‌طور قطعی قصد فرزندآوری ندارند. این الگو در کنار یافته‌های پیشین درباره باروری دیرهنگام تهران نشان می‌دهد که بخش زیادی از تولدها به سنین بالاتر منتقل شده‌اند، اما در همین سنین نیز احتمال تحقق نیّت بسیار پایین است.

افزون‌براین، داده‌ها تأیید می‌کنند که تردید نسبت به فرزندآوری بیشتر در سنین پایین‌تر و میانی چرخه باروری تجربه می‌شود، به‌ویژه در گروه‌های زیر ۴۰ سال، درحالی‌که با افزایش سن، ترجیحات قطعی‌تر و «عدم تمایل» فراگیرتر می‌شود. چنین الگویی بازتاب‌دهنده محدودیت‌های زیستی، فشارهای اقتصادی، دشواری سازگاری کار-خانواده، و همچنین افزایش ریسک‌های بارداری در سنین بالاتر است.

یافته‌های جدول ۴ نشان داد که سن، تعیین‌کننده‌ترین عامل در نوع، شدت و بازه زمانی نیّت‌های باروری است. زنان جوان‌تر (به‌ویژه زیر ۳۰ سال) هم تمایل کوتاه‌مدت و هم زمان‌بندی‌های بلندمدت‌تری برای فرزندآوری دارند؛ زنان ۳۰–۳۴ سال در میانه تردید و تصمیم‌گیری قرار دارند؛ زنان ۳۵ سال به بالا با محدودیت‌های واقعی و ذهنی روبه‌رو می‌شوند و در نهایت زنان ۴۰–۴۴ سال تقریباً فرزندآوری را از برنامه زندگی خود حذف کرده‌اند. این الگو نشان می‌دهد که هر گروه سنی، ساختار متفاوتی از ترجیحات، تردیدها و محدودیت‌های زمانی را بازتاب می‌دهد و سیاست‌گذاری مؤثر باید این تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسد.

جدول ۴. توزیع درصد زنان متأهّل زیر ۴۵ سال برحسب نیّت برای داشتن فرزند (دیگر) به تفکیک سن: تهران ۱۴۰۴

Table 4. Percentage distribution of married women under age 45 by intention to have a (another) child, according to age: Tehran, 2025

نیّت برای داشتن فرزند در زمان مشخص	سن در زمان مصاحبه				
	زیر ۳۰	۳۴-۳۰	۳۹-۳۵	۴۴-۴۰	کل
خواستن فرزند (دیگر) در ۱ سال آینده	۱۲/۸	۱۳/۴	۹/۵	۵/۸	۸/۹
خواستن فرزند (دیگر) در ۲ سال آینده	۱۴/۵	۱۱/۰	۵/۱	۱/۱	۵/۳
خواستن فرزند (دیگر) در ۳ سال آینده	۸/۹	۶/۷	۰/۸	۰/۱	۲/۲
خواستن فرزند (دیگر) در ۴+ سال آینده	۱۷/۹	۵/۷	۰/۷	۰/۱	۲/۸
خواستن فرزند (دیگر)، زمانش تصمیم نگرفته نشده	۳/۹	۴/۰	۲/۵	۲/۵	۲/۹
هیچ فرزند (دیگر) نمی‌خواهد	۲۶/۸	۳۹/۸	۶۹/۷	۸۳/۴	۶۶/۸
نامطمئن/تصمیم نگرفته	۱۵/۱	۱۹/۴	۱۱/۷	۶/۹	۱۱/۳
کل	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
تعداد زنان	۱۷۹	۲۹۹	۳۶/۳	۷۹۶	۱۹۹۹

الگوی جمعیتی و اجتماعی-اقتصادی نیّت‌های باروری. نیّت‌های باروری در سه گروه «تمایل به فرزند (دیگر)»، «عدم تمایل به فرزندآوری» و «نامطمئن» برحسب ویژگی‌های جمعیتی و اجتماعی-اقتصادی زنان در جدول ۵ ارائه شده است. نتایج نشان می‌دهد که نیّت‌های باروری زنان متأهّل زیر ۴۵ سال شهر تهران با چندین ویژگی جمعیتی، اقتصادی و رفتاری رابطه معنادار آماری دارد. برحسب سن، تمایل به فرزندآوری در میان زنان جوان‌تر بیشتر مشاهده می‌شود. در گروه سنی زیر ۳۰ سال حدود ۵۸ درصد زنان تمایل به فرزندآوری در آینده دارند، درحالی‌که با افزایش سن این سهم به طور پیوسته کاهش می‌یابد. در مقابل، سهم زنانی که اظهار کرده‌اند دیگر تمایلی به فرزندآوری ندارند از ۲۶/۸ درصد در گروه زیر ۳۰ سال به ۸۳/۴ درصد در گروه سنی ۴۰-۴۴ سال افزایش می‌یابد. همچنین بیشترین سهم زنان نامطمئن در گروه سنی ۳۴-۳۰ سال (۱۹/۴ درصد) مشاهده می‌شود. نتایج جدول ۴ نشان می‌دهد که سن ازدواج نیز با نیّت‌های باروری رابطه معناداری دارد. تمایل به فرزندآوری در میان زنانی که در سنین بالاتر ازدواج کرده‌اند بیشتر از زنانی است که در سنین پایین‌تر ازدواج کرده‌اند. به‌طوری‌که حدود ۴۰ درصد زنانی که در سنین ۳۰-۴۴ سالگی ازدواج کرده‌اند تمایل به داشتن فرزند (دیگر) دارند، درحالی‌که سهم زنان دارای نیّت مثبت باروری در میان ازدواج‌های زودهنگام کمتر است. همچنین با افزایش سن ازدواج، سهم زنان نامطمئن افزایش می‌یابد.

تعداد فرزندان موجود یکی از قوی‌ترین متغیرهای مرتبط با نیّت‌های باروری است. زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند بیشترین تمایل به فرزندآوری را دارند. حدود ۶۱ درصد زنان بی‌فرزند و حدود یک‌چهارم زنان دارای یک فرزند، تمایل به داشتن فرزند (دیگر) در آینده را گزارش کرده‌اند. در مقابل، با افزایش تعداد فرزندان، سهم زنان فاقد تمایل به فرزندآوری به شدت افزایش می‌یابد. حدود ۸۳/۵ درصد زنان دارای دو فرزند و ۸۸/۱ درصد زنان دارای سه فرزند یا بیشتر اعلام کرده‌اند که دیگر تمایلی به فرزندآوری ندارند. همچنین بیشترین سهم زنان نامطمئن در میان زنان بی‌فرزند و دارای یک فرزند مشاهده می‌شود.

سطح تحصیلات نیز با نیّت‌های باروری رابطه معناداری نشان می‌دهد. اگرچه تفاوت‌ها محدود است، اما روند کلی بیانگر افزایش تمایل به فرزندآوری با افزایش سطح تحصیلات است. سهم زنان دارای نیّت مثبت باروری از حدود ۱۶ درصد در میان زنان دارای تحصیلات زیر دیپلم به حدود ۲۶ درصد در میان زنان دارای تحصیلات دانشگاهی افزایش می‌یابد. همچنین سهم زنان نامطمئن نیز از حدود ۷ درصد در میان افراد دارای تحصیلات پایین‌تر به حدود ۱۴ درصد در میان زنان دارای تحصیلات عالی می‌رسد. بررسی هزینه ماهانه خانوار نشان می‌دهد که توزیع نیّت‌های باروری در گروه‌های مختلف اقتصادی تفاوت معنادار آماری قابل‌توجهی ندارد و الگوی نسبتاً مشابهی در سطوح مختلف هزینه خانوار مشاهده می‌شود. در مقابل، منطقه سکونت با نیّت‌های باروری رابطه معناداری دارد. زنان ساکن مناطق شمالی و برخوردارتر شهر بیشترین تمایل به فرزندآوری را گزارش کرده‌اند و حدود ۲۹ درصد آنان دارای نیّت مثبت باروری هستند. همچنین بیشترین سهم زنان نامطمئن در مناطق میانی شهر مشاهده می‌شود. رفتار پیشگیری از بارداری نیز با نیّت‌های باروری رابطه نزدیکی دارد. در میان استفاده‌کنندگان از روش‌های مدرن بلند اثر مانند عقیم‌سازی و آ.یو.دی، حدود ۹۱ درصد اعلام کرده‌اند که دیگر تمایلی به

فرزندآوری ندارند. در مقابل، زنان استفاده‌کننده از روش‌های کوتاه اثر و سنتی بیشترین سهم زنان مردد (حدود ۱۳ درصد) را تشکیل می‌دهند. همچنین در میان زنانی که از هیچ روشی برای پیشگیری استفاده نمی‌کنند، سهم تمایل به فرزندآوری در مقایسه با سایر گروه‌ها بیشتر است و به حدود ۲۳ درصد می‌رسد.

نتایج جدول ۵ نشان داد که سن، سن ازدواج، تعداد فرزندان، سطح تحصیلات، منطقه سکونت و نوع روش پیشگیری از بارداری با نیّت‌های باروری زنان رابطه معناداری دارند، درحالی‌که تفاوت‌های مرتبط با وضعیت اقتصادی خانوار محدودتر است. همچنین تمایل به فرزندآوری عمدتاً در میان زنان جوان‌تر، بی‌فرزند یا تک‌فرزند، دارای تحصیلات بالاتر، ساکن مناطق شمالی شهر و استفاده‌کنندگان از روش‌های غیرقطعی پیشگیری از بارداری مشاهده می‌شود، درحالی‌که عدم تمایل به فرزندآوری بیشتر در میان زنان مسن‌تر، دارای دو فرزند و بیشتر، و استفاده‌کنندگان از روش‌های بلند اثر پیشگیری دیده می‌شود.

جدول ۵. درصد زنان متأهّل زیر ۴۵ سال برحسب نیّت باروری و به تفکیک ویژگی‌های زمینه ای: تهران، ۱۴۰۴

Table 5. Percentage distribution of married women under age 45 by fertility intentions and selected background characteristics: Tehran, 2025

ویژگی‌های زمینه‌ای	می‌خواهید در آینده فرزند (دیگری) داشته باشید؟			
	بلی	خیر	مردد	تعداد زنان
سن ***				
کمتر از ۳۰ سال	۵۸/۱	۲۶/۸	۱۵/۱	۱۷۹
۳۰-۳۴	۴۰/۸	۳۹/۸	۱۹/۴	۲۹۹
۳۵-۳۹	۱۸/۶	۶۹/۷	۱۱/۷	۷۲۵
۴۰ -۴۴	۹/۷	۸۳/۴	۶/۹	۷۹۶
سن ازدواج***				
کمتر از ۲۰ سال	۱۲/۲	۷۹/۹	۷/۹	۶۲۳
۲۰-۲۴	۲۰/۰	۶۸/۳	۱۱/۶	۷۳۹
۲۵-۲۹	۳۰/۳	۵۶/۷	۱۳/۰	۴۲۳
۳۰-۴۴	۴۰/۲	۴۳/۵	۱۶/۴	۲۱۴
استفاده کنونی از روش پیشگیری از بارداری***				
روش‌های مدرن طولانی اثر[۱]	۵/۵	۹۰/۹	۳/۶	۱۶۵
روش‌های مدرن کوتاه اثر[۲]	۲۰/۰	۶۷/۵	۱۲/۵	۵۰۵
روش‌های سنتی[۳]	۲۰/۹	۶۶/۱	۱۳/۱	۸۹۶
هیچ روشی	۳۲/۶	۵۸/۴	۹/۰	۴۳۳
تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده***				
۰	۶۱/۴	۲۳/۵	۱۵/۰	۳۱۹
۱	۲۵/۲	۵۸/۵	۱۶/۳	۶۱۲
۲	۸/۳	۸۳/۵	۸/۲	۸۳۲
۳+	۸/۱	۸۸/۱	۳/۸	۲۳۶
سال‌های تحصیل***				
کمتر از ۱۲ سال	۱۵/۹	۷۷/۵	۶/۶	۱۵۱
۱۲ سال	۱۵/۸	۷۶/۲	۸/۰	۶۷۲
بیشتر از ۱۲ سال	۲۶/۲	۶۰/۱	۱۳/۷	۱۱۷۶
سطح هزینه ماهانه خانوار (میلیون تومان)				
پایین (کمتر از ۲۰)	۲۱/۶	۶۶/۵	۱۱/۹	۷۰۷
متوسط (۳۰-۲۰)	۲۱/۳	۶۷/۲	۱۱/۴	۶۵۶
بالا (بیشتر از ۳۰)	۲۲/۸	۶۶/۸	۱۰/۴	۶۳۶
منطقه سکونت***				
مناطق بالا	۲۸/۶	۶۳/۱	۸/۴	۳۷۱
مناطق متوسط	۱۹/۰	۶۷/۸	۱۳/۲	۸۴۹
مناطق پایین	۲۲/۰	۶۷/۵	۱۰/۵	۷۷۹
کل	۱۲/۹	۶۶/۸	۱۱/۳	۱۹۹۹

توجه: [۱] شامل عقیم‌سازی زنانه و مردانه، آ.یو.دی، و اندکی تزریقی؛ [۲] شامل قرص و کاندوم مردانه؛ [۳] شامل عمدتا روش عزل و اندکی دوره مطمئن می‌شود. سطح معنی‌داری آماری برای آزمون خی‌دو: $p\leq ۰/۰۰۱$ ***؛ $p\leq ۰/۰۱$ **؛ $p\leq ۰/۰۵$ *.

تحلیل چند متغیره نیّت‌های باروری

برای بررسی همزمان عوامل مرتبط با نیّت‌های باروری، از مدل رگرسیون لجستیک چندجمله‌ای استفاده شد. در این مدل، گروه «عدم تمایل به فرزندآوری» به‌عنوان گروه مرجع در نظر گرفته شد و عوامل مرتبط با دو وضعیت «تمایل به فرزند (دیگر)» و «نااطمینانی نسبت به فرزندآوری» برآورد شدند (جدول ۶).

نتایج نشان می‌دهد که عوامل مرتبط با چرخه زندگی نقش مهم‌تری در تبیین نیّت‌های باروری زنان دارند. در میان این عوامل، سن زنان و تعداد فرزندان موجود قوی‌ترین متغیرهای مرتبط با نیّت‌های باروری بودند. در مقایسه با زنان ۴۰ تا ۴۴ ساله، احتمال قرار گرفتن در گروه دارای تمایل به فرزندآوری در میان زنان زیر ۳۰ سال حدود ۱۳ برابر، در میان زنان ۳۰ تا ۳۴ ساله حدود ۷ برابر و در میان زنان ۳۵ تا ۳۹ ساله حدود ۲ برابر بیشتر بود. همچنین احتمال قرار گرفتن در گروه نامطمئن نیز در میان زنان جوان‌تر به‌طور معناداری بیشتر از زنان ۴۰ تا ۴۴ ساله بود؛ به‌طوری‌که زنان زیر ۳۰ سال و ۳۰ تا ۳۴ ساله حدود ۵ برابر بیشتر در گروه نامطمئن قرار داشتند. این نتایج نشان می‌دهد که هم تمایل به فرزندآوری و هم نااطمینانی نسبت به آن عمدتاً در مراحل ابتدایی و میانی چرخه زندگی متمرکز است و با افزایش سن کاهش می‌یابد.

بعد از سن، تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده مهم‌ترین عامل مرتبط با نیّت‌های باروری بود. در مقایسه با زنان دارای دو فرزند یا بیشتر، زنان بی‌فرزند حدود ۱۱ برابر و زنان دارای یک فرزند بیش از ۳ برابر بیشتر احتمال داشت که خواهان فرزند (دیگری) باشند. همچنین احتمال قرار گرفتن در گروه نامطمئن برای زنان بی‌فرزند حدود ۶ برابر و برای زنان تک‌فرزند بیش از ۴ برابر بیشتر از زنان دارای سه فرزند یا بیشتر بود. بزرگی این ضرایب نشان می‌دهد که ظرفیت بالقوه فرزندآوری آینده و نیز تردید نسبت به فرزندآوری، عمدتاً در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند متمرکز شده است.

سن ازدواج نیز رابطه معناداری با نیّت‌های باروری داشت. در مقایسه با زنانی که در ۳۰ سالگی و بالاتر ازدواج کرده‌اند، احتمال قرار گرفتن در گروه دارای تمایل به فرزندآوری در میان زنانی که در سنین پایین‌تر ازدواج کرده‌اند کمتر بود. این الگو درباره نااطمینانی باروری نیز مشاهده شد و نشان می‌دهد که بسیاری از زنان دارای ازدواج زودهنگام، در زمان انجام پیمایش بخش عمده فرایند فرزندآوری خود را پشت‌سر گذاشته و تصمیمات باروری آنان بیش از سایرین تثبیت شده است. نوع روش پیشگیری از بارداری نیز به‌طور معناداری با نیّت‌های باروری ارتباط داشت. در مقایسه با زنانی که از هیچ روش پیشگیری استفاده نمی‌کردند، استفاده‌کنندگان از روش‌های مدرن کوتاه اثر و به‌ویژه روش‌های مدرن بلند اثر احتمال کمتری برای قرار گرفتن در گروه دارای تمایل به فرزندآوری داشتند. همچنین استفاده از روش‌های بلند اثر با کاهش احتمال قرار گرفتن در گروه نامطمئن همراه بود. این یافته از همخوانی بالای رفتارهای پیشگیری از بارداری با برنامه‌ها و نیّت‌های باروری زنان حکایت دارد.

در میان عوامل اجتماعی-اقتصادی و زمینه‌ای، تنها منطقه سکونت پس از کنترل سایر متغیرها اثر معنادار خود را حفظ کرد. برخلاف یافته‌های تحلیل دو متغیره (جدول ۵)، زنان ساکن مناطق بالای شهر و مناطق میانی به ترتیب ۳۹ و ۴۵ درصد کمتر از زنان ساکن مناطق پایین شهر احتمال داشت که در گروه دارای تمایل به فرزندآوری قرار گیرند. الگوی مشابهی در مورد نااطمینانی باروری نیز مشاهده شد؛ به‌طوری‌که زنان ساکن مناطق بالای شهر ۵۲ درصد کمتر از ساکنان مناطق پایین شهر احتمال داشت که نسبت به داشتن فرزند (دیگر) مردد باشند. این نتایج نشان می‌دهد که پس از کنترل تفاوت‌های مرتبط با سن، تعداد فرزندان و سایر ویژگی‌های فردی، ساکنان مناطق بالاتر شهر بیش از دیگران در گروه فاقد تمایل به فرزندآوری قرار می‌گیرند. در مقابل، سطح تحصیلات و هزینه ماهانه خانوار پس از کنترل سایر متغیرهای مدل رابطه معناداری با نیّت‌های باروری نشان ندادند. این یافته حاکی از آن است که تفاوت‌های مشاهده‌شده در تحلیل‌های دومتغیره این متغیرها، عمدتاً ناشی از تفاوت‌های موجود در ویژگی‌های چرخه زندگی، به‌ویژه سن و تعداد فرزندان بوده است.

به‌طورخلاصه، نتایج مدل نشان داد که نیّت‌های باروری زنان متأهّل تهرانی بیش از همه با عوامل مرتبط با چرخه زندگی، به‌ویژه سن، تعداد فرزندان، سن ازدواج و رفتارهای پیشگیری از بارداری مرتبط است. همچنین مقدار ضریب تعیین ناگلکرک[1] (R^2=۰/۳۹) حاکی از برازش مطلوب مدل و توان مناسب متغیرهای واردشده در تبیین تفاوت‌های موجود در نیّت‌های باروری زنان است. بااین‌حال، بخشی از واریانس نیّت‌های باروری همچنان می‌تواند به عوامل نگرشی، ارزشی و شرایط زندگی افراد مربوط باشد که در مدل حاضر سنجیده نشده‌اند.

[1] Nagelkerke

جدول ۶. نسبت‌های شانس تعدیل شده (OR)[1] و فاصله اطمینان ۹۵ درصد (CI 95%) در مدل رگرسیونی لجستیک اسمی چندگانه[2] عوامل مرتبط با نیت خواستن فرزند دیگر یا نامطمئن بودن، در مقایسه با نیت نخواستن فرزند دیگر در میان زنان متأهّل زیر ۴۵ سال (n=۱۹۹۹): تهران ۱۴۰۴

Table 6. Adjusted odds ratios (ORs) and 95% confidence intervals (95% CIs) from a multinomial logistic regression model of factors associated with intending to have a (another) child or being uncertain, compared with intending not to have a (another) child, among married women under age 45 (N=1,999): Tehran, 2025

ویژگی‌های زمینه‌ای	نیت باروری			
	خواستن فرزند (دیگر)		نامطمئن	
	CI (95%)	OR	CI (95%)	OR
سن ***				
کمتر از ۳۰ سال	۷/۶-۲۱/۲	۱۲/۷۵***	۲/۹ -۹/۸	۵/۲۸***
۳۰-۳۴	۴/۳-۹/۸	۶/۵۳***	۲/۹ -۷/۳	۴/۶۳***
۳۵-۳۹	۱/۴-۲/۹	۲/۰۳***	۱/۳ -۲/۷	۱/۸۶***
۴۰- ۴۴ (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
سن ازدواج**				
کمتر از ۲۰ سال	۰/۲۰-۰/۵۶	۰/۳۳***	۰/۲۴ -۰/۸۰	۰/۴۴**
۲۰-۲۴	۰/۳۳-۰/۸۳	۰/۵۲**	۰/۳۳ -۰.۹۴	۰/۵۶*
۲۵-۲۹	۰/۴۰-۰/۹۸	۰/۶۲*	۰/۳۱ -۰.۹۱	۰/۵۳*
۳۰-۴۴ (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
استفاده کنونی از روش پیشگیری از بارداری**				
روش‌های مدرن طولانی اثر	۰/۰۸-۰/۳۷	۰/۱۷***	۰/۱۴-۰/۸۸	۰/۳۶*
روش‌های مدرن کوتاه اثر	۰/۱۷-۰/۳۷	۰/۲۵***	۰/۵۰-۱/۲۷	۰/۸۰
روش‌های سنتی	۰/۳۳-۰/۶۳	۰/۴۵***	۰/۷۳-۱/۷	۱/۱
هیچ روشی (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
تعداد فرزندان درحال‌حاضر زنده**				
۰	۵/۷-۲۰/۶	۱۰/۸۶***	۲/۶-۱۳/۸	۵/۹۴***
۱	۱/۷-۵/۳	۳/۰۴***	۲/۰-۸/۸	۴/۲۵***
۲	۰/۵۷-۱/۸	۱/۰۰	۰/۹۴-۴/۰	۱/۹۵
۳+ (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
سالهای تحصیل**				
کمتر از ۱۲ سال	۰/۴۹-۱/۶	۰/۸۸	۰/۲۵-۱/۱	۰/۵۳
۱۲ سال	۰/۵۸-۱/۱۲	۰/۸۱	۰/۳۹-۰/۸۲	۰/۵۶**
بیشتر از ۱۲ سال (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
سطح هزینه ماهانه خانوار (میلیون تومان)				
پایین (کمتر از ۲۰)	۰/۷۴-۱/۵	۱/۰۵	۰/۹۳-۲/۱	۱/۳۸
متوسط (۲۰-۳۰)	۰/۶۱-۱/۲	۰/۸۶	۰/۷۳-۱/۶	۱/۰۸
بالا (بیشتر از ۳۰) (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
منطقه سکونت**				
مناطق بالا	۰/۴۱-۰/۹۰	۰/۶۱*	۰/۳۰-۰/۷۹	۰/۴۸**
مناطق متوسط	۰/۴۰-۰/۷۵	۰/۵۵***	۰/۶۴-۱/۳	۰/۹۰
مناطق پایین (گ.م.)		۱/۰۰		۱/۰۰
ضریب تعیین(R^2 Nagelkerke)		۰/۳۹		

توجه: گ.م. = گروه مرجع. سطح معنی‌داری: $p\leq$۰/۰۰۱ ***؛ $p\leq$۰/۰۱ **؛ $p\leq$۰/۰۵ *.

[1] Odds Ratio

[2] Multinomial Logistic Regression

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که ساختار نیّت‌های باروری در تهران با سه ویژگی اصلی مشخص می‌شود: غلبه عدم تمایل به فرزندآوری، گسترش نااطمینانی باروری و تمرکز ظرفیت بالقوه فرزندآوری در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند. این الگو با روند استمرار باروری زیر سطح جانشینی در تهران و ایران همسو است که در دو دهه اخیر در مطالعات مختلف گزارش شده است (عرفانی، ۱۳۹۲ و ۱۴۰۴؛ Erfani, 2019). در چنین شرایطی، نیّت‌های باروری نه تنها تصویری از وضعیت کنونی باروری ارائه می‌کنند، بلکه شاخصی برای ارزیابی مسیر آینده تحولات باروری نیز محسوب می‌شوند (Hagewen & Morgan, 2005; Schoen et al., 1999).

یکی از مهم‌ترین یافته‌های مطالعه حاضر، سهم بالای زنان فاقد تمایل به فرزندآوری است. حدود دوسوم زنان متأهّل تهرانی اعلام کرده‌اند که دیگر قصد فرزندآوری ندارند. این یافته با نتایج مطالعات پیشین در تهران و سایر مناطق کشور سازگار است که از گسترش خانواده‌های کوچک و کاهش تمایل به فرزندآوری حکایت دارند (عرفانی و شجاعی، ۱۳۹۷؛ حسینی و همکاران، ۱۴۰۳). در سطح بین‌المللی نیز پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در جوامع با باروری پایین، ترجیحات خانواده کوچک به تدریج به هنجار اجتماعی تبدیل می‌شود (Morgan & Taylor, 2006; Billari et al., 2009).

درعین‌حال، یافته‌های مطالعه حاضر نشان می‌دهد که ساختار نیّت‌های باروری را نمی‌توان صرفاً با تمایل یا عدم تمایل به فرزندآوری توضیح داد. مقایسه نتایج پیمایش‌های ۱۳۹۱ و ۱۴۰۴ نشان داد که سهم زنان نامطمئن از ۱۲/۳ درصد به ۱۷ درصد افزایش یافته است. این نتیجه با ادبیات اخیر باروری کاملاً همخوان است که نااطمینانی را یکی از ویژگی‌های محوری تصمیم‌گیری باروری در جوامع دارای باروری پایین می‌داند (Barker & Buber-Ennser, 2024; Badolato et al., 2025). همچنین مطالعات اخیر نشان داده‌اند که افراد بیشتری در وضعیت بینابینی میان تمایل و عدم تمایل قرار دارند و تصمیم آنان به ارزیابی مداوم شرایط زندگی وابسته است (Vignoli et al., 2020; Novelli et al., 2021). بنابراین، یافته حاضر از رویکرد سه‌مقوله‌ای نیّت باروری (تمایل، عدم تمایل و نااطمینانی) حمایت می‌کند. نتایج تحلیل چندمتغیره نیز این برداشت را تأیید کرد؛ به‌گونه‌ای که حتی پس از کنترل سایر متغیرها، احتمال قرار گرفتن در گروه نامطمئن در میان زنان جوان‌تر، به‌ویژه زنان زیر ۳۵ سال، و نیز زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند به‌مراتب بیشتر از سایر گروه‌ها بود. این امر نشان می‌دهد که نااطمینانی باروری عمدتاً در میان زنانی متمرکز است که هنوز فرایند تشکیل خانواده و تکمیل باروری آنان به پایان نرسیده است.

نقش تعیین‌کننده تعداد فرزندان نیز از دیگر یافته‌های مهم این پژوهش است. کاهش شدید تمایل به فرزندآوری پس از فرزند دوم نشان می‌دهد که الگوی «دو فرزند و بس» در تهران تا حد زیادی تثبیت شده است. این نتیجه با یافته‌های مطالعات انجام‌شده در ایران درباره ترجیحات باروری و اندازه مطلوب خانواده هماهنگ است (ابراهیم‌پور میر و حاج‌سیدجوادی، ۱۴۰۳؛ Lotfi et al., 2017). همچنین پژوهش‌های اروپایی نیز نشان داده‌اند که در بسیاری از جوامع با باروری پایین، فرزند دوم مرز اصلی تکمیل خانواده محسوب می‌شود (Dommermuth et al., 2011; Philipov et al., 2015). اهمیت تعداد فرزندان در تحلیل چندمتغیره نیز به‌خوبی آشکار شد؛ به‌طوری‌که زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند، حتی پس از کنترل سایر عوامل، چندین برابر بیش از زنان دارای دو فرزند یا بیشتر احتمال داشت که خواهان فرزند (دیگر) باشند. این یافته بیانگر آن است که تعداد فرزندان همچنان مهم‌ترین شاخص موقعیت افراد در چرخه باروری و قوی‌ترین عامل تمایزبخش نیّت‌های باروری در تهران است. در کنار الگوی دوفرزندی، یافته‌های مطالعه حاضر حاکی از تقویت الگوی تک‌فرزندی است. بیش از نیمی از زنان دارای یک فرزند تمایلی به فرزند دوم ندارند. این نتیجه با پژوهش‌های انجام‌شده درباره روند گسترش خانواده‌های تک‌فرزند در ایران همخوان است (شجاعی و عرفانی، ۱۳۹۸). مطالعات جدید نیز نشان می‌دهند که تک‌فرزندی در بسیاری از شهرهای بزرگ و پرهزینه به یک الگوی پایدار خانوادگی تبدیل شده است (Mazzuco & Zanotto, 2025). یافته دیگر، سهم قابل‌توجه زنان بی‌فرزندی است که تمایلی به داشتن فرزند ندارند. حدود یک‌چهارم زنان بی‌فرزند چنین دیدگاهی داشته‌اند. این یافته مشابه نتایج مطالعاتی است که از افزایش پذیرش بی‌فرزندی و تنوع الگوهای زندگی خانوادگی در جوامع مدرن سخن می‌گویند (Koropeckyj-Cox & Pendell, 2007; Umberson et al., 2010). نتایج پژوهش حسینی و همکاران (۱۴۰۳) نیز نشان داده است که بخشی از تمایل به فرزند نداشتن در ایران با تغییر نگرش‌ها و اولویت‌های زندگی ارتباط دارد.

الگوهای سنی مشاهده شده در این پژوهش نیز با نظریه چرخه زندگی و دیدگاه‌های مربوط به زمان‌بندی باروری همخوانی دارد. تمایل به فرزندآوری در سنین جوان‌تر بیشترین مقدار را دارد، درحالی‌که نااطمینانی در گروه سنی ۳۰ تا ۳۴ سال به اوج می‌رسد و پس از ۳۵ سالگی عدم تمایل به فرزندآوری غالب می‌شود. این نتیجه با مطالعات مربوط به شکاف زمانی میان تولد مورد انتظار و تولد واقعی سازگار است (Beaujouan et al., 2023; Slabá et al., 2024). همچنین؛ پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند که تعویق فرزندآوری به سنین بالاتر یکی از ویژگی‌های اصلی باروری معاصر است (Spoorenberg & Skirbekk, 2025; Driscoll & Hamilton, 2025). یافته‌های

چندمتغیره نیز نشان داد که اثر سن حتی پس از کنترل سایر عوامل پابرجا می‌ماند و احتمال تمایل به فرزندآوری در میان زنان زیر ۳۰ سال چندین برابر زنان ۴۰ تا ۴۴ ساله است. این نتیجه اهمیت جایگاه افراد در چرخه زندگی را در شکل‌گیری نیّت‌های باروری تأیید می‌کند.

رابطه سن ازدواج و نیّت‌های باروری نیز درخور توجه است. زنانی که در سنین بالاتر ازدواج کرده‌اند تمایل بیشتری به فرزندآوری نشان داده‌اند. این یافته احتمالاً بازتاب آن است که این زنان هنوز بخشی از اهداف باروری خود را محقق نکرده‌اند. پایداری اثر سن ازدواج در مدل چندمتغیره نیز مؤید آن است که این رابطه صرفاً ناشی از تفاوت‌های سنی یا تعداد فرزندان نیست، بلکه تا حدی به موقعیت زنان در مسیر گذار خانوادگی و فرزندآوری مربوط می‌شود. مطالعات مربوط به زمان‌بندی گذار به والدگری نیز مؤید آن است که وضعیت افراد در چرخه خانوادگی می‌تواند مهم‌تر از سن تقویمی آنان باشد (Nitsche & Hayford, 2020; Kariman et al., 2016). یافته‌های مربوط به تحصیلات نیزنشان داد که برخلاف برخی روایت‌های کلاسیک، زنان دارای تحصیلات دانشگاهی در این مطالعه تمایل و نااطمینانی بیشتری نسبت به فرزندآوری گزارش کرده‌اند. این نتیجه با مطالعات جدیدی که بر پیچیده‌تر شدن رابطه تحصیلات و باروری تأکید می‌کنند همسو است (Goldscheider et al., 2015; Erfani & Pilon, 2024). در واقع تحصیلات بالاتر لزوماً به معنای کاهش مطلوبیت فرزندآوری نیست، بلکه می‌تواند با تأخیر در زمان‌بندی و حساسیت بیشتر نسبت به شرایط تحقق آن همراه باشد. بااین‌حال، از بین رفتن معناداری اثر تحصیلات در مدل چندمتغیره نشان می‌دهد که بخش مهمی از تفاوت‌های آموزشی مشاهده‌شده، از طریق تفاوت‌های موجود در سن، تعداد فرزندان و سایر ویژگی‌های چرخه زندگی عمل می‌کند.

همچنین تفاوت‌های مشاهده‌شده بین مناطق مختلف تهران و نوع روش پیشگیری از بارداری بیانگر ناهمگنی قابل‌توجه در الگوهای نیّت باروری است. تمایل بیشتر به فرزندآوری در مناطق برخوردارتر شهر در تحلیل های دو متغیره و تمایل بیشتر به فرزند آوری در میان زنان استفاده‌کننده از روش‌های کوتاه اثر یا فاقد روش پیشگیری، با مطالعاتی سازگار است که بر نقش منابع در دسترس و برنامه‌ریزی باروری در شکل‌دهی نیّت‌های باروری تأکید دارند (Erfani, 2017; Ajzen & Klobas, 2013). بااین‌حال، نتایج چندمتغیره نشان داد که پس از کنترل سایر متغیرها، ساکنان مناطق بالاتر و میانی شهر بیش از ساکنان مناطق پایین در گروه فاقد تمایل به فرزندآوری قرار می‌گیرند. این تفاوت بیانگر آن است که بخشی از الگوهای مشاهده‌شده در تحلیل‌های توصیفی دو متغیره تحت تأثیر تفاوت‌های جمعیت‌شناختی گروه‌های ساکن در مناطق مختلف شهر بوده است. افزون بر این، تداوم اثر معنادار نوع روش پیشگیری در مدل چندمتغیره نشان می‌دهد که رفتارهای پیشگیری از بارداری بازتاب نسبتاً دقیقی از برنامه‌ها و نیّت‌های واقعی باروری افراد هستند.

برآیند نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تداوم باروری پایین در تهران تنها نتیجه کاهش تمایل به فرزندآوری نیست، بلکه حاصل برهم‌کنش پیچیده‌ای از الگوهای چرخه زندگی، ساخت خانواده، نااطمینانی باروری، تفاوت‌های آموزشی و فضایی و زمان‌بندی فرزندآوری است. نتایج تحلیل چندمتغیره نیز نشان داد که در میان عوامل بررسی‌شده، متغیرهای مرتبط با چرخه زندگی، به‌ویژه سن، تعداد فرزندان، سن ازدواج و رفتارهای پیشگیری از بارداری، نقش تعیین‌کننده‌تری در تبیین نیّت‌های باروری دارند. ازاین‌رو، درک آینده باروری تهران مستلزم توجه همزمان به سه وضعیت «تمایل»، «عدم تمایل» و «نااطمینانی» نسبت به فرزندآوری و عوامل جمعیتی و اجتماعی مرتبط با هر یک از آنهاست.

یافته‌های این پژوهش نشان داد که ساختار نیّت‌های باروری در تهران با سه ویژگی اصلی مشخص می‌شود: غلبه عدم تمایل به فرزندآوری، افزایش نااطمینانی باروری و محدود شدن ظرفیت بالقوه فرزندآوری به زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند. حدود دوسوم زنان متأهّل تهرانی دیگر قصد فرزندآوری ندارند و تنها گروه کوچکی دارای نیّت فعال و زمان‌بندی‌شده برای فرزندآوری هستند. همچنین، مقایسه نتایج سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۴۰۴ نشان داد که مهم‌ترین تحول رخ‌داده، افزایش سهم زنان نامطمئن نسبت به فرزندآوری است. این یافته بیانگر آن است که بخشی از زنان از وضعیت «عدم تمایل قطعی» به وضعیت «تردید و تعویق تصمیم‌گیری» منتقل شده‌اند و ازاین‌رو نااطمینانی باروری به یکی از مؤلفه‌های مهم چشم‌انداز باروری آینده تهران تبدیل شده است. نتایج دو متغیره همچنین نشان داد که سن، سن ازدواج، تعداد فرزندان، تحصیلات، منطقه سکونت و نوع روش پیشگیری از بارداری با نیّت‌های باروری رابطه معناداری دارند. بااین‌حال، تحلیل چندمتغیره نشان داد که متغیرهای مرتبط با چرخه زندگی، به‌ویژه سن، تعداد فرزندان، سن ازدواج و رفتارهای پیشگیری از بارداری، نقش تعیین‌کننده‌تری در تبیین نیّت‌های باروری دارند، درحالی‌که نقش متغیرهای اقتصادی و اجتماعی زمینه‌ای محدودتر است. درحالی‌که بیشترین تمایل به فرزندآوری در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند مشاهده شد، پس از تولد فرزند دوم تمایل به فرزندآوری به شدت کاهش یافت؛ وضعیتی که از تثبیت الگوی دو فرزندی و گسترش تک فرزندی در تهران حکایت دارد.

بنابراین، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تحلیل باروری در تهران مستلزم توجه همزمان به سه وضعیت «تمایل»، «عدم تمایل» و «نااطمینانی» نسبت به فرزندآوری و نیز در نظر گرفتن زمان‌بندی نیّت‌های باروری است. همچنین به نظر می‌رسد چشم‌انداز آینده باروری

در تهران بیش از همه تحت تأثیر تصمیم‌های آتی زنان بی‌فرزند، تک‌فرزند و زنان نامطمئن نسبت به فرزندآوری قرار گیرد؛ زیرا بخش عمده ظرفیت بالقوه افزایش یا کاهش باروری در این گروه‌ها متمرکز است. نتایج این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که جایگاه افراد در چرخه زندگی خانوادگی و باروری بیش از ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی، شکل‌دهنده نیّت‌های باروری زنان متأهّل تهرانی است.

دلالت‌های سیاستی

یافته‌های این پژوهش چند دلالت مهم برای سیاست‌گذاری جمعیتی و پایش باروری در ایران دارد. نخست، نتایج نشان می‌دهد که الگوی «دو فرزند و بس» در میان زنان تهرانی تا حد زیادی تثبیت شده و بخش عمده زنان دارای دو فرزند یا بیشتر تمایلی به فرزندآوری بیشتر ندارند. ازاین‌رو، در تحلیل تحولات باروری و طراحی سیاست‌های جمعیتی، توجه به گذار به فرزند اول و به‌ویژه فرزند دوم اهمیت بیشتری دارد. دوم، سهم زنان نامطمئن نسبت به فرزندآوری قابل‌توجه است و نسبت به سال ۱۳۹۱ نیز افزایش یافته است. تمرکز این گروه در میان زنان بی‌فرزند، تک‌فرزند و زنان ۳۰ تا ۳۴ ساله نشان می‌دهد که نااطمینانی باروری باید به‌عنوان یک مقوله مستقل در مطالعات و پایش‌های جمعیتی مورد توجه قرار گیرد. سوم، ظرفیت بالقوه فرزندآوری آینده عمدتاً در میان زنان بی‌فرزند و تک‌فرزند متمرکز شده است، درحالی‌که بیشتر زنان دارای دو فرزند یا بیشتر خانواده خود را کامل تلقی می‌کنند. بنابراین، تحولات باروری آینده بیش از همه به تغییرات رفتاری و تصمیم‌گیری این دو گروه وابسته خواهد بود. چهارم، نتایج تحلیل چندمتغیره نشان داد که متغیرهای مرتبط با چرخه زندگی، به‌ویژه سن، تعداد فرزندان و سن ازدواج، نقش مهم‌تری از متغیرهای اقتصادی و اجتماعی در تبیین نیّت‌های باروری دارند. ازاین‌رو، سیاست‌ها و برنامه‌های جمعیتی باید بیش از گذشته متناسب با مراحل مختلف چرخه زندگی و وضعیت خانوادگی افراد طراحی شوند. پنجم، تفاوت‌های مشاهده‌شده بر حسب سن، سن ازدواج، تحصیلات، منطقه سکونت و نوع روش پیشگیری از بارداری نشان می‌دهد که نیّت‌های باروری در میان زنان تهرانی الگوی یکنواختی ندارد و تحلیل‌های جمعیتی باید این ناهمگنی‌ها را مدنظر قرار دهند. ششم، پایین بودن سهم زنان دارای نیّت کوتاه‌مدت باروری و محدود بودن جمعیت دارای نیّت فعال و زمان‌بندی‌شده برای فرزندآوری نشان می‌دهد که سنجش مستمر نیّت‌های باروری، به‌ویژه زمان‌بندی فرزندآوری و نااطمینانی باروری، می‌تواند اطلاعات ارزشمندی برای ارزیابی روندهای آینده باروری فراهم کند.

نتایج این مطالعه نشان داد که ظرفیت بالقوه تغییرات باروری در تهران عمدتاً در میان زنان بی‌فرزند، تک‌فرزند و زنان نامطمئن نسبت به فرزندآوری متمرکز است. ازاین‌رو، پایش آینده باروری نیازمند توجه همزمان به سه وضعیت «تمایل»، «عدم تمایل» و «نااطمینانی» نسبت به فرزندآوری و تغییرات آنها در طول زمان است. همچنین نتایج این پژوهش ضرورت توجه بیشتر به موقعیت افراد در چرخه زندگی و فرزندآوری را در تحلیل‌ها و برنامه‌ریزی‌های جمعیتی برجسته می‌سازد.

محدودیت‌های پژوهش

با وجود اتخاذ تمهیداتی برای افزایش پوشش و مشارکت پاسخگویان، محدودیت‌های ذاتی پیمایش‌های تلفنی، از جمله احتمال سوگیری پوشش، عدم پاسخ‌گویی و تمایل برخی پاسخگویان به ارائه پاسخ‌های مطلوب اجتماعی، همچنان وجود دارد. همچنین، از آنجا که این مطالعه بر ارائه یافته‌های مقدماتی پیمایش نیّت‌های باروری متمرکز بوده است، در تحلیل چندمتغیره عوامل مرتبط با نیّت‌های باروری، متغیرهای نگرشی به‌عنوان عوامل واسط وارد مدل نشده‌اند. بررسی همزمان عوامل ساختاری و نگرشی می‌تواند در مطالعات بعدی به تبیین دقیق‌تر سازوکارهای مؤثر بر نیّت‌های باروری کمک کند.

سپاس‌گزاری

این پژوهش بخشی از طرح تحقیقاتی «پیمایش ۱۴۰۴ نیّت‌های باروری شهر تهران» است که با حمایت مالی موسسه تحقیقات جمعیت کشور (۱۴۰۳/۱۷۷۴۶۹-۱۰-۳۰-۲۱)، دانشگاه علوم پزشکی ایران (۲۷۸۲۲-۹۰-۱۴۰۲-۴) و دانشگاه نیپیسینگ (۱۶۲۲-۶۰-۱۵-۰۴-۲۰۲۴) توسط نویسنده نخست و همکاران اجرا شده است. بدین وسیله از تیم گردآوری داده‌های مؤسسه افکارسنجی سرمایه (تهران) و تمامی بانوان مشارکت‌کننده در این پیمایش صمیمانه قدردانی می‌شود.

منابع

ابراهیم‌پور میر، محسن و حاج‌سیدجوادی، سیدمحمدرضا (۱۴۰۳). تحلیل نگرش‌ها و رفتارهای باروری در ایران با استفاده از مدل‌های خطی و غیرخطی. *فصلنامه جمعیت انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۹(۳۷): ۵۵-۱۰۰.
https://www.doi.org/10.22034/jpai.2024.2018637.1319

بگی، میلاد؛ صادقی، رسول؛ حاتمی، علی (۱۴۰۱). قصد فرزندآوری در ایران: تعیین‌کننده‌ها و محدودیت‌ها. *مطالعات راهبردی فرهنگ*، ۱(۴): ۵۹—۸۰.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.27833577.1400.1.4.3.2

حسینی، حاتم؛ عرفانی، امیر؛ جهانگیری، شکیب (۱۴۰۳). دلایل و عوامل مؤثر بر تمایل به فرزندنداشتن در شهر همدان. *مطالعات جمعیتی ایران*، ۸ (۱): ۷۵-۱۱۱.
https://doi.org/10.22034/jips.2024.433402.1208

شجاعی، جواد و عرفانی، امیر (۱۳۹۸). روندها و الگوهای خانواده‌های تک‌فرزند در ایران. *نامه علوم اجتماعی*، ۲۶ (۸۵): ۸۹-۱۰۵.
https://doi.org/10.22054/qjss.2019.38397.2012

عرفانی، امیر(۱۳۹۱). گزارش تفصیلی پیمایش نیّت‌های باروری تهران، ۱۳۹۱. مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه، وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری: تهران، ایران.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735000.1394.10.20.6.5

عرفانی، امیر (۱۳۹۲). باروری در ایران و شهر تهران: میزان‌ها، روندها و تفاوت‌ها. *فصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱(۱): ۸۷-۱۰۷.
https://jips.nipr.ac.ir/article_89150.html

عرفانی، امیر (۱۴۰۴). گزارش تفصیلی پیمایش نیّت‌های باروری تهران، ۱۴۰۴. تهران:

مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور.

عرفانی، امیر و شجاعی، جواد (۱۳۹۴). تعیین‌کننده‌های بلافصل نیّت‌های باروری در شهر تهران. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۰(۲۰): ۱۶۳-۱۸۵.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735000.1394.10.20.6.5

عرفانی، امیر و شجاعی، جواد (۱۳۹۷). دلایل عدم تمایل به فرزندآوری در شهر تهران. *سلامت اجتماعی*، ۶ (۲): ۱۱۶-۱۲۹.
https://doi.org/10.22037/ch.v6i2.22583

محزون، علی اکبر (۱۳۹۳). افزایش سن ازدواج زنان و مردان طی ۱۰ سال گذشته. بلاغ نیوز.
https://www.bloghnews.com/news/86139/advdxx20.t0%5Eyfq22avey.html

مرکز آمار ایران (۱۴۰۱). پیمایش درآمد و هزینه خانوار سال ۱۴۰۱: فایل داده‌های خام. تهران: مرکز آمار ایران.
https://amar.org.ir/cost-and-income

مرکز آمار ایران (۱۴۰۲). پیمایش نیروی کار سال ۱۴۰۲: فایل داده‌های خام. تهران: مرکز آمار ایران.
https://amar.org.ir/work

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵: فایل نمونه ۵ درصدی داده‌ها. تهران: مرکز آمار ایران.
https://www.amar.org.ir/population-and-housing-census

مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور (۱۴۰۵). تغییرات ازدواج، روندها، عوامل و پیامدها: گزارش نشست اول سلسله نشست‌های مرتبط با موضوع ازدواج. تهران: مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور.
https://nipr.ac.ir/wp-content/uploads/2026/07/بولتن-نشست-اول

Adejugbe, B.O., & Ahmed, M.N.Q. (2025). Fertility intentions in the usa: unraveling gender and age dynamics through a cross-sectional lens. *Journal of Population Research*, 42(2): 1-28. https://doi.org/10.1007/s12546-025-09365-2

Ajzen, I., & Klobas, J. (2013). fertility intentions: an approach based on the theory of planned behavior. *Demographic Research*, 29: 203–232. https://doi.org/10.4054/DemRes.2013.29.8

American Association for Public Opinion Research (2023). Standard definitions: final dispositions of case codes and outcome rates for surveys (10th ed.). AAPOR. https://aapor.org/standards-and-ethics/standard-definitions/

Aragón-Morales, A.M., & Ruiz-Jiménez, A.M. (2025). Decoding short-term fertility intentions: exploring the nexus of gender equality and societal factors in a comparative eu gender regimes analysis. *Frontiers in Sociology*, 10: 1651929. https://doi.org/10.3389/fsoc.2025.1651929

Badolato, L., Hayford, S.R., Guzzo, K.B. (2025). Multiple dimensions of uncertainty in fertility goals: recent trends and patterns in the united states. *Genus*, 81(1): 14. https://doi.org/10.1186/s41118-025-00251-6

Barker, R., & Buber-Ennser, I. (2024). Uncertainty and flexibility of fertility intentions. *Advances in Life Course Research*, 61: 100618. https://doi.org/10.1016/j.alcr.2024.100618

Bazzani, G., & Vignoli, D. (2022). The agency of fertility plans. *Frontiers in Sociology*, 7: 923756. https://doi.org/10.3389/fsoc.2022.923756

Beaujouan, É., Zeman, K., Nathan, M. (2023). Delayed first births and completed fertility across the 1940–1969 birth cohorts. *Demographic Research*, 48(15): 387–420. https://doi.org/10.4054/DemRes.2023.48.15

Billari, F.C., Philipov, D., Testa, M.R. (2009). Attitudes, norms and perceived behavioural control: explaining fertility intentions in bulgaria. *European Journal of Population*, 25(4): 439–465. https://doi.org/10.1007/s10680-009-9187-9

Buhr, P., & Huinink, J. (2014). Fertility analysis from a life course perspective. *Advances in Life Course Research*, 21: 1–9. https://doi.org/10.1016/j.alcr.2014.04.001

Comolli, C.L. (2023). social climate, uncertainty and fertility intentions: from the great recession to the covid-19 crisis. *European Journal of Population*, 39: 35. https://doi.org/10.1007/s10680-023-09684-1

Dommermuth, L., Klobas, J., Lappegård, T. (2011). now or later? the theory of planned behavior and timing of fertility intentions. *Advances in Life Course Research*, 16(1): 42–53. https://doi.org/10.1016/j.alcr.2011.01.002

Driscoll, A.K., & Hamilton, B.E. (2025). Effects of age-specific fertility trends on overall fertility trends: united states, 1990–2023. *National Vital Statistics Reports*, 6(3): 1. https://doi.org/10.15620/cdc/174576

Elder Jr, G.H. (1998). The life course as developmental theory. *Child Development*, 69(1): 1–12. https://doi.org/10.1111/j.1467-8624.1998.tb06128.x

Erfani, A. (2026). Tehran survey of fertility intentions, 2025: final report. National Institute for Population Research, Ministry of Science, Research and Technology, Tehran, Iran.

Erfani, A. (2019). Iran's second demographic transition and below-replacement fertility: implications for population policies. *İstanbul University Journal of Sociology*, 39(2): 475–478. https://dx.doi.org/10.26650/SJ.2019.39.2.0102

Erfani, A. (2017). Low fertility intention in tehran, iran: the role of attitudes, norms, and perceived behavioral control. *Journal of Biosocial Science*, 49(3): 292–308. https://doi.org/10.1017/S0021932016000109

Erfani, A. (2013). Tehran survey of fertility intentions, 2013: Final report. Population Studies and Research Center in Asia and Pacific, Ministry of Science, Research, and Technology, Tehran, Iran.

Erfani, A., & Shojaei, J. (2018). Reasons for intending to have no children in Tehran, Iran. *Community Health*, 6(2): 116–129. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.16807626.1397.17.3.10.8

Erfani, A., Nojomi, M., Hosseini, H. (2018). Prolonged birth intervals in hamedan, iran: variations and determinants. *Journal of Biosocial Science*, 50(4): 457–471.

Erfani, A., & Pilon, L. (2024). gender equality in the division of housework and fertility intentions in canada: the moderating effect of employment and education. *Journal of Family Issues*. https://doi.org/10.1177/0192513X241299419

Goldscheider, F., Bernhardt, E., Lappegård, T. (2015). The gender revolution: a framework for understanding changing family and demographic behavior. *Population and Development Review*, 41(2): 207–239. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2015.00045.x

Guzzo, K.B., Belykh, A., Manning, W.D., Longmore, M.A., Giordano, P.C., Roza, S. (2025). Perceptions of the future and pregnancy avoidance in the u.s. *Population Research and Policy Review*, 44(3): 36. https://doi.org/10.1007/s11113-025-09962-2

Guzzo, K.B., & Hayford, S.R. (2023). Evolving fertility goals and behaviors in current u.s. childbearing cohorts. *Population and Development Review*, 49(1): 7–42. https://doi.org/10.1111/padr.12535

Hagewen, K.J., & Morgan, S.P. (2005). Intended and ideal family size

https://doi.org/10.1080/00324728.2012.697569

Nitsche, N., & Hayford, S.R. (2020). preferences, partners, and parenthood: linking early fertility desires, marriage timing, and achieved fertility. *Demography*, 57(6): 1975–2001. https://doi.org/10.1007/s13524-020-00927-y

Novelli, M., Cazzola, A., Angeli, A., Pasquini, L. (2021). fertility intentions in times of rising economic uncertainty: evidence from italy from a gender perspective. *Social Indicators Research*, 154(1): 257–284. https://doi.org/10.1007/s11205-020-02554-x

Philipov, D., Liefbroer, A.C., Klobas, J.E. (2015). Reproductive decision-making in a macro-micro perspective. Springer. https://doi.org/10.1007/978-94-017-9401-5

Riederer, B., & Buber-Ennser, I. (2019). Regional context and realization of fertility intentions: the role of the urban context. *Regional Studies*, 53(12): 1669–1679. https://doi.org/10.1080/00343404.2019.1599843

Schoen, R., Astone, N.M., Kim, Y.J., Nathanson, C.A., Fields, J. (1999). Do fertility intentions affect fertility behavior? *Journal of Marriage and Family*, 61(3): 790–799. https://doi.org/10.2307/353578

Shojaei, J., & Erfani, A. (2019). Trends and patterns of one-child families in iran. *Quarterly Journal of Social Sciences*, 26(85): 89–105. https://doi.org/10.22054/qjss.2019.38397.2012

Slabá, J., Kocourková, J., Šťastná, A. (2024). The fertility timing gap: the intended and real timing of childbirth. *Journal of Biosocial Science*, 56(3): 504–517. https://doi.org/10.1017/S002193202400004X

Spéder, Z., & Bálint, L. (2024). Realization of short-term fertility intentions in a comparative perspective: which macro-level conditions matter? *Population Research and Policy Review*, 43: 72. https://doi.org/10.1007/s11113-024-09913-3

Spoorenberg, T., & Skirbekk, V. (2025). A concentration of reproduction to later ages? a worldwide assessment of trends in fertility timing. *Population and Development Review*, 52(1): 201-219. https://doi.org/10.1111/padr.70036

Torabi, F., & Bagi, M. (2024). Determinants of early marriage in iran. *International Journal of Adolescence and Youth*, 29(1). https://doi.org/10.1080/02673843.2024.2312849

Umberson, D., Pudrovska, T., Reczek, C. (2010). Parenthood, childlessness, and well-being: a life course perspective. *Journal of Marriage and Family*, 72(3): 612–629. https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2010.00721.x

Vignoli, D., Guetto, R., Bazzani, G., Pirani, E., Minello, A. (2020). A reflection on economic uncertainty and fertility in europe: the narrative framework. *Genus*, 76(1): 28. https://doi.org/10.1186/s41118-020-00094-3

in the united states, 1970–2002. *Population and Development Review*, 31(3): 507–527. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2005.00081.x

Hayford, S.R. (2009). The evolution of fertility expectations over the life course. *Demography*, 46(4): 765–783. https://doi.org/10.1353/dem.0.0073

Hosseini, M., Saikia, U., Dasvarma, G. (2021). The gap between desired and expected fertility among women in iran: a case study of tehran city. *PLOS ONE*, 16(9): e0257128. https://doi.org/10.1371/journal.pone.0257128

Huinink, J., & Kohli, M. (2014). A life-course approach to fertility. *Demographic Research*, 30: 1293–1326. https://doi.org/10.4054/DemRes.2014.30.45

Kariman, N., Amerian, M., Jannati, P., Salmani, F. (2016). Factors influencing first childbearing timing decisions among men: Path analysis. *International Journal of Reproductive BioMedicine*, 14(9): 589–596. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.24764108.2016.14.9.5.2

Khalajabadi Farahani, F., Cleland, J. (2015). Perceived norms of premarital heterosexual relationships and sexuality among female college students in tehran. *Culture, Health & Sexuality*, 17(1): 1–18. https://doi.org/10.1080/13691058.2014.990515

Khalajabadi Farahani, F., Gharacheh, M., Montazeri, S., Mirghafourvand, M., Sadeghi, T., Taheri, M., Haghani, S., Ranjbar, F. (2025). A comparative study of premarital fertility knowledge, childbearing intentions, and parenting attitudes among iranian women and men. *Journal of Population Research*, 42: 13. https://doi.org/10.1007/s12546-025-09363-4

Koropeckyj-Cox, T., & Pendell, G. (2007). The gender gap in attitudes about childlessness in the united states. *Journal of Marriage and Family*, 69(4): 899–915. https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2007.00420.x

Kuhnt, A.K., Minkus, L., Buhr, P. (2021). Uncertainty in fertility intentions. *Journal of Family Research*, 33(1): 186–210. https://doi.org/10.20377/jfr-426

Lotfi, R., Rezaei, N., Farid, M., Tizvir, A. (2017). Desired numbers of children, fertility preferences and related factors among couples who referred to pre-marriage counseling in alborz province, iran. *International Journal of Fertility & Sterility*, 11(3): 211–219. https://doi.org/10.22074/ijfs.2017.5010

Marteleto, L.J., Dondero, M., Kumar, S., Mallinson, D.C. (2023). Measuring fertility intentions during times of crisis: an example using survey data amid the covid-19 pandemic. *Studies in Family Planning*, 54(1): 161–180. https://doi.org/10.1111/sifp.12219

Mazzuco, S., & Zanotto, L. (2025). Tempo effects in period tfr: inspecting the role of shape and scale variations in a cohort model. *Demographic Research*, 52(19): 559–588. https://doi.org/10.4054/DemRes.2025.52.19

Morgan, S.P., & Taylor, M.G. (2006). low fertility at the turn of the twenty-first century. *Annual Review of Sociology*, 32: 375–399. https://doi.org/10.1146/annurev.soc.31.041304.122220

Ni, S. (2025). perceived economic uncertainties and childbearing intentions among young cohorts in china: a multinomial analysis. *Journal of Biosocial Science*, 57(2): 296–314. https://doi.org/10.1017/S0021932025000197

Ní Bhrolcháin, M., & Beaujouan, É. (2012). fertility postponement and rising educational enrolment. *Population Studies*, 66(3): 311–327.

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Marriage Policy Gaps in Iran: Description and Analysis of Macro-level Documents and Institutional Practices between 2014 and 2023

Fatemeh Torabi*

Professor of Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran & National Institute for Population Research, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Received: 13 May 2026
Revised: 20 August 2026
Accepted: 20 August 2026
Published: 09 September 2026

Keywords:
Marriage policy,
Family support,
Youth population,
Marriage education,
Iran.

ABSTRACT

Demographic trends in Iran reveal declining fertility and delayed marriage over recent decades. In response to these changes, policymakers have developed a set of macro-level documents, laws, and executive programs. Among the most significant of these over the past decade are the General Population Policies (2014), the General Family Policies (2016), the Family Support and Youth Population Law (2021), and the Seventh Development Plan of the Islamic Republic of Iran (2023). Employing a descriptive and analytical approach, this article critically evaluates these documents and the performance of the responsible institutions in their implementation. Findings indicate that marriage policymaking in Iran faces three categories of gaps: conceptual, institutional, and operational. The upstream documents lack enforcement mechanisms and performance indicators, while executive documents suffer from weak institutional coordination, delays in resource allocation, and the absence of an effective monitoring system. Finally, recommendations are offered at the conceptual, institutional, and operational levels to enhance the effectiveness of marriage policies.

Introduction

Demographic trends in Iran over recent decades have evidenced significant shifts, most notably fertility decline and delayed marriage. These developments have prompted the Iranian policymaking system to formulate a series of macro-level laws and upstream documents aimed at supporting the institution of family and facilitating marriage. However, empirical evidence suggests that these existing policies have failed to effectively influence the behavioral patterns of young adults. The aim of this paper is to critically evaluate policies, laws, and executive programs related to marriage in Iran over the past decade (2014-2023), aiming to identify the root causes of these unsuccessful interventions and to propose a framework for enhancing their efficacy.

Methodology and Data

This research employed a descriptive-analytical approach. The documents examined included the General Population Policy (2014), the General Family Policies (2016), the Family Support and Youth Population Law (2021), and the Seventh Development Plan of the Islamic Republic of Iran (2023). The primary focus of the study was to identify conceptual, institutional, and implementation gaps between approved objectives and operational realities. The evaluation was based on O'Brien five-stage framework, which encompasses policy content, institutional structure, financial and human resources, inter-agency coordination, and monitoring and evaluation mechanisms.

*Corresponding author: Fatemeh Torabi. Professor of Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran & National Institute for Population Research, Tehran, Iran.
E-mail address: *fatemeh_torabi@ut.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Torabi, F. (2026). Marriage policy gaps in Iran: description and analysis of macro-level documents and institutional practices between 2014 and 2023. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 101-118.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.580892.1345

Findings

The analyses indicate that marriage policymaking in Iran faces three major categories of gaps: (1) Conceptual gap: The presence of ambiguous concepts such as “easy marriage” and “stable marriage”, in policy documents, without operational definitions or measurable indicators, leading to inconsistent interpretations at the implementation level. (2) Institutional gap: The fragmentation of responsibilities among numerous institutions (such as the Ministry of Sports and Youth, the Ministry of Health and Medical Education, the Central Bank, and others) without a coordinating body that possesses the necessary executive authority to ensure synergy among the relevant agencies. 3. Executive gap: delays in the allocation of financial resources, weak oversight, the absence of an integrated monitoring system, and fragmented implementation of programs, all of which hinder the achievement of the stated objectives.

Discussion and Conclusion

The findings are consistent with the theory of planned behavior, as the lack of reliable information, institutional support, and perceived behavioral control prevents positive attitudes toward marriage from being translated into actual behaviors, such as timely marriage. The theory of multiple equilibria is also relevant to this topic, as society appears to have reached a stable yet undesirable equilibrium (marriage delay), and moving out of this condition requires structural, coordinated, and multilevel interventions.

Acknowledgments

The support from the academic center for education, culture and research from this study is appreciated.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

شکاف‌های سیاست‌گذاری ازدواج در ایران: توصیف و تحلیل اسناد کلان و عملکرد نهادی بین سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۴۰۲

فاطمه ترابی

استاد جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، و مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۳
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۵/۲۹
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۲۹
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸

کلیدواژه‌ها:
سیاست‌گذاری ازدواج،
حمایت از خانواده،
جوانی جمعیت،
آموزش‌های ازدواج،
ایران.

چکیده

روندهای جمعیتی در ایران از کاهش باروری و تأخیر در ازدواج طی دهه‌های اخیر حکایت دارند. در پاسخ به این تغییرات، سیاست‌گذاران مجموعه‌ای از اسناد کلان، قوانین و برنامه‌های اجرایی را تدوین کرده‌اند که از جمله مهم‌ترین آنها طی یک دهه گذشته می‌توان به سیاست‌های کلی جمعیت (۱۳۹۳)، سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵)، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰) و برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲) اشاره کرد. این مقاله با رویکردی توصیفی و تحلیلی، به ارزیابی انتقادی این اسناد و عملکرد نهادهای مسئول در اجرای آنها می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند که سیاست‌گذاری ازدواج در ایران با سه دسته شکاف مفهومی، نهادی و اجرایی مواجه است. اسناد بالادستی فاقد ضمانت اجرایی و شاخص‌های عملکردی هستند و اسناد اجرایی نیز با ضعف در هماهنگی نهادی، تأخیر در تخصیص منابع و نبود نظام پایش مؤثر روبرو هستند. در پایان، پیشنهادهایی در سه سطح مفهومی، نهادی و اجرایی برای ارتقاء اثربخشی سیاست‌های ازدواج ارائه شده است.

مقدمه

ازدواج به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی، فرهنگی و دینی در جامعه ایرانی، همواره نقشی محوری در سازمان‌دهی زندگی فردی و جمعی ایفا کرده است. این نهاد بستری برای تشکیل خانواده و انتقال ارزش‌ها می‌باشد و در فرهنگ ایرانی، نقطه عطفی برای ورود به مرحله بزرگسالی و ایفای نقش اجتماعی محسوب می‌شود (بوجاری و پرچم، ۱۳۹۲؛ کیانی و همکاران، ۱۴۰۱). بااین‌حال، در دهه‌های اخیر، ازدواج در ایران دچار تغییراتی شده است که سیاست‌گذاران را با چالش‌هایی روبرو کرده است.

روندهای جمعیتی در ایران از کاهش باروری و تأخیر در ازدواج طی دهه‌های اخیر حکایت دارند. بر اساس نتایج سرشماری نفوس و مسکن، بین سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۹۵، میانگین سن در اولین ازدواج برای زنان از ۱۹/۷ سال به ۲۳ سال افزایش یافته و برای مردان از ۲۳/۲ سال به ۲۷/۴ سال رسیده است (Torabi & Bagi, 2024). همچنین تجرد قطعی در حال افزایش است به‌طوری‌که سهم افراد هرگز ازدواج نکرده ۴۵-۴۹ ساله، تنها طی یک دهه و بین سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵، برای زنان دو برابر (از ۲/۲ درصد به ۴/۴ درصد) و برای مردان بیش از ۱/۵ برابر (از ۱/۶ درصد به ۲/۷ درصد) شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵).

این روندها که همزمان با تغییر در ساختارهای اقتصادی، سبک زندگی و نقش‌های جنسیتی رخ داده‌اند، می‌توانند تأثیرات عمیقی بر ساختار خانواده و فرزندآوری بگذارند. در پاسخ به تغییرات جمعیت و خانواده، مجموعه‌ای از اسناد سیاستی، قوانین و برنامه‌های اجرایی در

*نویسنده مسئول: فاطمه ترابی. استاد جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، و مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: fatemeh_torabi@ut.ac.ir

استناد به این مقاله: ترابی، فاطمه (۱۴۰۵). شکاف‌های سیاست‌گذاری ازدواج در ایران: توصیف و تحلیل اسناد کلان و عملکرد نهادی بین سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۴۰۲. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۰۱-۱۱۸.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.580892.1345

سطح ملی تدوین شده‌اند که تسهیل ازدواج، حمایت از خانواده‌های جوان و افزایش فرزندآوری را نیز دربرمی‌گیرند. از جمله مهم‌ترین این اسناد طی یک دهه اخیر می‌توان به سیاست‌های کلی جمعیت (۱۳۹۳)، سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵)، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰) و برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲) اشاره کرد.

باوجوداین تلاش‌ها، شواهد تجربی و آمارهای رسمی نشان می‌دهند که بسیاری از این سیاست‌ها نتوانسته‌اند به طور مؤثر بر رفتارهای جمعیتی تأثیر بگذارند (حسنی سعدی و صادقی، ۱۴۰۳؛ محمدتقی‌زاده و ورمزیار، ۱۴۰۳؛ سازمان ثبت احوال کشور، ۱۴۰۴). شکاف میان اهداف مصوب در اسناد کلان و واقعیت‌های اجرایی، نبود انسجام نهادی، ضعف در تخصیص منابع، نبود نظام پایش و ارزیابی و اجرای جزیره‌ای برنامه‌ها از جمله چالش‌های اصلی در این حوزه هستند. همچنین مفاهیمی مانند «ازدواج آسان»، «ازدواج پایدار» و «آموزش‌های حین ازدواج» در اسناد مختلف به صورت مبهم و بدون تعریف عملیاتی به‌کار رفته‌اند که موجب تفسیرهای متناقض و اجرای ناهمگون در سطح استان‌ها شده است.

در سطح نظری، تغییرات ازدواج را می‌توان در چارچوب نظریه‌هایی مانند نظریه اقتصاد خرد خانواده، نظریه کنش برنامه‌ریزی‌شده، نظریه گذار دوم جمعیتی و نظریه تعادل‌های چندگانه تحلیل کرد. این نظریه‌ها نشان می‌دهند که رفتار ازدواج تحت تأثیر ترکیبی از عوامل ساختاری، نگرشی، اقتصادی و فرهنگی قرار دارد و سیاست‌گذاری مؤثر در این حوزه نیازمند مداخلات چندسطحی، هماهنگ و مبتنی بر شواهد است.

مقاله حاضر با هدف پر کردن خلاء موجود در ارزیابی انتقادی سیاست‌های ازدواج در ایران، به تحلیل ساختاری و محتوایی اسناد کلان، ارزیابی عملکرد نهادهای مسئول و شناسایی شکاف‌های مفهومی، نهادی و اجرایی می‌پردازد. این تحلیل با بهره‌گیری از مدل‌های ارزیابی سیاست‌گذاری اجتماعی، آمار رسمی و تجارب بین‌المللی انجام شده است. وجه متمایز این مقاله، بررسی هم‌زمان چهار سند مهم در قالب یک چارچوب تحلیلی واحد و چندسطحی است که امکان تحلیل ارتباط میان متن سیاست، نوع مداخله، ظرفیت نهادی و کیفیت اجرا را فراهم می‌سازد. همچنین، مقاله با تفکیک نظام‌مند شکاف‌های مفهومی، نهادی و اجرایی تلاش می‌کند تصویری روشن‌تر از عواملی ارائه دهد که اثربخشی سیاست‌های ازدواج در ایران را محدود می‌کنند. در بخش پایانی، پیشنهادهایی برای اصلاح و اثربخشی سیاست‌ها در سه سطح مفهومی، نهادی و اجرایی ارائه می‌شود. به‌این‌ترتیب، این مقاله علاوه‌بر غنای نظری در حوزه سیاست‌گذاری خانواده، می‌تواند به‌عنوان مبنایی تحلیلی برای تصمیم‌گیران، مدیران اجرایی و پژوهشگران در بازنگری و بهبود سیاست‌های ازدواج مورد استفاده قرار گیرد.

چارچوب نظری

این بخش، زمینه‌ای برای فهم ریشه‌های تأخیر در ازدواج و منطق مداخلات سیاستی فراهم می‌سازد. ابتدا، گزیده‌ای از نظریه‌های مرتبط با ازدواج، خانواده و رفتار جمعیتی مرور می‌شوند. این نظریه‌ها به تبیین عوامل ساختاری و نگرشی مؤثر بر تأخیر در ازدواج کمک می‌کنند. در ادامه، برخی مدل‌های ارزیابی سیاست‌گذاری اجتماعی معرفی می‌شوند که برای تحلیل ساختار، محتوا و پیامدهای سیاست‌های ازدواج به کار گرفته خواهند شد.

نظریه‌های جمعیتی و خانوادگی

نظریه اقتصاد خرد خانواده: گری بکر (Becker, 1991) با ارائه نظریه اقتصاد خرد خانواده، ازدواج را به‌مثابه تصمیمی عقلانی در چارچوب هزینه-فایده تحلیل می‌کند. افراد با هدف بیشینه‌سازی مطلوبیت خود، وارد ازدواج می‌شوند تا از مزایای تقسیم کار بهره‌مند شوند. این نظریه به‌ویژه در جوامعی با نقش‌های جنسیتی سنتی، قدرت تبیین بالاتری دارد (Cao et al., 2019). بااین‌حال، منتقدان معتقدند که این نظریه، عوامل فرهنگی، عاطفی و ارزشی را نادیده می‌گیرد و در جوامعی با نقش‌های جنسیتی منعطف، پیش‌بینی‌های آن دچار انحراف می‌شود (Lundberg & Pollak, 2007).

نظریه کنش برنامه‌ریزی‌شده: آیزن[1] (Ajzen, 1991) در نظریه کنش برنامه‌ریزی شده، رفتار ازدواج را تابع سه مؤلفه اصلی می‌داند: نگرش فرد نسبت به ازدواج، هنجارهای ذهنی (ادراک فشار اجتماعی) و کنترل رفتاری ادراک‌شده. این مؤلفه‌ها، نیت ازدواج فرد را شکل می‌دهند. مطالعاتی در چین نشان داده‌اند که این مؤلفه‌ها به طور معناداری قصد ازدواج را پیش‌بینی می‌کنند (Xie & Hong, 2022). بااین‌حال، مطالعات دیگری هشدار می‌دهند که نیت رفتاری لزوماً به رفتار واقعی منجر نمی‌شود، به‌ویژه در شرایط اقتصادی نامساعد یا نبود حمایت نهادی (Armitage & Conner, 2010).

نظریه گذار دوم جمعیتی: لستهاق و ون دکا با طرح نظریه گذار دوم جمعیتی، بیان می‌کنند که جوامع پس از گذار اول (کاهش مرگ‌ومیر و افزایش باروری کنترل‌شده)، وارد مرحله‌ای می‌شوند که در آن ارزش‌های فردگرایانه، استقلال و کیفیت زندگی، جایگزین ارزش‌های سنتی و خانوادگی می‌شوند و با پیامدهایی مانند افزایش سن ازدواج، کاهش باروری و رشد تجرد قطعی مواجه می‌شوند (Lesthaeghe, 2011). برخی مطالعات این گذار را تأیید کرده‌اند

[1] Ajzen

(Zaidi & Morgan, 2017; Marshall & Shepher, 2022). بااین‌حال، این انتقاد نیز مطرح شده است که این نظریه، تفاوت‌های طبقاتی و فرهنگی را در پذیرش ارزش‌های فردگرایانه نادیده می‌گیرد (Sabotka, 2008).

نظریه تعادل‌های چندگانه: اسپینگ-آندرسن و بیلاری[1] (۲۰۱۵) با نقد نظریه گذار دوم جمعیتی، پیشنهاد می‌کنند که رفتار خانوادگی را می‌توان در قالب تعادل‌های پایدار تحلیل کرد. در برخی جوامع، طبقات تحصیل‌کرده‌تر از الگوی ازدواج کمتر-ازدواج ناپایدارتر-باروری پایین‌تر به‌سمت تعادل جدیدی حرکت کرده‌اند که در آن طبقات تحصیل‌کرده‌تر، ازدواج و فرزندآوری را با کیفیت بالاتری احیا کرده‌اند. آرپینو[2] و همکاران (۲۰۱۵) نشان دادند که نگرش‌های برابری‌طلبانه جنسیتی، در صورت هم‌گرایی میان زنان و مردان، می‌توانند به افزایش باروری و ثبات خانوادگی منجر شوند. بااین‌حال، مک‌دونالد[3] (۲۰۰۶) هشدار می‌دهد که تعادل‌های جدید تنها در جوامعی شکل گرفته‌اند که سیاست‌های برابری جنسیتی و حمایت از خانواده به صورت همزمان اجرا شده‌اند.

نظریه‌ها و مدل‌های ارزیابی سیاست‌گذاری اجتماعی

مدل سی‌آی‌پی‌پی[4]: این مدل شامل چهار مؤلفه است (Stufflebeam, 2003): (۱) زمینه[5]، که به تحلیل نیازها و بستر فرهنگی-اجتماعی می‌پردازد؛ (۲) ورودی[6]، که منابع و راهبردهای تخصیص‌یافته را بررسی می‌کند؛ (۳) فرایند[7]، که به‌نحوه اجرای سیاست و نظارت می‌پردازد؛ (۴) محصول[8]، که نتایج و پیامدهای حاصل را ارزیابی می‌کند. در ارزیابی سیاست‌های ازدواج، این مدل امکان تحلیل چندبعدی را فراهم می‌کند: از بررسی بستر فرهنگی و جمعیتی سیاست گرفته تا سنجش منابع تخصیص‌یافته، نحوه اجرای مداخلات و نتایج حاصل از آنها. بااین‌حال، آلکین[9] (۲۰۰۴) معتقد است که مدل سی‌آی‌پی‌پی گاه بیش از حد توصیفی عمل می‌کند و در تحلیل علّی و تصمیم‌گیری سیاستی، باید با ابزارهای سنجش علّی و مشارکتی ترکیب شود تا اثربخشی آن افزایش یابد.

تحلیل شکاف: این تحلیل به سنجش فاصله میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب می‌پردازد. در سیاست‌گذاری ازدواج، این مدل می‌تواند برای بررسی فاصله میان اهداف مصوب (مانند افزایش میزان ازدواج) و نتایج واقعی (مانند میزان تحقق برنامه‌های حمایتی) به‌کار رود. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (اُ ای سی دی[10]) (۲۰۱۵) درگزارش‌های سیاست‌گذاری خود از تحلیل شکاف برای ارزیابی اثربخشی برنامه‌های اجتماعی و به‌عنوان ابزار شناسایی نقاط ضعف اجرایی استفاده کرده است. بااین‌حال، این مدل در صورت استفاده بدون تحلیل علل شکاف، ممکن است صرفاً به توصیف فاصله‌ها بسنده کند و نیازمند ترکیب با مدل‌های علّی است.

تحلیل ذی‌نفعان: این تحلیل یکی از مدل‌های مهم در ارزیابی سیاست‌های اجتماعی است که به شناسایی و تحلیل نقش، منافع و قدرت نهادها و گروه‌های درگیر در سیاست می‌پردازد (Bryson, 2004). این مدل، در سیاست‌گذاری شهری، سلامت و آموزش به کار رفته است و قابلیت تعمیم به سیاست‌های جمعیتی را دارد. در زمینه ازدواج، این مدل می‌تواند برای بررسی تعامل میان نهادهایی مانند ستاد ملی جمعیت، وزارت ورزش و جوانان، سازمان تبلیغات اسلامی و گروه‌های هدف (جوانان و خانواده‌ها) به‌کار رود. بااین‌حال در صورت نبود داده‌های معتبر یا مشارکت واقعی، تحلیل ذی‌نفعان ممکن است به نتایج سطحی یا جانب‌دارانه منجر شود.

تحلیل ارزیابی اثربخشی نهاد: این مدل به سنجش عملکرد نهادهای مسئول در اجرای سیاست‌ها می‌پردازد و شاخص‌هایی مانند کارآمدی، پاسخ‌گویی، شفافیت و اثربخشی را بررسی می‌کند. مک‌دونالد (۲۰۰۶) نشان داد که اثربخشی سیاست‌های جمعیتی در کشورهای دارای باروری پایین، به عملکرد نهادهای اجرایی و میزان هماهنگی میان آن‌ها بستگی دارد. او تأکید می‌کند که سیاست‌های موفق باید همزمان بر برابری جنسیتی و حمایت نهادی تمرکز داشته باشند. در غیاب این دو مؤلفه، حتی سیاست‌های پرهزینه نیز ممکن است به نتایج مطلوب منجر نشوند. در سیاست‌گذاری ازدواج، این مدل می‌تواند عملکرد نهادهای مسئول را در تحقق اهداف ازدواج بررسی کند.

پیشینه پژوهش

سیاست‌گذاری در حوزه ازدواج و خانواده نیازمند شواهدی است که بتوانند اثربخشی مداخلات را در تغییر رفتارهای جمعیتی، نیت ازدواج و زمان‌بندی آن بررسی کنند. در این بخش، گزیده‌ای از مطالعات

[1] Epsing -Anderse & Billari
[2] Arpino
[3] McDonald
[4] CIPP
[5] Context
[6] Input
[7] Process
[8] Product
[9] Alkin
[10] OECD

بین‌المللی و داخلی مرور می‌شوند که عوامل مرتبط با ازدواج و سیاست‌های این حوزه را بررسی کرده‌اند.

اطلاع‌رسانی سیاستی و نیت ازدواج: گانگ و ونگ[1] (۲۰۲۲) در ژاپن نشان دادند که اطلاع‌رسانی درباره سیاست‌های خانواده مانند مرخصی والدین، یارانه کودک و حمایت از اشتغال زنان، نیت ازدواج را به طور معناداری افزایش می‌دهد. این مطالعه بر اهمیت آگاهی‌بخشی در اثربخشی سیاست‌ها تأکید می‌کند.

آموزش عالی و همگرایی جنسیتی: وو و پساندو[2] (۲۰۲۵) با تحلیل داده‌های چند کشور اروپایی و آسیایی دریافتند که افزایش تحصیلات زنان موجب کاهش شکاف جنسیتی در سن ازدواج شده است و همگرایی زمانی ازدواج را به‌عنوان شاخصی از تحول فرهنگی معرفی می‌کنند.

سیاست‌های ترکیبی خانواده و باروری: اُبراین[3] (۲۰۲۵) در پایان‌نامه‌ای از دانشگاه دوک[4] نشان داد که سیاست‌های ترکیبی مالی (مانند یارانه کودک و خدمات مراقبت از فرزند) و فرهنگی، اثربخشی بیشتری در افزایش ازدواج و فرزندآوری دارند. هماهنگی نهادی، ثبات در اجرای سیاست‌ها و اعتماد عمومی به دولت نیز از عوامل کلیدی موفقیت هستند.

راهکارهای پیشگیری از ازدواج زودهنگام: چو[5] و همکاران (۲۰۰۵) در نپال دریافتند که ازدواج زودهنگام با مادری نوجوانی، ترک تحصیل و کاهش فرصت‌های اقتصادی برای زنان همراه است. آنها برای پیشگیری از این پدیده، بر افزایش دسترسی دختران به آموزش متوسطه، اصلاح قوانین حداقل سن ازدواج و اجرای برنامه‌های آگاهی‌بخش در جوامع محلی تأکید کردند.

کاهش جهانی باروری و سیاست‌های متوازن: فاسر[6] و همکاران (۲۰۲۴) هشدار دادند که تمرکز بیش از حد بر سیاست‌های پیشگیری از بارداری، بدون توجه به سیاست‌های تشویقی برای فرزندآوری، موجب کاهش جهانی باروری شده است. آنها بر پرهیز از سیاست‌های تک‌بعدی و طراحی سیاست‌های متوازن تأکید کردند.

چارچوب‌های ارزیابی اثربخشی سیاست‌های جمعیتی: تارسیلا[7] (۲۰۲۲) با مرور تجربیات کشورهای مختلف، چارچوب‌هایی برای ارزیابی سیاست‌های جمعیتی معرفی کرد که شامل شاخص‌های قابل سنجش، تحلیل چندسطحی، مشارکت ذی‌نفعان و سازوکارهای ارزیابی مستمر هستند. این چارچوب‌ها برای سیاست‌گذاری ازدواج نیز کاربرد دارند زیرا ازدواج نقطه ورود به بسیاری از فرایندهای جمعیتی مانند باروری، تشکیل خانواده و تحکیم آن است.

روندهای ازدواج و طلاق در اُ ای‌سی‌دی: گزارش اُ ای سی دی (۲۰۲۴) نشان داد که در بسیاری از کشورهای عضو، میزان ازدواج کاهش و میزان طلاق افزایش یافته است. این روندها، بازنگری در سیاست‌های خانواده و انطباق آنها با تحولات فرهنگی را طلب می‌کند. تفاوت‌های منطقه‌ای در اثربخشی سیاست‌ها و نقش حمایت‌های نهادی در پایداری خانواده‌ها نیز در این گزارش مورد توجه قرار گرفته است.

ارزیابی سیاست‌های خانواده در آلمان: مؤسسه زد ای دبلیو[8] (۲۰۲۴) در آلمان با مدل‌های شبیه‌سازی خرد، ۱۳ سیاست خانواده را ارزیابی کرد و نشان داد که طراحی مبتنی بر شواهد و ارزیابی مستمر، شرط اثربخشی سیاست‌هایی مانند مرخصی والدین، گسترش مهدکودک‌ها و یارانه‌های پژوهشگران هستند.

سیاست‌های حقوقی و پایداری خانواده: شماره ۳۷ مجله بین‌المللی قانون، سیاست و خانواده[9]، مجموعه‌ای از مقالات مرتبط با ازدواج، طلاق و خشونت خانگی را منتشر کرد. این مطالعات بر هم‌افزایی میان قوانین حمایتی (مانند محدودیت‌های طلاق، حمایت از قربانیان خشونت و تسهیل دسترسی به مشاوره خانواده) و سیاست‌های اجتماعی مرتبط با پایداری خانواده تأکید دارند.

سیاست‌های زمینه‌محور در آسیا: یوِان اف پی اِی و اسکاپ[10] (۲۰۲۳) نشان دادند که سیاست‌های موفق ازدواج و خانواده در آسیا، زمینه‌محور و منطبق با فرهنگ و اقتصاد هر کشور طراحی شده‌اند. مشارکت ذی‌نفعان، ارزیابی مستمر و پاسخ‌گویی نهادی از ویژگی‌های مهم سیاست‌های اثربخش معرفی شده‌اند.

راهکارهای تسهیل ازدواج در ایران: بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۴۰۳الف)، مشکلات اقتصادی، نگرش‌های منفی نسبت به ازدواج و فشارهای خانوادگی از موانع اصلی ازدواج جوانان در ایران هستند. این گزارش، پیشنهادهایی مانند تسهیلات مالی، آموزش‌های نگرشی و خدمات مشاوره‌ای را به‌عنوان راهکارهای تسهیل ازدواج مطرح کرد.

[1] Gong & Wang
[2] Wu & Pesando
[3] O'Brien
[4] Duke
[5] Choe
[6] Fauser
[7] Tarsilla
[8] ZEW Institute
[9] International Journal of Law, Policy and Family
[10] Unfpa & Escap

چالش‌های فرهنگی و اقتصادی ازدواج در ایران: چاوشی نائینی (۱۴۰۴) در مقاله‌ای تحلیلی، تورم، بیکاری و بحران مسکن را از موانع اصلی ازدواج جوانان معرفی کرد. وی اصلاح نظام وام ازدواج، حمایت از اشتغال جوانان و تأمین مسکن را برای تسهیل ازدواج پیشنهاد کرد.

چالش‌های آموزش‌های حین ازدواج در ایران: گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۴) نشان داد که آموزش‌های حین ازدواج با چالش‌هایی نظیر نبود متولی واحد، تشتت نهادی، ضعف در انسجام محتوایی و نبود نظام ارزیابی اثربخشی مواجه هستند. این گزارش بر بازنگری در ساختار اجرایی، تدوین محتوای استاندارد و تقویت نظارت بر اجرای این آموزش‌ها تأکید داشت.

دیدگاه جوانان درباره موانع ازدواج: بنی‌جمالی و صادقی فسایی (۱۴۰۴)، با استفاده از رویکرد کیفی و مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با جوانان، موانعی مانند فشار اقتصادی، ترس از طلاق، بی‌اعتمادی به نهاد خانواده و نبود حمایت اجتماعی مؤثر را برای ازدواج شناسایی کردند. آنها بر لزوم مشارکت جوانان در طراحی سیاست‌ها و توجه به تجربه زیسته آنها تأکید کردند.

در مجموع، این مطالعات نشان می‌دهند که اثربخشی سیاست‌های ازدواج به ترکیبی از عوامل ساختاری، فرهنگی، اقتصادی و نهادی وابسته است. بااین‌حال، پژوهش‌های پیشین بیشتر بر تحلیل‌های تک‌بعدی، بررسی تک‌سندها یا واکاوی موانع فردی و ساختاری به صورت مجزا تمرکز کرده‌اند و ارزیابی انتقادی سیاست‌گذاری ازدواج در ایران در قالب یک چارچوب تحلیلی واحد و چندسطحی مور نیاز است. مقاله حاضر به‌منظور پرکردن این خلاء پژوهشی، اسناد کلان بالادستی را به صورت هم‌زمان بررسی می‌کند. این مقاله، با تفکیک روش‌مند چالش‌ها به شکاف‌های مفهومی، ساختار نهادی و کیفیت اجرا، از تبیین‌های پیشین فراتر رفته و با نشان دادن نمایی از گسست میان اهداف مصوب و واقعیت‌های موجود، مبنایی کاربردی برای اصلاحات لازم در اختیار سیاست‌گذاران قرار می‌دهد.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر با هدف ارزیابی انتقادی سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌های اجرایی مرتبط با ازدواج در ایران طی دهه گذشته (۱۳۹۳-۱۴۰۲)، از رویکردی توصیفی و تحلیلی بهره می‌گیرد. این رویکرد امکان بررسی چندسطحی سیاست‌ها را فراهم می‌سازد زیرا هم اسناد رسمی و کلان سیاست‌گذاری و هم نحوه اجرای برنامه‌ها در سطح نهادی و عملیاتی مورد تحلیل قرار می‌گیرند. تمرکز اصلی پژوهش بر شناسایی شکاف‌های مفهومی، نهادی و اجرایی میان اهداف مصوب و واقعیت‌های عملیاتی است.

برای دستیابی به این هدف، از ترکیب دو روش مکمل استفاده شده است: تحلیل اسنادی و تحلیل محتوایی. تحلیل اسنادی به استخراج اهداف، اصول راهنما، ابزارهای سیاستی و ساختارهای نهادی از اسناد رسمی می‌پردازد و منطق سیاست‌گذاری هر سند را بازسازی می‌کند. این روش به‌ویژه در بررسی اسناد بالادستی مانند سیاست‌های کلی جمعیت و خانواده، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت و برنامه هفتم پیشرفت کشور کاربرد دارد. در کنار آن، تحلیل محتوایی برای واکاوی نحوه اجرا، کیفیت برنامه‌ها، چالش‌های عملیاتی و میزان تحقق اهداف به‌کار گرفته شده است.

ترکیب این دو روش، که در مطالعات بین‌المللی نیز توصیه شده است (OECD, 2024; Gong & Wang, 2022)، به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا هم از منظر ساختاری و رسمی و هم از منظر اجرایی و محتوایی به تحلیل سیاست‌ها بپردازد. این رویکرد به‌ویژه در حوزه ازدواج و خانواده که با پیچیدگی‌های فرهنگی، اقتصادی و نهادی همراه است، از کارآمدی بالایی برخوردار است. در این پژوهش، تحلیل اسنادی برای بررسی چهار سند کلیدی و تحلیل محتوایی برای ارزیابی نحوه اجرای مواد مرتبط با ازدواج، آموزش‌های حین ازدواج، مشوق‌های مالی و عملکرد نهادهای مسئول به‌کار رفته است.

برای هدایت تحلیل، مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی از ادبیات سیاست‌گذاری جمعیتی و رفاه اجتماعی انتخاب شده‌اند. این مفاهیم شامل انسجام نهادی (میزان هماهنگی میان نهادهای مسئول)، هم‌راستایی فرهنگی و اقتصادی (تطابق اهداف با زمینه اجتماعی)، مشارکت‌پذیری جوانان (درگیر شدن جوانان در طراحی و اجرا)، شاخص‌های اثربخشی (وجود معیارهای قابل سنجش) و قابلیت پایش و اصلاح مستمر (وجود سازوکارهای بازخورد) هستند. این مفاهیم با مطالعات بین‌المللی مانند وو و پساندو (۲۰۲۵)، گانگ و ونگ (۲۰۲۲)، اُ ای سی دی (۲۰۲۴) و مؤسسه زد ای دبلیو (۲۰۲۴) تطبیق داده شده‌اند تا چارچوبی بومی‌شده برای تحلیل فراهم گردد.

فرایند تحلیل شامل چهار مرحله اصلی بوده است: نخست، استخراج اهداف، ابزارها و ساختارهای نهادی از اسناد کلان سیاستی؛ دوم، بررسی محتوای اسناد با تمرکز بر مواد مرتبط با ازدواج؛ سوم، تحلیل شکاف میان اهداف مصوب و واقعیت‌های اجرایی با استفاده از آمار رسمی، گزارش‌های عملکردی و مطالعات ارزیابانه؛ چهارم، استخراج پیشنهادهای اصلاحی بر اساس تطبیق با تجارب موفق بین‌المللی.

اسناد مورد بررسی بر اساس دو معیار انتخاب شده‌اند: جایگاه قانونی و سیاستی (اسناد بالادستی و اجرایی) و ارتباط مستقیم با حوزه ازدواج (تسهیل ازدواج، حمایت از خانواده‌های جوان و آموزش‌های حین ازدواج). براین‌اساس، چهار سند اصلی انتخاب شده‌اند: سیاست‌های کلی جمعیت (۱۳۹۳)، سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵)، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰) و برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲).

برای ارزیابی سیاست‌ها، از چارچوب پنج‌محوری اُبراین (۲۰۲۵) استفاده شده است که شامل محتوای سیاست، ساختار نهادی، منابع مالی و انسانی، هماهنگی بین دستگاهی و سازوکارهای پایش و ارزیابی است. در این چارچوب، محتوای سیاست به اهداف، ابزارها، گروه‌های هدف و نوع مداخلات پیش‌بینی‌شده اشاره دارد. ساختار نهادی بر نقش سازمان‌ها، تقسیم مسئولیت‌ها و ظرفیت حکمرانی در فرایند اجرا تأکید دارد. منابع مالی و انسانی میزان پشتیبانی مالی، تخصصی و اجرایی لازم برای تحقق سیاست را مشخص می‌کند. هماهنگی بین دستگاهی، انسجام و همکاری میان نهادهای مرتبط برای جلوگیری از موازی‌کاری یا تعارض اجرایی را برجسته می‌کند. پایش و ارزیابی نیز به سنجش مستمر اثربخشی، کارایی و امکان اصلاح سیاست در طول اجرا مربوط می‌شود. این چارچوب امکان تحلیل چندسطحی سیاست‌ها را فراهم می‌سازد و به شناسایی نقاط قوت و ضعف در طراحی و اجرای سیاست‌های ازدواج کمک می‌کند.

این پژوهش با چند محدودیت مواجه بوده است که در تحلیل نهایی باید مد نظر قرار گیرد: محدودیت در دسترسی به اطلاعات اجرایی و گزارش‌های عملکردی نهادهای گوناگون، ابهام در تفکیک نقش نهادهای مختلف، کمبود اطلاعات تطبیقی در کشورهای اسلامی و درحال‌توسعه و زمان کوتاه از اجرای قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت که مانع ارزیابی کامل پیامدهای آن شده است.

یافته‌ها

این بخش به ارائه یافته‌های اصلی پژوهش اختصاص دارد و شامل سه بخش کلیدی است: نخست، تحلیل ساختاری و محتوایی اسناد سیاستی منتخب؛ دوم، ارزیابی عملکرد نهادهای مسئول در اجرای این سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌ها؛ سوم، شناسایی شکاف‌های مفهومی، نهادی و اجرایی.

تحلیل ساختاری و محتوایی اسناد منتخب

تحلیل ساختاری اسناد مورد بررسی، شامل جایگاه حقوقی سند، تعداد بندها یا مواد، سطح الزام‌آوری و نهادهای مسئول است. در مقابل، تحلیل محتوایی به بررسی بندها یا مواد مرتبط با ازدواج، نوع مداخله سیاستی و میزان توجه هر سند به این حوزه اختصاص دارد. جدول ۱ در پیوست مقاله، اطلاعات هر سند را در پنج محور ارائه می‌کند: تعداد کل بندها یا مواد، شماره بند یا ماده مرتبط با ازدواج، متن کامل مفاد مرتبط و نوع مداخله سیاستی. در چارچوب تحلیلی این مقاله، محور «نوع مداخله سیاستی» امکان مقایسه مفاد مرتبط با ازدواج را بر حسب منطق مداخله آن‌ها فراهم می‌کند. براین‌اساس می‌توان اسناد را از نظر توجه به انواع مختلف مداخله از جمله مداخلات ارزشی، فرهنگی، آموزشی، حمایتی، مالی و نهادی از یکدیگر تفکیک کرد و نوع مواجهه آن‌ها با موضوع ازدواج را بهتر نشان داد. این جدول به‌عنوان مبنای تحلیل تفصیلی در ادامه مقاله مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سیاست‌های کلی جمعیت (۱۳۹۳)

این سند که در آبان ماه ۱۳۹۳ از سوی مقام معظم رهبری ابلاغ گردید، شامل ۱۴ بند است و تنها بند ۲ به طور مستقیم به ازدواج می‌پردازد. متن بند ۲ بر «رفع موانع ازدواج، تسهیل تشکیل خانواده، کاهش سن ازدواج و حمایت از زوج‌های جوان» تأکید دارد. از نظر ساختاری، سند در سطح سیاست‌گذاری کلان قرار دارد و فاقد ضمانت اجرایی، نهاد متولی مشخص و شاخص‌های عملکردی است. نوع مداخله آن بیشتر ارزشی است تا عملیاتی. نسبت توجه به ازدواج در این سند ۷ درصد (۱ بند از ۱۴ بند) است که نشان‌دهنده تمرکز محدود آن بر این حوزه است.

سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵)

این سند که در شهریور ماه ۱۳۹۵ توسط مقام معظم رهبری ابلاغ گردید، دارای ۱۶ بند است و پنج بند آن (۴، ۶، ۹، ۱۰ و ۱۴) به‌طور مستقیم به ازدواج اختصاص دارد. این بندها به موضوعاتی مانند ترویج ازدواج آسان، اصلاح سبک زندگی مرتبط با ازدواج، ارتقاء معیشت برای تسهیل ازدواج، آموزش مهارت‌های مرتبط با ازدواج و تسهیل ازدواج مجدد می‌پردازند. این سند هم مانند سیاست‌های کلی جمعیت در سطح سیاست‌گذاری کلان قرار دارد و به نهادهای فرهنگی، آموزشی، قضایی و اجرایی کشور خطاب می‌کند. نسبت توجه به ازدواج در این سند ۳۱ درصد (۵ بند از ۱۶ بند) است که نسبت به سند قبلی بیشتر است، اما همچنان تا حد زیادی در سطح اصول و ارزش‌ها باقی مانده است.

قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰)

این قانون در آبان ماه ۱۴۰۰ توسط مجلس شورای اسلامی تصویب شد و در مقایسه با دو سند بالادستی پیشین، دارای ساختار اجرایی، مواد قانونی مشخص و نهادهای مسئول تعریف‌شده است. قانون دارای ۷۳ ماده است که ۱۶ ماده آن (۷، ۸، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۶۶، ۶۸ و ۶۹) به طور مستقیم به ازدواج می‌پردازند و شامل موضوعاتی مانند آموزش‌های حین ازدواج، تسهیلات مالی، حمایت از مسکن زوجین، ازدواج دانشجویی، پایش شاخص‌های ازدواج و اقدامات ترویجی و فرهنگی هستند. نسبت توجه به ازدواج در این سند ۲۲ درصد (۱۶ ماده از ۷۳ ماده) است.

از نظر ساختاری، این قانون دارای ضمانت اجرایی صریح است. بسیاری از مواد با عبارت‌هایی مانند «دولت موظف است» یا «وزارت‌خانه‌ها مکلف‌اند» آغاز می‌شوند که نشان‌دهنده الزام قانونی برای دستگاه‌های اجرایی است. ماده ۱ قانون، به‌طورخاص، ستاد ملی

جمعیت را مکلف می‌سازد تا اعتبار دستگاه‌های مرتبط با این قانون را در لوایح بودجه سنواتی پیش‌بینی کند و گزارش عملکرد شش‌ماهه ستاد و دستگاه‌های مرتبط را به مجلس شورای اسلامی و شورای عالی انقلاب فرهنگی ارائه دهد. همچنین سازمان بازرسی کل کشور و نهادهای امنیتی به عنوان نهادهای نظارتی در اجرای قانون نقش دارند.

نهادهای مسئول اجرای این قانون متعدد و متنوع هستند. از جمله:

- وزارت ورزش و جوانان (ماده ۳۱)
- وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (مواد ۷، ۸ و ۳۵)
- وزارت راه و شهرسازی (ماده ۳۲)
- بانک مرکزی و شبکه بانکی کشور (مواد ۶۸ و ۶۹)
- وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و دانشگاه‌ها (مواد ۷، ۸ و ۳۵)

سازمان ثبت احوال کشور، حوزه‌های علمیه، وزارت کشور، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت آموزش و پرورش، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، سازمان تبلیغات اسلامی، شهرداری‌ها و دهیاری‌ها نیز در برخی مواد نقش دارند.

این تنوع نهادی، اگرچه نشان‌دهنده پوشش گسترده است، اما در عمل می‌تواند موجب پراکندگی وظایف، تداخل مأموریت‌ها و نبود هماهنگی مرکزی شود. از نظر بودجه‌ای، قانون در چند ماده به تأمین منابع مالی اشاره دارد. ماده ۱ دولت را موظف به پیش‌بینی بودجه در لوایح سنواتی می‌کند. ماده ۶۸ بانک‌ها را مکلف به پرداخت تسهیلات قرض‌الحسنه ازدواج می‌سازد. تبصره ۳ ماده ۷ نیز وزارت راه و شهرسازی را موظف به واگذاری اراضی مازاد برای احداث خوابگاه‌های دانشجویان و طلاب متأهل می‌داند. بااین‌حال، گزارش‌های رسمی نشان می‌دهند که تخصیص بودجه در عمل با تأخیر، کاهش یا عدم تحقق کامل مواجه بوده است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳ب).

چالش‌های اجرایی این قانون نیز در چند گزارش رسمی و پژوهشی مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۳ج) در گزارشی درباره ماده ۷ قانون، به ضعف زیرساختی در خوابگاه‌های متأهلین و نبود آیین‌نامه‌های اجرایی اشاره کرده است.
- سازمان بازرسی کل کشور در سال ۱۴۰۴ اعلام کرد که بیش از ۵۰ گزارش نظارتی هشداردهنده درباره تأخیر در اجرای مواد مختلف قانون تهیه کرده است که از آن جمله می‌توان به نارضایتی مردمی از عدم تحقق تسهیلات ازدواج اشاره کرد (میزان، ۱۴۰۴).
- مقاله‌ای پژوهشی (حسنی‌سعدی و صادقی، ۱۴۰۳)، رهیافت ممیزی اجتماعی، ناکارآمدی مشوق‌های مالی و ضعف در پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی جوانان را از جمله نقاط ضعف اجرایی قانون معرفی کرده است.

این شواهد نشان می‌دهند که علی‌رغم وجود ضمانت اجرایی و نهادهای مسئول، اجرای قانون با چالش‌های نهادی، بودجه‌ای و محتوایی مواجه بوده و نیازمند بازنگری در سازوکارهای هماهنگی، پایش و اصلاح مستمر است.

برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲)

این برنامه دارای ۱۱۷ ماده در ۲۴ فصل است و از سال ۱۴۰۳ تا ۱۴۰۷ اجرا خواهد شد. فصل شانزدهم آن به موضوع «زن، خانواده و جمعیت» اختصاص دارد. مواد ۷۹ و ۸۰ این برنامه به طور مستقیم به ازدواج می‌پردازد و بر «ترویج الگوهای صحیح همسرگزینی»، «ترغیب ازدواج به هنگام، آسان و پایدار» و «کاهش طلاق» تأکید دارد. این اهداف قرار است از طریق برگزاری کارگاه‌های آموزشی، مشاوره‌های تخصصی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های بومی و فرهنگی محقق شود.

از نظر ساختاری، برنامه هفتم در سطح سیاست‌گذاری اجرایی قرار دارد و برای دستگاه‌های اجرایی الزام‌آور است. نهادهای مسئول اجرای این مواد شامل معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری، وزارت ورزش و جوانان، سازمان بهزیستی کشور و سازمان روانشناسی و مشاوره هستند. نوع مداخله این ماده ترکیبی از مداخلات فرهنگی، آموزشی و نهادی است. نسبت توجه به ازدواج در این برنامه حدود ۲ درصد است (۲ ماده از ۱۲۰ ماده)، اما به دلیل جایگاه اجرایی و الزام‌آور آن، ظرفیت مداخله عملیاتی بالایی دارد.

مقایسه چهار سند منتخب نشان می‌دهد که برای ارتقاء اثربخشی سیاست‌های ازدواج در ایران، باید اسناد بالادستی به اسناد اجرایی متصل شوند، ظرفیت ستاد ملی جمعیت در هماهنگی و ارزیابی تقویت گردد و شاخص‌های عملکردی برای پایش و اصلاح مستمر سیاست‌ها طراحی شود. همچنین، بازنگری در مفاهیم کلیدی مانند «ازدواج آسان» و «آموزش‌های حین ازدواج» ضروری است تا از تفسیرهای متناقض و اجرای جزیره‌ای جلوگیری شود.

ارزیابی عملکرد نهادهای مسئول در اجرای سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌ها

در این بخش، عملکرد نهادهای اجرایی کشور در پیاده‌سازی سیاست‌های مرتبط با ازدواج ارزیابی می‌شود. این ارزیابی بر اساس پنج محور اصلی انجام شده است: انسجام نهادی، کفایت منابع، هماهنگی بین دستگاهی و پایش اثربخشی.

انسجام نهادی

در قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ماده ۱ به صراحت «ستاد ملی جمعیت» را به‌عنوان نهاد مرکزی هماهنگ‌کننده معرفی می‌کند. ریاست این ستاد بر عهده رئیس جمهور است و دبیرخانه آن از فروردین

۱۴۰۱ فعالیت رسمی خود را آغاز کرده است. بااین‌حال، بررسی‌ها نشان می‌دهد که ستاد حداقل تا سه سال پس از تصویب قانون، فاقد ساختار عملیاتی منسجم و اختیارات اجرایی کافی بوده است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳ج). این محدودیت‌ها موجب شده‌اند که بسیاری از اقدامات دستگاه‌ها به صورت جزیره‌ای و بدون هم‌افزایی نهادی انجام شوند.

در برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران نیز، مواد ۷۹ و ۸۰ نهادهایی مانند معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری، وزارت ورزش و جوانان، سازمان بهزیستی کشور و سازمان روانشناسی و مشاوره را مسئول اجرای برنامه‌های مرتبط با ازدواج معرفی می‌کند، اما هیچ اشاره‌ای به نقش ستاد ملی جمعیت در هماهنگی این اقدامات نشده است. این خلاء نهادی، خطر تکرار، پراکندگی و موازی‌کاری را افزایش می‌دهد.

کفایت و تخصیص منابع

بر اساس گزارش رسمی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، در سال ۱۴۰۱ مبلغ ۱۰۷۲۰ میلیارد تومان برای اجرای قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت اختصاص یافته است. این رقم در سال ۱۴۰۲ به ۷۲۵۵ میلیارد تومان کاهش یافته و بخشی از اعتبارات (مانند ماده ۱۶ مربوط به حق عائله‌مندی) از ردیف اصلی قانون منفک و ذیل تبصره ۱۲ بودجه درج شده‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳ج). این تغییر موجب ابهام در ردیابی منابع مالی و کاهش شفافیت شده است. همچنین، گزارش خبرگزاری آنان نشان می‌دهد که بسیاری از دستگاه‌های اجرایی در تخصیص منابع به برنامه‌های ازدواج، به‌ویژه آموزش‌های حین ازدواج و سامانه ملی ازدواج، با محدودیت بودجه‌ای مواجه بوده‌اند (آنا، ۱۴۰۳). در برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران نیز، مواد ۷۹ و ۸۰ فاقد ردیف بودجه مستقل است و اجرای آن منوط به ظرفیت داخلی دستگاه‌ها شده است، که در عمل موجب تضعیف ضمانت اجرایی می‌شود.

کیفیت اجرا

ارزیابی کیفیت اجرای قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰) در حوزه ازدواج نشان می‌دهد که عملکرد نهادها ناهمگون و وابسته به ظرفیت‌های استانی بوده است. به‌عنوان نمونه:

- در حوزه آموزش‌های حین ازدواج (ماده ۳۸)، وزارت ورزش و جوانان با همکاری وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، اقدام به برگزاری کارگاه‌هایی در برخی استان‌ها کرده است، اما این آموزش‌ها فاقد استاندارد محتوایی ملی، نظام ارزیابی اثربخشی و پوشش سراسری بوده‌اند (سلامت تی‌وی، ۱۴۰۲).
- تسهیلات ازدواج (ماده ۶۸) با تأخیر در پرداخت، محدودیت منابع بانکی و عدم رعایت اولویت زوج‌های زیر ۲۵ سال مواجه بوده است و موجب نارضایتی مردم شده است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳ج).

در برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران نیز اجرای مواد مرتبط هنوز در مرحله تدوین آیین‌نامه است و هیچ گزارش عملکردی رسمی از سوی دستگاه‌های مسئول منتشر نشده است.

هماهنگی بین دستگاهی

در قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، علی‌رغم تعریف نهادهای متعدد، هماهنگی بین آنها ضعیف بوده است. برای مثال، وزارت ورزش و جوانان مسئول آموزش‌های ازدواج است، اما وزرات بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نیز در همان ماده، بدون تعریف سازوکار مشترک نقش دارد. همچنین، بانک مرکزی و وزارت راه و شهرسازی در اجرای مواد مالی و مسکن به صورت مستقل عمل کرده‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳، ج). در برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران، هماهنگی بین دستگاه‌های مختلف در اجرای مواد ۷۹ و ۸۰ تعریف نشده و فاقد دبیرخانه مشترک یا نظام گزارش‌دهی است. این ضعف ساختاری، خطر تکرار، پراکندگی و موازی‌کاری را ایجاد می‌کند.

پایش و ارزشیابی

ماده ۱ قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت بر تدوین شاخص‌های ارزیابی و سنجش ازدواج و خانواده و پایش مستمر تغییرات جمعیتی تأکید کرده است. بااین‌حال، تاکنون هیچ گزارش رسمی از شاخص‌های عملکردی، میزان تحقق مواد یا رضایت‌سنجی مردمی منتشر نشده است. همچنین، هنوز سامانه ارزیابی یکپارچه برای رصد قانون وجود ندارد. در برنامه هفتم پیشرفت نیز هیچ بند مستقلی برای پایش اجرای مواد ۷۹ و ۸۰ وجود ندارد و شاخص‌های سنجش اثربخشی تعریف نشده‌اند. این خلاء، امکان اصلاح مستمر سیاست‌ها را به شدت تضعیف می‌کند.

ارزیابی عملکرد نهادهای مسئول نشان می‌دهند که برای ارتقاء اثربخشی سیاست‌های ازدواج، باید ساختار اجرایی قانون تقویت، ساختار ستاد ملی جمعیت حمایت و نظام پایش و اصلاح مستمر طراحی شود.

شناسایی شکاف‌های مفهومی، نهادی و اجرایی

تحلیل اسناد سیاستی و ارزیابی عملکرد نهادهای مسئول نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری ازدواج در ایران با سه دسته شکاف اساسی مواجه است: مفهومی، نهادی و اجرایی. این شکاف‌ها موجب کاهش اثربخشی

مداخلات، تضعیف انسجام سیاستی و نارضایتی عمومی از برنامه‌های مرتبط با ازدواج شده‌اند.

شکاف‌های مفهومی

در سطح مفهومی، یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، ابهام در تعریف اصطلاحات کلیدی مانند «ازدواج آسان»، «ازدواج پایدار» و «آموزش‌های حین ازدواج» است. این مفاهیم در اسناد مختلف، از جمله ماده ۳۸ قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، بدون تعریف عملیاتی و قابل سنجش به کار رفته‌اند. در نتیجه، دستگاه‌های اجرایی در استان‌ها این مفاهیم را به صورت متفاوت و حتی متناقض تفسیر کرده‌اند. برای نمونه، گزارش سلامت تی‌وی (۱۴۰۲) نشان می‌دهد که آموزش‌های ازدواج در برخی استان‌ها فاقد چارچوب محتوایی، نظام ارزیابی و مربیان تخصصی بوده‌اند. همچنین، نگاه فرهنگی و ارزشی بر نگاه اقتصادی ازدواج-مانند: اشتغال، مسکن و نابرابری جنسیتی - کمتر پیشی‌گرفته است (آنا، ۱۴۰۳). افزون‌براین، بیشتر اسناد صرفاً بر مرحله تشکیل خانواده تمرکز داند و مراحل تداوم، تعارض، بازسازی یا طلاق کمتر موردتوجه قرار گرفته‌اند، که نشان‌دهنده فقدان رویکرد چرخه‌ای به خانواده است.

شکاف‌های نهادی

در سطح نهادی، پراکندگی نهادهای مسئول یکی از چالش‌های اصلی است. اجرای مواد مرتبط با ازدواج در قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت میان وزارت ورزش و جوانان، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، وزارت راه و شهرسازی، بانک مرکزی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، سازمان ثبت احوال کشور، سازمان تبلیغات اسلامی و سازمان‌ها و نهادهای دیگری تقسیم شده است، بدون آنکه سازوکار هماهنگی دقیق و مؤثری بین آنها تعریف شود. این پراکندگی موجب تداخل مأموریت‌ها، موازی‌کاری و کاهش انسجام اجرایی شده است. هرچند ماده ۷۲ قانون، «ستاد ملی جمعیت» را به‌عنوان نهاد مرکزی هماهنگ‌کننده معرفی می‌کند، اما این ستاد فاقد اختیارات اجرایی کافی است. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهند که برخی از دستگاه‌ها، برنامه‌های خود را بدون هماهنگی با این ستاد اجرا کرده‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳ج). همچنین، هیچ نهاد مستقلی برای پایش اثربخشی سیاست‌های ازدواج، سنجش رضایت عمومی یا اصلاح مستمر برنامه‌ها تعریف نشده است و تاکنون هیچ گزارش رسمی در این زمینه منتشر نشده است.

شکاف‌های اجرایی

در سطح اجرایی، تأخیر در تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی یکی از مهم‌ترین شکاف است. گزارش سلامت تی‌وی (۱۴۰۲) تأیید می‌کند که آموزش‌های ازدواج در برخی استان‌ها به صورت پراکنده و بدون چارچوب مشخص برگزار شده‌اند. همچنین، تسهیلات ازدواج در سال ۱۴۰۲ با کاهش بودجه، صف انتظار طولانی و عدم رعایت اولویت زوج‌های جوان مواجه بوده است. طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۳ج)، بانک مرکزی پرداخت این تسهیلات را به صورت مستقل و بدون هماهنگی با ستاد ملی جمعیت انجام داده است. سامانه ملی ازدواج نیز، علی‌رغم راه‌اندازی اولیه، هنوز در بسیاری از استان‌ها فعال نیست و خدمات مشاوره‌ای آن محدود و فاقد امنیت اطلاعات کافی است (ایرنا، ۱۴۰۲). در برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲) نیز، مواد ۷۹ و ۸۰ فاقد ردیف بودجه مستقل، نظام هماهنگی بین دستگاهی و شاخص‌های ارزیابی اثربخشی است، که نشان‌دهنده تداوم شکاف‌های اجرایی در سیاست‌گذاری ازدواج است.

این یافته‌ها نشان می‌دهند که برای ارتقاء اثربخشی سیاست‌های ازدواج باید بازنگری مفهومی، بازطراحی نهادی و اصلاح اجرایی به صورت هم‌زمان انجام شود. بخش بعد به ارائه راهکارهای اصلاحی در این سه محور خواهد پرداخت.

بحث و نتیجه‌گیری

ازدواج به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراحل چرخه زندگی خانوادگی و نقطه عطفی برای ورود به مرحله بزرگسالی و ایفای نقش اجتماعی محسوب می‌شود. در دهه‌های اخیر، کاهش میزان ازدواج، افزایش سن ازدواج و رشد تجرد قطعی در ایران، سیاست‌گذاران را به تدوین اسناد و قوانین متعددی در این حوزه واداشته است. بااین‌حال، شواهد تجربی و تحلیل‌های نهادی نشان می‌دهند که این سیاست‌ها نتوانسته‌اند به‌طور مؤثر بر روندهای جمعیتی و اجتماعی تأثیر بگذارند. این بخش با هدف جمع‌بندی یافته‌های پژوهش، پاسخ به پرسش‌های اصلی و ارائه پیشنهادهای اصلاحی در سه سطح مفهومی، نهادی و اجرایی تدوین شده است. وجه متمایز این مقاله، بررسی هم‌زمان چهار سند مهم در قالب یک چارچوب تحلیلی واحد و چندسطحی است که امکان تحلیل ارتباط میان متن سیاست، نوع مداخله، ظرفیت نهادی و کیفیت اجرا را فراهم می‌کند.

یافته‌ها نشان دادند که سیاست‌گذاری ازدواج در ایران در چهار سند کلیدی – سیاست‌های کلی جمعیت (۱۳۹۳)، سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵)، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰) و برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲) – به صورت نابرابر، پراکنده و عمدتاً غیرعملیاتی صورت گرفته است. اسناد بالادستی بیشتر بر اصول ارزشی تأکید دارند و فاقد ضمانت اجرایی، شاخص‌های عملکردی و نهاد ارزیاب مستقل هستند. قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت و برنامه هفتم پیشرفت دارای ظرفیت

اجرایی‌هستند، اما در عمل با ضعف نهادی، تأخیر بودجه‌ای و نبود پایش مؤثر مواجه‌اند. ستاد ملی جمعیت به‌عنوان نهاد مرکزی هماهنگ‌کننده تعریف شده، اما نیاز به حمایت بیشتری در حوزه اجرایی و ساختاری دارد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۳ج). مفاهیم کلیدی ازدواج نیز به‌صورت مبهم و غیرعملیاتی در اسناد آمده‌اند که موجب تفسیرهای متناقض و اجرای ناهمگون شده است. در سطح اجرا، تأخیر در تدوین آیین‌نامه‌ها، عدم تحقق کامل تسهیلات مالی، نبود استانداردهای آموزشی و اجرای جزیره‌ای از مهم‌ترین چالش‌ها بوده‌اند (سلامت تی‌وی، ۱۴۰۲؛ ایرنا، ۱۴۰۲).

به‌این‌ترتیب، سیاست‌گذاری ازدواج در ایران با سه دسته شکاف اساسی مواجه است: مفهومی، نهادی و اجرایی. این شکاف‌ها نه‌تنها اثربخشی سیاست‌ها را کاهش داده‌اند، بلکه موجب بی‌اعتمادی عمومی، اتلاف منابع و تضعیف انسجام بین‌دستگاهی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که سیاست‌های موجود نتوانسته‌اند به صورت منسجم، هدفمند و پایدار بر رفتار ازدواج جوانان اثر بگذارند.

از منظر نظری، یافته‌ها با نظریه کنش برنامه‌ریزی‌شده آیزن (Ajzen, 1991) هم‌راستا هستند. براساس‌این نظریه، نبود اطلاعات معتبر، نبود حمایت نهادی و فقدان کنترل رفتاری ادراک‌شده، مانع از تبدیل نگرش مثبت به رفتار ازدواج می‌شود. جوانان ممکن است ازدواج را مطلوب بدانند، اما در غیاب منابع، حمایت اجتماعی و زیرساخت‌های لازم، رفتار ازدواج را تعویق می‌اندازند یا از آن صرف نظر می‌کنند.

درهمین‌راستا، نظریه تعادل‌های چندگانه (Epsing-Andersen & Billari, 2015) نیز به خوبی می‌تواند وضعیت ازدواج در ایران را توضیح دهد. این نظریه بیان می‌کند که جوامع ممکن است در وضعیت‌های پایدار اما نامطلوب گرفتار شوند – مانند کاهش میزان ازدواج، افزایش سن ازدواج یا رشد تجرد قطعی – و خروج از این وضعیت نیازمند مداخله‌های ساختاری، هماهنگ و چندسطحی است. در ایران، به دلیل نبود انسجام مفهومی، ضعف نهادی و اجرای جزیره‌ای، سیاست‌ها نتوانسته‌اند شرایط لازم برای عبور از تعادل نامطلوب را ایجاد کنند. در نتیجه، جامعه در وضعیت پایدار اما ناکارآمدی باقی مانده است که با مداخلات پراکنده قابل اصلاح نیست.

در مقایسه با تجربه‌های موفق بین‌المللی، به‌ویژه در کشورهای اسکاندیناوی، سیاست‌های ازدواج زمانی موفق بوده‌اند که با سیاست‌های رفاه اجتماعی، حمایت از اشتغال جوانان، مسکن مقرون‌به‌صرفه و آموزش مهارت‌های زندگی تلفیق شده‌اند (Esping-Andersen, 2009). برای مثال، در سوئد و نروژ، سیاست‌های خانواده نه‌تنها شامل مشوق‌های مالی، بلکه شامل آموزش‌های ساختاریافته، حمایت از والدگری و خدمات مشاوره‌ای رایگان هستند. این کشورها توانسته‌اند با ایجاد «تعادل مطلوب» رفتارهای جمعیتی را به سمت ازدواج پایدار و فرزندآوری سوق دهند. در مقابل، سیاست‌های ایران عمدتاً بر اعطای وام ازدواج و تبلیغات فرهنگی متمرکز بوده‌اند، بدون آن‌که به زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی ازدواج توجه کافی شود.

همچنین، به نظر می‌رسد در صورت انطباق بیشتر سیاست‌ها با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی جوانان، امکان دست‌یابی به نتایج مؤثرتر فراهم می‌شد. ارزیابی دقیق‌تر اثربخشی این سیاست‌ها نیز مستلزم دسترسی به داده‌های پیوسته درباره روند ازدواج، میزان بهره‌مندی از تسهیلات و سایر شاخص‌های اجرایی طی مدت مورد مطالعه است تا بتوان میان مداخله‌های انجام‌شده و پیامدهای آن‌ها ارتباطی روشن‌تر برقرار کرد. علاوه‌براین، هرچند در عمل سازمان‌ها و نهادهای مختلف اقدامات متعددی در این حوزه انجام داده‌اند اما نتیجه‌بخش نبودن این اقدامات را باید در عوامل زمینه‌ای، مانند ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز جستجو کرد زیرا این عوامل می‌توانند بر نحوه اجرای سیاست‌ها و میزان موفقیت آن‌ها تاثیر بگذارند.

بنابراین، خروج از تعادل نامطلوب فعلی، سیاست‌گذاری ازدواج در ایران نیازمند بازنگری مفهومی، بازطراحی نهادی و اصلاح اجرایی در قالب یک بسته سیاستی منسجم و چندسطحی است. این بسته باید بتواند همزمان بر نگرش، منابع و ساختارهای اجتماعی اثر بگذارد تا رفتار ازدواج در جامعه به صورت پایدار تغییر کند.

بر اساس تحلیل‌های انجام‌شده، پیشنهادهای زیر برای بازنگری و ارتقاء سیاست‌های ازدواج در ایران ارائه می‌شود:

الف) سطح مفهومی

- تدوین واژه‌نامه سیاستی برای مفاهیم کلیدی مانند «ازدواج آسان»، «پایدار»، «آموزش‌های حین ازدواج» با تعریف‌های عملیاتی و قابل سنجش.
- تأکید به رویکرد چندبعدی و توجه همزمان به ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی در سیاست‌گذاری ازدواج.
- طراحی چارچوب چرخه زندگی خانواده برای پوشش مراحل تشکیل، تداوم، تعارض و بازسازی.
- استفاده از مدل‌های نظری مانند کنش برنامه‌ریزی شده و تعادل چندگانه برای طراحی مداخلات مبتنی بر شواهد.

ب) سطح نهادی

- تقویت ساختار اجرایی و اختیارات ستاد ملی جمعیت به‌عنوان نهاد هماهنگ‌کننده مرکزی.
- تعریف سازوکار هماهنگی بین‌دستگاهی با دبیرخانه مشترک، جلسات منظم و نظام گزارش‌دهی.
- ایجاد نهاد ارزیاب مستقل برای پایش اثربخشی سیاست‌ها، سنجش رضایت عمومی و ارائه بازخورد اصلاحی.

- تدوین نقشه نهادی سیاست‌گذاری ازدواج با تعیین نقش، مسئولیت و شاخص عملکرد برای هر دستگاه

ج) سطح اجرایی.

- تسریع در تدوین و تصویب آیین‌نامه‌های اجرایی مواد کلیدی قانون ۱۴۰۰ و برنامه ۱۴۰۲.
- طراحی استاندارد ملی برای آموزش‌های ازدواج با محتوای علمی، مربیان تخصصی و نظام ارزیابی..
- ارتقاء سامانه ملی ازدواج با خدمات مشاوره‌ای، امنیت اطلاعات و پوشش سراسری.
- تعریف شاخص‌های عملکردی برای پایش اجرای سیاست‌ها و انتشار گزارش‌های سالانه توسط وزارت ورزش و جوانان و ستاد ملی جمعیت.
- تخصیص ردیف بودجه مستقل برای اجرای مواد ۷۹ و ۸۰ برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران و نظارت بر تحقق آن.

الگوبرداری از تجربه کشورهای موفق در تلفیق سیاست‌های ازدواج با حمایت‌های اجتماعی، اشتغال جوانان و خدمات رفاهی.

سپاس‌گزاری

از حمایت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی از این مطالعه قدردانی می‌گردد.

منابع

آنا (۱۴۰۳). وضعیت بودجه و عملکرد دستگاه‌های سیاست‌گذار در حوزه زنان و خانواده. بازیابی از وضعیت بودجه و عملکرد دستگاه‌های سیاست‌گذار در حوزه زنان و خانواده، خبرگزاری آنا./https://ana.ir

ایرنا (۱۴۰۲). درخشش وزارت ورزش و جوانان در رویداد جایزه ملی جوانی جمعیت. بازیابی از درخشش وزارت ورزش و جوانان در رویداد جایزه ملی جوانی جمعیت، خبرگزاری ایرنا. https://www.irna.ir/

بوجاری، سهیلا و پرچم، اعظم (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی جایگاه و اهمیت ازدواج و تشکیل خانواده در اسلام و یهود. *معرفت ادیان*، ۳ (۱۵): ۱۷-۳۶.
https://www.ensani.ir/fa/article/331735

بنی‌جمالی، سیدمحسن و صادقی فسایی، سهیلا (۱۴۰۴). جوانان و موانع ازدواج. *مطالعات راهبردی ورزش و جوانان*، ۲۰ (۵۱): ۹-۳۴.
https://faslname.msy.gov.ir/article_421.html

حسنی‌سعدی، زهره و صادقی، رسول (۱۴۰۳). ارزیابی حین اجرای قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت با استفاده از رهیافت ممیزی اجتماعی. *سیاستگذاری عمومی*، ۱۰(۱): ۷۷-۹۲.
https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97822

چاوشی نائینی، رخساره (۱۴۰۴). چالش‌های اقتصادی ازدواج در ایران طی دهه ۱۴۰۰ و راهکارهای سیاست‌گذاری برای مقابله با آن. مقاله ارائه‌شده در چهارمین کنگره بین‌المللی مدیریت، اقتصاد، علوم انسانی و کسب‌وکار. https://isnac.ir/AZDD-AADZDF

سازمان ثبت احوال کشور (۱۴۰۴). درگاه آمارهای انسانی. https://sabteahval.ir/

سلامت تی‌وی (۱۴۰۲). عملکرد وزارت ورزش و جوانان در حمایت از قانون جوانی جمعیت. بازیابی از عملکرد وزارت ورزش و جوانان در حمایت از قانون جوانی جمعیت، سلامت تی‌وی. https://salamattv.ir/

کیانی، اردشیر؛ نوابی نژاد، شکوه؛ احمدی، خدابخش؛ تقوایی، داوود (۱۴۰۱). شناسایی عوامل استحکام بخش ازدواج در فرهنگ ایران، *مطالعات راهبردی ورزش و جوانان*، ۲۱(۵۶): ۳۴۳-۳۱۳. https://doi.org/10.22034/ssys.2022.1794.2276

محمدتقی‌زاده، مهدیه و ورمزیار، مژگان (۱۴۰۳). واکاوی انتقادی ماده ۵۱ قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت. *پژوهشنامه مددکاری اجتماعی*، ۱۱(۳۹).
https://doi.org/10.22054/rjsw.2025.79914.756

مرکز آمار ایران (۱۳۸۵ و ۱۳۹۵). نتایج سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵. https://amar.org.ir/

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۳الف). بررسی جامعه از حیث وضعیت تأهل و تجرد و الگوهای همسرگزینی در ایران. تهران: دفتر مطالعات فرهنگ و آموزش.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۳ب). بررسی چالش‌های اجرای ماده (۷) قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت در خصوص خوابگاه‌های متأهلین: دانشگاه‌های ذیل وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. تهران: دفتر مطالعات فرهنگ و آموزش.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۳ج). بررسی نحوه توزیع اعتبارات تخصیص‌یافته به ردیف اختصاصی اجرای قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت در قوانین بودجه سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲. تهران: دفتر مطالعات فرهنگ و آموزش.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۴). بررسی چالش‌ها و موانع اجرایی آموزش‌های حین ازدواج با تمرکز بر وضعیت اجرایی سازی ماده (۸) قانون تسهیل ازدواج جوانان و ماده (۳۸) قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت. تهران: دفتر مطالعات فرهنگ و آموزش.

میزان (۱۴۰۴). ارسال ۵۰ گزارش نظارتی هشداردهنده مرتبط با قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت به دستگاه‌های اجرایی. بازیابی از ۵۰ گزارش نظارتی هشدار دهنده مرتبط با قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت به دستگاه‌های اجرایی ارسال شد./ پیگیری تدوین و تصویب بیش‌از ۵۰ آیین‌نامه و دستورالعمل با ورود سازمان بازرسی، خبرگزاری میزان. https://www.mizanonline.ir/

Ajzen, I (1991). The theory of planned behavior. *Organizational Behavior and Human Decision Process,* 50(2): 179-211. https://doi.org/10.1016/0749-5978(91)90020-T

Alkin, M.C. (2004). Evaluation roots: Tracing theorists' views and influences. Sage Publication.

Armitage, J. & Conner, M. (2010). Efficacy of the theory of planned behavior: a meta-analytic review. *British Journal of Social Psychology,* 40(4): 471-499. https://doi.org/10.1348/014466601164939

Arpino, B., Esping-Andersen, G., Pessin, L. (2015). How do changes in gender role attitudes towards female employment influence fertility? a macro-level analysis. *European Sociological Review,* 31(3): 370-382. https://doi.org/10.1093/esr/jcv002

Becker, G. (1991). A treatise on the family. Harvard University Press.

Bryson, J.M. (2004). What to do when stakeholders matter. *Public Management Review,* 6(1): 21-53. https://doi.org/10.1080/14719030410001675722

Cao, J., Shi, X., Shum, M. (2019). On the empirical content of the beckerian marriage model. *Economic Theory,* 68: 349-362. https://doi.org/10.1007/s00199-018-1106-z

Choe, M.K., Thapa, S. Mishra, V. (2005). Early marriage and early motherhood in nepal. *Journal of Biosocial Science,* 37(2): 143-162. https://doi.org/10.1017/s0021932003006527.

Esping-Andersen, G. (2009). The incomplete revolution: adopting to women's new roles. Polity Press.

Esping-Andersen, G. & Billari, F.C. (2015). Re-thinking family demographics. *Population and Development Review,* 41(1): 1-31. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2015.00024.x.

Fauser, B.C.J.M., Adamson, G.D., Boivin, J. (2024). Declining global fertility rates and the implications for family planning and family building. *Human Reproductive Update,* 30(2): 153-173. https://doi.org/10.1093/humupd/dmad028

Gong, S. & Wang, S. (2022). Family policy awareness and marital intentions: a national survey experimental study. *Demography,* 59(1): 247-266. https://doi.org/10.1215/00703370-9624150.

Lesthaeghe, R. (2011). The "second demographic transition": a conceptual map for the understanding of late modern demographic developments in fertility and family formation. *Historical Social Research*, 36(2): 179-218. https://doi.org/10.2307/41151280.

Lundberg, S. & Pollak, R.A. (2007). The American family and family economics. NBER Working Paper No. 12908. National Bureau of Economic Research. https://doi.org/10.3386/w12908.

Marshall, E.A. & Shepherd, H. (2022). Variants of second demographic transition: Empirical evidence from young women's attitudes about childbearing. *Population Research and Policy Review*, 41: 2531-2554. https://doi.org/10.1007/s11113-022-09738-y.

McDonald, P. (2006). Low fertility and the state: the efficacy of policy. *Population and Development Review*, 32(3): 485-510. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2006.00134.x.

O'Brien, T.L. (2025). The impact of family policies on fertility in OECD countries (Honors thesis, Duke University). Duke University Economics Honors Program.

OECD (2015). Education policy outlook. OECD Publishing.

OECD (2024). Marriage and divorce. In Society at a Glance 2024: OECD Social Indicators. OECD Publishing.

Sabotka, T. (2008). The diverse faces of the second demographic transition in Europe. *Demographic Research*, 19: 171-224. https://doi.org/10.4054/DemRes.2008.19.8.

Stufflebeam, D. (2003). The CIPP model for evaluation. in t. kellaghan and d.l. stufflebeam (Eds.). International handbook of educational evaluation. Kluwer International Handbooks of Education, vol 9. Springer. https://doi.org/10.1007/978-94-010-0309-4_4.

Tarsilla, M. (2022). measuring the effectiveness, efficiency, and impact of population policies. in: may, j.f., goldstone, j.a. (eds.) International Handbook of Population Policies. Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-031-02040-7_24.

Torabi, F. & Bagi, B. (2024). Determinants of early marriage in iran: a multivariate survivorship analysis using census microdata. *International Journal of Adolescence and Youth.* https://doi.org/10.1080/02673843.2024.2312849.

Unfpa & Escap (2023). Asian-Pacific population and development report 2023.

Wu, H. & Pesando, L.M. (2025). Demographic convergence in marriage timing: intersecting gender and educational expansion. *Demographic Research*, 52(14): 415-444. https://doi.org/10.4054/DemRes.2025.52.14.

Xie, J. & Hong, X. (2022). Research on factors affecting chinese college students' marriage intention: applying the theory of planned behaviour. *Frontiers in Psychology*. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.868275.

Zaidi, B. & Morgan, P. (2017). The second demographic transition theory: a review and appraisal. *Annual Review of Sociology*, 43: 473-492. https://doi.org/10.1146/annurev-soc-060116-053442.

ZEW Institute (2024). Evaluation of family and marriage related policies with respect to their impact on the fertility rate. ZEW.

پیوست۱. تحلیل ساختاری و محتوایی اسناد سیاستی مرتبط با ازدواج

Appendix 1. Structural and content analysis of policy documents related to marriage

عنوان سند	تعداد کل بندها/مواد	شماره بند/ماده مرتبط با ازدواج	متن بند/ماده	نوع مداخله سیاستی
سیاست‌های کلی جمعیت (۱۳۹۳) *	۱۴ بند	بند ۲	رفع موانع ازدواج، تسهیل و ترویج تشکیل خانواده و افزایش فرزند، کاهش سن ازدواج و حمایت از زوج‌های جوان و توانمندسازی آنان در تأمین هزینه‌های زندگی و تربیت نسل صالح و کارآمد	تسهیل ازدواج، کاهش سن ازدواج و حمایت اقتصادی
سیاست‌های کلی خانواده (۱۳۹۵) *	۱۶ بند	بند ۴	ایجاد نهضت فراگیر ملی برای ترویج و تسهیل ازدواج موفق و آسان برای همه دختران و پسران و افراد در سنین مناسب ازدواج و تشکیل خانواده و نفی تجرد در جامعه با وضع سیاست‌های اجرایی و قوانین و مقررات تشویقی و حمایتی و فرهنگ‌سازی و ارزش‌گذاری به تشکیل خانواده متعالی بر اساس سنت الهی	ترویج ازدواج آسان و مقابله با تجرد
		بند ۶	ارائه و ترسیم الگوی اسلامی خانواده و تقویت و ترویج سبک زندگی اسلامی-ایرانی با: ترویج ارزش‌های متعالی و سنت‌های پسندیده در ازدواج و خانواده؛ پر رنگ کردن ارزش‌های اخلاقی و زدودن پیرایه‌های باطل از آن؛ مبارزه با اشرافیت و تجمل‌گرایی و مظاهر فرهنگ غرب؛ اصلاح رفتار گروه‌های مرجع و برجسته سازی رفتارهای شایسته آنها و جلوگیری از شکل‌گیری گروه‌های مرجع ناسالم	ترویج سبک زندگی اسلامی-ایرانی مرتبط با ازدواج
		بند ۹	ارتقاء معیشت و اقتصاد خانواده‌ها با توانمندسازی آنان برای کاهش دغدغه‌های آینده آنها درباره اشتغال، ازدواج و مسکن	ارتقاء معیشت و اقتصاد برای تسهیل ازدواج
		بند۱۰	ساماندهی نظام مشاوره‌ای و آموزش قبل، حین و پس از تشکیل خانواده و تسهیل دسترسی به آن بر اساس مبانی اسلامی-ایرانی در جهت استحکام خانواده	آموزش مهارت‌های مرتبط با ازدواج
		بند ۱۴	حمایت حقوقی، اقتصادی و فرهنگی از خانواده‌های با سرپرستی زنان و تشویق و تسهیل ازدواج آنان	تسهیل ازدواج مجدد
قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰) **	۷۳ ماده	ماده ۷	در اجرای بند «پ» ماده (۱۰۳) قانون برنامه پنجساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران کلیه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی دولتی مکلفند متناسب با برآورد نیاز دانشجویان متأهل اعم از بومی و غیربومی، زن و مرد، نسبت به هزینه‌کرد ده درصد (۱۰ درصد) از درآمد اختصاصی و ده درصد (۱۰ درصد) از اعتبارات تملک دارایی‌های سرمایه‌ای سالانه مقرر در بودجه سنواتی خود به‌استثای مواردی که از لحاظ شرعی مصارف مشخصی داند جهت احداث، تکمیل، تأمین و تجهیز خوابگاه‌های متأهلین اقدام کنند.	تأمین خوابگاه برای دانشجویان متأهل
		ماده ۸	صندوق‌های رفاه دانشجویی و مراکز مدیریت حوزه‌های علمیه مکلفند پس از لازم‌الاجرا شدن این قانون، برای دانشجویان و طلاب متأهل فاقد مسکن نسبت به پرداخت ودیعه مسکن (قرض‌الحسنه ضمن اجاره)، مشروط به ارائه اجاره‌نامه دارای شناسه رهگیری از مشاوران املاک به‌نحوی اقدام نماید که هر ساله حداقل پنجاه درصد (۵۰ درصد) متوسط قیمت ودیعه اجاره مسکن (۷۰) متری در شهرهای بیش از پانصد هزار نفر جمعیت و مسکن (۱۰۰) متری در سایر شهرهای محل تحصیل پوشش داده شود.	تأمین ودیعه مسکن برای دانشجویان و طلاب متأهل
		ماده ۱۵	کلیه دستگاه‌های مذکور در ماده (۲۹) قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مکلفند: الف – در به‌کارگیری، جذب و استخدام نیروی جدید به ازای تأهل و نیز داشتن هر فرزند یکسال تا پنج سال به سقف محدوده سنی اضافه کنند. ب- در بکارگیری، جذب و استخدام به ازای تأهل و نیز هر فرزند دو درصد (۲ درصد) مجموعاً حداکثر تا ده درصد (۱۰ درصد) به امتیاز هر فرد اضافه می‌شود.	تسهیل اشتغال متأهلین
		ماده ۱۹	ستاد ملی جمعیت مکلف است با همکاری ستاد اجرائی فرمان امام خمینی (ره) به منظور اهداف سالانه «جایزه ملی جوانی جمعیت» نسبت به تدوین شاخص‌های ارزیابی و سنجش به تفکیک بخش‌های خانواده، رسانه، سازمان‌های مردم‌نهاد، دستگاه‌های اجرائی، شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی، مدیران، نخبگان اقدام نموده و بر اساس گزارش ارائه شده از نهادهای ذیربط مبنی بر اثربخشی بر رشد ازدواج و فرزندآوری در جامعه مخاطب نسبت به اعطای جایزه ملی جوانی جمعیت اقدام نماید.	تشویق ازدواج از طریق جایزه ملی جمعیت
		ماده ۲۰	کلیه دستگاه‌های مذکور در ماده (۲۹) قانون پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مکلفند در روز ملی جمعیت، کارکنانی که در یک سال گذشته، ازدواج کرده و یا دارای فرزند شده‌اند را مورد تشویق قرار دهند.	تشویق ازدواج کارکنان دولتی

عنوان سند	تعداد کل بندها/مواد	شماره بند/ماده مرتبط با ازدواج	متن بند/ماده	نوع مداخله سیاستی
		ماده ۲۸	کلیه دستگاه‌های مذکور در ماده (۲۹) قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، سازمان تبلیغات اسلامی، نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی، شهرداری‌ها و دهیاری‌ها مکلفند در راستای آگاهی‌بخشی نسبت به وجوه مثبت و ارزشمند ازدواج به هنگام نیاز و آسان، تعدد فرزندان در خانواده و تقویت و حمایت از نقش‌های مادری و همسری، صیانت از تحکیم خانواده و مقابله با محتوای مغایر سیاست‌های کلی جمعیت و عوارض جانبی استفاده از روش‌های مختلف پیشگیری از بارداری و نیز عوارض خطرناک پزشکی، روانشناختی و فرهنگی و اجتماعی سقط جنین، اقدامات لازم از قبیل تولید و پخش فیلم، سریال، تبلیغات بازرگانی، برگزاری جشنواره‌ها و نمایشگاه‌ها را انجام دهند.	ترویج ازدواج از طریق آگاهی‌بخشی نسبت به ارزش‌های ازدواج
		ماده ۳۰	سازمان تبلیغات اسلامی در چهارچوب اساسنامه خود موظف است برنامه جامعی جهت حمایت از فعالیت مردمی در حوزه فرزندآوری و تسهیل ازدواج، در قالب هیئات، مساجد، کانون‌های فرهنگی، اعزام مبلغ و مانند آن تدوین نماید.	تسهیل ازدواج از طریق حمایت از فعالیت‌های مردمی
		ماده ۳۱	وزارتخانه‌های کشور، ورزش و جوانان و فرهنگ و ارشاد اسلامی و همچنین سازمان تبلیغات اسلامی، ستاد امر به معروف و نهی از منکر و سایر نهادهای ذیربط مکلفند حداقل سی درصد (۳۰ درصد) از بودجه حمایتی از سازمان‌های مردم‌نهاد و تشکل‌های فرهنگی را به مجموعه‌هایی از قبیل گروه‌های فرهنگی و جهادی، کانون‌های فرهنگی مساجد و سازمان‌های مردم‌نهاد که در جهت کاهش سن ازدواج، تسهیل ازدواج جوانان، تشویق به فرزندآوری و استحکام خانواده با رویکرد دینی تشکیل شده، اختصاص دهند. گزارش سالانه عملکرد و ارزیابی فعالیت‌های صورت‌گرفته و حمایت‌های موضوع این ماده ضمن ارائه به ستاد ملی جمعیت، به صورت عمومی نیز منتشر می‌شود. دستورالعمل ارزیابی عملکرد موضوع این ماده توسط ستاد ملی جمعیت تدوین و ابلاغ می‌شود.	تسهیل ازدواج از طریق حمایت از فعالیت‌های مردمی
		ماده ۳۲	وزارت راه و شهرسازی و کلیه شهرداری‌ها و دهیاری‌ها مکلفند در سطح شهرها، روستاها، راه‌های مواصلاتی و سایر امکان عمومی، حداقل یک سوم ظرفیت اسمی سالانه تبلیغات محیطی که جهت تبلیغات فرهنگی در نظر گرفته شده است را به موضوع ازدواج، فرزندآوری، رشد جمعیت و تعالی نهاد خانواده اختصاص دهند.	تبلیغ ازدواج
		ماده ۳۳	وزارت آموزش و پرورش مکلف است با همکاری مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه و سازمان تبلیغات اسلامی و در چهارچوب مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی از جمله سند تحول بنیادین آموزش و پرورش اقدامات زیر را انجام دهد: الف- تربیت و آموزش مهارت‌های مربوط به سبک زندگی اسلامی-ایرانی، رشد شخصیت فردی و اجتماعی، مهارت‌های فردی، ترویج فرهنگ ارزشمندی ازدواج، خانواده و فرزندآوری و مسئولیت‌پذیری برای تشکیل و تعالی خانواده با لحاظ اصول یادگیری مبتنی بر اجرای سند تحول بنیادین آموزش و پرورش در برنامه آموزشی، پژوهشی، تربیتی در قالب کلیه بسته‌های یادگیری به ویژه کتب درسی، تولیدات و رویدادها، جشنواره‌ها و اردوهای فرهنگی و تربیتی، محتوای چندرسانه‌ای به صورت تعاملی و برخط با بهره‌گیری از ظرفیت زیست‌بوم‌های فناورانه در بستر فضای مجازی در کلیه مقاطع تحصیلی ب- گنجاندن محتوای آموزشی و پرورشی در راستای بندهای سیاست‌های کلی جمعیت و سیاست‌های کلی خانواده در کتاب‌های درسی ظرف دو سال بعد از لازم‌الاجرا شدن این قانون پ- آموزش و مهارت‌های تربیتی دوران بلوغ و ازدواج از طریق آموزش مستمر به اولیا و کارکنان آموزشی، متناسب با سن دانش‌آموزان و بر اساس سبک زندگی اسلامی-ایرانی به صورت حضوری ت- تربیت نیروی انسانی توانمند، متعهد و متاهل برای درس «مدیریت خانواده و سبک زندگی»	آموزش مهارت‌های مربوط به سبک زندگی اسلامی-ایرانی مرتبط با ازدواج به دانش‌آموزان
		ماده ۳۵	وزارتخانه‌های علوم، تحقیقات و فناوری و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و کلیه مؤسسات آموزش عالی کشور، مکلفند در راستای سیاست‌های کلی جمعیت و خانواده حداکثر یک سال پس از ابلاغ این قانون، جهت ترویج و آگاهی‌بخشی نسبت به وجوه مثبت ازدواج به هنگام نیاز، آموزش مهارت‌های دوران ازدواج، فرزندآوری، آثار منفی کم‌فرزندی در خانواده و کاهش رشد جمعیت در جامعه، حرمت سقط جنین، نهادینه کردن هنجارهای صیانت از تحکیم خانواده، ایفای نقش‌های خانوادگی و مقابله با محتوای مغایر سیاست‌های جمعیتی، ضمن حذف محتوای آموزشی مخالف فرزندآوری، اقدامات و فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و فرهنگی ویژه دانشجویان و نیروی انسانی آموزشی و اداری را مبتنی بر نقشه مهندسی فرهنگی کشور ذیل برنامه‌های سالانه خود انجام دهند.	ترویج ازدواج از طریق آگاهی‌بخشی نسبت به ارزش‌های ازدواج
		ماده ۳۷	سازمان تبلیغات اسلامی مکلف است به‌منظور ترویج و تسهیل در امر ازدواج، از طریق مؤسسات فرهنگی، مساجد و روحانیون و دیگر ظرفیت‌های مردمی به توسعه فرهنگ و اسطه‌گری در امر انتخاب همسر، با محوریت و مشارکت خانواده‌ها و رعایت موازین قانونی و شرعی بپردازد.	توسعه فرهنگ واسطه‌گری در امر ازدواج
		ماده ۳۸	وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مکلف است در چهارچوب مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی آموزش‌های حین ازدواج را به تمامی زوجین اعم از دانشجو و غیر دانشجو ارائه دهد. آموزش‌دهندگان موضوع این حکم با تأیید نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌های علوم پزشکی مربوط انتخاب می‌شوند.	آموزش‌های حین ازدواج به تمامی زوجین

عنوان سند	تعداد کل بندها/مواد	شماره بند/ماده مرتبط با ازدواج	متن بند/ماده	نوع مداخله سیاستی
		ماده ۶۶	نیروهای مسلح با استفاده از ظرفیت و امکانات دستگاه‌های اجرایی و سازمان‌های ذی‌ربط خود در زمینه ارائه خدمات بهداشتی، سلامت باروری، درمان ناباروری، افزایش ازدواج، کاهش طلاق و اعطای مشوق‌های فرزندآوری ویژه کارکنان نیروهای مسلح و خانواده آنان، بازنشستگان و بسیجیان اقدام نمایند.	تسهیل ازدواج در نیروهای مسلح
		ماده ۶۸	به‌منظور حمایت از ازدواج جوانان، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مکلف است از محل پس‌انداز و جاری قرض‌الحسنه نظام بانکی، تسهیلات قرض‌الحسنه ازدواج به کلیه زوج‌هایی که بیشتر از چهار سال از تاریخ عقد ایشان نگذشته باشد و تاکنون تسهیلات ازدواج دریافت نکرده‌اند با اولویت نخست پرداخت کند. تسهیلات قرض‌الحسنه برای هریک از زوج‌ها در سال ۱۴۰۰ هفتصد میلیون (۷۰۰۰۰۰۰۰) ریال و با دوره بازپرداخت ده ساله است.	اعطای تسهیلات قرض‌الحسنه ازدواج
		ماده ۶۹	بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران موظف است در راستای اجرای بند (چ) ماده (۱۰۲) قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از طریق بانک‌های عامل مبلغ نه هزار میلیارد (۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال از منابع سپرده‌های پس‌انداز و جاری قرض‌الحسنه نظام بانکی به تفکیک نسبت به پرداخت تسهیلات قرض‌الحسنه ودیعه یا خرید یا ساخت مسکن (بنا به درخواست خانوار) با بازپرداخت حداکثر بیست ساله برای خانواده‌های فاقد مسکن که در سال ۱۳۹۹ به بعد صاحب فرزند سوم به بعد شده یا می‌شوند به میزان یک میلیارد و پانصد میلیون (۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال اقدام نماید. تبصره ۱- بانک مرکزی مکلف است در راستای اجرای بند (چ) ماده (۱۰۲) قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از طریق بانک‌های عامل مبلغ چهار هزار و ششصد میلیارد (۴۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال از منابع سپرده‌های پس‌انداز و جاری قرض‌الحسنه ویدعه یا خرید یا ساخت مسکن (بنا به درخواست خانوار) با بازپرداخت حداکثر ده ساله برای خانواده‌های فاقد مسکن به شرح ذیل اقدام نماید: الف- خانوارهای صاحب دو فرزند تا سقف دو هزار میلیارد (۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال به هر خانواده به میزان یک میلیارد (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال ب- خانوارهای صاحب یک فرزند تا سقف یک هزار و ششصد میلیارد (۱۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال به هر خانواده به میزان هشتصد میلیون (۸۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال پ- خانوارهای دو نفره (زوج و زوجه) تا سقف هزار میلیارد (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال به هر خانواده به میزان پانصد میلیون (۵۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال.	اعطای تسهیلات قرض‌الحسنه ودیعه، خرید یا ساخت مسکن
برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲) **	۱۱۷ ماده	ماده ۷۹	در اجرای بندهای (۱۵) و (۱۶) سیاست‌های کلی برنامه هفتم و به‌منظور تحقق اهداف کمی زیر مطابق با احکام این فصل، اقدام می‌شود: **سنجه عملکردی** / **هدف کمی در پایان برنامه نسبت به سال پایه (۱۴۰۲)** ترویج الگوهای صحیح همسرگزینی و ترغیب ازدواج به هنگام، آسان و پایدار متناسب با فرهنگ اسلامی-ایرانی و ظرفیت‌های بومی (در قالب برگزاری کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی) — رشد ۲۵ درصدی افزایش مهارت‌های شغلی زنان (در قالب برگزاری کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی) — رشد ۲۵ درصد مراکز تخصصی مشاوره خانواده، ازدواج و پیشگیری از طلاق — رشد ۲۵ درصد کاهش میانگین سن ازدواج — ۱ سال افزایش نرخ ازدواج نسبت به جمعیت در سن ازدواج — ۵ درصد کاهش نسبت طلاق ثبتی به جمعیت متأهلان — ۵ درصد نرخ باروری کل — ۲.۵ فرزند افزایش سهم زیرساخت‌های شتاب‌دهی نوآوری در حوزه زنان و خانواده در مقایسه با سایر زیرساخت‌ها (اعم از شرکت‌های دانش‌بنیان، خانه‌های خلاق و نوآوری، مؤسسات خلاق و نوآور در حوزه زنان، خانواده و کودکان) — ۱۰ درصد کاهش سقط جنین غیرقانونی — ۳۰ درصد معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری مکلف است گزارش عملکرد سنجه‌های عملکردی زن، خانواده و جمعیت را سالانه به مجلس ارسال نماید.	مداخله فرهنگی، آموزشی و نهادی با الزام اجرایی

عنوان سند	تعداد کل بندها/مواد	شماره بند/ماده مرتبط با ازدواج	متن بند/ماده	نوع مداخله سیاستی
		ماده ۸۰	الف- به‌منظور تحکیم نهاد خانواده دولت مکلف است نسبت به ساماندهی مراکز مشاوره ازدواج و خانواده و فعالیت روانشناسان ازدواج و خانواده دارای مجوز قانونی از دستگاه‌های زیرمجموعه قوه مجریه با هدف ترویج الگوی صحیح همسرگزینی، ترغیب به ازدواج به هنگام و پایدار و همچنین کاهش طلاق اقدام نموده و در خصوص موارد زیر در طول سال‌های اجرای برنامه اقدامات قانونی لازم را انجام دهد: ساماندهی و اعتبار بخشی مراکز مشاوره متناسب با فرهنگ اسلامی ساماندهی، یکپارچه‌سازی و ایجاد نظام صلاحیت‌سنجش و رتبه‌بندی مشاوران ترویج مشاوره قبل، حین و پس از ازدواج حداقل به مدت پنج سال آیین نامه اجرایی این بند توسط معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری با همکاری وزارت ورزش و جوانان، سازمان بهزیستی کشور و سازمان نظام روانشناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران با مشورت مدیریت حوزه‌های علمیه طی سال اول برنامه تهیه می‌شود و به تصویب هیأت وزیران می‌رسد. ب- به‌منظور شناخت تحولات حوزه زنان و خانواده، افزایش کارایی در اقدامات و سیاست‌های مرتبط، اصلاح قوانین و مقررات و بهبود نظام حکمرانی در راستای ارتقای خانواده‌مداری و تقویت رویکرد الگوی ایرانی-اسلامی زن (الگوی سوم)، معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری با همکاری دستگاه‌های ذی‌ربط و مراکز پژوهشی و اندیشه‌ورز با کسب نظر مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه ضمن رعایت مصوبات و وظایف و اختیارات شورای عالی انقلاب فرهنگی مکلف است نسبت به تعیین شاخص‌های سنجش وضعیت زنان و خانواده، تهیه اطلس حوزه زنان و خانواده و آینده‌پژوهی مسائل این حوزه در سال اول برنامه اقدام نماید. ت- در راستای اجرای بند (۱۳) سیاست‌های کلی خانواده و سیاست‌های کلی برنامه هفتم با هدف پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و انضباط اجتماعی و تحکیم نهاد خانواده و پایش (کنترل) و کاهش طلاق، وزارت کشور مکلف است: «برنامه ملی کنترل و کاهش طلاق و برنامه انضباط اجتماعی» را ظرف سه ماه از لازم‌الاجرا شدن این قانون مبتنی بر موارد ذیل اصلاح و تکمیل نماید. اولویت‌بخشی به عناصر مهم تأثیرگذار بر طلاق از حیث اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و نیز انضباط اجتماعی برنامه‌ریزی در مورد قبل، حین و پس از طلاق با محوریت کاهش پنج درصد (۵ درصد) شاخص طلاق و از محل اعتبارات پیش‌بینی‌شده در لوایح بودجه سنواتی خود، سامانه‌ای را به منظور ارزیابی عملکرد دستگاه‌ها و اثرسنجی مشاوره حین طلاق و همچنین آموزش‌های قبل، حین و پس از ازدواج و بررسی سایر اقدامات حاکمیتی در راستای کاهش طلاق و همچنین رصد وضعیت و علل طلاق در کشور بر اساس داده‌های قوه قضائیه و مبتنی بر متغیرهای جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت قانون مدیریت داده‌ها و اطلاعات ملی ظرف یک سال از لازم‌الاجرا شده این قانون راه‌اندازی نماید. ث- وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی مکلف است با همکاری سازمان اداری و استخدامی کشور و معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری نسبت به تهیه مقررات و سازوکارهای اجرایی برنامه اشتغال بانوان با رعایت نقش زن در خانواده با تعیین وظایف و کارکردهای هریک از دستگاه‌های اجرایی، ظرف یک سال از لازم‌الاجرا شدن این قانون جهت تصویب در هیأت وزیران اقدام نماید.	

* https://farsi.khamenei.ir/

** https://rc.majlis.ir/

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

An Institutional Approach to Population Policymaking: Global Experiences and Implications for Iran

Mohammad Javad Mahmoudi[1], Ali Nikoonesbati[2]*, Javad Shojaei[3], Mehdi Ahrari[4]

[1] *Associate Professor of Economics, Faculty member, Ministry of Science, Research and Technology, Tehran, Iran.*
[2] *PhD in Economics, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Teran, Iran.*
[3] *Assistant Professor of Sociology, Supreme Council of the Cultural Revolution, Tehran, Iran.*
[4] *PhD in Economics, Department of Energy Economics, Faculty of Economics, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 10 September 2025
Revised: 09 September 2026
Accepted: 09 September 2026
Published: 15 September 2026

Keywords:
Institutional architecture,
Institutional approach,
Population policymaking,
Family policy,
Fertility,
Iran.

ABSTRACT

In many countries, population policies have shifted from quantitative, single-instrument interventions toward more comprehensive approaches. The aim of the present study is to identify patterns of the institutional architecture of population policies in selected countries and their implications for Iran. Utilizing documentary analysis and structured comparison, the study examines three main components: "institutional actors and their legal status," "rules governing cross-sectoral coordination," and "mechanisms for accountability, monitoring, and policy learning." The findings reveal a centralized architecture with supra-ministerial coordination linked to the resource allocation process; a decentralized architecture based on the division of responsibilities and rule-based reporting; and a hybrid architecture involving the participation of advisory bodies and stakeholders. The comparison of cases indicates that none of these patterns alone guarantees favorable population outcomes, and their performance is contingent upon economic, social, welfare, and administrative conditions. The Family Protection and Youthful Population Act provides a set of formal rules for steering, coordination, reporting, proposing budgetary allocations, and evaluation; however, the limits of certain authorities, the link between coordination and budgetary decisions, the independence of evaluation, and the extent to which formal rules are implemented in practice require further scrutiny. Therefore, rather than recommending the direct transfer of a foreign model, this study suggests strengthening the traceability of responsibilities and resources, reporting, cross-sectoral coordination, and relatively independent evaluation as viable options to be considered in institutional design.

Introduction

Population policies in many countries have moved away from narrowly quantitative, single-instrument interventions toward more comprehensive approaches that consider fertility in connection with labor markets, welfare systems, childcare, housing, gender roles, and economic security. Despite this shift, much of the literature still focuses on policy instruments, financial incentives, or changes in fertility rates, with less attention to how relationships among responsible institutions are organized, responsibilities are allocated, cross-sectoral coordination is governed, and accountability mechanisms operate. Adopting an institutional approach, this study shifts the analytical focus from “what policy exists” to “through what institutional architecture is policy designed, coordinated, implemented, and evaluated.” The framework has three core components: institutional actors and their legal status; rules governing cross-sectoral coordination; and mechanisms of accountability, monitoring, and policy learning. Five functional domains are used as arenas in which these components can be observed.

*Corresponding author: Ali Nikoonesbati. PhD in Economics, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Teran, Iran.
E-mail address: *alinikoo77@gmail.com*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Mahmoudi, M.J., Nikoonesbati, A., Shojaei, J., Ahrari, M. (2026). An institutional approach to population policymaking: global experiences and implications for Iran. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 119-138.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.543928.1305

Methodology and Data

The study uses documentary analysis and structured comparison and does not seek to establish an independent causal effect of a particular institutional arrangement on fertility change. The main comparative cases are South Korea, Sweden, and France, selected because of their experience with low fertility, the availability of credible evidence, and variation in institutional governance. Iran is also examined to draw institutional implications, while Hungary, Norway, and Germany are supplementary examples. The evidence base includes laws and official programs, organizational and evaluation reports, and academic studies. During methodological revision, sources directly used for final case-level inferences were checked against manuscript citations. The corpus contains two source uses for South Korea, four for Sweden, two for France, and five for Iran; because one source is used in two cases, it consists of 12 unique direct sources. Evidence was coded according to the three core institutional components and organized across five functional domains. When classification was ambiguous, the full source and context were re-examined. Claims about legal authority were grounded, where possible, in primary legal or official documents, whereas implementation claims relied on academic studies and performance reports.

Findings

The comparison identifies three distinct ways of organizing institutional relationships. The first is a centralized architecture with supra-ministerial coordination and a connection to resource-allocation processes, represented primarily by South Korea. Such an arrangement may strengthen alignment of sectoral programs and follow-up of institutional commitments, but the available evidence does not always establish the precise legal or budgetary powers of coordinating bodies, and centralization alone does not guarantee favorable demographic outcomes. The second pattern is a decentralized architecture based on division of responsibilities and rule-based reporting, represented primarily by Sweden. Coordination depends less on concentrating authority in one body and more on clear responsibilities, comparable information, reporting, and performance monitoring. The third pattern is a hybrid architecture involving advisory bodies and stakeholder participation, represented primarily by France. It emphasizes agenda setting, policy advice, links between expert knowledge and decision-making, and participation of social actors.

For Iran, the Family Protection and Youthful Population Act establishes a substantial set of formal institutional arrangements. The National Population Headquarters, chaired by the President, is assigned functions related to steering, planning, macro-level evaluation, and supervision, including national division of work, inter-agency coordination, proposing budgetary allocations, receiving performance reports, and developing evaluation indicators. The institutional issue in Iran therefore cannot be described simply as an absence of coordinating bodies or reporting rules. At the same time, evidence remains incomplete regarding the extent of the Headquarters' direct authority in budgetary processes, the translation of reporting into corrective action, the independence of evaluation, and the quality of cross-sectoral coordination in practice. Implementation-oriented studies are more consistent with a possible gap between formal institutional design and practical experience and are insufficient for a definitive judgment about actual performance.

The analysis also indicates that population policy evaluation should not rely exclusively on short-term changes in the total fertility rate. Indicators such as financing stability, coverage of target groups, conversion of legal entitlements into actual services, quality of coordination, access to childcare and parental leave, reduction of work-family conflict, realization of fertility preferences, and traceability of institutional commitments can complement demographic indicators and provide a more accurate assessment of policy performance.

Discussion and Conclusion

None of the three institutional patterns can be treated as a universal model or as an independent cause of policy success or failure. Their operation is intertwined with economic, social, welfare, legal, and administrative conditions. Accordingly, the central implication for Iran is not the direct transfer of a foreign model, but greater attention to the quality and implementation of rules governing relationships among institutional actors. Options for further consideration include strengthening the connection between population-policy coordination and planning and budgeting, improving traceability of resources and institutional responsibilities, standardizing performance reporting, strengthening the relative independence of evaluation, and using institutional, implementation, welfare, and demographic indicators together. Determining the legal form or enforcement mechanisms associated with these options requires separate studies.

The study is limited by uneven access to primary documents, meeting records, and informal coordination rules across countries. For Iran, systematic evidence on the practical fulfillment of certain commitments and the outputs of coordination meetings is also limited. Consequently, the actual influence of the coordinating body and the quality of implementation of formal rules cannot be assessed conclusively. Future research could trace budgetary decision-making, analyze inter-agency correspondence, and conduct interviews with key actors to examine the gap between formal authority and effective influence. The study contributes a comparable framework for examining institutional architecture while distinguishing among formal rules, implementation practices, and policy outcomes.

Acknowledgment

This article is derived from the research project entitled "Developing an Institutional Framework for Population Policymaking," conducted with the support of the National Institute for Population Research.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

رویکرد نهادی به سیاست‌گذاری جمعیت: تجارب جهانی و دلالت‌های ایران

محمدجواد محمودی[۱]، علی نیکونسبتی[۲*]، جواد شجاعی[۳]، مهدی احراری[۴]

[۱] دانشیار اقتصاد، عضو هیئت علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران، ایران.
[۲] دکتری اقتصاد، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
[۳] استادیار جامعه شناسی، عضو هیئت علمی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، تهران، ایران.
[۴] دکتری اقتصاد، گروه اقتصاد انرژی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۹
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۲۴

کلیدواژه‌ها:
معماری نهادی،
رویکرد نهادی،
سیاست‌گذاری جمعیت،
سیاست خانواده،
باروری،
ایران.

چکیده

سیاست‌های جمعیتی در بسیاری از کشورها از مداخلات کمی و تک‌ابزاری به سوی رویکردهای جامع‌تر حرکت کرده است. هدف پژوهش حاضر، شناسایی الگوهای معماری نهادی سیاست‌های جمعیتی در تجارب کشورهای منتخب و دلالت‌هایی برای ایران است. پژوهش با استفاده از تحلیل اسنادی و مقایسه ساخت‌یافته، سه مؤلفه اصلی شامل «بازیگران نهادی و جایگاه حقوقی آنان»، «قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی» و «سازوکارهای پاسخگویی، نظارت و یادگیری سیاستی» را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند: معماری متمرکز با هماهنگی فرا وزارت‌خانه‌ای و پیوند با فرایند تأمین منابع؛ معماری غیرمتمرکز مبتنی بر تقسیم مسئولیت و گزارش‌دهی قاعده‌مند؛ و معماری ترکیبی با مشارکت نهادهای مشورتی و ذی‌نفعان. بررسی‌ها نشان می‌دهد که هیچ‌یک از موارد به‌تنهایی تضمین‌کننده پیامدهای مطلوب جمعیتی نیست و نحوه عملکرد آنها با شرایط اقتصادی، اجتماعی، رفاهی و اجرایی مرتبط است. قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت مجموعه‌ای از قواعد رسمی برای راهبری، هماهنگی، گزارش‌دهی، پیشنهاد اعتبار و ارزیابی پیش‌بینی کرده است؛ اما حدود برخی اختیارات، پیوند هماهنگی با تصمیم‌های بودجه‌ای، استقلال ارزیابی و کیفیت تحقق قواعد رسمی در اجرا نیازمند بررسی بیشتر است. بنابراین به جای پیشنهاد انتقال مستقیم یک الگوی خارجی، باید به تقویت قابلیت ردیابی مسئولیت‌ها و منابع، گزارش‌دهی، هماهنگی بین‌بخشی و ارزیابی نسبتاً مستقل در طراحی نهادی توجه نمود.

مقدمه

سیاست جمعیتی مجموعه مداخلات آشکار یا ضمنی دولت برای مواجهه با عدم تعادل میان تحولات جمعیتی و اهداف اجتماعی، اقتصادی، زیست‌محیطی و سیاسی است (May & Goldstone, 2022; May, 2015). حاضر، باتوجه‌به اهمیت کاهش باروری، بر سازوکارهای نهادی مؤثر بر سیاست‌های جمعیتی تمرکز دارد.

نرخ باروری کل جهان از ۴/۶۸ فرزند به ازای هر زن در سال ۱۹۶۰ به ۲/۱۹ در سال ۲۰۲۳ کاهش یافته است، اما جهت‌گیری کشورها یکسان نیست. در دوره ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹، از میان ۱۹۷ کشور، ۶۹ کشور سیاست کاهش رشد جمعیت، ۵۵ کشور سیاست افزایش رشد جمعیت و ۵۴ کشور سیاست عدم مداخله را دنبال می‌کردند (United Nations DESA, 2021:6). تفاوت نتایج کشورهایی که سیاست افزایش باروری را دنبال کرده‌اند نشان می‌دهد صرف هزینه یا ارائه مشوق مالی،

*نویسنده مسئول: علی نیکونسبتی. دکتری اقتصاد، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
نشانی ایمیل: alinikoo77@gmail.com

استناد به این مقاله: محمودی، محمدجواد؛ نیکونسبتی، علی؛ شجاعی، جواد؛ احراری، مهدی (۱۴۰۵). رویکرد نهادی به سیاست‌گذاری جمعیت: تجارب جهانی و دلالت‌های ایران. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۱۹-۱۳۸.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.543928.1305

به‌تنهایی موفقیت سیاست را تضمین نمی‌کند. برای نمونه، کره جنوبی با وجود صرف بیش از ۱۶۵ میلیارد دلار طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶ برای کمک‌هزینه فرزند، مراقبت و آموزش کودکان، همچنان کاهش باروری را تجربه کرده است. این تجربه نشان می‌دهد پیامدهای باروری باید در ارتباط با مجموعه‌ای از شرایط اقتصادی، اجتماعی، شغلی و نهادی تحلیل شوند و نمی‌توان آنها را صرفاً به میزان مخارج یا ارائه مشوق‌های مالی نسبت داد (Dutta et al., 2022: 519).

ایران نیز با کاهش سریع باروری و چشم‌انداز تشدید سالمندی روبه‌روست. برآوردها نشان می‌دهد در صورت تداوم روند موجود، نرخ باروری ایران در سال ۲۰۵۰ به ۱/۳۱ و در سال ۲۱۰۰ به ۱/۲۸ خواهد رسید (GBD 2021 fertility and forecasting collaborators, 2024). این تحول، توازن گروه‌های سنی و پایداری اقتصادی و اجتماعی کشور را در میان‌مدت و بلندمدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تجارب جهانی نشان می‌دهد تفاوت نتایج سیاست‌های جمعیتی را نمی‌توان فقط با میزان مشوق مالی یا شدت مداخله دولت توضیح داد. سیاست‌گذاری در بسیاری از کشورها از رویکردهای کمی و تک‌ابزاری به‌سوی رویکردی جامع حرکت کرده است که فرزندآوری را در پیوند با نظام رفاه، بازار کار، خدمات مراقبت از کودک، مسکن، نقش‌های جنسیتی و امنیت اقتصادی تحلیل می‌کند. براین‌اساس، مسئله اصلی کیفیت معماری نهادی سیاست، شامل طراحی، تأمین مالی، هماهنگی، اجرا و ارزیابی است.

هدف پژوهش، تبیین تحول رویکرد نهادی در سیاست‌گذاری جمعیت و شناسایی سازوکارهای مؤثر بر تفاوت نتایج کشورهاست. پرسش اصلی آن است که سیاست‌گذاری جمعیت در تجارب منتخب چگونه از رویکرد کمی و تک‌ابزاری به رویکرد جامع و نهادی تحول یافته، چه سازوکارهایی اثربخشی آن را شکل داده‌اند و این تجارب چه دلالت‌هایی برای ایران دارند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، ابتدا مبانی رویکرد نهادی و تحول تحلیل نهادی باروری تبیین می‌شود. سپس تجارب جهانی و وضعیت ایران بر اساس سه مؤلفه کلیدی معماری نهادی (بازیگران و جایگاه حقوقی آن‌ها؛ قواعد حاکم بر هماهنگی؛ و سازوکارهای پاسخگویی و نظارت) تحلیل شده و در قالب سه الگوی نهادی (متمرکز، غیرمتمرکز و ترکیبی) دسته‌بندی می‌شوند. درنهایت، این الگوهای نهادی با چه تفاوت‌هایی در نحوه هماهنگی، اجرا، تأمین منابع و ارزیابی سیاست همراه بوده‌اند و چه دلالت‌هایی برای معماری نهادی سیاست جمعیتی ایران دارند؟ (Howlett et al., 2021; Rindfuss & Choe, 2016). در پایان، با اتکا به این چارچوب، دلالت‌های نهادی و سیاستی برای اصلاح نظام سیاست‌گذاری جمعیت در ایران استخراج می‌شود.

چارچوب نظری

سیاست‌گذاری عمومی با رویکردهای مختلفی مانند الگوهای فرایندی، نهادی، نخبگانی، تدریجی، بازی سیاسی، گفتمانی و انتخاب عمومی تحلیل شده است (تیسن و واکر، ۱۳۹۴؛ Howlett et al., 2021; Dye, 2017). پژوهش حاضر بر رویکرد نهادی متمرکز است؛ زیرا این رویکرد، برخلاف تحلیل‌هایی که تصمیمات فردی یا یک ابزار سیاستی را جدا از زمینه بررسی می‌کنند، بر نقش قواعد، سازمان‌ها و ساختارهای انگیزشی در شکل‌گیری کنش افراد تأکید دارد.

توجه به نهادها در سیاست‌گذاری سابقه‌ای طولانی دارد، اما با گسترش نهادگرایی جدید از دهه ۱۹۸۰، نقش قواعد رسمی، هنجارهای غیررسمی، هزینه‌های مبادله، حقوق مالکیت، قراردادها و سازمان‌ها بار دیگر در مرکز تحلیل سیاست عمومی قرار گرفت (تیسن و واکر، ۱۳۹۴؛ Ménard & Shirley, 2022) دیدگاه نورث، نهادها قواعدی هستند که با ایجاد محدودیت‌ها و فرصت‌ها، ساختار انگیزشی تعاملات انسانی را شکل می‌دهند؛ ازاین‌رو، نوع پاداش‌ها و محدودیت‌های نهادی بر جهت رفتار افراد و سازمان‌ها اثر می‌گذارد (North, 1990 & 1994 :361:66). تحلیل نهادی مستلزم توجه به کل ساختار نهادی است. در ساختارهای دارای دسترسی گسترده‌تر و نهادهای فراگیر، رقابت میان ایده‌ها و امکان اصلاح و سازگاری سیاست بیشتر است؛ درحالی‌که محدودیت مشارکت و تمرکز قدرت می‌تواند استمرار ترتیبات ناکارآمد را تقویت کند (North et al., 2009; Acemoglu & Robinson, 2012 & 2019). افزون‌براین، قواعد رسمی را می‌توان در زمانی نسبتاً کوتاه تغییر داد، اما هنجارها و ارزش‌های غیررسمی به‌تدریج تحول می‌یابند. ازآنجاکه هنجارها در مشروعیت‌بخشی به قواعد رسمی نقش دارند، تعارض میان این دو می‌تواند موجب تفاوت میان اهداف اعلام‌شده و نتایج عملی سیاست شود (North, 2000: 25; Williamson, 2000).

تحول تحلیل نهادی باروری

تحلیل نهادی باروری با مطالعات دیویس و بلیک آغاز شد. آنان برای توضیح رابطه میان ساختار اجتماعی و باروری، متغیرهای میانی مؤثر بر فرایند تولیدمثل را از عوامل فرهنگی و زمینه‌ای تفکیک کردند (Davis & Blake, 1956: 213). بونگارت[1] (۱۹۷۸)، بونگارت و پاتر[2] (۱۹۸۳) و لوکاس و میر (۱۳۸۷) این چارچوب را برای سنجش و تحلیل منظم‌تر باروری توسعه دادند.

[1] Bongaarts
[2] Bongaarts & Potter

در مطالعات متأخر، تمرکز از مراحل زیستی تولیدمثل به زمینه تصمیم‌گیری درباره فرزندآوری منتقل شده است. افراد در خلأ تصمیم نمی‌گیرند، بلکه تحت تأثیر شرایط اقتصادی، فرهنگی و نهادی قرار دارند (Gray et al., 2022: 25). مطالعات موجود عواملی مانند اقتصاد و اشتغال، هزینه فرزندپروری، تحصیلات، ازدواج، ترتیبات زندگی، هنجارها، تفاوت‌های جنسیتی، سلامت و سیاست‌های عمومی را در تصمیم باروری مؤثر دانسته‌اند (Basten et al., 2014: 125-127; UNFPA, 2019: 2–3; Church et al., 2023). تحولات ارزشی نیز درتبیین باروری پایین اهمیت یافته‌اند. نظره گذار دوم جمعیتی، تغییر رفتارهای خانوادگی را با گسترش خودمختاری فردی و ارزش‌های خودتحقق‌بخش مرتبط می‌داند، هرچند شدت این تحولات و پیامدهای آنها در جوامع مختلف یکسان نیست (van de Kaa, 1987; Lesthaeghe, 1995, 2010; Zaidi & Morgan, 2017; Schoen & Hargens , 2020). در کنار تحولات ارزشی، سازگاری میان نهادهای خانواده، آموزش و بازار کار اهمیت دارد. مک‌دونالد نشان می‌دهد در شرایطی که زنان در آموزش و بازار کار فرصت‌های بیشتری یافته‌اند، اما مسئولیت‌های مراقبتی همچنان عمدتاً بر عهده آنان است، انتخاب دشوار میان اشتغال و خانواده می‌تواند باروری را به سطوح بسیار پایین برساند (McDonald, 2000 & 2007 & 2013). نظریه انقلاب جنسیتی نیز بیان می‌کند که افزایش مشارکت زنان در عرصه عمومی ممکن است در مرحله نخست با کاهش باروری همراه باشد، اما مشارکت بیشتر مردان در کار خانگی و مراقبت از کودک می‌تواند تعارض کار و خانواده را کاهش دهد (Goldscheider et al., 2015; Schoen & Hargens, 2020). این دیدگاه در مطالعات ایران درباره نابرابری جنسیتی، اشتغال زنان و دشواری تلفیق کار و خانواده نیز مورد استفاده قرار گرفته است (محمودی و شجاعی، ۱۴۰۳؛ شمس و همکاران، ۱۴۰۰).

تحلیل بازیگران و قواعد

صرف شناسایی عوامل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مؤثر بر باروری برای ارائه تبیینی نهادی کافی نیست؛ زیرا این عوامل از مجرای بازیگران خاص، قواعد الزام‌آور و روابط قدرت به سیاست عمومی و سپس به تصمیم خانوار تبدیل می‌شوند. براین‌اساس، تحلیل نهادی سیاست جمعیتی در این پژوهش بر سه مؤلفه تحلیلی متمرکز است: نخست، بازیگران نهادی اثرگذار (شامل نهادهای متولی، وزارت‌خانه‌های همکار، نهادهای نظارتی و مالی) و جایگاه حقوقی آنها در ساختار حکمرانی؛ دوم، قواعد حاکم بر هماهنگی (شامل قوانین بودجه‌ای، آیین‌نامه‌های اجرایی، سازوکارهای گزارش‌دهی، ترتیبات اعتراض و بازبینی و سازوکارهای حل اختلاف) و سوم، سازوکارهای پاسخگویی و نظارت (شامل ارزیابی مستقل، شاخص‌های عملکردی نهادی و امکان اصلاح قاعده‌مند سیاست‌ها).

این سه مؤلفه، در قالب پرسش‌های مشخصی به میدان تحقیق وارد می‌شوند: در تجارب جهانی، کدام نهاد/وزارت‌خانه عهده‌دار راهبریِ سیاست جمعیتی است؟ نهادهای مختلف بر اساس چه قاعده‌ای موظف به همکاری با یکدیگر هستند؟ آیا مرجعی برای حل اختلاف بین‌بخشی وجود دارد و این مرجع از چه اختیارات حقوقی، بودجه‌ای، نظارتی یا ارجاعی برخوردار است؟

تحول از رویکرد کمی به رویکرد جامع

تداوم باروری پایین، محدودبودن نتایج پرداخت‌های مقطعی، افزایش تحصیلات و اشتغال زنان، تحول نقش‌های جنسیتی و تشدید نااطمینانی‌های اقتصادی، زمینه حرکت از رویکرد کمی و تک‌ابزاری به سیاست‌های جامع‌تر را فراهم کرده است. در رویکرد کمی، افزایش تولد یا نرخ باروری هدف اصلی است و ابزارهایی مانند پرداخت نقدی، وام یا پاداش تولد غالباً به‌صورت منفرد به کار می‌روند. در مقابل، رویکرد جامع، فرزندآوری را در پیوند با نظام رفاه، بازار کار، مراقبت از کودک، مسکن، نقش‌های جنسیتی، امنیت اقتصادی و تحقق ترجیحات باروری بررسی می‌کند (McDonald, 2007; Basten et al., 2014; UNFPA, 2019; Mudrazija & Angel, 2022).

بنابراین، تحول نهادی صرفاً به معنای افزایش تعداد حمایت‌ها نیست، بلکه مستلزم تغییر منطق طراحی و حکمرانی سیاست است. در این رویکرد، هدف از مداخله، کاهش محدودیت‌هایی است که مانع تحقق ترجیحات باروری می‌شوند. ازاین‌رو، موفقیت سیاست علاوه بر تحولات بلندمدت باروری، با رفاه خانواده، کاهش نااطمینانی و امکان تلفیق کار و خانواده ارتباط دارد (UNFPA, 2019; Lutz et al., 2024; UNFPA, 2025).

مظاهر کارکردی معماری نهادی در سطح سیاست‌گذاری جمعیت (بر اساس پنج حوزه کارکردی)

سه مؤلفه «بازیگران نهادی و جایگاه حقوقی آنان»، «قواعد حاکم بر هماهنگی» و «سازوکارهای پاسخگویی و نظارت»، محورهای اصلی چارچوب نظری و کدگذاری پژوهش را تشکیل می‌دهند. بااین‌حال، برای مشاهده مصادیق عملی این مؤلفه‌ها در سیاست‌گذاری جمعیت، شواهد در پنج حوزه کارکردی نیز سازمان‌دهی شدند. این پنج حوزه، مؤلفه‌های مستقلی در کنار سه مؤلفه اصلی نیستند، بلکه عرصه‌هایی هستند که نحوه عمل بازیگران، قواعد و سازوکارهای پاسخگویی در آنها قابل مشاهده و مقایسه است.

در ماتریس تحلیل، برای هر کشور ابتدا نهاد یا نهادهای متولی، جایگاه حقوقی و تقسیم اختیار میان بازیگران شناسایی شد؛ سپس قواعد رسمی همکاری، تأمین منابع، اجرای مشترک و گزارش‌دهی استخراج گردید و در مرحله بعد، وجود و نحوه عمل سازوکارهای پایش،

ارزیابی و اصلاح سیاست بررسی شد. شواهد حاصل در پنج حوزه «حکمرانی و هماهنگی بین‌بخشی»، «جامعیت بسته سیاستی و تأمین مالی»، «ظرفیت اجرا، پوشش و دسترسی»، «سازگاری با نهادهای غیررسمی و نقش‌های جنسیتی» و «ارزیابی و یادگیری سیاستی» طبقه‌بندی شدند. بنابراین، یک شاهد می‌توانست هم‌زمان به بیش از یک مؤلفه اصلی ارتباط داشته باشد؛ برای مثال، اجرای مرخصی والدین می‌تواند هم به تقسیم مسئولیت میان بازیگران، هم به قواعد تأمین مالی و هم به سازوکار پایش پوشش مربوط باشد.

بُعد مربوط به نهادهای غیررسمی و نقش‌های جنسیتی، برخلاف سایر حوزه‌ها، بیشتر نقش زمینه‌ای و تعدیل‌کننده دارد؛ یعنی برای تفسیر نحوه عملکرد قواعد و ترتیبات رسمی در بستر اجتماعی به کار می‌رود و به‌تنهایی به‌عنوان یک مؤلفه مستقل معماری حکمرانی تلقی نمی‌شود.

ارتباط میان پنج حوزه کارکردی، سه مؤلفه اصلی معماری نهادی و نمونه شاخص‌های مورد استفاده در کدگذاری، در جدول ۱ خلاصه شده است. جدول نشان می‌دهد که هر حوزه کارکردی، عرصه‌ای برای مشاهده یک یا چند مؤلفه اصلی است و نباید به‌عنوان مؤلفه‌ای مستقل در کنار آنها تفسیر شود.

جدول ۱. ارتباط حوزه‌های کارکردی سیاست‌گذاری جمعیت با مؤلفه‌های اصلی معماری نهادی و شاخص‌های کدگذاری.

Table 1. Relationship between the functional domains of population policy-making and the main components of institutional architecture and coding indicators

حوزه مشاهده	مؤلفه‌های اصلی مرتبط	نمونه شاخص‌های کدگذاری
حکمرانی و هماهنگی	بازیگران + قواعد + نظارت	نهاد راهبر، جایگاه حقوقی، تقسیم مسئولیت، مرجع حل اختلاف، گزارش‌دهی
جامعیت و تأمین مالی	بازیگران + قواعد	توزیع مسئولیت ابزارها، قاعده تأمین مالی، پیوند برنامه و بودجه
اجرا، پوشش و دسترسی	بازیگران + قواعد + نظارت	نهاد مجری، تبدیل حق قانونی به خدمت، پوشش، شکاف اجرا
نهادهای غیررسمی و نقش‌های جنسیتی	زمینه نهادی تعدیل‌کننده	سازگاری قواعد رسمی با الگوی کار ـ خانواده و تقسیم نقش
ارزیابی و یادگیری	نظارت + بازیگران	نهاد ارزیاب، شاخص عملکرد، انتشار گزارش، سازوکار اصلاح

براساس‌این صورت‌بندی، در ادامه هر یک از پنج حوزه کارکردی و نقش آن در مشاهده و تفسیر معماری نهادی سیاست جمعیتی توضیح داده می‌شود.

نخست، حکمرانی و هماهنگی بین‌بخشی که تقسیم مسئولیت، جایگاه نهاد هماهنگ‌کننده، مشارکت ذی‌نفعان و پاسخگویی دستگاه‌ها را شامل می‌شود. چندبخشی‌بودن سیاست جمعیتی و ارتباط آن با اشتغال، رفاه، بهداشت، آموزش، مسکن و نظام مالی، فقدان هماهنگی را به عاملی برای تعارض ابزارها و پراکندگی مسئولیت تبدیل می‌کند (Howlett et al., 2020; May & Goldstone, 2022).

دوم، جامعیت بسته سیاستی و تأمین مالی پایدار است. حمایت درآمدی، مرخصی والدین، مراقبت از کودک، حمایت شغلی، مسکن و تأمین اجتماعی زمانی ظرفیت بیشتری برای اثرگذاری دارند که مکمل یکدیگر باشند. شواهد تطبیقی نیز نشان می‌دهد انسجام بسته سیاستی از سخاوتمندی یک حمایت منفرد مهم‌تر است (D'Addio & d'Ercole, 2005; Mudrazija & Angel, 2022). تأمین مالی پایدار نیز بخشی از اعتبار سیاست است؛ زیرا حمایت‌های موقت و وابسته به تصمیمات سالانه نمی‌توانند انتظارات بلندمدت خانواده‌ها را تغییر دهند (Dutta et al., 2022; Mudrazija & Angel, 2022).

سوم، ظرفیت اجرا، پوشش و دسترسی واقعی است. تصویب یک حق یا مشوق به معنای برخورداری واقعی نیست. محدودیت منابع، پیچیدگی اداری، ضعف هماهنگی یا حذف برخی گروه‌ها می‌تواند میان قواعد رسمی و تجربه خانواده‌ها شکاف ایجاد کند (North, 1990; Howlett et al., 2020).

چهارم، سازگاری با نهادهای غیررسمی و نقش‌های جنسیتی است. ناسازگاری سیاست با ارزش‌ها، تجربه زیسته، تقسیم کار خانوادگی و تحولات نقش‌های اجتماعی می‌تواند مشروعیت و اثربخشی آن را کاهش دهد (North, 2000; Williamson, 2000). به‌ویژه، حمایت از امکان تلفیق کار و خانواده و مشارکت پدران باید بخشی مرکزی از سیاست جمعیتی باشد (McDonald, 2000 & 2013; Schoen & Hargens, 2020).

پنجم، ارزیابی، پاسخگویی و یادگیری سیاستی است. سیاست جمعیتی در محیطی متغیر اجرا می‌شود و به گردآوری داده، ارزیابی مستقل، شناسایی شکاف‌های اجرایی و اصلاح تدریجی ابزارها نیاز دارد. در نبود سازوکار بازخورد، سیاست ممکن است بر اثر تحولات اقتصادی و اجتماعی کارایی خود را از دست بدهد (Howlett et al., 2020).

مسیرهای تحلیلی ارتباط معماری نهادی با پیامدها و معیارهای ارزیابی

در چارچوب تحلیلی پژوهش، ارتباط سه مؤلفه اصلی معماری نهادی- بازیگران، قواعد و سازوکارهای نظارت- با رفتار و شرایط خانوار از طریق مجموعه‌ای از مسیرهای احتمالی بررسی می‌شود. این مسیرها شامل کاهش هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم فرزندپروری، کاهش نااطمینانی درباره اشتغال، درآمد و مسکن، کاهش تعارض کار و

خانواده، افزایش اعتماد به استمرار حمایت‌ها و تسهیل تحقق ترجیحات باروری‌اند. ازاین‌رو، ارزیابی یک مشوق سیاستی بدون توجه به نحوه تأمین مالی، پوشش، دسترسی و اعتبار بلندمدت آن کامل نخواهد بود (D'Addio & d'Ercole, 2005; Basten et al., 2014; Mudrazija & Angel, 2022).

شرایط کلان اقتصادی نیز به‌صورت مستقل و مکانیکی عمل نمی‌کنند. اثر ناامنی شغلی به نوع قرارداد، پوشش تأمین اجتماعی، مرخصی والدین و دسترسی به مراقبت از کودک وابسته است. همچنین، اثر هزینه مسکن یا کاهش درآمد در نظام‌های رفاهی مختلف یکسان نیست. ازاین‌رو، تورم، درآمد، اشتغال و مسکن باید در پیوند با بازار کار، نظام رفاه و حمایت‌های خانوادگی تحلیل شوند (UNFPA, 2019; Kearney & Levine, 2025). در این پژوهش، موفقیت سیاست جمعیتی مفهومی چندبعدی است و نباید صرفاً با افزایش کوتاه‌مدت نرخ باروری کل تعریف شود. نرخ باروری کل ممکن است تحت تأثیر تغییر زمان‌بندی تولدها، تأخیر یا تقدم فرزندآوری و نوسان‌های اقتصادی قرار گیرد و لزوماً تغییر پایدار در تعداد نهایی فرزندان را منعکس نکند. ازاین‌رو، ارزیابی موفقیت سیاست باید در سه سطح متمایز انجام شود: موفقیت اجرایی و نهادی، موفقیت رفاهی و رفتاری و پیامدهای جمعیتی بلندمدت.

در سطح نخست، موفقیت اجرایی و نهادی به میزان تبدیل قوانین، برنامه‌ها و اعتبارات مصوب به حمایت‌های واقعی، پایدار و قابل‌دسترسی مربوط است. شاخص‌های این سطح شامل میزان تخصیص و مصرف واقعی منابع، درصد و زمان اجرای احکام، ثبات تأمین مالی، پوشش گروه‌های هدف، دسترسی منطقه‌ای و درآمدی، پوشش کارکنان بخش خصوصی و مشاغل غیررسمی، کیفیت هماهنگی میان دستگاه‌ها و میزان تحقق تعهدات مشترک است. در این سطح، تصویب قانون یا اعلام یک مشوق به‌تنهایی موفقیت محسوب نمی‌شود، بلکه باید مشخص شود حق قانونی تا چه اندازه به خدمت واقعی برای خانواده‌ها تبدیل شده است.

در سطح دوم، موفقیت رفاهی و رفتاری با کاهش محدودیت‌هایی سنجیده می‌شود که مانع تحقق ترجیحات باروری افراد و خانواده‌ها هستند. کاهش هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم فرزندپروری، کاهش نااطمینانی درباره اشتغال، درآمد و مسکن، دسترسی به مراقبت از کودک، امکان استفاده عملی از مرخصی والدین، کاهش تعارض کار و خانواده، مشارکت بیشتر پدران در مراقبت، اعتماد به استمرار حمایت‌ها و کاهش فاصله میان تعداد فرزند مطلوب و محقق‌شده از مهم‌ترین شاخص‌های این سطح‌اند. بنابراین، سیاستی که بدون افزایش فوری نرخ باروری، امنیت اقتصادی والدین یا امکان تلفیق اشتغال و خانواده را بهبود دهد، می‌تواند در سطح رفاهی و میانی واجد دستاورد باشد.



شکل ۱. چارچوب نهادی تحلیل سیاست‌گذاری جمعیت

Figure 1. Institutional framework for the analysis of population policy-making

مأخذ: تدوین مفهومی نویسندگان (بازآرایی بصری با استفاده از ابزار هوش مصنوعی مولد) بر اساس نورث (۱۹۹۰، ۲۰۰۰)، دآدیو و دارکولی (۲۰۰۵)، مک‌دونالد (۲۰۰۰، ۲۰۱۳)، باستن و همکاران (۲۰۱۴)، ریندفوس و چو (۲۰۱۶)، صندوق جمعیت سازمان ملل متحد (۲۰۱۹، ۲۰۲۵)، هاولت و همکاران (۲۰۲۰) و مودرازیجا و آنجل (۲۰۲۲). اگرچه نمودار، ساختار کلی تعاملات نهادی را به‌صورت مفهومی نشان می‌دهد، اما در تحلیل پژوهش حاضر، سه مؤلفه مذکور (بازیگران، قواعد و نظارت) به‌عنوان کانون اصلی بررسی معماری نهادی درنظرگرفته شده‌اند و سایر مؤلفه‌ها (مانند انسجام ابزارها و ظرفیت اجرا) در بستر همین سه مؤلفه و در نسبت با آن‌ها تفسیر می‌شوند.

در سطح سوم، پیامدهای جمعیتی بلندمدت شامل تغییر پایدار در تحقق نیات باروری، تعداد نهایی فرزندان، نرخ بی‌فرزندی، فاصله میان تعداد فرزند مطلوب و محقق‌شده و تحولات ساختار سنی و باروری است. این پیامدها باید در افق زمانی بلندمدت و در ارتباط با شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تفسیر شوند. افزایش مقطعی موالید یا نرخ باروری کل، بدون شواهدی از استمرار تغییر و بهبود شرایط خانواده‌ها، برای اعلام موفقیت کافی نیست. در مقابل، ثابت‌ماندن نرخ باروری نیز لزوماً به معنای فقدان هرگونه دستاورد سیاستی نیست؛ زیرا ممکن است حمایت‌ها از کاهش شدیدتر باروری جلوگیری کرده یا رفاه و امکان انتخاب خانواده‌ها را بهبود داده باشند.

براین‌اساس، موفقیت معماری نهادی به معنای ظرفیت آن برای ایجاد انسجام میان بازیگران، قاعده‌مندکردن همکاری، تأمین مالی پایدار، تبدیل حقوق رسمی به دسترسی واقعی، ایجاد پاسخگویی و فراهم‌کردن امکان اصلاح سیاست بر اساس شواهد است. معماری نهادی موفق الزاماً معماری‌ای نیست که در کوتاه‌مدت بالاترین نرخ باروری را ایجاد کند، بلکه ساختاری است که بتواند تعهدات دستگاه‌ها را روشن، تعارض ابزارها را محدود، عملکرد را قابل ارزیابی و محدودیت‌های تحقق ترجیحات باروری را به صورت پایدار کاهش دهد.

بر اساس شکل ۱، نهادهای رسمی، نهادهای غیررسمی و شرایط کلان اقتصادی، زمینه سیاست‌گذاری جمعیت را تشکیل می‌دهند؛ اما اثر آنها از طریق سه مؤلفه کلیدی معماری نهادی (بازیگران نهادی اثرگذار و جایگاه حقوقی آن‌ها؛ قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی؛ و سازوکارهای پاسخگویی و نظارت مستقل) منتقل و میانجی‌گری می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، در تحلیل حاضر، میزان تبدیل یک قاعده رسمی -مانند قانون حمایت از خانواده- به حمایت واقعی و قابل‌دسترس برای خانواده‌ها با توجه به نحوه عمل بازیگران، قواعد هماهنگی و سازوکارهای پاسخگویی بررسی می‌شود. ازاین‌رو، سیاست‌های مشابه ممکن است در زمینه‌ها و ترتیبات نهادی متفاوت با الگوهای اجرایی و پیامدی متفاوتی همراه باشند.

ازاین‌رو، سیاست‌های مشابه ممکن است در ساختارهای نهادی متفاوت، نتایج متفاوتی داشته باشند (North, 1990; D'Addio & d'Ercole, 2005; Rindfuss & Choe, 2016). براساس‌این چارچوب سه‌گانه، در ادامه ابتدا پیشینه‌ی پژوهش مرور می‌شود و سپس یافته‌های حاصل از تحلیل تطبیقی الگوهای نهادی ارائه می‌گردد.

پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش را می‌توان در سه دسته مطالعات سیاست‌گذاری و رویکرد نهادی، مطالعات نهادی و سیاستی باروری و پژوهش‌های مرتبط با تحولات جمعیتی و سیاست‌گذاری جمعیت در ایران بررسی کرد.

دسته نخست، مطالعات مربوط به رویکردها و الگوهای سیاست‌گذاری عمومی را دربر می‌گیرد. این آثار، سیاست‌گذاری را از منظرهای فرایندی، نهادی، گفتمانی، انتخاب عمومی و سایر رویکردها تحلیل کرده‌اند (تیسن و واکر، ۱۳۹۴؛ Araral et al., 2013; Dye, 2017; Birkland, 2019; Kraft & Furlong, 2020; Howlett et al., 2020; Howlett & Tosun, 2021). در میان این رویکردها، تحلیل نهادی به دلیل تأکید بر قواعد رسمی، هنجارهای غیررسمی، سازمان‌ها و ساختارهای انگیزشی، ظرفیت مناسبی برای بررسی سیاست‌های جمعیتی دارد.

دسته دوم شامل مطالعاتی است که نقش نهادها در رفتار باروری یا طراحی سیاست‌های جمعیتی را بررسی کرده‌اند. مطالعات دیویس و بلیک (۱۹۵۶)، هگ[1] (۱۹۸۱)، مکنیکول[2] (۱۹۸۰، ۱۹۸۵، ۱۹۹۴، ۲۰۰۹)، مک‌دونالد (۲۰۰۰)، بهاچاتاریا و چاکرابورتی[3] (۲۰۱۲) و هو و ژانگ[4] (۲۰۲۴)، با رویکردهای متفاوت، نقش ساختار اجتماعی، قواعد رسمی، هنجارها و ترتیبات جنسیتی را در رفتار باروری تحلیل کرده‌اند. گروه دیگری از مطالعات بر سیاست‌گذاری جمعیت و خانواده و ترکیب ابزارهای حمایتی متمرکز بوده‌اند (Demeny, 2003; D'Addio & d'Ercole, 2005; Spéder, 2016; Rindfuss & Choe, 2016; Kolk, 2021). این مطالعات بر ضرورت هماهنگی سیاست‌های اشتغال، حمایت اجتماعی، مرخصی والدین، مراقبت از کودک و برابری جنسیتی تأکید دارند.

در ایران نیز مطالعات متعددی ابعاد فرهنگی، اقتصادی، جنسیتی، گفتمانی و اجرایی باروری و سیاست جمعیتی را بررسی کرده‌اند. کاظمی‌پور (۱۴۰۰)، عرفانی و همکاران (۱۳۹۹)، نجاتیان و همکاران (۱۳۹۸) و اکبری و همکاران (۱۴۰۳) نشان داده‌اند که تحولات ازدواج و فرزندآوری را نمی‌توان فقط با شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی توضیح داد و تغییر ارزش‌های خانوادگی، فردگرایی و نگرش نسل‌های جدید نیز باید موردتوجه قرار گیرد.

مطالعات محمودی و شجاعی (۱۴۰۳) و شمس و همکاران (۱۴۰۰) بر نابرابری جنسیتی، تقسیم کار خانوادگی، شرایط اشتغال و دشواری تلفیق کار و فرزندپروری تأکید کرده‌اند. شمس و همکاران همچنین موقتی‌بودن مشوق‌ها، بی‌اعتمادی به استمرار حمایت‌ها، محدودیت‌های

[1] Haq
[2] McNicoll
[3] Bhattacharya & Chakraborty
[4] Hu & Zhang

اقتصادی و ناهماهنگی سیاست‌ها با شرایط زندگی زوجین را از موانع اجرای سیاست‌های تشویقی دانسته‌اند.

در حوزه گفتمان سیاستی، اجاق و عباسی‌شوازی (۱۳۹۷) نشان داده‌اند که بازنمایی رسانه‌ای سیاست‌های افزایش جمعیت بیشتر بر رشد کمی متمرکز بوده و ابعاد کیفی، اقتصادی و اجتماعی کمتر موردتوجه قرار گرفته‌اند. این مطالعه بر شناخت مخاطب به‌عنوان کنشگری آگاه و توجه هم‌زمان به محدودیت‌های اقتصادی، ارزش‌ها و تجربه زیسته تأکید دارد.

مطالعات و گزارش‌های دیگری، محتوای قوانین و چالش‌های اجرایی سیاست جمعیتی را بررسی کرده‌اند. مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۴۰۱) به تمرکز بخش مهمی از مشوق‌های قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت بر فرزند سوم و بیشتر و محدودیت داده‌های ملی درباره نگرش و رفتار باروری اشاره کرده است. حسنی سعدی و صادقی (۱۴۰۳) نیز ضعف محیط‌های دوستدار کودک، خدمات مراقبتی و مشارکت پدران را از کاستی‌های سیاست موجود دانسته‌اند. گزارش وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی- مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی (۱۴۰۰) نیز محدودیت حمایت از شاغلان بخش خصوصی، ضعف معافیت‌های مالیاتی، پوشش ناکافی درمان ناباروری و نبود حمایت‌های فراگیر و پایدار را برجسته کرده است.

با وجود این ادبیات، بخش عمده مطالعات پیشین یا بر عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی مؤثر بر باروری تمرکز داشته‌اند یا محتوای ابزارهای حمایتی و چالش‌های اجرای سیاست‌های جمعیتی را بررسی کرده‌اند. در مطالعات تطبیقی سیاست خانواده نیز بیشتر بر ترکیب ابزارهایی مانند مرخصی والدین، حمایت درآمدی و مراقبت از کودک تأکید شده است. در مقابل، نحوه تنظیم روابط میان بازیگران نهادی- شامل جایگاه حقوقی نهاد راهبر، قواعد الزام‌آور همکاری بین‌وزارت‌خانه‌ای، پیوند هماهنگی با فرایند تأمین منابع و سازوکارهای نظارت و پاسخگویی- کمتر به‌صورت یک چارچوب واحد و قابل مقایسه بررسی شده است. پژوهش حاضر در امتداد این مطالعات، کانون تحلیل را از «چه سیاستی وجود دارد» به «سیاست از طریق چه معماری نهادی طراحی، هماهنگ، اجرا و ارزیابی می‌شود» منتقل می‌کند و با مقایسه چند الگوی متفاوت حکمرانی، تلاش می‌کند دلالت‌های این تفاوت‌ها را برای معماری نهادی سیاست جمعیتی ایران روشن سازد.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر مبتنی بر تحلیل اسنادی و مقایسه ساخت‌یافته است. تحلیل اسنادی برای بررسی نظام‌مند قوانین، اسناد سیاستی، گزارش‌های سازمانی، آمارهای رسمی و مطالعات علمی و مقایسه ساخت‌یافته برای شناسایی شباهت‌ها، تفاوت‌ها و سازوکارهای نهادی سیاست‌های جمعیتی به‌کاررفت (Bowen, 2009; George & Bennett, 2005). پژوهش حاضر در پی اثبات رابطه علّی میان یک ابزار سیاستی، یک ترتیب نهادی یا میزان مخارج عمومی و تغییر نرخ باروری نیست؛ بلکه هدف آن، شناسایی الگوهای نهادی، سازوکارهای محتمل اثرگذاری و شرایطی است که می‌توانند اجرای منسجم‌تر و دسترسی مؤثرتر خانواده‌ها به حمایت‌ها را تسهیل کنند. اگرچه تحلیل اسنادی و مقایسه ساخت‌یافته امکان بررسی شباهت‌ها، تفاوت‌ها و توالی‌های نهادی را فراهم می‌کند، اما به‌تنهایی برای جداسازی اثر معماری نهادی از شرایط اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و جمعیتی کشورها کافی نیست. ازاین‌رو، روابط مشاهده‌شده در این پژوهش باید به‌صورت «همراهی»، «سازگاری شواهد با یک سازوکار» یا «ظرفیت توضیحی» تفسیر شوند و نه به‌عنوان اثبات تأثیر علّی مستقل یک نهاد یا قاعده خاص (Bowen, 2009; George & Bennett, 2005).

براین‌مبنا، در تحلیل تجارب کشورها، وجود هم‌زمان یک ترتیب نهادی و یک نتیجه مطلوب، به معنای آن نیست که نتیجه صرفاً بر اثر همان ترتیب ایجاد شده است. برای مثال، پوشش گسترده‌تر خدمات مراقبت از کودک در برخی کشورهای اسکاندیناوی ممکن است با قواعد منظم گزارش‌دهی، تأمین مالی پایدار و تقسیم روشن مسئولیت‌ها همراه باشد؛ بااین‌حال، نظام رفاهی، ساختار بازار کار، اعتماد عمومی، الگوهای جنسیتی و ظرفیت اجرایی محلی نیز می‌توانند در شکل‌گیری این نتیجه نقش داشته باشند. به‌همین‌ترتیب، تداوم باروری پایین در کشوری با ساختار متمرکز، به‌تنهایی نشان‌دهنده ناکارآمدی کامل آن ساختار نیست؛ زیرا معماری نهادی ممکن است در هماهنگی برنامه‌ها یا گسترش پوشش حمایت‌ها مؤثر باشد، بدون آنکه بتواند آثار نااطمینانی اقتصادی، تغییر ارزش‌ها یا تحول رفتارهای خانوادگی را به‌طور کامل خنثی کند. بنابراین، مقایسه کشورها برای شناسایی سازوکارهای قابل‌انتقال به‌کار می‌رود و نه رتبه‌بندی قطعی آنها بر اساس یک رابطه ساده میان ساختار نهادی و نرخ باروری.

اسناد مورد بررسی شامل قوانین و برنامه‌های رسمی، گزارش‌های آماری و تحلیلی نهادهای داخلی و بین‌المللی، گزارش‌های ارزیابی و آثار علمی مرتبط با باروری، سیاست خانواده و رویکرد نهادی بود. تجارب جهانی به صورت هدفمند و بر اساس سابقه مواجهه با باروری پایین، وجود شواهد معتبر درباره سیاست‌ها، تنوع زمینه‌های رفاهی و فرهنگی و دسترسی به داده‌های قابل مقایسه انتخاب شدند.

علاوه‌براین، معیار اصلی انتخاب کشورها برای مقایسه، تنوع الگوهای حکمرانی نهادی آن‌ها بود؛ به‌گونه‌ای که طیفی از معماری متمرکز (کره جنوبی) تا غیرمتمرکز (سوئد) و ترکیبی (فرانسه) را پوشش دهند تا امکان استخراج درس‌آموخته‌های متنوع برای ایران فراهم آید.

انتخاب منابع در این پژوهش از ابتدا در قالب یک مرور نظام‌مند با ثبت تعداد خام نتایج جست‌وجو و مراحل غربالگری طراحی نشده بود؛ ازاین‌رو، تعداد کل اسناد بازیابی‌شده در جست‌وجوهای اولیه و تعداد اسناد حذف‌شده در هر مرحله به صورت مستقل ثبت نشده است. برای افزایش شفافیت و بازتولیدپذیری، در مرحله بازنگری تحلیل به صورت پسینی و بر اساس منابع قابل ردیابی در متن، فهرست منابع و اسنادی که مستقیماً مبنای استنتاج درباره موارد اصلی قرارگرفته بودند، بازسازی شد. در این بازسازی، ورود یک منبع به تحلیل مستلزم ارائه شواهد قابل ردیابی درباره دست‌کم یکی از سه مؤلفه «بازیگران نهادی و جایگاه حقوقی آنان»، «قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی» یا «سازوکارهای پاسخگویی، نظارت و یادگیری سیاستی» بود. منابعی که صرفاً اطلاعات عمومی یا آماری بدون ارتباط مستقیم با این مؤلفه‌ها ارائه می‌کردند، منابع فاقد مؤلف یا ناشر مشخص، مطالب رسانه‌ای بدون پشتوانه معتبر و اسنادی که منشأ یا روش تولید اطلاعات آنها روشن نبود، در تحلیل موارد اصلی وارد نشدند. همچنین، تکرار یک منبع در بخش‌های مختلف مقاله به‌عنوان منبع مستقل جدید شمارش نشد. مطالب رسانه‌ای تنها در موارد محدود برای ردیابی اظهارات رسمی یا شواهد مربوط به فاصله میان قواعد رسمی و اجرا مورد استفاده قرار گرفتند. در بازبینی نهایی، منابعی که مستقیماً در استنتاج هر مورد تطبیقی به‌کاررفته بودند مجدداً با ارجاعات متن تطبیق داده و ثبت شدند. تعداد این منابع برای کره جنوبی ۲، سوئد ۴، فرانسه ۲ و ایران ۵ مورد است؛ باتوجه‌به استفاده مشترک از یک منبع در دو مورد، این مجموعه در مجموع شامل ۱۲ منبع برای مقایسه است. مشخصات، نوع و کارکرد تحلیلی این منابع در جدول ۲ گزارش شده است.

جدول ۲. پیکره تحلیلی نهایی منابع مورد استفاده در موارد اصلی مقایسه

Table 2. Final analytical corpus of sources used for the principal comparative cases

کشور	منابع اصلی قابل ردیابی در تحلیل نهایی	تعداد	نوع غالب شواهد	کارکرد تحلیلی
کره جنوبی	Dutta et al., (2022); Rindfuss & Choe (2016).	۲	مطالعات علمی و تطبیقی	جایگاه نهاد راهبر، هماهنگی فراوزارت‌خانه‌ای، بررسی منابع، گزارش‌دهی و تفسیر محدودیت‌های سیاست‌های مالی
سوئد	Basten et al. (2014); Sobotka et al. (1403); D'Addio & d'Ercole (2005); Mudrazija & Angel (2022).	۴	مطالعات علمی و تطبیقی بین‌المللی	تقسیم مسئولیت، سیاست خانواده، گزارش‌دهی، پوشش خدمات، هماهنگی و انسجام بسته سیاستی
فرانسه	McDonald (2013); Mudrazija & Angel (2022).	۲	مطالعات علمی و تطبیقی	مشارکت بازیگران، سیاست خانواده، نقش نهاد مشورتی و پیوند سیاست خانواده با ترتیبات اجتماعی
ایران	قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰)؛ مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۱)؛ وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ـ مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی (۱۴۰۰)؛ شمس قهفرخی و همکاران (۱۴۰۰)؛ دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۴۰۳)	۵	سند حقوقی اولیه، گزارش‌های رسمی و مطالعه تجربی کیفی	جایگاه و اختیارات ستاد، قواعد هماهنگی، بودجه و گزارش‌دهی، تجربه اجرا، شکاف قواعد رسمی و اجرا، نظارت و ارزیابی

اعداد جدول بیانگر تعداد منابع منحصربه‌فردی هستند که مستقیماً در استنتاج نهایی مربوط به هر مورد اصلی استفاده شده و در متن مقاله قابل ردیابی‌اند؛ این اعداد نباید به‌عنوان تعداد کل آثاری که در مراحل مختلف تدوین پژوهش مطالعه یا مرور شده‌اند تفسیر شوند. کره جنوبی، سوئد و فرانسه موارد اصلی مقایسه ساخت‌یافته‌اند. مجارستان، نروژ و آلمان صرفاً به‌عنوان نمونه‌های تکمیلی برای روشن‌ترکردن ویژگی‌های سه الگوی نهادی ذکر شده‌اند و به دلیل نبود تحلیل هم‌سطح و تفصیلی، در شمار موارد اصلی جدول محاسبه نشده‌اند.

در واحد تحلیل، هر گزاره، بند، جدول یا شاخص مرتبط با زمینه نهادی، طراحی، اجرا، سازوکار اثرگذاری یا نتیجه سیاست جمعیتی بود. اطلاعات اسناد در فرم استخراج داده شامل مشخصات منبع، کشور، هدف و ابزار سیاست، نهاد مسئول، شیوه تأمین مالی، گروه‌های تحت پوشش، ترتیبات اجرایی، نتایج گزارش‌شده و محدودیت‌های اجرا ثبت شد.

تحلیل با ترکیب کدگذاری قیاسی و استقرایی انجام گرفت (Schreier, 2012; Saldaña, 2021). در سطح نخست، شواهد بر حسب زمینه‌های نهادی شامل نهادهای رسمی، نهادهای غیررسمی و شرایط کلان اقتصادی و اجتماعی طبقه‌بندی شدند. در سطح دوم، داده‌ها بر اساس سه مؤلفه کلیدی معماری نهادی، مطابق چارچوب نظری پژوهش کدگذاری شدند: نخست، «بازیگران نهادی اثرگذار و جایگاه حقوقی آنها» شامل نهاد متولی، ساختار سلسله‌مراتبی و اختیارات بودجه‌ای و نظارتی؛ دوم، «قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی» شامل قواعد الزام‌آور همکاری، سازوکارهای گزارش‌دهی، ترتیبات حل اختلاف و ضمانت‌های اجرایی و سوم، «سازوکارهای پاسخگویی، نظارت و یادگیری سیاستی» شامل نهادهای ارزیاب، شاخص‌های عملکردی، انتشار گزارش و امکان اصلاح قاعده‌مند سیاست‌ها.

برای عملیاتی‌کردن این سه مؤلفه در عرصه سیاست‌گذاری جمعیت، شواهد کدگذاری‌شده در پنج حوزه کارکردی «حکمرانی و هماهنگی بین‌بخشی»، «جامعیت بسته سیاستی و تأمین مالی»، «ظرفیت اجرا، پوشش و دسترسی»، «سازگاری با نهادهای غیررسمی و نقش‌های جنسیتی» و «ارزیابی و یادگیری سیاستی» نیز سازمان‌دهی شدند. این پنج حوزه، مؤلفه‌های مستقلی در کنار سه مؤلفه اصلی معماری نهادی نیستند؛ بلکه حوزه‌های مشاهده‌ای هستند که نحوه بروز و عملکرد بازیگران، قواعد و سازوکارهای نظارت را در

مراحل مختلف سیاست‌گذاری نشان می‌دهند. بنابراین، سه مؤلفه، مبنای ثابت کدگذاری و مقایسه کشورها و پنج حوزه، مبنای سازمان‌دهی مصادیق عملی و شواهد مرتبط با عملکرد آن مؤلفه‌ها بودند.

در مواردی که یک واحد شواهد قابلیت انتساب به بیش از یک مؤلفه یا حوزه کارکردی را داشت، انتساب هم‌زمان به بیش از یک کد مجاز بود. در موارد مبهم، متن کامل منبع و زمینه‌ای که گزاره در آن قرار داشت مجدداً بررسی شد و طبقه‌بندی بر اساس کارکرد غالب آن گزاره در تحلیل انجام گرفت. ادعاهای ناظر بر جایگاه حقوقی، اختیار رسمی یا قاعده الزام‌آور، در صورت امکان بر اسناد قانونی یا رسمی استوار شدند؛ در مقابل، مطالعات علمی و گزارش‌های اجرایی برای شناسایی شواهد مربوط به نحوه اجرا، تجربه مخاطبان و شکاف احتمالی میان قواعد رسمی و اجرای آنها به کار رفتند. در مواردی که شواهد برای انتساب قطعی کافی نبود، سطح قطعیت گزاره در گزارش یافته‌ها کاهش یافت.

پس از کدگذاری، شواهد در یک ماتریس مقایسه‌ای سازمان‌دهی شدند. واحد اصلی مقایسه در این ماتریس، سه مؤلفه معماری نهادی شامل «بازیگران و جایگاه حقوقی آنان»، «قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی» و «سازوکارهای پاسخگویی، نظارت و یادگیری سیاستی» بود. برای هر کشور، ذیل مؤلفه نخست، نهاد راهبر، وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های همکار، جایگاه حقوقی، تقسیم مسئولیت و دامنه اختیارات آنها؛ ذیل مؤلفه دوم، قواعد رسمی همکاری، ترتیبات هماهنگی، سازوکار حل اختلاف، نحوه پیوند برنامه‌ها با تأمین منابع و الزامات گزارش‌دهی؛ و ذیل مؤلفه سوم، نهاد یا سازوکار ارزیابی، شاخص‌های عملکرد، شیوه گزارش‌دهی و امکان بازنگری و اصلاح سیاست استخراج شد.

در مرحله بعد، شواهد مربوط به هر یک از این سه مؤلفه در پنج حوزه کارکردی «حکمرانی و هماهنگی بین‌بخشی»، «جامعیت بسته سیاستی و تأمین مالی»، «ظرفیت اجرا، پوشش و دسترسی»، «سازگاری با نهادهای غیررسمی و نقش‌های جنسیتی» و «ارزیابی و یادگیری سیاستی» مرتب شدند. بدین‌ترتیب، پنج حوزه کارکردی نه به‌عنوان متغیرهای مستقل جدید، بلکه به‌عنوان عرصه‌های مشاهده و مقایسه نحوه بروز سه مؤلفه اصلی در فرایند سیاست‌گذاری به کار رفتند. این ساختار امکان داد پرسش‌های یکسانی درباره جایگاه بازیگران، قواعد همکاری و سازوکارهای پاسخگویی در همه تجارب مورد مطالعه مطرح و تفاوت الگوهای نهادی به‌صورت نظام‌مند مقایسه شود.

برای افزایش اعتبار تحلیل و کنترل اتکاپذیری استنباط‌ها، شواهد حاصل از انواع مختلف منابع با یکدیگر مقایسه شدند. در این فرایند، میان «شواهد مربوط به معماری رسمی» و «شواهد مربوط به تجربه و اجرای سیاست» تمایز گذاشته شد. برای نمونه، در مورد ایران، جایگاه حقوقی ستاد ملی جمعیت، وظایف هماهنگی، گزارش‌دهی، نظارت و ارتباط آن با بودجه از متن قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت استخراج شد؛ درحالی‌که مطالعات اجرایی و کیفی برای بررسی شواهد مربوط به نحوه تجربه اجرای سیاست‌ها مورد استفاده قرار گرفتند. این مقایسه برای اثبات رابطه علّی به کار نرفت، بلکه هدف آن، تفکیک میان طراحی حقوقی سیاست و شواهد مربوط به اجرای آن بود. شواهد ناسازگار نیز حذف نشدند و در تفسیر نهایی موردتوجه‌قرار گرفتند.

با وجود این تمهیدات، پیکره منابع در موارد مورد مطالعه از نظر تعداد، نوع و سطح دسترسی به اسناد اولیه کاملاً متقارن نیست. ازاین‌رو، مقایسه حاضر بر همسانی پرسش‌های تحلیلی و مؤلفه‌های مورد بررسی استوار است و نه بر همسانی حجم منابع در هر کشور. همچنین، در مواردی که سند اولیه حقوقی یا اداری در دسترس نبود و استنتاج بر منابع علمی یا تطبیقی ثانویه استوار شد، سطح قطعیت ادعاهای مربوط به جایگاه حقوقی، اختیارات رسمی یا قواعد الزام‌آور کاهش یافت. این محدودیت به‌ویژه در تفسیر تفاوت‌های نهادی کشورها موردتوجه قرار گرفت و از رتبه‌بندی قطعی یا نسبت‌دادن تفاوت پیامدهای سیاستی به یک مؤلفه نهادی منفرد پرهیز شد.

یافته‌ها

الگوهای معماری نهادی در تجارب جهانی و دلالت‌های نهادی برای ایران

بر اساس چارچوب سه‌گانه پژوهش، معماری نهادی سیاست جمعیتی از طریق سه مؤلفه بررسی می‌شود: نخست، بازیگران اثرگذار و جایگاه حقوقی آنها؛ دوم، قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی؛ و سوم، سازوکارهای پاسخگویی، نظارت و یادگیری سیاستی. سه الگوی نهادی نیز بر حسب نحوه ترکیب این مؤلفه‌ها و چگونگی توزیع اختیارات بودجه‌ای، هماهنگی و نظارتی میان نهادهای مسئول از یکدیگر متمایز می‌شوند. بنابراین، سه مؤلفه ابزار ثابت تحلیل همه کشورها هستند، درحالی‌که سه الگو، صورت‌های متفاوت تنظیم روابط قدرت، مسئولیت و پاسخگویی میان بازیگران نهادی را نشان می‌دهند.

در مقایسه تجارب، اطلاعات کمی مربوط به مخارج حمایت از خانواده، مرخصی والدین، خدمات مراقبت از کودک و سایر حمایت‌ها صرفاً به‌عنوان شواهد زمینه‌ای در تفسیر هر مورد موردتوجه‌قرار گرفتند و مبنای طبقه‌بندی الگوهای نهادی نبودند. طبقه‌بندی تجارب در پژوهش حاضر بر نحوه توزیع اختیار و مسئولیت میان بازیگران، قواعد رسمی هماهنگی و سازوکارهای پاسخگویی و نظارت استوار است.

ازاین‌رو، تفاوت سطح مخارج یا پوشش یک خدمت به‌تنهایی به‌عنوان شاهد موفقیت یا ناکارآمدی یک معماری نهادی تفسیر نمی‌شود.

الگوی اول: معماری متمرکز با هماهنگی فراوزارت‌خانه‌ای و پیوند با فرایند تأمین منابع (کره جنوبی؛ مجارستان به‌عنوان نمونه تکمیلی)

در الگوی متمرکز، هدایت سیاست جمعیتی به نهادی در سطحی بالاتر از وزارت‌خانه‌ها واگذار می‌شود. این نهاد علاوه بر تعیین جهت‌گیری‌های کلان، وظیفه هماهنگ‌کردن برنامه‌های بخشی، بررسی منابع مالی، پایش اجرای تعهدات و حل اختلاف میان دستگاه‌ها را بر عهده دارد. ویژگی اصلی این الگو آن است که مسئولیت هماهنگی با نوعی اختیار حقوقی یا بودجه‌ای همراه می‌شود و همکاری وزارت‌خانه‌ها صرفاً به تفاهم و مشارکت داوطلبانه وابسته نمی‌ماند.

در کره جنوبی، نهاد اصلی سیاست جمعیتی «کمیته ریاست‌جمهوری برای باروری پایین و جامعه سالمند» است که بر اساس قانون ویژه سال ۲۰۰۵ تشکیل شده و رئیس‌جمهور ریاست آن را بر عهده دارد. قرارگرفتن این کمیته در سطح ریاست‌جمهوری، جایگاهی فراوزارت‌خانه‌ای برای آن ایجاد کرده و امکان هماهنگی میان وزارت‌خانه‌های مسئول سلامت، اقتصاد، اشتغال، آموزش و برابری جنسیتی را فراهم ساخته است. در منابع بررسی‌شده، کمیته ریاست‌جمهوری به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی هماهنگی برنامه‌های مرتبط با باروری پایین و جامعه سالمند و پیگیری عملکرد دستگاه‌های مسئول معرفی شده است. بااین‌حال، با توجه به اتکای پژوهش حاضر به منابع علمی و تطبیقی ثانویه در این مورد، از شواهد موجود نمی‌توان حدود دقیق اختیارات حقوقی کمیته در بررسی منابع یا الزام دستگاه‌ها به گزارش‌دهی را به‌طور قطعی تعیین کرد. ازاین‌رو، تحلیل حاضر بیشتر بر جایگاه فراوزارت‌خانه‌ای، ظرفیت هماهنگی و ارتباط آن با فرایندهای برنامه‌ریزی و پایش تمرکز دارد (Dutta et al., 2022; Rindfuss & Choe, 2016).

مزیت این معماری آن است که مسئولیت سیاست جمعیتی در سطحی قرار می‌گیرد که می‌تواند تعارض میان اولویت‌های وزارت‌خانه‌ها را کاهش دهد و میان تصمیم‌های سیاستی و تخصیص منابع ارتباط برقرار کند. هنگامی که نهاد هماهنگ‌کننده فاقد ابزار مالی یا حقوقی باشد، دستگاه‌ها ممکن است تصمیم‌های جمعیتی را فقط تا جایی اجرا کنند که با برنامه‌های داخلی و منابع بخشی آنها سازگار باشد. در مقابل، جایگاه فراوزارت‌خانه‌ای می‌تواند اجرای سیاست‌های مشترک، تنظیم برنامه‌های چندساله و ردیابی تعهدات دستگاه‌ها را تسهیل کند.

بااین‌حال، تمرکز بیش از اندازه اختیار، ممکن است ظرفیت وزارت‌خانه‌ها، نهادهای محلی و بازیگران اجتماعی را برای سازگارکردن سیاست‌ها با شرایط متفاوت کاهش دهد. در تجربه کره جنوبی، تمرکز بر مشوق‌های مالی و هدایت از بالا نتوانسته است به‌تنهایی کاهش مستمر باروری را متوقف کند. یکی از دلایل این وضعیت آن است که تصمیم فرزندآوری فقط تابع میزان پرداخت‌های نقدی نیست، بلکه به شرایط اشتغال، مسکن، مراقبت از کودک، تقسیم کار خانوادگی، نقش‌های جنسیتی و اعتماد به استمرار حمایت‌ها نیز وابسته است. بنابراین، تمرکز نهادی زمانی اثربخش‌تر خواهد بود که با خدمات اجتماعی فراگیر، انعطاف اجرایی و مشارکت نهادهای محلی همراه شود (Rindfuss & Choe, 2016; Dutta et al., 2022).

در مجارستان نیز سیاست خانواده در قالب ساختاری نسبتاً متمرکز و با تأکید بر حمایت‌های مالیاتی پایدار دنبال شده است. تفاوت مهم این تجربه با پرداخت‌های مقطعی آن است که معافیت‌ها و امتیازات مالیاتی بلندمدت، قابلیت پیش‌بینی سیاست را افزایش می‌دهند و می‌توانند اعتماد خانواده‌ها به استمرار حمایت‌ها را تقویت کنند. در این الگو، مسئولیت سیاست خانواده در نهادی با جایگاه حقوقی مشخص متمرکز شده و انسجام میان سیاست‌های جمعیتی، مالیاتی و حمایتی اهمیت محوری یافته است (Mudrazija & Angel, 2022).

باوجوداین، تجربه مجارستان نشان می‌دهد که انسجام حقوقی و استمرار مشوق‌های مالی، بدون توسعه خدمات مراقبتی و توجه به تفاوت‌های منطقه‌ای، نمی‌تواند دسترسی یکسان خانواده‌ها را تضمین کند. در مناطقی که مراکز مراقبت از کودک، فرصت‌های شغلی سازگار با مسئولیت خانوادگی یا شبکه‌های خدمات اجتماعی توسعه کافی ندارند، حمایت مالیاتی به‌تنهایی قادر به رفع تعارض میان اشتغال و فرزندپروری نیست. ازاین‌رو، تمرکز نهادی باید با شناخت نهادهای غیررسمی، ظرفیت اجرایی محلی و تفاوت‌های میان مناطق شهری و روستایی همراه باشد.

در مجموع، وجه مشترک کره جنوبی و مجارستان، تلاش برای تبدیل سیاست جمعیتی از مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده به سیاستی برخوردار از مرکز هدایت، پشتوانه حقوقی و منابع مالی قابل پیش‌بینی است. در کره جنوبی، نقش کمیته ریاست‌جمهوری و هماهنگی میان وزارت‌خانه‌ها برجسته‌تر است؛ درحالی‌که در مجارستان، حمایت‌های مالیاتی بلندمدت و تمرکز مسئولیت سیاست خانواده اهمیت بیشتری دارد. درس اصلی این الگو آن است که وجود نهاد مرکزی زمانی مؤثر است که مسئولیت آن با اختیار، منابع، گزارش‌دهی و امکان اصلاح برنامه‌های بخشی همراه باشد؛ اما تمرکز اختیار نباید به حذف انعطاف محلی، مشارکت اجتماعی و توجه به ابعاد غیرمالی سیاست خانواده منجر شود.

الگوی دوم: معماری غیرمتمرکز با تقسیم مسئولیت و گزارش‌دهی قاعده‌مند (سوئد؛ نروژ به‌عنوان نمونه تکمیلی)

در الگوی غیرمتمرکز، سیاست جمعیتی تحت فرماندهی یک نهاد فراوزارت‌خانه‌ای واحد قرار ندارد. مسئولیت طراحی، تأمین مالی و اجرای حمایت‌ها میان وزارت‌خانه‌ها، سازمان‌های بیمه‌ای، نهادهای محلی و دستگاه‌های تخصصی توزیع می‌شود. بااین‌حال، عدم تمرکز لزوماً به معنای فقدان هماهنگی نیست. در منابع تطبیقی بررسی‌شده، گزارش‌دهی، استفاده از شاخص‌های عملکرد، دسترسی به داده‌های اجرایی و نظارت بر عملکرد دستگاه‌ها از سازوکارهایی معرفی شده‌اند که می‌توانند هماهنگی میان بازیگران متعدد را تسهیل کنند. با توجه به اتکای این بخش به منابع علمی و تطبیقی ثانویه، حدود دقیق الزامات حقوقی و ضمانت‌های اجرایی این سازوکارها در پژوهش حاضر به‌طور مستقل احراز نشده است.

در سوئد، وزارت بهداشت و رفاه اجتماعی یکی از بازیگران اصلی سیاست‌های رفاهی و خانوادگی است، اما وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مسئول اشتغال، آموزش، مسکن، تأمین اجتماعی و مراقبت از کودک نیز متناسب با حوزه تخصصی خود در اجرای سیاست‌ها مشارکت دارند. در منابع مورد استفاده این پژوهش، استقلال تخصصی دستگاه‌های اجرایی در کنار استفاده از داده‌های مربوط به منابع، پوشش خدمات و برخورداری خانواده‌ها موردتوجه‌قرار گرفته است. این شواهد با الگویی سازگارند که در آن هماهنگی بیشتر از طریق توزیع مسئولیت، تولید و تبادل اطلاعات و پایش عملکرد دستگاه‌ها دنبال می‌شود تا تمرکز همه اختیارات در یک نهاد واحد. بااین‌حال، از منابع ثانویه موجود نمی‌توان دامنه دقیق تکالیف حقوقی هر دستگاه در زمینه گزارش‌دهی را به‌طور قطعی تعیین کرد.

یکی از بازیگران مهم در این ساختار، سازمان‌های بیمه اجتماعی‌اند که اطلاعات مربوط به استفاده والدین از مرخصی‌ها، مزایای خانوادگی، حمایت‌های درآمدی و سایر خدمات را گردآوری می‌کنند. داده‌های اجرایی این سازمان‌ها امکان می‌دهد فاصله میان حقوق رسمی و برخورداری واقعی خانواده‌ها مشخص شود. براین‌اساس، گزارش‌دهی فقط شامل تعداد اقدامات یا مبالغ پرداختی نیست، بلکه پوشش جمعیتی، تفاوت‌های منطقه‌ای، کیفیت دسترسی و میزان تحقق اهداف نیز بررسی می‌شود (Basten et al., 2014; UNFPA, 2019).

در منابع تطبیقی بررسی‌شده، دسترسی به داده‌های اجرایی، گزارش‌دهی درباره پوشش و استفاده از خدمات و امکان مقایسه عملکرد بخش‌های مختلف، از عناصر مهم پایش سیاست خانواده در کشورهای اسکاندیناوی معرفی شده‌اند. چنین ترتیباتی می‌توانند شفافیت مسئولیت‌ها و امکان شناسایی تعارض یا هم‌پوشانی میان سیاست‌های اشتغال، بیمه اجتماعی، مرخصی والدین و مراقبت از کودک را افزایش دهند. بااین‌حال، پژوهش حاضر به اسناد اولیه کافی برای تعیین دقیق دامنه الزامات حقوقی گزارش‌دهی، ترتیبات تبادل داده یا ضمانت‌های اجرایی آنها در سوئد دسترسی نداشته است؛ ازاین‌رو، وجود یک سازوکار مالی یا تنبیهی مشخص به این مورد نسبت داده نمی‌شود.

کشورهای اسکاندیناوی سیاست خانواده را در پیوند با نظام رفاه، خدمات مراقبت از کودک، مرخصی والدین، حمایت شغلی، بیمه اجتماعی و برابری جنسیتی طراحی کرده‌اند. داده‌های تطبیقی مقاله نیز نشان می‌دهد که در کشورهایی مانند سوئد و دانمارک، انسجام حمایت‌ها و وجود سازوکارهای قاعده‌مند هماهنگی با پوشش گسترده‌تر مراقبت از کودک همراه شده است. این یافته مؤید آن است که کیفیت هماهنگی و قابلیت دسترسی خدمات، از سخاوتمندی یک ابزار منفرد اهمیت بیشتری دارد (D'Addio & d'Ercole, 2005; Mudrazija & Angel, 2022).

در اسناد بررسی‌شده این پژوهش، شواهد تفصیلی الگوی دوم عمدتاً بر تجربه سوئد متمرکز است و نروژ به‌عنوان نمونه‌ای تکمیلی از نظام رفاهی اسکاندیناوی در این دسته قرار می‌گیرد. بنابراین، انتساب نروژ به این الگو بیشتر بر اشتراک آن در توزیع مسئولیت‌های اجرایی، نظام رفاهی فراگیر و هماهنگی مبتنی بر گزارش‌دهی استوار است و بررسی دقیق ترتیبات حقوقی و نظارتی آن کشور، مستلزم مطالعه مستقل اسناد ملی نروژ است.

مزیت اصلی الگوی غیرمتمرکز، حفظ ظرفیت تخصصی دستگاه‌ها و امکان انطباق سیاست‌ها با شرایط اجرایی و محلی است. در مقابل، ضعف احتمالی آن، پراکندگی مسئولیت و تبدیل گزارش‌دهی به فرایندی صوری است. ازاین‌رو، عملکرد این الگو را می‌توان باتوجه‌به وضوح تقسیم مسئولیت، کیفیت و قابلیت تبادل داده، وجود شاخص‌های قابل مقایسه، انتشار نتایج و امکان پیگیری تعهدات دستگاه‌ها ارزیابی کرد.

الگوی سوم: معماری ترکیبی با نهاد مشورتی، مشارکت ذی‌نفعان و امکان ارائه پیشنهادهای سیاستی (فرانسه؛ آلمان به‌عنوان نمونه تکمیلی)

الگوی ترکیبی، عناصری از تمرکز و عدم تمرکز را هم‌زمان در خود جای می‌دهد. در این معماری، مسئولیت رسمی سیاست‌گذاری، تأمین مالی و اجرا همچنان در اختیار دولت، وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های تخصصی است، اما یک شورای عالی مشورتی چندبازیگری در تدوین پیشنهادها، ارزیابی سیاست‌ها و واردکردن دیدگاه گروه‌های اجتماعی به فرایند تصمیم‌گیری نقش دارد. شورا جایگزین دولت یا دستگاه اجرایی نیست؛ بلکه میان نهادهای دولتی، نظام تأمین اجتماعی،

دانشگاهیان، اتحادیه‌ها، انجمن‌های خانوادگی و سایر ذی‌نفعان ارتباط برقرار می‌کند.

در فرانسه، شورای عالی خانواده در فرایند بررسی سیاست‌های خانواده نقش مشورتی و فرابخشی دارد. نمایندگان وزارت‌خانه‌ها، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های خانوادگی در این شورا حضور دارند و مسائل مربوط به خانواده، اشتغال، تأمین اجتماعی، مراقبت و حمایت‌های مالی را از دیدگاه‌های متفاوت بررسی می‌کنند. مشارکت بازیگران غیردولتی می‌تواند سازگاری اجتماعی سیاست‌ها را افزایش دهد و مانع آن شود که سیاست خانواده صرفاً بر اساس ترجیحات اداری دستگاه‌های دولتی طراحی شود (McDonald, 2013; Mudrazija & Angel, 2022).

در چارچوب تحلیلی این پژوهش، «امکان طرح موضوع و ارائه پیشنهاد» به این معناست که نهاد مشورتی می‌تواند علاوه بر بررسی موضوعات ارجاع‌شده، مسائل جدید یا شکاف‌های اجرایی را نیز موردتوجه‌قرار دهد و پیشنهادهای سیاستی یا تقنینی ارائه کند. این نقش جایگزین صلاحیت رسمی دولت و پارلمان در تصویب قوانین و مقررات نیست. باتوجه‌به اتکای این بخش به منابع علمی و تطبیقی ثانویه، دامنه دقیق اختیارات حقوقی شورا و وجود الزام رسمی برای دستگاه‌های دولتی به بررسی یا پاسخگویی به پیشنهادهای آن در پژوهش حاضر به‌طور مستقل احراز نشده است. ازاین‌رو، تحلیل حاضر بر نقش مشورتی، ظرفیت طرح موضوع و مشارکت در فرایند یادگیری سیاستی تمرکز دارد (McDonald, 2013; Mudrazija & Angel, 2022). شورا همچنین می‌تواند میان دانش کارشناسی و تصمیم سیاسی پیوند ایجاد کند. دانشگاهیان و پژوهشگران، شواهد مربوط به پیامدهای سیاست‌ها، تحولات باروری، رفاه خانواده و نابرابری در دسترسی را ارائه می‌کنند؛ دستگاه‌های اجرایی نیز محدودیت‌های حقوقی، مالی و سازمانی را توضیح می‌دهند؛ و نمایندگان خانواده‌ها و تشکل‌های اجتماعی، تجربه زیسته گروه‌های هدف را وارد فرایند تصمیم‌گیری می‌کنند. چنین تعاملی می‌تواند امکان توجه هم‌زمان به شواهد کارشناسی، محدودیت‌های اجرایی و تجربه گروه‌های هدف را در تدوین پیشنهادهای سیاستی افزایش دهد.

نقطه قوت این معماری، مشارکت نهادهای غیردولتی و افزایش ظرفیت ارزیابی و بازنگری سیاست‌هاست. حضور اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی، انجمن‌های خانوادگی و کارشناسان مستقل می‌تواند تعارض میان سیاست‌های اشتغال، مالیات، رفاه، مسکن و مراقبت از کودک را آشکار سازد. در مقابل، کندی گزارش‌شده در برخی فرایندهای تصمیم‌گیری ممکن است با تعدد بازیگران و پیچیدگی هماهنگی میان آنها مرتبط باشد. ازاین‌رو، در چارچوب تحلیلی پژوهش، عواملی مانند ترکیب متوازن اعضا، دسترسی به اطلاعات، برخورداری از ظرفیت کارشناسی و دبیرخانه تخصصی، انتشار گزارش‌ها و وجود سازوکاری برای دریافت و پیگیری پاسخ دستگاه‌های مسئول می‌توانند ظرفیت مشورتی و یادگیری سیاستی شورا را تقویت کنند. بااین‌حال، حدود حقوقی الزام دولت یا دستگاه‌های اجرایی به پاسخگویی به پیشنهادهای شورا در منابع ثانویه مورد استفاده این پژوهش به‌طور مستقل احراز نشده است. آلمان نیز در چارچوب پژوهش به‌عنوان نمونه‌ای از معماری ترکیبی معرفی شده است که در آن مسئولیت سیاست خانواده میان دولت مرکزی، سطوح محلی، نهادهای بیمه‌ای و سازمان‌های اجتماعی توزیع می‌شود. بااین‌حال، در اسناد تحلیل‌شده، سازوکار نهادی آلمان با تفصیل مشابه فرانسه بررسی نشده است. بنابراین، شواهد مستقیم این الگو عمدتاً از تجربه فرانسه استخراج شده و قرارگرفتن آلمان در این دسته بیشتر بر چندسطحی‌بودن حکمرانی و مشارکت بازیگران دولتی و اجتماعی استوار است.

درس اصلی الگوی ترکیبی آن است که اثربخشی سیاست جمعیتی فقط به تمرکز اختیار یا وضع قواعد گزارش‌دهی وابسته نیست، بلکه به امکان مشارکت ذی‌نفعان، تولید دانش مستقل، بررسی آثار اجتماعی تصمیم‌ها و اصلاح مستمر سیاست نیز نیاز دارد. شورای مشورتی زمانی می‌تواند چنین نقشی ایفا کند که از دسترسی به داده، استقلال کارشناسی و امکان طرح و پیگیری پیشنهادها برخوردار باشد.

تحلیل نهادی وضعیت ایران (بر اساس سه مؤلفه)

در ایران، ماده (۱) قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ستاد ملی جمعیت را به ریاست رئیس‌جمهور و با مأموریت راهبری، برنامه‌ریزی، ارزیابی کلان و نظارت بر اجرای قانون پیش‌بینی کرده است. قانون همچنین برای ستاد وظایفی از جمله تهیه برنامه عمل و تقسیم کار ملی، تعیین نقش و ایجاد هماهنگی میان دستگاه‌ها، پیشنهاد اعتبارات مرتبط، دریافت گزارش عملکرد، تدوین دستورالعمل و شاخص‌های ارزیابی و نظارت بر برنامه‌ها و اعتبارات تعیین کرده است (قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ۱۴۰۰، ماده ۱). ازاین‌رو، تحلیل حاضر مسئله معماری نهادی ایران را نه به‌عنوان فقدان ساختار و قواعد رسمی، بلکه از منظر حدود اختیارات پیش‌بینی‌شده، نحوه پیوند این اختیارات با فرایندهای اجرایی و بودجه‌ای و شواهد مربوط به فاصله احتمالی میان طراحی حقوقی و اجرا بررسی می‌کند.

مؤلفه نخست: بازیگران اثرگذار و جایگاه حقوقی آنها

ستاد ملی جمعیت بر اساس ماده (۱) قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت به ریاست رئیس‌جمهور تشکیل می‌شود و وزرا و رؤسای دستگاه‌های اصلی مرتبط با سیاست جمعیتی در ترکیب آن حضور دارند. افزون‌براین، مطابق تبصره (۴) همین ماده، مصوبات ستاد پس از تأیید و امضای رئیس‌جمهور لازم‌الاجرا هستند. بنابراین، ستاد از حیث

جایگاه رسمی صرفاً یک نهاد مشورتی یا دبیرخانه اداری محسوب نمی‌شود و قانون برای آن ظرفیت رسمی راهبری، هماهنگی و نظارت پیش‌بینی کرده است (قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ۱۴۰۰، ماده ۱ و تبصره ۴).

بااین‌حال، باید میان جایگاه رسمی ستاد و دامنه اختیارات مشخص آن تمایز گذاشت. قانون به ستاد اختیار پیشنهاد اعتبار دستگاه‌های مرتبط به سازمان برنامه و بودجه، دریافت گزارش عملکرد مرتبط با بودجه و نظارت بر طرح‌ها و برنامه‌های ناظر بر اعتبارات را اعطا کرده است؛ اما در متن مواد بررسی‌شده، اختیار صریحی برای رد یا اصلاح مستقیم پیشنهادهای بودجه‌ای دستگاه‌ها یا اعمال حق وتو بر تخصیص اعتبارات شناسایی نشد. بنابراین، شواهد حقوقی موجود بیشتر از محدود یا نامشخص‌بودن دامنه مداخله مستقیم ستاد در تصمیم‌های بودجه‌ای حمایت می‌کنند تا فقدان جایگاه یا اختیار حقوقی آن. ارزیابی میزان اثرگذاری بالفعل ستاد بر تصمیم‌های بین‌دستگاهی نیز به داده‌های اجرایی و میدانی فراتر از متن قانون نیاز دارد.

بخش عمده ابزارهای اجرایی و منابع مالی در اختیار وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌هایی مانند وزارت بهداشت، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، وزارت راه و شهرسازی، وزارت آموزش‌وپرورش، سازمان برنامه و بودجه و نهادهای بیمه‌ای است. ستاد مسئول هماهنگی این بازیگران شناخته می‌شود، اما نمی‌تواند به‌تنهایی آنها را به تغییر اولویت‌های داخلی یا تخصیص منابع ملزم کند. ازاین‌رو، جایگاه ستاد در عمل ممکن است به دبیرخانه‌ای برای پیگیری مصوبات و انعقاد تفاهم‌نامه محدود شود، بی‌آنکه ابزار کافی برای اجرای تصمیم‌ها در اختیار داشته باشد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۱).

این شکاف موجب می‌شود در صورت عدم تحقق اهداف، تعیین مسئولیت دشوار شود. ستاد فاقد اختیار کامل اجرایی است، وزارت‌خانه‌ها برنامه‌های خود را بر اساس منابع و اولویت‌های بخشی اجرا می‌کنند و مسئولیت نتیجه نهایی میان بازیگران متعدد توزیع می‌شود. بنابراین، اصلاح معماری نهادی باید میان اختیار، مسئولیت و پاسخگویی هر بازیگر تناسب برقرار کند.

مؤلفه دوم: قواعد حاکم بر هماهنگی بین‌بخشی

قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت برای هماهنگی بین‌بخشی مجموعه‌ای از قواعد رسمی پیش‌بینی کرده است. مطابق ماده (۱)، تهیه برنامه عمل متناظر با قانون و تقسیم کار ملی، تعیین نقش دستگاه‌ها، ایجاد هماهنگی و هم‌افزایی میان آنها و نظارت بر نقش‌های تعیین‌شده از وظایف ستاد ملی جمعیت است. همچنین، ماده (۲) وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های زیرمجموعه دولت را مکلف کرده است هر شش ماه یک‌بار درباره برنامه‌ها و اقدامات مرتبط با خانواده، فرزندآوری و جمعیت به مجلس شورای اسلامی و شورای عالی انقلاب فرهنگی گزارش دهند. ازاین‌رو، معماری رسمی سیاست جمعیتی ایران را نمی‌توان فاقد قواعد هماهنگی و گزارش‌دهی دانست (قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ۱۴۰۰، مواد ۱ و ۲).

در حوزه منابع نیز قانون پیوندی میان سیاست جمعیتی و فرایند بودجه برقرار کرده است. از یک‌سو، ستاد اختیار پیشنهاد اعتبارات مرتبط به سازمان برنامه و بودجه و نظارت بر طرح‌ها و اعتبارات را دارد و از سوی دیگر، ماده (۷۲) دولت را مکلف کرده است منابع لازم برای اجرای احکام قانون را در بودجه‌های سنواتی و در ردیف‌های مشخص پیش‌بینی و تأمین کند. بااین‌حال، از مواد بررسی‌شده نمی‌توان اختیار مستقلی برای ستاد در رد یا اصلاح بودجه دستگاه‌ها یا اعمال ضمانت مالی مستقل استنباط کرد. بنابراین، پرسش نهادی اصلی بیشتر به حدود پیوند میان نقش هماهنگ‌کننده و نظارتی ستاد با اختیار نهایی تخصیص و اصلاح بودجه مربوط است، نه به فقدان مطلق قواعد بودجه‌ای.

در کنار این طراحی حقوقی، برخی شواهد تجربی از وجود چالش در مرحله اجرا حکایت دارند. شمس و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر مصاحبه با ۳۰ زن و مرد در شهر اصفهان، «ابهام در سیاست‌گذاری از تصویب تا اجرا»، ناهماهنگی بین‌نهادی در اجرای مشوق‌ها و ابهام درباره تأمین منابع مالی را از مضامین استخراج‌شده از تجربه مشارکت‌کنندگان گزارش کرده‌اند. همچنین، مقطعی یا موقتی تلقی‌شدن برخی سیاست‌ها و نااطمینانی نسبت به استمرار اجرای آنها در یافته‌های این مطالعه مشاهده شده است. با توجه به ماهیت کیفی و محدودبودن میدان مطالعه به شهر اصفهان، این یافته‌ها قابل تعمیم آماری به کل کشور نیستند؛ اما به‌عنوان شاهدی از تجربه اجرا، اهمیت بررسی فاصله میان قواعد رسمی و نحوه تحقق آنها در عمل را نشان می‌دهند (شمس و همکاران، ۱۴۰۰).

این تمایز میان وجود قواعد رسمی و کیفیت تحقق آنها در اجرا با ادبیات تطبیقی سیاست‌های باروری نیز سازگار است. سوبوتکا و همکاران (۱۴۰۳) تأکید می‌کنند که پاسخ به باروری پایین معمولاً حاصل عملکرد یک ابزار منفرد نیست، بلکه به ترکیب و انسجام مجموعه‌ای از حمایت‌های مالی، خدمات مراقبتی، سیاست‌های اشتغال، مرخصی والدین و ترتیبات تسهیل کار و خانواده وابسته است. ازاین‌رو، در مورد ایران نیز وجود یک قاعده رسمی به‌تنهایی برای داوری درباره عملکرد سیاست کافی نیست و کیفیت اجرا، استمرار حمایت‌ها و تعامل میان دستگاه‌های مسئول باید هم‌زمان مورد توجه قرار گیرد.

مؤلفه سوم: سازوکارهای پاسخگویی، نظارت و یادگیری سیاستی

قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت برای نظارت و ارزیابی نیز سازوکارهایی پیش‌بینی کرده است. از جمله وظایف ستاد ملی جمعیت، دریافت گزارش سالانه عملکرد و ارزیابی فعالیت‌های مرتبط با

بودجه‌های اختصاص‌یافته، تدوین و ابلاغ دستورالعمل ارزیابی عملکرد دستگاه‌ها، تدوین شاخص‌های ارزیابی، دریافت گزارش نهادهای ذی‌ربط و نظارت بر طرح‌ها، برنامه‌ها و اعتبارات مرتبط است (قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ۱۴۰۰، ماده ۱). بنابراین، مسئله در سطح رسمی را نمی‌توان فقدان مطلق سازوکار نظارت یا گزارش‌دهی دانست.

بااین‌حال، در مواد مربوط به ساختار ستاد و نظام گزارش‌دهی که در این پژوهش بررسی شد، بخش مهمی از وظایف ارزیابی و نظارت در درون همان ساختار راهبری سیاست قرار گرفته است و سازوکاری که به‌طور مشخص از نهادهای راهبر و مجری تفکیک شده و کیفیت هماهنگی بین‌بخشی، دسترسی واقعی گروه‌های هدف و نتایج اجرایی را به‌طور مستقل ارزیابی کند، شناسایی نشد. ازاین‌رو، مسئله تحلیلی بیشتر «استقلال و کارکرد ارزیابی» است تا «نبود ارزیابی». از شواهد اسنادی موجود نیز نمی‌توان درباره میزان کارآمدی بالفعل این سازوکارها نتیجه قطعی گرفت. همچنین، قاعده روشنی برای پاداش دستگاه‌های موفق، الزام دستگاه‌های عقب‌مانده به ارائه برنامه اصلاحی یا اعمال پیامدهای مدیریتی و مالی نسبت به عدم اجرای تکالیف وجود ندارد. درنتیجه، گزارش‌دهی بیشتر بر بیان اقدامات دستگاه‌ها استوار است تا ارزیابی مستقل نتایج و کیفیت اجرا (دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۴۰۳).

در تفسیر نتایج نیز باید میان اجرای سیاست و پیامدهای جمعیتی تمایز گذاشت؛ زیرا تغییر کوتاه‌مدت نرخ باروری ممکن است تحت تأثیر زمان‌بندی تولدها و شرایط اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد و به‌تنهایی سنجه کافی برای داوری درباره عملکرد یک ترتیب نهادی نیست (سوبوتکا و همکاران، ۱۴۰۳).

بر مبنای چارچوب تحلیلی پژوهش، یکی از گزینه‌های قابل بررسی برای تکمیل نظام ارزیابی موجود، استفاده هم‌زمان از شاخص‌های پیامدی، اجرایی و نهادی است. در این چارچوب می‌توان، در کنار نرخ باروری کل، شاخص‌هایی مانند میزان تخصیص و مصرف واقعی منابع، درصد اجرای احکام و زمان اجرای آنها، پوشش بخش عمومی و خصوصی و مشاغل غیررسمی، دسترسی منطقه‌ای و درآمدی به حمایت‌ها، دسترسی به مراقبت از کودک و مرخصی والدین، کاهش تعارض کار و خانواده، امنیت شغلی و اقتصادی والدین، فاصله میان تعداد فرزند مطلوب و محقق‌شده، اعتماد خانواده‌ها به استمرار سیاست‌ها و رفاه خانواده و کودکان را دربرگیرد. نرخ باروری در این چارچوب حذف نمی‌شود، بلکه در کنار شاخص‌های اجرا، رفاه و تحقق ترجیحات باروری و در افق زمانی بلندمدت تفسیر می‌شود.

در مجموع، شواهد حقوقی و اجرایی بررسی‌شده نشان می‌دهند که معماری رسمی سیاست جمعیتی ایران فاقد قواعد و سازوکارهای هماهنگی، بودجه‌ای و نظارتی نیست؛ بلکه قانون مجموعه‌ای از ترتیبات رسمی برای راهبری، تقسیم کار، گزارش‌دهی، پیشنهاد اعتبار و ارزیابی پیش‌بینی کرده است. بااین‌حال، حدود برخی اختیارات، نحوه پیوند نقش هماهنگ‌کننده ستاد با تصمیم‌های بودجه‌ای، میزان استقلال ارزیابی و کیفیت تبدیل قواعد رسمی به اجرای هماهنگ، در شواهد موجود به‌طور کامل روشن نیست و برای داوری درباره عملکرد بالفعل آنها به بررسی‌های تکمیلی حقوقی و اجرایی نیاز است. بنابراین، یافته‌های پژوهش بیشتر از وجود شکاف احتمالی میان طراحی نهادی و اجرای عملی حمایت می‌کنند تا از فقدان مطلق قواعد نهادی.

دلالت‌های سه الگوی نهادی برای بازطراحی معماری سیاست جمعیتی ایران

تحلیل سه الگوی نهادی نشان می‌دهد که دلالت‌های تطبیقی برای ایران را نباید به صورت انتقال کامل یک الگوی خارجی یا توصیه مستقیم یک سازوکار حقوقی خاص تفسیر کرد. هر یک از الگوهای بررسی‌شده می‌توانند مجموعه‌ای از گزینه‌های طراحی نهادی را برای بررسی بیشتر در زمینه حقوقی و اداری ایران مطرح کنند. ازاین‌رو، پیشنهادهای این بخش ماهیت اکتشافی و طراحی دارند و تعیین شکل نهایی آنها نیازمند بررسی مستقل حقوقی، بودجه‌ای و اجرایی است.

از الگوی نخست می‌توان ضرورت بررسی سازوکارهایی برای تقویت ارتباط میان هماهنگی سیاست جمعیتی و فرایند برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی را استنباط کرد. برای مثال، می‌توان بررسی کرد که برنامه‌ها و ردیف‌های دارای آثار مستقیم بر خانواده و جمعیت پیش از نهایی‌شدن، از نظر انطباق با برنامه‌های مصوب جمعیتی مورد ارزیابی قرار گیرند و موارد اختلاف از طریق یک مرجع حقوقی یا اداری مشخص حل‌وفصل شوند. همچنین، افزایش قابلیت ردیابی اعتبارات مرتبط با سیاست‌های جمعیتی، از طریق شفاف‌ترکردن دستگاه مسئول، میزان اعتبار، تخصیص و شاخص‌های عملکرد، می‌تواند به‌عنوان یکی از گزینه‌های طراحی مورد بررسی قرار گیرد. تعیین حدود اختیار ستاد در این فرایند، از جمله امکان بازگرداندن یا اصلاح پیشنهادهای بودجه‌ای، نیازمند مطالعه مستقل حقوقی و بررسی سازگاری آن با نظام بودجه‌ریزی کشور است.

از الگوی دوم می‌توان بر اهمیت استانداردسازی گزارش‌دهی، حفظ استقلال تخصصی دستگاه‌ها و افزایش قابلیت ردیابی مسئولیت‌ها تأکید کرد. وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مسئول می‌توانند در دوره‌های مشخص، گزارش اجرای تکالیف، میزان تخصیص و مصرف منابع، پوشش گروه‌های هدف، پراکندگی منطقه‌ای خدمات، موانع اجرایی و دلایل انحراف از برنامه را ارائه کنند. تبادل این اطلاعات میان دستگاه‌های مرتبط و انتشار گزارش تلفیقی می‌تواند امکان شناسایی تعارض‌ها و هم‌پوشانی‌ها را افزایش دهد. در موارد انحراف از تعهدات

نیز می‌توان ارائه برنامه اصلاحی و پیگیری دوره‌ای عملکرد را بررسی کرد. تعیین هرگونه ضمانت اجرای مالی یا اداری برای عدم اجرای تکالیف، نیازمند مطالعه مستقل آثار حقوقی، سازمانی و رفاهی آن است و از شواهد مستقیم پژوهش حاضر قابل استخراج نیست.

از الگوی سوم می‌توان اهمیت مشارکت ذی‌نفعان، استفاده از دانش مستقل و تفکیک نسبی ارزیابی از اجرا را به‌عنوان دلالت‌های قابل بررسی استخراج کرد. تحقق این دلالت لزوماً مستلزم ایجاد یک سازمان یا شورای جدید نیست و می‌تواند بسته به ظرفیت‌های قانونی موجود، از طریق تقویت نهادهای مشورتی موجود، ایجاد سازوکارهای بین‌نهادی یا استفاده از نهادهای پژوهشی و نظارتی مستقل دنبال شود. درچنین‌ترتیبی، حضور نمایندگان دستگاه‌های اجرایی، دانشگاهیان، کارشناسان مستقل، تشکل‌های کارگری و کارفرمایی و گروه‌های خانوادگی می‌تواند به طرح مسائل فرابخشی و ارزیابی آثار سیاست‌ها کمک کند. شکل سازمانی، حدود اختیار و نسبت چنین سازوکاری با ستاد ملی جمعیت و سایر نهادهای موجود باید موضوع بررسی جداگانه حقوقی و نهادی باشد.

یکی از جهت‌گیری‌های قابل بررسی در بازطراحی نهادی، روشن‌ترکردن مرز میان راهبری، اجرا و ارزیابی است. در چنین چارچوبی، می‌توان نقش ستاد ملی جمعیت را بیشتر بر هماهنگی کلان و پیگیری اجرای برنامه‌های مصوب متمرکز کرد، اجرای تخصصی را در اختیار دستگاه‌های مسئول نگه داشت و سازوکاری برای ارزیابی نسبتاً مستقل عملکرد بین‌بخشی و انتشار نتایج ایجاد یا تقویت کرد. بااین‌حال، تعیین دقیق تقسیم کار میان این نهادها نیازمند مطالعه حقوقی و سازمانی مستقل است.

در مجموع، مقایسه انجام‌شده چند جهت‌گیری قابل بررسی را برای تقویت معماری نهادی سیاست جمعیتی ایران مطرح می‌کند: افزایش قابلیت ردیابی تصمیم‌ها و منابع، روشن‌ترشدن مسئولیت دستگاه‌ها، تقویت گزارش‌دهی و شفافیت عملکرد، مشارکت بیشتر ذی‌نفعان و تقویت استقلال نسبی ارزیابی. این دلالت‌ها نباید به‌عنوان نسخه نهادی نهایی یا انتقال مستقیم ترتیبات کشورهای مورد مطالعه تلقی شوند. مناسب‌بودن هر یک از این گزینه‌ها برای ایران به سازگاری آنها با ساختار حقوقی، نظام بودجه‌ریزی، ظرفیت اجرایی و ترتیبات موجود حکمرانی بستگی دارد و نیازمند مطالعات تکمیلی است.

شاخص‌های پیشنهادی برای ارزیابی سیاست جمعیتی ایران

ارزیابی سیاست جمعیتی ایران بهتر است علاوه‌بر نرخ باروری کل، شاخص‌های زیر را دربرگیرد:

- میزان تخصیص و مصرف واقعی منابع؛
- درصد اجرای احکام و زمان اجرای آنها؛
- پوشش بخش عمومی، خصوصی و مشاغل غیررسمی؛
- دسترسی منطقه‌ای و درآمدی به حمایت‌ها؛
- دسترسی به مراقبت از کودک و مرخصی والدین؛
- کاهش تعارض کار و خانواده؛
- امنیت شغلی و اقتصادی والدین؛
- فاصله میان تعداد فرزند مطلوب و محقق‌شده؛
- اعتماد خانواده‌ها به استمرار سیاست‌ها؛
- رفاه خانواده و کودکان.

در این چارچوب، نرخ باروری کل حذف نمی‌شود، بلکه در کنار شاخص‌های اجرا، رفاه و تحقق ترجیحات باروری و با افق زمانی بلندمدت تفسیر می‌شود.

نتیجه‌گیری و دلالت‌های سیاسی

مقایسه الگوهای نهادی مورد بررسی نشان می‌دهد که صرف تعیین یک نهاد به‌عنوان متولی یا هماهنگ‌کننده سیاست جمعیتی، برای توضیح تفاوت در نحوه اجرای سیاست‌ها کافی نیست. شواهد تطبیقی حاکی از آن است که جایگاه حقوقی نهاد راهبر، وضوح تقسیم مسئولیت میان دستگاه‌ها، قاعده‌مندبودن فرایند هماهنگی، امکان ردیابی تعهدات و وجود سازوکارهای گزارش‌دهی و ارزیابی، از جمله عوامل نهادی مرتبط با ظرفیت اجرای منسجم‌تر و پاسخگویی سیاستی هستند. بااین‌حال، باتوجه‌به روش اسنادی و مقایسه ساخت‌یافته پژوهش، نمی‌توان اثر مستقل این ترتیبات را بر نرخ باروری یا موفقیت نهایی سیاست‌های جمعیتی اثبات کرد.

در مورد ایران، بررسی قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت نشان می‌دهد که برای راهبری، هماهنگی، گزارش‌دهی، پیشنهاد اعتبار و ارزیابی، قواعد و سازوکارهای رسمی متعددی پیش‌بینی شده است. درعین‌حال، شواهد موجود درباره حدود اختیار مستقیم ستاد در تصمیم‌های بودجه‌ای، نحوه تبدیل گزارش‌دهی به اصلاح عملکرد، میزان استقلال ارزیابی و کیفیت تحقق عملی هماهنگی بین‌بخشی محدود است. بنابراین، دلالت اصلی مقایسه تطبیقی، ضرورت توجه به کیفیت قواعد تنظیم‌کننده روابط میان بازیگران و نحوه اجرای آنهاست، نه انتقال یک الگوی نهادی خاص.

براین‌اساس، یافته‌های پژوهش چند گزینه قابل بررسی برای طراحی نهادی را مطرح می‌کنند. نخست، می‌توان سازوکاری رسمی برای تقویت ارتباط میان فرایند هماهنگی سیاست جمعیتی و فرایند برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی بررسی کرد؛ برای مثال، برنامه‌ها و ردیف‌های دارای آثار مستقیم جمعیتی می‌توانند پیش از نهایی‌شدن از نظر انطباق با برنامه‌های مصوب بررسی شوند و موارد اختلاف از طریق یک مرجع مشخص حل‌وفصل شوند. تعیین شکل و حدود چنین سازوکاری نیازمند بررسی جداگانه سازگاری آن با نظام حقوقی و بودجه‌ای ایران است.

دوم، استانداردسازی گزارش عملکرد دستگاه‌ها، تعیین دوره‌های مشخص گزارش‌دهی، انتشار عمومی نتایج و درخواست برنامه اصلاحی در موارد انحراف می‌تواند به‌عنوان گزینه‌ای برای افزایش قابلیت ردیابی مسئولیت‌ها بررسی شود. تعیین هرگونه ضمانت اجرای مالی یا اداری برای این فرایند خارج از یافته مستقیم پژوهش حاضر است و باید بر اساس مطالعه مستقل حقوقی و ارزیابی پیامدهای آن انجام شود.

سوم، تقویت استقلال ارزیابی عملکرد بین‌بخشی قابل بررسی است. این امر لزوماً مستلزم ایجاد سازمان جدید نیست و می‌تواند، بسته به ظرفیت‌های قانونی موجود، از طریق نهادهای پژوهشی، نظارتی یا سازوکارهای مشورتی موجود انجام شود. موضوع اصلی، تفکیک نسبی ارزیابی از اجرا، دسترسی ارزیاب به داده‌های عملکردی و انتشار نتایج قابل سنجش است.

چهارم، ارزیابی سیاست جمعیتی می‌تواند در کنار شاخص‌های جمعیتی، شاخص‌های نهادی و اجرایی مانند میزان اجرای احکام، پوشش گروه‌های هدف، تحقق تعهدات، دسترسی به خدمات، کیفیت هماهنگی و فاصله میان تعداد فرزند مطلوب و محقق‌شده را نیز دربرگیرد. چنین شاخص‌هایی امکان می‌دهند میان کاستی طراحی، محدودیت اجرا و تغییرات پیامدی تمایز بیشتری ایجاد شود.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند ساختار و قواعد نهادی یکی از عوامل مرتبط با قابلیت هماهنگی، اجرا و پاسخگویی سیاست‌های جمعیتی هستند. تعیین اینکه کدام ترکیب از اختیارات، ترتیبات بودجه‌ای، سازوکارهای گزارش‌دهی و شیوه‌های ارزیابی برای ایران مناسب‌تر است، نیازمند مطالعات تکمیلی حقوقی، سازمانی و میدانی است و از حدود استنباط پژوهش حاضر فراتر می‌رود.

بااین‌حال، تفسیر یافته‌های حاضر با چند محدودیت روش‌شناختی همراه است. پژوهش حاضر بر تحلیل اسناد بالادستی، قوانین، آیین‌نامه‌های اجرایی، گزارش‌های عملکردی رسمی و داده‌های بین‌المللی استوار است. این وابستگی روش‌شناختی، محدودیت‌هایی را در سطح تحلیل نهادی به همراه دارد که لازم است در تفسیر یافته‌ها موردتوجه قرار گیرند:

نخست آنکه، رویکرد نهادی اتخاذشده در این پژوهش، بر «قواعد حقوقی صریح» و «ساختار رسمی اختیارات» متمرکز است. درحالی‌که در بسیاری از نظام‌های اداری (به‌ویژه در ایران)، بخش مهمی از هماهنگی بین‌بخشی بر اساس «قواعد غیررسمی» (نظیر روابط شخصی مدیران، نفوذ سیاسی فراسازمانی، یا تفاسیر سلیقه‌ای از قوانین) شکل می‌گیرد که در اسناد مکتوب منعکس نمی‌شوند. به‌عبارت‌دیگر، شکاف میان «اختیار قانونی ستاد ملی جمعیت» و «نفوذ واقعی آن در جلسات بودجه‌ریزی» را نمی‌توان صرفاً با استناد به متون قانونی سنجید و این مسئله، یکی از مهم‌ترین نقاط کور تحقیق حاضر محسوب می‌شود.

دوم، داده‌های مربوط به «سازوکارهای نظارت و پاسخگویی» در تجارب جهانی، اغلب به صورت کلی و در قالب گزارش‌های سالانه ارائه شده‌اند و امکان دسترسی به صورت جلسات دقیق کمیسیون‌های پارلمانی یا مکاتبات بین‌وزارت‌خانه‌ای در کشورهای موردمطالعه (مانند سوئد و کره جنوبی) برای پژوهشگران خارجی میسر نبوده است. این محدودیت، تعمیم برخی از درس‌آموخته‌ها درباره «چگونگی حل تعارض نهادی» را با احتیاط همراه می‌سازد.

سوم، در بخش ایران، اگرچه قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت و آیین‌نامه‌های آن به‌عنوان مهم‌ترین اسناد رسمی تحلیل شده‌اند، داده‌های منظم و قابل‌دسترسی درباره میزان تحقق عملی تعهدات بودجه‌ای و خروجی جلسات هماهنگی بین‌بخشی محدود است. ازاین‌رو، درباره میزان اثرگذاری عملی ستاد و نحوه پیوند اختیارات رسمی آن با فرایند بودجه‌ریزی نمی‌توان داوری قطعی کرد و استنتاج پژوهش در این بخش به حدود قابل احراز از اسناد رسمی و شواهد اجرایی موجود محدود است.

چهارم، مقایسه الگوهای نهادی میان کشورها همواره با مسئله ناهم‌گونی زمینه‌ای روبه‌روست. ترتیبات نهادی مشاهده‌شده در سوئد، در بستر سیاسی، اداری و رفاهی خاص آن کشور عمل می‌کنند و انتقال آنها به ایران ممکن است با نتایج متفاوتی همراه باشد. پژوهش حاضر از نسبت‌دادن ساده الگوهای خارجی به ایران پرهیز کرده است، اما تعیین میزان سازگاری هر یک از گزینه‌های پیشنهادی با بافت حقوقی و اداری ایران نیازمند پژوهشی جداگانه با روش‌های کیفی عمیق‌تر، از جمله مصاحبه با کنشگران کلیدی و ردیابی فرایند تصمیم‌گیری، است.

باوجوداین محدودیت‌ها، چارچوب تحلیلی ارائه‌شده، ظرفیت بالایی برای جهت‌دهی به پژوهش‌های آتی دارد. به‌ویژه، مطالعات آینده می‌توانند با تمرکز بر «ردیابی فرایند تصمیم‌گیری بودجه‌ای» در ستاد ملی جمعیت و تحلیل مضمونی مکاتبات بین‌وزارت‌خانه‌ای، به بازسازی دقیق‌تری از «قواعد غیررسمی حاکم بر هماهنگی» در ایران دست یابند. همچنین، انجام مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با دبیران ستادهای استانی و مدیران میانی وزارت‌خانه‌ها، می‌تواند تصویر واقع‌بینانه‌تری از «فاصله میان اختیار قانونی و نفوذ بالفعل نهاد هماهنگ‌کننده» به دست دهد که در پژوهش حاضر، به‌عنوان اصلی‌ترین محدودیت روش‌شناختی شناسایی شد.

بیانیه استفاده از هوش مصنوعی مولد

در فرایند بازنگری ساختاری و زبانی مقاله و نیز در سامان‌دهی/بازآرایی اولیه برخی اجزای بصری، از ابزار هوش مصنوعی مولد ChatGPT متعلق به OpenAI به‌عنوان ابزار کمکی استفاده شده است. انتخاب و ارزیابی منابع، تحلیل داده‌ها، تفسیر یافته‌ها، راستی‌آزمایی محتوای علمی و مسئولیت نهایی متن و شکل‌ها بر عهده نویسندگان است.

سپاس‌گزاری

این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی باعنوان «تبیین چارچوب نهادی سیاست‌گذاری جمعیت» است که با حمایت مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور انجام شده است.

منابع

اجاق، سیده زهرا و عباسی‌شوازی، محمدجلال (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان سیاست‌های رسانه‌ای‌شده افزایش جمعیت: ارائه یک راهبرد ترویجی. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۳(۲۵): ۱۳۳–۱۶۴.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735000.1397.13.25.5.5

اکبری، یونس؛ ندرلو، ریحانه؛ خداکرمیان گیلان، ندا (۱۴۰۳). تغییرات ارزشی و نگرشی در نهاد خانواده ایرانی بر اساس پیمایش جهانی ۲۰۲۰. *مطالعات جمعیتی*، ۸(۲): ۳۱۷–۳۴۸.
https://doi.org/10.22034/jips.2025.485588.1246

تیسن، ویل ای اچ، و واکر، وارن ای (۱۳۹۴). تحلیل خط‌مشی عمومی: پیشرفت‌های جدید (حسن دانایی‌فرد و هانیه احمدی، مترجمان). صفار. (اثر اصلی منتشرشده در ۲۰۱۳).

حسنی‌سعدی، زهره و صادقی، رسول (۱۴۰۳). ارزیابی حین اجرای قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت با استفاده از رهیافت ممیزی اجتماعی. *سیاست‌گذاری عمومی*، ۱۰(۱): ۷۷–۹۲.
https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97822

دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۴۰۳). گزارش ارزیابی وضعیت باروری و اجرای سیاست‌های کلی جمعیت.

سوبوتکا، توماس؛ ماتیساک، آنا؛ برزوزوسکا، زوزانا (۱۴۰۳). پاسخ‌های سیاستی به باروری پایین، ترجمه رسول صادقی و میلاد بگی، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور.

شمس قهفرخی، فریده؛ عسکری ندوشن، عباس؛ عینی زیناب، حسن؛ روحانی، علی؛ عباسی‌شوازی، محمدجلال (۱۴۰۰). چالش‌های اجرای سیاست‌های تشویقی فرزندآوری: مطالعه‌ای کیفی در شهر اصفهان. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۶(۳۲): ۷۹–۱۱۲. https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.97822

عرفانی، امیر؛ جهانبخش، رویا؛ کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۹). فردگرایی و نیات باروری. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۵(۲۹): ۲۳۹–۲۶۴.
https://doi.org/10.22034/jpai.2020.243925

کاظمی‌پور، شهلا (۱۴۰۰). تغییرات فرهنگی و تحول خانواده معاصر با تأکید بر ازدواج و فرزندآوری. *مطالعات راهبردی ارتباطات*، ۱(۱): ۷–۲۲.

لوکاس، دیوید و میر، پاول (۱۳۸۷). درآمدی بر مطالعات جمعیت‌شناسی (حسین محمودیان، مترجم). مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

محمودی، محمدجواد و جواد، شجاعی (۱۴۰۳). تحولات جمعیتی: رشد جمعیت، باروری و آینده آن، ساختار سنی، ازدواج و طلاق. مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۳). نتایج طرح هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستایی سال ۱۴۰۲. مرکز آمار ایران.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۱). رصد رفتارها و نگرش‌های ایرانیان در موضوع فرزندآوری. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۰). قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، مصوب ۱۴۰۰/۷/۲۴، تأییدشده شورای نگهبان در ۱۴۰۰/۸/۱۰.

نجاتیان، محمدحسین؛ شریفی، منصور؛ ابراهیم‌پور، محسن؛ زنجانی، حبیب‌الله؛ بقایی سرابی، علی (۱۳۹۸). ملاحظاتی در نقد گذار دوم جمعیت‌شناختی با نگاه به ایران. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۴(۲۷): ۸۵–۱۱۳.
https://doi.org/10.22034/jpai.2020.43640

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی (۱۴۰۴). قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت بر اساس مطالعه تطبیقی.

Acemoglu, D., & Robinson, J.A. (2012). Why nations fail: the origins of power, prosperity, and poverty. Crown Business.

Acemoglu, D., & Robinson, J.A. (2019). The narrow corridor: states, societies, and the fate of liberty. Penguin Press.

Araral, E., Fritzen, S., Howlett, M., Ramesh, M., Wu, X. (2013). Routledge handbook of public policy. Routledge. https://doi.org/10.4324/9780203097571

Basten, S., Sobotka, T., Zeman, K. (2014). Future fertility in low-fertility countries (pp. 39–146). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780198703167.003.0003.

Bhattacharya, J., & Chakraborty, S. (2012). Fertility choice under child mortality and social norms. *Economics Letters,* 115(3): 338–341. https://doi.org/10.1016/j.econlet.2011.11.029

Birkland, T.A. (2019). An introduction to the policy process: theories, concepts, and models of public policy making (5th ed.). Routledge.

Bongaarts, J. (1978). A framework for analyzing the proximate determinants of fertility. *Population and Development Review,* 4(1): 105–132. https://doi.org/10.2307/1972149.

Bongaarts, J., & Potter, R.G. (1983). Fertility, biology, and behavior: an analysis of the proximate determinants. Academic Press.

Bowen, G.A. (2009). Document analysis as a qualitative research method. *Qualitative Research Journal,* 9(2): 27–40. https://doi.org/10.3316/QRJ0902027.

Church, A.C., Ibitoye, M., Chettri, S., Casterline, J.B. (2023). traditional supports and contemporary disrupters of high fertility desires in sub-saharan africa: a scoping review. Reproductive Health, 20: 86. https://doi.org/10.1186/s12978-023-01627-7.

D'Addio, A.C., & d'Ercole, M.M. (2005). Policies, institutions and fertility rates: a panel data analysis for oecd countries. *OECD Economic Studies,* 2005(2): 7–45. https://doi.org/10.1787/eco_studies-v2005-art9-en.

Davis, K., & Blake, J. (1956). Social structure and fertility: an analytic framework. *Economic Development and Cultural Change,* 4(3): 211–235. https://doi.org/10.1086/449714.

Demeny, P. (2003). Population policy: a concise summary. Population Council. https://doi.org/10.31899/pgy6.1077

Dutta, A., Ward, K., Sharma, S. (2022). Funding of population policies and programs (pp. 509–524). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-031-02040-7_23

Dye, T.R. (2017). Understanding public policy (15th ed.). pearson. gbd 2021 fertility and forecasting collaborators (2024). global fertility in 204 countries and territories, 1950–2021, with forecasts to 2100: a comprehensive demographic analysis for the global burden of disease study 2021. *The Lancet,* 403(10440): 2057–2099. https://doi.org/10.1016/S0140-6736(24)00550-6.

George, A.L., & Bennett, A. (2005). Case studies and theory development in the social sciences. MIT Press .

Goldscheider, F., Bernhardt, E., Lappegård, T. (2015). The gender revolution: a framework for understanding changing family and demographic behavior. *Population and Development Review,* 41(2): 207–239. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2015.00045.x

Gray, E., Reimondos, A., Lazzari, E., Breunig, R., Steinhauser, R., Zhang, J., Biddle, N., Gray, M. (2022). Impacts of policies on fertility rates. Australian National University. https://population.gov.au/publications/research/impact-policies-fertility-rates

Haq, E. (1981). Changing institutional patterns and fertility decline in india. *Social Change,* 11(3–4): 23–26. https://doi.org/10.1177/0049085719810304

Howlett, M., Ramesh, M., Perl, A. (2020). studying public policy:

policy. in J.F. May & J.A. Goldstone (eds.), International handbook of population policies (pp. 551–570). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-031-02040-7_25.

North, D.C. (1990). Institutions, institutional change and economic performance. Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511808678

North, D.C. (1994). Economic performance through time. *American Economic Review,* 84(3): 359–368.

North, D.C. (2000). The new institutional economics and third world development. Routledge.

North, D.C., Wallis, J.J., Weingast, B.R. (2009). Violence and social orders: a conceptual framework for interpreting recorded human history. Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511575839

Rindfuss, R.R., & Choe, M.K (2016). Low fertility, institutions, and their policies: variations across industrialized countries. Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-32997-0

Schreier, M. (2012). Qualitative content analysis in practice. SAGE Publications .

Saldaña, J. (2021). The coding manual for qualitative researchers (4th ed.). SAGE Publications.

Schoen, R., & Hargens, L. (2020). Social capital, gender competition, and the resurgence of childlessness. in R. Schoen (ed.), Analyzing contemporary fertility (pp. 9–24). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-030-48519-1_2

Spéder, Z. (2016). Fertility decline and the persistence of low fertility in a changing policy environment: a hungarian case study. in R.R. Rindfuss & M.K. Choe (eds.), Low fertility, institutions, and their policies: variations across industrialized countries (pp. 165–194). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-32997-0_7

United Nations, Department of Economic and Social Affairs, Population Division. (2021). world population policies 2021: policies related to fertility. United Nations. https://www.un.org/development/desa/pd/content/world-population-policies-2021-policies-related-fertility

United Nations Population Fund (2019). Low fertility: a review of the determinants (working paper no. 2). UNFPA. https://www.unfpa.org/publications/low-fertility-review-determinants.

United Nations Population Fund (2025). The real fertility crisis: the pursuit of reproductive agency in a changing world (state of world population 2025). UNFPA. https://www.unfpa.org/swp2025

Williamson, O.E. (2000). The new institutional economics: taking stock, looking ahead. *Journal of Economic Literature,* 38(3): 595–613. https://doi.org/10.1257/jel.38.3.595.

van de Kaa, D.J. (1987). Europe's second demographic transition. *Population Bulletin,* 42(1): 1–59.

Zaidi, B., & Morgan, S.P. (2017). The second demographic transition theory: a review and appraisal. *Annual Review of Sociology*, 43: 473–492. https://doi.org/10.1146/annurev-soc-060116-053442

principles and processes (4th ed.). Oxford University Press.

Howlett, M., & Tosun, J. (Eds.). (2021). The Routledge handbook of policy styles. Routledge. https://doi.org/10.4324/9780429286322

Hu, C., & Zhang, H. (2024). Traditional family fertility values and performance evaluation of grassroots governments: evidence from the china family panel studies. *Humanities and Social Sciences Communications,* 11: 1577. https://doi.org/10.1057/s41599-024-03677-z

Kearney, M.S., & Levine, P.B. (2025). Why is fertility so low in high-income countries? (nber working paper no. 33989). National Bureau of Economic Research. https://doi.org/10.3386/w33989.

Kolk, M. (2021). Government transfers to parents and population policy in a global perspective: an economic demographic perspective. *The Journal of Development Studies,* 57(9): 1483–1498. https://doi.org/10.1080/00220388.2021.1915480.

Kraft, M.E., & Furlong, S.R. (2020). Public policy: politics, analysis, and alternatives (7th ed.). CQ Press.

Lesthaeghe, R. (1995). The second demographic transition in western countries: an interpretation. in k.o. mason & a.m. jensen (eds.), gender and family change in industrialized countries (pp. 17–62). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780198289708.003.0002.

Lesthaeghe, R. (2010). The unfolding story of the second demographic transition. *Population and Development Review,* 36(2): 211–251. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2010.00328.x

Lutz, W., Sobotka, T., Zeman, K. (2024). Evaluating pronatalist policies with tfr brings misleading conclusions: examples from hungary. N-IUSSP. https://www.niussp.org/fertility-and-reproduction/evaluating-pronatalist-policies-with-tfr-brings-misleading-conclusions-examples-from-hungary/

May, J.F. (2015). Population policies in europe. *L'Europe en Formation,* 377(3): 136–150. https://doi.org/10.3917/eufor.377.0136.

May, J.F., & Goldstone, J.A. (2022). International handbook of population policies. Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-031-02040-7

McDonald, P. (2000). Gender equity, social institutions and the future of fertility. *Journal of Population Research,* 17(1): 1–16. https://doi.org/10.1007/BF03029445.

McDonald, P. (2007). The emergence of low fertility as a policy issue. *Asia-Pacific Population Journal,* 22(2): 5–9. https://doi.org/10.18356/38775726-en.

McDonald, P. (2013). Societal foundations for explaining low fertility: gender equity. *Demographic Research,* 28: 981–994. https://doi.org/10.4054/DemRes.2013.28.34.

McNicoll, G. (1980). Institutional determinants of fertility change. *Population and Development Review,* 6(3): 441–462. https://doi.org/10.2307/1972410.

McNicoll, G. (1985). The nature of institutional and community effects on demographic behaviour: a discussion. in J.B. Casterline (ed.), The collection and analysis of community data (pp. 177–184). International Statistical Institute.

McNicoll, G. (1994). Institutional analysis of fertility. in k. lindahl-kiessling & h. landberg (eds.), population, economic development, and the environment (pp. 199–230). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780198289500.003.0008

McNicoll, G. (2009). Legacy, policy, and circumstance in fertility transition. *Population and Development Review,* 35(4): 777–795. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2009.00308.x

Ménard, C., & Shirley, M.M. (2022). Advanced introduction to new institutional economics. Edward Elgar Publishing. https://doi.org/10.4337/9781789904499

Mudrazija, S., & Angel, J.L. (2022). Population aging and public

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

From Social Obligation to Individual Choice: How Individualism Shapes Kharazmi University Students' Attitudes toward Singlehood

Zeinab Kaveh Firouz[1]*, Reza Safari Shali[2], Zahra Khadem Hosseini[3]

[1] *Associate Professor of Demography, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.*
[2] *Associate Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.*
[3] *Master's degree in Social Sciences Research, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 13 February 2026
Revised: 27 August 2026
Accepted: 27 August 2026
Published: 20 September 2026

Keywords:
Single life,
Individualism,
Marriage,
Students,
Kharazmi university.

ABSTRACT

This study aims to examine the relationship between individualism and students' attitudes toward single life. Data were collected through a survey method using a standardized questionnaire administered to a sample of 400 university students. The results of the correlation analysis indicate a positive and statistically significant relationship between individualism and attitudes toward single life, such that a stronger orientation toward individualistic values is associated with more favorable attitudes toward single life. The findings further show that individualism, with a standardized beta coefficient of 0.220, is the most important and strongest predictor of attitudes toward single life among the variables included in the model. These results suggest that students' attitudes toward single life are shaped less by structural, economic, or educational constraints and more by profound value changes, the strengthening of individual autonomy, and the process of individualization of lifestyle choices in contemporary Iranian society. Overall, the findings indicate that single life among students can be analyzed not merely as a transitional condition, but as a reflective and meaningful choice. Accordingly, policymaking in the fields of family and youth should move beyond coercive approaches and focus on enhancing students' capacities for informed decision-making regarding marriage, through the development of university-based educational and counseling programs and the design of flexible social supports that are not conditional on marital status.

Introduction

The institution of the family, as one of the most fundamental structures of cultural and social reproduction, has undergone extensive transformations in recent decades. In contemporary Iranian society, shifting marriage patterns and the increasing age of entry into shared life are no longer merely the product of structural constraints or economic pressures; rather, they reflect profound value and cultural shifts within the underlying layers of society. A pivotal element of these transformations is the proliferation of "Individualism"—an orientation that emphasizes personal independence, autonomy in decision-making, and the prioritization of individual interests and goals over collective obligations and traditional norms. Within this context, single life has evolved from a transitional state or an involuntary consequence of missing marriage opportunities into a reflexive choice and a legitimate lifestyle for the realization of the independent self. The present study aims to analyze the role of individualism in shaping the attitudes of Kharazmi University students toward single life. Framed within the theories of late modernity—specifically Anthony Giddens' "Transformation of Intimacy," Ulrich Beck's "Individualization,"

*Corresponding author: Zeinab Kaveh Firouz. Associate Professor of Demography, Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.
E-mail address: *zkaveh@khu.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Kaveh Firouz, Z., Safari Shali, R., Khadem Hosseini, Z. (2026). From social obligation to individual choice: how individualism shapes Kharazmi university students' attitudes toward singlehood. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 139-154.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.575572.1336

and Ronald Inglehart's "Value Change"—this study seeks to explain the hypothesis that the shift in the value system from collectivism toward individualism leads to an increasing acceptance of singlehood as a meaningful existential option. Essentially, this research analyzes how attitudes toward single life are formed through the interaction of three analytical levels: structural-economic, cultural-axiological, and individual agency.

Methodology and Data

This study was conducted within a positivist paradigm using a deductive strategy and a quantitative (survey) method. The data collection tool was a standardized questionnaire designed to measure the variables of "Individualism" (13 items), "Attitudes Toward Single Life" (22 items), and "Socio-Economic Status" (a composite index of 4 indicators, including parental education, father's occupation, and household income). The validity and reliability of the instrument were confirmed through face validity by experts and the calculation of Cronbach's alpha during the pilot phase. The statistical population consisted of all undergraduate, master's, and doctoral students at Kharazmi University. Using Cochran's formula, the sample size was determined to be 400 participants, selected through a multi-stage probability sampling method (stratified and random). The collected data were analyzed using SPSS version 27. To examine the relationships between variables, Pearson correlation, comparative tests, multiple linear regression, and Path Analysis were employed to accurately explain the direct and indirect effects of the predictor variables on the dependent variable (attitudes toward single life).

Findings

The statistical analysis revealed a positive and significant relationship between individualism and attitudes toward single life. In the regression analysis, the extracted model, with a coefficient of determination (0.327), indicated that approximately 33 percent of the variance in attitudes toward single life is explained by the included variables. Key findings demonstrate that individualism, with a standardized beta coefficient of 0.220, is the strongest and most important predictor in the model, exerting a direct and positive effect on attitudes toward single life. Conversely, socio-economic status had a direct, negative, and significant effect on attitudes toward single life (beta = -0.147), suggesting that an increase in socio-economic standing is associated with a decrease in positive attitudes toward singlehood. Comparative analyses further indicated that men hold more positive attitudes toward single life than women, and a significant difference exists across academic levels, although academic level did not have a significant direct effect in the regression model. Path analysis confirmed that the effect of academic level on attitudes toward single life is indirect and is mediated through the variable of individualism. Furthermore, the effect of socio-economic status on individualism was very weak (beta = -0.04), indicating that the role of this variable in shaping attitudes toward single life is primarily direct, and the mediating role of individualism in this relationship is limited.

Discussion and Conclusion

The findings of the present study suggest that students' attitudes toward single life cannot be explained solely by structural or economic factors; instead, these attitudes are heavily influenced by "individualization" and value shifts. The predominance of individualism in explaining these attitudes indicates that, within the student community, marriage has shifted from an institutional and identity-based obligation to one "option" among many. These results align with Inglehart's theory of "Value Change," suggesting that as society moves toward post-materialist values, independence and self-actualization take precedence over traditional commitments. The lack of a significant relationship between age and attitudes toward single life further indicates a rupture from classical bio-age patterns. Ultimately, this research concludes that single life among students is not a forced condition or a failure, but rather a conscious and reflexive choice to manage life risks and achieve individual freedom. Accordingly, given the significance of the institution of family and marriage in Iranian society, it is suggested that supportive and cultural policies for youth shift away from coercive, mandate-driven approaches. Instead, they should focus on enhancing students' empowerment in informed decision-making and expanding social supports that are not conditional upon marital status.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

از الزام اجتماعی تا انتخاب فردی: نقش فردگرایی در شکل‌گیری نگرش دانشجویان دانشگاه خوارزمی نسبت به زندگی مجردی

زینب کاوه فیروز[1*]، رضا صفری شالی[2]، زهرا خادم حسینی[3]

[1] دانشیار جمعیت‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
[2] دانشیار جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
[3] کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۲۴
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۶/۰۵
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۵
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۲۹

کلیدواژه‌ها:
زندگی مجردی،
فردگرایی،
ازدواج،
دانشجویان،
دانشگاه خوارزمی.

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی رابطه فردگرایی با نگرش دانشجویان به زندگی مجردی انجام شده است. داده‌ها از طریق روش پیمایش و با استفاده از پرسشنامه استاندارد از نمونه‌ای متشکل از ۴۰۰ نفر از دانشجویان گردآوری شد. نتایج آزمون همبستگی نشان داد که بین فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی رابطه‌ای مثبت و معنادار وجود دارد، به‌گونه‌ای که افزایش گرایش به ارزش‌های فردگرایانه با نگرش مثبت‌تر به زندگی مجردی همراه است. یافته‌های تحقیق نشان داد فردگرایی با ضریب بتای استاندارد شده ۰/۲۲۰ مهم‌ترین و قوی‌ترین متغیر پیش‌بین نگرش به زندگی مجردی در میان متغیرهای واردشده به مدل است. این نتایج بیانگر آن است که نگرش دانشجویان به زندگی مجردی بیش از آنکه صرفاً واکنشی به محدودیت‌های ساختاری، اقتصادی یا تحصیلی باشد، بازتابی از تغییرات عمیق ارزشی، تقویت خودمختاری فردی و فرایند فردی‌شدن انتخاب‌های سبک زندگی در جامعه معاصر ایران است. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که زندگی مجردی در میان دانشجویان را می‌توان نه صرفا به‌عنوان وضعیتی گذرا، بلکه به‌مثابه انتخابی بازاندیشانه و معنادار تحلیل کرد. براین‌اساس، سیاست‌گذاری در حوزه خانواده و جوانان باید به‌جای رویکردهای الزام‌محور، بر تقویت توانمندی دانشجویان در تصمیم‌گیری آگاهانه درباره ازدواج تمرکز کند. امری که از طریق توسعه برنامه‌های آموزشی و مشاوره‌ای دانشگاهی و طراحی حمایت‌های اجتماعی انعطاف‌پذیر و غیرمشروط به وضعیت تأهل قابل تحقق است.

مقدمه

نهاد خانواده، به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی، در طول تاریخ بشر همواره نقشی محوری در بازتولید فرهنگی، تربیت نسل‌های آینده و ایجاد انسجام اجتماعی ایفا کرده است. بااین‌حال، در دهه‌های اخیر، تحولات گسترده‌ای در ساختار، کارکرد و جایگاه این نهاد در جوامع مختلف رخ داده است. گسترش فرآیند جهانی‌شدن، رشد سریع فناوری‌های ارتباطی، تحولات اقتصادی و فرهنگی و ظهور ارزش‌های مدرن، به‌ویژه فردگرایی، از جمله عواملی هستند که بازتعریف مفاهیمی چون ازدواج، خانواده و روابط انسانی را رقم زده‌اند (Inglehart & Welzel, 2005). فردگرایی که ریشه در فرهنگ‌های غربی دارد، در جوامع مدرن به ارزش غالب بدل شده است؛ پدیده‌ای که بر آزادی

*نویسنده مسئول: زینب کاوه فیروز. دانشیار جمعیت‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: zkaveh@khu.ac.ir

استناد به این مقاله: کاوه فیروز، زینب؛ صفری شالی، رضا؛ خادم حسینی، زهرا (۱۴۰۵). از الزام اجتماعی تا انتخاب فردی: نقش فردگرایی در شکل‌گیری نگرش دانشجویان دانشگاه خوارزمی نسبت به زندگی مجردی. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۳۹-۱۵۴.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.575572.1336

فردی، استقلال در تصمیم‌گیری، خودتحققی و اولویت منافع شخصی بر تعهدات جمعی تأکید دارد (Triandis, 1995). این رویکرد از یک‌سو زمینه‌ساز رشد خلاقیت، نوآوری و آزادی‌های فردی بوده و از سوی دیگر، موجب تضعیف پیوندهای سنتی و دگرگونی در نهادهایی مانند خانواده شده است (Kagitcibasi, 2007).

در سطح جهانی، به‌ویژه در جوامع پساصنعتی، این روندهای فرهنگی موجب تغییرات اساسی در نگرش به ازدواج شده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ازدواج دیگر الزامی اجتماعی تلقی نمی‌شود و بسیاری از افراد به انتخاب‌های جایگزینی چون زندگی مجردی، زندگی مشترک بدون ازدواج و فرزندآوری خارج از چارچوب ازدواج روی آورده‌اند (DePaulo, 2006; Cherlin, 2004). در این جوامع، تأخیر در ازدواج و رشد فزاینده خانواده‌های تک‌نفره، همگی نشانگر اثرات ساختاری و فرهنگی فردگرایی بر نهاد خانواده هستند.

در جامعه ایران نیز، هرچند فرهنگ سنتی و دینی برای دهه‌ها بر الگوهای رفتاری حاکم بوده، اما تحولات نوین اجتماعی به‌ویژه در میان نسل جوان، نشانه‌های روشنی از فاصله‌گیری از ارزش‌های جمع‌گرایانه و گرایش به فردگرایی را نشان می‌دهد. گسترش تحصیلات عالی، افزایش شهرنشینی و توسعه فناوری‌های ارتباطی، موجب تقویت استقلال فردی و تغییر نگرش نسل جدید نسبت به ازدواج شده است. این تحولات در آمارهای رسمی نیز منعکس شده است؛ به‌طوری‌که بر اساس گزارش‌های مرکز آمار ایران (۱۴۰۰)، میانگین سن اولین ازدواج برای مردان به حدود ۲۸/۵ سال و برای زنان به حدود ۲۴/۳ سال رسیده است. علاوه‌براین، کاهش تمایل به ازدواج در سطح کلان به‌گونه‌ای است که تعداد ازدواج‌های ثبت‌شده در سال ۱۴۰۲ به ۴۸۱۳۹۴ مورد کاهش یافته که کمترین میزان در حدود دو دهه اخیر محسوب می‌شود (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۲). این تغییرات را می‌توان بازتابی از تحول تدریجی نگرش‌ها و بازتعریف نقش ازدواج در سبک زندگی نسل جدید دانست.

در این میان، فردگرایی به‌عنوان یکی از شاخص‌های کلیدی مدرنیته، نقش مهمی در بازتعریف ارزش‌ها و ترجیحات سبک زندگی ایفا می‌کند (Giddens, 2002). دانشجویان به‌عنوان یکی از گروه‌های مرجع و پیشرو در تحولات ارزشی، بیش از سایر گروه‌های اجتماعی در معرض گفتمان‌های فردگرایانه قرار دارند. تجربه زیست دانشگاهی، دسترسی گسترده به رسانه‌ها و تاکید بر خود تحققی، می‌تواند نگرش آنان را نسبت به زندگی مجردی به‌عنوان یک سبک زندگی مطلوب، مستقل و حتی ترجیحی تقویت کند (Arnett, 2000). در این چارچوب، زندگی مجردی نه لزوماً به‌مثابه مرحله‌ای گذرا یا یک شکست، بلکه به‌عنوان فرصتی برای رشد فردی، آزادی عمل و تحقق «خود مستقل» معنا می‌یابد.

بنابراین، درحالی‌که ازدواج در جامعه ایران همچنان از جایگاه ارزشی بالایی برخوردار است، اما شواهد نشان می‌دهد که نگرش جوانان، به‌ویژه دانشجویان، درحال‌گذار از الگوهای سنتی به سوی پذیرش تجرد به‌عنوان یک گزینه زیستی معنادار است. باتوجه‌به رشد سریع فردگرایی در ایران و تأثیر آن بر نهاد خانواده، مطالعه رابطه بین این پدیده و نگرش به زندگی مجردی در میان جوانان، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد. چنین پژوهشی می‌تواند هم به شناخت تحولات فرهنگی نسل جدید کمک کند و هم در طراحی سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی متناسب با واقعیت‌های جامعه مؤثر باشد. ازاین‌رو هدف مقاله حاضر آن است که با تمرکز بر مفهوم فردگرایی، به تحلیل نقش آن در شکل‌گیری نگرش دانشجویان نسبت به زندگی مجردی بپردازد.

مبانی نظری

تغییر در الگوهای تشکیل خانواده و بازنگری در مفاهیم مربوط به ازدواج و تجرد، یکی از برجسته‌ترین پدیده‌های اجتماعی در جوامع معاصر است. برای درک ریشه‌های این تحولات، ضروری است که ابتدا چارچوب‌های نظری حاکم بر مفاهیم فردیت و انتخاب در دنیای مدرن بررسی شوند و سپس، این مبانی با یافته‌های تجربی در بستر جامعه ایران تطبیق داده شوند. در واقع، تحلیل نگرش نسل جدید به زندگی مجردی، نیازمند گذار از نگاه‌های ساده‌انگارانه به سوی رویکردی است که میان ساختارهای کلان و ارزش‌های خرد پیوندی برقرار سازد.

در این بخش، به‌منظور تبیین نظری رابطه میان فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی در میان دانشجویان، از رویکردی ترکیبی استفاده شده که بر پایه سه نظریه کلیدی در حوزه جامعه‌شناسی تحولات فرهنگی و جمعیتی و همچنین روان‌شناسی اجتماعی فرهنگی استوار است: نظریه نوسازی، نظریه گذار دوم جمعیتی و نظریه دگرگونی ارزش‌ها. همچنین دیدگاه فردی شدن، نظریه تحول صمیمیت، نظریه فردی شدن، نظریه مدرنیته سیال و روابط سیال به‌عنوان نظریه‌پرداز برجسته در حوزه فردگرایی فرهنگی به‌عنوان نظریات پشتیبان در این مطالعه مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

نظریه نوسازی: گود[1] (۱۹۶۳) معتقد است که فرآیند نوسازی و صنعتی‌شدن، ساختار خانواده را از شکل سنتی به شکل هسته‌ای و فردگرا تغییر داده است. در این تحول، انتخاب‌های فردی اهمیت یافته‌اند و نگرش به ازدواج و زندگی مجردی نیز از تعهدات جمعی به انتخاب‌های شخصی متمایل شده است. این نظریه به خوبی می‌تواند ارتباط فردگرایی با افزایش پذیرش سبک زندگی مجردی را تبیین کند. به اعتقاد ویلیام گود، تغییر در ارزش‌ها و نگرش‌ها نسبت به خانواده و

[1] Goode

ازدواج نیز به‌عنوان یک عامل کلیدی در تحولات خانواده محسوب می‌شود. وی معتقد است که با پیشرفت‌های صنعتی و مدرنیزاسیون، خانواده‌ها به سمت ساختارهای هسته‌ای حرکت می‌کنند. این تغییر به دلیل نیاز به جابجایی جغرافیایی برای کار و همچنین تغییر در نقش‌های اجتماعی و اقتصادی اعضای خانواده است. تحلیل ویلیام گود در نظریه نوسازی به بررسی پیچیدگی‌های زندگی مجردی جوانان و تأثیرات جنسیتی آن می‌پردازد. او به‌ویژه بر این نکته تأکید دارد که نوسازی نه تنها به تغییرات اجتماعی و اقتصادی منجر می‌شود، بلکه بر هویت، روابط اجتماعی و تجربیات فردی جوانان نیز تأثیر عمیقی دارد (Giddens, 1992).

نظریه گذار دوم جمعیتی[1]: نظریه گذار دوم جمعیتی به تحلیل تغییرات عمیق در الگوهای جمعیتی و اجتماعی در جوامع مدرن می‌پردازد. این نظریه توسط محققانی چون رونالد اینگلهارت توسعه یافته و به بررسی عواملی می‌پردازد که منجر به تغییرات اساسی در رفتارهای جمعیتی، از جمله ازدواج، زادوولد و زندگی مجردی می‌شود. یکی از بنیادهای این نظریه، تغییر در ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی است. به‌خصوص فردگرایی و تأکید بر خودمختاری و استقلال به‌عنوان ارزش‌های مرکزی در جوامع مدرن مطرح می‌شود. این تغییرات فرهنگی منجر به کاهش تمایل به ازدواج در سنین پایین و افزایش تمایل به زندگی مجردی می‌شود (Inglehart & baker, 2000). یکی از مهم‌ترین تغییراتی که در سطح خانواده در ارتباط با گذار جمعیتی دوم توسط(Lesthaeghe & van de Kaa, 1986) بر آن تأکید می‌شود، افزایش قابل‌ملاحظه زوج زیستی (زندگی مشترک زن و مرد خارج از ازدواج رسمی) است. در جوامع پسامدرن که زنان حق انتخاب سبک زندگی‌شان را پیداکرده‌اند، نسبت قابل‌ملاحظه‌ای از زنان در این جوامع در انتخاب سبک زندگی‌شان، اشتغال حرفه‌ای را بر فرزندپروری ترجیح می‌دهند. تغییر از خانواده گسترده به هسته‌ای، تغییر از خانواده‌گرایی به فردگرایی، نشانه تغییر در نگرش به ازدواج و تشکیل خانواده است و ارزش فرزند و فرزندآوری تغییر یافته است (سرایی و اوجاقلو، ۱۳۹۲؛ Lesthaeghe, 2010).

نظریه دگرگونی ارزشی اینگلهارت: اینگلهارت[2] (۲۰۰۰) بر این باور است که با افزایش امنیت اجتماعی و اقتصادی، ارزش‌های مادی به ارزش‌های فردگرایانه و فرامادی تغییر می‌یابند. در این چارچوب، فردگرایی نه تنها افزایش می‌یابد، بلکه نگرش افراد نسبت به نهادهایی مانند ازدواج نیز دگرگون می‌شود. از این منظر، زندگی مجردی می‌تواند بازتابی از ارزش‌های جدید باشد که بر استقلال، خودمختاری و تحقق شخصی تأکید دارد. اما تحولات فرهنگی ذاتا از دگرگونی‌های محیطی که ایجاد کننده آن هستند، دیرتر صورت می‌گیرد و عقب می‌ماند. از نظر اینگلهارت صنعتی‌شدن و مدرنیزه‌شدن دو مفهوم کلیدی در تغییرات اجتماعی به حساب می‌آیند. در دیدگاه او مفهوم اصلی مدرنیزاسیون این است که صنعتی‌شدن، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی به دنبال دارد. انتقال از جامعه ماقبل صنعتی به جامعه صنعتی سبب تغییراتی در تجربه افراد و دیدگاه‌های آن‌ها می‌شود و ایجاد جامعه فراصنعتی، محرک پیدایش دیدگاه‌های جهانی و تاکید بر خرد ابزاری و تضعیف ارزش‌های سنتی می‌شود. در واقع، اینگلهارت در کار خود حضور مجموعه‌ای از تغییرات در سطح نظام را باعث تغییرات در سطح فردی و به‌همین‌ترتیب پیامدهایی برای نظام می‌داند (حقیقتیان و دارابی، ۱۳۹۴: ۶۷-۶۶). درحالی‌که مرحله فراصنعتی، رهایی بخشی از اقتدار را به همراه دارد. صنعتی‌شدن جوامع بر شبیه‌سازی برونداد مادی به‌عنوان بهترین شیوه حداکثر کردن رفاه انسانی متمرکز است. این استراتژی به‌طوراساسی در کاهش گرسنگی و افزایش امید زندگی موفق بود، اما در جوامع فراصنعتی نتایج تضعیف شده‌ای را ایجاد کرد. مدرنیزاسیون فراصنعتی نوعی دگرگونی بنیادی در استرتژی‌های اقتصادی از پیشینه ساختن استانداردهای مادی زندگی به پیشینه ساختن رفاه به وسیله تغییرات سبک زندگی را به همراه آورده است (Inglehart & Welzel, 2005). از نظر اینگلهارت، افزایش امنیت اجتماعی سبب نوعی تغییر ارزش به سمت ارزش‌های سکولار، تحمل بیشتر، فزونی مدارای اجتماعی، اعتماد، آسایش ذهنی و دید فرامادی می‌شود. درحالی‌که اضمحلال اقتصادی و اجتماعی، جامعه را در جهت مخالف سوق می‌دهد. از لحاظ نظری، افزایش سطح امنیت اجتماعی عامل اصلی تغییر ارزش‌های بین نسلی است؛ چرا که نسل‌ها از حافظه‌ای جمعی برخوردارند که در سال‌های اولیه زندگی آنان شکل می‌گیرد. از نظر وی، مردم جوامع پیشرفته صنعتی در دو گروه جای می‌گیرند. گروه اول، افرادی که اولویت اصلی‌شان، خواسته‌های سنتی امنیت اقتصادی و جانی است و گروه دیگر که اولویت مهم‌شان، خواسته‌های غیرمادی همچون جامعه‌ای انسانی‌تر و بیش‌تر مشارکت‌جویانه که در آن آراء و اندیشه‌ها، بیان عقیده و علائق زیبایی‌شناختی بسیار با ارزش‌تر هستند، می‌باشد. این موضوع ثابت می‌کند که ارزش‌های فرامادی ابتدا در میان جوانان پدیدار گردیده و به مرور زمان در میان جمعیت بزرگسالان نفوذ کرده است (Inglehart & baker, 2000).

تریاندیس[3] (۱۹۹۵) فردگرایی را به‌عنوان تأکید بر استقلال فردی و تحقق خواسته‌ها و نیازهای شخصی معرفی می‌کند. در جوامع فردگرا، زندگی فردی بر زندگی گروهی اولویت دارد و انتخاب‌های شخصی نظیر

[1] Second Demographic Transition
[2] Inglehart
[3] Triandis

زندگی مجردی به‌عنوان یک انتخاب آزادانه و نشانه‌ای از استقلال پذیرفته می‌شود. در مقابل، در جوامع جمع‌گرا، فرد به نیازهای اجتماعی و خانوادگی توجه بیشتری دارد و بر همبستگی گروهی تأکید می‌شود. تریاندیس (۱۹۹۵) بیان می‌کند که در جوامع فردگرا، زندگی مجردی معمولا به‌عنوان یک انتخاب شخصی مثبت تلقی می‌شود.

نظریه «فردی‌شدن» اولریش بک: بک در نظریه فردی‌شدن، استدلال می‌کند که در جوامع مدرن، افراد به‌تدریج از چارچوب‌های سنتی نظم اجتماعی ــ مانند طبقه، خانواده گسترده، نقش‌های جنسیتی و الگوهای از پیش تعیین‌شده زندگی ــ رها می‌شوند و ناگزیر می‌گردند زندگی‌نامه شخصی خود را به‌صورت فعالانه طراحی کنند. به باور بک، ازدواج، فرزندآوری و حتی مجردی دیگر سرنوشت‌های اجتماعی تثبیت‌شده نیستند، بلکه به انتخاب‌هایی فردی تبدیل شده‌اند که هر فرد باید مسئولیت پیامدهای آن‌ها را بر عهده بگیرد (Beck, 2002).

نظریه «تحول صمیمیت» آنتونی گیدنز: گیدنز با طرح نظریه «تحول صمیمیت» استدلال می‌کند که در بستر مدرنیته متأخر، روابط صمیمی از چارچوب‌های سنتی، هنجاری و نهادی فاصله‌گرفته و به روابطی بازاندیشانه و انتخابی تبدیل شده‌اند. به‌زعم او، ازدواج و روابط عاطفی دیگر بر پایه الزام اجتماعی، فشار خانوادگی یا نقش‌های از پیش تعیین‌شده استوار نیستند، بلکه استمرار آن‌ها به میزان رضایت، گفت‌وگوی متقابل و تحقق فردی طرفین وابسته است. گیدنز این نوع رابطه را «رابطه ناب» می‌نامد؛ رابطه‌ای که تنها تا زمانی تداوم می‌یابد که برای هر دو طرف معنادار و رضایت‌بخش باشد و در صورت فقدان این شرایط، قابل ترک تلقی می‌شود (Giddens, 1992). در چنین چارچوبی، فرد مدرن درگیر «پروژه بازاندیشانه خود» است؛ بدین‌معناکه به‌طور مداوم هویت، اهداف زندگی و شیوه‌های زیستن خود را بازتعریف می‌کند. ازاین‌منظر، زندگی مجردی می‌تواند نه به‌عنوان وضعیتی موقتی یا مسئله‌دار، بلکه به‌عنوان بخشی از پروژه ساختن خویشتن و تحقق فردی فهم شود (Giddens, 1992).

نظریه «مدرنیته سیال و روابط سیال» زیگمونت باومن: باومن با طرح مفهوم «مدرنیته سیال» بر این نکته تأکید می‌کند که در جوامع معاصر، ساختارهای اجتماعی، هویت‌ها و روابط انسانی دچار سیالیت، ناپایداری و موقتی‌شدن شده‌اند. به‌زعم او، روابط عاطفی و خانوادگی نیز از این منطق سیال مستثنی نیستند و پیوندهای انسانی به‌جای تعهدات بلندمدت و پایدار، به ارتباطاتی شکننده و قابل گسست تبدیل شده‌اند. باومن معتقد است که در چنین شرایطی، ازدواج به‌عنوان نهادی مبتنی بر تعهد دائمی، برای بسیاری از جوانان پرهزینه و پرریسک تلقی می‌شود (Bauman, 2003). در منطق روابط سیال، افراد تمایل دارند آزادی فردی، استقلال و امکان خروج از رابطه را بر امنیت نهادی و تعهد بلندمدت ترجیح دهند. باومن نشان می‌دهد که بسیاری از جوانان، مجردی را نه نشانه شکست در روابط، بلکه راهی برای حفظ کنترل فردی بر زندگی و اجتناب از تعهدات محدودکننده می‌دانند (Bauman, 2003).

مجموعه نظریه‌هایی که در این پژوهش به‌کار گرفته شده‌اند، همگی بر یک دگرگونی بنیادین در منطق کنش‌های فردی و خانوادگی در جوامع معاصر دلالت دارند؛ دگرگونی‌ای که می‌توان آن را گذار از نظم اجتماعی «هنجاری–الزامی» به نظم «انتخابی–بازاندیشانه» دانست. نظریه نوسازی و نظریه گذار دوم جمعیتی، بسترهای ساختاری این تحول را توضیح می‌دهند و نشان می‌دهند که توسعه اقتصادی، گسترش آموزش عالی، شهرنشینی، اشتغال زنان و امنیت نسبی معیشتی، به تضعیف الگوهای سنتی ازدواج و خانواده و ظهور اشکال متنوع زیستن، از جمله زندگی مجردی، منجر شده است. در این چارچوب، ازدواج از یک ضرورت اجتماعی به یکی از گزینه‌های ممکن زندگی بدل می‌شود و زمان، معنا و کارکرد آن دستخوش بازتعریف می‌گردد.

در سطح فرهنگی-ارزشی، نظریه تغییرات ارزشی اینگلهارت و نظریه فردگرایی تریاندیس تبیین می‌کنند که چگونه حرکت از ارزش‌های مادی و جمع‌گرایانه به ارزش‌های فرامادی، خودابرازگر و فردگرایانه، نگرش افراد به ازدواج و مجردی را تغییر می‌دهد. براساس‌این دیدگاه‌ها، افزایش اهمیت استقلال فردی، خودتحقق‌بخشی، انتخاب آزادانه سبک زندگی و اولویت رضایت شخصی، موجب می‌شود مجردی نه به‌عنوان یک وضعیت کمبود یا انحراف، بلکه به‌مثابه سبک زندگی مشروع و معنادار درک شود. به‌ویژه در میان دانشجویان، که در معرض سرمایه فرهنگی، عقلانیت انتقادی و افق‌های متنوع زیستی قرار دارند، فردگرایی افقی و عمودی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در نگرش مثبت به زندگی مجردی ایفا کند. در سطح روابط صمیمی و تجربه زیسته، نظریه تحول صمیمیت گیدنز، نظریه فردی‌شدن بک و نظریه مدرنیته سیال باومن، منطق کنش فردی را تکمیل می‌کنند. گیدنز نشان می‌دهد که روابط عاطفی در مدرنیته متأخر به روابطی بازاندیشانه و مشروط به رضایت متقابل تبدیل شده‌اند؛ بک بر مسئولیت فردی در ساخت «زندگی‌نامه انتخابی» تأکید می‌کند؛ و باومن بر سیالیت، شکنندگی و نااطمینانی روابط انسانی انگشت می‌گذارد. در ترکیب این دیدگاه‌ها، زندگی مجردی را می‌توان راهبردی عقلانی، هویتی و عاطفی برای مدیریت ریسک، حفظ آزادی فردی و کنترل بر پروژه زندگی دانست.

پیشینه پژوهش

مطالعات داخلی و خارجی نشان می‌دهند که تغییر نگرش نسبت به ازدواج و مجردی را نمی‌توان صرفاً به عوامل اقتصادی نسبت داد و

عوامل فرهنگی، ارزشی و سبک زندگی نیز در این زمینه اهمیت دارند. بااین‌حال، یافته‌های پژوهش‌ها یکسان نیستند و مجردی را نمی‌توان پدیده‌ای ذاتا مثبت یا منفی تلقی کرد.

در مطالعات داخلی، تاج‌بخش و محمدی (۱۳۹۹) در بررسی دلایل گرایش جوانان به زندگی مجردی، نقش عواملی همچون اعتقادات دینی، سطح انتظارات، لذت‌بردن از تجرد، وضعیت تحصیلی و شغلی و شکاف نسلی را برجسته کردند. اصغری و پارسامهر (۱۳۹۹) نیز در مطالعه رابطه فردگرایی و عرفی‌شدن در میان دانشجویان نشان دادند که گرایش‌های فردگرایانه با بازتعریف برخی نهادهای سنتی، از جمله خانواده و ازدواج ارتباط دارد. علیزاده و تقوی (۱۳۹۹) نیز نشان دادند که بخشی از جوانان تحصیل‌کرده، مجردی را نه به‌عنوان شکست، بلکه به‌عنوان یکی از انتخاب‌های قابل قبول زندگی ارزیابی می‌کنند. یوسفی و کرمی (۱۳۹۷) در مطالعه فردگرایی و نگرش به نقش‌های خانوادگی در میان دانشجویان دریافتند که افراد دارای فردگرایی بیشتر، نگرش انعطاف‌پذیرتری نسبت به نقش‌های سنتی ازدواج، تشکیل خانواده و فرزندآوری دارند. همچنین احمدی و همکاران (۱۳۹۵) نشان دادند که گسترش سبک‌های زندگی غیرسنتی در میان جوانان می‌تواند پذیرش مجردی به‌عنوان یکی از گزینه‌های سبک زندگی را افزایش دهد. سراج‌زاده و رستمی (۱۳۹۲) نیز رابطه میان افزایش گرایش‌های فردی و پذیرش سبک‌های زندگی مستقل را موردتوجه قرار داده و خودتحققی، آزادی و استقلال را از معانی مهم مجردی در میان جوانان دانسته‌اند. در مطالعات خارجی نیز شواهدی در حمایت از اهمیت عوامل ارزشی و معنایی زندگی مجردی وجود دارد. آدامچیک (۲۰۱۷) میان مجردی داوطلبانه و اجباری تمایز قائل شده و بر اهمیت عاملیت فردی در تجربه مجردی تأکید کرده است. آپوستولو[1] و همکاران (۲۰۱۹) نیز نشان داده‌اند که تجربه مجردی می‌تواند تحت تأثیر شرایط و تجربیات رابطه‌ای متفاوت باشد. این یافته‌ها نشان می‌دهند که مجردی یک وضعیت همگن نیست و دلایل و معنای آن برای افراد مختلف متفاوت است. پژوهش بکمایر و جمیسون[2] (۲۰۲۴) نیز بر ضرورت توجه به تنوع تجربه مجردی در میان جوانان تأکید می‌کند. یافته‌های آنان نشان می‌دهد که مجردی صرفا دوره‌ای بین دو رابطه نیست و می‌تواند بخشی معنادار از تجربه رشد و روابط فرد باشد. در این مطالعه، دلایل ماندن در وضعیت مجردی به سه دسته کلی دلایل خودتقویت‌کننده، خود تضعیف‌کننده و فقدان علاقه تقسیم شده‌اند؛ بنابراین، تجربه مجردی را نمی‌توان صرفا با یک الگوی واحد توضیح داد. همچنین کیسلو[3] (۲۰۲۳) با تأکید بر هویت و تجربه اجتماعی مجردها، نشان می‌دهد که مجردی در پژوهش‌های جدید به تدریج به‌عنوان یک وضعیت اجتماعی متنوع و دارای معانی متفاوت موردتوجه قرار گرفته است.

در مجموع، مرور مطالعات نشان می‌دهند که نگرش نسبت به ازدواج و مجردی تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، اقتصادی، فرهنگی و ارزشی قرار دارد. بااین‌حال، بخش قابل‌توجهی از این مطالعات یا بر تاخیر در ازدواج و عوامل مؤثر بر آن تمرکز داشته‌اند یا فردگرایی را در کنار مجموعه‌ای از متغیرهای دیگر بررسی کرده‌اند و کمتر تلاش کرده‌اند رابطه میان فردگرایی و نگرش مثبت به زندگی مجردی را به‌عنوان یک رابطه نظری مشخص و در چارچوبی چندسطحی تبیین کنند. همچنین مرور این مطالعات نشان می‌دهد که سه نتیجه مهم قابل استخراج است. نخست، مجردی پدیده‌ای چندعلتی و ناهمگن **است** و هم عوامل ساختاری و هم عوامل فرهنگی و فردی در شکل‌گیری آن نقش دارند. دوم، فردگرایی و خودمختاری فردی از سازوکارهای مهم در بازتعریف ازدواج و سبک زندگی محسوب می‌شوند. سوم، با وجود افزایش مطالعات درباره تأخیر ازدواج و تغییرات خانواده، در پژوهش‌های داخلی هنوز رابطه میان فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی، به‌ویژه در جامعه دانشجویی، نیازمند بررسی منسجم‌تر است.

چارچوب نظری انتخابی

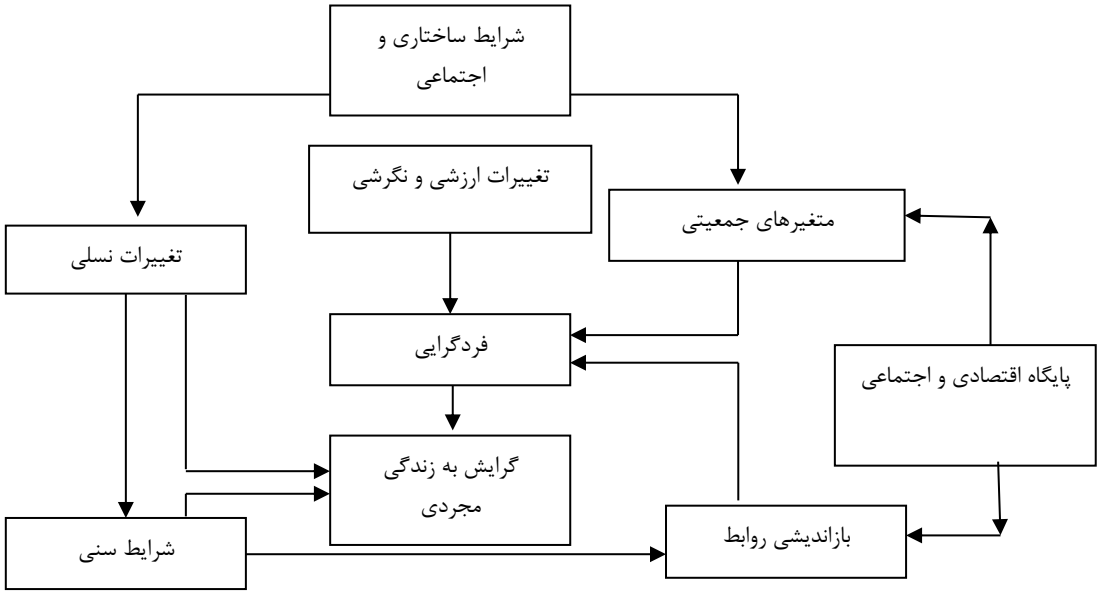
مرور ادبیات نشان می‌دهد که پژوهش‌های پیشین، هر یک بخشی از مسئله را مورد بررسی قرار داده‌اند. برخی مطالعات داخلی بر عوامل اقتصادی، اجتماعی و جمعیت‌شناختی تأخیر در ازدواج تمرکز کرده‌اند؛ برخی دیگر به تغییر نگرش جوانان نسبت به ازدواج و خانواده پرداخته‌اند و گروهی نیز رابطه فردگرایی با نگرش‌های خانوادگی را بررسی کرده‌اند. در مقابل، در ادبیات خارجی، ارتباط میان فردگرایی، خودمختاری، تحول روابط صمیمی و تجربه مجردی بیشتر موردتوجه قرار گرفته است. باوجوداین، خلأ اصلی آن است که رابطه میان فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی در میان دانشجویان ایرانی کمتر به صورت یک رابطه نظری و تجربی منسجم و در پیوند با تحولات جمعیت‌شناختی و فرهنگی بررسی شده است. به بیان دیگر، مطالعات موجود عمدتاً یا مجردی را پیامد عوامل ساختاری و اقتصادی درنظرگرفته‌اند یا تغییر ارزش‌ها و فردگرایی را جدا از نگرش به زندگی مجردی بررسی کرده‌اند. پژوهش حاضر تلاش می‌کند این دو حوزه را به یکدیگر پیوند دهد.

پژوهش حاضر در مقایسه با مطالعات مشابه قبلی زندگی مجردی را صرفاً پیامد ناخواسته تأخیر در ازدواج نمی‌داند، بلکه آن را به‌عنوان

[1] Apostolou & Esposito
[2] Beckmeyer & Jamison
[3] Kislev

نگرشی نسبت به یک سبک زندگی و یکی از گزینه‌های ممکن زندگی اجتماعی بررسی می‌کند. در این چارچوب، فردگرایی به‌عنوان متغیر تبیینی محوری در نظر گرفته می‌شود و ارتباط آن با نگرش به زندگی مجردی در جامعه دانشجویی مورد آزمون قرار می‌گیرد. از منظر ادبیات جمعیت‌شناسی ایران نیز اهمیت این پژوهش در پیوند دادن تحولات جمعیتی با سازوکارهای فرهنگی و ارزشی است. بخش مهمی از ادبیات جمعیتی ایران درباره افزایش سن ازدواج، کاهش ازدواج و تحولات باروری متمرکز است؛ درحالی‌که پشت این تحولات، تغییر در ترجیحات، ارزش‌ها و شیوه تعریف افراد از زندگی خانوادگی نیز قرار دارد. بررسی نقش فردگرایی در نگرش به زندگی مجردی می‌تواند بخشی از این سازوکار فرهنگی را آشکار کند و به فهم بهتر پیوند میان تغییرات ارزشی و تحولات خانواده و ازدواج در ایران کمک نماید.

چارچوب نظری این پژوهش بر این فرض استوار است که نگرش دانشجویان به زندگی مجردی، حاصل برهم‌کنش سه سطح تحلیلی است: سطح ساختاری (نوسازی و گذار جمعیتی)، سطح فرهنگی-ارزشی (فردگرایی و تغییر ارزش‌ها) و سطح کنش فردی و روابط صمیمی (بازاندیشی، سیالیت و فردی‌شدن). این تلفیق نظری امکان تبیینی چندبعدی و منسجم از گرایش فزاینده به زندگی مجردی در میان دانشجویان را فراهم می‌سازد. در مجموع با کنار هم قراردادن این نظریات، می‌توان گفت که نگرش به زندگی مجردی در ایران تنها صرفاً نتیجه تصمیمات فردی یا شرایط اقتصادی نیست، بلکه بازتابی از یک روند کلان تحول فرهنگی و جمعیتی است. جوانان ایرانی در مواجهه با دنیای جدید، هم استقلال فردی بیشتری می‌طلبند (تریاندیس)، هم ارزش‌های خودابرازی را ترجیح می‌دهند (اینگلهارت)، هم در بستر خانواده‌ای مدرن‌تر رشد یافته‌اند (گود) و هم در مرحله‌ای از گذار جمعیتی زندگی می‌کنند که اشکال متنوع‌تری از سبک‌های زندگی مشروعیت یافته است (گذار دوم جمعیتی). همچنین فردگرایی به‌عنوان متغیر مفهومی و متغیرهای «پایگاه اقتصادی و اجتماعی، سن و مقطع تحصیلی» به‌عنوان سه متغیرجمعیتی و زمینه‌ای احتمالی اثرگذار بر نگرش به زندگی مجردی تأثیر دارند. باتوجه‌به توضیحات نظری و مفاهیم استخراجی مدل نظری زنجیره روابط را می‌توان بدین طریق بیان کرد.



شکل ۱. مدل نظری تحقیق (شناسایی متغیرهای تأثیرگذار و مرتبط بر گرایش به زندگی مجردی در بین دانشجویان).

Figure 1. Theoretical model of the research (identifying influential and related variables on the tendency towards single life among students).

اما در پژوهش حاضر به صورت خاص به نقش فردگرایی در شکل‌گیری نگرش دانشجویان نسبت به زندگی مجردی پرداخته خواهد شد.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر در قالب پارادایم اثباتی و استراتژی قیاسی و به لحاظ اجرا به صورت روش کمی (پیمایش) است، که از ابزار پرسشنامه برای گردآوری اطلاعات و داده‌ها استفاده شد.

جامعه آماری این پژوهش شامل کلیه دانشجویان دانشگاه خوارزمی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا می‌باشد. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران، ۴۰۰ نفر از دانشجویان شاغل به تحصیل در دانشگاه خوارزمی بودند که در سال ۱۴۰۲ مورد پرسشگری قرار گرفتند. شیوه نمونه‌گیری، به صورت نمونه‌گیری احتمالی چندمرحله‌ای (به صورت مطبق و تصادفی) بود که برای انتخاب دانشکده‌ها، مقاطع تحصیلی با استفاده از اصل نسبت و درنهایت برای انتخاب افراد نمونه در داخل دانشکده ها و گروه‌های تحصیلی از شیوه نمونه‌گیری تصادفی ساده استفاده شد.

لازم به ذکر است برای تحلیل داده‌های پرسشنامه از نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۷ استفاده شد و داده‌ها در سطوح توصیفی و استنباطی مورد تحلیل قرار گرفت. بر اساس پشتیبان‌های نظری، در این پژوهش متغیر نگرش به زندگی مجردی به‌عنوان متغیر مستقل، انتخاب شد. در کنار این متغیر، باتوجه‌به اهمیت و تأثیر احتمالی متغیرهای زمینه‌ای بر نگرش به زندگی مجردی، متغیر سن، مقطع تحصیلی و متغیر پایگاه اقتصادی اجتماعی دانشجویان نیز مورد بررسی و آزمون قرار گرفت.

در ضمن، فردگرایی به‌عنوان متغیر وابسته تحقیق، یک بعد فرهنگی، ناظر بر تأکید افراد بر اهداف، نیازها و انتخاب‌های شخصی در برابر الزامات و هنجارهای گروهی است. در فرهنگ‌های فردگرا، استقلال، خودمختاری، خودتحققی و مسئولیت‌پذیری فردی ارزش‌های محوری محسوب می‌شوند و افراد تمایل دارند تصمیمات مهم زندگی را بر اساس ترجیحات شخصی اتخاذ کنند (تریاندیس، ۱۹۹۵). این متغیر با استفاده از ۱۳ گویه و بر اساس طیف لیکرت پنج درجه‌ای (از کاملاً مخالف تا کاملاً موافق) سنجش شده است. گویه‌ها ابعادی همچون استقلال در تصمیم‌گیری، اهمیت حریم خصوصی، خوداتکایی، اولویت منافع شخصی و تعیین اهداف فردی را دربرمی‌گیرند. از جمله گویه‌ها می‌توان به مواردی مانند «من حریم خصوصی خود را دوست دارم»، «موفقیت من حاصل توانمندی‌های شخصی من است» و «در تصمیمات مهم زندگی بیشتر بر نظر خود تکیه می‌کنم تا نظر دیگران» اشاره کرد.

نگرش به زندگی مجردی به نوعی جهت‌گیری ذهنی و ارزشی نسبت به زیستن در وضعیت تجرد اشاره دارد که در آن فرد، بدون الزام به ازدواج فوری، زندگی مجردی را به‌عنوان یکی از گزینه‌های ممکن سبک زندگی می‌پذیرد. این نگرش می‌تواند با مفاهیمی چون استقلال فردی، آزادی عمل، امنیت روانی و انعطاف‌پذیری در انتخاب مسیر زندگی همراه باشد. نگرش به زندگی مجردی با ۲۲ گویه و بر اساس طیف لیکرت پنج درجه‌ای سنجش شده است. این گویه‌ها ابعاد مختلفی از نگرش مثبت و منفی به زندگی مجردی، از جمله استقلال فردی، احساس آزادی، یکنواختی یا جذابیت زندگی مجردی و نگرانی‌های مرتبط با ازدواج را پوشش می‌دهند.

سنجش مفهوم پایگاه اقتصادی-اجتماعی در راستای قشربندی قرار دارد. شاید کامل‌ترین دیدگاه در این زمینه را بتوان دیدگاه ترکیبی ماکس وبر دانست که در آن از سه ملاک «ثروت، منزلت و قدرت» برای تمیز دادن طبقات و اقشار اجتماعی استفاده می‌گردد. این چارچوب همان چیزی است که با اندکی تغییرات در پژوهش حاضر به‌عنوان معیار قشربندی یا شناخت پایگاه اقتصادی ـ اجتماعی افراد مورد پذیرش قرار گرفت.

پایگاه اقتصادی-اجتماعی شاخصی ترکیبی است که موقعیت فرد را در ساختار قشربندی اجتماعی نشان می‌دهد و بر اساس عواملی مانند سطح تحصیلات، وضعیت شغلی و میزان درآمد خانوار تعریف می‌شود. این متغیر از طریق چهار شاخص شامل تحصیلات پدر، تحصیلات مادر، وضعیت شغلی پدر و میزان درآمد خانوار سنجش شده و به‌عنوان یک شاخص ترکیبی در تحلیل‌ها مورد استفاده قرار گرفته است که نشانگر موقعیتی است که فرد در سلسله مراتب اجتماعی (قشربندی اجتماعی) احراز کرده است. باید خاطر نشان ساخت برای ساخت این شاخص باید چندین مراحل را طی کرد. در مرحله اول باید به‌رتبه‌بندی هر یک از ابعاد مذکور به لحاظ وزن آنها (از یک تا ۵ برحسب امتیاز پرداخته شد و در مرحله بعد باید به همسان‌سازی انواع مقیاس‌های متفاوت پرداخت و درنهایت پس از ترکیب متغیرهای ساخته شده، شاخص پایگاه اقتصادی و اجتماعی به‌دست آمد[1].

برای سنجش اعتبار[2] و پایایی[3] ابزار تحقیق در ابتدا پرسش‌نامه مقدماتی تهیه شد و با مشورت و استفاده از نظرات صاحب‌نظران و کارشناسان خبره، اعتبار صوری[4] ابزار تحقیق به‌دست آمد. در ضمن در دو مرحلهٔ رفت و برگشت به میدان تحقیق، پیش‌آزمونی با هدف شناخت از رسایی گویه‌ها و فهم مشترک پاسخگویان از سؤالات پرسشنامه و محاسبه همبستگی درونی بین سنجه‌ها انجام شد. بدین ترتیب، گویه‌هایی که نامناسب بودند، حذف و اصلاح شدند و در مواردی گویه‌های متناسب دیگری جایگزین آنها شدند. درنهایت در مراجعه دوم با تکمیل ۲۰ پرسشنامه از ضریب آلفای کرونباخ برای به‌دست آوردن میزان پایایی ابزار تحقیق استفاده شد.

جدول ۱. میزان آلفای به‌دست آمده برای دو متغیر اصلی تحقیق

Table 1. Cronbach's alpha values obtained for the two main research variables

شاخص	ضریب پایایی	شاخص	ضریب پایایی
نگرش به زندگی مجردی	۰/۸۰	فردگرایی	۰/۷۷

همانطور که از جدول فوق مشخص می‌باشد ضریب پایائی به‌دست آمده برای هر یک از متغیرهای اصلی در حد بالا می‌باشد و این موضوع نشان‌دهنده همبستگی درونی بین متغیرها برای سنجش مفاهیم مورد نظر می‌باشد و بدین‌ترتیب می‌توان گفت که تحقیق ما از قابلیت اعتماد و یا پایایی لازم برخوردار می‌باشد.

۱ سطوح‌بندی تحصیلات: ۱- بی‌سواد، ۲- ابتدایی و راهنمایی، ۳- متوسطه و دیپلم، ۴- فوق دیپلم و کارشناسی و ۵- کارشناسی ارشد و دکترا.
سطوح‌بندی درآمد: ۱- کمتر از ده میلیون تومان، ۲- ده تا بیست میلون تومان، ۳- بیست تا سی میلیون تومان، ۴- سی میلیون تا چهل میلیون تومان و۵- چهل و یک میلیون و بالاتر.

[2] Validity
[3] Reliability
[4] Face Validity

یافته‌ها

باتوجه‌به نتایج جدول ۲ می‌توان گفت که از نظر جنس، زنان با ۵۷/۶ درصد سهم بیشتری از نمونه را نسبت به مردان تشکیل می‌دهند. از نظر سنی، بیشترین فراوانی مربوط به گروه سنی ۱۹ تا ۲۲ سال (۴۴/۲ درصد) است. از لحاظ مقطع تحصیلی، دانشجویان مقطع کارشناسی مسلماً با ۵۸/۵ درصد بیشترین سهم را دارند. همچنین بررسی پایگاه اقتصادی–اجتماعی نشان می‌دهد که بیشترین پاسخگویان در سطح پایین (۴۶ درصد) قرار دارند. در مجموع، ترکیب نمونه بیانگر غلبه زنان، جوانان، دانشجویان کارشناسی و افراد با پایگاه اقتصادی–اجتماعی پایین است.

جدول۲. توزیع فراوانی و درصد پاسخگویان برحسب متغیرهای زمینه‌ای

Table 2. Frequency distribution and percentage of respondents according to contextual variables

متغیر	سطوح	توزیع فراوانی	توزیع درصدی
جنس	مرد	۱۷۲	۴۳/۰
	زن	۲۲۸	۵۷/۶
گروه‌های سنی	۱۹-۲۲	۱۷۷	۴۴/۲
	۲۳-۲۶	۱۴۵	۳۶/۲
	۲۷-۳۰	۷۸	۱۹/۶
مقطع تحصیلی	کارشناسی	۲۳۴	۵۸/۵
	کارشناسی ارشد	۱۳۸	۳۴/۵
	دکترا	۲۸	۷/۰
پایگاه اقتصادی اجتماعی	پایین	۱۸۴	۴۶/۰
	متوسط	۱۴۹	۳۷/۳
	بالا	۶۷	۱۶/۸

طبق نتایج جدول ۳، بر اساس نتایج آزمون همبستگی پیرسون، بین فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی رابطه‌ای مثبت و معنادار وجود دارد ($p < 0/01, r = 0/23$). این یافته نشان می‌دهد با افزایش سطح فردگرایی در میان دانشجویان، نگرش آنان به زندگی مجردی مثبت‌تر می‌شود. شدت این همبستگی در حد ضعیف تا متوسط است، اما از نظر آماری معنادار بوده و بیانگر نقش معنادار جهت‌گیری‌های ارزشی و فرهنگی در شکل‌گیری نگرش به مجردی است. در مقابل، نتایج آزمون همبستگی نشان می‌دهد که بین سن و نگرش به زندگی مجردی رابطه معناداری وجود ندارد (r=۰/۰۲۶، p>۰/۰۵). این عدم معناداری حاکی از آن است که در جامعه مورد مطالعه، تفاوت‌های سنی دانشجویان تأثیر قابل‌توجهی بر نگرش آنان نسبت به زندگی مجردی نداشته و این نگرش بیشتر تابع عوامل فرهنگی و ساختاری است تا تفاوت‌های زیست‌سنی. همچنین بین پایگاه اقتصادی–اجتماعی و نگرش به زندگی مجردی رابطه‌ای منفی و معنادار مشاهده می‌شود (r= -۰/۱۵، p<۰/۰۱).

جدول ۳. نتایج آزمون همبستگی دو متغیره برای رابطه میان متغیرهای مستقل با نگرش به زندگی مجردی

Table 3. Results of the bivariate correlation test for the relationship between independent variables and attitude towards single life

فرضیات	تعداد مشاهدات	نوع آزمون	کمیت آزمون	سطح معناداری
فردگرایی	۴۰۰	پیرسون	۰/۲۳۰	۰/۰۰۱
سن	۴۰۰	پیرسون	۰/۰۲۶	۰/۵۹۵
پایگاه اقتصادی اجتماعی	۴۰۰	پیرسون	-۰/۱۵۰	۰/۰۰۲

این نتیجه نشان می‌دهد هرچه پایگاه اقتصادی–اجتماعی بالاتر باشد، نگرش به زندگی مجردی منفی‌تر می‌شود. به بیان دیگر، دانشجویانی که از موقعیت اقتصادی–اجتماعی بالاتری برخوردارند، تمایل کمتری نسبت به مجردی دارند که می‌تواند ناشی از دسترسی بیشتر آنان به منابع لازم برای ازدواج و تشکیل خانواده باشد. در مجموع، نتایج جدول ۳ نشان می‌دهد که فردگرایی و پایگاه اقتصادی–اجتماعی به‌عنوان متغیرهای معنادار، نقش متفاوت و جهت‌داری در تبیین نگرش به زندگی مجردی دارند، درحالی‌که سن در این رابطه نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمی‌کند.

طبق نتایج جدول۴، نتایج آزمون‌های مقایسه‌ای نشان می‌دهد که جنس و مقطع تحصیلی با نگرش به زندگی مجردی رابطه معنادار دارند. در خصوص **جنس**، نتایج آزمون تی مستقل بیانگر وجود تفاوت معنادار آماری بین زنان و مردان در نگرش به زندگی مجردی است. بر اساس میانگین‌ها، مردان با میانگین ۷۳/۴ نگرش مثبت‌تری نسبت به زنان با میانگین ۷۰/۴ به زندگی مجردی دارند. هرچند اختلاف میانگین‌ها از نظر عددی زیاد نیست، اما معناداری آماری آن نشان می‌دهد که جنسیت همچنان به‌عنوان یک عامل زمینه‌ای مهم در شکل‌دهی نگرش به مجردی نقش دارد.

جدول ۴. نتایج آزمون های مقایسه ای جنس و مقطع تحصیلی با نگرش به زندگی مجردی

Table 4. Results of comparative tests of gender and educational level with attitude towards towards single life

فرضیات	سطوح	تعداد مشاهدات	میانگین نگرش به زندگی مجردی	نوع آزمون	کمیت آزمون	سطح معنا داری
جنس	زن	۲۲۸	۷۰/۴	آزمون تی	-۳/۶۰۱	۰/۰۰۱
	مرد	۱۷۲	۷۳/۴			
مقطع تحصیلی	کارشناسی	۲۴۴	۷۲/۵	آزمون اف	۲/۳۱۸	۰/۰۴
	کارشناسی ارشد	۱۳۸	۷۰/۳			
	دکترا	۲۸	۷۳/۵			

این تفاوت را می‌توان ناشی از محدودیت‌های هنجاری و فشارهای اجتماعی بیشتر بر زنان در تجربه زندگی مجردی دانست، درحالی‌که مردان از آزادی ساختاری و اجتماعی بیشتری در این زمینه برخوردارند. در رابطه با مقطع تحصیلی، نتایج آزمون تحلیل واریانس(آمون اف) نشانگر وجود تفاوت معنادار در نگرش به زندگی مجردی میان دانشجویان مقاطع مختلف تحصیلی است. بر اساس میانگین‌ها، دانشجویان مقطع دکترا با میانگین ۷۳/۵ بالاترین و دانشجویان کارشناسی ارشد با میانگین ۷۰/۳ پایین‌ترین نگرش مثبت به زندگی مجردی را دارند، درحالی‌که دانشجویان کارشناسی در سطحی میانی قرار می‌گیرند (۷۲/۵). این الگو نشان می‌دهد که تفاوت‌های تحصیلی می‌تواند با تغییر در نگرش به مجردی همراه باشد، هرچنداین تفاوت‌ها نسبتا محدود است.

در مجموع، نتایج جدول ۴ نشان می‌دهد نگرش به زندگی مجردی در میان دانشجویان تحت تأثیر برخی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی به‌ویژه جنس و سطح تحصیلات قرار دارد؛ بااین‌حال، دامنه اختلاف میانگین‌ها حاکی از آن است که این متغیرها نقش زمینه‌ای دارند و عوامل ارزشی و فرهنگی، نقش تعیین‌کننده‌تری در تبیین نگرش به زندگی مجردی ایفا می‌کنند.

بررسی تحلیل رگرسیونی و تحلیل مسیر برروی متغیر وابسته (نگرش به زندگی مجردی)

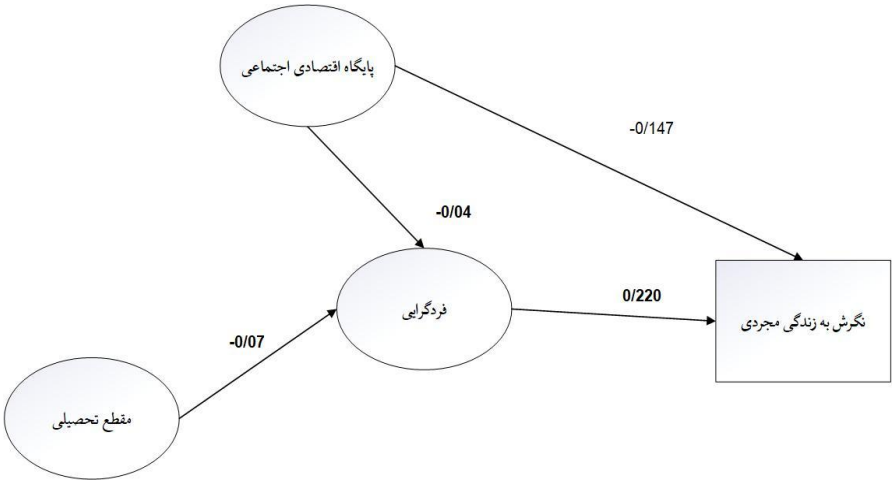
باتوجه‌به اینکه متغیرهای تحقیق در سطح فاصله‌ای و شبه فاصله‌ای بودند و فرضیات مربوط به پایگاه اقتصادی اجتماعی، فردگرایی و مقطع تحصیلی در قالب رابطه‌ای نیز بودند و متغیر وابسته پژوهش از توزیع نرمال برخوردار بود، از این رو باتوجه‌به پیش فرض‌های فوق اقدام به گرفتن رگرسیون خطی چندگانه و تحلیل مسیر شد.

نتایج جدول ۵ نشان می‌دهد که مدل رگرسیون چندمتغیره ارائه‌شده برای تبیین نگرش دانشجویان به زندگی مجردی از برازش کلی معناداری برخوردار است. مقدار آماره F برابر با ۸/۲۷۲ و سطح معناداری آن ۰/۰۰۱ است که بیانگر آن است که مجموعه متغیرهای مستقل واردشده به مدل، در مجموع توان تبیین معناداری از تغییرات متغیر وابسته را دارند. ضریب همبستگی چندگانه (R=۰/۲۷۳) نشان‌دهنده وجود رابطه‌ای متوسط میان متغیرهای پیش‌بین و نگرش به زندگی مجردی است و ضریب تبیین (R^2=۰/۳۲۷) بیان می‌کند که حدود ۳۳ درصد از واریانس نگرش به زندگی مجردی توسط متغیرهای فردگرایی، پایگاه اقتصادی–اجتماعی و مقطع تحصیلی تبیین می‌شود؛ میزانی که برای پدیده‌ای فرهنگی–ارزشی قابل‌توجه ارزیابی می‌شود. در بررسی ضرایب رگرسیونی، نتایج نشان می‌دهد که فردگرایی با ضریب بتای ۰/۲۲۰ اثر مثبت، مستقیم و معناداری بر نگرش به زندگی مجردی دارد. این یافته بیانگر آن است که با افزایش گرایش به ارزش‌های فردگرایانه، نگرش دانشجویان نسبت به زندگی مجردی مثبت‌تر می‌شود و فردگرایی مهم‌ترین متغیر پیش‌بین در مدل رگرسیونی محسوب می‌شود. در مقابل، پایگاه اقتصادی–اجتماعی دارای اثری منفی و معنادار بر نگرش به زندگی مجردی است، به این معنا که افزایش پایگاه اقتصادی–اجتماعی با کاهش نگرش مثبت به زندگی مجردی همراه است. این نتیجه نشان می‌دهد که دانشجویان متعلق به پایگاه‌های اقتصادی–اجتماعی بالاتر، تمایل کمتری به پذیرش زندگی مجردی به‌عنوان یک سبک زندگی مطلوب دارند. همچنین، مقطع تحصیلی در مدل رگرسیونی اثر معناداری بر نگرش به زندگی مجردی نشان نمی‌دهد. این یافته حاکی از آن است که با کنترل سایر متغیرها، تفاوت‌های نگرشی مشاهده‌شده میان مقاطع تحصیلی بیشتر ناشی از عوامل ارزشی و فرهنگی، به‌ویژه فردگرایی، است و نه خود مقطع تحصیلی به‌عنوان یک متغیر مستقل. در مجموع، نتایج رگرسیون چندمتغیره تأیید می‌کند که نگرش به زندگی مجردی در میان دانشجویان بیش از آنکه متأثر از ویژگی‌های ساختاری آموزشی باشد، تحت تأثیر مستقیم ارزش‌های فردگرایانه و در مرتبه بعد، تحت تأثیر شرایط اقتصادی–اجتماعی قرار دارد.

جدول۵. نتایج حاصل از آزمون رگرسیون چند متغیره بر روی متغیر وابسته (نگرش به زندگی مجردی)

Table 5. Results of the multivariate regression test on the dependent variable (attitude towards single life)

آماره‌ها	ضریب همبستگی	ضریب تبیین (R^2)		کمیت اف (F)	سطح معناداری
	۰/۲۷۳	۰/۳۲۷		۸/۲۷۲	۰/۰۰۱
متغیرهای مستقل	ضرایب رگرسیون استانداردنشده	خطای استاندارد	ضریب رگرسیونی استانداردشده	کمیت تی (T)	سطح معناداری
عرض از مبدا	۵۹/۱۸۰	۳/۷۷۸	-	۱۵/۶۶۲	۰/۰۰۱
فردگرایی	۰/۴۳۰	۰/۰۹۳	۰/۲۲۰	۴/۶۰۱	۰/۰۰۱
پایگاه اقتصادی اجتماعی	-۰/۳۴۱	۰/۱۱۲	-۰/۱۴۷	-۳/۰۴۵	۰/۰۰۲
مقطع تحصیلی (تعداد ترم در هر مقطع)	-۰/۶۵۱	۰/۶۴۵	-۰/۰۴۹	-۱/۰۰۹	۰/۳۱۴



شکل ۲. تحلیل مسیر تأثیر متغیرهای مستقل بر نگرش به زندگی مجردی.

Figure 2. Path analysis of the effect of independent variables on attitudes towards single life.

جدول ۶. میزان تأثیر مستقیم و غیرمستقیم و کل متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته نگرش به زندگی مجردی.

Table 6. The extent of the direct, indirect, and total effects of independent variables on the dependent variable: attitude toward single life.

متغیرهای مستقل	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	اثر کل
فردگرایی	۰/۲۲۰	-	۰/۲۲۰
پایگاه اقتصادی اجتماعی	-۰/۱۴۷	-۰/۰۱	-۰/۱۵۷
مقطع تحصیلی	-	-۰/۰۱	-۰/۰۱

نتایج مدل تحلیل مسیر نشان می‌دهد (شکل ۲) که نگرش دانشجویان به زندگی مجردی در درجه نخست تحت تأثیر مستقیم فردگرایی قرار دارد، به‌گونه‌ای که متغیر فردگرایی با ضریب استانداردشده مثبت و معنادار (β=۰/۲۲۰)، قوی‌ترین متغیر پیش‌بین نگرش به زندگی مجردی در مدل محسوب می‌شود (جدول ۶) و بیانگر آن است که با افزایش گرایش به ارزش‌های فردگرایانه، نگرش مثبت به زندگی مجردی تقویت می‌شود. در مقابل، پایگاه اقتصادی–اجتماعی دارای اثری مستقیم، منفی و معنادار بر نگرش به زندگی مجردی است (β= -۰/۱۴۷) که نشان می‌دهد دانشجویان متعلق به پایگاه‌های اقتصادی–اجتماعی بالاتر، نگرش محتاطانه‌تر و کم‌مثبت‌تری نسبت به این سبک زندگی دارند. افزون‌براین، پایگاه اقتصادی–اجتماعی اثر بسیار ضعیف و منفی بر فردگرایی دارد (β= -۰/۰۴) که حاکی‌ازآن است که نقش این متغیر در شکل‌دهی به نگرش به زندگی مجردی عمدتاً مستقیم بوده و میانجی‌گری فردگرایی در این رابطه محدود است. همچنین، مقطع تحصیلی با ضریب استاندارد شده منفی و ضعیف (β= -۰/۰۷) بر فردگرایی اثر می‌گذارد و مسیر مستقیمی به نگرش به زندگی مجردی ندارد؛ امری که نشان می‌دهد تأثیر تحصیلات بیشتر ماهیتی زمینه‌ای و غیرمستقیم دارد. در مجموع، الگوی روابط مسیر تأیید می‌کند که نگرش به زندگی مجردی در میان دانشجویان بیش از آنکه متأثر از ویژگی‌های ساختاری یا آموزشی باشد، محصول فرآیند فردی‌شدن و تغییرات ارزشی است و فردگرایی نقش محوری در پیوند دادن عوامل زمینه‌ای با انتخاب این سبک زندگی ایفا می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف اصلی پژوهش حاضر، واکاوی رابطه میان فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی در میان دانشجویان دانشگاه خوارزمی می‌باشد. یافته‌های حاصل از آزمون‌های همبستگی، مقایسه‌ای و رگرسیونی نشان می‌دهد که نگرش دانشجویان به زندگی مجردی پدیده‌ای چندبعدی است که تحت تأثیر هم‌زمان متغیرهای فرهنگی–ارزشی (فردگرایی)، ساختاری–اقتصادی (پایگاه اقتصادی-اجتماعی) و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی خاص قرار دارد. این الگو به‌خوبی با مدل مفهومی تحقیق هم‌خوان است؛ مدلی که بر تعامل سه سطح ساختاری (نوسازی و گذار دوم جمعیتی)، ارزشی (فردگرایی و تغییر ارزش‌ها) و کنش فردی (بازاندیشی و انتخاب سبک زندگی) تأکید دارد.

فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی (متغیر کانونی مدل): از الزام نهادی تا انتخاب بازاندیشانه

یافته‌ها نشان می‌دهد که بین فردگرایی و نگرش به زندگی مجردی رابطه‌ای مثبت و معنادار وجود دارد. این رابطه در تحلیل رگرسیونی نیز تأیید شده و فردگرایی با ضریب استاندارد شده β =۰/۲۲۰ قوی‌ترین پیش‌بین نگرش به زندگی مجردی در مدل بوده است (p<۰/۰۰۱). این یافته به‌طورکامل با پیشینه پژوهش داخلی (سراج‌زاده و رستمی،

۱۳۹۲؛ یوسفی و کرمی، ۱۳۹۷) و مطالعات خارجی (کیسلِو، ۲۰۲۳) همسو است. براساس‌این نتایج، هرچه دانشجویان گرایش بیشتری به ارزش‌های فردگرایانه (استقلال، خودمختاری، اولویت اهداف شخصی و بازتعریف نقش‌های سنتی) داشته باشند، نگرش مثبت‌تری نسبت به زندگی مجردی به‌عنوان یک سبک زندگی مشروع و انتخابی پیدا می‌کنند. از منظر نظری، این یافته در چارچوب نظریه فردگرایی تریاندیس و نظریه تغییرات ارزشی اینگلهارت قابل تبیین است؛ به این معنا که در بستر ارزش‌های فرامادی و خودابرازگر، ازدواج دیگر الزام هویتی تلقی نمی‌شود و مجردی به‌مثابه بخشی از پروژه «خود بازاندیشانه» معنا می‌یابد. همچنین، این نتیجه با دیدگاه گیدنز و بک هم‌خوان است که انتخاب سبک زندگی را محصول بازاندیشی فردی در شرایط مدرنیته متأخر می‌دانند. همچنین این نتیجه به‌روشنی مؤید این فرض نظری است که در بستر تحولات ارزشی و فرهنگی، نگرش به مجردی بیش از آنکه متأثر از اجبارهای ساختاری باشد، حاصل بازتعریف فردی سبک زندگی است. در چارچوب نظریه فردگرایی تریاندیس، این یافته را می‌توان چنین تفسیر کرد که با تقویت فردگرایی افقی (تأکید بر استقلال، خودمختاری و برابری در روابط) و فردگرایی عمودی (توجه به موفقیت فردی و تحقق اهداف شخصی)، ازدواج جایگاه پیشین خود را به‌عنوان الزام هویتی از دست می‌دهد. دانشجویان فردگرا، مجردی را نه به‌مثابه کمبود یا تأخیر، بلکه به‌عنوان شیوه‌ای مشروع برای تحقق «خود مستقل» درک می‌کنند. از این منظر، نگرش مثبت به زندگی مجردی بازتاب عقلانیتی است که در آن انتخاب سبک زندگی بر پایه ترجیحات فردی و نه فشارهای هنجاری صورت می‌گیرد.

سن و نگرش به زندگی مجردی: بی‌اثری متغیر زیستی و گسست از الگوهای زیست‌سنی کلاسیک

براساس یافته‌های تحقیق حاضر، بین سن و نگرش به زندگی مجردی رابطه معناداری مشاهده نشد. این یافته نشان می‌دهد که در جامعه مورد مطالعه (دانشجویان دانشگاه خوارزمی)، عدم معناداری رابطه میان سن و نگرش به زندگی مجردی تابع منطق زیست‌سنی سنتی نیست و نگرش به زندگی مجردی بیش از آنکه تابع سن زیستی باشد، تحت تأثیر عوامل فرهنگی، ارزشی و ساختاری قرار دارد. این نتیجه با برخی مطالعات داخلی همسو است که نشان داده‌اند در میان دانشجویان، تفاوت‌های نگرشی بیشتر ریشه در سرمایه فرهنگی و الگوهای ارزشی دارد تا تفاوت‌های سنی (علیزاده و تقوی، ۱۳۹۹). از منظر نظری، این یافته با نظریه گذار دوم جمعیتی هم‌راستا است که بر فروپاشی توالی‌های استاندارد زندگی (تحصیل، ازدواج و فرزندآوری) تأکید دارد. از منظر نظریه فردی‌شدن اولریش بک، این نتیجه بیانگر آن است که افراد در مدرنیته متأخر، زندگی‌نامه‌های «خودساخته» را جایگزین مسیرهای ازپیش‌تعیین‌شده می‌کنند. در چنین شرایطی، سن دیگر شاخص تعیین‌کننده زمان ازدواج یا نگرش به مجردی نیست؛ بلکه انتخاب‌های فردی، سرمایه فرهنگی و ترجیحات ارزشی نقش محوری ایفا می‌کنند.

پایگاه اقتصادی–اجتماعی و نگرش به زندگی مجردی: منطق طبقاتی انتخاب

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که پایگاه اقتصادی–اجتماعی دانشجویان مورد بررسی با نگرش به زندگی مجردی رابطه‌ای معنادار و معکوس دارد. به این معنا که دانشجویانی با پایگاه اقتصادی–اجتماعی بالاتر، نگرش منفی‌تری نسبت به زندگی مجردی دارند. این یافته در نگاه نخست ممکن است خلاف انتظار به نظر برسد، اما با برخی مطالعات داخلی (یوسفی و کرمی ۱۳۹۷؛ احمدی و همکاران، ۱۳۹۵) هم‌خوان است که نشان می‌دهند در طبقات بالاتر، ازدواج همچنان به‌عنوان یک سرمایه اجتماعی و نماد تثبیت موقعیت طبقاتی اهمیت دارد. این نتیجه را می‌توان در چارچوب نظریه گذار دوم جمعیتی و نظریه نوسازی چنین تفسیر کرد که اگرچه ارزش‌های فردگرایانه در همه طبقات اجتماعی گسترش یافته‌اند، اما امکانات مادی همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی ایفا می‌کنند. در طبقات بالاتر، ازدواج می‌تواند همچنان کارکردی نمادین در تثبیت سرمایه اجتماعی و بازتولید موقعیت طبقاتی داشته باشد. در مقابل، برای دانشجویانی با پایگاه اقتصادی–اجتماعی پایین‌تر، زندگی مجردی می‌تواند به‌عنوان راهبردی عقلانی برای مدیریت ریسک‌های اقتصادی و تعویق تعهدات پرهزینه تلقی شود. این تفسیر با دیدگاه بک درباره «جامعه ریسک» هم‌خوان است که در آن کنشگران برای کاهش عدم‌قطعیت‌های اقتصادی، مسیرهای زیستی انعطاف‌پذیرتری را برمی‌گزینند.

جنس و نگرش به زندگی مجردی: نابرابری در آزادی انتخاب

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بین جنس و نگرش به زندگی مجردی تفاوت معنادار وجود دارد، به‌طوری که میانگین نگرش مردان اندکی بالاتر از زنان است. این یافته با مطالعات داخلی (علیزاده و تقوی، ۱۳۹۹) و خارجی (Poortman & Liefbroer, 2010) هم‌راستا است و می‌توان آن را در چارچوب نظریه‌های جنسیت و فردی‌شدن تحلیل کرد. محدودیت‌های اجتماعی و هنجاری برای زنان در تجربه مجردی، می‌تواند سبب احتیاط بیشتر آنان در نگرش به این سبک زندگی شود، درحالی‌که مردان آزادی ساختاری بیشتری در این زمینه دارند. این تفاوت بازتاب نابرابری‌های ساختاری و هنجاری در تجربه مجردی است؛ به‌گونه‌ای که مردان آزادی بیشتری برای تجربه سبک‌های زندگی غیرسنتی دارند، درحالی‌که زنان همچنان با انتظارات اجتماعی و

محدودیت‌های هنجاری بیشتری مواجه‌اند. گیدنز نشان می‌دهد که روابط صمیمی در مدرنیته متأخر بر پایه رضایت متقابل و انتخاب آگاهانه شکل می‌گیرند؛ بااین‌حال، دسترسی به این «روابط ناب» برای همه افراد یکسان نیست. زنان، به دلیل فشارهای فرهنگی و جنسیتی، ممکن است نگرش محتاطانه‌تری نسبت به زندگی مجردی داشته باشند، حتی اگر در عمل به آن گرایش داشته باشند.

مقطع تحصیلی و نگرش به زندگی مجردی: اثر غیرمستقیم آموزش عالی

بر اساس آزمون F **بین** مقطع تحصیلی و نگرش به زندگی مجردی تفاوت معنادار مشاهده شد. هرچند در مدل رگرسیونی، مقطع تحصیلی اثر معناداری نداشته است. این امر نشان می‌دهد که تأثیر مقطع تحصیلی احتمالاً غیرمستقیم و از طریق متغیرهایی مانند فردگرایی و ارزش‌های فرهنگی اعمال می‌شود. این نتیجه با مدل مفهومی تحقیق هم‌خوان است که مقطع تحصیلی را متغیر زمینه‌ای و نه پیش‌بین مستقیم نگرش به مجردی درنظرگرفته بود. این یافته نشان می‌دهد که تحصیلات عالی نقش خود را نه به‌صورت مستقیم، بلکه از طریق متغیرهای میانجی مانند فردگرایی می‌کند. افزایش تحصیلات، از طریق گسترش عقلانیت و مواجهه با سبک‌های زندگی متنوع، زمینه تقویت نگرش انتخابی به مجردی را فراهم می‌کند. در چارچوب نظریه نوسازی و تغییرات ارزشی، آموزش عالی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تحول فرهنگی، ظرفیت نقد هنجارهای سنتی و پذیرش سبک‌های زندگی متنوع را افزایش می‌دهد. بنابراین، اثر تحصیلات را باید در پیوند با سایر متغیرهای فرهنگی و ارزشی تحلیل کرد، نه به‌عنوان عاملی مستقل.

بر اساس مدل مفهومی پژوهش، نتایج رگرسیون چندمتغیره را می‌توان چنین تفسیر کرد: بر اساس مدل مفهومی تحقیق، نگرش به زندگی مجردی حاصل برهم‌کنش سه سطح تحلیلی است: ۱- سطح ساختاری–اقتصادی (پایگاه اقتصادی–اجتماعی)، ۲- سطح فرهنگی–ارزشی (فردگرایی) و ۳- سطح زمینه‌ای آموزشی (مقطع تحصیلی).

نتایج رگرسیون چندمتغیره نشان می‌دهد که این مدل به‌طورکلی از اعتبار تجربی برخوردار است؛ زیرا آزمون کلی مدل معنادار بوده و متغیرهای واردشده توانسته‌اند بخش معناداری از واریانس نگرش به زندگی مجردی را تبیین کنند. این امر نشان می‌دهد که نگرش به مجردی پدیده‌ای تک‌عاملی نیست، بلکه در چارچوب ساختارهای کلان و تحولات ارزشی قابل فهم است. در این چارچوب، فردگرایی نقش متغیر محوری و هسته‌ای مدل را ایفا می‌کند. اثر مثبت و معنادار فردگرایی بر نگرش به زندگی مجردی (β= ۰/۲۲۰) نشان می‌دهد که متغیرهای ساختاری و آموزشی تنها زمانی معنا پیدا می‌کنند که از فیلتر ارزش‌های فردگرایانه عبور کنند. این یافته دقیقاً با مفروض اصلی مدل مفهومی هم‌خوان است که بر اساس آن، در شرایط نوسازی و گذار دوم جمعیتی، انتخاب زندگی مجردی بیش از آنکه واکنشی به محدودیت‌های ساختاری باشد، نتیجه بازتعریف ارزشی و کنش بازاندیشانه فرد است. به بیان دیگر، فردگرایی مکانیزم واسطی است که تحولات کلان اجتماعی را به نگرش‌های فردی پیوند می‌زند. در سطح ساختاری، پایگاه اقتصادی–اجتماعی دارای اثری مستقیم، منفی و معنادار بر نگرش به زندگی مجردی است (β= -۰/۱۴۷). این یافته در چارچوب مدل مفهومی نشان می‌دهد که اگرچه فرآیند فردی‌شدن در همه طبقات اجتماعی نفوذ کرده است، اما منابع اقتصادی بالاتر امکان تحقق سریع‌تر الگوی ازدواج مطلوب و مطابق با هنجارهای طبقاتی را فراهم می‌کند. بنابراین، در این گروه‌ها مجردی کمتر به‌عنوان یک سبک زندگی مطلوب و بیشتر به‌عنوان وضعیتی موقتی تلقی می‌شود. این نتیجه با تلفیق نظریه گذار دوم جمعیتی و دیدگاه‌های بک و باومن قابل تبیین است؛ به این معنا که فردی‌شدن به صورت نابرابر و طبقاتی تجربه می‌شود. از سوی دیگر، مقطع تحصیلی در مدل رگرسیونی اثر مستقیم و معناداری بر نگرش به زندگی مجردی ندارد که این امر مؤید فرض مدل مفهومی مبنی بر نقش غیرمستقیم و زمینه‌ای تحصیلات است. بر اساس مدل، تحصیلات از طریق افزایش مواجهه با سبک‌های زندگی متنوع، گسترش عقلانیت انتقادی و تقویت ارزش‌های خودمختارانه، بر نگرش به مجردی اثر می‌گذارد، اما این تأثیر عمدتاً از مسیر فردگرایی اعمال می‌شود نه به‌صورت مستقیم. بنابراین، حذف اثر مستقیم مقطع تحصیلی در حضور فردگرایی، نشانه‌ای از میانجی‌گری ارزشی در مدل مفهومی است.

نتایج تحقیق در چارچوب نظریه تغییرات ارزشی اینگلهارت نیز به‌عنوان زمینه‌های فرهنگی نگرش به مجردی قابل تفسیر است. افزایش فردگرایی در میان دانشجویان را می‌توان نشانه‌ای از گذار از ارزش‌های مادی و جمع‌گرایانه به ارزش‌های فرامادی و خودابرازگر دانست. هم‌زمان، نظریه نوسازی توضیح می‌دهد که چگونه گسترش آموزش عالی، شهرنشینی و مواجهه با سبک‌های زندگی متنوع، زمینه تضعیف الگوهای سنتی خانواده را فراهم می‌کند. دانشجویان، به‌عنوان یکی از پیشگامان نوسازی فرهنگی، بیش از سایر گروه‌ها در معرض ارزش‌های مدرن قرار دارند و از این رو، نگرش آنان به زندگی مجردی بازتاب شرایط ساختاری گسترده‌تری است که ازدواج را از یک ضرورت اجتماعی به انتخابی مشروط و زمان‌مند تبدیل کرده است.

در مجموع، تحلیل مبتنی بر مدل مفهومی نشان می‌دهد که نگرش دانشجویان به زندگی مجردی را باید در چارچوب گذار از الزامات نهادی به انتخاب‌های بازاندیشانه فهم کرد؛ گذاری که در آن فردگرایی نقش کانونی دارد و متغیرهای ساختاری و آموزشی در تعامل با آن معنا می‌یابند. این الگو تایید می‌کند که زندگی مجردی در میان دانشجویان

نه صرفاً پیامد فشارهای اقتصادی یا تأخیر تحصیلی، بلکه بازتابی از تغییرات عمیق ارزشی و فردی‌شدن سبک‌های زندگی در جامعه معاصر ایران است. همچنین نتایج تحلیل‌های آماری نشان می‌دهد که فردگرایی مهم‌ترین و معنادارترین عامل تبیین‌کننده نگرش دانشجویان به زندگی مجردی است و نقش متغیرهای جمعیت‌شناختی و ساختاری در مرتبه بعدی قرار می‌گیرد. این یافته‌ها به‌طور کامل با مدل مفهومی تلفیقی پژوهش و نظریه‌های گیدنز، بک، باومن، اینگلهارت، تریاندیس و گذار دوم جمعیتی سازگار است و نشان می‌دهد که زندگی مجردی در میان دانشجویان بیش از آنکه یک وضعیت گذرا یا تحمیلی باشد، انتخابی آگاهانه، بازاندیشانه و مبتنی بر ارزش‌های فردگرایانه است.

بر پایه یافته‌های به‌دست‌آمده از این پژوهش، مجموعه‌ای از پیشنهادهای پژوهشی، کاربردی و آموزشی ارائه می‌گردد که می‌تواند راهگشای پژوهشگران، سیاست‌گذاران فرهنگی و نهادهای آموزشی در مواجهه با تحولات ارزشی نسل جوان باشد.

باتوجه‌به رشد گرایش به سبک‌های زندگی جدید در میان جوانان، به‌ویژه زندگی مجردی، تدوین سیاست‌های فرهنگی با رویکردی چندلایه و واقع‌بینانه ضروری به نظر می‌رسد. سیاست‌گذاران فرهنگی می‌بایست در عین حمایت از نهاد خانواده، با به رسمیت شناختن تحولات ارزشی نسل جدید، زمینه‌های شکل‌گیری سبک زندگی متعادل، مسئولانه و مبتنی بر تعاملات اجتماعی پایدار را فراهم سازند. همچنین، حمایت‌های ساختاری در حوزه اشتغال، مسکن، بهداشت روان و آموزش مهارت‌های زندگی می‌تواند در تقویت انتخاب‌های آگاهانه و کاهش فشارهای اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر تصمیم‌گیری‌های فردی نقش ایفا نماید. با در نظر گرفتن افزایش سن ازدواج، رشد نرخ تجرد قطعی و گسترش سبک‌های زندگی غیرسنتی در ایران، تدوین سیاست‌های فرهنگی منعطف، واقع‌بینانه و مبتنی بر گفت‌وگوی بین نسلی، امری ضروری است. برنامه‌ریزان فرهنگی می‌بایست ضمن حفظ نهاد خانواده به‌عنوان ارزش بنیادین، با شناخت نیازها و نگرش‌های نسل جدید، فضاهایی برای سبک زندگی سالم، مستقل و درعین‌حال اجتماعی فراهم کنند. حمایت ساختاری از جوانان در زمینه اشتغال، مسکن، اوقات فراغت، سلامت روان و روابط اجتماعی معنادار می‌تواند در کاهش فشارهای روانی و اقتصادی و افزایش انتخاب‌های مسئولانه مؤثر باشد.

از منظر نهادهای دانشگاهی، طراحی و اجرای کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی با محوریت مهارت‌های بین‌فردی، خودشناسی، مدیریت تعارض و آگاهی از تحولات فرهنگی می‌تواند به ارتقاء سطح درک دانشجویان از انتخاب‌های سبک زندگی و پیامدهای آن منجر شود. همچنین، پرداختن به موضوع فردگرایی در قالب برنامه‌های درسی یا فعالیت‌های فرهنگی-دانشجویی، می‌تواند بستری برای گفت‌وگوی انتقادی و بازاندیشی در ارزش‌ها و نگرش‌های رایج در میان نسل جوان فراهم آورد. در شرایطی که بسیاری از دانشجویان با تجربه فشارهای خانوادگی و اجتماعی در خصوص ازدواج و سبک زندگی مواجه‌اند، نهادهای آموزشی از جمله دانشگاه‌ها می‌توانند نقش مهمی در آگاهی‌بخشی و توانمندسازی ایفا کنند. طراحی دوره‌های آموزشی در زمینه مهارت‌های زندگی، خودشناسی، آشنایی با دگرگونی‌های فرهنگی، مدیریت روابط بین‌فردی و آموزش تفکر انتقادی، بستر مناسبی برای تصمیم‌گیری‌های واقع‌بینانه‌تر درباره سبک زندگی فراهم می‌سازد. همچنین توجه به گفت‌وگوی فرهنگی میان اساتید، دانشجویان و خانواده‌ها می‌تواند به کاهش شکاف ارزش‌ها در نسل‌ها کمک نماید.

منابع

احمدی، محمد؛ رضایی، حسین؛ شمس، نرگس (۱۳۹۵). «سبک زندگی، فردگرایی و نگرش به خانواده در میان جوانان شهری»، *فصلنامه مطالعات اجتماعی ایران*، ۹(۲): ۷۳-۹۸.

اصغری، مریم و پارسامهر، زهرا (۱۳۹۹). «رابطه فردگرایی و عرفی‌شدن در میان دانشجویان»، *فصلنامه جامعه‌شناسی فرهنگی*، ۱۱(۳): ۵۵-۷۸.

تاج‌بخش، غلامرضا و محمدی، حانیه (۱۳۹۹). واکاوی دلایل گرایش جوانان به زندگی مجردی و رویگردانی از ازدواج. *فصلنامه جمعیت*، ۲۷(۱۱۱-۱۱۲): ۱۱۳-۱۳۳. http://journal.ncr.ir/article-1-620-fa.html

حقیقتیان، محمد و مهدی، دارابی (۱۳۹۴). «تبیین تغییرات ارزشی نسل‌ها با تأکید بر نظریه اینگلهارت»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۱۰(۳): ۵۹-۸۰.

سراج‌زاده، سیدحسین و رستمی، فاطمه (۱۳۹۲). «فردگرایی و دگرگونی سبک‌های زندگی جوانان ایران»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*، ۶ (۱): ۱-۲۶.

سرایی، حسن و اوجاقلو، سجاد (۱۳۹۲). مطالعهٔ نسلی تغییر ارزش ازدواج در ایران، مطالعهٔ موردی: زنان شهر زنجان. *مطالعات توسعه* اجتماعی ایران، ۵(۴): ۱۹-۴۱. https://doi.org/10.22059/jisr.2014.53139

علیزاده، سارا و تقوی، محمد (۱۳۹۹). «نگرش به تجرد و ازدواج در میان جوانان تحصیل‌کرده»، *فصلنامه مطالعات جوانان*، ۶(۴): ۱۲۴-۹۹.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۰). گزارش شاخص های ازدواج و طلاق در ایران. تهران: مرکز آمار ایران.

مرکز آمار ایران (۱۴۰۲). سالنامه آماری کشوری. تهران: مرکز آمار ایران.

یوسفی، محمد و کرمی، حمید (۱۳۹۷). «فردگرایی و نگرش به نقش‌های خانوادگی در میان دانشجویان»، *پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ۵(۳): ۹۱-۱۱۵.

Adamczyk, K. (2017). Voluntary and involuntary singlehood and young adults' mental health: an investigation of mediating role of romantic loneliness. *Current Psychology,* 36(4): 888–904. https://doi.org/10.1007/s12144-016-9478-3

Apostolou, M., Jiaqing, O., Esposito, G. (2020). "singles' reasons for being single: empirical evidence from an evolutionary perspective". *Frontiers in psychology,* 11. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2020.00746

Arnett, J.J. (2000). Emerging adulthood: a theory of development from the late teens through the twenties. American *Psychologist*, 55(5): 469–480. https://psycnet.apa.org/doi/10.1037/0003-066X.55.5.469

Bauman, Z. (2003). *Liquid love: on the frailty of human bonds*. cambridge: Polity Press.

Beck, U. (2002). *The cosmopolitan society and its enemies. Theory,*

Culture & Society, 19(1–2): 17–44. https://doi.org/10.1177/026327640201900101

Beckmeyer, J.J., & Jamison, B. (2024). Contextualizing singlehood among young adults: exploring the meanings and perceived reasons for being single. *Family Relations,* 73(3): 1607–1624. https://doi.org/10.1111/fare.12975

Cherlin, A.J. (2004). The deinstitutionalization of american marriage. *Journal of Marriage and Family,* 66(4): 848–861. https://doi.org/10.1111/j.0022-2445.2004.00058.x

DePaulo, B.M. (2006). Singled out: how singles are stereotyped, stigmatized, and ignored, and still live happily ever after. St. Martin's Press. https://doi.org/10.1111/j.1467-8721.2006.00446.x

Giddens, A. (1992). The transformation of intimacy: sexuality, love and eroticism in modern societies. Stanford University Press.

Goode, W.J. (1963). *World revolution and family patterns*. the free press of glencoe. inglehart, r.f. (2000). globalization and postmodern values. *The Washington Quarterly,* 23(1): 215-228. https://doi.org/10.1162/016366000560665

Inglehart, R.F., & Baker, W.E. (2000). Modernization, cultural change, and the persistence of traditional values. *American Sociological Review,* 65(1): 19–51. https://doi.org/10.2307/2657288

Inglehart, R.F., & Welzel, C. (2005). Modernization, cultural change, and democracy: the human development sequence. Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511790881

Kagitcibasi, C. (2007). Family self and human development across cultures: theory and applications. Lawrence Erlbaum Associates.

Kislev, E. (2023). "The social acceptance of singlehood: a comparative study of singlehood in the u.s. and israel". *Journal of Comparative Family Studies*, 50(1): 1-20. https://doi.org/10.1525/9780520971004

Lesthaeghe, R. (2010). The unfolding story of the Second Demographic Transition. *Population and Development Review, 36*(2): 211–251. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2010.00328.x

Lesthaeghe, R., & van de Kaa, D.J. (1986). Two demographic transitions? in d. j. van de kaa & r. lesthaeghe (eds.), *population: growth and decline* (pp. 9–24). Deventer: Van Loghum Slaterus.

Poortman, A.R., & Liefbroer, A.C. (2010). Singles' relational attitudes in a time of individualization. *Social Science Research,* 39(6): 938–949. https://doi.org/10.1016/j.ssresearch.2010.03.012

Triandis, H.C. (1995). Individualism and collectivism. Westview Press.

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Multilevel Analysis of Determinants of Tendency to Migrate from Iran in 2023

Mahmoud Moshfegh[1]*, Rasoul Sadeghi[2], Sara Ahmadian[3]

[1] *Associate Professor of Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.*
[2] *Professor of Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran & National Institute for Population Research, Tehran, Iran.*
[3] *Master's degree in Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.*

ARTICLE INFO

Received: 21 June 2026
Revised: 08 September 2026
Accepted: 08 September 2026
Published: 20 September 2026

Keywords:
International migration,
Migration intention,
Multilevel analysis,
Regional inequality,
Human development.

ABSTRACT

Explaining migration intention requires attention to both individual characteristics and structural and contextual conditions that may influence its formation and translation into migratory action. The present study examines the individual- and provincial-level factors associated with migration intention from Iran using a multilevel approach. The study is based on a secondary analysis of individual-level data from 15,906 respondents to the 2023 National Survey of Values and Attitudes of Iranians combined with provincial-level data on human development, urbanization, the Gini coefficient, and employment, and employs two-level logistic regression using HLM 6. The findings showed that 38 percent of the respondents expressed an intention to migrate. Age (OR = 0.508, $p < 0.001$), being female (OR = 0.783, $p < 0.001$), and being married (OR = 0.679, $p < 0.001$) were significantly associated with lower migration intention, whereas higher educational attainment was significantly associated with greater migration intention (OR = 1.146, $p < 0.001$). At the provincial level, the Human Development Index had a positive and statistically significant association with migration intention (OR = 1.048, $p < 0.001$), while the urbanization rate showed a weak negative and statistically significant association (OR = 0.991, $p < 0.047$). These findings highlight the multilevel nature of migration intention and the importance of considering individual characteristics and regional development differences simultaneously when explaining migration intention in Iran.

Introduction

Migration intention represents a stage preceding migration behavior and does not necessarily result in actual migration. Studying migration intention is therefore important for understanding the conditions that shape migration-related decision-making.

Migration intention develops through the interaction between individual characteristics and contextual conditions. Age, gender, marital status, and education may influence individuals' resources and migration capabilities. At the same time, provincial differences in human development, urbanization, employment, and economic inequality may create distinct opportunities and constraints for individuals. Although numerous studies have examined the determinants of migration, provincial conditions have been less frequently analyzed alongside individual characteristics. Accordingly, the present study investigates the individual- and provincial-level factors associated with migration intention from Iran through a multilevel analytical framework.

Methodology and Data

This quantitative study is based on a secondary analysis of data from the 2023 National Survey of Values and Attitudes of Iranians. The study population comprised individuals aged 18 years and older. The final analysis was conducted on 15,663

*Corresponding author: Mahmoud Moshfegh. Associate Professor of Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.
E-mail address: *moshfegh@atu.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Moshfegh, M., Sadeghi, R., Ahmadian, S. (2026). Multilevel analysis of determinants of tendency to migrate from Iran in 2023. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 155-174.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.585986.1353

respondents out of an initial sample of 15,906 individuals.

Intention to migrate permanently was measured through the question: “If the conditions were available, would you be willing to leave Iran permanently?” A “yes” response indicated migration intention. The individual-level variables included age, gender, marital status, educational attainment, household expenditure, home ownership, and attitudinal indicators. At the provincial level, the Human Development Index, urbanization rate, employment rate, and Gini coefficient were included in the analysis.

Given the binary nature of the dependent variable and the hierarchical structure of the data, multilevel logistic regression was employed. Individuals were considered level-one units, while provinces constituted the second level of analysis. A null model was first estimated to assess the existence of significant between-province variation, followed by the estimation of the final model incorporating individual- and provincial-level predictors.

Findings

The findings indicated that 38 percent of the respondents expressed an intention to migrate permanently from Iran. The proportion of respondents reporting migration intention varied across provinces, ranging from 32.2 to 45.3 percent. The null model confirmed statistically significant differences between provinces. The intraclass correlation coefficient was 0.013, indicating that approximately 1.3 percent of the variation in migration intention was attributable to differences between provinces.

At the individual level, age, being female, and being married were negatively and significantly associated with migration intention, whereas educational attainment had a positive and significant association. The odds ratio was 0.508 for age, 0.783 for women compared with men, 0.679 for married respondents compared with unmarried respondents, and 1.146 for educational attainment.

At the provincial level, the Human Development Index was positively and significantly associated with migration intention. The urbanization rate had a negative and very weak association with migration intention. The effects of the provincial Gini coefficient and employment rate were not statistically significant.

Discussion and Conclusion

The results indicate that migration intention from Iran is shaped through the interaction between individual characteristics and provincial conditions. Younger age, being male, being unmarried, and having higher educational attainment were associated with a greater likelihood of migration intention.

The positive association between human development and migration intention suggests that, by increasing access to education, information, and skills, development may expand individuals’ capabilities and range of choices. Therefore, migration policy should not focus exclusively on reducing economic pressures. It should also focus on creating employment opportunities, improving quality of life, reducing social inequalities, and providing opportunities for academic and professional advancement.

Because the data are cross-sectional and based on secondary analysis, the findings should be interpreted as statistical associations rather than definitive causal relationships.

Acknowledgement

This article is derived from the third author's master's thesis, "Multilevel Analysis of Determinants of Tendency to Migrate from Iran," which was completed with funding from the Tehran Province General Directorate of Sports and Youth, served as the basis for this article.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

تحلیل چندسطحی تعیین‌کننده‌های تمایل به مهاجرت از ایران در سال ۱۴۰۲

محمود مشفق[۱*]، رسول صادقی[۲]، سارا احمدیان[۳]

[۱] دانشیار جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
[۲] استاد جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، و موسسه تحقیقات جمعیت کشور، تهران، ایران.
[۳] دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۶/۱۷
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۱۷
انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۲۹

کلیدواژه‌ها:
مهاجرت بین‌المللی، تمایل به مهاجرت، تحلیل چندسطحی، نابرابری منطقه‌ای، توسعه انسانی.

چکیده

تبیین تمایل به مهاجرت مستلزم توجه هم‌زمان به ویژگی‌های فردی و شرایط ساختاری و زمینه‌ای است که می‌توانند بر شکل‌گیری آن و تبدیل آن به اقدام مهاجرتی اثرگذار باشند. پژوهش حاضر با هدف تبیین چندسطحی تمایل به مهاجرت، داده‌های فردی «پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان ۱۴۰۲» شامل ۱۵۹۰۶ نفر را با داده‌های سطح استانی (توسعه انسانی، شهرنشینی، ضریب جینی و میزان اشتغال) تلفیق کرده و با بهره‌گیری از مدل رگرسیون لجستیک دو سطحی با استفاده از نرم‌افزار HLM 6 انجام شد. نتایج نشان داد حدود دو پنجم از پاسخگویان تمایل به مهاجرت داشتند. نتایج مدل بیانگر آن است که در سطح فردی، سن رابطه‌ای منفی و معنادار با تمایل مهاجرت دارد (OR = ۰/۵۰۸ ،P< ۰/۰۰۱). افراد متأهّل نسبت به مجردها احتمال کمتری برای ابراز این تمایل نشان می‌دهند (OR =۰/۶۷۹ ،P< ۰/۰۰۱) ، و این‌درحالی است که مردان بیش از زنان گرایش به مهاجرت دارند (P< ۰/۰۰۱، OR =۰/۷۸۳). همچنین افزایش سطح تحصیلات با افزایش معنادار احتمال تمایل به مهاجرت همراه است (P< ۰/۰۰۱، OR =۱/۱۴۶). در سطح استانی شاخص توسعه انسانی (P< ۰/۰۰۱، OR =۱/۰۴۸)، و نسبت جمعیت شهری (P< ۰/۰۴۷، OR =۰/۹۹۱) رابطه‌ای معنادار با تمایل به مهاجرت نشان می‌دهند. در مجموع، نتایج بر ماهیت چندسطحی تمایل به مهاجرت در ایران و ضرورت توجه هم‌زمان به عوامل فردی و تفاوت‌های توسعه‌ای مناطق تأکید می‌کند.

مقدمه

مهاجرت بین‌المللی در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تحرک انسانی تبدیل شده و آثار گسترده‌ای بر ساختارهای جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی جوامع مبدأ و مقصد برجای گذاشته است. در ادبیات معاصر مهاجرت، توجه پژوهش‌ها به‌تدریج از مطالعه جریان‌های بالفعل مهاجرت به بررسی مراحل پیشینی آن، به‌ویژه «تمایل به مهاجرت»، معطوف شده است. تمایل به مهاجرت مرحله‌ای پیشینی در فرایند تصمیم‌گیری مهاجرتی است که پیش از وقوع رفتار مهاجرتی شکل می‌گیرد (Carling & Schewel, 2020). هرچند تمایل به مهاجرت الزاماً به مهاجرت واقعی منجر نمی‌شود، اما الگوهای آن به‌طور معناداری با شرایط اقتصادی، نهادی و فرهنگی جامعه مبدأ پیوند دارد (رضایی و صادقی، ۱۴۰۰). در سال‌های اخیر، افزایش توجه عمومی و سیاستی به موضوع مهاجرت در ایران، ضرورت شناخت عوامل

*نویسنده مسئول: محمود مشفق. دانشیار جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: moshfegh@atu.a.ir

استناد به این مقاله: مشفق، محمود؛ صادقی، رسول؛ احمدیان، سارا (۱۴۰۵). تحلیل چندسطحی تعیین‌کننده‌های تمایل به مهاجرت از ایران در سال ۱۴۰۲. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۵۵-۱۷۴.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.585986.1353

شکل‌دهنده تمایل به مهاجرت را دوچندان کرده است. از آنجا که تمایل به مهاجرت می‌تواند پیش‌درآمد تصمیم و رفتار مهاجرتی باشد، مطالعه آن امکان شناسایی زودهنگام روندهای مهاجرتی و زمینه‌های اجتماعی مؤثر بر آن را فراهم می‌کند.

نتایج پیمایش‌های ملی سال‌های اخیر نشان می‌دهد که تمایل به مهاجرت در ایران در سطح قابل‌توجهی قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که عبدالهی و رضایی گزارش کرده‌اند حدود ۴۲ درصد پاسخگویان تمایل به مهاجرت دارند (عبدالهی و رضایی، ۱۴۰۱). گسترش چنین گرایشی، به‌ویژه در میان گروه‌های دارای سرمایه انسانی بالاتر، می‌تواند پیامدهای مهمی برای پویایی‌های جمعیتی، بازار کار و توسعه اجتماعی کشور به همراه داشته باشد. این وضعیت، تمایل به مهاجرت را به یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی و جمعیتی کشور تبدیل کرده است. تمایل به مهاجرت پدیده‌ای چندبعدی است که شکل‌گیری آن در تعامل میان ویژگی‌های فردی و شرایط زمینه‌ای محل زندگی صورت می‌گیرد.

در ایران، مطالعات متعددی عوامل مرتبط با تمایل به مهاجرت را بررسی کرده‌اند. یافته‌های این مطالعات بر نقش عواملی مانند امید و ارزیابی آینده، شبکه‌های مهاجرتی، تحصیلات، نگرش به شرایط جامعه و نابرابری‌های اجتماعی ـ اقتصادی تأکید دارند (بزرگ‌زاد وهمکاران، ۱۴۰۰؛ رضایی و صادقی، ۱۴۰۰؛ عبدالهی و رضایی، ۱۴۰۱). بااین‌حال، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های موجود در سطح فردی انجام شده و تفاوت‌های زمینه‌ای میان مناطق و استان‌ها کمتر به‌صورت هم‌زمان با ویژگی‌های فردی در قالب مدل‌های چندسطحی آزمون شده است.

این خلأ سبب می‌شود سهم نسبی عوامل فردی و زمینه‌ای در تبیین تمایل به مهاجرت به‌درستی روشن نشود و پیوند میان ناهمگنی‌های منطقه‌ای و تصمیم‌گیری فردی به‌طور تجربی کمتر آزمون شود. درنتیجه، سهم نسبی عوامل فردی و زمینه‌ای در تبیین تمایل به مهاجرت همچنان نامشخص باقی مانده و شواهد تجربی کافی درباره میزان اثرگذاری مستقل شرایط ساختاری استان‌ها بر این پدیده در دسترس نیست.

ادبیات روش‌شناختی علوم اجتماعی نشان می‌دهد که در مطالعه پدیده‌های جمعیتی متأثر از زمینه، مدل‌های چندسطحی امکان تفکیک واریانس میان سطوح فردی و منطقه‌ای را فراهم می‌کنند و تصویر دقیق‌تری از سازوکارهای خرد و کلان به دست می‌دهند (Hox et al., 2017). براین‌اساس، ترکیب داده‌های پیمایشی ملی با شاخص‌های استانی می‌تواند فهم دقیق‌تری از نقش شرایط ساختاری در شکل‌گیری تمایل به مهاجرت در ایران فراهم آورد.

باتوجه‌به این خلأ، پژوهش حاضر با استفاده از داده‌های پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۴۰۲) و به‌کارگیری مدل رگرسیون لجستیک چندسطحی، عوامل مرتبط با تمایل به مهاجرت از ایران را در دو سطح فردی و استانی بررسی می‌کند. وجه تمایز پژوهش حاضر، تلفیق ویژگی‌های فردی و نگرشی افراد با شاخص‌های زمینه‌ای استان‌ها و آزمون هم‌زمان تفاوت‌های فردی و بین‌استانی در یک چارچوب چندسطحی است. در این چارچوب، استان به‌عنوان سطح دوم تحلیل در نظر گرفته شده است؛ زیرا تفاوت‌های توسعه‌ای، اقتصادی و اجتماعی میان استان‌ها می‌تواند بخشی از ناهمگونی مشاهده‌شده در تمایل به مهاجرت را توضیح دهد.

براین‌اساس، پژوهش حاضر با هدف تبیین چندسطحی عوامل مرتبط با تمایل به مهاجرت از ایران انجام شده است. در سطح فردی، نقش ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اجتماعی ـ اقتصادی و نگرشی و در سطح استانی، نقش شاخص‌های توسعه انسانی، شهرنشینی، نابرابری درآمدی و وضعیت بازار کار بررسی می‌شود. همچنین، با استفاده از مدل صفر، وجود تفاوت معنادار بین استان‌ها در تمایل به مهاجرت و ضرورت به‌کارگیری رویکرد چندسطحی آزمون می‌شود.

براین‌اساس، در سطح فردی، رابطه ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی ـ اقتصادی شامل سن، جنس، وضعیت تأهل، سطح تحصیلات، هزینه خانوار و مالکیت مسکن و همچنین متغیرهای نگرشی و ارزشی شامل رضایت از زندگی، نگرش فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی با تمایل به مهاجرت بررسی می‌شود. در سطح استانی نیز اثر شاخص توسعه انسانی، میزان شهرنشینی، نرخ اشتغال و نابرابری درآمدی بر تمایل افراد به مهاجرت، پس از کنترل عوامل سطح فردی، مورد آزمون قرار می‌گیرد. افزون‌براین، با برآورد مدل صفر، وجود تفاوت معنادار بین استان‌ها در تمایل به مهاجرت و ضرورت استفاده از رویکرد چندسطحی بررسی می‌شود.

بر این مبنا، پرسش اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: آیا تمایل به مهاجرت از ایران تحت تأثیر همزمان عوامل سطح فردی و شرایط ساختاری استان محل سکونت قرار دارد و کدام یک از این عوامل پس از کنترل سایر متغیرها رابطه معناداری با تمایل به مهاجرت دارند؟ در سطح فرعی نیز پژوهش به این پرسش‌ها می‌پردازد که ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اجتماعی ـ اقتصادی و نگرشی افراد چه رابطه‌ای با تمایل به مهاجرت دارند؛ شرایط ساختاری و توسعه‌ای استان‌ها تا چه اندازه با این تمایل مرتبط است و آیا پس از کنترل ویژگی‌های فردی، همچنان تفاوت معناداری میان استان‌ها در تمایل به مهاجرت مشاهده می‌شود؟

مبانی نظری

تمایل به مهاجرت یکی از مراحل مهم در فرایند شکل‌گیری رفتار مهاجرتی است، اما نمی‌توان آن را معادل مهاجرت بالفعل دانست. در بسیاری از موارد، افراد ممکن است مهاجرت را مطلوب بدانند، درباره

آن بیندیشند یا حتی برای آن برنامه‌ریزی کنند، بدون آنکه درنهایت جابه‌جایی واقعی رخ دهد. ازاین‌رو، در ادبیات مهاجرت میان «تمایل یا آرزوی مهاجرت» و «مهاجرت بالفعل» تمایز گذاشته می‌شود. پژوهش‌های مربوط به آرزوهای مهاجرتی نیز نشان داده‌اند که عوامل فردی، اجتماعی، اقتصادی و زمینه‌ای می‌توانند در شکل‌گیری ترجیح افراد برای ماندن یا مهاجرت نقش داشته باشند(De Jong, 2000). بنابراین، مطالعه تمایل به مهاجرت امکان بررسی مرحله‌ای از فرایند مهاجرت را فراهم می‌کند که پیش از تحقق رفتار مهاجرتی قرار دارد.

تبیین تمایل به مهاجرت در نظریه‌های کلاسیک مهاجرت عمدتاً از طریق عواملی مانند تفاوت‌های اقتصادی و اجتماعی مبدأ و مقصد، عوامل جاذبه و دافعه، انتظارات فرد از پیامدهای مهاجرت و ارزیابی هزینه‌ها و منافع جابه‌جایی صورت گرفت (Lee, 1966; Massey et al., 1993). در رویکردهای خردتر نیز تصمیم مهاجرتی تحت تأثیر انتظارات، هنجارها و ارزیابی فرد از مطلوبیت گزینه‌های مختلف قرار می‌گیرد (Jong & Fawcett, 1981). شواهد حاصل از مطالعات داخلی نیز نشان می‌دهد که تمایل به مهاجرت در ایران با مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، اجتماعی، نگرشی و ارزیابی افراد از شرایط زندگی مرتبط است (رضایی و صادقی، ۱۴۰۲). رویکرد سرمایه نیز بر نقش منابع اقتصادی، انسانی و اجتماعی در امکان انتخاب و انجام مهاجرت تأکید دارد (Bourdieu, 1986). همچنین شبکه‌های مهاجرتی و ارتباطات اجتماعی می‌توانند با کاهش هزینه‌های ادراک‌شده و افزایش دسترسی به اطلاعات و منابع، بر فرایند شکل‌گیری و تحقق مهاجرت اثرگذار باشند (Dekker & Engbersen, 2014).

با وجود اهمیت این رویکردها، تمرکز صرف بر عوامل دافعه و جاذبه یا بر تصمیم‌گیری فردی، تفاوت میان «خواستن مهاجرت» و «توانستن مهاجرت» را به‌طورکامل توضیح نمی‌دهد. فردی ممکن است انگیزه قوی برای مهاجرت داشته باشد، اما به دلیل فقدان منابع، اطلاعات، مهارت، شبکه اجتماعی یا وجود محدودیت‌های نهادی قادر به تحقق آن نباشد. در مقابل، فردی ممکن است از منابع و فرصت‌های لازم برای مهاجرت برخوردار باشد، اما مهاجرت را ترجیح ندهد. مطالعات انجام‌شده در ایران نیز نشان می‌دهند که تمایل به مهاجرت صرفاً تابع محدودیت‌های اقتصادی نیست و ادراک افراد از شرایط مبدأ و مقصد، فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی و ارزیابی آنان از آینده می‌تواند در شکل‌گیری این تمایل نقش داشته باشد (رضایی و صادقی، ۱۴۰۲). همین تمایز، زمینه شکل‌گیری رویکرد «آرزو-توانایی» در مطالعات مهاجرت و سپس توسعه آن به چارچوب «آرزوها-قابلیت‌های مهاجرتی» را فراهم کرده است (Carling & Schewel, 2018).

در این رویکرد، مهاجرت حاصل برهم‌کنش دو مؤلفه اساسی، یعنی آرزو و قابلیت، در بستر ساختارهای فرصت است. آرزو به ترجیح یا تمایل فرد برای مهاجرت اشاره دارد، درحالی‌که قابلیت به مجموعه فرصت‌ها و منابعی مربوط است که فرد برای تبدیل این ترجیح به یک امکان عملی در اختیار دارد. قابلیت صرفاً به منابع مالی محدود نیست، بلکه منابع انسانی و اجتماعی، مهارت‌ها، اطلاعات، شبکه‌ها و شرایط ساختاری و نهادی را نیز دربرمی‌گیرد. بنابراین، مهاجرت را نمی‌توان صرفاً نتیجه فشارهای ساختاری یا تصمیم مستقل فرد دانست؛ بلکه باید آن را حاصل تعامل عاملیت افراد با ساختار فرصت‌های موجود در محیط زندگی آنان در نظر گرفت (Carling & Schewel, 2020). چارچوب دهاس نیز مهاجرت را تابعی از آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی در مجموعه‌ای از ساختارهای فرصت جغرافیایی می‌داند و بر نقش فرایندهای گسترده‌تر تغییر اجتماعی و توسعه در شکل‌گیری این دو مؤلفه تأکید می‌کند.

نکته اساسی این رویکرد آن است که آرزو و قابلیت دو مؤلفه متمایز، اما مرتبط و متقابلاً اثرگذارند. افزایش منابع، آموزش، اطلاعات و ارتباطات می‌تواند قابلیت فرد برای مهاجرت را افزایش دهد و همزمان افق آرزوهای او را نیز گسترش دهد. از سوی دیگر، محدودیت منابع ممکن است فاصله میان آرزوی مهاجرت و امکان تحقق آن را افزایش دهد. ازاین‌منظر، توسعه اجتماعی و اقتصادی نیز رابطه‌ای ساده و خطی با مهاجرت ندارد؛ زیرا توسعه می‌تواند هم محدودیت‌های مهاجرت را کاهش دهد و هم از طریق افزایش منابع، آموزش، اطلاعات و آگاهی، آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی را افزایش دهد (De Haas, 2021).

مدل آرزو–قابلیت از این طریق چهار وضعیت نظری را از ترکیب دو مؤلفه آرزو و قابلیت متمایز می‌کند. در شرایط آرزوی پایین و قابلیت پایین، فرد تمایل چندانی به مهاجرت ندارد و همزمان از فرصت‌ها و منابع لازم برای مهاجرت نیز برخوردار نیست. در شرایط آرزوی بالا و قابلیت پایین، فرد خواهان مهاجرت است، اما محدودیت منابع یا موانع ساختاری مانع تحقق آن می‌شود. در شرایط آرزوی پایین و قابلیت بالا، فرد از امکان مهاجرت برخوردار است، اما ترجیح می‌دهد در محل زندگی خود بماند. سرانجام، در وضعیت آرزوی بالا و قابلیت بالا، شرایط برای تبدیل تمایل به تصمیم و تحقق مهاجرت مساعدتر است (De Haas, 2021). بنابراین، قابلیت بالا به‌تنهایی به معنای مهاجرت نیست و آرزوی بالا نیز الزاماً به مهاجرت بالفعل منجر نمی‌شود.

جدول ۱. مدل نظری آرزو قابلیت‌های مهاجرتی و ارتباط آن با تمایل به مهاجرت.

Table 1. Expectations theoretical model of migration capacities and its relationship with the intention of migrating

	قابلیت پایین	قابلیت بالا
آرزوی پایین	ماندن با محدودیت قابلیت	ماندن اختیاری
آرزوی بالا	آرزوی مهاجرت بدون تحقق	آمادگی بیشتر برای تحقق مهاجرت

منبع: برگرفته از De Haas (2021); Carling & Schewel(2020)

این تمایز برای پژوهش حاضر اهمیت اساسی دارد؛ زیرا متغیر وابسته پژوهش تمایل به مهاجرت است، نه مهاجرت بالفعل. بنابراین، متغیرهای مورد بررسی باید بر اساس ارتباط احتمالی آنها با شکل‌گیری آرزوها، قابلیت‌ها و ارزیابی فرد از گزینه ماندن یا مهاجرت تفسیر شوند و یافته‌های پژوهش نباید مستقیماً به‌عنوان تبیین‌کننده تحقق مهاجرت واقعی تلقی شوند. این تفکیک همچنین امکان بررسی این موضوع را فراهم می‌کند که چرا برخی افراد با تمایل مشابه، به دلیل تفاوت در منابع و شرایط زمینه‌ای، مسیرهای متفاوتی را تجربه می‌کنند.

بر اساس مبانی نظری فوق، پژوهش حاضر رویکرد آرزوها–قابلیت‌های مهاجرتی را به‌عنوان چارچوب نظری اصلی خود انتخاب می‌کند. در این چارچوب، تمایل به مهاجرت به‌عنوان پیامدی از فرایند شکل‌گیری آرزوها و ارزیابی فرصت‌های مهاجرتی درنظرگرفته می‌شود. ازاین‌منظر، ویژگی‌های فردی و نگرشی افراد از یک سو و شرایط ساختاری محیط زندگی آنان از سوی دیگر، در شکل‌گیری این فرایند نقش دارند.

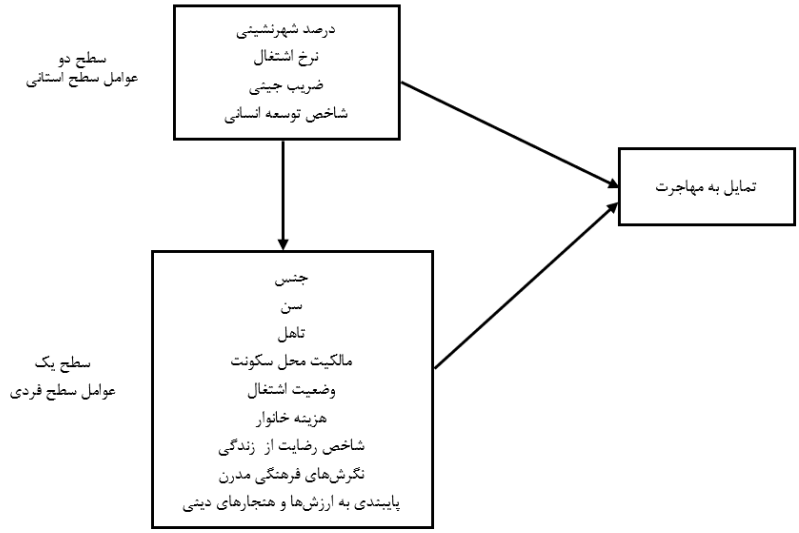
در سطح فردی، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی ـ اقتصادی می‌توانند از طریق منابع، محدودیت‌ها و افق‌های انتخاب فرد با تمایل به مهاجرت مرتبط باشند. برای مثال، تحصیلات با افزایش سرمایه انسانی، دسترسی به اطلاعات و آشنایی با فرصت‌های فراملی می‌تواند هم دامنه قابلیت‌های فرد و هم افق آرزوهای او را گسترش دهد. سن و وضعیت تأهل نیز با مرحله چرخه زندگی، مسئولیت‌های خانوادگی و هزینه‌های ادراک‌شده مهاجرت ارتباط دارند. جنسیت نیز می‌تواند از طریق تفاوت در دسترسی به منابع، فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی و محدودیت‌های ساختاری، با آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی متفاوت همراه باشد. یافته‌های مرور نظام‌مند مطالعات آرزوهای مهاجرتی نیز نشان می‌دهد که عوامل فردی و زمینه‌ای در کنار یکدیگر در شکل‌گیری آرزوهای مهاجرتی اهمیت دارند (Aslany et al., 2021).

متغیرهای نگرشی پژوهش، شامل رضایت از زندگی، نگرش فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی نیز در همین چارچوب قابل تفسیرند. این متغیرها در پژوهش حاضر مستقیماً سنجه آرزو یا قابلیت مهاجرت نیستند؛ بلکه عواملی هستند که می‌توانند بر ارزیابی فرد از مطلوبیت ماندن یا مهاجرت، انتظارات از آینده و ترجیحات مهاجرتی مرتبط باشند. ازاین‌رو، مسیر نظری این متغیرها به سمت تمایل به مهاجرت، از طریق ارزیابی فردی از مطلوبیت گزینه‌ها و شکل‌گیری ترجیحات مهاجرتی مفهوم‌پردازی می‌شود.

در سطح استانی، شاخص توسعه انسانی، ضریب جینی، نسبت جمعیت شهری و نرخ اشتغال به‌عنوان نماینده‌هایی از شرایط ساختاری و محیط فرصت استان وارد مدل شده‌اند. این متغیرها مستقیماً قابلیت مهاجرت افراد را اندازه‌گیری نمی‌کنند؛ بلکه نشان می‌دهند افراد در چه محیط اقتصادی ـ اجتماعی و ساختاری قرار دارند. تفاوت استان‌ها از نظر توسعه، نابرابری، ساختار شهری و وضعیت بازار کار می‌تواند دامنه فرصت‌ها، منابع، اطلاعات و محدودیت‌های در دسترس افراد را متفاوت کند و از این طریق با شکل‌گیری آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی و در نهایت با تمایل به مهاجرت ارتباط داشته باشد (De Haas, 2021). شواهد مطالعات داخلی نیز اهمیت تفاوت‌های جغرافیایی و زمینه‌ای در فرایندهای مهاجرتی ایران را تأیید می‌کند. مطالعات انجام‌شده درباره مهاجرت داخلی و تمایل به مهاجرت نشان داده‌اند که تفاوت در سطح توسعه، توزیع امکانات، فرصت‌های اشتغال و آموزشی و شرایط اقتصادی مناطق می‌تواند با الگوهای جابه‌جایی و تمایل به مهاجرت ارتباط داشته باشد (صادقی و همکاران، ۱۴۰۰). براین‌اساس، دو سطح تحلیل در چارچوب نظری پژوهش از یکدیگر جدا نیستند، بلکه شرایط استانی در بستری قرار می‌گیرد که آرزوها و قابلیت‌های فردی در آن شکل می‌گیرند.

ازاین‌رو، تحلیل چندسطحی صرفاً یک انتخاب آماری نیست، بلکه با منطق نظری پژوهش سازگار است؛ زیرا افراد درون محیط‌های جغرافیایی متفاوت قرار دارند و بخشی از تفاوت در تمایل آنان ممکن است به ویژگی‌های همان محیط مربوط باشد. در مطالعات اجتماعی و جمعیتی، هنگامی که افراد در واحدهای بالاتر مانند استان‌ها یا مناطق جغرافیایی قرار گرفته‌اند، مدل‌های چندسطحی امکان تفکیک تفاوت‌های درون‌گروهی و بین‌گروهی و بررسی هم‌زمان عوامل فردی و زمینه‌ای را فراهم می‌کنند (کارشکی و حاجی‌نژاد, ۱۳۹۸). مدل چندسطحی امکان می‌دهد ارتباط ویژگی‌های فردی با تمایل به مهاجرت هم‌زمان با ارتباط شرایط استانی بررسی شود و ناهمگنی میان استان‌ها نیز موردتوجه قرار گیرد (Hox et al., 2017).

درنتیجه، مدل نظری پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که تمایل به مهاجرت در نقطه تلاقی ویژگی‌های فردی، آرزوهای مهاجرتی، قابلیت‌های فرد و ساختار فرصت‌های محیطی شکل می‌گیرد. بااین‌حال، از آنجا که داده‌های پژوهش مقطعی و ثانویه‌اند و متغیرهای آرزو و قابلیت مهاجرت به‌صورت مستقیم اندازه‌گیری نشده‌اند، روابط مشاهده‌شده در مدل تجربی به‌عنوان روابط آماری و شواهد سازگار با سازوکار نظری تفسیر می‌شوند، نه به‌عنوان اثبات روابط علّی مستقیم. این ملاحظه از نظر روش‌شناختی اهمیت دارد و مانع از آن می‌شود که متغیرهای فردی یا استانی به‌صورت ساده و قطعی به‌عنوان «علت» تمایل به مهاجرت معرفی شوند.



شکل ۱. مدل تعیین‌کننده‌های تمایل به مهاجرت

Figure 1. Framework of factors influencing migration intent

در این مدل، رابطه میان دو سطح به معنای آن نیست که متغیرهای استانی مستقیماً ویژگی‌های فردی را تغییر می‌دهند؛ بلکه سطح استانی به‌عنوان زمینه‌ای عمل می‌کند که درون آن ویژگی‌ها، منابع و ترجیحات فردی معنا پیدا می‌کنند. ازاین‌رو، مدل چندسطحی پژوهش امکان می‌دهد ضمن بررسی ارتباط متغیرهای سطح فردی با تمایل به مهاجرت، مشخص شود که آیا پس از کنترل تفاوت‌های فردی، شرایط زمینه‌ای استان نیز با تفاوت در تمایل به مهاجرت ارتباط دارد. به‌این‌ترتیب، ساختار تحلیلی پژوهش از یک‌سو مسیرهای نظری سطح فردی و از سوی دیگر مسیر زمینه‌ای سطح استانی را به‌صورت هم‌زمان در تبیین تمایل به مهاجرت در نظر می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

تمایل به مهاجرت بین‌المللی پدیده‌ای چندبعدی است که در تعامل میان ویژگی‌های فردی، منابع و نگرش‌های افراد و شرایط اجتماعی ـ اقتصادی محیط زندگی شکل می‌گیرد. در ادبیات جدید مهاجرت، میان «آرزوی مهاجرت» و «قابلیت مهاجرت» تمایز گذاشته می‌شود؛ به این معنا که مطلوب دانستن مهاجرت الزاماً به معنای برخورداری از امکان تحقق آن نیست. افراد ممکن است مهاجرت را مطلوب بدانند، اما به دلیل محدودیت منابع مالی، مهارت، اطلاعات، شبکه‌های اجتماعی یا موانع نهادی و ساختاری از قابلیت کافی برای تحقق آن برخوردار نباشند. در مقابل، برخورداری از منابع و فرصت‌های مهاجرت نیز لزوماً به مهاجرت منجر نمی‌شود، زیرا فرد ممکن است با وجود قابلیت جابه‌جایی، ماندن را ترجیح دهد (Carling & Schewel, 2018). مرور نظام‌مند مطالعات نیز نشان می‌دهد که آرزوهای مهاجرتی حاصل تعامل مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، جمعیت‌شناختی، اجتماعی و ادراکی هستند و نمی‌توان آنها را به یک عامل منفرد تقلیل داد (Aslany et al., 2021). ازاین‌منظر، بررسی تمایل به مهاجرت مستلزم توجه هم‌زمان به منابع و موقعیت فرد و محیط اجتماعی و اقتصادی‌ای است که فرد در آن زندگی می‌کند.

در سطح فردی، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی ـ اقتصادی از مهم‌ترین عوامل مرتبط با تمایل به مهاجرت‌اند. سن، جنسیت، تحصیلات و وضعیت تأهل می‌توانند از طریق تفاوت در منابع، مسئولیت‌های خانوادگی، مرحله چرخه زندگی و دسترسی به فرصت‌ها بر ترجیحات مهاجرتی اثر بگذارند. برای مثال: تحصیلات، تنها یک شاخص موقعیت اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند از طریق افزایش مهارت، سرمایه انسانی، دسترسی به اطلاعات و آگاهی از فرصت‌های خارج از کشور، هم قابلیت مهاجرت و هم افق آرزوهای فرد را گسترش دهد (De Haas et al., 2019). ازاین‌رو، افزایش منابع فردی الزاماً با کاهش تمایل به مهاجرت همراه نیست و حتی ممکن است در برخی شرایط، از طریق افزایش توانایی دسترسی به فرصت‌های خارج از کشور، تمایل به مهاجرت را تقویت کند. این منطق با دیدگاه‌هایی که بر نقش سرمایه انسانی و اجتماعی در فرایندهای مهاجرتی تأکید دارند نیز سازگار است (Bourdieu, 1986).

مطالعات داخلی نیز شواهدی در حمایت از اهمیت عوامل فردی ارائه کرده‌اند. رضایی و صادقی در بررسی تمایل ایرانیان به مهاجرت، بر چندبعدی بودن عوامل تعیین‌کننده آن تأکید کرده‌اند و نشان داده‌اند که تمایل به مهاجرت را نمی‌توان صرفاً بر اساس عوامل اقتصادی توضیح داد (رضایی و صادقی، ۱۴۰۰). همچنین، عبدالهی و رضایی با استفاده از تحلیل ثانویه داده‌های پیمایش سرمایه اجتماعی، عوامل

مرتبط با تمایل به مهاجرت از ایران را بررسی کرده‌اند و اهمیت مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و نگرشی را در کنار شرایط اقتصادی مورد توجه قرار داده‌اند(عبدالهی و رضایی، ۱۴۰۱). در سطح گروه‌های خاص نیز بزرگ‌زاد، کاظمی‌پور و محسنی در مطالعه نخبگان ایرانی نشان دادند که گرایش به مهاجرت تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، اقتصادی و علمی ـ پژوهشی قرار دارد و فرصت‌های شغلی، علمی و اجتماعی در کنار شرایط اقتصادی مبدأ اهمیت دارند (بزرگ‌زاد و همکاران، ۱۴۰۰). بنابراین، شواهد داخلی نشان می‌دهد که موقعیت فردی و میزان دسترسی او به منابع و فرصت‌ها، بخشی مهم از سازوکار شکل‌گیری تمایل به مهاجرت را توضیح می‌دهد؛ بااین‌حال، این عوامل به‌تنهایی برای تبیین تفاوت‌های موجود میان افراد کافی نیستند.

در کنار منابع و ویژگی‌های عینی، ارزیابی ذهنی افراد از شرایط زندگی نیز در شکل‌گیری تمایل به مهاجرت اهمیت دارد. افراد دارای موقعیت اقتصادی یا اجتماعی مشابه ممکن است به دلیل تفاوت در ارزیابی کیفیت زندگی، رضایت از شرایط موجود، آینده شغلی، امکان پیشرفت و چشم‌انداز آینده، تمایل متفاوتی به مهاجرت داشته باشند. در همین راستا، اکبری (۱۴۰۰) با بررسی فهم ذهنی مهاجران از عوامل جاذبه و دافعه مبدأ و مقصد نشان داد که برداشت و ارزیابی افراد از شرایط محیطی در فرایندهای مرتبط با مهاجرت اهمیت دارد. از این منظر، تمایل به مهاجرت صرفاً واکنش مستقیم به شرایط عینی نیست، بلکه از طریق فرایند ارزیابی و تفسیر فرد از فرصت‌ها و محدودیت‌های موجود شکل می‌گیرد. بنابراین، متغیرهایی مانند رضایت از زندگی و نگرش‌های فرهنگی و ارزشی می‌توانند در کنار عوامل جمعیت‌شناختی و اقتصادی، بخشی از سازوکار شکل‌گیری ترجیحات مهاجرتی را توضیح دهند.

اهمیت نگرش‌ها و ارزش‌های فردی در مطالعات مهاجرتی از این جهت نیز قابل توجه است که مهاجرت صرفاً یک انتخاب اقتصادی نیست، بلکه با سبک زندگی، انتظارات، هویت، ارزش‌ها و ارزیابی فرد از آینده ارتباط دارد. در چارچوب رویکرد آرزوها ـ قابلیت‌ها، افزایش آگاهی و دسترسی به اطلاعات می‌تواند افق آرزوهای فرد را گسترش دهد، درحالی‌که ارزش‌ها و نگرش‌های فردی می‌توانند بر مطلوبیت ادراک‌شده ماندن یا مهاجرت اثر بگذارند (De Haas, 2021). برهمین‌اساس، بررسی تمایل به مهاجرت در جامعه ایران نیازمند توجه همزمان به متغیرهای اقتصادی و جمعیت‌شناختی و نیز نگرش‌ها و ارزش‌های فردی است؛ موضوعی که در برخی مطالعات داخلی به‌صورت جداگانه موردتوجه‌قرار گرفته، اما کمتر در قالب یک مدل تحلیلی چندسطحی تلفیق شده است.

در کنار عوامل فردی، شرایط اجتماعی و اقتصادی محیط زندگی نیز می‌تواند دامنه فرصت‌ها و محدودیت‌های افراد را شکل دهد. تفاوت استان‌ها از نظر سطح توسعه، فرصت‌های شغلی، تمرکز امکانات، ساختار شهری و توزیع منابع می‌تواند باعث شود افراد دارای ویژگی‌های فردی مشابه، در محیط‌های متفاوتی از فرصت و محدودیت قرار گیرند. در نتیجه، زمینه جغرافیایی می‌تواند بر نحوه شکل‌گیری آرزوها، ارزیابی آینده و قابلیت تبدیل تمایل به انتخاب مهاجرتی اثرگذار باشد. این موضوع با یافته‌های مطالعات مهاجرت داخلی در ایران نیز همخوانی دارد. شهبازین و همکاران در مرور حیطه‌ای پژوهش‌های مهاجرت داخلی در ایران، بر نقش توسعه نامتوازن، تفاوت‌های درآمدی، فرصت‌های اشتغال و دسترسی نابرابر به امکانات اقتصادی و آموزشی تأکید کرده‌اند صادقی و همکاران نیز با بررسی رابطه تحصیلات، توسعه و مهاجرت‌های داخلی نشان داده‌اند که رابطه میان توسعه و مهاجرت را نمی‌توان به الگوی ساده «توسعه بیشتر، مهاجرت کمتر» تقلیل داد (عباسی‌شوازی و همکاران، ۱۳۹۵).

مطالعات داخلی در سطح جغرافیایی محدود نیز اهمیت عوامل زمینه‌ای را تأیید کرده‌اند. نوبخت و رستمعلی‌زاده (۱۴۰۴) در بررسی جوانان شهر بوشهر، تعیین‌کننده‌های زمینه‌ای و ساختاری تمایل به مهاجرت از کشور را موردتوجه قرار داده‌اند. همچنین، دراهکی در مطالعه جوانان شهرستان آبدانان، ارتباط عوامل جمعیتی و اجتماعی با تمایل به مهاجرت را بررسی کرده است (دراهکی، ۱۴۰۴). اهمیت این مطالعات برای پژوهش حاضر در آن است که نشان می‌دهند تمایل به مهاجرت در خلأ اجتماعی و جغرافیایی شکل نمی‌گیرد؛ بااین‌حال، بخش قابل‌توجهی از مطالعات داخلی یا به گروه‌های خاص، مانند جوانان و نخبگان، یا به یک شهر و منطقه مشخص تمرکز داشته‌اند. بنابراین، تعمیم نتایج آنها به کل جامعه و بررسی هم‌زمان تفاوت‌های فردی و زمینه‌ای همچنان نیازمند پژوهش بیشتر است.

شواهد بین‌المللی نیز بر اهمیت هم‌زمان ویژگی‌های فردی و زمینه‌ای تأکید دارند. نشان داده شده است که ترجیحات افراد درباره ماندن، بازگشت یا مهاجرت مجدد تنها تحت تأثیر عوامل اقتصادی قرار ندارند و پیوندهای اجتماعی و زمینه‌ای نیز در شکل‌گیری این ترجیحات نقش دارند. هاگن زاگر و همکاران (۲۰۲۵) نیز با استفاده از داده‌های بیش از ۱۳ هزار فرد در ۲۵ اجتماع در آفریقا، آسیا و خاورمیانه نشان داده‌اند که آرزوهای مهاجرتی علاوه بر ویژگی‌های فردی، با شرایط سطح اجتماع ارتباط دارند و شدت برخی روابط فردی در زمینه‌های مختلف متفاوت است. این یافته از نظر روش‌شناختی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد بررسی تمایل به مهاجرت صرفاً در سطح فردی ممکن است بخشی از تفاوت‌های موجود را به شرایط زمینه‌ای نسبت دهد یا سهم واقعی محیط را نادیده بگیرد.

در مجموع، مرور مطالعات داخلی و خارجی نشان می‌دهد که تمایل به مهاجرت را می‌توان در سه حوزه مرتبط تحلیل کرد: نخست،

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی ـ اقتصادی فرد؛ دوم، نگرش‌ها، ارزش‌ها و ارزیابی‌های ذهنی و سوم، شرایط ساختاری و اجتماعی ـ اقتصادی محیط زندگی. در سطح فردی، منابع، سرمایه انسانی، موقعیت خانوادگی و نگرش‌ها می‌توانند بر آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی اثرگذار باشند؛ در سطح زمینه‌ای نیز توسعه، فرصت‌های اقتصادی، ساختار شهری و نحوه توزیع منابع می‌توانند محیط متفاوتی از فرصت و محدودیت ایجاد کنند. درنتیجه، رابطه میان فرد و محیط را نمی‌توان مستقل از یکدیگر تحلیل کرد.

با وجود گسترش مطالعات داخلی درباره مهاجرت، چند خلأ در ادبیات موجود قابل مشاهده است. نخست، بخشی از مطالعات داخلی بر مهاجرت داخلی تمرکز دارند و بخشی دیگر گروه‌های خاصی مانند جوانان، دانشجویان، نخبگان یا متخصصان را بررسی کرده‌اند. دوم، مطالعاتی که مستقیماً تمایل به مهاجرت از ایران را بررسی کرده‌اند، عمدتاً بر عوامل فردی، اجتماعی یا اقتصادی تمرکز داشته و کمتر شرایط ساختاری محل سکونت را در کنار ویژگی‌های فردی در یک مدل واحد بررسی کرده‌اند. سوم، حتی در مطالعاتی که به عوامل زمینه‌ای توجه داشته‌اند، تفکیک سهم ویژگی‌های فردی از تفاوت‌های ناشی از محیط جغرافیایی کمتر به‌صورت نظام‌مند انجام شده است. بنابراین، مسئله اصلی در ادبیات موجود، فقدان مطالعات مهاجرت در ایران نیست، بلکه کمبود پژوهش‌هایی است که عوامل فردی، نگرشی ـ ارزشی و ساختاری را به‌صورت هم‌زمان و در سطوح مختلف برای تبیین تمایل به مهاجرت بین‌المللی بررسی کنند.

براین‌اساس، پژوهش حاضر با استفاده از داده‌های پیمایش ملی، در سطح فردی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی ـ اقتصادی و همچنین متغیرهایی مانند رضایت از زندگی، نگرش فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی را بررسی می‌کند و در سطح استانی، شاخص توسعه انسانی، شهرنشینی، نرخ اشتغال و ضریب جینی را به‌عنوان شاخص‌هایی از شرایط زمینه‌ای وارد تحلیل می‌سازد. بدین ترتیب، پژوهش امکان بررسی این پرسش را فراهم می‌کند که آیا پس از کنترل تفاوت‌های فردی و نگرشی، شرایط ساختاری استان محل سکونت همچنان با تمایل افراد به مهاجرت از کشور ارتباط دارد یا خیر.

نوآوری پژوهش حاضر، بنابراین، نه در ادعای نخستین بودن مطالعه تمایل به مهاجرت در ایران، بلکه در پیوند دادن نظام‌مند سطوح فردی و استانی در قالب یک مدل چندسطحی و تفسیر این روابط در چارچوب رویکرد آرزوها ـ قابلیت‌های مهاجرتی است. استفاده از رگرسیون لجستیک چندسطحی امکان تفکیک تفاوت‌های مرتبط با ویژگی‌های فردی از ناهمگنی میان استان‌ها را فراهم می‌کند و چارچوب آرزوها ـ قابلیت‌ها نیز امکان تفسیر روابط مشاهده‌شده را فراتر از منطق ساده فشارهای اقتصادی فراهم می‌سازد. به‌ویژه، این چارچوب اجازه می‌دهد که توسعه و برخورداری از منابع نه صرفاً به‌عنوان عوامل کاهش‌دهنده مهاجرت، بلکه به‌عنوان عواملی در نظر گرفته شوند که ممکن است هم‌زمان قابلیت‌های مهاجرتی و افق آرزوهای افراد را افزایش دهند (De Haas, 2021). ازاین‌منظر، پژوهش حاضر می‌کوشد تبیین تمایل به مهاجرت را از سطح ویژگی‌های منفرد افراد فراتر برده و آن را در پیوند میان عاملیت فردی، نگرش‌ها و ارزش‌ها و ساختار فرصت‌های استانی تحلیل کند.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر از نوع مطالعات کمی و مبتنی بر تحلیل ثانویه داده‌های پیمایشی است. داده‌های سطح فردی از پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۴۰۲) استخراج شده‌اند که توسط پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات اجرا شده است. این پیمایش با پوشش ملی، اطلاعات گسترده‌ای درباره ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد فراهم می‌کند. جامعه آماری پژوهش شامل تمامی افراد ۱۸ سال و بیشتر ساکن کشور است که در چارچوب نمونه‌گیری پیمایش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

حجم اولیه نمونه شامل ۱۵۹۰۶ نفر بود. پس از حذف موارد دارای داده گمشده در متغیر وابسته (تمایل به مهاجرت)، حجم نمونه نهایی به ۱۵۶۶۳ نفر کاهش یافت. از آنجا که میزان داده‌های مفقود در سایر متغیرهای پژوهش ناچیز بود، تمامی تحلیل‌های بعدی بر اساس همین حجم نمونه انجام شد.

متغیرهای سطح دوم (استانی) از منابع رسمی استخراج شدند. شاخص‌های نرخ اشتغال، درصد شهرنشینی و ضریب جینی از داده‌های مرکز آمار ایران (۱۴۰۲) و شاخص توسعه انسانی (HDI) از پایگاه (Global Data Lab, 2022) اخذ شد. این متغیرها برای سنجش تفاوت‌های ساختاری و توسعه‌ای میان استان‌ها در مدل چندسطحی مورد استفاده قرار گرفتند.

متغیر وابسته پژوهش «تمایل به مهاجرت» است که بر اساس پرسش «اگر شرایط فراهم باشد، آیا حاضرید برای همیشه از ایران بروید؟» سنجیده شده است. این متغیر به‌صورت دودویی کدگذاری شد؛ به‌گونه‌ای که پاسخ «بله» برابر ۱ و پاسخ «خیر» برابر ۰ در نظر گرفته شد. باتوجه‌به ماهیت دودویی متغیر وابسته، از مدل رگرسیون لجستیک چندسطحی برای تحلیل داده‌ها استفاده شد (حسین‌زاده، ۱۴۰۳).

باتوجه‌به ماهیت انتزاعی و چندبعدی برخی مفاهیم مورد بررسی، برای سنجش سازه‌های نگرشی از شاخص‌های ترکیبی استفاده شد.

ابتدا ساختار تجربی گویه‌ها با استفاده از تحلیل عاملی اکتشافی[1] بررسی و کفایت داده‌ها برای تحلیل عاملی با شاخص KMO و آزمون کرویت بارتلت ارزیابی شد. همچنین، پایایی درونی شاخص‌ها با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ سنجیده شد.

برای سنجش پایبندی به ارزش‌های دینی و هنجارهای سنتی خانوادگی، ۱۲ گویه در سه حوزه مذهبی ـ معنوی، مناسکی ـ آیینی و هنجارهای اجتماعی ـ جنسیتی مورد استفاده قرار گرفت. مقدار KMO برابر با ۰/۹۰۴ و آزمون کرویت بارتلت معنادار بود (P < ۰/۰۰۱). نتایج EFA سازمان‌یافتگی گویه‌ها در دو حوزه کلی باورها و مناسک دینی و هنجارهای سنتی اجتماعی ـ جنسیتی را نشان داد. باتوجه‌به همبستگی میان عوامل (r =۰/۴۳۲) و اشتراک مفهومی آنها، میانگین ۱۲ گویه به‌عنوان شاخص کلی این سازه محاسبه شد. آلفای کرونباخ شاخص برابر با ۰/۷۵ به دست آمد.

نگرش‌های فرهنگی مدرن با گویه‌های مرتبط با آزادی‌های فرهنگی و مدنی، سکولاریسم و برابری جنسیتی سنجیده شد. در EFA، پنج گویه مربوط به آزادی‌های فرهنگی و مدنی، شامل نگرش به استفاده از ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، حضور در کنسرت، برگزاری جشن‌ها و آزادی پوشش، یک عامل منسجم با بارهای عاملی ۰/۷۳۶ تا ۰/۸۵۱ تشکیل دادند. دو گویه مربوط به جدایی دین از سیاست و گزینش استخدامی بدون توجه به عقاید مذهبی نیز عامل دیگری را تشکیل دادند. گویه مربوط به مخالفت با تبعیض جنسیتی، به دلیل تک‌گویه‌ای بودن، در شاخص ترکیبی وارد نشد. با اتکا به چارچوب مفهومی پژوهش و هم‌جهتی نظری ابعاد مورد استفاده، میانگین گویه‌های منتخب به‌عنوان شاخص ترکیبی نگرش‌های فرهنگی مدرن محاسبه شد. آلفای کرونباخ این شاخص۰/۶۶ بود.

برای رضایت از زندگی، هشت گویه شامل رضایت از وضعیت مالی، مسکن، محله سکونت، اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زندگی در ایران و رضایت کلی از زندگی مورد استفاده قرار گرفت. مقدار KMO برابر با ۰/۸۵۳ و آزمون کرویت بارتلت معنادار بود (P< ۰/۰۰۱). باتوجه‌به هدف پژوهش در سنجش ارزیابی کلی فرد از شرایط زندگی، میانگین هشت گویه به‌عنوان شاخص کلی رضایت از زندگی محاسبه شد. آلفای کرونباخ این شاخص ۰/۸۵ به دست آمد.

در تمامی شاخص‌های ترکیبی، میانگین گویه‌های مربوط به سازه به‌عنوان نمره شاخص محاسبه و در سطح فردی وارد مدل چندسطحی شد. این شیوه، ضمن استفاده از اطلاعات چند گویه، امکان سنجش ترکیبی مفاهیم مورد مطالعه را فراهم کرد.

انتخاب متغیرهای سطح فردی بر اساس چارچوب نظری پژوهش و ادبیات تبیین تمایل به مهاجرت صورت گرفت. براین‌اساس، تمایل به مهاجرت با ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی افراد و همچنین نگرش‌ها، ارزش‌ها و ارزیابی آنان از شرایط زندگی ارتباط دارد. بنابراین، سن، جنس، وضعیت تأهل، تحصیلات و وضعیت اقتصادی، در کنار رضایت از زندگی، نگرش‌های فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌های دینی و سنتی، در سطح فردی مدل وارد شدند. این ترکیب امکان بررسی هم‌زمان عوامل فردی و نگرشی و تمایز آنها از عوامل زمینه‌ای استان را فراهم می‌کند.

به‌منظور بررسی نقش شرایط زمینه‌ای استان محل سکونت، چهار متغیر شامل شاخص توسعه انسانی، ضریب جینی، نسبت جمعیت شهری و نرخ اشتغال در سطح دوم مدل وارد شدند. انتخاب این متغیرها باتوجه‌به چارچوب نظری آرزوها–قابلیت‌های مهاجرتی و با درنظرگرفتن اهمیت توسعه، نابرابری اقتصادی، ساختار شهری و وضعیت بازار کار در شکل‌گیری فرصت‌ها و محدودیت‌های محیط زندگی انجام شد. همچنین، دسترس‌پذیری داده‌های استانی و امکان تطبیق آنها با محل سکونت پاسخگویان در انتخاب متغیرها موردتوجه قرار گرفت.

شاخص توسعه انسانی استان (HDI) به‌عنوان شاخصی از سطح توسعه، شامل ابعاد سلامت، آموزش و سطح زندگی، از داده‌های Global Data Lab (۲۰۲۲) استخراج شد. ضریب جینی، نسبت جمعیت شهری و نرخ اشتغال نیز به‌ترتیب به‌عنوان شاخص‌های نابرابری درآمدی، ساختار شهری و وضعیت بازار کار استان، بر اساس داده‌های مرکز آمار ایران در سال ۱۴۰۲ وارد مدل شدند. مقدار هر یک از این شاخص‌ها بر اساس استان محل سکونت به افراد همان استان تخصیص یافت؛ بنابراین، این متغیرها بیانگر ویژگی‌های زمینه‌ای استان هستند و نه ویژگی‌های فردی پاسخگویان.

باتوجه‌به استفاده از داده‌های ثانویه، امکان وارد کردن همه ابعاد ساختاری مؤثر بر تمایل به مهاجرت وجود نداشت. عواملی مانند کیفیت حکمرانی، سرمایه اجتماعی، کیفیت نهادها و شبکه‌های مهاجرتی، با وجود اهمیت احتمالی، به دلیل نبود داده‌های استانیِ قابل تطبیق با داده‌های پیمایش در مدل وارد نشدند. ازاین‌رو، چهار شاخص مورد استفاده را باید نماینده بخشی از شرایط ساختاری و محیط فرصت استان‌ها دانست، نه سنجه‌ای جامع از تمام ابعاد زمینه‌ای مؤثر بر تمایل به مهاجرت. براین‌اساس، تفاوت‌های باقی‌مانده میان استان‌ها می‌تواند علاوه بر متغیرهای واردشده، تحت تأثیر برخی عوامل زمینه‌ای مشاهده‌نشده نیز باشد.

در این پژوهش، مدیریت و پیش‌پردازش داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS 26 انجام شد. جهت بررسی ساختار سلسله‌مراتبی و آزمون فرضیات پژوهش از مدل‌سازی چندسطحی در نرم‌افزار HLM6

[1] EFA

بهره‌گرفته شد و برای ترسیم نمودارهای تحلیلی و اعتبارسنجی مدل، از نرم‌افزار R استفاده گردید. باتوجه‌به ساختار سلسله‌مراتبی داده‌ها که در آن پاسخگویان در استان‌های مختلف توزیع شده‌اند، مفروضه "استقلال مشاهدات" در مدل‌های رگرسیون کلاسیک نقض می‌شود (غلامی, ۱۳۹۲). به همین دلیل، در این پژوهش از "مدل رگرسیون لجستیک چندسطحی" استفاده شد تا ضمن تفکیک واریانس بین‌سطحی (استانی) و درون‌سطحی (فردی)، برآوردی دقیق‌تر از ضرایب و خطاهای استاندارد حاصل شود (Hox, 2017).

در مرحله عملیاتی، تحلیل‌ها با استفاده از نرم‌افزار (HLM6) انجام گرفت. برای اجرای این مدل، داده‌ها در قالب دو فایل مجزا سازمان‌دهی شدند: فایل سطح اول[1] شامل ویژگی‌های فردی و نگرشی پاسخگویان و فایل سطح دوم[2] شامل متغیرهای ساختاری استان‌ها. این دو فایل در نهایت با استفاده از "کد استان" به‌عنوان کلید مشترک، مطابق با استانداردهای نرم‌افزار HLM ادغام گردیدند (کارشکی و حاجی‌نژاد، ۱۳۹۸).

مدل چندسطحی پژوهش به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

سطح فردی:

$$\text{logit}(P_{ij}) = \beta_{0j} + \beta_1(Age_{ij}) + \beta_2(Male_{ij}) + \beta_3(Single_{ij}) + \beta_4(Education_{ij}) + \beta_5(Homeownership_{ij}) + \beta_6(Religiosity_{ij}) + \beta_7(LifeSatisfaction_{ij}) + \beta_8(HouseholdCost_{ij}) + \beta_9(ModernAttitude_{ij})$$

در این پژوهش، متغیرهای سطح فردی شامل سن (Age)، جنس(Male)، وضعیت تأهل (Single)، سطح تحصیلات (Education)، مالکیت مسکن (Homeownership)، پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی (Religiosity)، رضایت از زندگی (LifeSatisfaction)، هزینه خانوار (Household Cost) و نگرش فرهنگی مدرن (Modern Attitude) هستند که برای تبیین تمایل به مهاجرت در سطح خرد مورد تحلیل قرار گرفتند.

سطح استانی:

$$\beta_{0j} = \gamma_{00} + \gamma_{01}(HDI_j) + \gamma_{02}(Urbanization_j) + \gamma_{03}(Employment_j) + \gamma_{04}(Gini_j) + u_{0j}$$

در سطح کلان (استانی)، متغیرهای ساختاری شامل شاخص توسعه انسانی (HDI)، نسبت جمعیت شهری (Urbanization)، نرخ اشتغال (Employment) و ضریب جینی (Gini) به‌کارگرفته شدند تا اثرات زمینه‌ای و ساختاری استان بر متغیر وابسته (تمایل به مهاجرت) سنجیده شود.

Pij که در آن احتمال داشتن تمایل به مهاجرت برای فرد i در استان j است.

u_{0j} اثر تصادفی سطح استان را نشان می‌دهد که توزیع نرمال با میانگین صفر دارد.

در این پژوهش تنها عرض از مبدأ (Intercept) به‌صورت تصادفی درنظرگرفته شد و شیب متغیرهای سطح فردی ثابت فرض شد.

تحلیل‌ها در چهار گام انجام شد. در گام نخست مدل خالی[3] برای محاسبه ضریب همبستگی درون‌خوشه‌ای[4] برآورد شد تا سهم واریانس سطح استانی مشخص شود. ضریب همبستگی درون‌خوشه‌ای (ICC) برای تعیین میزان وابستگی پاسخ‌ها در سطح استان‌ها و ارزیابی ضرورت استفاده از مدل چندسطحی محاسبه شد. در مدل‌های لجستیک چندسطحی، ICC بر اساس فرمول

$$ICC = \tau00 / (\tau00 + 29/3)$$

محاسبه شد؛ که در آن ۳/۲۹ واریانس سطح اول در مدل لجستیک است. معناداری واریانس سطح دوم نشان‌دهنده وجود تفاوت‌های بین‌استانی در تمایل به مهاجرت و توجیه‌کننده به‌کارگیری مدل چندسطحی است. در گام دوم مدل سطح فردی با ورود متغیرهای فردی اجرا شد. در گام سوم متغیرهای سطح استانی به مدل افزوده شدند و درنهایت مدل نهایی با ورود هم‌زمان متغیرهای فردی و استانی برآورد شد. ضرایب مدل‌ها به صورت نسبت شانس[5] گزارش شده و برای مقایسه مدل‌ها از شاخص‌های برازش AIC و BIC استفاده شده است (رضایی و صادقی، ۱۴۰۲).

ملاحظات اخلاقی

این پژوهش مبتنی بر تحلیل ثانویه داده‌های پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۴۰۲) است. داده‌های مورد استفاده به صورت ناشناس و بدون هرگونه اطلاعات هویتی در اختیار پژوهشگران قرار گرفته است. تمامی مراحل گردآوری، پردازش و تحلیل داده‌ها با رعایت اصول محرمانگی، امانت‌داری علمی، صداقت پژوهشی و استانداردهای اخلاق در پژوهش انجام شده و نتایج صرفاً در چارچوب اهداف علمی پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

یافته‌ها

الف) توصیف ویژگی‌های نمونه و متغیرهای پژوهش

در این بخش، یافته‌های توصیفی پژوهش بر اساس ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اقتصادی و نگرشی پاسخگویان ارائه می‌شود (جدول ۲). نتایج نشان می‌دهد که ترکیب جنسیتی نمونه تقریباً برابر است؛

[1] Level 1
[2] Level 2
[3] Null Model
[4] ICC
[5] Odds Ratio

به‌گونه‌ای که ۵۰٫۳ درصد از پاسخگویان را مردان و ۴۹٫۷ درصد را زنان تشکیل می‌دهند. از نظر سنی، بیشترین سهم مربوط به گروه سنی ۳۰ تا ۴۹ سال با ۴۵٫۵ درصد است، درحالی‌که ۳۴٫۶ درصد از افراد در بازه سنی ۱۵ تا ۲۹ سال قرار دارند و ۱۹٫۹ درصد نیز سن ۵۰ سال و بیشتر را گزارش کرده‌اند. بیشترین سهم پاسخگویان در گروه سنی ۳۰ تا ۴۹ سال قرار دارد.

از حیث سطح تحصیلات، بیش از نیمی از پاسخگویان (۵۵٫۷ درصد) دارای تحصیلات متوسطه و دیپلم بوده‌اند، درحالی‌که ۳۰٫۷ درصد تحصیلات دانشگاهی و ۱۳٫۶ درصد تحصیلات ابتدایی داشته‌اند. در خصوص وضعیت تأهل، نتایج نشان می‌دهد که ۶۲٫۴ درصد از افراد متأهّل و ۳۷٫۶ درصد مجرد بوده‌اند بنابراین، بیش از سه پنجم پاسخگویان در زمان اجرای پیمایش متأهّل بوده‌اند. بررسی وضعیت مالکیت مسکن نیز نشان می‌دهد که ۶۱٫۸ درصد از پاسخگویان مالک مسکن بوده و ۳۸٫۲ درصد فاقد مالکیت مسکن هستند.

جدول ۲. توصیف متغیرهای سطح فردی

Table 2. Description of individual-level variables

متغیر		تعداد	درصد
جنس	مرد	۷۸۸۶	۵۰/۳
	زن	۷۷۷۷	۴۹/۷
سن	۱۵-۲۹	۵۴۱۹	۳۴/۶
	۳۰-۴۹	۷۱۲۹	۴۵/۵
	۵۰ به بالا	۳۱۱۵	۱۹/۹
تحصیلات	ابتدایی	۲۱۱۹	۱۳/۶
	متوسطه و دیپلم	۸۷۳۱	۵۵/۷
	تحصیلات دانشگاهی	۴۸۱۳	۳۰/۷
وضعیت تأهل	مجرد	۵۸۹۳	۳۷/۶
	متأهّل	۹۷۷۰	۶۲/۴
مالکیت مسکن	مالک	۹۶۷۵	۶۱/۸
	غیرمالک	۵۹۸۸	۳۸/۲
هزینه خانوار	زیر ۶ میلیون	۲۹۳۹	۱۸/۸
	۶ تا ۱۲ میلیون	۸۴۰۱	۴۰/۸
	۱۲ تا ۱۵ میلیون	۲۴۹۹	۱۸
	۱۵ تا ۱۸ میلیون	۱۵۸۵	۱۰/۱
	بالای ۱۸ میلیون	۲۲۳۹	۱۲/۳
رضایت از زندگی	کم	۱۰۷۶	۶/۹
	متوسط	۱۱۵۵۰	۷۳/۷
	زیاد	۳۰۳۷	۱۹/۴
نگرش‌های فرهنگی	کم	۵۲۶	۳/۴
	متوسط	۹۶۷۷	۶۱/۸
	زیاد	۵۴۶۰	۳۴/۸
پایبندی فردی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی	کم	۱۳۶۲	۸/۶
	متوسط	۷۸۲۴	۵۰
	زیاد	۶۴۷۷	۴۱/۴

در بعد اقتصادی، توزیع هزینه خانوار نشان می‌دهد که بیشترین سهم مربوط به گروه هزینه‌ای ۶ تا ۱۲ میلیون تومان با ۴۰٫۸ درصد است. پس از آن، ۱۸٫۸ درصد از خانوارها هزینه‌ای کمتر از ۶ میلیون تومان داشته‌اند و به ترتیب ۱۸٫۰ درصد، ۱۰٫۱ درصد و ۱۴٫۳ درصد در گروه‌های هزینه‌ای ۱۲ تا ۱۵ میلیون، ۱۵ تا ۱۸ میلیون و بیش از ۱۸ میلیون تومان قرار گرفته‌اند. بیشترین فراوانی پاسخگویان در گروه هزینه‌ای ۶ تا ۱۲ میلیون تومان قرار دارد. از نظر رضایت از زندگی، اکثریت پاسخگویان ۷۳٫۷ درصد سطح رضایت متوسط دارند، درحالی‌که ۱۹٫۴ درصد دارای رضایت بالا و تنها ۶٫۹ درصد رضایت پایین از زندگی داشته‌اند. در حوزه نگرش‌های فرهنگی مدرن، ۶۱٫۸ درصد از افراد در سطح متوسط، ۳۴٫۸ درصد در سطح بالا و تنها ۳٫۴ درصد در سطح پایین قرار گرفته‌اند. بیشترین سهم پاسخگویان در سطح متوسط نگرش‌های فرهنگی مدرن قرار دارند و پس از آن سطح بالا قرار می‌گیرد. در خصوص پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی، ۵۰ درصد پاسخگویان در سطح متوسط، ۴۱٫۴ درصد در سطح بالا و ۸٫۶ درصد در سطح پایین قرار دارند.

به‌طورکلی، نتایج توصیفی نشان می‌دهد که نمونه مورد مطالعه از نظر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اقتصادی و نگرشی از تنوع مناسبی برخوردار است. بیشترین سهم پاسخگویان در گروه سنی ۳۰ تا ۴۹ سال، سطح تحصیلات متوسطه و دیپلم، وضعیت زناشویی متأهّل و گروه هزینه‌ای ۶ تا ۱۲ میلیون تومان قرار دارند. همچنین اکثر افراد در سطوح متوسط رضایت از زندگی، نگرش فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی قرار گرفته‌اند.

طبق جدول ۳، توصیف متغیرهای استانی بر اساس چهار متغیر «درصد شهرنشینی»، «نرخ اشتغال»، «ضریب جینی» و «سطح توسعه استانی[1]» ارائه شده است. درصد شهرنشینی در استان‌های کشور از ۵۲٫۷ تا ۹۵٫۹ درصد متغیر است که بیانگر تفاوت قابل‌توجه در ساختار سکونتی استان‌هاست. نرخ اشتغال در استان‌ها بین ۸۷٫۶ تا ۹۴٫۳ درصد در نوسان است. ضریب جینی استان‌ها بین ۰٫۲۶۳ تا ۰٫۴۲۰ متغیر است که نشان‌دهنده تفاوت در سطح نابرابری درآمدی میان استان‌هاست. شاخص توسعه انسانی استان‌ها نیز دامنه‌ای بین ۰٫۶۷۱ تا ۰٫۸۱۷ را نشان می‌دهد.

به‌طورکلی، متغیرهای سطح استانی از پراکندگی قابل‌توجهی برخوردارند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که شرایط ساختاری استان‌های کشور یکسان نیست و بنابراین استفاده از مدل‌های چندسطحی برای بررسی همزمان عوامل فردی و زمینه‌ای در تبیین تمایل به مهاجرت قابل توجیه است.

[1] HDI: Human Development Index

جدول ۳. توصیف متغیرهای استانی (سطح دو تحلیل)

Table 3. Description of provincial variables (level 2 of analysis)

استان	درصد شهرنشینی	نرخ اشتغال	ضریب جینی	توسعه استانی
تهران	۹۴/۷	۹۳/۳	۰/۴۰۸۵	۰/۸۱۷
البرز	۹۳/۴	۹۲	۰/۳۱۲۴	۰/۸۱۷
اصفهان	۸۹/۵	۹۰/۸	۰/۲۹۱۵	۰/۸۱۲
یزد	۸۶/۹	۹۳	۰/۳۰۱۸	۰/۸۰۵
مازندران	۶۱/۳	۹۳/۷	۰/۲۸۱۰	۰/۸۰۵
سمنان	۸۲/۳	۹۳/۷	۰/۲۸۱۰	۰/۸۰۴
قم	۹۵/۹	۹۲/۸	۰/۲۸۲۰	۰/۷۹۷
ایلام	۷۱/۶	۹۳/۳	۰/۲۸۲۱	۰/۷۹۶
بوشهر	۷۵/۳	۹۲/۲	۰/۳۰۷۷	۰/۷۹۳
فارس	۷۲/۸	۹۲/۷	۰/۳۲۷۱	۰/۷۹۰
گیلان	۶۷/۱	۹۳/۱	۰/۲۸۰۵	۰/۷۸۵
خوزستان	۷۹/۴	۸۹	۰/۳۱۷۵	۰/۷۸۴
کرمانشاه	۸۰/۳	۸۷/۷	۰/۳۱۲۴	۰/۷۷۸
چهارمحال‌وبختیاری	۶۷/۳	۸۹/۳	۰/۳۰۷۲	۰/۷۷۷
قزوین	۷۹/۳	۹۳/۶	۰/۳۱۲۳	۰/۷۷۷
مرکزی	۷۹/۸	۹۳	۰/۳۰۵۷	۰/۷۷۳
کهگیلویه و بویراحمد	۵۸	۹۲/۳	۰/۳۰۳۸	۰/۷۷۳
آذربایجان شرقی	۷۴/۱	۹۳/۳	۰/۳۳۰۹	۰/۷۶۷
لرستان	۶۷/۳	۸۸/۱	۰/۳۵۳۸	۰/۷۶۳
خراسان رضوی	۷۵	۹۳/۷	۰/۳۰۱۹	۰/۷۶۳
کرمان	۶۲/۹	۹۱/۲	۰/۲۶۲۵	۰/۷۶۱
گلستان	۵۷/۷	۹۰/۳	۰/۳۹۹۷	۰/۷۵۸
همدان	۶۶/۶	۹۱/۹	۰/۳۹۴۸	۰/۷۵۶
زنجان	۶۹/۵	۹۳/۱	۰/۳۲۲۰	۰/۷۵۴
هرمزگان	۵۸/۸	۸۸/۶	۰/۳۱۵۵	۰/۷۵۱
اردبیل	۷۱/۹	۸۹/۸	۰/۳۰۷۱	۰/۷۴۳
آذربایجان غربی	۶۷/۹	۹۲/۹	۰/۳۰۷۱	۰/۷۴۲
خراسان جنوبی	۶۳	۹۴/۳	۰/۳۲۲۸	۰/۷۳۹
خراسان شمالی	۶۰/۸	۹۲/۵	۰/۳۲۰۴	۰/۷۲۹
کردستان	۷۴/۸	۸۹/۳	۰/۳۳۵۷	۰/۷۲۸
سیستان و بلوچستان	۵۲/۷	۸۷/۶	۰/۴۱۹۸	۰/۶۷۱

ب) تحلیل‌های دومتغیره

نتایج تحلیل‌های دومتغیره (جدول ۴) نشان می‌دهد که تمایل به مهاجرت با برخی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اقتصادی و نگرشی رابطه معناداری دارد. از نظر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، سن رابطه‌ای منفی و معنادار با تمایل به مهاجرت دارد؛ به‌گونه‌ای که جوانان بیشترین و افراد مسن کمترین تمایل را به مهاجرت نشان داده‌اند. همچنین وضعیت تأهل یکی از قوی‌ترین روابط مشاهده‌شده را نشان می‌دهد؛ به‌طوری‌که نسبت افراد دارای تمایل به مهاجرت در میان مجردان بیش از متأهّلان است. در خصوص جنس، اگرچه مردان نسبت به زنان تمایل بیشتری به مهاجرت نشان داده‌اند، اما شدت این رابطه بسیار ضعیف است. سطح تحصیلات نیز رابطه‌ای مثبت و معنادار با تمایل به مهاجرت نشان می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که تمایل به مهاجرت در سطوح تحصیلی بالاتر بیشتر مشاهده می‌شود. از منظر اقتصادی، هزینه خانوار رابطه‌ای مثبت و معنادار با تمایل به مهاجرت نشان می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که خانوارهای با هزینه بالاتر، تمایل بیشتری به مهاجرت دارند. در مقابل، مالکیت محل سکونت رابطه‌ای معناداری با تمایل به مهاجرت نشان نداد.

در حوزه نگرشی، رضایت از زندگی رابطه معناداری با تمایل به مهاجرت نشان نداد. اگرچه نگرش فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی از نظر آماری معنادار هستند، اما اندازه اثر آن‌ها بسیار کوچک است و از نظر عملی اهمیت محدودی دارند.

در خصوص متغیرهای سطح دوم (شاخص‌های ساختاری استان‌ها شامل نرخ اشتغال، درصد شهرنشینی، ضریب جینی و شاخص توسعه انسانی)، سنجش رابطه مستقیم آن‌ها با تمایل فردی به مهاجرت از

طریق آزمون‌های دومتغیره کلاسیک (مانند کراس‌تب یا ضریب همبستگی پیرسون) از نظر روش‌شناختی مجاز نیست. تحلیل این متغیرها در سطح فردی منجر به "خطای تفکیک"[1] و نقض فرض استقلال مشاهدات می‌گردد؛ از سوی دیگر، تحلیل آن‌ها در سطح تجمیع‌شده استانی نیز به دلیل محدودیت حجم نمونه (۳۱ استان) با کاهش شدید توان آماری آزمون‌ها همراه است و پدیده "خطای بوم‌شناختی"[2] را به‌همراه دارد. ازاین‌رو، برای بررسی علمی، دقیق و هم‌زمان اثرات این متغیرهای ساختاری (سطح ۲) در کنار ویژگی‌های فردی (سطح ۱)، از مدل‌سازی چندسطحی (HLM) استفاده شد تا ضمن کنترل ساختار خوشه‌ای داده‌ها، برآوردهای دقیقی از اثرات هر دو سطح به دست آید.

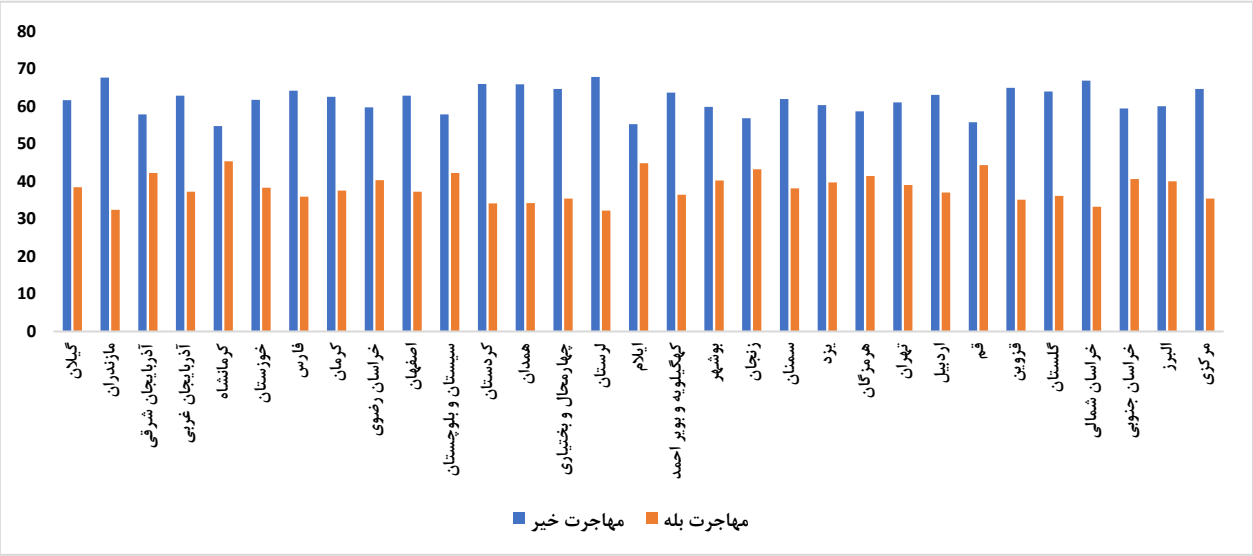
جدول ۴. سطح رابطه متغیرهای فردی با متغیر تمایل به مهاجرت

Table 4. Level of relationship between individual variables and the variable of intention to migrate

ردیف	متغیر مستقل	نوع آزمون	ضریب رابطه	سطح معناداری
۱	سن	کرامر V	۰/۲۶۹	S = ۰/۰۰۱
۲	جنس	فی (Phi)	۰/۰۷۴	S = ۰/۰۰۱
۳	تحصیلات	کرامر V	۰/۰۵۲	S = ۰/۰۰۱
۴	وضعیت زناشویی	فی (Phi)	۰/۲۲۵	S = ۰/۰۰۱
۵	رضایت از زندگی	کرامر V	۰/۰۰۹	S = ۰/۵۰۲
۶	نگرش فرهنگی مدرن	کرامر V	۰/۰۲۳	S = ۰/۰۱۵
۷	هزینه خانوار	کرامر V	۰/۰۳۳	S = ۰/۰۰۲
۸	مالکیت مسکن	فی (Phi)	-۰/۰۲۲	S = ۰/۰۵
۹	پایبندی دینی	کرامر V	۰/۰۴۰	S = ۰/۰۰۱

ناهمگنی فضایی تمایل به مهاجرت

یکی از یافته‌های مهم پژوهش، تفاوت‌های قابل‌توجه میان استان‌هاست (شکل ۲). نتایج نشان می‌دهد که میانگین تمایل به مهاجرت در سطح کشور ۳۸ درصد است، درحالی‌که این شاخص در سطح استان‌ها بین ۳۲/۲ تا ۴۵/۳ درصد متغیر است. بیشترین تمایل به مهاجرت در استان‌های: کرمانشاه ۴۵/۳ درصد، ایلام: ۴۴/۸ درصد، قم ۴۴ درصد و کمترین تمایل در استان‌های: لرستان ۳۲/۲ درصد، مازندران ۳۲/۴ و همدان ۳۴/۲ درصد ثبت شده است. وجود این تفاوت‌های استانی بیانگر ناهمگونی فضایی در توزیع تمایل به مهاجرت است و ضرورت بررسی سهم عوامل فردی و استانی را در قالب مدل‌های چندسطحی برجسته می‌کند.



شکل ۲. نمودار درصد پاسخگویان دارای تمایل به مهاجرت در استان‌های کشور

Figure 2. Percentage of respondents inclined to migrate across the country's provinces

[1] Disaggregation Bias
[2] Ecological Fallacy

پ) تحلیل چندسطحی عوامل مرتبط با تمایل به مهاجرت

یافته‌های دومتغیره نشان داد که برخی متغیرهای فردی با تمایل به مهاجرت رابطه معنادار دارند (جدول ۵). بااین‌حال، تحلیل‌های دومتغیره قادر به تفکیک اثرات هم‌زمان متغیرهای فردی و استانی نیستند. ازاین‌رو، در ادامه با استفاده از مدل رگرسیون لجستیک چندسطحی، سهم مستقل عوامل سطح فردی و ساختاری در تبیین تمایل به مهاجرت بررسی می‌شود. به‌منظور بررسی هم‌زمان اثر عوامل فردی و ساختاری بر تمایل به مهاجرت، از مدل رگرسیون لجستیک چندسطحی با افراد در سطح اول و استان‌ها در سطح دوم استفاده شد. پیش از ورود متغیرهای تبیینی، مدل صفر به‌عنوان مبنای تحلیل اجرا گردید تا وجود تفاوت‌های بین استانی در تمایل به مهاجرت و ضرورت به‌کارگیری رویکرد چندسطحی آزمون شود.

مدل صفر و توجیه رویکرد چندسطحی

نتایج مدل صفر نشان داد که واریانس عرض از مبدأ در سطح استان‌ها معنادار است (P< ۰/۰۰۱، ۰/۰۴۴= 00τ) همچنین آزمون کای‌اسکوئر وجود تفاوت‌های معنادار بین استان‌ها در تمایل به مهاجرت را تأیید کرد. ضریب همبستگی درون‌کلاسی (ICC =۰/۰۱۳). نشان داد که حدود ۱/۳ درصد از واریانس تمایل به مهاجرت به تفاوت‌های بین استانی مربوط است. هرچند این مقدار اندک است، اما معناداری واریانس سطح دوم بیانگر آن است که بخشی از تغییرات تمایل به مهاجرت در سطح استان‌ها متمرکز شده است. ازاین‌رو، استفاده از مدل چندسطحی برای برآورد همزمان اثرات فردی و استانی از نظر آماری و روش‌شناختی موجه است.

نتایج سطح فردی (سطح ۱)

یافته‌های حاصل از جدول چهار نشان می‌دهد که در سطح فردی، متغیرهای جنس، سن، وضعیت تأهل و تحصیلات اثر معناداری بر تمایل به مهاجرت دارند (P< ۰/۰۵) (جدول ۵).

نتایج نشان می‌دهد که زنان در مقایسه با مردان احتمال کمتری برای ابراز تمایل به مهاجرت دارند؛ به‌گونه‌ای که شانس تمایل به مهاجرت در میان زنان حدود ۲۱/۵ درصد کمتر از مردان است (۰/۰۰۱ >P، 0/785= OR). با افزایش یک طبقه سنی، شانس تمایل به مهاجرت حدود ۴۹ درصد کاهش می‌یابد (۰/۵۰۸= OR). همچنین، وضعیت تأهل نقش بازدارنده معناداری دارد و افراد متأهّل نسبت به مجردها حدود ۳۲ درصد تمایل کمتری به مهاجرت نشان می‌دهند (۰/۶۷۹= OR). افزایش سطح تحصیلات با افزایش تمایل به مهاجرت همراه است؛ به‌گونه‌ای که با هر سطح افزایش در تحصیلات، شانس تمایل به مهاجرت حدود ۱۴/۶درصد افزایش می‌یابد (۰/۰۰۱ >P، ۱/۱۴۶= OR). پس از کنترل همزمان سایر متغیرهای فردی و استانی، اثر متغیرهای هزینه خانوار، مالکیت مسکن، رضایت از زندگی، نگرش فرهنگی مدرن و پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی از نظر آماری معنادار نبود.

جدول ۵. نتایج اثرگذاری متغیرهای سطح فردی بر تمایل به مهاجرت

Table 5. Results of the impact of individual-level variables on the intention to migrate

متغیر	ضریب B	P-value	Odds Ratio (OR)	تفسیر خلاصه
ثابت	۰/۵۱۱	۰/۰۰	۱/۶۶۸	شانس تمایل به مهاجرت ۶۶/۸٪ است.
جنس	-۰/۲۴۲	۰/۰۰	۰/۷۸۵	اگر فرد زن باشد، شانس تمایل به مهاجرت ۲۱/۵٪ کاهش می‌یابد.
سن	-۰/۶۷۶	۰/۰۰	۰/۵۰۹	با حرکت به گروه‌های سنی بالاتر، احتمال تمایل به مهاجرت کاهش ۴۹٪ کاهش می‌یابد؛ افراد جوان تمایل بیشتری دارند.
وضعیت زناشویی	-۰/۳۷۱	۰/۰۰	۰/۶۹۰	اگر فرد متأهّل باشد، شانس تمایل به مهاجرت ۳۱٪ کاهش می‌یابد؛ مجردها تمایل بیشتری دارند.
هزینه خانوار	-۰/۰۰۱	۰/۹۴۳	۰/۹۹۹	غیر معنادار
تحصیلات	-۰/۱۳۶	۰/۰۰	۱/۱۴۶	هر سطح بالاتر تحصیلات، شانس تمایل به مهاجرت ۱۴/۶٪ افزایش می‌دهد.
نگرش فرهنگی	-۰/۰۴۰	۰/۲۵۱	۰/۹۶۱	غیر معنادار
مالکیت مسکن	-۰/۰۲۳	۰/۱۳۶	۰/۹۷۷	غیر معنادار
رضایت از زندگی	۰/۰۳۷	۰/۲۸۵	۱/۰۳۷	غیر معنادار
پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی	-۰/۰۳۳	۰/۲۲۲	۰/۹۶۸	غیر معنادار

نتایج سطح استانی (سطح ۲)

در سطح ساختاری (سطح ۲)، نتایج حاصل از مدل‌سازی چندسطحی (جدول ۶) نشان می‌دهد که از میان متغیرهای کلان استانی، شاخص توسعه انسانی (HDI) و درصد شهرنشینی دارای اثر معناداری بر تمایل به مهاجرت هستند. افزایش شاخص توسعه انسانی با افزایش تمایل به مهاجرت همراه است؛ به‌گونه‌ای که با افزایش یک واحد در HDI، شانس تمایل به مهاجرت حدود ۴/۸ درصد افزایش می‌یابد (۱/۰۴۸= OR). درصد شهرنشینی اثر منفی و معناداری بر تمایل به مهاجرت نشان داد، هرچند اندازه اثر آن بسیار محدود بود (۰/۹۹۱= OR). همچنین یافته‌ها نشان داد که متغیرهای ضریب جینی (نابرابری درآمدی) و نرخ اشتغال در سطح استان، اثر معناداری بر شکل‌گیری تمایل به مهاجرت در بین پاسخگویان ندارند.

جدول ۶. نتایج اثرگذاری متغیرهای سطح استانی

Table 6. Results regarding the impact of province-level variables

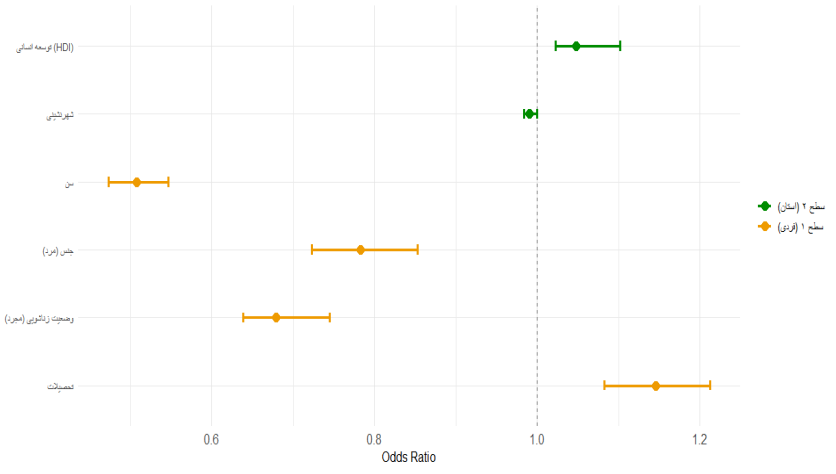
متغیر	ضریب B	P-value	Odds Ratio (OR)	تفسیر کوتاه اثر
ثابت (G00)	-۰/۴۸۱	۰/۰۰	۰/۶۱۸	-
ضریب جینی	-۰/۰۲۴	۰/۹۷۰	۰/۹۷۷	اثر غیرمعنادار؛ تغییر درآمد سرانه تأثیر مشخصی بر تمایل به مهاجرت ندارد.
درصد شهرنشینی	-۰/۰۷۶	۰/۰۴۷	۰/۹۹۱	اثر معنادار؛ افزایش شهرنشینی کمی شانس تمایل به مهاجرت را کاهش می‌دهد.
شاخص توسعه انسانی استان	-۰/۰۴۷	۰/۰۳۶	۱/۰۴۸	با افزایش یک واحدHDI شانس تمایل به مهاجرت حدود ۵ درصد افزایش می‌یابد.
نرخ اشتغال	-۰/۰۳۲	۰/۱۵۸	۰/۹۶۹	اثر غیرمعنادار؛ تغییر نرخ بیکاری اثر قابل توجهی ندارد.

بر پایه تحلیل‌های انجام شده، یافته‌های نهایی مدل دو سطحی لجستیک در جدول ۷ ارائه شده است. در سطح فردی (سطح ۱)، نتایج حاکی از آن است که سن، جنس و وضعیت زناشویی دارای اثرات بازدارنده معناداری بر تمایل به مهاجرت هستند. متغیر «سن» با نسبت شانس(OR =۰/۵۰۸)، قدرتمندترین عامل در کاهش تمایل به مهاجرت محسوب می‌شود؛ به‌طوری‌که با افزایش هر گروه سنی، احتمال تمایل به مهاجرت به‌شدت کاهش می‌یابد. همچنین، زنان (OR =۰/۷۸۳) و افراد متأهّل (OR =۰/۶۷۹). در مقایسه با مردان و افراد مجرد، تمایل کمتری برای مهاجرت نشان می‌دهند. در لایه دیگر، افزایش سطح تحصیلات نیز هرچند با شدت کمتر، اما به طور معناداری با (OR =۱/۱۴۶) احتمال تمایل به مهاجرت را افزایش می‌دهد. در سطح استانی (سطح ۲)، متغیرهای ساختاری سهم محدود، اما معنادار در تبیین تفاوت‌های استانی تمایل به مهاجرت دارند. شاخص توسعه انسانی (HDI)با ضریب مثبت (OR =۱/۰۴۸) محرک افزایش تمایل به مهاجرت است؛ این امر بیانگر آن است که در استان‌های توسعه‌یافته‌تر، تمایل به مهاجرت افزایش می‌یابد. در مقابل، متغیر درصد شهرنشین (OR =۰/۹۹۱) اثر معکوس و بسیار خفیفی بر تمایل به مهاجرت دارد. در مجموع، نتایج مدل چندسطحی لجستیک نشان می‌دهد که تمایل به مهاجرت حاصل برهم‌کنش ویژگی‌های فردی و شرایط ساختاری استان‌هاست (شکل ۳). در سطح فردی، متغیرهای جمعیت‌شناختی و تحصیلات بیشترین نقش را در تبیین تمایل به مهاجرت داشتند، درحالی‌که در سطح استانی، توسعه انسانی بیش از شاخص‌های صرفاً اقتصادی اهمیت دارد. این یافته‌ها تأکید می‌کند که تحلیل تمایل به مهاجرت بدون توجه هم‌زمان به سطوح فردی و ساختاری، تصویری ناقص ارائه می‌دهد و استفاده از رویکرد چندسطحی امکان درک دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تری از سازوکارهای شکل‌گیری تمایل به مهاجرت در جامعه ایران فراهم می‌سازد.

جدول ۷. جدول نهایی تلفیقی مدل چندسطحی لجستیک

Table 7. Final consolidated table of the multilevel logistic model

سطح	متغیر	ضریب B	نسبت شانس (OR)	مقدار P	تفسیر کوتاه اثر
سطح ۲ (استان)	توسعه انسانی (HDI)	۰/۰۴۷	۱/۰۴۸	۰/۰۲۹	با افزایش توسعه، تمایل به مهاجرت بیشتر می‌شود.
سطح ۲ (استان)	شهرنشینی	-۰/۰۰۸	۰/۹۹۱	۰/۰۴۷	با افزایش شهرنشینی، تمایل به مهاجرت کمتر می‌شود.
سطح ۱ (فردی)	سن	-۰/۰۶۸	۰/۵۰۸	۰/۰۰۱	با افزایش سن، تمایل به مهاجرت به‌شدت کاهش می‌یابد.
سطح ۱ (فردی)	جنس (مرد)	-۰/۲۳۸	۰/۷۸۳	۰/۰۰۱	شانس تمایل به مهاجرت در زنان کمتر از مردان است.
سطح ۱ (فردی)	وضعیت زناشویی(مجرد)	-۰.۳۸۶	۰/۶۷۹	۰/۰۰۱	افراد متأهّل تمایل کمتری نسبت به مجردها دارند.
سطح ۱ (فردی)	تحصیلات	۰/۰۴۳	۱/۱۴۶	۰/۰۳۹	با افزایش تحصیلات، تمایل به مهاجرت افزایش می‌یابد.



شکل ۳. نمودار ضرایب نسبت شانس (Odds Ratio) متغیرهای فردی و استانی در مدل چندسطحی

Figure 3. Odds ratio coefficients for individual and provincial variables in the multilevel model

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین چندسطحی عوامل مرتبط با تمایل به مهاجرت از ایران، با استفاده از داده‌های پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۴۰۲) و شاخص‌های زمینه‌ای استان‌ها انجام شد. اهمیت رویکرد حاضر در آن است که تمایل به مهاجرت را نه صرفاً ویژگی فردی و نه صرفاً پیامد شرایط ساختاری، بلکه برآیند قرار گرفتن افراد با قابلیت‌ها، منابع و نگرش‌های متفاوت در زمینه‌های اجتماعی و توسعه‌ای متفاوت در نظر می‌گیرد. این رویکرد با چارچوب قابلیت‌ها و آرزوهای مهاجرتی سازگار است که میان «آرزو برای مهاجرت» و «توانایی تبدیل این آرزو به گزینه‌ای امکان‌پذیر» تمایز قائل می‌شود (De Haas, 2021).

نتایج مدل رگرسیون لجستیک چندسطحی نشان داد که بخش مهمی از تفاوت در تمایل به مهاجرت در سطح فردی قرار دارد، اما معناداری تفاوت‌های بین‌استانی نشان می‌دهد که زمینه محل زندگی نیز در شکل‌گیری این تمایل اهمیت دارد. بنابراین، یافته‌ها از ضرورت عبور از تبیین‌های تک‌سطحی حمایت می‌کنند. مرور نظام‌مند عوامل مؤثر بر آرزوهای مهاجرتی نیز نشان می‌دهد که این آرزوها حاصل مجموعه‌ای از عوامل فردی، اجتماعی و زمینه‌ای هستند و نمی‌توان آنها را به یک عامل منفرد فروکاست (Aslany et al., 2021). از این منظر، استفاده از مدل چندسطحی در پژوهش حاضر امکان تفکیک ویژگی‌های افراد از شرایط زمینه‌ای استان محل سکونت را فراهم کرده است.

در سطح فردی، سن یکی از عوامل مهم مرتبط با تمایل به مهاجرت بود و با افزایش سن، احتمال تمایل به مهاجرت کاهش یافت. این رابطه را می‌توان در چارچوب چرخه زندگی تفسیر کرد. افراد جوان‌تر معمولاً افق زمانی طولانی‌تری برای برنامه‌ریزی آینده دارند و در مقایسه با افراد مسن‌تر با محدودیت‌ها و تعهدات تثبیت‌شده کمتری مواجه‌اند؛ درنتیجه، مهاجرت می‌تواند برای آنان گزینه‌ای برای دستیابی به آینده مطلوب تلقی شود. یافته‌های پژوهش‌های مربوط به آرزوهای مهاجرتی نیز اهمیت ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، از جمله سن را تأیید کرده‌اند (Aslany et al., 2021). در چارچوب قابلیت‌ها و آرزوها نیز جوانی را می‌توان دوره‌ای دانست که در آن دامنه آرزوهای آینده و قابلیت تغییر مسیر زندگی گسترده‌تر است (De Haas, 2021).

وضعیت تأهل نیز رابطه معناداری با تمایل به مهاجرت داشت؛ به‌گونه‌ای که افراد متأهّل تمایل کمتری نسبت به افراد مجرد نشان دادند. این یافته را می‌توان با افزایش تعهدات خانوادگی و هزینه‌های اجتماعی و عاطفی تصمیم مهاجرت توضیح داد. مهاجرت برای فرد متأهّل معمولاً تنها یک انتخاب فردی نیست، بلکه با تصمیم‌گیری درباره جابه‌جایی اعضای خانواده، وضعیت اقتصادی خانوار و شبکه‌های اجتماعی همراه می‌شود. بنابراین، افزایش هزینه‌ها و پیچیدگی تصمیم می‌تواند قابلیت تبدیل آرزوی مهاجرت به یک گزینه عملی را کاهش دهد. این تفسیر با رویکرد قابلیت‌ها و آرزوها سازگار است؛ زیرا وجود آرزوی مهاجرت لزوماً به معنای برخورداری از توانایی تحقق آن نیست (Carling & Schewel, 2020).

تحصیلات از دیگر متغیرهای مهم در سطح فردی بود و رابطه‌ای مثبت با تمایل به مهاجرت داشت. این یافته را نمی‌توان صرفاً به این معنا تفسیر کرد که افراد تحصیل‌کرده از جامعه مبدأ ناراضی‌ترند. تحصیلات می‌تواند هم‌زمان دو سازوکار را فعال کند: نخست، افزایش قابلیت فرد از طریق مهارت، دانش و دسترسی به اطلاعات و دوم، گسترش افق‌های آرزومندانه و آشنایی با شیوه‌های متفاوت زندگی و فرصت‌های فراملی. در چارچوب قابلیت‌ها و آرزوهای مهاجرتی، همین هم‌زمانی اهمیت اساسی دارد؛ زیرا افزایش قابلیت مهاجرت می‌تواند فاصله میان «خواستن» و «توانستن» را کاهش دهد (De Haas, 2021). ازاین‌رو، رابطه مثبت تحصیلات با تمایل به مهاجرت را می‌توان بیشتر به‌عنوان پیامد افزایش قابلیت و گسترش افق انتخاب تفسیر کرد تا صرفاً واکنشی به محرومیت.

تفاوت مشاهده‌شده بر حسب جنس نیز نشان داد که مردان در مقایسه با زنان تمایل بیشتری به مهاجرت دارند. این تفاوت را باید در چارچوب نابرابری در دسترسی به منابع و فرصت‌های مهاجرتی تفسیر کرد. به‌عبارت‌دیگر، جنسیت می‌تواند بر میزان دسترسی افراد به منابع اقتصادی، شبکه‌های اجتماعی و امکان تصمیم‌گیری مستقل اثر بگذارد. بنابراین، تفاوت جنسیتی مشاهده‌شده را نمی‌توان صرفاً به تفاوت در ترجیحات فردی نسبت داد، بلکه بخشی از آن می‌تواند بازتاب تفاوت در قابلیت‌های مهاجرتی باشد. این برداشت با رویکردی که مهاجرت را حاصل تعامل آرزو و توانایی می‌داند، سازگار است.

در مقابل، رضایت از زندگی، نگرش‌های فرهنگی مدرن، پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی، هزینه خانوار و مالکیت مسکن پس از کنترل هم‌زمان سایر متغیرها رابطه معناداری با تمایل به مهاجرت نشان ندادند. این یافته به معنای بی‌اهمیتی مطلق این متغیرها نیست؛ بلکه نشان می‌دهد اثر مستقل آنها در مدل حاضر آشکار نشده است. بخشی از این عوامل ممکن است از طریق متغیرهای دیگری مانند سن، تحصیلات، وضعیت اقتصادی یا قابلیت‌های فردی بر تمایل به مهاجرت اثر بگذارند. از سوی دیگر، همان‌گونه که در ادبیات مهاجرت میان آرزو، تصمیم و تحقق مهاجرت تمایز گذاشته می‌شود، متغیری که در مرحله شکل‌گیری آرزوی مهاجرت اثر محدودی دارد، ممکن است در مراحل تصمیم‌گیری یا تحقق مهاجرت اهمیت بیشتری پیدا کند (Czaika & Vothknecht, 2014). بنابراین، عدم معناداری این متغیرها نباید به‌صورت ساده به حذف نقش آنها در فرایند مهاجرت تعبیر شود.

در سطح استانی، مهم‌ترین یافته پژوهش رابطه مثبت و معنادار شاخص توسعه انسانی با تمایل به مهاجرت بود. اهمیت این یافته در آن است که برخلاف انتظار ساده‌ای که توسعه بیشتر را معادل کاهش انگیزه مهاجرت می‌داند، استان‌های برخوردارتر از توسعه انسانی، در این پژوهش با سطح بالاتری از تمایل به مهاجرت همراه بودند. این نتیجه با چارچوب قابلیت‌ها و آرزوهای مهاجرتی قابل تفسیر است. توسعه می‌تواند علاوه بر بهبود رفاه و کاهش برخی محدودیت‌های مبدأ، قابلیت‌های فردی را نیز افزایش دهد؛ از جمله از طریق گسترش آموزش، دسترسی به اطلاعات، ارتباطات و دامنه انتخاب‌های زندگی. درنتیجه، توسعه ممکن است هم‌زمان با کاهش برخی عوامل دافعه، ظرفیت افراد برای انتخاب مهاجرت را افزایش دهد (De Haas, 2021).

ازاین‌منظر، رابطه مثبت توسعه انسانی و تمایل به مهاجرت را می‌توان در قالب پارادوکس توسعه و مهاجرت تفسیر کرد. در مراحل پایین توسعه، محدودیت منابع ممکن است حتی در صورت وجود آرزوی مهاجرت، مانع تبدیل آن به یک گزینه عملی شود؛ با افزایش توسعه، این محدودیت‌ها کاهش یافته و قابلیت مهاجرت افزایش می‌یابد. بنابراین، توسعه الزاماً به کاهش تمایل به مهاجرت منجر نمی‌شود و در برخی شرایط می‌تواند امکان تحقق آرزوهای مهاجرتی را نیز بیشتر کند. این تفسیر با تمایز میان آرزو و توانایی مهاجرت در چارچوب نظری (De Haas, 2021) همخوان است. بااین‌حال، باتوجه‌به مقطعی بودن داده‌ها، این رابطه نباید به‌عنوان اثر علّی قطعی توسعه انسانی بر تمایل به مهاجرت تفسیر شود.

در مورد نسبت جمعیت شهری، اثر مشاهده‌شده منفی و در مرز معناداری قرار داشت. این نتیجه می‌تواند نشان دهد که شهرنشینی بیشتر، از طریق دسترسی گسترده‌تر به خدمات، زیرساخت‌ها و فرصت‌های اقتصادی، بخشی از عوامل دافعه محیط مبدأ را کاهش می‌دهد. بااین‌حال، شهرنشینی هم‌زمان می‌تواند دسترسی افراد به اطلاعات، شبکه‌ها و فرصت‌های مهاجرتی را افزایش دهد. بنابراین، جهت منفی و اندازه محدود اثر مشاهده‌شده نشان می‌دهد که رابطه شهرنشینی و تمایل به مهاجرت را نمی‌توان رابطه‌ای ساده و یک‌سویه تلقی کرد.

در مقابل، ضریب جینی و نرخ بیکاری استانی در مدل رابطه معناداری با تمایل به مهاجرت نشان ندادند. این یافته نشان می‌دهد که تفاوت‌های استانی در نابرابری درآمدی و وضعیت بازار کار، پس از کنترل ویژگی‌های فردی، به‌تنهایی برای توضیح تفاوت تمایل به مهاجرت کافی نیستند. این نتیجه اهمیت توجه به تعامل میان عوامل ساختاری و ویژگی‌های فردی را برجسته می‌کند؛ زیرا یک شرایط ساختاری مشابه ممکن است برای افراد مختلف، بسته به منابع، تحصیلات، سن و موقعیت خانوادگی، معنای متفاوتی داشته باشد. در چارچوب چندسطحی نیز همین تفاوت میان «زمینه» و «تجربه فرد از زمینه» از دلایل اصلی ضرورت تحلیل هم‌زمان سطوح مختلف است (Hox et al., 2017).

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تمایل به مهاجرت در ایران را نمی‌توان صرفاً واکنشی به محرومیت یا نارضایتی از شرایط موجود دانست. اهمیت سن، تأهل و تحصیلات در سطح فردی و رابطه مثبت توسعه انسانی در سطح استانی، تصویری پیچیده‌تر ارائه می‌کند، هرچه افراد از قابلیت‌ها و منابع بیشتری برای تصور و تحقق یک آینده متفاوت برخوردار باشند، امکان شکل‌گیری تمایل به مهاجرت نیز می‌تواند افزایش یابد. بنابراین، مهاجرت ممکن است نه فقط محصول «فشار برای خروج»، بلکه در برخی شرایط نتیجه «گسترش ظرفیت انتخاب» نیز باشد. این برداشت با چارچوب قابلیت‌ها و آرزوهای مهاجرتی و شواهد مطالعاتی درباره تعیین‌کننده‌های آرزوهای مهاجرتی سازگار است (Aslany et al., 2021).

از نظر نظری، یافته‌های پژوهش بر اهمیت پیوند دادن عاملیت فردی و ساختار اجتماعی در مطالعه تمایل به مهاجرت تأکید می‌کند. فرد دارای آرزوهای مهاجرتی در خلأ تصمیم نمی‌گیرد؛ قابلیت‌ها، منابع و محدودیت‌های او در زمینه اجتماعی و اقتصادی محل زندگی شکل می‌گیرد. درنتیجه، تحلیل تمایل به مهاجرت مستلزم توجه هم‌زمان به موقعیت فرد و زمینه‌ای است که انتخاب‌های او در آن شکل می‌گیرد. این نتیجه با رویکردهای چندسطحی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و نیز با چارچوب قابلیت‌ها و آرزوهای مهاجرتی همخوانی دارد (Hox et al., 2017).

از نظر سیاستی، یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری در حوزه مهاجرت نباید صرفاً بر کاهش عوامل دافعه اقتصادی متمرکز باشد. به‌ویژه در مورد جوانان و افراد تحصیل‌کرده، ایجاد امکان واقعی برای اشتغال، پیشرفت حرفه‌ای، مشارکت اجتماعی و بهره‌گیری از مهارت‌ها می‌تواند اهمیت بیشتری داشته باشد. همچنین، رابطه مثبت توسعه انسانی با تمایل به مهاجرت نشان می‌دهد که توسعه به‌تنهایی سیاستی برای کاهش تمایل به مهاجرت نیست؛ بلکه نحوه توزیع فرصت‌های ناشی از توسعه و امکان بهره‌گیری افراد از قابلیت‌های خود در جامعه مبدأ نیز اهمیت دارد. ازاین‌رو، سیاست‌های توسعه‌ای باید در کنار ارتقای شاخص‌های رفاه، بر ایجاد فرصت‌های واقعی برای تحقق اهداف فردی و اجتماعی نیز تمرکز کنند.

پژوهش حاضر، همانند هر مطالعه مبتنی بر داده‌های پیمایشی و ثانویه، با محدودیت‌هایی مواجه است که در تفسیر یافته‌ها باید مورد توجه قرار گیرد. نخست، مقطعی بودن داده‌های پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان ۱۴۰۲ امکان بررسی تغییرات زمانی تمایل به مهاجرت و استنتاج روابط علّی میان متغیرها را محدود می‌کند. ازاین‌رو،

روابط مشاهده‌شده در این پژوهش باید به‌عنوان روابط آماری و تبیین‌های مبتنی بر چارچوب نظری تفسیر شوند و نه شواهد قطعی درباره علیت.

دوم، محدود بودن دامنه متغیرهای سطح استانی از دیگر محدودیت‌های پژوهش است. اگرچه شاخص توسعه انسانی، نسبت جمعیت شهری، نرخ اشتغال و ضریب جینی ابعاد مهمی از شرایط اقتصادی، اجتماعی و توسعه‌ای استان‌ها را پوشش می‌دهند، شرایط زمینه‌ای مؤثر بر تمایل به مهاجرت پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را به این چهار شاخص محدود کرد. عواملی مانند کیفیت حکمرانی و عملکرد نهادها، سرمایه اجتماعی، کیفیت خدمات عمومی، فرصت‌های شغلی و آموزشی، شبکه‌های مهاجرتی و ادراک افراد از آینده نیز می‌توانند در شکل‌گیری آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی نقش داشته باشند؛ بااین‌حال، این متغیرها در داده‌های مورد استفاده با سطح زمانی و جغرافیایی مناسب برای ورود به مدل در دسترس نبودند.

درنتیجه، بخشی از واریانس باقیمانده در سطح استان ممکن است ناشی از عوامل زمینه‌ای مشاهده‌نشده یا اندازه‌گیری‌نشده باشد. بنابراین، وجود تفاوت معنادار میان استان‌ها پس از کنترل متغیرهای فردی را نمی‌توان به معنای آن دانست که چهار شاخص واردشده تمامی تفاوت‌های بین‌استانی را توضیح می‌دهند. همچنین، ضرایب متغیرهای سطح استانی باید به‌عنوان ارتباط این شاخص‌ها با تمایل به مهاجرت تفسیر شوند، نه به‌عنوان برآوردی از اثر کلی و جامع شرایط ساختاری استان. این محدودیت، به‌ویژه باتوجه‌به استفاده از داده‌های ثانویه، اهمیت دارد؛ زیرا انتخاب و طراحی اولیه متغیرهای زمینه‌ای خارج از کنترل پژوهشگر بوده است.

سوم، برخی عوامل بالقوه مهم در سطح فردی نیز در داده‌های مورد استفاده قابل سنجش یا در دسترس نبوده‌اند؛ از جمله تجربه مهاجرت اعضای خانواده، برخورداری از شبکه‌های مهاجرتی، ادراک از کیفیت حکمرانی و برخی ابعاد انتظارات فرد از آینده. ازاین‌رو، نبود رابطه معنادار برخی متغیرهای واردشده در مدل را نباید لزوماً به معنای بی‌اهمیت بودن کلی آن ابعاد در فرایند شکل‌گیری تمایل به مهاجرت تلقی کرد. همچنین، باتوجه‌به اینکه متغیر وابسته پژوهش تمایل به مهاجرت است، یافته‌ها مستقیماً رفتار مهاجرتی بالفعل را توضیح نمی‌دهند و فاصله میان آرزو، تصمیم و تحقق مهاجرت همچنان نیازمند بررسی مستقل است.

براین‌اساس، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با استفاده از داده‌های طولی و چنددوره‌ای، امکان بررسی تغییرات تمایل به مهاجرت و سازوکار تبدیل آن به تصمیم و رفتار واقعی مهاجرت را فراهم کنند. همچنین، تلفیق داده‌های پیمایشی با مجموعه گسترده‌تری از شاخص‌های زمینه‌ای، از جمله کیفیت حکمرانی، سرمایه اجتماعی، کیفیت خدمات عمومی، فرصت‌های اشتغال و آموزشی و شبکه‌های مهاجرتی، می‌تواند تصویر جامع‌تری از نقش شرایط ساختاری در شکل‌گیری آرزوها و قابلیت‌های مهاجرتی ارائه دهد. استفاده از سطوح جغرافیایی خردتر از استان، در صورت دسترسی به داده‌های مناسب، نیز می‌تواند تفاوت‌های زمینه‌ای درون‌استانی را آشکارتر سازد. چنین رویکردی می‌تواند به درک دقیق‌تر تعامل میان عاملیت فردی، آرزوهای مهاجرتی، قابلیت‌های مهاجرت و ساختار فرصت‌های اجتماعی و فضایی در ایران کمک کند.

سپاس‌گزاری

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد نویسنده سوم با عنوان «تحلیل چندسطحی تعیین‌کننده‌های تمایل به مهاجرت از ایران» می‌باشد که با حمایت مالی اداره کل ورزش و جوانان استان تهران انجام شده است.

منابع

اکبری، یونس (۱۴۰۰). فهم ذهنی مهاجران از جاذبه و دافعه مقصد و مبدأ مهاجرت: مطالعه موردی مهاجران محله خلیج فارس شمالی تهران. *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۱۵(۳۰): ۳۲۱-۳۴۲.
DOI: https://dx.doi.org/10.22034/jpai.2021.134727.1157

بزرگ‌زاد، سعیده؛ کاظمی پور، شهلا؛ محسنی، رضاعلی (۱۳۹۹). بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی موثر بر میزان گرایش نخبگان به مهاجرت خارج از کشور. *مطالعات راهبردی ورزش و جوانان*، ۱۹(۴۸): ۲۹۷-۳۲۱.
https://faslname.msy.gov.ir/article_387.html

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات (۱۴۰۲). پیمایش ملی ارزشها و نگرشهای ایرانیان، موج چهارم، تهران. https://www.ricac.ac.ir/pages/1563

حسین‌زاده، رمضان (۱۴۰۳). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری (راهنمای عملی تحقیق). تهران: انتشارات ساوالان.

دراهکی، احمد (۱۴۰۴). تمایل به مهاجرت (داخلی/بین‌المللی) در میان جوانان و عوامل پشتیبان جمعیتی و اجتماعی آن (مورد مطالعه شهرستان آبدانان). *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۱۹(۳۸): ۲۹۹–۳۳۲.
https://doi.org/10.22034/jpai.2024.2032800.1359

رضایی، مریم و صادقی، رسول (۱۴۰۰). سودای مهاجرت: تمایل ایرانی‌ها به مهاجرت و عوامل تعیین‌کنندهٔ آن، *پژوهش های جامعه شناسی معاصر*، ۱۰(۱۸): ۳۲-۶۲. https://doi.org/10.22084/csr.2021.21216.1772

صادقی، رسول؛ اسمعیلی، نصیبه؛ عباسی شوازی، محمدجلال (۱۴۰۰). تحصیلات، توسعه و مهاجرت های داخلی در ایران. *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۱۶(۳۱): ۱۹۳-۲۱۵. https://doi.org/10.22034/jpai.2021.128570.1152

عباسی‌شوازی، محمدجلال؛ صادقی، رسول؛ محمدی، عبدالله (۱۳۹۵). ماندن یا مهاجرت دوباره مهاجران بازگشته افغانستانی از ایران به کشورشان و عوامل تعیین‌کنندهٔ آن. *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۱۱(۲۲): ۱۰-۴۱.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735000.1395.11.22.1.1

عبدالهی، عادل و رضایی، مریم (۱۴۰۱). تمایل به مهاجرت از ایران و عوامل مؤثر بر آن: نتایج تحلیل ثانویه پیمایش سرمایه اجتماعی در سال ۱۳۹۷. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۱۴(۴): ۱۵۹-۱۸۷.
https://doi.org/10.22035/isih.2022.4600.4549

کارشکی، حسین و حاجی‌نژاد، زهرا (۱۳۹۸). مدل‌سازی چندسطحی (مدل‌های خطی سلسله‌مراتبی) با نرم‌افزار HLM ، جهاد دانشگاهی.

نوبخت، رضا و رستمعلی زاده، ولی اله (۱۴۰۴). تعیین‌کننده‌های زمینه‌ای و ساختاری تمایل به مهاجرت از کشور در بین جوانان: مطالعه‌ای در شهر بوشهر. *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، ۱۸(۳۶): ۲۶۵-۳۰۴.
https://doi.org/10.22034/jpai.2024.2020272.1324

Aslany, M., Carling, J., Mjelva, M. B., Sommerfelt, T. (2021). Systematic review of determinants of migration aspirations. *Changes,* 1(18).
https://www.quantmig.eu/res/files/QuantMig%20D22%202021-01-29.pdf

Bourdieu, P. (1986). the forms of capital. in j. richardson (ed.), handbook of theory and research for the sociology of education (pp. 241–258). Greenwood Press.

Carling, J., & Schewel, K. (2018). Revisiting aspiration and ability in international migration. *Journal of Ethnic and Migration Studies,* 44(6): 945–963.
https://doi.org/10.1080/1369183X.2017.1384134

Carling, J., & Schewel, K. (2020). : revisiting aspiration and ability in international migration. in aspiration, desire and the drivers of migration (pp. 37–55). Routledge.
https://www.taylorfrancis.com/chapters/edit/10.4324/9780429281181-2/-j%C3%B8rgen-carling-kerilyn-schewel

Czaika, M., & Vothknecht, M. (2014). Migration and aspirations–are migrants trapped on a hedonic treadmill? *IZA Journal of Migration,* 3(1): 1. https://doi.org/10.1186/2193-9039-3-1

De Haas, H. (2021). A theory of migration: the aspirations-capabilities framework. Comparative Migration Studies, 9(1): 8. https://doi.org/10.1186/s40878-020-00210-4

De Haas, H., Castles, S., & Miller, M.J. (2019). The age of migration: international population movements in the modern world. Bloomsbury Publishing. https://www.bloomsbury.com/uk/age-of-migration-9781352007121/

De Jong, G.F. (2000). Expectations, gender, and norms in migration decision-making. *Population Studies,* 54(3): 307–319.
https://doi.org/10.1080/713779089

Dekker, R., & Engbersen, G. (2014). How social media transform migrant networks and facilitate migration. *Global Networks,* 14(4): 401–418. https://doi.org/10.1111/glob.12040

Global Data Lab (2022). https://globaldatalab.org/shdi/

Hox, J., Moerbeek, M., Van de Schoot, R. (2017). Multilevel analysis: techniques and applications. Routledge.
https://doi.org/10.4324/9781315650982

Jong, G.F., & Fawcett, J.T. (1981). Motivations for migration: an assessment and a value-expectancy research model, migration decision making: multidisciplinary approaches to micro-level studies in developed and developing countries (pp. 13–58). https://doi.org/10.1016/B978-0-08-026305-2.50008-5

Lee, E.S. (1966). A theory of migration. *Demography,* 3(1): 47–57.
https://doi.org/10.2307/2060063

Massey, D.S., Arango, J., Hugo, G., Kouaouci, A., Pellegrino, A., Taylor, J.E. (1993). Theories of international migration: a review and appraisal. *Population and Development Review,* 19(3): 431–466. https://doi.org/10.2307/2938462

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Demographic Washing: Concepts, Antecedents, Forms and Perceived Consequences

Ali Akbar Bromideh[1]*, Ali Reza Rezaei[2]

[1] PhD in Marketing Management, Department of Marketing, Faculty of Management, University of Tehran, Tehran, Iran.
[2] PhD Student in Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, Imam Hossein University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Received: 20 April 2026
Revised: 10 October 2026
Accepted: 11 October 2026
Published: 17 October 2026

Keywords:
Demographic washing,
Population policies,
Symbolic policymaking,
Demographic data,
Thematic analysis.

ABSTRACT

Intensifying demographic crises, including fertility decline, population aging, and spatial–generational imbalances, have prompted governments to adopt population interventions. However, some interventions may rely more on symbolic and selective actions than on structural reform. This article conceptualizes "demographic washing" as a pattern of representation in population governance in which policies, data, and demographic narratives are selectively or symbolically used to create a more favorable image of policy performance or responsiveness, without that image necessarily corresponding to the extent to which structural determinants are addressed. An exploratory qualitative design was employed. Data were collected through in-depth semi-structured interviews with experts in population policymaking and analyzed using thematic analysis. Participants associated demographic washing with three groups of conditions: structural, institutional, and cognitive-behavioral, and described four forms: data-driven, discursive, policy/action-based, and spatial. They also regarded declining public trust, persistence of low-impact policies, inappropriate resource allocation, intensification of some inequalities, and weakened institutional learning as potential consequences. By offering an initial conceptual formulation, the study provides a basis for distinguishing demographic washing from policy failure, symbolic policymaking, and direct data manipulation, and for its further empirical examination.

Introduction

Declining fertility, population aging, changes in age structure, and spatial–generational imbalances have led governments to design and implement a wide range of population interventions. Evaluation of such interventions typically focuses on effectiveness, feasibility, and outcomes; however, the ways in which policies are represented, data are selected and interpreted, and official narratives are constructed may also shape public perceptions of policy performance. The literatures on symbolic policymaking, quantification and data governance, and critical population studies each explain part of this issue, yet the relationship among policy, data, and narrative in population governance has less often been examined within a single conceptual formulation. This study proposes the concept of "demographic washing" to describe a pattern of representation in population governance in which policies, data, and demographic narratives are used selectively or symbolically to create a more favorable image of policy performance or responsiveness, without that image necessarily corresponding to the extent to which the structural determinants of the problem are addressed. In this definition, policy ineffectiveness, high cost, or limited impact alone is insufficient to constitute demographic washing. Nor does demographic washing necessarily require fabrication or direct manipulation of data; it may occur through the use of accurate data by selecting indicators, removing explanatory context, timing disclosure, or selectively framing information. The study aims to provide an initial conceptual formulation of demographic washing, clarify the boundaries between it and

*Corresponding author: Ali Akbar Bromideh. PhD in Marketing Management, Department of Marketing, Faculty of Management, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail address: *bromideh@ut.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Bromideh, A.A., & Rezaei, A.R. (2026). Demographic Washing: Concepts, Antecedents, Forms and Perceived Consequences. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 175-197.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.576676.1338

related concepts, and identify the conditions, forms, and consequences associated with it on the basis of experts' experiences and perceptions.

Methodology and Data

The study employed an exploratory qualitative approach. The target population consisted of experts, practitioners, and decision-makers whose academic, executive, or policy experience provided familiarity with population governance, public policymaking, and the use of demographic data. Participants were recruited through purposive and snowball sampling, and 20 in-depth semi-structured interviews were conducted. Participants were drawn from demography, economics, political science, public policy, public administration, statistics, media, planning, and social studies in order to preserve diversity of perspectives and professional experience. Interviews were conducted mainly face to face and lasted approximately 60 minutes. Sampling continued until informational adequacy was reached. After the eighteenth interview, new data primarily reinforced the patterns already identified, and two additional interviews were conducted to ensure the richness of the dataset. Data were analyzed using thematic analysis based on Braun and Clarke's six-phase framework. Initial coding was predominantly inductive and data-oriented, while concepts drawn from the literatures on symbolic policymaking, quantification, and data governance were used at later stages as sources of theoretical sensitivity for developing and interpreting themes. To enhance analytical transparency, the progression from raw data to codes, subthemes, and major themes was documented and reviewed.

Findings

The analysis identified three groups of conditions that participants associated with the emergence of demographic washing: structural, institutional, and cognitive-behavioral conditions. At the structural level, participants emphasized economic and fiscal constraints, pressures generated by long-term demographic change, and the difficulty of responding rapidly to problems whose consequences become visible only after considerable delay. At the institutional level, they highlighted short policy horizons, weak coordination and oversight, limited implementation capacity, and pressures to demonstrate rapid results. At the cognitive-behavioral level, cognitive biases, selective perceptions of problems, and certain individual or organizational considerations were reflected in experts' accounts. Participants described four principal forms of demographic washing: data-driven, discursive, policy/action-based, and spatial. In the data-driven form, selecting, omitting, or highlighting particular indicators may create a different picture of the demographic situation even when the underlying data are not false. The discursive form concerns framing and narrative construction around demographic issues. The policy/action-based form refers to interventions whose presentational or symbolic function may become more salient than their implementation outcomes. The spatial form concerns highlighting particular regions or groups while downplaying territorial heterogeneity. Participants also regarded declining public trust, persistence of low-impact policies, inappropriate allocation of resources, marginalization of structural issues, intensification of some social and intergenerational inequalities, and weakened institutional learning as potential consequences of these patterns. These relationships were identified in this study at the level of experts' perceptions and experiences and should not be interpreted as established causal effects.

Discussion and Conclusion

The findings indicate the importance of distinguishing demographic washing from policy failure. A policy does not constitute demographic washing merely because it is ineffective, costly, or poorly implemented. The distinguishing element is a pattern of selective or symbolic representation that creates a gap between the image of policy responsiveness and the extent to which the structural determinants of the problem are addressed. From this perspective, demographic washing overlaps with symbolic policymaking, but its focus is the specific configuration of demographic data, policy narratives, and symbolic actions within population governance. It also differs from statistical manipulation because it may occur without fabricating or directly altering numerical data. This study offers an initial and exploratory conceptual formulation, and its evidence is insufficient to estimate the prevalence of the phenomenon, establish the conscious intent of actors, or infer causal relationships. The validity and scope of the concept therefore need to be tested in future research using policy documents, demographic data, media-content analysis, case studies, and comparative designs. The proposed formulation may provide a basis for examining policy performance, the use of data, and the representation of demographic issues simultaneously and may support the future development of operational indicators for empirical testing of demographic washing.

Acknowledgement

The authors wish to express their sincere gratitude to the esteemed editor-in-chief and the valued reviewers, whose meticulous attention, expert critiques, and constructive, insightful suggestions played a significant role in enhancing the scientific quality, conceptual depth, and methodological coherence of this article.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

پدیده جمعیت‌شویی: مفاهیم، پیشایندها، گونه‌ها و پیامدها

علی‌اکبر برومیده[1*]، علی‌رضا رضائی[2]

[1] دکتری مدیریت بازاریابی، گروه بازاریابی، دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
[2] دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه امام حسین، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۳۱
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۷/۱۸
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۹
انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۲۵

کلیدواژه‌ها:
جمعیت‌شویی،
سیاست‌های جمعیتی،
سیاست‌گذاری نمادین،
داده‌های جمعیتی،
تحلیل مضمون.

چکیده

تشدید بحران‌های جمعیتی نظیر کاهش باروری، پیری جمعیت و عدم تعادل‌های فضایی-نسلی، دولت‌ها را به اتخاذ مداخلات جمعیتی سوق داده است. بااین‌حال، برخی مداخلات ممکن است بیش از اصلاحات ساختاری، بر اقدامات نمادین و گزینشی تکیه داشته باشند. این مقاله با مفهوم‌پردازی «جمعیت‌شویی»، آن را برای توصیف الگویی از بازنمایی در حکمرانی جمعیتی پیشنهاد می‌کند که در آن سیاست‌ها، داده‌ها و روایت‌های جمعیتی به‌صورت گزینشی یا نمادین برای ایجاد تصویری مطلوب‌تر از عملکرد یا پاسخ‌گویی سیاستی به‌کارگرفته می‌شوند، بدون‌آنکه این تصویر الزاماً با میزان پرداختن به عوامل ساختاری مسئله متناظر باشد. پژوهش با رویکرد کیفی اکتشافی انجام شد. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق با خبرگان سیاست‌گذاری جمعیتی گردآوری و با تحلیل مضمون تحلیل شدند. مشارکت‌کنندگان سه دسته شرایط ساختاری، نهادی و شناختی-رفتاری را با شکل‌گیری جمعیت‌شویی مرتبط دانستند و چهار گونه داده‌محور، گفتمانی، سیاستی/کنشی و فضایی را توصیف کردند. آنان کاهش اعتماد عمومی، تداوم سیاست‌های کم‌اثر، تخصیص نامناسب منابع، تشدید برخی نابرابری‌ها و تضعیف یادگیری نهادی را از پیامدهای احتمالی این الگو تلقی کردند. این مطالعه با ارائه صورت‌بندی اولیه‌ای از جمعیت‌شویی، زمینه تمایز آن از ناکارآمدی سیاستی، سیاست‌گذاری نمادین و دستکاری مستقیم داده‌ها و آزمون تجربی آن در پژوهش‌های بعدی را فراهم می‌کند..

مقدمه

دولت‌ها و نهادهای سیاست‌گذار طیف متنوعی از مداخلات جمعیتی مانند ارائه مشوق‌های مالی و سیاست‌های حمایتی خانواده گرفته تا برنامه‌های جذب مهاجران و بازطراحی‌های شهری با رویکردهای جمعیت‌محور را به‌کارگرفته‌اند (عباسی-شوازی و اجاق، ۱۳۹۸؛ بهزادی‌فر و همکاران، ۱۴۰۲؛ Esmaeili & Abbasi-Shavazi , 2024; Gauthier & Gietel-Basten, 2025). بااین‌حال، شواهد موجود در ادبیات جمعیت‌شناسی نشان می‌دهد که اثربخشی بسیاری از این مداخلات محدود، ناپایدار یا وابسته به شرایط زمینه‌ای خاص بوده و در بسیاری موارد نتوانسته‌اند به تغییرات ساختاری معنادار در رفتارهای جمعیتی منجر شود (چاوشی و همکاران، ۱۴۰۴؛ شجاعی، ۱۴۰۲؛ Gietel-Basten et al., Gauthier & Gietel-Basten, 2025; 2024). این شکاف میان اهداف اعلام‌شده سیاست‌ها و پیامدهای واقعی آنها، پرسش‌های بنیادینی را درباره ماهیت و منطق حکمرانی جمعیتی معاصر مطرح می‌سازد.

*نویسنده مسئول: علی‌اکبر برومیده. دکتری مدیریت بازاریابی، گروه بازاریابی، دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: bromideh@ut.ac.ir

استناد به این مقاله: برومیده، علی‌اکبر؛ رضائی، علی‌رضا (۱۴۰۵). پدیده جمعیت‌شویی: مفاهیم، پیشایندها، گونه‌ها و پیامدها. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۷۵-۱۹۷.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.576676.1338

فراتر از مسئله ناکارآمدی سیاست‌ها، برخی از پژوهش‌های انتقادی در حوزه سیاست‌گذاری عمومی بر این نکته تأکید کرده‌اند که بخشی از مداخلات دولتی بیش از آنکه با هدف حل ریشه‌ای مسائل طراحی شوند، کارکردی نمادین، نمایشی و مشروعیت‌ساز دارند. دراین‌چارچوب، سیاست‌ها و برنامه‌ها نه‌تنها به‌عنوان ابزارهای مداخله، بلکه به‌مثابه پیام‌هایی برای اقناع افکار عمومی، پاسخ به فشارهای سیاسی و مدیریت تصویر نهادی عمل می‌کنند (Dias & Chance, 2025; Boussaguet & Faucher, 2024; Swartz, 2022). باوجود رشد این ادبیات انتقادی، بازتاب آن در حوزه سیاست‌های جمعیتی و تحلیل منسجم این پدیده در چارچوبی مفهومی هنوز محدود و پراکنده باقی مانده است.

مفاهیم حوزه «واشینگ[1]» نظیر سبزشویی[2] در زمینه‌های مختلف اعم از سبزشویی در حوزه محیط‌زیست تا مسئولیت اجتماعی و حتی در زمین برابری و بازنمایی جنسیتی توسعه یافته‌اند (برومیده و همکاران، ۱۴۰۴؛ Venturelli et al., 2024؛ Martin et al., 2024). به‌عبارت‌دیگر، اگرچه خانواده مفاهیم مرتبط با «شویی» در حوزه‌هایی مانند محیط‌زیست، مسئولیت اجتماعی و فناوری گسترش یافته است، در مطالعات جمعیتی نیز شواهدی از استفاده گزینشی از داده‌ها، سیاسی‌شدن آمار و بازنمایی جهت‌دار مسائل جمعیتی دیده می‌شود (Barrett & Tsui, 1999; Greenhalgh, 2018; Schultz, 2019; Kranke & Yarrow, 2024; Sciubba et al., 2025). بااین‌حال، این مطالعات بیشتر بر ابعاد جداگانه این مسئله تمرکز داشته‌اند. در ادبیات بررسی‌شده، صورت‌بندی منسجمی که استفاده هم‌زمان از داده، سیاست و روایت جمعیتی را در قالب یک مفهوم واحد توضیح دهد، کمتر موردتوجه قرار گرفته است. در پاسخ به این خلاء، مقاله حاضر مفهوم «جمعیت‌نمایی یا جمعیت‌شویی[3]» را برای صورت‌بندی و بررسی این پیوند پیشنهاد می‌کند. مفهوم جمعیت‌شویی برای توصیف نوع خاصی از بازنمایی در حکمرانی جمعیتی است. در این وضعیت، سیاست‌ها، داده‌ها یا روایت‌های جمعیتی به‌صورت گزینشی یا نمادین بازنمایی می‌شوند و تصویری مطلوب‌تر از عملکرد یا پاسخ‌گویی نهادی شکل می‌گیرد. صرف ناکارآمدی، هزینه‌بر بودن یا کم‌اثری یک سیاست، بدون‌وجود چنین الگوی بازنمایی، جمعیت‌شویی تلقی نمی‌شود. جمعیت‌شویی به استفاده راهبردی از داده‌ها، شاخص‌ها، سیاست‌ها و روایت‌های جمعیتی اشاره دارد. این استفاده می‌تواند از طریق برجسته‌سازی گزینشی، حذف زمینه‌های تبیینی، قاب‌بندی یا ساده‌سازی جهت‌دار صورت گیرد. درنتیجه، تصویری مطلوب‌تر از عملکرد یا پاسخ‌گویی سیاستی ایجاد می‌شود که لزوماً با میزان توجه‌به عوامل ساختاری مسئله جمعیتی همخوان نیست. در این تعریف، راهبردی بودن به الگوی بازنمایی مربوط است و به‌معنای اثبات قصد آگاهانه کنش‌گران در همه موارد نیست. هدف اصلی این پژوهش، صورت‌بندی مفهومی جمعیت‌شویی به‌عنوان الگویی متمایز در حکمرانی جمعیتی و تعیین مرزهای آن با مفاهیم نزدیک است. در ادامه، با استفاده از تجربه و ادراک خبرگان، زمینه‌های شکل‌گیری، گونه‌ها و پیامدهای مرتبط با این پدیده شناسایی و طبقه‌بندی می‌شوند. این مطالعه، نخستین گام برای توسعه و آزمون تجربی این مفهوم در پژوهش‌های بعدی به‌شمار می‌رود.

ضرورت طرح مفهوم جمعیت‌شویی ازآن‌رو نیست که سیاست‌های نمادین، استفاده گزینشی از داده‌ها یا مدیریت برداشت پدیده‌هایی ناشناخته‌اند، بلکه ازآن‌جهت است که در حکمرانی جمعیتی این سازوکارها می‌توانند در قالبی خاص و به‌هم‌پیوسته عمل کنند. مسائل جمعیتی معمولاً با افق‌های زمانی بلند، عدم قطعیت بالا و فاصله قابل‌توجه میان مداخله و مشاهده پیامد همراه‌اند (Kranke & Yarrow, 2024; Gauthier & Gietel-Basten, 2025)، در چنین شرایطی امکان شکل‌گیری شکاف میان بازنمایی عملکرد سیاستی و تغییرات ساختاری واقعی افزایش می‌یابد. جمعیت‌شویی برای مفهوم‌پردازی همین پیکربندی به‌کارمی‌رود؛ وضعیتی که در آن داده‌ها، روایت‌ها یا اقدامات جمعیتی به‌گونه‌ای گزینش و بازنمایی می‌شوند که تصویری از پاسخ‌گویی یا موفقیت سیاستی ایجاد کنند، بی‌آنکه این تصویر الزاماً با میزان پرداختن به عوامل ساختاری مسئله متناظر باشد. بنابراین، ناکارآمدی یک سیاست یا استفاده از ابزارهای نمادین به‌تنهایی برای اطلاق جمعیت‌شویی کافی نیست.

چارچوب مفهومی پژوهش

چارچوب مفهومی این پژوهش بر ادبیات سیاست‌گذاری نمادین استوار است. این دیدگاه توضیح می‌دهد که برخی سیاست‌ها، افزون‌بر کارکرد اجرایی، می‌توانند کارکردی نمایشی و مشروعیت‌بخش نیز داشته باشند. در چنین شرایطی، اعلام برنامه، استفاده از نمادها یا نمایش کنش‌گری ممکن است اهمیت بیشتری از نتایج واقعی سیاست پیدا کند. این منطق، نقطه شروع تحلیل جمعیت‌شویی در پژوهش حاضر است (Edelman, 2013; Boussaguet & Faucher, 2024).

برای انتقال این منطق به حوزه جمعیت، از دو جریان مکمل استفاده شده است. اقتصاد سیاسی آمار نشان می‌دهد که داده‌ها همواره ورودی‌های خنثی سیاست‌گذاری نیستند و انتخاب، تفسیر و برجسته‌سازی آنها می‌تواند تحت‌تأثیر ملاحظات نهادی و سیاسی قرار

[1] Washing
[2] Greenwashing
[3] Demographic-Washing (or Population-Washing)

گیرد (Mennicken & Espeland, 2019; Lawson & Lovatt, 2021; Liu & Liu, 2025). مطالعات حکمرانی جمعیت نیز نشان می‌دهند که شاخص‌های جمعیتی در بستر قدرت، سیاست و منازعه بر سر تعریف مسئله معنا پیدا می‌کنند (Greenhalgh, 2018; Schultz, 2019; Kranke & Yarrow, 2024). ترکیب این دو دیدگاه با سیاست‌گذاری نمادین، مبنای مفهومی جمعیت‌شویی را در این پژوهش شکل می‌دهد.

مرور ادبیات تجربی نشان داد که سیاست‌های جمعیتی معاصر، علی‌رغم تنوع ابزارها و گسترش دامنه مداخلات، به‌طور فزاینده‌ای با شکافی پایدار میان اهداف اعلام‌شده و پیامدهای واقعی مواجه‌اند. بااین‌حال، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های موجود، این شکاف را یا در قالب ناکارآمدی سیاستی و محدودیت‌های اجرایی تبیین کرده‌اند (چاوشی و همکاران، ۱۴۰۴؛ Gauthier & Gietel-Basten, 2025; Gietel-Basten et al., 2024). یا آن را به عوامل فرهنگی و اقتصادی فروکاسته‌اند (Goldstone & May, 2023; Gauthier & Gietel-Basten, 2025; Hosseini-Chavoshi et al., 2026). آنچه در این میان کمتر موردتوجه قرار گرفته، منطق حکمرانی‌ای است که در آن خود داده‌ها، شاخص‌ها و روایت‌های جمعیتی به ابزار کنش سیاسی و نهادی تبدیل می‌شوند. چارچوب نظری حاضر بر این خلاء تمرکز دارد.

نقطه عطف نظری این پژوهش، مفهوم سیاست‌گذاری نمادین است که ریشه در آثار کلاسیک ادلمن دارد (Boussaguet & Faucher, 2024; Edelman, 2013). مطابق این دیدگاه، سیاست‌ها همواره با هدف حل مسائل عینی طراحی نمی‌شوند، بلکه در بسیاری از موارد کارکرد اصلی آنها ایجاد ادراک کنش‌گری، پاسخ‌گویی و کنترل در میان افکار عمومی است. در چنین شرایطی، نمادها، شعارها و شاخص‌های کمی جایگزین اصلاحات پرهزینه و زمان‌بر ساختاری می‌شوند (Dias & Chance, 2025؛ De Vivo, 2013). پژوهش‌های جدیدتر در حوزه حکمرانی عمومی نشان داده‌اند که اقدامات نمادین به‌ویژه در شرایط فشار سیاسی، بحران مشروعیت یا محدودیت منابع بروز می‌یابند (Boussaguet & Faucher, 2024; Dias & Chance, 2025).

انتقال این منطق به حوزه سیاست‌گذاری جمعیتی مستلزم توجه‌به نحوه تولید، انتخاب و تفسیر داده‌های جمعیتی است. پژوهش‌های انتقادی نشان می‌دهند که شاخص‌ها و پیش‌بینی‌های جمعیتی صرفاً اطلاعات فنی خنثی نیستند؛ نحوه تعریف، اندازه‌گیری و بازنمایی آنها می‌تواند تحت‌تأثیر زمینه‌های نهادی، سیاسی و گفتمانی قرار گیرد (Greenhalgh, 2018; Schultz, 2019; Kranke & Yarrow, 2024). بدین‌معنا، شاخص‌هایی نظیر نرخ باروری یا رشد جمعیت، صرفاً بازتاب واقعیت اجتماعی نیستند، بلکه عناصر فعال در گفتمان سیاستی و منابع مشروعیت‌بخش کنش‌گران محسوب می‌شوند.

یکی از دیدگاه‌های مکمل این چارچوب، ادبیات کمی‌سازی و حکمرانی داده است. این ادبیات نشان می‌دهد که داده‌ها و آمارها، برخلاف ظاهر عینی و بی‌طرف خود، محصول فرایندهای اجتماعی، نهادی و ارزشی‌اند و در معرض گزینش، تفسیر جهت‌دار و برجسته‌سازی انتخابی قرار دارند (Mennicken & Espeland, 2019; Lawson & Lovatt, 2021; Liu & Liu, 2025). ازاین‌منظر، آنچه به‌عنوان شواهد وارد فرایند سیاست‌گذاری می‌شود، به شیوه‌های اندازه‌گیری، انتخاب شاخص، تفسیر و بازنمایی داده نیز وابسته است (Mennicken & Espeland, 2019; Liu & Liu, 2025).

در حوزه جمعیت‌شناسی، این مسئله اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ زیرا داده‌های جمعیتی با مفاهیمی چون آینده ملّی، بقا و امنیت اجتماعی پیوند خورده‌اند و درنتیجه بار هنجاری و سیاسی بالایی دارند (Schultz, 2019; Sciubba et al., 2025; Kranke & Yarrow, 2024). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در چنین بستری، انتخاب و قاب‌بندی شاخص‌ها و پیش‌بینی‌های جمعیتی می‌تواند در تعریف فوریت مسئله، مشروعیت‌بخشی به گزینه‌های سیاستی و محدود کردن دامنه راه‌حل‌های قابل‌تصور نقش داشته باشد (Kranke & Yarrow, 2024; Schultz, 2019). در پژوهش حاضر، امکان تکرار و تثبیت چنین الگوهایی در رویه‌های حکمرانی جمعیتی به‌عنوان یکی از ابعاد قابل بررسی مفهوم جمعیت‌شویی درنظرگرفته می‌شود.

این مفهوم از منظر تحلیلی با مفاهیمی نظیر ناکامی سیاستی، دستکاری آماری و سیاست‌گذاری نمادین هم‌پوشانی‌هایی دارد، اما به‌طورمعناداری از آنها متمایز است. ناکامی سیاستی می‌تواند نتیجه محدودیت‌های اجرایی، نهادی یا اقتصادی باشد (چاوشی و همکاران، ۱۴۰۴) و الزاماً ماهیتی نمایشی ندارد. جمعیت‌شویی زمانی مطرح می‌شود که این ناکامی با بازنمایی گزینشی داده‌ها، سیاست‌ها یا روایت‌های جمعیتی همراه شود. در چنین وضعیتی، بازنمایی می‌تواند به مدیریت ادراک یا مشروعیت‌بخشی کمک کند. بنابراین، کم‌اثری یا شکست یک سیاست به‌تنهایی برای اطلاق جمعیت‌شویی کافی نیست. برای مرزبندی عملیاتی در این پژوهش، دستکاری آماری به تغییر یا تحریف مستقیم داده یا شاخص اشاره دارد. جمعیت‌شویی، در مقابل، می‌تواند حتی بدون تغییر خود داده رخ دهد؛ برای مثال، از طریق انتخاب شاخص، زمان‌بندی انتشار، حذف زمینه تبیینی یا قاب‌بندی گزینشی داده‌های صحیح. مطالعات مربوط به کمی‌سازی نیز نشان می‌دهند که انتخاب شاخص و شیوه بازنمایی اعداد می‌تواند بخشی از فرایند سیاستی باشد (Mennicken & Espeland, 2019; Lawson & Lovatt, 2021; Liu & Liu, 2025).

برای فهم دقیق‌تر این پدیده، مرور مفهوم‌پردازی‌های مشابه در سایر حوزه‌ها راهگشا است. شناخته‌شده‌ترین این مفهوم، سبزشویی

است که به اقدامات تبلیغاتی و نمایشی شرکت‌ها یا دولت‌ها برای ارائه تصویری سبز و دوست‌دار محیط زیست، بدون پایبندی به استانداردهای واقعی زیست‌محیطی اشاره دارد (برومیده و همکاران، ۱۴۰۴). تاکنون این مفهوم به حوزه‌های دیگری نیز تسری یافته است. برای نمونه می‌توان به شست‌وشوی صورتی[1] اشاره کرد که بر استفاده نمادین از مسئله حقوق همجنس‌گرایان و با هدف بهبود تصویر بین‌المللی آنها صحه می‌گذارد (Blackmer, 2019). همچنین مفاهیمی نظیر اخلاق‌شویی[2] در حوزه اخلاق (Wagner, 2019)، ماشین‌شویی در حوزه نرم‌افزار و اخیرا هوش مصنوعی نمایی[3] یا هوش مصنوعی‌شویی اشاره داشت (Schultz et al., 2025) که به‌منظور توصیف اغراق و بزرگ‌نمایی در استفاده از فناوری‌های نوین دلالت داشته و همگی به‌نوعی به همین الگوی مفهومی تعلق دارند.

وجه مشترک بسیاری از این مفهوم‌پردازی‌ها، وجود نوعی شکاف میان بازنمایی و عملکرد واقعی است. این شکاف می‌تواند از طریق افشای گزینشی اطلاعات، برجسته‌سازی بخشی از عملکرد یا جدایی میان ادعا و اقدام شکل گیرد (Lublóy et al., 2025; Schultz et al., 2025). مقاله حاضر از این منطق مشترک بهره می‌گیرد، اما جمعیت‌شویی را صرفاً انتقال یک برچسب موجود به حوزه جمعیت نمی‌داند. پیشنهاد مفهومی مقاله بر هم‌نشینی بازنمایی گزینشی داده‌های جمعیتی، اقدامات یا سیاست‌های نمادین و روایت‌سازی سیاستی در بستر خاص حکمرانی جمعیتی است.

مرور ادبیات نشان می‌دهد که اجزای مرتبط با مسئله موردنظر این پژوهش پیش‌تر در جریان‌های مختلف بررسی شده‌اند. سیاست‌گذاری نمادین به کارکردهای بازنمایی و مشروعیت‌بخش سیاست توجه کرده است (Barrett & Tsui, 1999; Boussaguet & Faucher, 2024). مطالعات کمی‌سازی و سیاست آمار نیز به انتخاب شاخص‌ها، قاب‌بندی داده‌ها و نقش آنها در شکل‌دهی به استدلال سیاستی پرداخته‌اند (Mennicken & Espeland, 2019; Schultz, 2019; Liu & Liu, 2025). مطالعات انتقادی جمعیت نیز سیاسی‌شدن دانش و روایت‌های جمعیتی را موردتوجه قرار داده‌اند (Greenhalgh, 2020; Sciubba et al., 2025). بااین‌حال، در ادبیات بررسی‌شده، پیوند این عناصر در قالب یک مفهوم مشخص برای تحلیل حکمرانی جمعیتی کمتر صورت‌بندی شده است.

براین‌اساس، مقاله حاضر مفهوم جمعیت‌شویی را برای صورت‌بندی پیوند میان این سازوکارها در حوزه حکمرانی جمعیتی پیشنهاد می‌کند. در چارچوب مفهومی پژوهش، ادبیات سیاست‌گذاری نمادین نقطه عزیمت اصلی است و مطالعات کمی‌سازی، حکمرانی داده و سیاست جمعیت به‌عنوان دیدگاه‌های مکمل به‌کارگرفته می‌شوند. بخش تجربی پژوهش نیز با استفاده از تجربه و ادراک خبرگان، زمینه‌های شکل‌گیری، گونه‌ها و پیامدهای مرتبط با این مفهوم را شناسایی و طبقه‌بندی می‌کند. اعتبار و دامنه کاربرد این صورت‌بندی نیازمند آزمون‌های تجربی و مقایسه‌ای بعدی است.

پیشینه پژوهش

تحولات جمعیتی معاصر، ازجمله کاهش نرخ باروری، شتاب‌گرفتن روند پیری جمعیت، تغییر الگوهای مهاجرت و دگرگونی ساختار سنی، طی دو دهه اخیر به یکی از دغدغه‌های محوری سیاست‌گذاری عمومی در سطح ملّی و بین‌المللی تبدیل شده‌اند (شجاعی، ۱۴۰۲؛ Gietel-Basten & Pardo, 2026; Gauthier & Gietel-Basten, 2025). این تحولات می‌توانند پیامدهای مهمی برای بازار کار، نسبت‌های وابستگی، نظام‌های رفاه و ظرفیت‌های نهادی ایجاد کنند؛ بااین‌حال، شدت و جهت این پیامدها به ترکیب جمعیتی و شرایط اقتصادی و نهادی هر کشور بستگی دارد (Gietel-Basten & Pardo, 2026; Gietel-Basten et al., 2024). در پاسخ به کاهش باروری، بسیاری از کشورها مجموعه‌ای از سیاست‌های حمایت از خانواده، مشوق‌های مالی، مرخصی والدین و خدمات مراقبت از کودک را توسعه داده‌اند (Gauthier & Gietel-Basten, 2025; Barigazzi et al., 2026).

شواهد تطبیقی نشان می‌دهند که اثر سیاست‌های خانواده و مشوق‌های باروری یکسان نیست و به نوع سیاست، میزان حمایت و زمینه نهادی و اجتماعی بستگی دارد. برخی سیاست‌ها می‌توانند احتمال تولد یا زمان‌بندی فرزندآوری را تغییر دهند، اما شواهد درباره توان آنها برای ایجاد افزایش پایدار در سطح باروری محدود و ناهمگون است (Gauthier & Gietel-Basten, 2025; Barigazzi et al., 2026). مطالعات جدید همچنین نشان می‌دهند که تمرکز سیاستی بر مشوق‌های مستقیم ممکن است بخشی از عوامل مؤثر بر کاهش باروری، مانند تأخیر در ازدواج، ناامنی اقتصادی، شرایط بازار کار و سازگاری میان اشتغال و خانواده را کمتر موردتوجه قرار دهد (چاوشی و همکاران، ۱۴۰۴؛ Tan et al., 2026).

مطالعات جدید بر اهمیت تناسب میان مسئله جمعیتی و ابزار سیاستی تأکید دارند (Tan et al., 2026). در بررسی جوامع کم‌باروری شرق آسیا نشان می‌دهند که بخش مهمی از کاهش باروری در دهه‌های اخیر به تغییر الگوهای ازدواج مربوط بوده است، درحالی‌که بسیاری از سیاست‌های باروری همچنان عمدتاً بر افزایش فرزندآوری در میان زوج‌های متأهّل متمرکز بوده‌اند. در ایران نیز (چاوشی و همکاران،

[1] Pinkwashing
[2] Ethics-Washing
[3] AI-Washing

۱۴۰۴) نقش محوری ازدواج و شرایط اقتصادی را در روندهای اخیر باروری برجسته می‌کنند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که اثربخشی سیاست‌های جمعیتی به میزان انطباق آنها با سازوکارهای واقعی تغییر رفتارهای جمعیتی وابسته است (Hosseini-Chavoshi et al., 2026).

افزون‌بر اثربخشی اجرایی، برخی پژوهش‌ها بر کارکردهای نمادین سیاست‌های جمعیتی تأکید کرده‌اند (Barrett & Tsui, 1999). نشان دادند که سیاست جمعیتی می‌تواند علاوه‌بر نتایج مستقیم داخلی، به‌عنوان یک بیان نمادین برای مخاطبان ملّی و بین‌المللی عمل کند و پیامدهایی فراتر از اهداف رسمی سیاست داشته باشد. این دیدگاه مبنایی برای توجه به فاصله احتمالی میان کارکرد اجرایی سیاست و کارکرد بازنمایی آن فراهم می‌کند.

مطالعات انتقادی‌تر نیز نشان داده‌اند که تولید و استفاده از دانش جمعیتی از زمینه‌های سیاسی و نهادی جدا نیست (Greenhalgh, 2018). بر ضرورت توجه به سیاستِ تولید دانش جمعیتی تأکید می‌کند و Schultz (2019) نشان می‌دهد که مفروضات آماری درباره آینده جمعیت می‌توانند در صورت‌بندی منطق سیاستی نقش داشته باشند. ازاین‌منظر، داده‌ها و پیش‌بینی‌های جمعیتی علاوه‌بر کارکرد توصیفی، می‌توانند در تعریف مسئله و محدود کردن یا مشروعیت‌بخشی به برخی گزینه‌های سیاستی مؤثر باشند.

در ایران نیز پژوهش‌های تجربی متعددی به ارزیابی سیاست‌ها و برنامه‌های جمعیتی پرداخته‌اند (عرب زاده و همکاران، ۱۴۰۴؛ دانائی فرد و همکاران، ۱۴۰۱؛ حاجی‌باباعلی و همکاران، ۱۳۹۹؛ Gietel-Basten et al., 2024; Hosseini-Chavoshi et al., 2026). غمامی و عزیزی (۱۳۹۳) در تحلیل سیاست‌های تقنینی جمعیتی نشان می‌دهند که غلبه سیاست‌های مستقیم و تک‌بعدی، بدون پشتیبانی سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی مکمل، به شکاف معناداری میان اهداف قانونی و پیامدهای واقعی منجر شده است. به‌زعم نویسندگان، این شکاف نشان‌دهنده محدودیت‌های اجرایی و نهادی سیاست‌های جمعیتی در ایران است.

مطالعه چاوشی و همکاران (۱۴۰۴) نیز با بررسی سیاست‌های تنظیم خانواده و جمعیت در دوره ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۱، بر ناکارآمدی اجرایی، ضعف هماهنگی نهادی و نادیده‌گرفتن شواهد تجربی تأکید می‌کند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تغییرات مکرر در گفتمان سیاست‌های جمعیتی، لزوماً به بازنگری در سازوکارهای اجرایی منجر نشده و در بسیاری موارد، صرفاً به بازتعریف اهداف و شاخص‌ها محدود شده است.

کلاته‌ساداتی و همکاران (۱۴۰۳) در یک مطالعه کیفی، خلاء سیاست‌گذاری پویا و کارآمد را به‌عنوان مقوله هسته در تحلیل سیاست‌های جمعیتی شناسایی کردند و بر ضرورت هماهنگی سیاست‌ها با نیازهای اقتصادی و خانوادگی تأکید داشتند. عرب‌زاده و همکاران (۱۴۰۴) نیز در بررسی آسیب‌های نظام سیاست‌گذاری و تقنینی جمعیت، بر ضعف سیاست‌گذاری منسجم، غلبه سیاست‌های مستقیم، بی‌توجهی نسبی به واقعیت‌های اجتماعی و نقص در اجرای سیاست‌ها تأکید کردند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که بخشی از مسئله سیاست‌گذاری جمعیتی در ایران را می‌توان در قالب ناهماهنگی میان اهداف سیاستی، واقعیت‌های اجتماعی و ظرفیت اجرایی فهم کرد.

پژوهش‌های جدیدتر نیز این ناهماهنگی را از زاویه‌های دیگری نشان داده‌اند (Gietel-Basten et al., 2024). در تحلیل پاسخ‌های سیاستی به سالمندی جمعیت ایران هشدار می‌دهند که تقلیل مسائل جمعیتی به افزایش باروری می‌تواند پیچیدگی‌های ساختاری و اقتصادی مسئله را نادیده بگیرد (Hosseini-Chavoshi et al., 2026). همچنین نشان می‌دهند که روندهای اخیر باروری در ایران به شدت با الگوهای ازدواج و شرایط اقتصادی مرتبط است و برخی مشوق‌های سیاستی با واقعیت‌های جمعیتی و ترجیحات نسل جوان همخوانی محدودی دارند.

مرور این مطالعات نشان می‌دهد که ادبیات موجود سه بخش از مسئله را به‌خوبی روشن کرده است. نخست، پژوهش‌های مربوط به سیاست‌های جمعیتی، محدودیت‌های اجرایی، نهادی و زمینه‌ای سیاست‌ها را بررسی کرده‌اند و مطالعات جدید نیز بر اهمیت تناسب میان ابزار سیاستی و سازوکارهای واقعی تغییرات جمعیتی تأکید دارند (Gauthier & Gietel-Basten, 2025; Gietel-Basten et al., 2024; Hosseini-Chavoshi et al., 2026). دوم، ادبیات سیاست‌گذاری نمادین نشان داده است که سیاست‌ها می‌توانند علاوه‌بر کارکرد اجرایی، کارکردهای ارتباطی و بازنمایی نیز داشته باشند (Barrett & Tsui, 1999; Boussaguet & Faucher, 2024). سوم، مطالعات مربوط به سیاست اعداد و دانش جمعیتی نشان داده‌اند که انتخاب شاخص، پیش‌بینی و قاب‌بندی داده‌ها می‌تواند در تعریف مسئله و شکل‌دهی به گزینه‌های سیاستی نقش داشته باشد (Greenhalgh, 2018; Schultz, 2019; Liu & Liu, 2025). بااین‌حال، در ادبیات بررسی‌شده، پیوند این سه جریان در قالب یک صورت‌بندی مفهومی مشخص برای تحلیل حکمرانی جمعیتی کمتر موردتوجه قرار گرفته است.

پژوهش حاضر در محل تلاقی این سه جریان قرار می‌گیرد. مقصود از طرح مفهوم جمعیت‌شویی این نیست که همه موارد ناکارآمدی سیاستی یا استفاده سیاسی از داده‌ها ذیل یک عنوان جدید قرار گیرند. هدف، صورت‌بندی وضعیتی مشخص است که در آن بازنمایی گزینشی داده‌های جمعیتی، اقدامات یا سیاست‌های نمادین و روایت‌سازی سیاستی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و تصویری از پاسخ‌گویی یا موفقیت ایجاد می‌کنند که لزوماً با میزان پرداختن به عوامل ساختاری

مسئله متناظر نیست. بخش تجربی پژوهش بررسی می‌کند که این الگو در تجربه و ادراک خبرگان چگونه توصیف می‌شود و چه زمینه‌ها، گونه‌ها و پیامدهایی با آن مرتبط دانسته می‌شوند.

بررسی انتقادی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که اگرچه پژوهش‌های متعددی به مفاهیمی نظیر سیاست‌گذاری نمادین، مدیریت ادراک، بازنمایی یا دستکاری گزینشی داده‌ها، حکمرانی داده و نقش رسانه‌ها در سیاست‌گذاری عمومی پرداخته‌اند، اما هر یک تنها بخشی از ابعاد این پدیده را تبیین کرده‌اند. در ادبیات موجود، هنوز چارچوبی مفهومی که بتواند تعامل میان بازنمایی گزینشی داده‌های جمعیتی، اقدامات نمادین، روایت‌سازی سیاستی و پیامدهای حکمرانی جمعیتی را به‌صورت یکپارچه توضیح دهد، ارائه نشده است. ازاین‌رو، نوآوری پژوهش حاضر صرفاً در معرفی اصطلاح جمعیت‌شویی نیست. مقاله می‌کوشد این مفهوم را در قالب یک چارچوب مفهومی منسجم صورت‌بندی کند و زمینه‌های شکل‌گیری، گونه‌ها و پیامدهای مرتبط با آن را در حوزه سیاست‌گذاری جمعیتی توضیح دهد. دراین‌چارچوب، جمعیت‌شویی به‌عنوان مفهومی متمایز از سیاست‌گذاری نمادین یا دستکاری آماری صرف، به فرایندی اشاره دارد که در آن انتخاب، بازنمایی و روایت‌سازی گزینشی داده‌های جمعیتی، همراه با اقدامات نمادین، در جهت مدیریت ادراک عمومی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های جمعیتی به‌کارگرفته می‌شود. براین‌اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و تحلیل مضمون مبتنی بر مصاحبه‌های عمیق با خبرگان، این شکاف مفهومی را پوشش داده و درکی منسجم‌تر از پدیده جمعیت‌شویی ارائه دهد.

برآیند این ادبیات نشان می‌دهد که مفاهیم موجود هر یک بخشی از مسئله موردتوجه این پژوهش را توضیح می‌دهند. سیاست‌گذاری نمادین بر فاصله میان نمایش سیاستی و تغییر واقعی تمرکز دارد. اقتصاد سیاسی آمار نیز انتخاب، تفسیر و کاربرد سیاسی داده‌ها را موردتوجه قرار می‌دهد. بااین‌حال، مسئله این پژوهش نحوه پیوند این سازوکارها در حوزه حکمرانی جمعیتی است. مفهوم جمعیت‌شویی برای بررسی همین پیوند و تمایز آن از ناکارآمدی سیاستی، سیاست‌گذاری نمادین و دستکاری مستقیم داده‌ها صورت‌بندی می‌شود. براین‌اساس، پژوهش حاضر با استفاده از مصاحبه‌های عمیق با خبرگان بررسی می‌کند که این الگو چگونه در تجربه و ادراک آنان توصیف می‌شود و چه زمینه‌ها، گونه‌ها و پیامدهایی با آن مرتبط دانسته می‌شوند.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر با هدف مفهوم‌پردازی جمعیت‌شویی و شناسایی ابعاد آن طراحی شده است. تمرکز مطالعه بر تجربه و ادراک خبرگان از زمینه‌های شکل‌گیری، گونه‌ها و پیامدهای مرتبط با این پدیده است. باتوجه‌به نوظهور بودن این مفهوم، محدود بودن مطالعات پیشین و ضرورت فهم عمیق تجربه‌ها، برداشت‌ها و تفسیرهای خبرگان از سازوکارهای شکل‌گیری و بروز این پدیده، پژوهش حاضر از رویکرد کیفی و طرح اکتشافی بهره گرفته است. راهبرد تحلیل داده‌ها برمبنای تحلیل مضمون[1] انجام شد. تحلیل مضمون یکی از شناخته‌شده‌ترین و انعطاف‌پذیرترین روش‌های تحلیل داده‌های کیفی است که امکان شناسایی، سازمان‌دهی، تحلیل و تفسیر الگوهای معنایی موجود در مجموعه‌ای از داده‌های متنی را فراهم می‌کند. در واقع تحلیل مضمون در پی استخراج و تبیین مضامین اصلی و روابط میان آنهاست تا درک عمیق‌تری از یک پدیده اجتماعی ارائه دهد.

همچنین در این پژوهش، از رویکرد تلفیقی (استقرایی-قیاسی) در تحلیل مضمون بهره گرفته‌شد؛ بدین‌معنا که ادبیات نظری در حوزه‌های سیاست‌گذاری نمادین و مدیریت ادراکی، یک چارچوب و راهنمای اولیه فراهم ساخت، اما مضامین اصلی، سازمان‌دهنده و پایه به‌صورت استقرایی و مستقیماً از دل داده‌های تجربی حاصل از مصاحبه با خبرگان استخراج گردیدند. این روش به پژوهشگران اجازه می‌دهد تا بدون سوگیری یا تحمیل قالب‌های صلب نظری، شبکه منسجمی از مضامین را توسعه داده و ساختار مفهومی جمعیت‌شویی را بر اساس واقعیات میدان پژوهش تبیین نمایند.

جامعه هدف این پژوهش را خبرگان، کنش‌گران و تصمیم‌گیران کلیدی تشکیل می‌دادند که به‌واسطه موقعیت علمی، اجرایی یا سیاستی خود، از دانش عمیق، تجربه مستقیم یا بینش تحلیلی نسبت به فرآیندهای حکمرانی جمعیتی و نحوه به‌کارگیری داده‌های جمعیتی در سیاست‌گذاری برخوردار بودند. نمونه‌گیری با استفاده از روش هدفمند و با بهره‌گیری از تکنیک گلوله‌برفی انجام شد. در مرحله نخست، افرادی انتخاب شدند که دارای سوابق علمی یا اجرایی در حوزه سیاست‌های جمعیتی بودند و پس از انجام هر مصاحبه، با معرفی مشارکت‌کنندگان جدید توسط خبرگان، دامنه نمونه گسترش یافت تا تنوع دیدگاه‌ها و تجربه‌ها افزایش یابد. معیارهای ورود به پژوهش شامل: (۱) داشتن سابقه علمی یا اجرایی و مدیریتی مرتبط با حوزه جمعیت و سیاست‌گذاری اجتماعی (۲) برخورداری از تجربه عملی و میدانی در تصمیم‌سازی، برنامه‌ریزی یا پژوهش‌های جمعیتی و (۳) توانایی تحلیل انتقادی فرآیندهای سیاست‌گذاری جمعیتی و چالش‌های موجود در این حوزه بود.

بر اساس تجارب قبلی، با ۲۰ خبره و نخبه دانشگاهی جهت مصاحبه‌های عمیق هماهنگی به عمل آمد. این افراد ترکیبی متوازن

[1] Thematic Analysis

از اعضای هیئت علمی رشته‌های جمعیت‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی، مدیران ارشد سابق و فعلی نهادهای متولی جمعیت و برنامه‌ریزی، کارشناسان پژوهشی مراکز مطالعاتی و تحلیل‌گران رسانه‌ای با تمرکز بر مسائل اجتماعی را شامل می‌شدند.

فرآیند نمونه‌گیری تا دستیابی به کفایت اطلاعات ادامه یافت؛ بدین‌معنا که پس از انجام هجدهمین مصاحبه، داده‌های جدید عمدتاً در تأیید مضامین شناسایی‌شده بودند و مضمون یا الگوی معنایی جدیدی که مستلزم بازنگری اساسی در ساختار تحلیل باشد مشاهده نشد. ازاین‌رو، مجموعه داده‌ها برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های پژوهش از غنای لازم برخوردار تشخیص داده شد.

ابزار اصلی گردآوری داده‌ها در این پژوهش، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته عمیق بود. این نوع مصاحبه به دلیل انعطاف‌پذیری بالا و امکان واکاوی تجربه‌ها، برداشت‌ها و تفسیرهای مشارکت‌کنندگان، برای مطالعه پدیده‌های پیچیده و کمتر شناخته‌شده، روشی مناسب در پژوهش‌های کیفی محسوب می‌شود. یک راهنمای موضوعی اولیه بر مبنای مرور ادبیات و سوالات کلیدی پژوهش طراحی شد که محورهای اصلی مانند ادراک از بحران‌های جمعیتی، نقش داده و آمار در تصمیم‌گیری، تجربه مواجهه با اقدامات نمادین، موانع نهادی اصلاحات و نقش رسانه‌ها را پوشش می‌داد. باوجود طراحی اولیه راهنمای مصاحبه، روند گفت‌وگو کاملاً انعطاف‌پذیر بود و پژوهش‌گر متناسب با پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان، پرسش‌های تکمیلی و کاوشگرانه را برای روشن شدن ابعاد مختلف موضوع مطرح می‌کرد. این انعطاف‌پذیری امکان بررسی عمیق‌تر تجربه‌های زیسته و کشف زوایای کمتر آشکار پدیده موردمطالعه را فراهم ساخت.

مصاحبه‌ها طی یک دوره چندماهه و عمدتاً به‌صورت حضوری انجام شدند و هر مصاحبه بین ۵۰ تا ۸۰ دقیقه به طول انجامید. پیش از آغاز مصاحبه، اهداف پژوهش برای مشارکت‌کنندگان تشریح شد و رضایت آگاهانه آنان برای ضبط گفت‌وگوها اخذ گردید. سپس تمامی مصاحبه‌ها پیاده‌سازی شده تا از حفظ غنای معنایی داده‌ها و دقت در تحلیل اطمینان حاصل شود. متن پیاده‌شده هر مصاحبه چندین بار مطالعه گردید تا پژوهش‌گر پیش از آغاز تحلیل، درک عمیقی از محتوای داده‌ها و زمینه شکل‌گیری آنها به‌دست‌آورد.

تحلیل داده‌های پژوهش بر اساس رویکرد تحلیل مضمون بازتابی و مطابق چارچوب شش‌مرحله‌ای براون و کلارک[1] (۲۰۲۱ و ۲۰۲۴) انجام شد. این رویکرد، تحلیل مضمون را فرایندی پویا، تکرارشونده و تفسیری می‌داند که طی آن پژوهش‌گر با تعامل مستمر با داده‌ها، الگوهای معنایی مشترک را شناسایی، سازمان‌دهی و تفسیر می‌کند.

در مرحله نخست، پژوهشگران با مطالعه مکرر متن مصاحبه‌ها و گوش دادن مجدد به فایل‌های صوتی، تلاش کرد درک جامعی از محتوای داده‌ها و زمینه شکل‌گیری آنها به‌دست آورند. این مرحله به آشنایی عمیق با داده‌ها و ثبت برداشت‌های اولیه منجر شد. در مرحله دوم، داده‌ها به صورت نظام‌مند بررسی شدند و بخش‌های معنادار متن با استفاده از کدهای اولیه برچسب‌گذاری گردیدند. کدگذاری اولیه با رویکردی عمدتاً استقرایی و داده‌محور انجام شد؛ بدین‌معنا که کدها در این مرحله مستقیماً از عبارات و مفاهیم مطرح‌شده توسط مشارکت‌کنندگان استخراج شدند. چارچوب حساسیت‌بخش برگرفته از ادبیات نظری صرفاً در مراحل بعدی (یعنی در سازمان‌دهی کدها به زیرمضامین و مضامین اصلی) به‌عنوان راهنمای تفسیری به‌کارگرفته شد، بدون‌آنکه محتوای کدهای اولیه را از پیش تعیین کند.

در مرحله سوم، کدهای اولیه بر اساس شباهت‌های مفهومی، الگوهای تکرارشونده و ارتباط معنایی با یکدیگر مقایسه و در قالب مضامین اولیه سازمان‌دهی شدند. این مرحله امکان شناسایی ساختارهای معنایی گسترده‌تر را فراهم ساخت. در مرحله چهارم، مضامین اولیه با مراجعه مجدد به کل مجموعه داده‌ها مورد بازبینی و پالایش قرار گرفتند. در این مرحله، انسجام درونی هر مضمون، تمایز میان مضامین و میزان انطباق آنها با داده‌های تجربی ارزیابی شد و در صورت نیاز، برخی مضامین ادغام، تفکیک یا بازتعریف شدند. در مرحله پنجم، پس از تثبیت ساختار مضامین، هر مضمون نام‌گذاری و تعریف مفهومی شد. همچنین، ارتباط میان مضامین اصلی و زیرمضامین مشخص گردید تا تصویری منسجم از ابعاد مختلف پدیده جمعیت‌شویی شکل گیرد. مضامین نهایی شامل مجموعه‌ای از پیشایندها، گونه‌ها و پیامدهای این پدیده بودند که در بخش یافته‌های پژوهش ارائه شده‌اند. در مرحله ششم، گزارش نهایی تحلیل تدوین شد. در این مرحله، هر مضمون با استناد به شواهد استخراج‌شده از مصاحبه‌ها، نقل‌قول‌های منتخب مشارکت‌کنندگان و تفسیر پژوهشگران تشریح شدند. تلاش شد روایت ارائه‌شده ضمن حفظ وفاداری به داده‌های تجربی، ارتباط معناداری میان یافته‌ها، پرسش‌های پژوهش و ادبیات موضوع برقرار سازد.

به‌منظور افزایش شفافیت فرایند تحلیل و نشان دادن مسیر انتزاع مفاهیم از داده‌های خام، نمونه‌ای از فرایند تحلیل داده‌ها در جدول ۱ ارائه شده است. این جدول نشان می‌دهد که چگونه گزاره‌های مشارکت‌کنندگان ابتدا به کدهای اولیه تبدیل شدند، سپس در قالب زیرمضامین سازمان‌دهی گردیدند و درنهایت مضامین اصلی پژوهش از دل آنها شکل گرفتند.

[1] Braun & Clarke

جدول ۱. نمونه‌ای از فرایند تحلیل داده‌ها در پژوهش

Table 1. An illustrative example of the study's data analysis process

نمونه‌ای از داده خام (مصاحبه)	کد اولیه	زیرمضمون	مضمون اصلی	استنباط مفهومی
«در بسیاری از مواقع، سیاست‌های جمعیتی بیشتر جنبه تبلیغاتی دارند تا اینکه بر اساس شواهد علمی طراحی شده باشند».	سیاست‌گذاری نمادین	سیاست‌گذاری نمایشی	**زمینه‌های شکل‌گیری جمعیت‌شویی (پیشایندها)**	ضعف در شواهد سیاستی موجب فاصله گرفتن سیاست‌های جمعیتی از واقعیت‌های جمعیتی می‌شود.
«آمارها گاهی به‌گونه‌ای انتخاب و برجسته می‌شوند که عملکرد دستگاه‌ها موفق نشان داده شود».	استفاده گزینشی از آمار	دستکاری روایت آماری	**الگوهای بروز جمعیت‌شویی**	داده‌های جمعیتی به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی و مدیریت افکار عمومی تبدیل می‌شوند.
«تصمیم‌گیران معمولاً تحت فشارهای سیاسی قرار دارند و همین مسئله بر نحوه انتشار اطلاعات جمعیتی اثر می‌گذارد».	فشار سیاسی	فشارهای نهادی	**زمینه‌های شکل‌گیری جمعیت‌شویی**	ملاحظات سیاسی یکی از مهم‌ترین زمینه‌های بروز جمعیت‌شویی است.
«رسانه‌ها معمولاً تنها بخشی از واقعیت را منعکس می‌کنند و این موضوع برداشت جامعه از وضعیت جمعیت را تغییر می‌دهد».	بازنمایی گزینشی رسانه	روایت‌سازی رسانه‌ای	**الگوهای بروز جمعیت‌شویی**	رسانه‌ها در بازتولید یا تشدید جمعیت‌شویی نقش واسطه‌ای ایفا می‌کنند.
«وقتی مردم متوجه تناقض میان واقعیت و آمارهای رسمی می‌شوند، اعتمادشان به سیاست‌های جمعیتی کاهش پیدا می‌کند».	کاهش اعتماد عمومی	فرسایش سرمایه اجتماعی	**پیامدهای جمعیت‌شویی**	جمعیت‌شویی موجب تضعیف اعتماد عمومی و کاهش مشروعیت سیاست‌های جمعیتی می‌شود.
«در چنین شرایطی، منابع مالی صرف برنامه‌هایی می‌شود که اثر واقعی بر حل بحران جمعیت ندارند».	تخصیص غیربهینه منابع	ناکارآمدی سیاستی	**پیامدهای جمعیت‌شویی**	جمعیت‌شویی سبب انحراف منابع از مداخلات اثربخش و کاهش کارایی سیاست‌های عمومی می‌شود.
«وقتی تصمیم‌ها بر اساس تصویر غیرواقعی از وضعیت جمعیت اتخاذ شوند، سیاست‌ها نیز اثربخشی لازم را نخواهند داشت».	تصمیم‌گیری مبتنی بر اطلاعات تحریف‌شده	اختلال در سیاست‌گذاری	**پیامدهای جمعیت‌شویی**	تحریف اطلاعات جمعیتی کیفیت تصمیم‌گیری و حکمرانی جمعیتی را کاهش می‌دهد.

همان‌گونه که جدول ۱ نشان می‌دهد، تحلیل داده‌ها به‌صورت فرایندی، تکرارشونده و مبتنی بر مقایسه مستمر میان داده‌ها انجام شد. در این فرایند، پژوهشگران با بازخوانی مکرر متن مصاحبه‌ها، اصلاح و ادغام کدهای اولیه و بازنگری پیوسته مضامین، تلاش کردند ساختاری مفهومی ارائه دهند که بیشترین انطباق را با تجربه و روایت مشارکت‌کنندگان داشته باشد. بنابراین، مضامین نهایی نه بر اساس پیش‌فرض‌های نظری، بلکه از رهگذر تعامل مستمر با داده‌های تجربی شکل گرفتند.

برای اطمینان از اعتبار علمی، اتکاپذیری و اصالت یافته‌های این پژوهش کیفی، راهبردهای عملی زیر موردتوجه قرار گرفت:

- اعتبارپذیری: از طریق بازبینی توسط اعضا (ارائه خلاصه یافته‌ها به تعدادی از مشارکت‌کنندگان و تایید انطباق تفسیرها با تجربیات آنها) و استفاده از مشارکت‌کنندگان با پیشینه‌های حرفه‌ای و دیدگاه‌های متنوع، اعتبارپذیری نتایج افزایش یافت.
- قابلیت اتکا: با مستندسازی دقیق و گام‌به‌گام تمام مراحل پژوهش، از پروتکل نمونه‌گیری و پرسش‌ها تا فرآیند کدگذاری و استدلال‌های تحلیلی، فراهم آمد تا مطالعه توسط دیگران قابل پیگیری باشد.
- تأییدپذیری: با تمرکز بر استخراج مفاهیم از خود داده‌ها (و نه تمایلات پژوهش‌گر) و حفظ ردپای تحلیلی جامع، عینیت و عدم سوگیری یافته‌ها تا حد امکان تضمین گردید.

یافته‌ها

پدیده جمعیت‌شویی یک کنش تصادفی یا صرفاً ناشی از خطای سیاستی نیست، بلکه الگویی نظام‌مند، چندلایه و بازتولیدشونده در حکمرانی جمعیتی معاصر به‌شمار می‌رود. دستیابی به اشباع اطلاعات در مصاحبه‌ها مؤید آن است که مقولات استخراج‌شده از انسجام درونی و تکرارپذیری مفهومی برخوردار بوده و امکان صورت‌بندی یک چارچوب تحلیلی منسجم را فراهم می‌کنند. جدول ۲ مشخصات عمومی مصاحبه شوندگان را ارائه می‌دهد.

جدول ۲. مشخصات کلی مصاحبه‌شوندگان پژوهش

Table 2. Profile and characteristics of the interview participants

مصاحبه شونده	حوزه تخصصی	نوع سازمان یا نهاد	تجربه حرفه‌ای (سال)	تجربه در حوزه سیاست‌گذاری جمعیتی
P1	جمعیت‌شناسی	دانشگاه / مرکز پژوهشی	۲۱	تحلیل روندهای باروری و ساختار سنی
P2	اقتصاد کلان	دانشگاه	۱۹	تحلیل پیوند جمعیت، بازار کار و رشد اقتصادی
P3	سیاست‌گذاری عمومی	نهاد دولتی مرکزی	۱۲	طراحی و هماهنگی سیاست‌های جمعیتی
P4	مدیریت دولتی	وزارت‌خانه / سازمان ملّی	۲۶	اجرا و پایش برنامه‌های جمعیتی
P5	برنامه‌ریزی شهری	شهرداری کلان‌شهر	۸	سیاست‌های فضایی و مهاجرت داخلی
P6	جامعه‌شناسی	دانشگاه	۲۲	تحلیل پیامدهای اجتماعی سیاست‌های جمعیتی
P7	رسانه و ارتباطات	رسانه ملّی/خصوصی	۳۱	بازنمایی گفتمان جمعیت در رسانه
P8	آمار و تحلیل داده	مرکز آمار/نهاد تحلیلی	۹	تولید و تفسیر داده‌های جمعیتی
P9	سیاست اجتماعی	نماینده مجلس	۱۸	حمایت‌های خانوادگی و جمعیتی
P10	اقتصاد جمعیت	اندیشکده سیاستی	۱۴	ارزیابی اثربخشی سیاست‌ها
P11	نخبگان و مهاجرت	مرکز پژوهش‌های مجلس	۳۲	تحلیل مهاجرت نخبگان و نیروی کار
P12	حقوق عمومی	دانشگاه/نهاد مشورتی	۷	چارچوب‌های قانونی سیاست‌های جمعیتی
P13	برنامه‌ریزی توسعه	سازمان برنامه	۲۱	پیوند جمعیت و برنامه‌های توسعه
P14	سیاست‌گذاری منطقه‌ای	نهاد دولتی	۶	نابرابری‌های فضایی جمعیت
P15	مطالعات زنان و خانواده	دانشگاه	۲۹	نقش جنسیت در سیاست‌های باروری
P16	تحلیل‌گر سیاست	اندیشکده	۱۱	تحلیل سیاست‌های جمعیتی
P17	مدیریت اجرایی	نهاد عمومی	۱۶	تصمیم‌گیری سطح کلان
P18	ارتباطات سیاستی	نهاد دولتی / رسانه‌ای	۲۸	مدیریت افکار عمومی

شمائی از مضامین اصلی استخراجی از تحلیل مصاحبه‌های عمیق با خبرگان در جدول ۳ ارائه شده است.

جدول ۳. مضامین اصلی و زیرمضامین استخراج‌شده از تحلیل مصاحبه‌های خبرگان

Table 3. Main themes and subthemes derived from the analysis of expert interviews

مضمون اصلی	زیرمضمون	توصیف و تشریح مضمون
مضمون اول: زمینه‌های شکل‌گیری جمعیت‌شویی (پیشایندها)	فشارهای ساختاری	نابرابری‌های اقتصادی، تغییرات جمعیتی، محدودیت منابع و سایر عوامل ساختاری که زمینه بروز جمعیت‌شویی را فراهم می‌کنند.
	ضعف‌های نهادی و حکمرانی	ضعف هماهنگی نهادی، سیاست‌گذاری کوتاه‌مدت، نبود نظام ارزیابی و نظارت مؤثر، و غلبه ملاحظات سیاسی بر تصمیم‌گیری.
	عوامل شناختی و رفتاری	سوگیری‌های شناختی، ادراک نادرست تصمیم‌گیران، منافع فردی و سازمانی و رفتارهای فرصت‌طلبانه در مدیریت داده‌های جمعیتی.
مضمون دوم: الگوهای بروز جمعیت‌شویی (گونه‌ها)	جمعیت‌شویی مبتنی بر داده	انتخاب، حذف یا برجسته‌سازی گزینشی داده‌ها و شاخص‌های جمعیتی برای ارائه تصویری مطلوب از وضعیت موجود.
	جمعیت‌شویی گفتمانی	استفاده از روایت‌ها، شعارها و چارچوب‌های رسانه‌ای برای بازنمایی متفاوت واقعیت‌های جمعیتی.
	جمعیت‌شویی سیاستی	طراحی و اجرای سیاست‌های نمادین با هدف نمایش عملکرد، بدون اثربخشی واقعی در حل مسائل جمعیتی.
	جمعیت‌شویی فضایی	تمرکز بر مناطق یا گروه‌های خاص برای ارائه تصویری مطلوب از وضعیت جمعیتی و نادیده گرفتن ناهمگونی‌های سرزمینی.
مضمون سوم: پیامدهای جمعیت‌شویی	تضعیف اعتماد عمومی	کاهش اعتماد شهروندان به آمارهای رسمی، سیاست‌های جمعیتی و نهادهای تصمیم‌گیر.
	ناکارآمدی سیاست‌های جمعیتی	کاهش اثربخشی سیاست‌ها به دلیل تصمیم‌گیری بر مبنای اطلاعات تحریف‌شده یا ناقص.
	اتلاف منابع عمومی	تخصیص منابع مالی و انسانی به برنامه‌های نمایشی و کم‌اثر.
	تضعیف حکمرانی جمعیتی	کاهش شفافیت، پاسخ‌گویی و کیفیت تصمیم‌گیری در نظام حکمرانی جمعیتی.

عوامل زمینه‌ای و پیشایندهای جمعیت‌شویی

تحلیل داده‌ها نشان داد که عوامل زمینه‌ساز جمعیت‌شویی را می‌توان در سه سطح مکمل دسته‌بندی کرد: ساختاری، نهادی و شناختی-رفتاری (جدول ۴). این دسته‌بندی نه بر مبنای یک چارچوب از پیش تعیین‌شده، بلکه بر اساس الگوهای تکرارشونده استخراج‌شده از داده‌های مصاحبه شکل گرفت. بااین‌حال، این سه سطح با ادبیات حکمرانی، نهادگرایی و علوم شناختی نیز هم‌خوانی دارد. عوامل ساختاری به شرایط کلان اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی اشاره دارند؛ عوامل نهادی، قواعد، سازوکارها و ترتیبات سازمانی و سیاستی را دربرمی‌گیرند و عوامل شناختی–رفتاری، نحوه ادراک، تفسیر و واکنش کنش‌گران به این شرایط را منعکس می‌کنند. ازاین‌رو، این سه دسته را باید ابعاد تحلیلی مکمل و درهم‌تنیده یک پدیده واحد دانست، نه طبقه‌بندی‌هایی مستقل و منفک.

پیشایندهای ساختاری

این محرک‌ها ریشه در شرایط عینی، کلان و بلندمدت اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی دارند که امکان مداخله‌های اصیل و بنیادین را محدود ساخته و سیستم حکمرانی را به سمت اقدامات نمایشی و کم‌هزینه سوق می‌دهند. تحلیل داده‌ها نشان داد که پدیده

جمعیت‌شویی پیش از هر چیز، پاسخ تعاملی نظام حکمرانی به یک سری فشارهای ساختاری لاینحل یا به ظاهر غیرقابل مدیریت است. این فشارهای کلان، فضایی را ایجاد می‌کنند که در آن اقدامات نمایشی و گفتمانی به‌عنوان جایگزین کم‌هزینه‌تر و کم‌ریسک‌تر برای مداخلات بنیادین، عقلانی جلوه می‌کنند. یافته‌ها حاکی از آن است که این فشارهای ساختاری عمدتاً در پنج محور اصلی به شرح زیر تجلی می‌یابند.

نخستین و پرتکرارترین محرک ساختاری شناسایی‌شده، تشدید بحران‌های انباشته جمعیتی است؛ به‌ویژه کاهش پایدار یا نوسانی نرخ باروری، شتاب‌گیری سالمندی جمعیت و افزایش نسبت وابستگی. مشارکت‌کنندگان تأکید داشتند که این تحولات ماهیتی بلندمدت دارند و آثار آنها به‌تدریج نمایان می‌شود، درحالی‌که نظام حکمرانی معمولاً در معرض مطالبات کوتاه‌مدت برای ارائه نتایج فوری قرار دارد. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این‌باره اظهار می‌کند: «مسئله جمعیت مثل یک بحران یک‌شبه نیست؛ سال‌ها طول می‌کشد شکل بگیرد، اما از ما انتظار دارند با یک سیاست فوری آمار را برگردانیم» (مصاحبه ۷). به‌عنوان‌مثال دیگر، یکی از سیاست‌گذاران پیشین با اشاره به این تنش اذعان می‌کند: «وقتی با کسری بودجه مزمن مواجهی و از طرفی شاخص سالمندی هر سال رکورد می‌زند، عملاً توان مالی برای اجرای طرح‌های حمایتی واقعی مثل مسکن ارزان یا مراقبت بهداشتی رایگان برای خانواده‌ها را نداری. در چنین شرایطی، راهی جز راه‌اندازی یک پویش ملّی نمادین و پرهیاهو با هزینه اندک باقی نمی‌ماند» (مصاحبه ۹). این گزاره به‌وضوح تعامل میان محدودیت مالی و فشار جمعیتی را به‌عنوان بستری برای ظهور کنش نمادین نشان می‌دهد.

دومین پیشایند ساختاری، فشار فزاینده بر نظام‌های اقتصادی و رفاهی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که افزایش هزینه‌های بازنشستگی، سلامت و حمایت اجتماعی در کنار محدودیت منابع مالی دولت‌ها، فضای سیاست‌گذاری را به شدت تنگ می‌کند. در چنین شرایطی، اصلاحات ساختاری واقعی (مانند اصلاح بازار کار، ارتقای امنیت شغلی یا بازطراحی نظام حمایت از خانواده) به‌عنوان گزینه‌هایی پرهزینه، زمان‌بر و سیاسی تلقی می‌شوند. یکی از خبرگان سیاست‌گذاری تصریح می‌کند: «همه می‌دانند بدون امنیت شغلی و مسکن، تصمیم به فرزندآوری تغییر نمی‌کند، اما این‌ها اصلاحات پرهزینه‌ای است که کسی حاضر نیست مسئولیتش را بپذیرد» (مصاحبه ۳). حتی هنگامی که اراده‌ای برای اصلاحات ساختاری وجود دارد، کمبود بودجه (و محدودیت شدید منابع مالی دولت)، این اراده را به سمت اقدامات مشابه اما کم‌اثرتر سوق می‌دهد. یک اقتصاددان در این رابطه توضیح می‌دهد که اصلاح نظام بازنشستگی یا ایجاد زیرساخت‌های مراقبت از سالمند، هزینه‌هایی کلان و بلندمدت طلب می‌کند در حالی که «تأسیس یک ستاد نمادین یا انتشار گزارش‌های امیدبخش درباره رشد موالید در یک منطقه خاص، هزینه‌ای ناچیز و بازدید رسانه‌ای قابل‌توجهی دارد» (مصاحبه ۲). این جانشینی اقدام نمایشی به‌جای سرمایه‌گذاری واقعی، یکی از مکانیسم‌های کلیدی استخراج‌شده از داده‌هاست.

سوم، شکاف عمیق بین عرضه و تقاضای نیروی کار، به‌ویژه در قالب پدیده فرار مغزها، به‌عنوان یک فشار ساختاری دیگر شناسایی شد. پاسخ نظام‌مند به این شکاف، نیازمند بازنگری در نظام آموزش، بازار کار و جذب نخبگان است. بااین‌حال، یافته‌ها نشان می‌دهند پاسخ غالب، اقدامات واکنشی و نمایشی است. یک مشارکت‌کننده عضو هیئت علمی دانشگاه به این موضوع اشاره کرد: «مهاجرت نخبگان تبدیل به یک شوک ساختاری شده، اما پاسخ سیستم، اغلب تشکیل کارگروه‌های نمایشی و انتشار بیانیه‌های احساسی است، نه اصلاح نظام جذب و نگهداری استعدادها. چون دومی هزینه‌بر، زمان‌بر و فاقد قابلیت نمایش فوری است» (مصاحبه ۶). این گزاره، اولویت‌دهی به قابلیت نمایش بر کارآمدی را در مواجهه با شوک‌های ساختاری آشکار می‌سازد. عدم تعادل‌های جمعیتی–فضایی و تمرکز جمعیت در کلان‌شهرها، تخلیه جمعیتی مناطق پیرامونی و مهاجرت نیروی انسانی متخصص، فشار مضاعفی بر سیاست‌های جمعیتی وارد می‌کند. تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که این عدم تعادل‌ها اغلب در سیاست‌ها و روایت‌های رسمی نادیده‌گرفته یا ساده‌سازی می‌شوند، زیرا پرداختن به آنها مستلزم بازنگری در الگوهای توسعه منطقه‌ای است. به تعبیر یکی از مشارکت‌کنندگان: «ما درباره کاهش جمعیت حرف می‌زنیم، اما کمتر می‌پرسیم چرا جوان‌ها از بعضی مناطق می‌روند و برنمی‌گردند» (مصاحبه ۱۱). این نابرابری‌ها راه‌حل‌های پیچیده‌ای می‌طلبند که در این حوزه نیز، گزینش گفتمانی جایگزین توزیع عادلانه منابع می‌شود. به بیان یکی از تحلیل‌گران، «به‌جای تخصیص بودجه واقعی برای توسعه متوازن مناطق، ترجیح داده می‌شود در گزارش‌ها بر روی رشد نمادین یک شهر جدید یا یک پروژه خاص به‌عنوان پاسخ به تمرکز جمعیت تأکید شود» (مصاحبه ۵).

چهارمین پیشایند ساختاری، محدودیت منابع مالی و زمانی دولت‌ها در مواجهه با بحران‌های هم‌زمان است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌های جمعیتی در رقابت با اولویت‌های فوری اقتصادی و اجتماعی قرار می‌گیرند و همین امر سیاست‌گذاران را به سمت اقداماتی سوق می‌دهد که کمترین هزینه و بیشترین بازده نمادین را داشته باشند. یکی از مصاحبه‌شوندگان این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «سیاست جمعیتی شده بخشی از گزارش عملکرد مهم این است که چیزی برای ارائه وجود داشته باشد، نه اینکه اثرش چه زمانی دیده شود» (مصاحبه ۱۰).

درنهایت، فشار مستقیم افکار عمومی و رسانه‌ها برای دیدن اقدامات ملموس و سریع، به‌عنوان یک عامل ساختاری تسهیل‌کننده عمل می‌کند. این فشار، افق برنامه‌ریزی را کوتاه می‌کند. یک مشارکت‌کننده با تجربه اجرایی بیان کرد: «مسئله فقط کمبود بودجه نیست؛ مشکل،

فوریت زمانی است. سیاست‌گذار نسل بعدی را نمی‌بیند، فشار امروز رسانه و مجلس را می‌بیند. پس به‌جای سرمایه‌گذاری روی آموزش و اشتغال جوانان که نتیجه‌اش را ۱۰ سال بعد می‌بینی، همان اعلام آمارهای دستکاری‌شده یا وعده‌های حمایتی نمایشی را انتخاب می‌کند» (مصاحبه ۴). در این سطح، جمعیت‌شویی نه ناشی از خطای فردی سیاست‌گذاران، بلکه حاصل ناهماهنگی بنیادین میان ماهیت بلندمدت تحولات جمعیتی و منطق کوتاه‌مدت تخصیص منابع و پاسخ‌گویی سیاستی است.

پیشایندهای نهادی

این سطح از پیشایندها توضیح می‌دهد که چرا و چگونه ساختارهای حاکمیتی، به‌جای مهار یا افشای اقدامات نمایشی، خود به عاملی تسهیل‌گر و حتی مشوق آن تبدیل می‌شوند. نخستین و حیاتی‌ترین مکانیسم، ضعف بنیادین شفافیت و فقدان نهادهای مستقل ارزیابی و پایش در چرخه سیاست‌گذاری جمعیتی است. یافته‌ها حاکی از آن است که در غیاب نهادهایی با اختیار و استقلال کافی برای راستی‌آزمایی داده‌ها و سنجش عینی پیامدهای سیاست‌ها، مرز بین اقدام واقعی و نمایشی به‌سرعت محو می‌شود. یکی از کارشناسان ارشد مرکز آمار ایران با تأکید بر این خلاء می‌گوید: «آمار مهاجرت را یک نهاد اعلام می‌کند، آمار باروری را نهادی دیگر و هر دو تحت‌تأثیر دستورات سیاسی بالادست هستند. وقتی نهاد مستقل آمار و ارزیابی وجود ندارد، هر عددی را می‌توان به‌عنوان دستاورد یا کنترل بحران ارائه داد» (مصاحبه ۸). این وضعیت به چرخه بسته خودتأییدی نهادی می‌انجامد، جایی که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان داده، هر دو ذی‌نفع نمایش موفقیت هستند.

دوم، کوتاه بودن افق برنامه‌ریزی به دلیل چرخه‌های زمانی محدود انتخاباتی یا اجرایی است که ناهماهنگی زمانی میان چالش‌های بلندمدت جمعیتی و دوره‌های پاسخ‌گویی کوتاه‌مدت سیاست‌مداران، انگیزه‌ها را به شدت مخدوش می‌کند. یک سیاست‌گذار دولتی به‌وضوح این تناقض را بیان می‌کند: «چرخه تصمیم‌گیری ما کوتاه‌مدت و انتخاباتی است. یک برنامه ۵ یا ۱۰ساله جمعیتی طراحی می‌شود، اما با تغییر دولت، تمام می‌شود و برنامه نمایشی جدیدی جایگزین آن می‌گردد. این بی‌ثباتی، خود بستر شویندگی است» (مصاحبه ۱۳). در چنین شرایطی، سیاست‌گذاری سیاسی بر روی دستاوردهای سریع و آشکار، چه واقعی و چه نمادین، به استراتژی منطقی بازیگران تبدیل می‌شود.

سوم، سیاسی و ایدئولوژیک شدن فرآیندهای تولید و انتشار داده‌های جمعیتی به‌عنوان یک مکانیسم قدرتمند از دل داده‌ها ظاهر شد. در این حالت، آمار و ارقام به ابزاری برای پیشبرد روایت‌های خاص حکومتی تبدیل می‌شوند، نه بازنمایی واقعیت‌های اجتماعی. یکی از مشارکت‌کنندگان با تجربه در نهادهای اجرایی خاطرنشان کرد: «در بسیاری موارد، سیاست جمعیتی را یک شورای غیرتخصصی و سیاسی تصویب می‌کند. نظارت بر اجرا و ارزیابی اثرات آن با کسی نیست. پس کافی است در یک کنفرانس مطبوعاتی از اقدام نوآورانه رونمایی شود. مأموریت تمام است» (مصاحبه ۱۴). این گزاره نشان می‌دهد که معیار موفقیت از تحقق واقعی به اهداف به ایجاد تصور تحقق اهداف تغییر می‌یابد.

چهارم، تعدد و پراکندگی نهادهای تصمیم‌گیر در حوزه جمعیت، همراه با فقدان هماهنگی و یکپارچگی سیاستی، فضای آشفتگی و عدم مسئولیت‌پذیری روشن ایجاد می‌کند. هنگامی که مسئولیت یک بحران جمعیتی بین چندین وزارت‌خانه، سازمان و شورا پراکنده است، امکان اجتناب از پاسخ‌گویی و ارجاع مشکل به نهاد دیگر فراهم می‌شود. این پراکندگی، اجرای هرگونه اصلاح ساختاری منسجم را دشوار، اما راه را برای اعلام برنامه‌های جزیره‌ای و فاقد پشتوانه اجرایی توسط هر نهاد به‌صورت مستقل، هموار می‌کند. پنجم، فقدان سازوکارهای مؤثر پاسخ‌گویی و بازخورد اجتماعی، حلقه اتصال بین سیاست‌گذار و ذی‌نفعان را قطع می‌کند. در غیاب نهادهای قوی جامعه مدنی، رسانه‌های مستقل و مکانیسم‌های شفاف دادخواهی، ارزیابی عمومی از سیاست‌ها عمدتاً به روایت رسمی دولتی وابسته می‌ماند. یکی از مصاحبه‌شوندگان با اشاره به این نکته گفت: «در غیاب نهادهای بازخوردگیر و ارزیاب مستقل، همین‌که یک برنامه جمعیتی در خبرهای شبانه معرفی شود، به‌عنوان اقدام موفق قلمداد می‌شود، حتی اگر هیچ‌گاه پیاده‌سازی نشود یا اثری نداشته باشد» (مصاحبه ۱۷). این شرایط، انحصار در تعریف موفقیت را برای حکومت ایجاد می‌کند.

پیشایندهای شناختی-رفتاری

این پیشایندها به‌نحوه ادراک، تفسیر و ساده‌سازی واقعیت‌های جمعیتی توسط کنش‌گران سیاستی مربوط می‌شوند و توضیح می‌دهند که چرا حتی در غیاب نیّت فریبکارانه، سیاست‌های نمایشی می‌توانند تداوم یابند. این سطح از تحلیل، نشان می‌دهد که چگونه این عوامل ذهنی، ادراک از مسئله، تعریف گزینه‌های ممکن و ارزیابی موفقیت را به‌گونه‌ای شکل می‌دهند که راه را برای پذیرش و تداوم اقدامات نمایشی هموار می‌سازند. چهار سازوکار شناختی-رفتاری کلیدی از داده‌ها ظهور کرد.

نخستین پیشایند شناختی، سوگیری تأییدی در تفسیر داده‌های جمعیتی است طوری‌که سیاست‌گذاران تمایل دارند آن دسته از داده‌ها و شاخص‌هایی را برجسته کنند که با پیش‌فرض‌ها، ترجیحات ایدئولوژیک یا اهداف از پیش تعیین‌شده آنها هم‌خوانی دارد و در مقابل، داده‌های ناسازگار را نادیده بگیرند یا کم‌اهمیت جلوه دهند. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این‌باره بیان می‌کند: «اگر عددی با سیاست مورد علاقه سازگار نباشد، معمولاً گفته می‌شود که روش محاسبه‌اش ایراد دارد» (مصاحبه ۹). یک جمعیت‌شناس در مصاحبه خود باوضوح به این مکانیسم اشاره کرد: «گاهی خود سیاست‌گذار فکر می‌کند دارد کار درست را انجام می‌دهد. او فقط داده‌هایی را می‌بیند که نشان می‌دهد اقدامش مؤثر بوده، و گزارش‌های متناقض یا پیامدهای منفی را نادیده می‌گیرد یا به عوامل

خارجی نسبت می‌دهد». این سوگیری منجر به ایجاد حلقه‌های بسته بازخورد مثبت کاذب می‌شود، جایی‌که نشانه‌های محدود از موفقیت، به‌جای بازاندیشی، باعث تعمیق همان مسیر نمایشی می‌گردد (مصاحبه ۱۶).

دوم، سلطه اثر روایت‌پردازی ساده‌ساز در گفتمان عمومی است که با تغییر در نحوه بیان، مقایسه یا بصری‌سازی شاخص‌های جمعیتی می‌تواند ادراک موفقیت یا شکست سیاست‌ها را به‌طور معناداری تغییر دهد، بدون‌آنکه تغییر واقعی در وضعیت جمعیتی رخ داده باشد. یکی از مشارکت‌کنندگان اشاره می‌کند: «گاهی فقط با عوض کردن مبنای مقایسه، یک روند نزولی تبدیل به خبر موفقیت می‌شود» (مصاحبه ۸). نحوه ارائه یک مسئله جمعیتی به شدت بر درک از ماهیت مشکل و راه‌حل‌های قابل‌قبول تأثیر می‌گذارد. یافته‌ها حاکی از آن است که روایت‌های پیچیده، چندعاملی و بلندمدت جمعیت‌شناختی، معمولاً در عرصه عمومی و رسانه‌ای به روایت‌های قهرمانانه، تک‌علتی و فوری‌نگر تقلیل می‌یابند. یک تحلیلگر رسانه در این رابطه توضیح می‌دهد: «عموم مردم و رسانه‌ها هم در این بازی شریک‌اند. آنها توضیحات پیچیده را نمی‌پسندند. یک شعار ساده مانند -با فرزند بیشتر، کشور قوی‌تر- یا -مهاجرت را متوقف کردیم- برایشان جذاب‌تر و قابل فهم‌تر است. سیستم نیز همین خوراک ساده و قاب‌بندی‌شده را به آنها می‌دهد» (مصاحبه ۱۱). این قاب‌بندی، فضای سیاستی را به سمت پاسخ‌های نمایشی و پرهیاهو سوق می‌دهد که مستقیم و نمادین با آن روایت ساده ارتباط برقرار می‌کنند.

سوم، محدودیت‌های ذهنی در پردازش اطلاعات پیچیده و عقلانیت محدود نقش بسزایی ایفا می‌کند. پیچیدگی بالای پدیده‌های جمعیتی، عدم قطعیت نتایج و فاصله زمانی میان سیاست و پیامد، ظرفیت پردازش تصمیم‌گیران را تحت فشار قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، استفاده از شاخص‌های ساده، روایت‌های خطی و راه‌حل‌های فوری به‌عنوان میانبرهای شناختی رواج می‌یابد. یکی از مشارکت‌کنندگان این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «واقعیت جمعیت خیلی پیچیده‌تر از آن است که در یک جلسه مدیریتی توضیح داده شود؛ ناچار ساده‌سازی می‌شود» (مصاحبه ۱). سیاست‌گذاران و شهروندان در مواجهه با سیستم‌های به‌هم‌پیوسته و پویای جمعیتی (که دارای تأخیرهای زمانی طولانی و اثرات غیرخطی هستند) به ساده‌سازی افراطی و تکیه بر راه‌حل‌های آشنا روی می‌آورند. این امر منجر به ترجیح اقدامات کوتاه‌مدت و ملموس بر برنامه‌های پیچیده و نتایج ناملموس بلندمدت می‌شود. یکی از مشارکت‌کنندگان با تجربه در مدیریت دولتی به یک پرسش کلیدی در جلسات تصمیم‌گیری اشاره کرد که این گرایش را نمایان می‌سازد: «سؤال غالب این است: چه کاری می‌توانیم فوری انجام دهیم که دیده شود؟ نه اینکه اثربخش‌ترین راهکار چیست؟» (مصاحبه ۱۸).

چهارم، نیاز روانی به احساس کنترل و کاهش ابهام در مواجهه با آینده‌ای نامطمئن ناشی از تحولات جمعیتی، به‌عنوان یک پیش‌ران قوی عمل می‌کند. اجرای یک سیاست نمایشی (حتی اگر اثربخشی واقعی نداشته باشد) این توهم کنترل را ایجاد می‌کند که اقدامی صورت گرفته است. این احساس برای مقامات و جامعه در شرایط بحرانی آرامش‌بخش است. یک مصاحبه‌شونده با اشاره به این مکانیسم توضیح داد: «وقتی اعداد مهاجرت نخبگان وحشتناک است، اعلام تصویب یک سند جامع یا تشکیل یک کارگروه ویژه بلافاصله این پیام را می‌فرستد که وضع تحت کنترل است. این عمل، بیشتر عملکردی روانی برای مدیریت اضطراب جمعی دارد تا یک مداخله کارکردی» (مصاحبه ۱۱). ترجیح روایت‌های ساده و امیدبخش بر واقعیت‌های پیچیده و ناخوشایند است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران و حتی کارشناسان، در تعامل با افکار عمومی و رسانه‌ها، تمایل دارند تصویری کنترل‌پذیر و خوش‌بینانه از آینده جمعیت ارائه دهند. این ترجیح روایی، زمینه را برای برجسته‌سازی سیاست‌های نمادین و کم‌اثر فراهم می‌سازد. یکی از مشارکت‌کنندگان، در توصیف پیوند میان فشارهای ساختاری، محدودیت‌های نهادی و گرایش به اقدامات نمادین، تجربه خود را به‌صورت زیر بیان کرد: «در بسیاری از موارد مسئله اصلی این نیست که سیاست‌گذاران از بحران جمعیتی آگاه نیستند؛ بلکه محدودیت منابع، فشار افکار عمومی و ضرورت ارائه پاسخ‌های سریع موجب می‌شود تصمیم‌هایی اتخاذ شود که بیش از آنکه مسئله را حل کنند، پیام کنترل اوضاع را منتقل کنند. در چنین شرایطی، تشکیل کارگروه‌ها، تصویب اسناد یا اعلام برنامه‌های جدید، اگرچه در کوتاه‌مدت نشانه‌ای از اقدام تلقی می‌شود، اما در عمل لزوماً به تغییر معنادار در شاخص‌های جمعیتی منجر نمی‌شود و حتی ممکن است تصمیم‌گیران را از پرداختن به ریشه‌های ساختاری مسئله دور کند» (مصاحبه ۱۲).

این روایت به‌خوبی نشان می‌دهد که از دیدگاه مشارکت‌کنندگان، جمعیت‌شویی صرفاً نتیجه یک تصمیم منفرد یا رفتار فردی نیست، بلکه حاصل برهم‌کنش فشارهای ساختاری، محدودیت‌های نهادی و سازوکارهای شناختی در فرایند سیاست‌گذاری است. جدول ۴ خلاصه‌ای از مولفه‌های زمینه‌ای و پیشایندی را ارائه می‌دهد.

درمجموع، یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که جمعیت‌شویی زمانی شکل می‌گیرد که فشارهای ساختاری، محدودیت‌های نهادی و سازوکارهای شناختی به‌صورت هم‌زمان عمل کنند. به بیان دیگر، هیچ‌یک از این عوامل به‌تنهایی برای شکل‌گیری این پدیده کافی نیستند، بلکه تعامل آنها زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن، اقدامات نمادین و بازنمایی گزینشی داده‌های جمعیتی به راهبردی برای مدیریت ادراک عمومی تبدیل می‌شود.

جدول ۴. پیشایندها و مولفه‌های زمینه‌ساز جمعیت‌شویی

Table 4. Antecedents and contextual factors of demographic washing

مضمون اصلی	مضامین محوری برآمده از داده‌ها	نمونه‌هایی از گزاره‌های مصاحبه
پیشایند ساختاری	فشار ناشی از کاهش باروری؛ پیری شتابان جمعیت؛ بحران بودجه‌ای دولت؛ شکاف نیروی کار؛ نابرابری‌های نسلی و فضایی؛ فشار افکار عمومی برای اقدام فوری.	«وقتی توان مالی برای طرح‌های حمایتی واقعی را نداری، راهی جز راه‌اندازی پویش ملّی نمادین با هیاهوی رسانه‌ای باقی نمی‌ماند.» (مصاحبه ۴) «پاسخ به مهاجرت نخبگان، اغلب تشکیل کارگروه‌های نمایشی است، نه اصلاح نظام جذب استعدادها» (مصاحبه ۱۲).
پیشایند نهادی	ضعف شفافیت داده‌ها؛ فقدان نهاد مستقل ارزیابی؛ چرخه‌های کوتاه انتخاباتی؛ سیاسی شدن آمار؛ پاسخ‌گویی محدود؛ تعدد نهادهای تصمیم‌گیر فاقد هماهنگی.	«وقتی نهاد مستقل ارزیابی وجود ندارد، هر عددی را می‌توان به‌عنوان دستاورد ارائه داد» (مصاحبه ۹). «کافی است در یک کنفرانس از اقدام نوآورانه رونمایی شود. ماموریت تمام است» (مصاحبه ۱۷).
پیشایند شناختی-رفتاری	سوگیری تأییدی؛ عقلانیت محدود و تمایل به راه‌حل‌های ساده؛ اثر قاب‌بندی رسانه‌ای؛ ترجیح روایت‌های نمادین؛ کاهش تحمل ابهام.	«سیاست‌گذار فقط داده‌های همسو با اقدامش را می‌بیند. این یک شویندگی ناخودآگاه است.» (مصاحبه ۶) «پرسش اصلی این است: چه کاری فوری انجام دهیم که دیده شود؟ نه اثربخش‌ترین راه‌حل چیست؟» (مصاحبه ۱۸).

گونه‌شناسی و سازوکارهای جمعیت‌شویی

گونه‌شناسی در پژوهش‌های نظری نقش مهمی در انتقال مفاهیم انتزاعی به سطح تحلیلی دارد و امکان مقایسه، تعمیم و توسعه نظری را فراهم می‌سازد. در مورد جمعیت‌شویی، ارائه یک گونه‌شناسی تحلیلی به درک این نکته کمک می‌کند که این پدیده نه به‌صورت یکنواخت، بلکه در قالب الگوهای متنوع و در حوزه‌های مختلف حکمرانی جمعیتی بروز می‌یابد. گونه‌شناسی پیشنهادی این مقاله بر اساس دو معیار اصلی شکل گرفته است: نوع ابزار مورد استفاده (سیاست، داده، فضا، گفتمان) و سطح مداخله (ملّی، نهادی، محلی).

جمعیت‌شویی از طریق مجموعه‌ای از سازوکارهای به‌هم‌پیوسته عمل می‌کند که نقش واسط میان پیشایندهای ساختاری، نهادی و شناختی و پیامدهای سیاستی و اجتماعی این پدیده را ایفا می‌نمایند. این سازوکارها توضیح می‌دهند که جمعیت‌شویی چگونه عمل کرده و چگونه فشارهای بیرونی و محدودیت‌های درونی نظام حکمرانی به کنش‌های نمادین، گزینشی و کم‌اثر در حوزه سیاست‌های جمعیتی ترجمه می‌شوند. بر اساس تحلیل داده‌ها، این سازوکارها در چهار محور اصلی قابل صورت‌بندی هستند.

جمعیت‌شویی داده‌محور

نخستین سازوکار محوری جمعیت‌شویی، گزینش آگاهانه یا نیمه‌آگاهانه داده‌های جمعیتی و قاب‌بندی آنها در راستای روایت رسمی سیاست‌گذار است. در این سازوکار، داده‌ها نه به‌عنوان ابزار کشف واقعیت، بلکه به‌مثابه منابعی برای مشروعیت‌بخشی به تصمیمات موجود مورداستفاده قرار می‌گیرند. یافته‌ها نشان می‌دهد که این فرایند غالباً از طریق برجسته‌سازی شاخص‌های مطلوب و کم‌اهمیت جلوه‌دادن یا حذف شاخص‌های هشداردهنده انجام می‌شود. جمعیت‌شویی آماری، بر استفاده گزینشی یا جهت‌دار از داده‌ها و شاخص‌های جمعیتی تمرکز دارد. در این الگو، تغییرات جزئی یا مقطعی در برخی شاخص‌ها به‌عنوان شواهدی از موفقیت سیاست‌ها برجسته می‌شوند، درحالی‌که روندهای بلندمدت یا شاخص‌های مکمل که ممکن است تصویر متفاوتی ارائه دهند، نادیده گرفته می‌شوند. این نوع جمعیت‌شویی اغلب با گزارش‌های رسمی، نمودارهای ساده‌شده و مقایسه‌های محدود زمانی همراه است. «ما معمولاً سراغ آماری می‌رویم که نشان بدهد اوضاع تحت کنترل است؛ نه آماری که سؤال‌های سخت ایجاد کند» (مصاحبه ۸).

جمعیت‌شویی آماری نه‌تنها به گمراهی افکار عمومی منجر می‌شود، بلکه می‌تواند فرآیند سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد را نیز تضعیف کند. هنگامی که داده‌ها در خدمت روایت‌سازی قرار می‌گیرند، امکان تشخیص دقیق علل ساختاری مسائل جمعیتی کاهش می‌یابد و تصمیم‌گیری‌های بعدی بر مبنای تصویری ناقص یا خوش‌بینانه صورت می‌گیرد. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این زمینه تصریح می‌کند: «این نوع گزینش داده‌ای باعث می‌شود تصویر ارائه‌شده از وضعیت جمعیتی، ناقص اما اقناع‌کننده باشد و امکان طرح اصلاحات ساختاری پرهزینه به حاشیه رانده شود» (مصاحبه ۱۵).

جمعیت‌شویی گفتمانی و رسانه‌ای

جمعیت‌شویی گفتمانی، به نحوه روایت‌سازی پیرامون سیاست‌ها و تحولات جمعیتی مربوط می‌شود. در این الگو، زبان پیشرفت، امید، آینده‌نگری و مسئولیت‌پذیری به‌طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد تا تصویری مثبت از وضعیت جمعیتی ترسیم شود. این روایت‌ها معمولاً بر داستان‌های موفقیت فردی، آمارهای منتخب یا نمادهای فرهنگی تمرکز دارند و از پرداختن به محدودیت‌ها، تضادها و هزینه‌های اجتماعی سیاست‌ها اجتناب می‌کنند.

دومین سازوکار، غلبه منطق نمادین بر منطق اثربخشی در طراحی و اجرای سیاست‌های جمعیتی است. در این چارچوب، اقداماتی در

اولویت قرار می‌گیرند که قابلیت دیده‌شدن رسانه‌ای، گزارش‌دهی سریع و تولید نشانه‌های ظاهری «کنش‌گری فعال دولت» را داشته باشند، حتی اگر تأثیر واقعی آنها بر رفتارهای جمعیتی محدود باشد. یکی از مدیران اجرایی در این خصوص بیان می‌کند: «اگر یک سیاست خوب دیده نشود، انگار اصلاً وجود نداشته؛ بنابراین اول از همه به دیده‌شدن فکر می‌کنیم» (مصاحبه ۱۷). این سازوکار سبب می‌شود سیاست‌های جمعیتی به مجموعه‌ای از کنش‌های نمایشی و کوتاه‌مدت فروکاسته شوند که بیشتر پاسخ‌گوی منطق ارتباطی و رسانه‌ای هستند تا منطق حل مسئله.

گونه سیاست محور

در کشورهایی با بحران کاهش جمعیت و پیری، گاه به‌جای اصلاحات اساسی در حمایت از خانواده (مانند مسکن ارزان، مراقبت کیفی از کودک، امنیت شغلی مادران و تعادل کار-زندگی)، اقداماتی نمادین صورت می‌گیرد. برای نمونه، پرداخت وام‌های کوچک یا اهدای جوایزی تبلیغاتی برای تولد فرزند، تبلیغ می‌شود. اما تحقیقات نشان می‌دهد چنین مشوق‌های اقتصادی به خودی خود و به‌عنوان اقدام تک‌بعدی اثربخشی محدودی دارند و بدون درنظرگرفتن عوامل فرهنگی-اجتماعی و حقوقی، نمی‌توانند روندهای اساسی باروری را تغییر دهند. به بیان پژوهشگران، تمرکز صرف بر انگیزه‌های اقتصادی (مانند پرداخت پاداش به‌ازای تولد فرزند) یک رویکرد یک بعدی است که پیچیدگی تصمیمات باروری را نادیده می‌گیرد و از تأثیر محدود این مشوق‌ها، به‌خصوص در گروه‌های درآمدی بالاتر، خبر می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، سیاست‌های نمایشی باروری، بدون ایجاد بسترهای ضروری مانند رفاه اجتماعی و تساوی جنسیتی، بیشتر جنبه «شستن» (پوشاندن) مشکلات واقعی را دارد.

جمعیت‌شویی سیاست‌محور به اقداماتی اشاره دارد که در قالب سیاست‌ها یا برنامه‌های رسمی جمعیتی معرفی می‌شوند، اما عمدتاً ماهیتی نمایشی، مقطعی و کم‌هزینه دارند. این سیاست‌ها معمولاً با تمرکز بر مشوق‌های مالی محدود، بسته‌های تشویقی کوتاه‌مدت یا شعارهای نمادین طراحی می‌شوند و فاقد پیوند با اصلاحات اساسی در بازار کار، نظام رفاه، مسکن یا مراقبت از کودکان هستند. قابلیت بالای این سیاست‌ها برای اعلام عمومی و گزارش‌دهی، آنها را به ابزارهایی مناسب برای نمایش تعهد دولت به مسائل جمعیتی تبدیل می‌کند.

به‌عبارت‌دیگر، سازوکار سوم، جداسازی پدیده‌های جمعیتی از بسترهای اجتماعی و اقتصادی آنها است. در بسیاری از روایت‌های سیاستی، عواملی مانند ناامنی شغلی، بحران مسکن، نابرابری جنسیتی و ضعف نظام رفاهی به‌طور نظام‌مند از تحلیل مسائل جمعیتی حذف می‌شوند و مسئله به سطح رفتار فردی یا فرهنگی تقلیل می‌یابد. یکی از مصاحبه‌شوندگان این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «وقتی ریشه‌های اقتصادی را کنار می‌گذاریم، طبیعتاً راه‌حل‌ها هم شعاری می‌شوند» (مصاحبه ۱۰). این ساده‌سازی تحلیلی، امکان ارائه سیاست‌های کم‌هزینه و غیرساختاری را فراهم می‌کند، اما در بلندمدت به ناتوانی سیاست‌ها در تغییر روندهای جمعیتی می‌انجامد.

گونه نمادین فضائی

چهارمین سازوکار کلیدی یعنی جمعیت‌شویی فضایی به پروژه‌ها و مداخلات مکانی اشاره دارد که در مقیاس محدود یا در نقاط خاصی اجرا می‌شوند، اما به‌عنوان نشانه‌هایی از تحول جمعیتی در مقیاس کلان معرفی می‌گردند. ایجاد فضاهای نمادین مانند پارک‌های ویژه سالمندان، مجموعه‌های مسکونی جوان‌محور یا مناطق دوست‌دار خانواده، نمونه‌هایی از این رویکرد هستند که به دلیل قابلیت بالای دیده‌شدن و ملموس‌بودن، نقش مهمی در بازنمایی سیاست‌های جمعیتی ایفا می‌کنند. مسئله اصلی در این‌گونه از جمعیت‌شویی آن است که این پروژه‌ها اغلب بدون پیوند با برنامه‌ریزی فضایی جامع، عدالت جغرافیایی و توسعه متوازن اجرا می‌شوند. درنتیجه، دستاوردهای محلی و محدود به‌عنوان شواهدی از موفقیت سیاست‌های جمعیتی کلی ارائه می‌شوند، درحالی‌که نابرابری‌های ساختاری فضایی و نسلی همچنان پابرجا باقی می‌مانند.

در این نوع از جمعیت‌شویی، منطق کوتاه‌مدت بر سیاست‌گذاری جمعیتی غالب است. در این چارچوب، تصمیمات و اقداماتی ترجیح داده می‌شوند که نتایج آنها در بازه‌های زمانی کوتاه قابل ارائه و گزارش باشد، حتی اگر فاقد پایداری باشند. اصلاحات ساختاری که نیازمند زمان، اجماع و تحمل هزینه سیاسی هستند، به‌تعویق می‌افتند. به گفته یکی از سیاست‌گذاران: «هیچ مدیری دوست ندارد نتیجه سیاستی را ببیند که در دوره بعدی به ثمر می‌نشیند» (مصاحبه ۳). این سازوکار، جمعیت‌شویی را به راهبردی سازگار با چرخه‌های مدیریتی و انتخاباتی تبدیل می‌کند.

به‌طورکلی، یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که جمعیت‌شویی از طریق یک ابزار یا یک اقدام مشخص تحقق نمی‌یابد، بلکه درنتیجه هم‌افزایی روایت‌سازی، انتخاب گزینشی داده‌ها، سیاست‌های نمادین و بازنمایی رسانه‌ای شکل می‌گیرد. ازاین‌رو، گونه‌های شناسایی‌شده را باید نمودهای مختلف یک سازوکار مشترک دانست، نه پدیده‌هایی مستقل از یکدیگر.

پیامدهای جمعیت‌شویی

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جمعیت‌شویی صرفاً یک انحراف مقطعی در سیاست‌گذاری جمعیتی نیست، بلکه پدیده‌ای است با پیامدهای چندلایه، انباشتی و بلندمدت که بر کیفیت حکمرانی، اعتماد عمومی، عدالت اجتماعی و حتی جایگاه علم در تصمیم‌گیری

اثر می‌گذارد (جدول ۵). این پیامدها نتیجه مستقیم سازوکارهایی هستند که در عمل، فاصله میان نمایش سیاست و اصلاح واقعی را تعمیق می‌کنند.

پدیده جمعیت‌شویی، پیامدهای متعددی دارد که در کوتاه‌مدت و بلندمدت بروز می‌کند. این پدیده به‌مراتب فراتر از ناکامی سیاستی کوتاه‌مدت است. در سطح اجتماعی، تداوم این پدیده به فرسایش اعتماد عمومی نسبت به داده‌ها، نهادها و سیاست‌گذاران منجر می‌شود. مصاحبه‌شوندگان تأکید داشتند هنگامی‌که شکاف میان روایت‌های رسمی و تجربه زیسته مردم افزایش می‌یابد، سرمایه اجتماعی به‌طور تدریجی تضعیف می‌شود.

فرسایش اعتماد عمومی به سیاست‌ها و آمار جمعیتی

نخستین و فراگیرترین پیامد جمعیت‌شویی، کاهش اعتماد عمومی به سیاست‌های جمعیتی و داده‌های رسمی است. زمانی‌که شهروندان با شکاف مداوم میان وعده‌ها، روایت‌های رسمی و تجربه زیسته خود مواجه می‌شوند، آمار و سیاست‌ها به‌تدریج اعتبار خود را از دست می‌دهند. این بی‌اعتمادی نه‌تنها متوجه دولت، بلکه متوجه کل نظام تولید دانش جمعیتی می‌شود. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این خصوص بیان می‌کند: «مردم دیگر به عددها واکنش نشان نمی‌دهند، چون بارها دیده‌اند که آمار عوض می‌شود ولی زندگی‌شان نه» (مصاحبه ۹). این وضعیت، امکان بسیج اجتماعی برای اجرای سیاست‌های واقعی و پرهزینه را به شدت تضعیف می‌کند.

تداوم سیاست‌های کم‌اثر و اتلاف منابع

دومین پیامد کلیدی، بازتولید چرخه سیاست‌های کم‌اثر و نمادین است. جمعیت‌شویی باعث می‌شود سیاست‌هایی که اثر واقعی اندکی دارند، به دلیل قابلیت گزارش‌دهی و دیده‌شدن، بارها تکرار شوند؛ درحالی‌که منابع مالی، انسانی و نهادی صرف اقداماتی می‌شود که تغییری پایدار در روندهای جمعیتی ایجاد نمی‌کنند. به گفته یکی از خبرگان سیاست‌گذاری: «ما سال‌هاست هزینه می‌کنیم، ولی شاخص‌ها تقریباً همان مسیر قبلی را می‌روند » (مصاحبه ۱۰).

اختصاص بودجه به طرح‌های نمایشی، از منابعی که می‌توانست صرف زیرساخت‌های پایدار شود، می‌کاهد. درنتیجه با استمرار مشکلات جمعیتی، هزینه‌های بلندمدت همچنان پرداخت می‌شوند. به گفته کارشناسان، نادیده‌گرفتن نیازهای واقعی جامعه به بهبود اقتصادی و حقوق زنان، تنش‌های اجتماعی و اقتصادی بیشتری به‌بارمی‌آورد. به‌طورخلاصه، جمعیت‌شویی ممکن است در کوتاه‌مدت تصویر را مثبت جلوه دهد، ولی در بلندمدت و از دید مشارکت‌کنندگان باعث هدررفت منابع و از دست رفتن فرصت اصلاح ساختار می‌شود. درنتیجه، جمعیت‌شویی نه‌تنها مسئله را حل نمی‌کند، بلکه فرصت اصلاحات واقعی را نیز از بین می‌برد.

تعمیق بی‌عدالتی‌های نسلی و اجتماعی

یکی از پیامدهای کمتر دیده‌شده جمعیت‌شویی، انتقال هزینه‌ها به نسل‌های آینده است. سیاست‌های نمایشی کوتاه‌مدت، با به تعویق انداختن اصلاحات ساختاری، بار بحران‌های جمعیتی را بر دوش نسل‌های بعدی می‌گذارند و شکاف‌های نسلی، فضایی و اجتماعی را تشدید می‌کنند. یکی از مصاحبه‌شوندگان این مسئله را چنین توضیح می‌دهد: «جمعیت‌شویی یعنی امروز گزارش خوب بدهیم و فردا را به نسل بعدی بسپاریم» (مصاحبه ۱۳).

پروژه‌ها یا آمار نمایشی ممکن است بحث را از اصلاحات اساسی منحرف کنند و درنتیجه مشکلات ساختاری (مانند کمبود مسکن یا تبعیض شغلی) باقی بمانند. این وضعیت به پنهان‌سازی نارسایی‌ها و تأخیر در ارائه راه‌حل‌های اساسی می‌انجامد. مطالعات نشان داده‌اند که این نوع شیوه‌های پوششی می‌تواند نابرابری‌ها و تبعیض‌ها را پنهان کرده و عواقب اجتماعی منفی داشته باشد. در واقع، جمعیت‌شویی مشابه پوشاندن واقعیت است، یعنی مشکلاتی که حل نشده‌اند یا همچنان پابرجا هستند، به چشم نمی‌آیند. این فرایند از منظر مشارکت‌کنندگان، عدالت بین‌نسلی را به چالش می‌کشد و پایداری اجتماعی را ممکن است تضعیف کند.

تضعیف یادگیری نهادی و سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد

زمانی که موفقیت سیاست‌ها نه بر اساس نتایج واقعی، بلکه بر مبنای روایت‌های نمادین ارزیابی می‌شود، نظام سیاست‌گذاری از بازخوردهای واقعی محروم می‌ماند. این امر موجب می‌شود خطاها تکرار شوند و سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد جای خود را به سیاست‌گذاری مبتنی بر نمایش بدهد. یکی از مدیران ارشد اجرایی در این زمینه اظهار می‌کند: «وقتی همه چیز موفق گزارش می‌شود، دیگر نیازی به اصلاح احساس نمی‌شود» (مصاحبه ۴).

جدول ۵. پیامدهای چندسطحی جمعیت‌شویی

Table 5. Multilevel consequences of demographic washing

مضمون اصلی	مضامین برآمده از داده‌ها	نمونه‌هایی از گزاره‌های مصاحبه
پیامد اعتماد عمومی	کاهش اعتماد به آمار؛ بی‌اعتباری سیاست‌ها؛ بی‌تفاوتی اجتماعی؛ شکاف روایت رسمی و تجربه زیسته	«عددها دیگر کسی را قانع نمی‌کند» (مصاحبه ۹). «مردم یاد گرفته‌اند بین حرف و عمل فاصله بگذارند» (مصاحبه ۷).
پیامد سیاست‌گذاری	تداوم سیاست‌های کم‌اثر؛ اتلاف منابع؛ اولویت گزارش بر نتیجه؛ تعویق اصلاحات ساختاری	«هزینه می‌کنیم ولی جهت تغییر نمی‌کند» (مصاحبه ۱۰). سیاست‌ها بیشتر برای گزارش هستند تا حل مسئله» (مصاحبه ۱۶).
پیامد اجتماعی-نسلی	انتقال بحران به نسل‌های آینده؛ تعمیق نابرابری؛ تضعیف عدالت بین‌نسلی	«امروز را نجات می‌دهیم به قیمت فردا» (مصاحبه ۱۳). «هزینه‌ها را جوان‌ها می‌دهند» (مصاحبه ۱۵).
پیامد نهادی-دانشی	تضعیف یادگیری نهادی؛ کاهش سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد؛ عادی‌سازی کنش‌های نمایشی	«وقتی همه‌چیز موفق است، چرا تغییر بدهیم؟» (مصاحبه ۴). «نمایش جای ارزیابی را گرفته» (مصاحبه ۶).

درمجموع، یافته‌ها بیانگر آن است که پیامدهای جمعیت‌شویی صرفاً به ناکارآمدی یک سیاست خاص محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند به‌تدریج کیفیت حکمرانی جمعیتی، اعتماد عمومی و اثربخشی تصمیم‌گیری را نیز تحت‌تأثیر قرار دهد.

در انتها، لازم است این پرسش را صریحاً پاسخ داد که آیا جمعیت‌شویی واقعاً یک مفهوم جدید را توجیه می‌کند، یا صرفاً برچسبی تازه برای پدیده‌ای شناخته‌شده در ادبیات سیاست نمادین است. صارتوری[1] (۱۹۷۰) در نقد کلاسیک خود از «کشیدگی مفهومی» هشدار می‌دهد که مفاهیم تازه باید نشان دهند دقیقاً چه چیزی را توضیح می‌دهند که مفاهیم موجود قادر به توضیح آن نیستند. گرینگ[2] (۱۹۹۹) این الزام را در قالب معیار تمایزپذیری[3] صورت‌بندی می‌کند: یک مفهوم خوب باید از مفاهیم مجاور، هم از نظر مصداقی و هم از نظر تبیینی، قابل تفکیک باشد. جمعیت‌شویی، به باور نویسندگان، این آزمون را از سه جهت پشت‌سر می‌گذارد.

نخست، جمعیت‌شویی از یک ناهم‌زمانی ساختاری و تضمین‌شده میان علّیت جمعیتی و چرخه پاسخ‌گویی سیاسی نشئت می‌گیرد که شدت آن در بیشتر حوزه‌های دیگر سیاست نمادین (مانند سیاست جنایی یا بهداشت حاد) مشاهده نمی‌شود. پیامدهای یک مداخله جمعیتی بر نرخ باروری یا ساختاری جمعیتی در افق‌های زمانی طولانی آشکار می‌شوند؛ بازه‌ای که از عمر متوسط هر دولت یا مجلسی طولانی‌تر است. این تأخیر ساختاری، برخلاف بسیاری از حوزه‌های دیگر که در آنها بازخورد سیاست در بازه‌ای کوتاه‌تر قابل مشاهده است، عملاً امکان پاسخ‌گویی واقعی را از میان می‌برد.

دوم، جمعیت‌شویی بر خلاف بیشتر مفاهیم «-شویی» موجود (مانند سبزشویی یا صورتی‌شویی که عمدتاً حول یک نوع ابزار، یعنی ادعاهای تبلیغاتی یا رسانه‌ای، متمرکزاند) به‌طور هم‌زمان از طریق چهار ابزار ناهمگون عمل می‌کند: داده، گفتمان، سیاست‌گذاری و فضا. این گستره ابزاری، جمعیت‌شویی را از یک اقدام نمادین مقطعی به یک الگوی نظام‌مند و چندلایه بدل می‌کند. سوم، به دلیل پیوند خاص داده‌های جمعیتی با روایت‌های بقا و تداوم نسلی، پیامدهای جمعیت‌شویی (به‌ویژه فرسایش اعتماد و انسداد یادگیری نهادی) به‌جای‌آنکه صرفاً یک رویداد پایانی باشند، به‌همان پیشایندهای نهادی که خود جمعیت‌شویی را تولید کرده‌اند بازمی‌گردند و آن را تقویت می‌کنند. این ویژگی چرخه‌ای و خودبازتولیدشونده، جمعیت‌شویی را از توصیف رایج سیاست نمادین به‌عنوان یک کنش مقطعی متمایز می‌سازد.

برهمین‌اساس، رابطه جمعیت‌شویی با سیاست نمادین را باید رابطه‌ی زیرمفهوم با مفهوم مادر دانست، نه مترادف. سیاست نمادین نظریه‌ای عام درباره همه حوزه‌های سیاست‌گذاری است، درحالی‌که جمعیت‌شویی ادعایی مشخص و آزمون‌پذیر مطرح می‌کند — هرچه نسبت طول تأخیر علّی یک حوزه سیاستی به طول چرخه پاسخ‌گویی سیاسی آن حوزه بزرگ‌تر باشد، احتمال گرایش آن حوزه به کنش نمادین (واشینگ) بیشتر است. این پیش‌بینی، که فراتر از نظریه عام سیاست نمادین می‌رود، در حوزه‌های دیگر با تأخیر علّی بلند (نظیر اصلاح نظام بازنشستگی یا سیاست‌گذاری اقلیمی) نیز قابل آزمون است و مسیری برای پژوهش‌های تطبیقی آتی می‌گشاید.

درنهایت، مرز میان جمعیت‌شویی و دستکاری آماری را می‌توان بر اساس یک معیار عملیاتی روشن کرد: دستکاری آماری به جعل یا تحریف مستقیم خودِ عدد اطلاق می‌شود و معمولاً نقطه‌ای و قابل کشف با حسابرسی است؛ جمعیت‌شویی، در مقابل، بر داده‌های صحیح عمل می‌کند و از طریق گزینش، زمان‌بندی، حذف زمینه تبیینی یا قاب‌بندی گزینشی، نه از طریق جعل عدد، به‌کارگرفته می‌شود (جدول ۶).

[1] Sartori
[2] Gerring
[3] Differentiation

جدول ۶. تمایز مفهومی جمعیت‌شویی با مفاهیم مشابه

Table 6. Conceptual distinctions between demographic washing and related concepts

مفهوم	کانون و موضوع تحلیل	سازوکار اصلی	هدف یا کارکرد اصلی	وجه تمایز با جمعیت‌شویی
سیاست‌گذاری نمادین	طراحی و اجرای سیاست‌های نمایشی	اقدامات نمادین، اعلام برنامه‌ها و وعده‌های سیاستی	کسب یا حفظ مشروعیت سیاسی، کاهش فشار افکار عمومی	تمرکز آن بر خود سیاست‌ها است؛ نه برنحوه تولید، انتخاب و بازنمایی روایت‌ها و داده‌های جمعیتی.
دستکاری آماری	داده‌ها، شاخص‌ها، آمارها و اطلاعات کمی	جعل، حذف، تغییر یا تحریف داده‌ها و شاخص‌ها	گمراه‌سازی مخاطبان یا حمایت از یک تصمیم یا ادعا	تمرکز آن بر تحریف داده‌ها است؛ درحالی‌که جمعیت‌شویی حتی با داده‌های صحیح و معتبر نیز از طریق انتخاب گزینشی، قاب‌بندی و روایت‌سازی رخ می‌دهد.
سبزشویی	ادعاها و عملکردهای زیست‌محیطی	افشای گزینشی اطلاعات، بزرگ‌نمایی یا تبلیغات سبز	کسب مشروعیت و اعتبار زیست‌محیطی، بهبود تصویر سازمان	محدود به حوزه محیط‌زیست است و به حکمرانی، سیاست‌ها و روایت‌های جمعیتی نمی‌پردازد.
جمعیت‌شویی	بازنمایی و استفاده از واقعیت‌های جمعیتی در فرآیند سیاست‌گذاری و ارتباطات عمومی	انتخاب گزینشی داده‌ها، برجسته‌سازی برخی شاخص‌ها، حذف زمینه‌های تبیینی، قاب‌بندی و روایت‌سازی هدفمند از واقعیت‌های جمعیتی	کسب یا حفظ مشروعیت، توجیه سیاست‌های جمعیتی، مدیریت ادراک عمومی و کاهش فشارهای سیاسی بدون اصلاحات ساختاری متناظر	جمعیت‌شویی نه صرفاً بر سیاست، نه صرفاً بر داده و نه صرفاً بر ارتباطات تمرکز دارد؛ بلکه تعامل میان داده‌های جمعیتی، روایت‌های سیاستی و مشروعیت حکمرانی را در قالب یک سازه مفهومی واحد تبیین می‌کند. حتی در صورت صحت کامل داده‌ها نیز ممکن است از طریق بازنمایی گزینشی و روایت‌سازی جهت‌دار رخ دهد.

بر اساس جدول مقایسه‌ای فوق، آنچه که مفهوم جمعیت‌شویی را از مفاهیم موجود متمایز می‌سازد، صرفاً معرفی یک اصطلاح جدید نیست، بلکه تبیین نوع خاصی از کنش حکمرانی است که تاکنون در ادبیات جمعیت‌شناسی و سیاست‌گذاری عمومی فاقد چارچوب مفهومی مستقل بوده است. مفاهیمی مانند سیاست‌گذاری نمادین، دستکاری آماری، مدیریت برداشت و حتی سبزشویی هر یک بخشی از این پدیده را توضیح می‌دهند، اما هیچ‌یک قادر نیستند تعامل هم‌زمان میان داده‌های جمعیتی، روایت‌های سیاستی و فرآیند مشروعیت‌بخشی حکمرانی را به‌صورت یکپارچه تبیین کنند. سیاست‌گذاری نمادین عمدتاً بر اقدامات و برنامه‌های نمایشی دولت‌ها تمرکز دارد؛ دستکاری آماری، تحریف یا جعل داده‌ها را موضوع تحلیل قرار می‌دهد؛ مدیریت برداشت، راهبردهای کلی مدیریت تصویر سازمانی را توضیح می‌دهد و سبزشویی نیز به حوزه ادعاهای زیست‌محیطی محدود است. در مقابل، جمعیت‌شویی وضعیتی را توضیح می‌دهد که در آن داده‌ها ممکن است کاملاً صحیح و سیاست‌ها نیز ظاهراً معتبر باشند، اما از طریق انتخاب گزینشی شاخص‌ها، حذف زمینه‌های تبیینی، برجسته‌سازی برخی واقعیت‌ها و روایت‌سازی هدفمند، تصویری مطلوب، ساده‌سازی‌شده یا مشروعیت‌بخش از وضعیت جمعیتی و عملکرد سیاستی ایجاد می‌شود که الزاماً بازتاب‌دهنده واقعیت‌های ساختاری نیست. بنابراین، قدرت تبیینی این مفهوم در آشکار ساختن شکاف میان واقعیت جمعیتی و بازنمایی رسمی واقعیت جمعیتی و تبیین سازوکارهای نهادی و ارتباطی ایجادکننده این شکاف نهفته است؛ شکافی که مفاهیم موجود یا اساساً به آن نمی‌پردازند یا تنها بخشی از آن را توضیح می‌دهند. ازاین‌منظر، جمعیت‌شویی یک سازه مفهومی مستقل برای تحلیل فرآیندهای مشروعیت‌سازی در حکمرانی جمعیتی است و می‌تواند مبنای توسعه پژوهش‌های تجربی و مقایسه‌ای در حوزه سیاست‌های جمعیتی، ارتباطات حکمرانی و مطالعات جمعیت‌شناسی قرار گیرد.

براین‌اساس، جمعیت‌شویی نه به‌معنای جعل یا تحریف واقعیت‌های جمعیتی، بلکه به‌معنای استفاده راهبردی از بازنمایی گزینشی، قاب‌بندی تفسیری و روایت‌سازی هدفمند از واقعیت‌های جمعیتی به‌منظور کسب یا حفظ مشروعیت حکمرانی، بدون انجام اصلاحات ساختاری متناظر، تعریف می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که خبرگان، جمعیت‌شویی را با مجموعه‌ای از شرایط ساختاری، نهادی و شناختی مرتبط می‌دانند. در روایت آنان، فشارهای مالی و سیاسی، ضعف شفافیت و پاسخ‌گویی و برخی عوامل شناختی می‌توانند زمینه بروز این پدیده را فراهم کنند. مشارکت‌کنندگان همچنین پیامدهایی مانند کاهش اعتماد عمومی، ضعف یادگیری سیاستی و تشدید برخی نابرابری‌ها را با این الگوها مرتبط دانستند. این یافته‌ها مبنایی برای صورت‌بندی چارچوب مفهومی پژوهش فراهم می‌کنند، اما بیانگر روابط علّی اثبات‌شده نیستند.

هدف اصلی این پژوهش، مفهوم‌پردازی جمعیت‌شویی و روشن ساختن ابعاد و مرزهای آن در حوزه سیاست‌گذاری جمعیتی بود. در روایت مصاحبه‌شوندگان، برخی سیاست‌ها و اقدامات جمعیتی بیشتر با مداخلات کوتاه‌مدت، نمادین یا گفتمانی توصیف شدند تا اصلاحات ساختاری. از دید آنان، چنین اقداماتی می‌توانند علاوه‌بر کارکرد سیاستی، در شکل‌دهی به ادراک عمومی از پاسخ‌گویی نهادها نیز نقش داشته باشند. این یافته‌ها با ادبیات سیاست نمادین هم‌راستا است که نشان می‌دهد در شرایط عدم‌قطعیت بالا، هزینه‌های سیاسی اصلاحات عمیق و محدودیت منابع، دولت‌ها تمایل دارند به سیاست‌هایی روی آورند که پیام کنش ارسال می‌کنند، بدون‌آنکه الزاماً به تغییرات پایدار منجر شوند. اگرچه جمعیت‌شویی با سیاست‌گذاری نمادین هم‌پوشانی‌هایی دارد، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که دامنه آن

فراتر از سیاست نمادین است؛ زیرا علاوه بر اقدامات نمادین، بازنمایی گزینشی داده‌های جمعیتی، روایت‌سازی سیاستی و مدیریت ادراک عمومی را نیز به‌عنوان اجزای مکمل دربرمی‌گیرد.

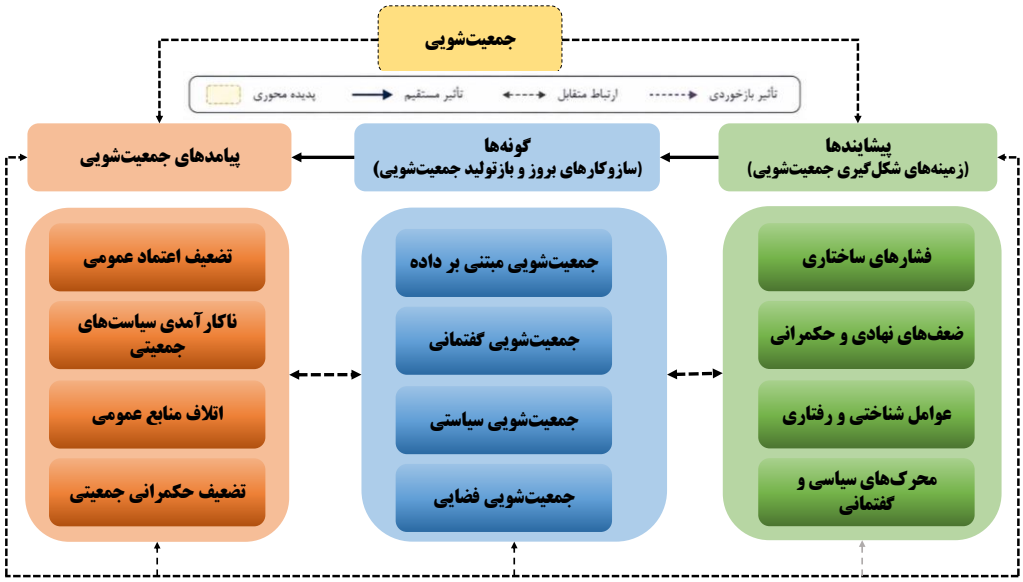
روایت‌های مصاحبه‌شوندگان با ویژگی‌های متمایزکننده جمعیت‌شویی که در این پژوهش صورت‌بندی شده‌اند، همخوانی دارند. ناهم‌زمانی ساختاری میان علّیت جمعیتی و چرخه پاسخ‌گویی سیاسی را می‌توان مستقیماً در سخن یکی از مصاحبه‌شوندگان دید: «مسئله جمعیت مثل یک بحران یک‌شبه نیست؛ سال‌ها طول می‌کشد شکل بگیرد، اما از ما انتظار دارند با یک سیاست فوری آمار را برگردانیم» (مصاحبه ۷)؛ و در توصیف دقیق‌تر یک شرکت‌کننده با تجربه اجرایی که علت این کوتاه‌نگری را به‌روشنی بیان می‌کند: «سیاست‌گذار نسل بعدی را نمی‌بیند، فشار امروز رسانه و مجلس را می‌بیند. پس به‌جای سرمایه‌گذاری روی آموزش و اشتغال جوانان که نتیجه‌اش را ۱۰ سال بعد می‌بینی، همان اعلام آمارهای دستکاری‌شده یا وعده‌های حمایتی نمایشی را انتخاب می‌کند» (مصاحبه ۴). ویژگی سوم، یعنی چرخه خودبازتولیدشونده جمعیت‌شویی، در سخن یکی از مدیران ارشد اجرایی به‌طور مستقیم بازتاب یافته است: «وقتی همه چیز موفق گزارش می‌شود، دیگر نیازی به اصلاح احساس نمی‌شود» (مصاحبه ۴)، گزاره‌ای که دقیقاً نشان می‌دهد چگونه انسداد یادگیری نهادی (پیامد) به تضعیف همان ظرفیت نظارتی (پیشایند نهادی) بازمی‌گردد و چرخه را تکمیل می‌کند.

سرانجام، مرز میان جمعیت‌شویی و دستکاری آماری در گفته‌ی یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان به‌روشنی قابل مشاهده است: «گاهی فقط با عوض کردن مبنای مقایسه، یک روند نزولی تبدیل به خبر موفقیت می‌شود» (مصاحبه ۸). در واقع در این مورد، عدد گزارش‌شده نادرست نیست؛ صرفاً مبنای مقایسه آن به‌گونه‌ای گزینشی انتخاب شده است، که دقیقاً مصداق عملیاتی تمایز ارائه شده در جدول ۶ است. این روایت‌ها با این برداشت سازگارند که جمعیت‌شویی می‌تواند با تعامل میان چرخه‌های زمانی متفاوت سیاست‌گذاری، محدودیت‌های نهادی و منطق پاسخ‌گویی کوتاه‌مدت مرتبط باشد. این شواهد از صورت‌بندی اولیه مفهوم پشتیبانی می‌کنند، اما برای آزمون تجربی آن کافی نیستند. بررسی دقیق‌تر این روابط به داده‌های مستقل و چندمنبعی نیاز دارد.

در روایت مشارکت‌کنندگان، چند سازوکار با شکل‌گیری و تداوم جمعیت‌شویی مرتبط دانسته شد. یکی از مهم‌ترین این سازوکارها، گزینش و قاب‌بندی داده‌ها است. در این فرآیند، شاخص‌ها و آمارهایی برجسته می‌شوند که روایت بحران را تقویت می‌کنند، درحالی‌که داده‌های مربوط به عوامل ساختاری مانند اشتغال، مسکن یا نابرابری‌های جنسیتی کمتر در مرکز توجه قرار می‌گیرند. سازوکار دوم، جایگزینی سیاست با برنامه است؛ بدین‌معنا که مجموعه‌ای از طرح‌ها، بسته‌ها یا مشوق‌های مقطعی به‌عنوان سیاست جمعیتی معرفی می‌شوند، بدون‌آنکه در یک چارچوب منسجم و ارزیابی‌پذیر قرار گیرند. این امر باعث می‌شود سیاست جمعیتی به‌جای‌آنکه یک راهبرد کلان باشد، به فهرستی از اقدامات پراکنده تقلیل یابد. سومین سازوکار، غلبه منطق ارتباطی بر منطق اثربخشی است؛ به‌طوری‌که موفقیت سیاست‌ها بیشتر بر اساس میزان دیده‌شدن، پوشش رسانه‌ای یا هم‌خوانی با گفتمان رسمی سنجیده می‌شود تا نتایج واقعی آنها در تغییر رفتارهای باروری. درمجموع، یافته‌ها نشان می‌دهند که این سازوکارها به‌صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در یک رابطه تقویت‌کننده متقابل قرار دارند؛ به‌گونه‌ای که قاب‌بندی گزینشی داده‌ها، اثربخشی روایت‌های سیاستی را افزایش می‌دهد و اقدامات نمادین نیز به بازتولید همان روایت‌ها مشروعیت می‌بخشد. براین‌اساس، یافته‌های کیفی نشان می‌دهند که این سازوکارها در ادراک خبرگان به‌صورت جدا از یکدیگر عمل نمی‌کنند و ممکن است اثر یکدیگر را تقویت کنند.

مشارکت‌کنندگان پیامدهای جمعیت‌شویی را محدود به ناکارآمدی سیاستی نمی‌دانستند. در روایت آنان، کاهش اعتماد عمومی یکی از پیامدهای محتمل این پدیده بود. برخی خبرگان همچنین به تضعیف یادگیری سیاستی و تکرار سیاست‌های کم‌اثر اشاره کردند. به حاشیه رفتن مسائل ساختاری مانند ناامنی اقتصادی، بحران مسکن و نابرابری‌های جنسیتی نیز از دیگر پیامدهای مورد اشاره بود. این روابط در پژوهش حاضر بر اساس ادراک و تجربه خبرگان شناسایی شده‌اند و نباید به‌عنوان روابط علّی اثبات‌شده تفسیر شوند. آزمون این پیامدها به مطالعات کمی و داده‌های مستقل نیاز دارد.

به‌منظور ارائه تصویری یکپارچه از ساختار مفهومی یافته‌های پژوهش، ارتباط میان مضامین اصلی و زیرمضامین استخراج‌شده در شکل ۱ زیر ترسیم شده است. این نقشه مفهومی نشان می‌دهد که چگونه تحلیل مصاحبه‌های خبرگان به شناسایی سه مضمون اصلی و مجموعه‌ای از زیرمضامین مرتبط منجر شده است و چارچوب کلی تفسیر یافته‌های پژوهش را شکل می‌دهد.



شکل ۱. نقشه مفهومی مضامین استخراج‌شده از تحلیل مصاحبه‌های خبرگان

Figure 1. Conceptual map of themes derived from the analysis of expert interviews

همان‌گونه که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، یافته‌های پژوهش در سه مضمون اصلی سازمان یافته‌اند. مضمون نخست، شرایط و زمینه‌هایی را دربرمی‌گیرد که مشارکت‌کنندگان آنها را با شکل‌گیری جمعیت‌شویی مرتبط می‌دانستند. مضمون دوم، شیوه‌ها و الگوهای بروز این پدیده را در عرصه سیاست‌گذاری و بازنمایی داده‌های جمعیتی توصیف می‌کند. مضمون سوم نیز پیامدهایی را دربرمی‌گیرد که خبرگان آنها را با جمعیت‌شویی مرتبط دانسته‌اند. این سه مضمون در کنار یکدیگر، تصویری جامع از ابعاد مختلف پدیده مورد مطالعه ارائه می‌کنند و مبنای سازمان‌دهی ادامه یافته‌های پژوهش هستند.

باوجود تلاش برای ارائه تحلیلی نظام‌مند از پدیده جمعیت‌شویی، این پژوهش با رویکرد کیفی و مصاحبه با خبرگان به دنبال مفهوم‌پردازی اولیه جمعیت‌شویی و شناسایی ابعاد آن بوده است. اگرچه این رویکرد امکان دستیابی به درکی عمیق و زمینه‌ای را فراهم می‌سازد، اما یافته‌های آن به دلیل حجم نمونه محدود و مبتنی بر انتخاب هدفمند، فاقد قابلیت تعمیم آماری به تمامی بافت‌های حکمرانی جمعیتی است. از آنجا که داده‌های پژوهش بر مصاحبه با خبرگان استوار است، این مطالعه نمی‌تواند قصد واقعی کنش‌گران، میزان شیوع جمعیت‌شویی یا آثار علّی آن را به‌طور مستقل اثبات کند. بررسی این موضوعات به ترکیب مصاحبه‌ها با اسناد سیاستی، داده‌های جمعیتی، تحلیل محتوا و سایر منابع مستقل نیاز دارد. همچنین دریافت دیدگاه مستقیم شهروندان و گروه‌های هدف سیاست‌های جمعیتی (مانند جوانان، خانواده‌ها، سالمندان) می‌توانست ابعاد دیگری از ادراک عمومی و پیامدهای اجتماعی پدیده جمعیت‌شویی را روشن کند.

از آنجا که پژوهش حاضر ماهیتی اکتشافی و مفهوم‌پردازانه دارد، اعتبارسنجی و توسعه چارچوب پیشنهادی مستلزم انجام پژوهش‌های تکمیلی در زمینه‌های زیر است. این پژوهش با معرفی مفهوم پدیده جمعیت‌شویی تلاش کرد شکاف میان مطالعات جمعیت‌شناسی و نظریه‌های سیاست‌گذاری نمادین را پر کند. نتایج نشان می‌دهد که بدون‌توجه‌به سازوکارهای گفتمانی و نهادی سیاست‌گذاری، تحلیل سیاست‌های جمعیتی ناقص خواهد بود. از منظر سیاستی، یافته‌ها بر ضرورت گذار از اقدامات نمایشی به اصلاحات ساختاری تأکید دارند. این امر مستلزم تقویت سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد، شفافیت داده‌ای و هم‌راستاسازی سیاست‌های جمعیتی با سیاست‌های بازار کار، رفاه و برابری جنسیتی است. تنها در چنین شرایطی می‌توان از چرخه جمعیت‌شویی فاصله گرفت و به سیاست‌های جمعیتی پایدار و مؤثر دست یافت.

- مطالعات تطبیقی و بین‌کشوری: انجام پژوهش‌های مقایسه‌ای بین کشورهایی با بحران‌های جمعیتی مشابه اما نظام‌های حکمرانی متفاوت، می‌تواند نقش دقیق‌تر متغیرهای نهادی و سیاسی را در شکل‌گیری، تشدید یا تضعیف الگوهای جمعیت‌شویی مشخص کند.
- پژوهش‌های کمی و پیمایشی: طراحی پیمایش‌های ملّی برای سنجش کمی میزان وقوع، اشکال مختلف و پیامدهای جمعیت‌شویی از دیدگاه نخبگان، کارشناسان و عموم مردم می‌تواند تصویر جامع‌تری ارائه دهد و پایه‌ای برای رصد تغییرات این پدیده در طول زمان فراهم کند.
- مطالعات موردی عمیق: انجام مطالعات موردی تاریخی یا روندی بر روی یک سیاست جمعیتی مشخص (مانند یک قانون حمایت از

خانواده یا برنامه مهاجرتی) از مرحله طراحی تا ارزیابی، می‌تواند سازوکارهای عینی و ملموس جمعیت‌شویی را در عمل و در تعامل با ذی‌نفعان مختلف آشکار سازد.

- تحلیل گفتمان و محتوای نظام‌مند: تحلیل گفتمان اسناد سیاستی، گزارش‌های عملکردی و پوشش رسانه‌ای مسائل جمعیتی با استفاده از روش‌های نظام‌مند، می‌تواند شواهد مستند و عینی‌تری از مصادیق جمعیت‌شویی گفتمانی و رسانه‌ای ارائه کند.
- طراحی چارچوب‌های ارزیابی و شاخص‌گذاری: توسعه چارچوب‌ها و شاخص‌های عملیاتی برای سنجش درجه «جمعیت‌شویی» در سیاست‌ها، برنامه‌ها و گزارش‌های رسمی، می‌تواند به نهادهای نظارتی، رسانه‌ها و جامعه مدنی برای شناسایی و نقد نظام‌مند این پدیده کمک کند.

غلبه بر این محدودیت‌ها و پیگیری پیشنهادهای پژوهشی فوق، نه‌تنها به تکمیل و تقویت ادبیات نوظهور جمعیت‌شویی کمک خواهد کرد، بلکه ابزارهای تحلیلی و عملیاتی ارزشمندی برای حرکت به سمت حکمرانی شفاف‌تر، پاسخگوتر و اثربخش‌تر در حوزه سیاست‌گذاری جمعیتی فراهم خواهد آورد.

از منظر نظری، پژوهش حاضر سه دستاورد برای ادبیات سیاست‌گذاری جمعیتی ارائه می‌کند. نخست، مفهوم جمعیت‌شویی را به‌عنوان صورت‌بندی مفهومی متمایز از سیاست‌گذاری نمادین و دستکاری آماری صورت‌بندی می‌کند. دوم، با تلفیق دیدگاه‌های حکمرانی، نهادگرایی و علوم شناختی، مدلی چندسطحی برای تبیین پیشایندها، سازوکارها و پیامدهای این پدیده ارائه می‌دهد. سوم، نشان می‌دهد که جمعیت‌شویی صرفاً نتیجه ضعف سیاست‌گذاری نیست، بلکه حاصل تعامل میان محدودیت‌های ساختاری، ترتیبات نهادی و سازوکارهای شناختی است. این چارچوب می‌تواند مبنایی برای توسعه مطالعات نظری و آزمون‌های تجربی در حوزه حکمرانی جمعیتی و سیاست‌گذاری عمومی باشد.

سپاس‌گزاری

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از سردبیر ارجمند و داوران گرانقدر که با دقت نظر و ارائه نقدهای تخصصی و پیشنهادهای ارزشمند و سازنده خود، نقش بسزایی در ارتقای کیفیت علمی، غنای مفهومی و انسجام روش‌شناختی این مقاله ایفا نمودند، صمیمانه قدردانی و تشکر نمایند.

منابع

برومیده، علی‌اکبر؛ عباسیان، عزت‌اله؛ انصاری، منوچهر (۱۴۰۴). سبز فریبنده: تحلیل درک و مواجهه مصرف کنندگان با پدیده سبزنمایی. *نشریه مدیریت بازرگانی* (پذیرفته شده برای چاپ).

بهزادی‌فر، میثم؛ شهابی، سعید؛ بختیاری، احد؛ آذری، صمد؛ بهزادی‌فر، مسعود (۱۴۰۲). به‌سوی آینده‌ای پرجمعیت: راهکارها و چشم‌اندازهای سیاست‌گذاری در حوزه جمعیت ایران (خلاصه سیاستی). *فصلنامه یافته*، ۲۵(۴): ۱۷-۲۶. https://doi.org/10.32592/Yafteh.2024.25.4.17

چاوشی، مریم؛ یزدانی‌زازرانی، محمدرضا؛ گودرزی، مهناز (۱۴۰۴). ارزیابی کارایی سیاست‌های جمعیتی و تنظیم خانواده در ایران (۱۳۶۸–۱۳۹۱). *فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی*، ۱۱(۳): ۸۲-۹۶. https://doi.org/10.22059/jppolicy.2025.103597

حاجی‌باباعلی، رضا؛ هوشمندیار، نادر؛ عباسی کلیمانی، عاطفه؛ طاهری، ابوالقاسم (۱۳۹۹). مبانی نظری تحولات سیاست‌گذاری جمعیت در ایران بعد از انقلاب. *فصلنامه علمی مطالعات دفاع مقدس*، ۶(۴): ۷۷-۹۶. 20.1001.1.25883674.1399.6.4.4.9

دانائی‌فرد، حسن؛ صمدنیا، بهرام؛ ترابی، فاطمه؛ کاظمی، سیدحسن؛ صادقی، رسول مروتی، حسین (۱۴۰۱). مطالعه تغییر سیاست جمعیت در ایران: کاربست چارچوب ائتلاف مدافع. دوفصلنامه *مطالعات جمعیتی*، ۸(۱): ۳۱۷-۳۴۷. 10.22034/jips.2024.202091

شجاعی، جواد (۱۴۰۲). چالش‌های جمعیتی ایران. *راهبردها و راهکارها*، ۸(۱): ۲۸۷-۳۱۶. 10.22034/jips.2024.399902.1200

عباسی‌شوازی، محمدجلال و اجاق، سیده زهرا (۱۳۹۸). گفتمان‌های جمعیتی در ایران: سیاست و بازتولید رسانه‌ای. *فصلنامه مجلس و راهبرد*، ۲۶(۹۷): ۱۳۷-۱۶۴. https://sid.ir/paper/224937/fa

عرب‌زاده، امیرحسین؛ شریفی، منصور؛ کریمیان، حبیب‌اله (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی نظام سیاست‌گذاری و تقیینی مرتبط با مقوله جمعیت در جمهوری اسلامی ایران. *دو فصلنامه مطالعات جمعیتی ایران*، ۹(۱): ۱۲۵-۱۳۷. 10.22034/jips.2025.396267.1198

غمامی، سیدمحمدمهدی و عزیزی، حسین (۱۳۹۳). بایسته‌های تغییر سیاست‌های تقنینی جمعیتی جمهوری اسلامی ایران. *مطالعات راهبردی زنان*، ۱۷(۶۶): ۱۱۷-۱۵۶. https://sid.ir/paper/94033/fa

کلاته‌ساداتی، احمدعلی؛ ماندگاری، ملیحه؛ فلک‌الدین، زهرا؛ شیری محمدآباد، حمیده؛ کلانتری، فروزنده (۱۴۰۳). واکاوی دیدگاه نخبگان در زمینه سیاست‌گذاری‌های جمعیتی در شهر یزد: یک مطالعه کیفی. *فصلنامه طلوع بهداشت*، ۲۳ (۲): ۱۰۰-۱۱۸.

Barigazzi, A., Gallo, G., Köppe, S. (2026). the biased reaction to changes in family-related public expenditure: how generosity and universalism relate to fertility. *Population and Development Review,* 52(1): 35–69. https://doi.org/10.1111/padr.70034. Wiley Online Library

Barrett, D., & Tsui, A.O. (1999). Policy as symbolic statement: international response to national population policies. *Social Forces,* 78(1): 213–233. https://doi.org/10.1093/sf/78.1.213

Blackmer, C.E. (2019). Pinkwashing. *Israel Studies,* 24(2): 171–181. https://doi.org/10.2979/israelstudies.24.2.14

Boussaguet, L., & Faucher, F. (2024). Symbolic policy. Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/9781009290975

Braun, V. & Clarke, V. (2021). Thematic analysis: a practical guide. Sage, London.

Braun, V., & Clarke, V. (2024). Supporting best practice in reflexive thematic analysis reporting in *palliative medicine*: a review of published research and introduction to the reflexive thematic analysis reporting guidelines (rtarg). *Palliative Medicine,* 38(6): 608–616. https://doi.org/10.1177/02692163241234800

De Vivo, P. (2013). Symbolic policies and citizenship: the case of naples. *Urbanities,* 3(1): 22-41.

Dias, F., & Chance, J. (2025). The real consequences of symbolic social policies: the public charge rule and benefits use among noncitizen

199–207. https://doi.org/10.1016/j.bushor.2023.12.002

Mennicken, A., & Espeland, W.N. (2019). What's new with numbers? sociological approaches to the study of quantification. *Annual Review of Sociology,* 45: 223–245. https://doi.org/10.1146/annurev-soc-073117-041343

Sartori, G. (1970). Concept misformation in comparative politics. *American Political Science Review,* 64(4):1033–1053. DOI: https://doi.org/10.2307/1958356

Schultz, M.D., Conti, L.G., Seele, P. (2025). Digital ethicswashing: a systematic review and a process-perception-outcome framework. *AI and Ethics,* 5: 805–818. https://doi.org/10.1007/s43681-024-00430-9

Schultz, S. (2019). Demographic futurity: how statistical assumption politics shape immigration policy rationales in germany. *Environment and Planning D: Society and Space,* 37(4): 644-662. https://doi.org/10.1177/0263775818772580 .

Sciubba, J.D., Teitelbaum, M.S., Winter, J. (2025). Toxic demography: ideology and the politics of population. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780197745038.001.0001

Swartz, D.L. (2022). Symbolic power, politics, and intellectuals: the political sociology of pierre bourdieu. University of Chicago Press.

Tan, J., Cui, Q., Uchikoshi, F. (2026). The increasing importance of changes in nuptiality: policy mismatch and fertility decline in low-fertility asian societies. *Chinese Sociological Review,* 58(4): 345–375. https://doi.org/10.1080/21620555.2025.2480296. Taylor & Francis Online

Venturelli, V., Pedrazzoli, A., Pennetta, D., Gualandri, E. (2024). Pinkwashing in the banking industry: the relevance of board characteristics. *Research in International Business and Finance,* 67: 102111. https://doi.org/10.1016/j.ribaf.2023.102111

Wagner, B. (2019). Ethics as an escape from regulation: from ethics-washing to ethics-shopping. *Cogitas Ergo Sum,* 10: 84-89. https://doi.org/10.1515/9789048550180-016

immigrants. *International Migration Review,* 59(4): 2095–2122. https://doi.org/10.1177/01979183241228208

Edelman, M. (2013). Politics as symbolic action: mass arousal and quiescence. Elsevier.

Esmaeili, N., & Abbasi-Shavazi, M.J. (2024). Impact of family policies and economic situation on low fertility in tehran, iran: a multi-agent-based modeling. *Demographic Research,* 51: 107-154. https://doi.org/10.4054/DEMRES.2024.51.5

Gauthier, A.H., & Gietel-Basten, S. (2025). Family policies in low fertility countries: evidence and reflections. *Population and Development Review,* 51(1): 125–161. https://doi.org/10.1111/padr.12691

Gerring, J. (1999). What makes a concept good? a criterial framework for understanding concept formation in the social sciences. *Polity,* 31(3): 357–393. https://doi.org/10.2307/3235246

Gietel-Basten, S., & Pardo, I. (2026). Beyond lowest-low fertility: why post-transitional populations follow divergent paths. *Population and Development Review,* 52(1): 9–34. https://doi.org/10.1111/padr.70052.

Gietel-Basten, S., Marois, G., Torabi, F., Kabiri, K. (2024). Reframing policy responses to population aging in iran. *Genus,* 80: 8. https://doi.org/10.1186/s41118-023-00210-z

Goldstone, J.A., & May, J.F. (2023). How 21st century population issues and policies differ from those of the 20th century. *World,* 4(3): 467–476. https://doi.org/10.3390/world4030029

Greenhalgh, S. (2018). Making demography astonishing: lessons in the politics of population science. *Demography,* 55(2): 721–731. https://doi.org/10.1007/s13524-018-0660-0 PubMed

Greenhalgh, S. (2020). The social life of numbers: how data shape population policy. *Population and Development Review,* 46(4): 749–772.

Hosseini-Chavoshi, M., McDonald, P., Abbasi-Shavazi, M.J. (2026). Explaining recent fertility trends in iran: the predominance of marriage and the economy. *Asian Population Studies,* 22(1): 30–48. https://doi.org/10.1080/17441730.2024.2437354. Taylor & Francis Online

Kranke, M., & Yarrow, D. (2024). Constructing national policy space: demographic forecasting, macroeconomic 'gaps' and technocratic governance. *The British Journal of Politics and International Relations,* 26(3): 668–693. https://doi.org/10.1177/13691481231191914 Sage Journals

Lawson, B., & Lovatt, M. (2021). Towards a rhetorical understanding of statistics in politics: quantifying the national health service 'winter crisis'. *European Journal of Communication,* 36(2): 110–124. https://doi.org/10.1177/0267323120966842. Sage Journals

Liu, J., & Liu, C. (2025). The politics of governance by quantification infrastructure. *Critical Sociology,* 51(6): 1241–1245. https://doi.org/10.1177/08969205241298291

Lublóy, Á., Keresztúri, J.L., Berlinger, E. (2025). Quantifying firm-level greenwashing: a systematic literature review. *Journal of Environmental Management,* 373: 123399. https://doi.org/10.1016/j.jenvman.2024.123399

Martin, U.M., Thapa, U., Aguinis, H. (2024). Punishing the good? how to minimize an unfair csr-washing label. *Business Horizons,* 67(2):

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

Identification Strategies in Age-Period-Cohort Analysis: Application of the Intrinsic Estimator Model and the Hierarchical Model to Female-Headed Households in Iran (1986–2021)

Mohammad Salimi*

Ph.D. Candidate in Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Received: 27 July 2026
Revised: 12 October 2026
Accepted: 14 October 2026
Published: 18 October 2026

Keywords:
Age-period-cohort analysis,
Intrinsic estimator,
Hierarchical model,
Identification problem,
Female-headed households.

ABSTRACT

The perfect collinearity of age, period, and cohort makes it impossible to separate their effects without additional assumptions. This study compares two approaches, the Intrinsic Estimator (IE) and the hierarchical age-period-cohort model (HAPC), using data on female household headship in Iran. Data were drawn from eight waves of the Household Expenditure and Income Survey (1986–2021) and include 272979 women aged 15–89. For age, the two models converged: the probability of headship rose with age. For period, the HAPC showed a decline in headship probability from 11.4% (1986) to 7.0% (1996), followed by a mild increase to 9.8% (2021). In the IE, however, after a slight decline until 1996, the probability rose sharply from 3.5% to 12.3%. For cohort, the HAPC showed an inverted-U pattern peaking at 10.7% among women born in 1947–1956, whereas in the IE the probability declined steadily from the oldest to the youngest cohort, from 16.6% to 0.8%. Comparison tests showed that both models explain the data equally well, but when the data coding was changed, the HAPC results remained stable while the IE results changed. Therefore, for Iranian data, the HAPC is recommended as the more appropriate main model, with the IE used for sensitivity checks.

Introduction

Analyzing social and demographic change over time requires distinguishing three temporal processes: age effects, related to changes across the life course; period effects, reflecting historical conditions that affect all age groups at a given time; and cohort effects, capturing enduring differences between groups born under different historical circumstances. Since cohort equals period minus age, the three variables are perfectly collinear, and conventional regression models cannot estimate all three effects without an additional constraint. This "identification problem" has been debated since the 1970s. Among the many solutions proposed, the Intrinsic Estimator (IE) and the Hierarchical Age-Period-Cohort cross-classified random-effects model (HAPC) are the most widely applied. Although both aim to estimate the same three effects, they rest on different statistical assumptions, and the literature suggests they may yield different substantive conclusions even when applied to the same data. Studies that systematically compare these two approaches on a common empirical dataset are scarce, particularly in research on female-headed households in Iran. Over the study period, the Iranian family experienced substantial structural change at both the period level (shifts in population policy, post-war conditions, rising divorce) and the cohort level (successive generations of women with different patterns of marriage, fertility, and education). Because period and cohort effects represent distinct causal mechanisms, separating them is essential for understanding the rise in female household headship. The aim of this study is not to identify the "correct" method, but to examine how far the results of an APC analysis depend on the assumptions each approach uses to resolve the identification problem and what results each method produces under these assumptions. The first solution to the identification problem, proposed by Mason et al. (1973), imposed an equality constraint on two or more adjacent categories of age, period, or cohort. Because the choice of constraint is arbitrary and untestable, this approach was widely criticized. The IE, introduced by Fu (2000) and developed by Yang et al. (2004), was presented as a constraint-free solution. It selects, among the infinite set of solutions, the one with the

*Corresponding author: Mohammad Salimi. Ph.D. Candidate in Demography, Department of Demography, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail address: *salimi.mohammad@ut.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Salimi, M. (2026). Identification strategies in age-period-cohort analysis: application of the intrinsic estimator and the hierarchical model to female-headed households in Iran (1986–2021). *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 199-216.
https://doi.org/10.22034/jips.2026.593941.1366

minimum Euclidean norm, using the Moore-Penrose generalized inverse. Subsequent work showed, however, that the IE also imposes an implicit constraint that depends on the number of categories and the coding scheme (Luo, 2013; Luo et al., 2016). O'Brien (2014) argued that the identification problem is mathematically unsolvable rather than a matter of statistical innovation. With respect to the HAPC, Bell and Jones (2018) showed that its results depend strongly on the structure of the data, since the random-effects assumption tends to shift linear trends into the fixed age effect. Fosse and Winship (2019a) concluded that no current method is truly assumption-free. The methods differ in the nature and transparency of their assumptions, not in whether assumptions are made. Because the IE and HAPC each impose a different implicit constraint, comparing them on the same dataset provides direct empirical evidence of the size and direction of this sensitivity.

Methodology and Data

Data were drawn from eight waves of the Household Expenditure and Income Survey of the Statistical Centre of Iran (1986, 1991, 1996, 2001, 2006, 2011, 2016, and 2021). The study population comprised women aged 15–89. The dependent variable was a binary indicator of being the household head, based on the respondent's relationship to the household head. Age was grouped into 15 five-year categories and period into 8 five-year waves; birth cohort was computed as period minus the age-group midpoint, yielding 16 cohorts (born 1922–2001). Four cohorts born before 1921 (239 women) were excluded rather than merged, because merging cohorts acts as a hidden identifying constraint. One cohort observed in a single cell with no female heads was also excluded. The final sample of 272979 women was aggregated into 104 age-period-cohort cells, and both models were estimated on these cells using a binomial distribution and a logit link. The IE was estimated with sum-to-zero (effect) coding, so no category serves as a reference group. Because the available Stata commands (ie_rate and apc_ie) require a complete age-by-period table, the IE algorithm (projection of the coefficient vector orthogonal to the null vector) was implemented directly in Stata's Mata environment, and its accuracy was verified numerically. The HAPC was estimated with meglm, with age as a fixed effect (reference group 15–19) and period and cohort as independent, normally distributed, cross-classified random effects, using the Laplace approximation. Period and cohort effects were obtained as empirical Bayes predictions (posterior modes) with standard errors. The two models were compared on three sets of equivalent and testable criteria: (1) fit indices (AIC, BIC, and deviance); (2) predicted probabilities of headship for each period and cohort, evaluated at average age and average cohort or period, with 95% confidence intervals; and (3) formal tests of difference, namely a z-test for each period and cohort and the Vuong test for non-nested models. Sensitivity analyses re-estimated the full comparison after (a) excluding the two youngest incomplete cohorts, (b) excluding the oldest age group (85–89), and (c) merging the oldest cohorts as in conventional practice.

Findings

Age effect: The two models converged. In both, the probability of headship rose steadily with age and reached its highest level in old age, a pattern consistent with life-course mechanisms, especially widowhood. The increase was steeper in the HAPC. Period effect: The HAPC showed a decline in the probability of headship from 11.4% in 1986 to 7.0% in 1996, followed by a mild increase to 9.8% in 2021, so the beginning and end of the period differed only slightly. In the IE, the probability fell slightly from 4.7% in 1986 to 3.5% in 1996 and then rose sharply to 12.3% in 2021, more than doubling over the study period. Both models placed the lowest point in 1996. Cohort effect: The HAPC showed an inverted-U pattern within a narrow range: the probability rose from 6.9% among women born in 1922–1926 to a peak of 10.7% among those born in 1947–1956, then declined mildly to 7.2% in the youngest cohort. In the IE, the probability declined steadily from 16.6% in the oldest cohort to 0.8% in the youngest. The curves of the two models cross in the middle of the observed range. Their differences were not significant only near the crossing points (2011–2016 for period; 1947–1956 for cohort). Comparison of the models: Both models reproduced the observed data equally well (Vuong test: $z = 1.05$, $p = 0.29$). AIC and BIC were slightly lower for the IE, but because the effective number of parameters in random-effects models is debatable, this difference should be interpreted with caution. In the sensitivity analyses, the data were coded in three alternative ways. The two models remained equally accurate in all three, but they differed in stability. The HAPC results stayed almost unchanged: the predicted probability for 2021 ranged between 8.3% and 10.3%. The IE results changed substantially. Excluding the youngest cohorts raised its 2021 prediction from 12.3% to 16.9%. Merging the oldest cohorts reversed its trends: the period probability declined from 16.4% in 1986 to about 8% and remained there, and the cohort trend became increasing.

Discussion and Conclusion

The two models explain the data equally well, but they describe period and cohort trends differently. This difference comes from the assumptions each model uses to resolve the identification problem, not from the data. Both models agree that female household headship in Iran is closely tied to the life course, especially widowhood in old age. Both also agree that headship declined until 1996 and increased thereafter. With population aging, the number of female-headed households is therefore likely to grow. Whether the recent increase is a period or a cohort effect, however, cannot be determined from these data alone. Iranian survey data typically have few periods, incomplete cohorts, and sparse older age groups. In such data, the HAPC proved more stable than the IE, whose trends changed or even reversed with small changes in coding. We therefore recommend the HAPC as the main model for APC analysis of Iranian data, with the IE used as a sensitivity check. Researchers should also avoid merging sparse cohorts. Stability, however, does not mean correctness, because the HAPC tends to shift linear trends to age. The main limitations are the identification problem itself, incomplete cohorts, the absence of explanatory variables, and unweighted estimation.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

راهبردهای شناسایی در تحلیل سن-دوره-کوهورت: کاربرد مدل برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی در زنان سرپرست خانوار ایران (۱۳۶۵-۱۴۰۰)

محمد سلیمی*

دانشجوی دوره دکتری جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۰۵
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۷/۲۰
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۲۲
انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۲۶

کلیدواژه‌ها:
تحلیل سن-دوره-کوهورت،
برآوردگر ذاتی،
مدل سلسله مراتبی،
مسئله شناسایی،
زنان سرپرست خانوار.

چکیده

هم‌خطی کامل سن، دوره و کوهورت باعث می‌شود تفکیک اثرات آن‌ها بدون فرض‌های اضافی ممکن نباشد. این مطالعه دو رویکرد برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی را بر داده سرپرستی خانوار زنان در ایران مقایسه می‌کند. داده‌ها از هشت دوره طرح هزینه و درآمد خانوار (۱۳۶۵ تا ۱۴۰۰) استخراج شده و شامل ۲۷۲۹۷۹ زن ۱۵ تا ۸۹ ساله است. یافته‌ها نشان می‌دهد در مؤلفه سن، دو مدل همگرا بودند و احتمال سرپرستی با افزایش سن بالا رفت. در مؤلفه دوره، مدل سلسله مراتبی کاهش احتمال سرپرستی از ۴/۱۱ درصد (۱۳۶۵) به ۷ درصد (۱۳۷۵) و سپس افزایش ملایم تا ۸/۹ درصد (۱۴۰۰) را نشان داد. در برآوردگر ذاتی اما احتمال سرپرستی پس از کاهشی اندک تا ۱۳۷۵، به‌تندی از ۵/۳ به ۳/۱۲ درصد رسید. در مؤلفه کوهورت، مدل سلسله مراتبی الگویی قوسی با اوج حدود ۷/۱۰ درصد در متولدین ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۵ نشان داد، اما در برآوردگر ذاتی احتمال سرپرستی از قدیمی‌ترین تا جوان‌ترین کوهورت پیوسته کاهش یافت و از ۶/۱۶ به ۸/۰ درصد رسید. آزمون‌های مقایسه‌ای نشان دادند که دو مدل داده‌ها را به یک اندازه خوب توضیح می‌دهند، اما با تغییر کدگذاری داده‌ها، نتایج مدل سلسله مراتبی ثابت ماند و نتایج برآوردگر ذاتی تغییر کرد. بنابراین برای داده‌های ایران، مدل سلسله مراتبی به‌عنوان مدل مناسب‌تر و اصلی و برآوردگر ذاتی برای بررسی حساسیت‌ها پیشنهاد می‌شود.

مقدمه

تحلیل روندهای اجتماعی و جمعیتی در طول زمان مستلزم تفکیک سه فرآیند زمانی متمایز است. اثر سن، تغییرات مرتبط با چرخه زندگی فرد، اثر دوره، تغییراتی که هم‌زمان بر همه گروه‌های سنی در یک مقطع تاریخی خاص اثر می‌گذارند و اثر کوهورت، تفاوت‌های پایدار میان گروه‌هایی که در شرایط تاریخی متفاوتی متولد شده‌اند. بااین‌حال برآورد هم‌زمان این سه اثر با یک مانع اساسی روبه‌روست که در ادبیات باعنوان مسئله شناسایی در مدل‌های سن-دوره-کوهورت[1] شناخته می‌شود. ازآنجاکه کوهورت به‌طور دقیق از تفاضل دوره و سن به دست می‌آید این سه متغیر وابستگی خطی کامل دارند و مدل‌های رگرسیونی متعارف نمی‌توانند اثر هر سه را به‌طور هم‌زمان و بدون اعمال محدودیت اضافی و قید برآورد کنند. این مسئله از دهه ۱۹۷۰ محل بحث‌های گسترده روش‌شناختی بوده و به شکل‌گیری چارچوب غالب

[1] Age Period Cohort (APC)

*نویسنده مسئول: محمد سلیمی. دانشجوی دوره دکتری جمعیت‌شناسی، گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
نشانی ایمیل: salimi.mohammad@ut.ac.ir

استناد به این مقاله: سلیمی، محمد (۱۴۰۵). راهبردهای شناسایی در تحلیل سن-دوره-کوهورت: کاربرد مدل برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی در زنان سرپرست خانوار ایران (۱۳۶۵-۱۴۰۰). *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۱۹۹-۲۱۶.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.593941.1366

این حوزه بر پایه آثار فاینبرگ و میسون[1] (۱۹۷۹) منجر شده است.

اهمیت این مسئله صرفاً به یک تفاوت محدود آماری ختم نمی‌شود. تحلیل سن-دوره-کوهورت در طیف گسترده‌ای از حوزه‌های علوم‌اجتماعی، جمعیت‌شناسی، اپیدمیولوژی و سلامت عمومی به‌کارمی‌رود. از تحلیل روند نرخ مرگ‌ومیر و باروری تا تغییرات نگرش‌های اجتماعی و سیاسی میان نسل‌ها. در تمامی این کاربردها انتخاب روش برآورد می‌تواند به‌طور مستقیم بر نتیجه‌گیری‌های محتوایی پژوهش اثر بگذارد. روش‌های رایج حل مسئله شناسایی هنگام اعمال بر روی داده‌ای یکسان می‌توانند به نتایج متفاوتی منجر بشوند و این تفاوت می‌تواند به تفسیرهای علّی و سیاستی گمراه‌کننده‌ای منجر شود که پیامدهای آن فراتر از یک بحث صرفاً روش‌شناختی است.

در پاسخ به مسئله هم‌خطی کامل این سه مؤلفه، رویکردهای متعددی پیشنهاد شده‌اند که در میان آن‌ها رویکرد برآوردگر ذاتی[2] و مدل اثرات تصادفی طبقه‌بندی شده متقاطع سلسله مراتبی[3]، که در این مطالعه به اختصار مدل سلسله مراتبی نام برده می‌شود، بیش از سایرین به‌کارگرفته شده‌اند. این دو روش با وجود هدف مشترک یعنی برآورد اثرات سن-دوره-کوهورت، برای کنترل مسئله شناسایی برمبنای مفروضات آماری متفاوتی استوارند. رویکرد برآوردگر ذاتی با انتخاب راه حل یکتایی که کمترین اندازه کلی ضرایب[4] را در میان راه‌حل‌های ممکن دارد، از ساختار ریاضی ماتریس طراحی برای تعیین ضرایب استفاده می‌کند. مدل‌های برآوردگر ذاتی با استفاده از تجزیه ماتریس طراحی و شبه معکوس مور_پنروز[5]، یک پاسخ مشخص برای مدل انتخاب می‌کنند. در مقابل رویکرد سلسله مراتبی با تعریف دوره و کوهورت به‌عنوان اثرات تصادفی متقاطع، مسئله شناسایی را از طریق برآورد هم‌زمان اثرات ثابت سن و اثرات تصادفی دوره و کوهورت کنترل می‌کند به‌طوری‌که در این رویکرد اثر اختصاصی هر دوره و کوهورت با استفاده از برآوردگرهای بیز تجربی[6] و با اعمال سازوکار کوچک‌سازی به‌سمت میانگین کلی برآورد می‌شود. تفاوت اصلی این دو رویکرد این احتمال نظری را مطرح می‌کند که این دو روش، حتی هنگام اعمال بر یک مجموعه داده یکسان، به‌نتایج محتوایی متفاوتی برسند (Bell & Jones, 2018; Yang et al., 2004). باوجود اهمیت این پرسش روش‌شناختی، مطالعاتی که به‌طور مستقیم و نظام‌مند این دو رویکرد را بر یک مجموعه داده مشترک مقایسه کرده باشند در ادبیات موجود به‌خصوص در حوزه مطالعات زنان سرپرست خانوار در ایران محدوداند.

طی بازه‌ی زمانی موردبررسی در این پژوهش، خانواده‌ی ایرانی هم در سطح دوره و هم در سطح کوهورت دستخوش تحولات ساختاری قابل‌توجهی بوده که می‌تواند به‌طور نظری بر فراوانی سرپرستی خانوار زنان اثرگذار باشد. در سطح دوره، سیاست‌های جمعیتی کشور در این بازه نوسانات چشمگیری را تجربه کرده‌اند. از سیاست‌های کنترل باروری در دهه‌های ابتدایی پس از انقلاب تا تجدیدنظر در این سیاست‌ها و رویکردهای تشویقی ازدواج و فرزندآوری در سال‌های اخیر (مدیری و بگی، ۱۴۰۴). افزون‌براین نهاد خانواده در ایران در همین دوره با چالش‌های ساختاری و کارکردی متعددی مواجه بوده که می‌تواند به‌طور مقطعی بر الگوهای شکل‌گیری و ترکیب خانوار اثر گذاشته باشد (رحیمی و رازقی نصرآباد، ۱۳۹۸). در سطح کوهورت نیز نسل‌های متوالی زنان ایرانی بستر اجتماعی و جمعیت‌شناختی بنیادین متفاوتی را تجربه کرده‌اند. بسترهای اجتماعی و فرهنگی کاهش باروری (صادقی، ۱۳۹۵) و نقش ناهمگونی مشاهده‌نشده‌ی رفتار باروری میان نسل‌های مختلف زنان (ترابی، ۱۳۸۹) نشان می‌دهند که نسل‌های متأخرتر زنان ایرانی الگوهای متفاوتی از تشکیل خانواده و باروری را نسبت به نسل‌های پیشین از خود بروز داده‌اند. این تحولات بین‌نسلی در کنار یافته‌های مطالعات کیفی و تجربی درباره‌ی ویژگی‌ها، چالش‌ها و ظرفیت‌های زنان سرپرست خانوار (احمدنیا و قالیباف کامل، ۱۳۹۶؛ معیدفر و حمیدی، ۱۳۸۷) و وضعیت اقتصادی و اجتماعی این گروه از زنان (دراهکی و نوبخت، ۱۴۰۰)، می‌توانند زمینه‌ساز تفاوت‌های حائز اهمیت در احتمال پذیرش نقش سرپرستی خانوار میان کوهورت‌های متوالی زنان باشند. باتوجه‌به اینکه اثرات دوره و اثرات کوهورت سازوکارهای علّی کاملاً متفاوتی را نمایندگی می‌کنند تفکیک دقیق این دو بعد از یکدیگر برای فهم درست ماهیت تحول سرپرستی خانوار زنان در ایران ضرورتی است که کاربرد چارچوب تحلیل سن-دوره-کوهورت در این پژوهش را توجیه می‌کند.

هدف این پژوهش مقایسه دو رویکرد متفاوت برای کنترل مسئله شناسایی در تحلیل سن-دوره-کوهورت است و بررسی این مسئله که این دو رویکرد تا چه اندازه در برآورد الگوی سنی، میزان تغییرات مربوط به دوره و کوهورت و همچنین بازتولید مقادیر مشاهده‌شده با یکدیگر تفاوت دارند. هدف پژوهش این نیست که یکی از این روش‌ها را به‌عنوان روش درست برای حل مسئله شناسایی معرفی کند بلکه می‌خواهیم نشان دهیم که نتایج حاصل از تحلیل تا چه حد می‌تواند تحت‌تأثیر فرض‌هایی باشد که برای حل مسئله شناسایی در رویکردهای مختلف وجود دارد.

[1] Fienberg & Mason
[2] Intrinsic Estimator (IE)
[3] Hierarchical APC Cross-Classified Random Effects Model
[4] کمترین مقدار نرم اقلیدسی
[5] Moore_Penrose Inverse
[6] Best Linear Unbiased Prediction

مبانی نظری

نخستین ایده برای کنترل مسئله شناسایی سن-دوره-کوهورت، توسط میسون[1] و همکاران (۱۹۷۳) پیشنهاد شد که بر پایه اعمال یک قید برابری دلخواه بر دو یا چند سطح مجاور از یکی از سه مؤلفه سن، دوره یا کوهورت استوار بود. این رویکرد به دلیل ذهنی بودن انتخاب قید و ناتوانی در آزمون اعتبار آن با استفاده از خود مدل مورد انتقاد گسترده قرار گرفت. فاینبرگ و میسون (۱۹۷۹)، فو (۲۰۰۰) و سپس یانگ[2] و همکاران (۲۰۰۴) با معرفی و توسعه مدل برآوردگر ذاتی مدعی شدند این روش بدون اتکا به اعمال کردن قید دلخواه، یک راه حل یکتا و عینی برای مسئله شناسایی ارائه می‌دهد. در واقع این رویکرد مسئله شناسایی را به‌طورکامل حل نمی‌کند بلکه با انتخاب یک راه‌حل خاص از میان مجموعه پاسخ‌های ممکن آن را مدیریت می‌کند. این انتخاب به ساختار ماتریس طراحی، کدگذاری متغیرها و معیار کمینه‌سازی نرم پارامترها وابسته است. مطالعه آن‌ها به‌طور مشخص نشان داد که برآوردگر ذاتی نتایجی معادل با رگرسیون ریج[3] تولید می‌کند ازاین‌جهت که هر دو روش جواب را از طریق کمینه‌سازی نُرم اقلیدسی پارامترها به دست می‌آورند. بااین‌حال این ادعا در دهه گذشته با نقدهای جدی روبه‌رو شده است. لو[4] (۲۰۱۳) در مطالعه خود نشان داد که برآوردگر ذاتی نیز برخلاف ادعای اولیه به‌طور ضمنی یک قید خاص را بر مؤلفه‌های سن، دوره و کوهورت اعمال می‌کند. قیدی که به تعداد سطوح هر مؤلفه وابسته است و در عمل اثبات یا آزمون آن در پژوهش‌های تجربی تقریبا غیرممکن است. لو استدلال کرد که برآوردگر ذاتی نه یک راه‌حل بدون فرض بلکه صرفاً نسخه‌ای با قید کمتر شفاف نسبت به روش‌های کلاسیک است که قیدهای مشخصی را اعمال می‌کردند. لو و همکاران (۲۰۱۶) نشان دادند که برآوردهای مدل برآوردگر ذاتی به طرح کدگذاری متغیرهای سن، دوره و کوهورت حساس هستند به‌گونه‌ای که تغییر در نحوه پارامتری‌سازی یا کدگذاری می‌تواند به تغییر قابل‌توجه در برآوردهای نهایی منجر شود.

موازی با این نگاه اوبراین[5] (۲۰۱۴) استدلال دیگری مطرح کرد که مسئله شناسایی در تحلیل سن-دوره-کوهورت اساساً یک مسئله ریاضی حل‌نشدنی است نه مسئله‌ای که با یک نوآوری آماری قابل حل باشد. براین‌اساس هر روشی که ادعای برآورد اثرات واقعی سه مؤلفه را دارد در واقع فقط یک نقطه خاص از یک خط جواب بی‌نهایت در فضای پارامترها را انتخاب می‌کند بدون آنکه این انتخاب لزوماً بر پایه واقعیت اجتماعی موجه باشد. بل و جونز[6] (۲۰۱۸) نیز با تمرکز بر مدل‌های سلسله مراتبی نشان دادند نتایج این مدل به‌شدت متاثر از آرایش و توزیع داده است نه صرفاً بازتاب فرآیندهای اجتماعی زیربنایی. فوسه و وینشیپ[7] (۲۰۱۹a) در مروری جامع بر این حوزه این مجموعه انتقادها را جمع‌بندی کرده و نتیجه می‌گیرند که هیچ یک از روش‌های رایج ادعای بدون فرض بودن یا همان بدون قید محاسبه کردن را واقعا برآورده نمی‌کنند. تفاوت اصلی روش‌ها را باید در نوع و شفافیت فرض ضمنی آن‌ها جست‌وجو کرد نه در وجود یا عدم وجود فرض و قید. این تفاوت دیدگاه‌ها پایه اصلی منطق پژوهش حاضر را شکل می‌دهد ازآنجاکه هم مدل برآوردگر ذاتی و هم مدل سلسله مراتبی هرکدام به شیوه‌ای متفاوت قیدی را بر داده‌ها تحمیل می‌کنند مقایسه نتایج این دو روش بر یک مجموعه داده مشترک می‌تواند شواهد عینی درباره میزان و جهت این حساسیت را فراهم کند. رویکردی که با وجود اهمیتش کمتر به‌کارگرفته شده است.

پیشینه پژوهش

مطالعاتی که چارچوب سن-دوره-کوهورت را مستقیماً برای تحلیل روند تشکیل یا ترکیب خانوار به‌کارگرفته باشند محدودترند درعین‌حال که کاربرد این روش تحلیلی در حوزه‌های سلامت و مرگ‌ومیر گسترده است. پاسیورک[8] (۲۰۱۶) در مطالعه‌ی خود روند تغییرات سرپرستی خانوار در آمریکا را با تفکیک اثرات سن، دوره و کوهورت بررسی کرد و نشان داد که بخش قابل‌توجهی از تغییرات این نرخ ناشی از سالمندی جمعیت متأثر از مؤلفه سن است. این مطالعه به دلیل ماهیت هم‌خطی سن، دوره و کوهورت در داده‌های مرتبط با سرپرستی خانوار از رویکرد نرمال‌سازی دیتون[9] (۲۰۱۸) برای مواجهه با مسئله شناسایی استفاده کرد. رویکردی که برخلاف مدل برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی، بر پایه یک فرض محتوایی مشخص یعنی نسبت دادن روند زمانی به سن و کوهورت و نه دوره، استوار است. این انتخاب روش‌شناختی نشان می‌دهد که هنوز اجماعی درباره روش برتر حل مسئله شناسایی وجود ندارد. نکته‌ای که اهمیت مقایسه روش‌های مختلف را در این حوزه خاص برجسته می‌کند.

یانگ و همکاران (۲۰۰۴) عملکرد برآوردگر ذاتی را با مدل‌های

[1] Mason
[2] Yang
[3] Ridge Regression
[4] Luo
[5] O'Brien
6 Bell & Jones
[7] Fosse & Winship
8 Paciorek
[9] Deaton

خطی تعمیم‌یافته مقیدشده مقایسه کرده و نشان دادند این دو روش برآوردهای نسبتاً مشابهی تولید می‌کنند. ساکاگوچی و ناکامورا[1] (۲۰۱۹) نیز در پژوهشی که مدل سلسله مراتبی را با مدل کوهورت بیزی مقایسه می‌کند نشان دادند این دو رویکرد می‌توانند برآوردهای متفاوتی برای مؤلفه خطی اثر کوهورت تولید کنند. در مطالعه دیگر متسوموتو[2] (۲۰۲۳) از طریق شبیه‌سازی سه رویکرد، نخست مدل اثرات تصادفی (معادل مدل‌های سلسله مراتبی)، دوم رگرسیون ریج (معادل مدل‌های برآوردگر ذاتی) و سوم مدل گام تصادفی بیزی را روی داده‌های مصنوعی با الگوهای متفاوت مقایسه کرد. نتایج نشان داد که از میان ۱۳ الگوی شبیه‌سازی‌شده، مدل اثرات تصادفی و رگرسیون ریج، تنها در ۴ الگو توانستند پارامترهای واقعی را به‌درستی بازیابی کنند. این یافته شاهدی تجربی‌ست بر اینکه برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی، علی‌رغم تفاوت در سازوکار ریاضی ممکن است در شرایط مشابهی با محدودیت مشابهی مواجه شوند اما همانطورکه ذکر شد این مطالعه بر داده شبیه‌سازی‌شده و مصنوع متمرکز بوده و مقایسه این سه روش را بر یک مجموعه داده تجربی واقعی، با ساختار نامتوازن واقعی دوره و کوهورت بررسی نکرده است.

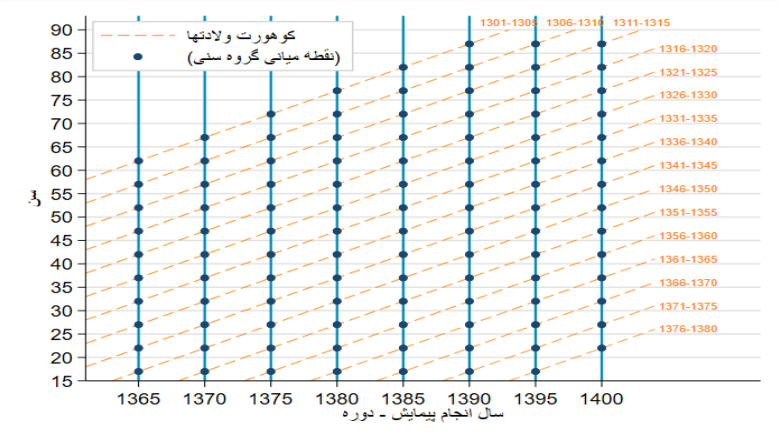
روش پژوهش و داده‌ها

داده‌های این مطالعه از طرح هزینه و درآمد خانوار مرکز آمار ایران برای سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۷۰، ۱۳۷۵، ۱۳۸۰، ۱۳۸۵، ۱۳۹۰، ۱۳۹۵ و ۱۴۰۰ استخراج شده است. جامعه مورد مطالعه شامل زنان ۱۵ تا ۸۹ سال درنظرگرفته شد. پس از اعمال معیارهای ورود، حذف موارد فاقد اطلاعات معتبر و محدود کردن داده‌ها به زنان، نمونه نهایی شامل ۲۷۲۹۷۹ نفر زن اعم از سرپرست و غیرسرپرست بود. متغیر وابسته، سرپرست خانوار بودن زن بود که به‌صورت دودویی تعریف شد به‌طوری‌که مقدار ۱ نشان‌دهنده زن سرپرست خانوار و مقدار صفر نشان‌دهنده زن غیرسرپرست بود. این متغیر بر اساس رابطه فرد با سرپرست خانوار از پرسشنامه طرح هزینه و درآمد خانوار استخراج شد[3]. این متغیر در پرسشنامه طرح هزینه و درآمد خانوار شامل ۹ حالت است که عبارتند از: ۱) سرپرست، ۲) همسر، ۳) فرزند، ۴) عروس یا داماد، ۵) نوه یا نتیجه، ۶) پدر یا مادر، ۷) خواهر یا برادر، ۸) سایر خویشاوندان و نهایتاً ۹) غیرخویشاوندان.

سن در قالب ۱۵ گروه پنج‌ساله از ۱۹-۱۵ تا ۸۹-۸۵ و دوره در قالب ۸ موج پنج‌ساله تعریف شد. کوهورت تولد برای هر ترکیب سن و دوره از رابطه (۱) محاسبه شد: $C=P-A$ محاسبه شد که در آن A نقطه میانی گروه سنی است (۱۷، ۲۲، ...، ۸۷). از ۲۲ کوهورت ممکن، ۶ کوهورت کنار گذاشته شد. چهار کوهورت متولد پیش از ۱۳۰۰ که درمجموع تنها ۲۳۹ نفر را شامل می‌شدند. این کوهورت‌ها به این دلیل حذف شدند که ادغام کوهورت‌ها خود یک قید شناسایی ضمنی است، زیرا فرض می‌کند اثر این کوهورت‌ها برابر است و می‌تواند تقسیم روند خطی میان سن، دوره و کوهورت را تعیین کند. به‌همین‌دلیل حذف بر ادغام ترجیح داده شد و اثر ادغام در تحلیل حساسیت بررسی شد. کوهورت ۱۲۷۸ تنها می‌توانست در یک سلول (سال ۱۳۶۵، سن ۸۹-۸۵) مشاهده شود و در نمونه هیچ زنی در این سلول وجود نداشت. بنابراین این کوهورت اساساً در داده حضور نداشت. نهایتاً کوهورت ۱۳۸۳ که تنها در یک سلول (سال ۱۴۰۰، سن ۱۵-۱۹) مشاهده شد و هیچ زن سرپرستی در آن وجود نداشت. چنین کوهورتی اطلاعاتی درباره اثر کوهورت فراهم نمی‌کند و برآورد درست نمایی بیشینه را ناممکن می‌سازد.

نمونه نهایی شامل ۲۷۲۹۷۹ زن، ۱۵ گروه سنی، ۸ دوره و ۱۶ کوهورت تولد (۱۳۰۳ تا ۱۳۷۸) است. داده‌های فردی در ۱۰۴ سلول سن-دوره-کوهورت تجمیع شد و برای هر سلول تعداد زنان سرپرست و تعداد کل زنان ثبت گردید. هر دو مدل بر همین ۱۰۴ سلول، با توزیع دوجمله‌ای و تابع پیوند لوجیت برازش شدند تا معیارهای برازش آن‌ها مستقیماً قابل‌مقایسه باشد. وزن‌های نمونه‌گیری در برآورد لحاظ نشد، زیرا طرح هزینه و درآمد تنها وزن خانوار ارائه می‌کند و وزن فردی ندارد این موضوع در بخش محدودیت‌ها بحث شده است. شکل ۱ ساختار داده‌های تحلیل‌شده را در قالب دیاگرام لگزیس نشان می‌دهد. همان‌طورکه مشاهده می‌شود، سالمندترین کوهورت مربوط به متولدین ۱۳۰۱ و جوان‌ترین آن‌ها به متولدین ۱۳۸۰ هستند.

[1] Sakaguchi & Nakamura
[2] Matsumoto
[3] بر اساس پرسشنامه طرح هزینه و درآمد خانوار، ارتباط فرد با سرپرست خانوار دارای ۹ حالت است که در نخستین حالت، فرد خود سرپرست خانوار است.



شکل ۱. دیاگرام لگزیس بر اساس جمعیت نمونه

Figure 1. Lexis diagram of the study sample

رویکرد نخستی که در این پژوهش به‌کارگرفته شد برآوردگر ذاتی است که توسط فو (۲۰۰۰) و سپس با تفصیل بیشتر توسط یانگ و همکاران (۲۰۰۴) ارائه شد. مدل‌های برآوردگر ذاتی به‌جای اعمال قیود دلخواه بر ضرایب سن، دوره یا کوهورت، با استفاده از ساختار ماتریس طراحی و تجزیه فضای پارامترها، یک جواب یکتا برای بخش قابل‌شناسایی مدل انتخاب می‌کند. به‌طورمشخص برآوردگر ذاتی از طریق شبه معکوس مور ـپنروز و انتخاب جواب با کمترین نرم اقلیدسی، یک برآورد یکتا از پارامترهای قابل‌شناسایی ارائه می‌دهد. مدل برآوردگر ذاتی در این مطالعه به‌صورت کلی به شکل زیر تعریف شد:

$$(1)\quad logit[P(Y_{apc}=1)] = \alpha + \sum_{i=1}^{15}\beta_i^A\ Age_i + \sum_{j=1}^{8}\beta_j^P\ Period_j + \sum_{k=1}^{16}\beta_k^C\ Cohort_k$$

که در آن Y_{apc} متغیر وابسته و دودویی سرپرست‌بودن خانوار، $P(Y_{apc}=1)$ احتمال سرپرست‌بودن زن در سلول مشخص سن-دوره-کوهورت، α عرض از مبدأ مدل معادل میانگین کلی لاجیت احتمال سرپرستی در کل نمونه، Age_i و $Period_j$ و $Cohort_k$ به‌ترتیب متغیرهای سن و دوره و کوهورت هستند که با کدگذاری مجموع صفر ساخته شده‌اند و مقدار β_i^A و β_j^P و β_k^C ضرایب مربوط به سطح i سن و j دوره و k کوهورت می‌باشند.

برخلاف رگرسیون‌های معمول که برای هر عامل یک سطح را به‌عنوان گروه مرجع حذف می‌کنند، در مدل برآوردگر ذاتی از کدگذاری مجموع صفر استفاده می‌شود. یعنی برای هر عامل، مجموع ضرایب همه سطوح برابر صفر است.

$$(2)\quad \sum_i \beta_i^A = \sum_j \beta_j^P = \sum_k \beta_k^C = 0$$

به‌این‌ترتیب هیچ سطحی به‌عنوان مرجع کنار گذاشته و ضریب هر سطح، فاصله‌ی اثر آن سطح از میانگین ساده‌ی اثر همه‌ی سطوح همان مؤلفه را نشان می‌دهد. بااین‌حال، به دلیل رابطه C= P−A، ماتریس طراحی X همچنان یک رتبه کم دارد و بی‌نهایت جواب برای بردار ضرایب $\hat{\beta}$ وجود دارد.

برای حل این مسئله به‌جای معکوس معمولی، از شبه‌معکوس مور-پنروز استفاده می‌شود:

$$(3)\quad \hat{\beta}_{IE} = X^{+}y = (X^TX)^{+}X^Ty$$

که در آن، $\hat{\beta}_{IE}$ بردار ضرایب برآوردشده توسط رویکرد برآوردگر ذاتی شامل هر سه مؤلفه، X ماتریس طراحی مدل، شامل ستون‌های متغیرهای دودویی سن، دوره و کوهورت، X^T ترانهاده ماتریس X، y بردار مشاهدات متغیر وابسته است. این عملگر از میان بی‌نهایت جواب ممکن برای بردار $\hat{\beta}$، جوابی را انتخاب می‌کند که کمترین نرم اقلیدسی را داراست.

همه این جواب‌ها برازش یکسانی با داده دارند و تنها در یک روند خطی با هم تفاوت دارند. معادله (۴) مجموعه همه این جواب‌های ممکن را نشان می‌دهد.

$$(4)\quad \hat{\beta}(t) = \hat{\beta} + t\,B_0$$

که در آن $\hat{\beta}$ یکی از جواب‌های مدل، B_0 بردار جهت همین روند خطی غیرقابل‌شناسایی و t هر عدد حقیقی دلخواه است. برآوردگر ذاتی از میان این جواب‌ها، جوابی را انتخاب می‌کند که بر B_0 عمود باشد این جواب کمترین اندازه کلی ضرایب را دارد و با جواب حاصل از شبه‌معکوس مور–پنروز در معادله (۳) یکسان است.

بنابراین در عمل، ابتدا مدل لوجیت برآورد شد و سپس ضرایب برآوردگر ذاتی و ماتریس واریانس-کوواریانس برای محاسبه خطاهای استاندارد و فاصله اطمینان به‌صورت زیر محاسبه شد:

$$(5)\quad \hat{\beta}_{IE} = (I - B_0B_0^T)\hat{\beta}$$

$$(6)\quad V(\hat{\beta}_{IE}) = (I - B_0B_0^T)V(\hat{\beta})(I - B_0B_0^T)$$

دستورهای آماده این روش در استیتا، ie_rate و apc_ie ، تنها برای جداولی کار می‌کنند که همه ترکیب‌های سن و دوره در آن موجود باشد. چون در داده حاضر برخی از این ترکیب‌ها وجود نداشت، همان

روش به‌صورت مستقیم در محیط برنامه‌نویسی استیتا اجرا شد. درستی محاسبه با دو آزمون بررسی شد. نخست تأیید شد که مدل تنها یک هم‌خطی دارد، یعنی همان رابطه سن-دوره-کوهورت. دوم، تأیید شد که احتمال‌های پیش‌بینی‌شده برآوردگر ذاتی دقیقاً مدل لوجیت اولیه برابر است که تفاوت کمتر از رقم 10^{-14} بود.

رویکرد دومی که در این پژوهش مورداستفاده قرار گرفت مدل سلسله مراتبی معرفی‌شده توسط یانگ و لند[1] (۲۰۰۶، ۲۰۱۳) است که مسئله عدم شناسایی را نه با یک قید ریاضی صرف بر ضرایب بلکه با بازتعریف سطح تحلیل کنترل می‌کند. در این رویکرد سن به‌عنوان اثر ثابت اما دوره و کوهورت به‌عنوان اثرات تصادفی درنظرگرفته می‌شوند. بنابراین به‌جای برآورد یک ضریب جداگانه برای هر دوره و هر کوهورت، تفاوت میان دوره‌ها و کوهورت‌ها از طریق واریانس اثرات تصادفی در مدل درنظرگرفته می‌شوند. در واقع مدل باتکیه بر فرض‌هایی درباره نحوه توزیع این اثرات و سازوکاری که باعث نزدیک شدن برآوردهای پراکنده به میانگین کلی می‌شود برآورد می‌شود. هرچند شناسایی اثرات همچنان به مفروضات مدل و ساختار داده وابسته است. فرم کلی مدل در رویکرد سلسله مراتبی به شکل زیر خواهد بود:

$$(7)\quad g\left(E\left(Y_{ijk}\right)\right) = \beta_0 + \beta \mathrm{X}_{ijk} + u_j + v_k$$

در این معادله Y_{ijk} متغیر وابسته در سلول مربوط به گروه سنی i، دوره j و کوهورت k است. β_0 عرض از مبدأ و $\beta \mathrm{X}_{ijk}$ مجموعه اثرات ثابت مدل از جمله اثر سن، را نشان می‌دهد. u_j ، v_k به‌ترتیب اثرات تصادفی دوره و کوهورت هستند که ناهمگنی مشاهده نشده میان دوره‌ها و کوهورت‌ها را در مدل لحاظ می‌کنند. فرض می‌شود این اثرات دارای میانگین صفر و واریانس‌های قابل برآورد هستند و از یکدیگر مستقل‌اند.

$$(8)\quad u_j \sim N(0, \sigma_u^2)$$
$$v_k \sim N(0, \sigma_v^2)$$
$$\mathrm{Cov}\left(u_j, v_k\right) = 0$$

باتوجه‌به دودویی بودن متغیر وابسته در مطالعه حاضر تابع پیوند لوجیت به‌کارگرفته شد و مدل نهایی در رویکرد سلسله مراتبی به‌صورت زیر مشخص شد:

$$(9)\quad \ln\left(\frac{p_{ijk}}{1-p_{ijk}}\right) = \beta_0 + \beta_1 Age_{20-24} + \beta_2 Age_{25-29} + \cdots + \beta_{14} Age_{85-89} + u_j^{(Period)} + v_k^{(Cohort)}$$

در اینجا، گروه سنی ۱۵-۱۹ سال به‌عنوان گروه مرجع درنظرگرفته شد و ضرایب β_1 تا β_{14} اثرات ثابت سایر گروه‌های سنی را نشان می‌دهند. همچنین $u_j^{(Period)}$ و $v_k^{(Cohort)}$ به‌ترتیب اثرات تصادفی دوره و کوهورت هستند که از توزیع نرمال با میانگین صفر پیروی می‌کنند.

برخلاف مدل برآوردگر ذاتی، دوره و کوهورت در این مدل به‌صورت دودویی کدگذاری نشدند و به‌جای برآورد ضریب مجزا برای هر سطح، فقط دو پارامتر واریانس برآورد می‌شود.

دوره و کوهورت به‌صورت اثرات تصادفی متقاطع وارد مدل شدند. یعنی هر سلول هم‌زمان به یک دوره و یک کوهورت تعلق دارد و این دو، سطوح جداگانه‌ای هستند که درون یکدیگر قرار نمی‌گیرند. مدل با دستور meglm در استیتا، روی همان ۱۰۴ سلول مدل برآوردگر ذاتی و با توزیع دوجمله‌ای برآورد شد. لگاریتم درست‌نمایی با روش تقریب لاپلاس محاسبه شد.

برای ترسیم نمودارهای دوره و کوهورت در مدل سلسله مراتبی از آنجایی که از این دو مؤلفه تنها واریانس آن‌ها به‌عنوان اثر تصادفی گزارش می‌شود به‌منظور نمایش این اثرات در نمودار از پیش‌بینی‌های بیزی تجربی[2] باید استفاده شود (Yang & Land, 2006). این پیش‌بینی، محتمل‌ترین مقدار اثر هر دوره را باتوجه‌به داده‌ها و پارامترهای برآوردشده مدل نشان می‌دهد که معادله آن به شرح زیر است:

$$(10)\quad \hat{u}_j = \frac{\sigma_u^2}{\sigma_u^2 + \sigma_\epsilon^2/n_j}\,\bar{r}_j{}^3$$

که در آن $\hat{u}_j$ برآورد بیز تجربی اثر اختصاصی دوره، $\bar{r}_j$ میانگین باقی مانده دوره j پس از کنترل اثر ثابت سن، n_j تعداد مشاهدات دوره j، σ_ϵ^2 واریانس درون‌گروهی باقیمانده، $\frac{\sigma_u^2}{\sigma_u^2+\sigma_\epsilon^2/n_j}$ ضریب کوچک‌سازی، که هرچه به یک نزدیک‌تر باشد برآورد به میانگین دوره j نزدیک‌تر و هرچه به صفر نزدیک‌تر باشد برآورد به میانگین کلی (صفر) نزدیک‌تر می‌شود. به‌همین‌ترتیب فرمول مشابهی برای کوهورت نیز مطرح می‌شود. از این برآوردها برای ترسیم و مقایسه روند تغییرات دوره‌ای و کوهورتی در شکل‌های ۳ و ۴ استفاده شد.

برای مقایسه دو رویکرد، داده‌های فردی (۲۷۲۹۷۹ نفر) در ۱۰۴ سلول سن-دوره-کوهورت تجمیع شدند و برای هر سلول، تعداد زنان سرپرست و تعداد کل زنان ثبت گردید. هر دو مدل با توزیع دوجمله‌ای و تابع پیوند لوجیت بر همین داده برازش شدند. ازآنجاکه ضرایب مدل برآوردگر ذاتی و پیش‌بینی‌های بیز تجربی مدل سلسله مراتبی از نظر مقیاس و تفسیر هم‌ارز نیستند، مقایسه مستقیم دامنه آن‌ها مبنای معتبری برای قضاوت درباره برتری یکی از دو مدل فراهم نمی‌کند. بنابراین مقایسه بر سه دسته شاخص هم‌ارز و آزمون‌پذیر استوار شد.

[1] Yang & Land

[2] Empirical Bayes

[3] این رابطه برای مدل خطی به‌صورت دقیق برقرار است. در مدل لوجیت حاضر، این پیش‌بینی‌ها با همان منطق، اما به‌صورت عددی و به‌عنوان محتمل‌ترین مقدار اثر هر دوره و کوهورت با توجه به داده‌ها محاسبه شدند (گزینه ebmodes در استیتا). خطای استاندارد هر پیش‌بینی نیز محاسبه شد.

معیارهای برازش

برای این منظور معیار اطلاع آکائیکه (AIC)، معیار اطلاع بیزی (BIC) و انحراف (deviance) محاسبه شدند. در هر سه شاخص، مقدار کوچک‌تر نشان‌دهنده برازش بهتر است. مدل کامل برای هر سلول یک احتمال جداگانه برآورد می‌کند و بهترین برازش ممکن را دارد (Akaike, 1974; McCullagh & Nelder, 1989; Schwarz, 1978). مقادیر برازش‌شده مدل برآوردگر ذاتی به قیدی که برای رفع هم‌خطی انتخاب می‌شود وابسته نیست. برای مدل سلسله مراتبی، لگاریتم درست‌نمایی به روش تقریب لاپلاس به‌دست آمد و در شمارش پارامترها، ضرایب ثابت و دو مؤلفه واریانس لحاظ گردید (k=17) ازآنجاکه شمارش پارامترهای مؤثر در مدل‌های دارای اثر تصادفی محل بحث است، تفاوت AIC و BIC دو مدل با احتیاط تفسیر شد.

احتمال پیش‌بینی شده دوره و کوهورت

برای اینکه دو مدل بر مقیاسی یکسان مقایسه شوند، از هر دو مدل یک سوال واحد پرسیده شد. برای زنی با سن متوسط و از کوهورت متوسط، احتمال سرپرست بودن در دوره j چقدر است؟ در مدل برآوردگر ذاتی، به دلیل کدگذاری مجموع صفر، اثر متوسط سن و کوهورت برابر صفر است:

$$\hat{p}_j^{IE} = \text{logit}^{-1}\left(\hat{\alpha} + \hat{\beta}_j^{P}\right) \quad (11)$$

در مدل سلسله مراتبی، اثر متوسط سن از میانگین ضرایب ۱۵ گروه سنی به‌دست آمد (βگروه مرجع برابر صفر) و میانگین اثر تصادفی کوهورت صفر است:

$$\hat{p}_j^{HAPC} = \text{logit}^{-1}\left(\hat{\beta}_0 + \bar{\beta}^{A} + \tilde{u}_j\right) \quad (12)$$

$$\bar{\beta}^{A} = \frac{1}{15}\sum_{a=1}^{15}\hat{\beta}_a \quad (13)$$

احتمال پیش‌بینی‌شده هر کوهورت نیز به همین‌ترتیب با جایگزینی اثر کوهورت به جای اثر دوره، محاسبه شد. فاصله اطمینان ۹۵ درصد ابتدا بر مقیاس لوجیت ساخته و سپس به مقیاس احتمال تبدیل شد. در مدل سلسله مراتبی، خطای استاندارد از ترکیب خطای استاندارد بخش ثابت و خطای استاندارد پیش‌بینی بیز تجربی به‌دست آمد. این روش تقریبی است، زیرا کوواریانس میان این دو را نادیده می‌گیرد.

آزمون رسمی تفاوت

دو آزمون انجام شد. نخست، برای هر دوره و هر کوهورت آزمون شد که آیا پیش‌بینی دو مدل به‌طور معنادار متفاوت است:

$$z_j = \frac{\hat{\eta}_j^{IE} - \hat{\eta}_j^{HAPC}}{\sqrt{SE\left(\hat{\eta}_j^{IE}\right)^2 + SE\left(\hat{\eta}_j^{HAPC}\right)^2}} \quad (14)$$

که در آن $\hat{\eta}_j^{IE}$ پیش‌بینی بر مقیاس لوجیت است. چون هر دو مدل بر یک داده برآورد شده‌اند و پیش‌بینی‌هایشان همبستگی مثبت دارد، نادیده گرفتن این همبستگی آزمون را محافظه‌کارانه می‌کند.

در ادامه برای مقایسه کلی دقت پیش‌بینی دو مدل از آزمون وونگ[1] (۱۹۸۹) استفاده شد. این آزمون برای مقایسه دو مدل غیرآشیانه‌ای طراحی شده است. یعنی دو مدلی که هیچکدام حالت خاصی از دیگری نیست، مانند برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی. برای هر سلول c، تفاوت لگاریتم درست‌نمایی دو مدل محاسبه و آماره آزمون به‌صورت زیر به دست آمد:

$$m_c = \ell_c^{IE} - \ell_c^{HAPC}, \qquad z_V = \frac{\sqrt{N}\,\bar{m}}{s_m} \quad (15)$$

که در آن $\bar{m}$ و s_m میانگین و انحراف معیار m_c هستند. z_V بزرگ‌تر از ۹۶/۱ نشان‌دهنده برتری معنادار برآوردگر ذاتی، کوچک‌تر از ۹۶/۱− نشان‌دهنده برتری معنادار مدل سلسله مراتبی و مقادیر بین این دو نشان‌دهنده نبود تفاوت معنادار است. در محاسبه ℓ_c^{HAPC} از پیش‌بینی‌های مدل سلسله مراتبی همراه با اثرات دوره و کوهورت استفاده شد.

تحلیل حساسیت

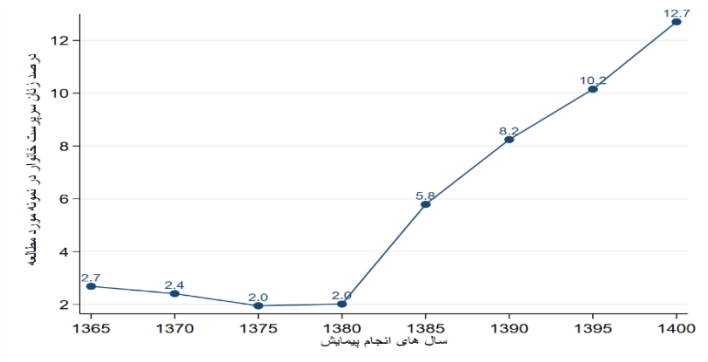
یکی از نقدهای اصلی برآوردگر ذاتی در ادبیات این است که نتایج آن ممکن است با تغییر نحوه گروه‌بندی سن، دوره و کوهورت، یا با اضافه و کم کردن گروه‌هایی که اطلاعات کمی دارند تغییر کند (Luo, 2013). همچنین نتایج مدل سلسله مراتبی به ساختار داده وابسته است (Bell & Jones, 2018) و برای اینکه مشخص شود یافته‌های اصلی این مطالعه به تصمیم‌های مربوط به آماده‌سازی داده وابسته نیستند کل مقایسه دو مدل در سه حالت دیگر نیز تکرار شد: الف) حذف کوهورت‌های ناقص جوان. کوهورت‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۸ تنها در دو یا سه دوره پایانی مشاهده شده‌اند، زیرا پیش از آن هنوز به سن ۱۵ سالگی نرسیده بودند. این دو کوهورت حذف شدند تا اثر کوهورت‌های کم‌اطلاعات بر نتایج بررسی شود. ب) تغییر گروه‌بندی سنی: گروه سنی ۸۵-۸۹ سال که کمترین تعداد نمونه را دارد حذف شد. به‌این‌ترتیب تعداد گروه‌های سنی از ۱۵ به ۱۴ کاهش یافت. ج) ادغام کوهورت‌های قدیمی: به‌جای حذف کوهورت‌های متولد پیش از ۱۳۰۰، این کوهورت‌ها در یک گروه ادغام شدند. در هر سه حالت همه مراحل تحلیل، یعنی برآورد دو مدل، معیارهای برازش، احتمال‌های پیش‌بینی‌شده و آزمون‌های تفاوت، دقیقاً به همان روش تحلیل اصلی تکرار شد. سپس بررسی شد که آیا یافته‌های اصلی در این حالت‌ها پایدار باقی می‌مانند یا خیر. این یافته‌ها شامل ترتیب دو مدل در معیارهای برازش، معناداری آزمون وونگ و الگوی پیش‌بینی‌های دوره

[1] Vuong

و کوهورت است.

یافته‌ها

شکل ۲ نمودار درصد زنان سرپرست خانوار را در نمونه موردمطالعه در هشت موج پیمایش نشان می‌دهد. این نسبت از ۷/۲ درصد در سال ۱۳۶۵ اندکی کاهش یافته و در سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ به حدود ۲ درصد رسیده است. پس از آن روندی افزایشی و پیوسته داشته و در سال ۱۴۰۰ به ۷/۱۲ درصد رسیده است. این نسبت خام تحت‌تأثیر هم‌زمان تغییر ساختار سنی جمعیت زنان، شرایط دوره‌ای و تفاوت‌های نسلی است. هدف تحلیل‌های بعدی تفکیک همین سه اثر است.



شکل ۲. روند تغییرات زنان سرپرست خانوار در نمونه مورد مطالعه

Figure 2. Trend in the percentage of female household heads in the study sample

به‌منظور بررسی روند سرپرستی خانوار زنان و ارزیابی میزان همگرایی نتایج دو رویکرد برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی، ابتدا اثرات سن، دوره و کوهورت در هر یک از دو مدل در جدول‌های ۱ و ۲ برآورد شد و سپس دو مدل بر اساس معیارهای هم‌ارز و آزمون‌پذیر ذکرشده در بخش روش با یکدیگر مقایسه شدند. معیارهای برازش AIC و BIC، احتمال پیش‌بینی‌شده سرپرستی در هر دوره و کوهورت و آزمون‌های رسمی تفاوت. در پایان پایداری نتایج در تحلیل حساسیت بررسی شد. لازم به ذکر است که ضرایب دو مدل به دلیل تفاوت در کدگذاری و سازوکار شناسایی، مستقیماً با یکدیگر قابل‌مقایسه نیستند و مقایسه دو مدل تنها بر اساس شاخص‌های هم‌ارز صورت گرفته است.

جدول ۱. برآورد اثرات سن، دوره و کوهورت با مدل برآوردگر ذاتی

Table 1. Estimates of age, period and cohort effects from the intrinsic estimator

مولفه	ضریب	خطای استاندارد	z	P>|z|	٪۹۵ حد پایین	٪۹۵ حد بالا
سن						
۱۵-۱۹	۳-/۱۵۵۸	۰/۱۳۸۴	۲۲-/۸۰	<۰/۰۰۱	۳-/۴۲۷۱	۲-/۸۸۴۵
۲۰-۲۴	۱-/۶۰۶۲	۰/۰۶۸۰	۲۳-/۶۲	<۰/۰۰۱	۱-/۷۳۹۵	۱-/۴۷۳۰
۲۵-۲۹	۱-/۰۸۴۱	۰/۰۵۲۲	۲۰-/۷۷	<۰/۰۰۱	۱-/۱۸۶۳	۰-/۹۸۱۸
۳۰-۳۴	۰-/۵۶۰۱	۰/۰۴۲۷	۱۳-/۱۲	<۰/۰۰۱	۰-/۶۴۳۸	۰-/۴۷۶۵
۳۵-۳۹	۰-/۲۹۵۰	۰/۰۳۸۳	۷-/۷۱	<۰/۰۰۱	۰-/۳۷۰۱	۰-/۲۲۰۰
۴۰-۴۴	۰-/۱۳۹۷	۰/۰۳۵۸	۳-/۹۰	<۰/۰۰۱	۰-/۲۱۰۰	۰-/۰۶۹۵
۴۵-۴۹	۰/۰۳۹۴	۰/۰۳۳۶	۱/۱۷	۰/۲۴۱	۰-/۰۲۶۵	۰/۱۰۵۲
۵۰-۵۴	۰/۲۳۹۷	۰/۰۳۱۳	۷/۶۵	<۰/۰۰۱	۰/۱۷۸۲	۰/۳۰۱۱
۵۵-۵۹	۰/۳۶۷۹	۰/۰۳۰۶	۱۲/۰۲	<۰/۰۰۱	۰/۳۰۷۹	۰/۴۲۷۹
۶۰-۶۴	۰/۵۴۷۴	۰/۰۲۹۳	۱۸/۷۰	<۰/۰۰۱	۰/۴۹۰۰	۰/۶۰۴۸
۶۵-۶۹	۰/۷۴۷۲	۰/۰۲۹۶	۲۵/۲۵	<۰/۰۰۱	۰/۶۸۹۲	۰/۸۰۵۲
۷۰-۷۴	۱/۰۳۲۳	۰/۰۲۹۸	۳۴/۶۴	<۰/۰۰۱	۰/۹۷۳۹	۱/۰۹۰۷
۷۵-۷۹	۱/۲۴۲۲	۰/۰۳۴۴	۳۶/۰۶	<۰/۰۰۱	۱/۱۷۴۷	۱/۳۰۹۷
۸۰-۸۴	۱/۳۷۹۸	۰/۰۴۱۷	۳۳/۰۷	<۰/۰۰۱	۱/۲۹۸۰	۱/۴۶۱۵
۸۵-۸۹	۱/۲۴۵۲	۰/۰۶۹۴	۱۷/۹۴	<۰/۰۰۱	۱/۱۰۹۱	۱/۳۸۱۲
دوره						
۱۳۶۵	۰-/۲۶۹۲	۰/۱۰۰۱	۲-/۶۹	۰/۰۰۷	۰-/۴۶۵۵	۰-/۰۷۲۹
۱۳۷۰	۰-/۳۸۷۰	۰/۰۵۳۰	۷-/۳۰	<۰/۰۰۱	۰-/۴۹۰۹	۰-/۲۸۳۱
۱۳۷۵	۰-/۵۶۵۲	۰/۰۴۸۷	۱۱-/۶۱	<۰/۰۰۱	۰-/۶۶۰۶	۰-/۴۶۹۸
۱۳۸۰	۰-/۳۲۲۶	۰/۰۴۲۳	۷-/۶۲	<۰/۰۰۱	۰-/۴۰۵۵	۰-/۲۳۹۷
۱۳۸۵	۰-/۰۷۶۲	۰/۰۲۶۳	۲-/۹۰	۰/۰۰۴	۰-/۱۲۷۸	۰-/۰۲۴۷
۱۳۹۰	۰/۲۹۴۱	۰/۰۲۳۲	۱۲/۶۵	<۰/۰۰۱	۰/۲۴۸۵	۰/۳۳۹۷
۱۳۹۵	۰/۵۳۸۵	۰/۰۲۲۷	۲۳/۷۲	<۰/۰۰۱	۰/۴۹۴۰	۰/۵۸۳۰
۱۴۰۰	۰/۷۸۷۶	۰/۰۲۲۹	۳۴/۴۴	<۰/۰۰۱	۰/۷۴۲۸	۰/۸۳۲۴
کوهورت						
۱۳۰۱-۱۳۰۵	۱/۱۳۵۷	۰/۰۷۱۲	۱۵/۹۵	<۰/۰۰۱	۰/۹۹۶۱	۱/۲۷۵۲
۱۳۰۶-۱۳۱۰	۱/۰۳۱۲	۰/۰۵۱۷	۱۹/۹۴	<۰/۰۰۱	۰/۹۲۹۹	۱/۱۳۲۶
۱۳۱۱-۱۳۱۵	۰/۹۹۲۰	۰/۰۳۹۸	۲۴/۹۵	<۰/۰۰۱	۰/۹۱۴۱	۱/۰۶۹۹
۱۳۱۶-۱۳۲۰	۰/۹۷۴۸	۰/۰۳۵۵	۲۷/۴۹	<۰/۰۰۱	۰/۹۰۵۳	۱/۰۴۴۳
۱۳۲۱-۱۳۲۵	۰/۸۳۵۸	۰/۰۳۴۵	۲۴/۱۹	<۰/۰۰۱	۰/۷۶۸۰	۰/۹۰۳۵
۱۳۲۶-۱۳۳۰	۰/۷۵۷۴	۰/۰۳۳۰	۲۲/۹۸	<۰/۰۰۱	۰/۶۹۲۸	۰/۸۲۲۰
۱۳۳۱-۱۳۳۵	۰/۵۵۶۸	۰/۰۳۳۰	۱۶/۸۸	<۰/۰۰۱	۰/۴۹۲۲	۰/۶۲۱۵
۱۳۳۶-۱۳۴۰	۰/۳۰۱۷	۰/۰۳۴۰	۸/۸۸	<۰/۰۰۱	۰/۲۳۵۱	۰/۳۶۸۲
۱۳۴۱-۱۳۴۵	۰/۰۲۹۲	۰/۰۳۶۰	۰/۸۱	۰/۴۱۸	۰-/۰۴۱۴	۰/۰۹۹۷
۱۳۴۶-۱۳۵۰	۰-/۱۵۷۴	۰/۰۳۷۴	۴-/۲۰	<۰/۰۰۱	۰-/۲۳۰۷	۰-/۰۸۴۰
۱۳۵۱-۱۳۵۵	۰-/۴۰۲۰	۰/۰۴۰۷	۹-/۸۷	<۰/۰۰۱	۰-/۴۸۱۹	۰-/۳۲۲۲
۱۳۵۶-۱۳۶۰	۰-/۶۴۴۱	۰/۰۴۴۲	۱۴-/۵۸	<۰/۰۰۱	۰-/۷۳۰۷	۰-/۵۵۷۶
۱۳۶۱-۱۳۶۵	۰-/۹۸۵۶	۰/۰۵۱۱	۱۹-/۲۹	<۰/۰۰۱	۱-/۰۸۵۸	۰-/۸۸۵۵
۱۳۶۶-۱۳۷۰	۱-/۰۵۱۵	۰/۰۶۲۰	۱۶-/۹۷	<۰/۰۰۱	۱-/۱۷۲۹	۰-/۹۳۰۰
۱۳۷۱-۱۳۷۵	۱-/۲۴۶۴	۰/۰۹۵۱	۱۳-/۱۱	<۰/۰۰۱	۱-/۴۳۲۷	۱-/۰۶۰۰
۱۳۷۶-۱۳۸۰	۲-/۱۲۷۶	۰/۲۴۶۴	۸-/۶۳	<۰/۰۰۱	۲-/۶۱۰۷	۱-/۶۴۴۶
مقدار ثابت	۲-/۷۵۰۲	۰/۰۲۶۹	۱۰۲-/۲۴	<۰/۰۰۱	۲-/۸۰۲۹	۲-/۶۹۷۵

ضرایب با کدگذاری مجموع صفر برآورد شده‌اند. ضریب هر سطح، فاصله آن از میانگین کل را بر مقیاس لوجیت نشان می‌دهد. منبع: محاسبات محقق بر اساس داده‌های هزینه و درآمد خانوار (۱۳۶۵-۱۴۰۰).

در ادامه نتایج اجرای مدل سلسله مراتبی در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲. اثرات ثابت سن و واریانس اثرات تصادفی دوره و کوهورت در مدل سلسله مراتبی

Table 2. Fixed age effects and variances of period and cohort random effects in the hierarchical model

مولفه	ضریب	خطای استاندارد	z	P>|z|	٪۹۵ حد پایین	٪۹۵ حد بالا
سن (مرجع: ۱۹-۱۵)						
۲۰-۲۴	۱/۷۴۷۵	۰/۱۸۱۸	۹/۶۱	<۰/۰۰۱	۱/۳۹۱۲	۲/۱۰۳۸
۲۵-۲۹	۲/۵۰۳۱	۰/۱۷۷۰	۱۴/۱۴	<۰/۰۰۱	۲/۱۵۶۲	۲/۸۵۰۱
۳۰-۳۴	۳/۲۲۴۴	۰/۱۷۴۳	۱۸/۵۰	<۰/۰۰۱	۲/۸۸۲۷	۳/۵۶۶۱
۳۵-۳۹	۳/۶۸۶۲	۰/۱۷۴۶	۲۱/۱۱	<۰/۰۰۱	۳/۳۴۳۹	۴/۰۲۸۴
۴۰-۴۴	۴/۰۳۹۷	۰/۱۷۶۵	۲۲/۸۸	<۰/۰۰۱	۳/۶۹۳۷	۴/۳۸۵۷
۴۵-۴۹	۴/۴۱۴۴	۰/۱۷۸۵	۲۴/۷۳	<۰/۰۰۱	۴/۰۶۴۶	۴/۷۶۴۲
۵۰-۵۴	۴/۸۰۹۲	۰/۱۸۰۹	۲۶/۵۹	<۰/۰۰۱	۴/۴۵۴۷	۵/۱۶۳۷
۵۵-۵۹	۵/۱۳۰۴	۰/۱۸۳۸	۲۷/۹۲	<۰/۰۰۱	۴/۷۷۰۲	۵/۴۹۰۶
۶۰-۶۴	۵/۵۰۱۳	۰/۱۸۶۵	۲۹/۵۰	<۰/۰۰۱	۵/۱۳۵۸	۵/۸۶۶۸
۶۵-۶۹	۵/۸۸۹۷	۰/۱۹۰۱	۳۰/۹۸	<۰/۰۰۱	۵/۵۱۷۱	۶/۲۶۲۳
۷۰-۷۴	۶/۳۵۹۰	۰/۱۹۳۸	۳۲/۸۱	<۰/۰۰۱	۵/۹۷۹۱	۶/۷۳۸۹
۷۵-۷۹	۶/۷۴۷۳	۰/۱۹۸۶	۳۳/۹۸	<۰/۰۰۱	۶/۳۵۸۱	۷/۱۳۶۵
۸۰-۸۴	۷/۰۵۷۰	۰/۲۰۴۲	۳۴/۵۶	<۰/۰۰۱	۶/۶۵۶۸	۷/۴۵۷۳
۸۵-۸۹	۷/۰۹۵۸	۰/۲۱۵۹	۳۲/۸۶	<۰/۰۰۱	۶/۶۷۲۶	۷/۵۱۹۰
مقدار ثابت	۶-/۸۹۴۵	۰/۱۸۷۸	۳۶-/۷۱	<۰/۰۰۱	۷-/۲۶۲۶	۶-/۵۲۶۴
اثرات تصادفی						
واریانس دوره	۰/۰۳۳۵	۰/۰۱۹۷	-*	-	۰/۰۱۰۶	۰/۱۰۶۳
واریانس کوهورت	۰/۰۲۴۶	۰/۰۱۱۸	-	-	۰/۰۰۹۶	۰/۰۶۲۹

* ازآنجاکه برای واریانس‌ها آماره z گزارش نمی‌شود، معناداری اثرات تصادفی دوره و کوهورت با آزمون نسبت درست‌نمایی بررسی شد. این آزمون مدل حاضر را با مدلی مقایسه می‌کند که فقط اثر سن را دارد. نتیجه نشان داد که افزودن اثرات دوره و کوهورت، برازش مدل را به‌طور معنادار بهبود می‌دهد (p<۰/۰۰۱ و $\chi^2 = 255.11$).

ازآنجاکه ضرایب جداول ۱ و ۲ به‌طورمستقیم قابل‌مقایسه نیستند، چون بر اساس مفروضات متفاوتی ساخته شده‌اند، برای مقایسه اثرات هر سه مؤلفه سن، دوره و کوهورت از مقدار احتمال برای هر یک از آن‌ها استفاده شده است.

اثر سن

جدول ۳ نتایج تبدیل ضرایب سن در هردو مدل به‌احتمال نشان می‌دهد که هم مدل برآوردگر ذاتی و هم مدل سلسله مراتبی، روند یکسانی را در تغییرات احتمال سرپرستی خانوار توسط زنان با افزایش سن نشان می‌دهند که در هر دو روند جهت آن افزایشی است. افزایش پیوسته ضرایب احتمال با افزایش سن و تثبیت در سالمندی منطبق با واقعیت قابل‌مشاهده در جوامع و یافته‌ای قابل‌انتظار می‌باشد.

جدول ۳. مقایسه ضرایب احتمال (درصد) مؤلفه سن در مدل برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی

Table 3. Predicted probability of female household headship by age group in the two models

گروه سنی	مقدار احتمال در مدل برآوردگرذاتی	حد بالا و پایین در مقدار احتمال مدل برآوردگرذاتی ٪۹۵	مقدار احتمال در مدل سلسله مراتبی	حد بالا و پایین در مقدار احتمال مدل سلسله مراتبی ٪۹۵	z	p
۱۵-۱۹	۰/۳	۰/۲-۰/۴	۰/۱	۰/۱-۰/۲	۲/۴۶	۰/۰۱۴
۲۰-۲۴	۱/۳	۱/۱-۱/۵	۰/۶	۰/۵-۰/۷	۵/۷۵	< ۰/۰۰۱
۲۵-۲۹	۲/۱	۱/۹-۲/۴	۱/۲	۱/۰-۱/۵	۴/۶۳	< ۰/۰۰۱
۳۰-۳۴	۳/۵	۳/۲-۳/۹	۲/۵	۲/۱-۳/۰	۳/۳۵	< ۰/۰۰۱
۳۵-۳۹	۴/۵	۴/۲-۴/۹	۳/۹	۳/۳-۴/۶	۱/۶۰	۰/۱۰۹
۴۰-۴۴	۵/۳	۴/۹-۵/۷	۵/۴	۴/۶-۶/۴	−۰/۳۶	۰/۷۲۰
۴۵-۴۹	۶/۲	۵/۸-۶/۷	۷/۷	۶/۶-۹/۰	−۲/۴۰	۰/۰۱۶
۵۰-۵۴	۷/۵	۷/۰-۸/۱	۱۱/۱	۹/۵-۱۲/۸	−۴/۴۹	< ۰/۰۰۱
۵۵-۵۹	۸/۵	۷/۹-۹/۱	۱۴/۶	۱۲/۶-۱۶/۹	−۶/۴۶	< ۰/۰۰۱
۶۰-۶۴	۱۰/۰	۹/۳-۱۰/۶	۱۹/۹	۱۷/۲-۲۲/۸	−۸/۳۵	< ۰/۰۰۱
۶۵-۶۹	۱۱/۹	۱۱/۱-۱۲/۷	۲۶/۸	۲۳/۴-۳۰/۵	−۱۰/۰۰	< ۰/۰۰۱
۷۰-۷۴	۱۵/۲	۱۴/۳-۱۶/۲	۳۶/۹	۳۲/۷-۴۱/۴	−۱۱/۴۵	< ۰/۰۰۱
۷۵-۷۹	۱۸/۱	۱۷/۰-۱۹/۴	۴۶/۳	۴۱/۴-۵۱/۳	−۱۲/۳۶	< ۰/۰۰۱
۸۰-۸۴	۲۰/۳	۱۸/۸-۲۱/۸	۵۴/۱	۴۸/۷-۵۹/۴	−۱۲/۸۲	< ۰/۰۰۱
۸۵-۸۹	۱۸/۲	۱۶/۱-۲۰/۴	۵۵/۰	۴۸/۷-۶۱/۱	−۱۱/۵۰	< ۰/۰۰۱

اثرات دوره

جدول ۴ احتمال پیش‌بینی‌شده سرپرستی خانوار در هر دوره زمانی و بر اساس هر دو مدل نشان می‌دهد. دو مدل در شکل کلی منحنی دوره‌ای، یعنی کاهش تا سال ۱۳۷۵ و افزایش پس از آن، هم‌سو بودند، اما در شیب کلی روند از ۱۳۶۵ تا ۱۴۰۰ تفاوت داشتند. در برآوردگر ذاتی، احتمال سرپرستی در پایان دوره بیش از دو برابر آغاز آن بود، درحالی‌که در مدل سلسله‌مراتبی تفاوت آغاز و پایان دوره اندک بود.

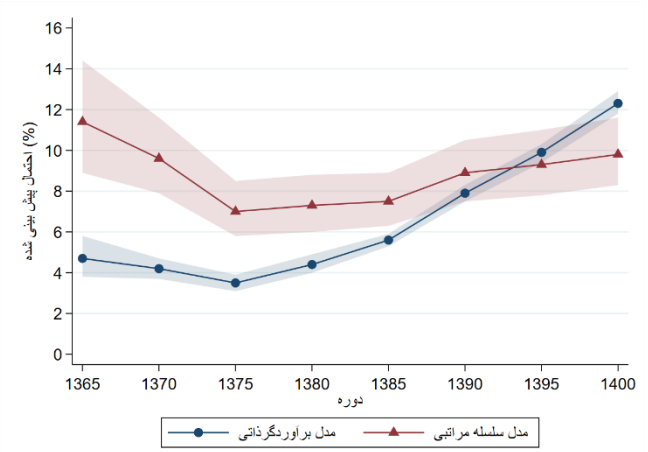
آزمون تفاوت نشان می‌دهد که دو مدل در دوره‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ تفاوت معناداری ندارند، اما در دوره‌های ابتدایی (۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵) و دوره پایانی (۱۴۰۰) تفاوت آن‌ها معنادار است. به بیان ساده دو منحنی در میانه بازه زمانی از یکدیگر عبور می‌کنند و در دو سر از هم فاصله می‌گیرند (شکل ۳). اختلاف پیش‌بینی دو مدل بر مقیاس لوجیت از ۰/۹۷- در ۱۳۶۵ تقریباً به‌صورت خطی به ۰/۲۶ در ۱۴۰۰ می‌رسد.

جدول ۴. احتمال پیش‌بینی‌شده سرپرستی خانوار زنان بر حسب دوره در دو مدل (درصد)

Table 4. Predicted probability of female household headship by period in the two models

دوره	مقدار احتمال در مدل برآوردگرذاتی	حد بالا و پایین در مقدار احتمال مدل برآوردگرذاتی ٪۹۵	مقدار احتمال در مدل سلسله مراتبی	حد بالا و پایین در مقدار احتمال مدل سلسله مراتب ٪۹۵	z	p	اختلاف لوجیت
۱۳۶۵	۴/۷	۳/۸-۵/۸	۱۱/۴	۸/۹-۱۴/۴	۵-/۴۲	<۰/۰۰۱	-۰/۹۷
۱۳۷۰	۴/۲	۳/۷-۴/۷	۹/۶	۷/۹-۱۱/۶	۷-/۱۹	<۰/۰۰۱	-۰/۸۹
۱۳۷۵	۳/۵	۳/۱-۳/۹	۷/۰	۵/۸-۸/۵	۶-/۰۷	<۰/۰۰۱	-۰/۷۳
۱۳۸۰	۴/۴	۴/۰-۴/۹	۷/۳	۶/۰-۸/۸	۴-/۶۴	<۰/۰۰۱	-۰/۵۳
۱۳۸۵	۵/۶	۵/۳-۵/۹	۷/۵	۶/۳-۸/۹	۳-/۱۳	۰/۰۰۲	-۰/۳۲
۱۳۹۰	۷/۹	۷/۵-۸/۳	۸/۹	۷/۵-۱۰/۵	۱-/۲۷	۰/۲۰۳	-۰/۱۳
۱۳۹۵	۹/۹	۹/۴-۱۰/۳	۹/۳	۷/۸-۱۱/۰	۰/۶۵	۰/۵۱۸	۰/۰۶
۱۴۰۰	۱۲/۳	۱۱/۸-۱۲/۹	۹/۸	۸/۳-۱۱/۶	۲/۶۱	۰/۰۰۹	۰/۲۶

احتمال‌ها با ثابت نگه داشتن اثر سن و کوهورت در سطح میانگین آن‌ها محاسبه شده‌اند. بنابراین تفاوت میان دوره‌ها تنها اثر دوره را نشان می‌دهد، مستقل از تفاوت در ترکیب سنی و نسلی زنان در هر دوره. **منبع:** محاسبات محقق بر اساس داده‌های هزینه و درآمد خانوار ۱۳۶۵-۱۴۰۰



شکل ۳. نمودار احتمال پیش‌بینی‌شده‌ی سرپرستی خانوار توسط زنان بر اساس دوره در دو مدل (همراه با فاصله اطمینان ۹۵ درصدی)

Figure 3. Predicted probability of female household headship by period in the two models (with 95% confidence intervals)

اثر کوهورت

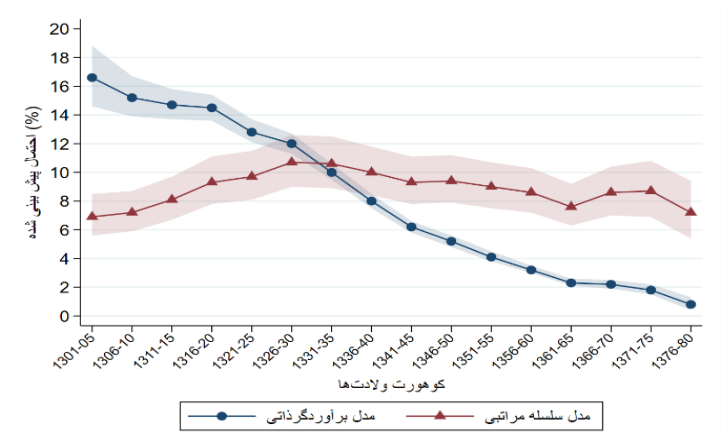
جدول ۵ و شکل ۴ احتمال پیش‌بینی‌شده سرپرستی خانوار برحسب کوهورت ولادت‌ها نشان می‌دهند.

برخلاف مؤلفه سن و دوره، در مؤلفه‌ی کوهورت مدل‌ها رفتار متفاوتی در بازه‌هایی از خود نشان می‌دهند. مدل برآوردگر ذاتی احتمال سرپرستی خانوار بر اساس کوهورت را روندی کاهشی نشان می‌دهد. یعنی کوهورت‌های قدیمی‌تر نسبت به کوهورت‌های جدیدتر احتمال سرپرست خانوار شدن بیشتری داشته‌اند. اما مدل سلسله مراتبی برآورد متفاوت و غیریکنواختی را نشان می‌دهد به‌طوری‌که از کوهورت ۱۳۰۱ تا ۱۳۳۰ روند افزایشی، از ۱۳۳۱ تا ۱۳۶۵ کاهشی و بعد از آن نیز مجدداً با افزایش و کاهش دوباره‌ای مواجه می‌شود.

جدول ۵ . احتمال پیش‌بینی‌شده سرپرستی خانوار زنان برحسب کوهورت تولد در دو مدل (درصد)

Table 5. Predicted probability of female household headship by birth cohort in the two models

کوهورت	مقدار احتمال در مدل برآوردگرذاتی	حد بالا و پایین در مقدار احتمال مدل برآوردگرذاتی ٪۹۵	مقدار احتمال در مدل سلسله مراتبی	حد بالا و پایین در مقدار احتمال مدل سلسله مراتبی ٪۹۵	z	p	اختلاف لوجیت
۱۳۰۱-۱۳۰۵	۱۶/۶	۱۴/۶-۱۸/۸	۶/۹	۵/۶-۸/۵	۷/۲۶	<۰/۰۰۱	۰/۹۹
۱۳۰۶-۱۳۱۰	۱۵/۲	۱۳/۹-۱۶/۷	۷/۲	۵/۹-۸/۷	۷/۱۰	<۰/۰۰۱	۰/۸۴
۱۳۱۱-۱۳۱۵	۱۴/۷	۱۳/۷-۱۵/۸	۸/۱	۶/۷-۹/۷	۶/۲۱	<۰/۰۰۱	۰/۶۷
۱۳۱۶-۱۳۲۰	۱۴/۵	۱۳/۶-۱۵/۴	۹/۳	۷/۸-۱۱/۱	۴/۷۵	<۰/۰۰۱	۰/۵۰
۱۳۲۱-۱۳۲۵	۱۲/۸	۱۲/۱-۱۳/۷	۹/۷	۸/۱-۱۱/۵	۳/۰۵	۰/۰۰۲	۰/۳۲
۱۳۲۶-۱۳۳۰	۱۲/۰	۱۱/۳-۱۲/۷	۱۰/۷	۹/۰-۱۲/۶	۱/۲۹	۰/۱۹۹	۰/۱۳
۱۳۳۱-۱۳۳۵	۱۰/۰	۹/۵-۱۰/۶	۱۰/۶	۸/۹-۱۲/۵	−۰/۵۷	۰/۵۶۹	۰−/۰۶
۱۳۳۶-۱۳۴۰	۸/۰	۷/۵-۸/۵	۱۰/۰	۸/۴-۱۱/۸	−۲/۴۴	۰/۰۱۵	۰−/۲۵
۱۳۴۱-۱۳۴۵	۶/۲	۵/۸-۶/۶	۹/۳	۷/۸-۱۱/۱	−۴/۲۷	<۰/۰۰۱	۰−/۴۵
۱۳۴۶-۱۳۵۰	۵/۲	۴/۸-۵/۶	۹/۴	۷/۹-۱۱/۲	−۶/۰۶	<۰/۰۰۱	۰−/۶۴
۱۳۵۱-۱۳۵۵	۴/۱	۳/۸-۴/۵	۹/۰	۷/۵-۱۰/۷	−۷/۷۴	<۰/۰۰۱	۰−/۸۴
۱۳۵۶-۱۳۶۰	۳/۲	۳/۰-۳/۵	۸/۶	۷/۲-۱۰/۳	−۹/۳۳	<۰/۰۰۱	۱−/۰۴
۱۳۶۱-۱۳۶۵	۲/۳	۲/۱-۲/۶	۷/۶	۶/۳-۹/۲	−۱۰/۶۵	<۰/۰۰۱	۱−/۲۵
۱۳۶۶-۱۳۷۰	۲/۲	۱/۹-۲/۵	۸/۶	۷/۰-۱۰/۴	−۱۱/۳۰	<۰/۰۰۱	۱−/۴۴
۱۳۷۱-۱۳۷۵	۱/۸	۱/۵-۲/۲	۸/۷	۶/۹-۱۰/۸	−۱۰/۲۷	<۰/۰۰۱	۱−/۶۴
۱۳۷۶-۱۳۸۰	۰/۸	۰/۴-۱/۳	۷/۲	۵/۴-۹/۴	−۷/۶۴	<۰/۰۰۱	۲−/۳۲



شکل ۴. نمودار احتمال پیش‌بینی‌شده سرپرستی خانوار زنان بر حسب کوهورت تولد در دو مدل (با فاصله اطمینان ۹۵ درصد)

Figure 4. Predicted probability of female household headship by birth cohort in the two models (with 95% confidence intervals)

دو منحنی در کوهورت‌های متولد ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۵ از یکدیگر عبور می‌کنند و تنها در همین کوهورت‌ها تفاوت معناداری ندارند (جدول ۵). در کوهورت‌های قدیمی‌تر، برآوردگر ذاتی احتمال بیشتری پیش‌بینی می‌کند و در کوهورت‌های جوان‌تر، احتمال کمتری. اختلاف دو مدل بر مقیاس لوجیت در اینجا نیز تقریباً خطی است. همانطور که برای دوره نیز بیان شد، اختلاف لوجیت نشان می‌دهد که دو مدل تا چه مقدار در خصوص برآورد احتمال در آن ردیف با یکدیگر همسو و هم‌نظر هستند.

بر اساس جدول (۶)، هر سه معیار AIC، BIC و انحراف برای مدل برآوردگر ذاتی کمتر است. این نشان می‌دهد برآوردگر ذاتی، حتی با جریمه تعداد پارامترهای بیشتر، برازش بهتری با داده داشته است. تفاوت BIC دو مدل (حدود ۱۱ واحد) کمتر از تفاوت AIC (حدود ۶۱ واحد) است، زیرا BIC تعداد پارامترها را با شدت بیشتری جریمه می‌کند. این مقایسه باید با احتیاط تفسیر شود زیرا شمارش پارامترهای مؤثر در مدل‌های دارای اثر تصادفی محل بحث است.

جدول ۶. معیارهای برازش و آزمون مقایسه دو مدل

Table 6. Fit indices and comparison tests of the two models

معیار	برآوردگر ذاتی	مدل سلسله مراتبی
لگاریتم درست‌نمایی	−۳۷۱/۶۳	−۴۲۱/۰۷
تعداد پارامترها	۳۶	۱۷
انحراف (Deviance)	۱۲۰/۶۱	۲۱۹/۴۹
AIC	۸۱۵/۲۶	۸۷۶/۱۵
BIC	۹۱۰/۴۶	۹۲۱/۱۰
آزمون وونگ	z = ۱/۰۵ ،p = ۰/۲۹	

. و انحراف نشان‌دهنده برازش بهتر است BIC، AIC مقادیر کوچک‌تر

آزمون وونگ که دقت پیش‌بینی دو مدل را در سطح سلول‌ها مستقیماً مقایسه می‌کند، تفاوت معناداری میان دو مدل نشان نداد. به‌بیان‌دیگر، هر دو مدل نسبت سرپرستی مشاهده شده در سلول‌های سن-دوره-کوهورت را با دقت تقریباً یکسانی بازتولید می‌کنند. در کنار نتایج جداول ۳ و ۴ و ۵، این یافته نشان می‌دهد که تفاوت دو مدل در روندهای دوره‌ای و کوهورتی از تفاوت در توانایی توضیح داده ناشی نمی‌شود. این تفاوت از فرض‌های متفاوت دو مدل برای حل مسئله شناسایی، یعنی نحوه تقسیم روند خطی میان سن، دوره و کوهورت ناشی می‌شود.

نتایج تحلیل حساسیت در جدول ۷ آمده است. در هر سه سناریو، برآوردگر ذاتی مقادیر AIC و BIC کمتری داشت و آزمون وونگ تفاوت معناداری میان دقت پیش‌بینی دو مدل نشان نداد (p بین ۰/۲۷ و ۰/۵۳). بنابراین یافته باید گفت دقت پیش‌بینی یکسان دو مدل به تصمیم‌های مربوط به آماده‌سازی داده، یعنی حذف یا ادغام کوهورت‌ها و تغییر گروه‌بندی سنی وابسته نیست. اما برآوردهای دوره و کوهورت دو مدل به این تصمیم‌ها حساسیت متفاوتی نشان دادند. پیش‌بینی‌های مدل سلسله مراتبی در همه سناریوها نسبتاً پایدار ماند. برای نمونه، احتمال سرپرستی در سال ۱۴۰۰ در چهار تحلیل بین ۳/۸ و ۳/۱۰ درصد بود. پایین‌تر بودن سطح پیش‌بینی‌های این مدل در سناریوی ۲ ناشی از تغییر تعریف سن متوسط پس از حذف سالمندترین گروه سنی است و الگوی روند را تغییر نمی‌دهد. در مقابل، برآوردگر ذاتی حساسیت زیادی نشان داد. با حذف کوهورت‌های ناقص جوان (سناریوی ۱)، پیش‌بینی آن برای سال ۱۴۰۰ از ۳/۱۲ به ۹/۱۶ درصد افزایش یافت. با ادغام کوهورت‌های قدیمی (سناریوی ۳)، شیب کلی روند دوره‌ای و کوهورتی برآوردگر ذاتی معکوس شد، احتمال سرپرستی در دوره‌ها، به جای افزایش از ۷/۴ درصد در ۱۳۶۵ به ۳/۱۲ درصد در ۱۴۰۰، از ۴/۱۶ درصد در ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۵ کاهش یافت و پس از آن در حدود ۸ درصد ثابت ماند. روند کوهورتی نیز از کاهشی به افزایشی تغییر کرد. در این سناریو هیچ یک از تفاوت‌های دو مدل در دوره‌ها و کوهورت‌ها معنادار نبود، زیرا ادغام کوهورت‌ها خود یک قید شناسایی است و شناسایی مدل تنها به چند سلول کم‌جمعیت متکی است. درنتیجه برآوردها با عدم قطعیت زیادی همراه‌اند. این یافته نشان می‌دهد که اقدامی به‌ظاهر کم‌اثر و رایج در کار با داده، یعنی ادغام یا حذف چند کوهورت کم‌جمعیت، می‌تواند شیب روندهای برآوردشده با برآوردگر ذاتی را معکوس کند. این یافته را می‌توان شاهدی تجربی از داده‌های ایران برای نشان دادن حساسیت برآوردگر ذاتی به شیوه کدگذاری است (Luo, 2013; Luo et al, 2016). همچنین این یافته ترجیح حذف به جای ادغام را در تحلیل اصلی این مطالعه نیز تأیید می‌کند.

جدول ۷. نتایج تحلیل حساسیت با سه سناریو مختلف

Table 7. Results of the sensitivity analysis under three scenarios

	تحلیل اصلی	سناریو ۱ حذف کوهورت‌های جوان	سناریو ۲ حذف سن ۸۹-۸۵	سناریو ۳ ادغام کوهورت‌های قدیمی
تعداد سلول	۱۰۴	۹۹	۱۰۱	۱۱۷
AIC (IE | HAPC)	۸۱۵/۳ ۸۷۶/۱ |	۷۸۲/۹ | ۸۳۹/۲	۷۹۲/۴ | ۸۵۰/۹	۸۶۲/۸ | ۹۲۸/۳
BIC (IE | HAPC)	۹۱۰/۵ ۹۲۱/۱ |	۸۷۱/۱ | ۸۸۳/۴	۸۸۳/۹ | ۸۹۲/۷	۹۶۷/۸ | ۹۷۵/۲
آزمون وونگ: z (p)	۱/۰۵ (۰/۲۹)	۰/۶۳ (۰/۵۳)	۱/۰۷ (۰/۲۹)	۱/۱۰ (۰/۲۷)
احتمال در ۱۳۶۵ (IE | HAPC)	٪۴/۷ | ٪۱۱/۴	٪۴/۸ | ٪۱۱/۴	٪۴/۷ | ٪۹/۷	٪۱۶/۴ | ٪۱۰/۷
احتمال در ۱۴۰۰ (IE | HAPC)	٪۱۲/۳ | ٪۹/۸	٪۱۶/۹ | ٪۱۰/۳	٪۱۱/۰ ٪۸/۳ |	٪۸/۰ | ٪۹/۷

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل سن-دوره-کوهورت با تفکیک اثرات زیستی، تاریخی و کوهورتی از یکدیگر، امکان تبیین دقیق‌تر تحولات جمعیت‌شناختی را فراهم می‌کند. تمایزی که پیامدهای تبیینی و سیاست‌گذاری متفاوتی به‌همراه دارد. هدف این مطالعه مقایسه دو رویکرد پرکاربرد در تحلیل سن-دوره-کوهورت، یعنی برآوردگر ذاتی و مدل سلسله مراتبی بر یک داده واقعی با ساختار نامتوازن بود که طی آن روند سرپرستی خانوار زنان در ایران طی سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۴۰۰ موردبررسی قرار گرفت.

نتایج نشان داد دو مدل در اثر سن هم‌سو بودند هرچند شیب افزایش در مدل سلسله مراتبی تندتر بود. در هر دو مدل احتمال سرپرستی خانوار با افزایش سن به‌طورپیوسته افزایش یافت و در سالمندی تثبیت شد. این الگو با سازوکارهای شناخته شده‌ی چرخه زندگی خانواده هم‌خوان است. دو مدل در دقت بازتولید داده‌ها تفاوت معناداری نداشتند. آزمون وونگ نشان داد که هر دو مدل نسبت سرپرستی مشاهده شده در سلول‌های سن-دوره-کوهورت را با دقت تقریباً یکسانی بازتولید می‌کنند (p=۰/۲۹). معیارهای AIC و BIC به نفع برآوردگر ذاتی بود. اما باتوجه‌به اینکه شمارش پارامترهای مدل‌های دارای اثر تصادفی محل بحث است، این برتری را نمی‌توان قطعی دانست. دو مدل در شکل منحنی‌های سن ودوره تقریباً همسو بودند اما در مؤلفه کوهورت این هم‌سویی حداقل در کوهورت‌های قدیمی‌تر کمتر مشاهده شد. در مؤلفه سن هر دو مدل، احتمال سرپرستی با افزایش سن به‌طورپیوسته افزایش یافت. این الگو با سازوکارهای شناخته‌شده چرخه زندگی خانواده هم‌خوان است. با افزایش سن، احتمال بیوگی و زندگی مستقل زنان پس از فوت همسر افزایش می‌یابد. در مؤلفه‌ی دوره نیز هر دو مدل روند تقریباً یکسان اما با شیب متفاوتی از خود نشان دادند. کاهش احتمال در دوره‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵و سپس افزایش احتمال سرپرستی خانوار در دوره‌های ۱۳۷۵ به بعد دو روندی است که هر دو مدل آن را نشان داده‌اند اما با شیبی متفاوت. در مؤلفه‌ی کوهورت اما دو مدل رفتار کاملا متضادی نسبت به کوهورت‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۳۳ از خود نشان می‌دهند به‌طوری‌که مدل برآوردگر ذاتی کاهش احتمال سرپرستی خانوار و مدل سلسله مراتبی، افزایش احتمال سرپرستی خانوار را نشان می‌دهند. اما از ۱۳۳۳ به بعد هر دو روندی تقریباً یکسان ولی با شیب متفاوت را نشان می‌دهند.

بر اساس رفتار دو مدل در هنگام تست سناریوهای مختلف می‌توان این نتیجه را گرفت که اگر هدف بازتولید یا توصیف داده باشد هر دو مدل عملکرد یکسانی دارند و انتخاب میان آن‌ها تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اگر هدف تفکیک اثرات سن، دوره و کوهورت باشد، یافته‌های این مطالعه استفاده از مدل سلسله مراتبی به‌عنوان مدل اصلی را توجیه می‌کند هرچند معیارهای AIC و BIC مدل برآوردگر ذاتی را توانمندتر نشان داد اما باید دانست آنچه در تحلیل سن-دوره-کوهورت اهمیت اصلی را دارد نخست مفروضاتی است که بر اساس آن مسئله هم خطی کنترل می‌شود و سپس آرایش و کدگذاری داده‌ها که تأثیر اساسی بر نتایج تحلیل دارد. داده‌های پیمایشی و سرشماری ایران معمولاً همین ویژگی‌های داده حاضر را دارند. یعنی تعداد محدود دوره‌ها، کوهورت‌های ناقص در دو سر بازه و گروه‌های سالمند کم‌جمعیت. در چنین داده‌هایی حساسیت برآوردگر ذاتی به تصمیم‌های کدگذاری می‌تواند نتایج را به‌طور جدی دگرگون کند. همان‌طورکه در این مطالعه دیده شد ادغام چند کوهورت کم‌جمعیت در سناریوهای مختلف مقادیر به دست آمده را تغییر داد و جهت روند در سناریو سوم هم تغییر کرد. در مقابل مدل سلسله مراتبی پایدارتر بود. افزون‌براین، شیب تند اثر سن در این مدل با شواهد نظری درباره نقش بیوگی در سرپرستی خانوار زنان ایرانی سازگارتر است. بااین‌حال این توصیه یک قید مهم دارد و آن اینکه پایداری مدل سلسله مراتبی به معنای کنترل صددرصدی مسئله هم خطی نیست. این مدل به‌طور نظام‌مند روندهای خطی را به سن منتقل می‌کند (Bell & Jones, 2018) و ممکن است اثرات واقعی دوره یا کوهورت را کم برآورد کند.

سه یافته در هر دو مدل و در تحلیل حساسیت، مشترک بود. نخست، سرپرستی خانوار زنان در ایران پدیده‌ای عمیقاً وابسته به چرخه زندگی است. در هر دو مدل، احتمال سرپرستی در دهه‌های پایانی عمر چندین برابر سنین جوانی است. این الگو با سازوکارهای جمعیت‌شناختی شناخته شده سازگار است. اختلاف سنی زوجین که بر اساس آن مردان عمدتاً در سنین بالاتر از زنان قراردارند همراه با امید زندگی بالاتر زنان، باعث می‌شود بخش بزرگی از زنان سال‌های پایانی عمر را پس از فوت همسر سپری کنند. احتمال سرپرستی در سنین بالا بسیار بیشتر است که با وضعیت بیوگی بیشتر سازگار است. نتیجه مهم این یافته آن است که با سالخوردگی جمعیت ایران، حتی بدون هیچ تغییری در رفتارهای خانوادگی، تعداد خانوارهای زن سرپرست افزایش خواهد یافت. پیامد سیاستی هم این است که حمایت از این خانوارها بیش از هر چیز با سیاست‌های سالمندی و تأمین اجتماعی زنان سالمند پیوند دارد.

دوم، روند سرپرستی خانوار زنان در دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ کاهشی و پس از آن افزایشی بوده است. این نقطه بازگشت در هر دو مدل حدود سال ۱۳۷۵ دیده شد. کاهش اولیه ممکن است با کاهش تدریجی پیامدهای مستقیم جنگ تحمیلی و ازدواج مجدد بخشی از زنان بیوه مرتبط باشد. افزایش پس از آن نیز با تحولاتی مانند افزایش طلاق، افزایش زنان هرگز ازدواج نکرده و گسترش زندگی مستقل زنان هم‌زمان است. بااین‌حال ازآنجاکه مدل‌ها شامل این متغیرها نبودند، این تبیین‌ها فرضیه‌هایی برای پژوهش‌های آینده‌اند، نه نتیجه این مطالعه. همچنین افزایش تند نسبت خام زنان سرپرست میان ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵ (شکل ۲) می‌تواند تا حدی متأثر از تغییرات احتمالی به‌طورمثال در شیوه سنجش سرپرستی یا تغییر در ترکیب سنی نمونه بین موج‌ها در طرح هزینه و درآمد باشد. سوم، آنچه از این داده‌ها قابل‌تعیین نیست، پاسخ به این پرسش است که افزایش سرپرستی زنان در دهه‌های اخیر بیشتر «اثر دوره» است یا «اثر کوهورت». بر اساس

برآوردگر ذاتی، این افزایش عمدتاً در قالب روند دوره‌ای ظاهر می‌شود. بر اساس مدل سلسله مراتبی، در قالب اثر سن و سالخوردگی. هر دو روایت با داده‌ها به یک اندازه سازگارند و انتخاب میان آن‌ها نیازمند استدلال نظری یا داده‌های بیرونی است، نه آزمون آماری.

محدودیت‌های پژوهش: این مطالعه با چند محدودیت همراه است که باید در تعمیم یافته‌ها درنظرگرفته شود. وزن در داده‌های هزینه و درآمد خانوار بر مبنای واحد خانوار گزارش شده است نه مبنای فردی. به‌همین‌دلیل ازآنجاکه واحد تحلیل در این مطالعه فرد می‌باشد، این مطالعه بدون وزن به بررسی‌های خود ادامه داده است. دومین محدودیت ما کوهورت‌های ناقص هستند. کوهورت‌های قدیمی‌تر از زنان در سنین سالمندی و کوهورت‌های جوان‌تر در سنین پایین مشاهده شده‌اند. اگرچه کوهورت‌های بسیار کم‌اطلاعات حذف و حساسیت نتایج به کوهورت‌های ناقص بررسی شد، برآورد اثر کوهورت در دو سر بازه را با قطعیت کمتری همراه می‌کند. سومین محدودیت نبود متغیرهای کنترل است. هدف این مطالعه مقایسه روش‌شناختی بود و مدل‌ها تنها شامل سن، دوره و کوهورت بودند. عواملی مانند وضع زناشویی، تحصیلات، اشتغال و محل سکونت که می‌توانند بخشی از اثرات دوره و کوهورت را تبیین کنند وارد مدل نشدند.

مطالعات آینده می‌توانند (الف) با افزودن متغیرهای تبیینی مانند وضع زناشویی و تحصیلات، سازوکارهای پشت اثرات دوره و کوهورت را بررسی کنند (ب) روش‌های دیگر مانند رویکرد مرزگذاری (Fosse & Winship, 2019b) یا مدل‌های بیزی را برای مقایسه به‌کارگیرند (ج) با استفاده از داده‌های سرشماری که پوشش بیشتری از کوهورت‌ها دارند، پایداری این یافته‌ها را بیازمایند.

منابع

احمدنیا، شیرین و قالیباف کامل، آتنا (۱۳۹۶). زنان سرپرست خانوار در تهران: مطالعه کیفی تجربیات، چالش‌ها و ظرفیت‌های آنها. *رفاه اجتماعی*، ۱۷(۶۵): ۱۰۳-۱۳۶.
http://refahj.uswr.ac.ir/article-1-2982-en.html

ترابی، فاطمه (۱۳۸۹). نقش ناهمگونی مشاهده‌نشده در تحلیل‌های پیشینه واقعه: کاربرد در تحلیل رفتار باروری زنان در ایران. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۵(۱۰): ۶-۳۲.
https://www.jpaiassoc.ir/article_722519.html

دراهکی، احمد و نوبخت، رضا (۱۴۰۰). بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی زنان سرپرست خانوار ایرانی: یک آنالیز ثانویه. *پایش*، ۲۰(۴): ۴۲۷-۴۳۷.
https://doi.org/10.52547/payesh.20.4.427

رحیمی، علی و رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی (۱۳۹۸). تحولات و چالش‌های ساختاری و کارکردی نهاد خانواده در ایران: یک مرور نظام‌مند. *فصلنامه علمی جمعیت*، ۲۶(۱۰۹): ۵۵-۹۰.
https://www.population- journal.ir/article_230311.html

صادقی، رسول (۱۳۹۵). تحلیل بسترهای اجتماعی-فرهنگی کاهش باروری در ایران. *راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ۵(۳): ۲۱۷-۲۴۶.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22517081.1395.5.3.9.8

مدیری، فاطمه و بگی، میلاد (۱۴۰۴). ازدواج در ایران: روند، سیاست‌ها و الزامات سیاستی. *فصلنامه علمی جمعیت*، ۳۰(۱۲۴): ۵۱-۸۷.
https://www.population-journal.ir/article_235834.html

معیدفر، سعید و حمیدی، نفیسه (۱۳۸۷). زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی. *نامه علوم اجتماعی*، ۱۵(۲).
https://jnoe.ut.ac.ir/article_26986.html

Akaike, H. (1974). A new look at the statistical model identification. *IEEE Transactions on Automatic Control,* 19(6): 716–723. https://doi.org/10.1109/TAC.1974.1100705

Bell, A., & Jones, K. (2018). The hierarchical age–period–cohort model: why does it find the results that it finds? *Quality & Quantity,* 52(2): 783–799. https://doi.org/10.1007/s11135-017-0488-5

Deaton, A. (2018). The analysis of household surveys: a microeconometric approach to development policy (reissue ed., with a new preface). World Bank. https://documents1.worldbank.org/curated/en/593871468777303124/pdf/17140-PUB-revised-PUBLIC-9781464813313-Updated.pdf

Fienberg, S.E., & Mason, W.M. (1979). Identification and estimation of age-period-cohort models in the analysis of discrete archival data. *Sociological Methodology,* 10: 1–67. https://doi.org/10.2307/270764

Fosse, E., & Winship, C. (2019a). Analyzing age-period-cohort data: a review and critique. *Annual Review of Sociology,* 45: 467–492. https://doi.org/10.1146/annurev-soc-073018-022616

Fosse, E., & Winship, C. (2019b). Bounding analyses of age-period-cohort effects. *Demography,* 56(5): 1975–2004. https://doi.org/10.1007/s13524-019-00801-6

Fu, W.J. (2000). Ridge estimator in singular design with application to age-period-cohort analysis of disease rates. *Communications in Statistics – Theory and Methods,* 29(2): 263–278. https://doi.org/10.1080/03610920008832483

Luo, L. (2013). Assessing validity and application scope of the intrinsic estimator approach to the age-period-cohort problem. *Demography,* 50(6): 1945–1967. https://doi.org/10.1007/s13524-013-0243-z

Luo, L., Hodges, J., Winship, C., Powers, D. (2016). The sensitivity of the intrinsic estimator to coding schemes. *American Journal of Sociology,* 122(3): 930–961. https://doi.org/10.1086/689830

Mason, K.O., Mason, W.M., Winsborough, H.H., Poole, W.K. (1973). Some methodological issues in cohort analysis of archival data. *American Sociological Review,* 38(2): 242–258. https://doi.org/10.2307/2094398

Matsumoto, Y. (2023). Systematic simulation of age-period-cohort analysis: demonstrating bias of bayesian regularization. https://doi.org/10.48550/arXiv.2310.07124

McCullagh, P., & Nelder, J.A. (1989). Generalized linear models (2nd ed.). Chapman and Hall. https://books.google.com/books?id=h9kFH2_FfBkC&printsec=frontcover#v=onepage&q&f=false

O'Brien, R. (2014). Age-period-cohort models: approaches and analyses with aggregate data. Chapman and Hall/CRC. https://doi.org/10.1201/b17286

Paciorek, A.D. (2016). The long and the short of household formation. *Real Estate Economics,* 44(1): 7–40. https://doi.org/10.1111/1540-6229.12085

Sakaguchi, N., & Nakamura, T. (2019). Age-period-cohort (apc) model as the mixed effects model: comparison of the hierarchical apc model and the bayesian apc model. *Sociological Theory and Methods,* 34(1): 3–17.

Schwarz, G. (1978). Estimating the dimension of a model. *The Annals of Statistics,* 6: 461-464. https://doi.org/10.1214/aos/1176344136

Vuong, Q.H. (1989). Likelihood ratio tests for model selection and non-nested hypotheses. *Econometrica,* 57(2): 307–333. https://doi.org/10.2307/1912557

Yang, Y., & Land, K.C. (2006). A mixed models approach to the age-period-cohort analysis of repeated cross-section surveys, with an application to data on trends in verbal test scores. *Sociological Methodology,* 36(1): 75–97. https://doi.org/10.1111/j.1467-9531.2006.00175.x

Yang, Y., & Land, K.C. (2013). Age-period-cohort analysis: new models, methods, and empirical applications. Chapman and Hall/CRC. https://doi.org/10.1201/b13902

Yang, Y., Fu, W.J., Land, K.C. (2004). A methodological comparison of age-period-cohort models: the intrinsic estimator and conventional generalized linear models. *Sociological Methodology,* 34(1): 75–110. https://doi.org/10.1111/j.0081-1750.2004.00148.x

Iranian Population Studies Journal

https://jips.nipr.ac.ir/?lang=en

Research Article

The Pattern of Gender Divergence in the Cognitive Categories of Singlehood Orientation among Iranian Youth: Intra-Category Bipolarization

Seyyed Esmail Alavi*

Ph.D. in Psychology, Population Studies Working Group, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran.

ARTICLE INFO

Received: 07 August 2026
Revised: 18 October 2026
Accepted: 19 October 2026
Published: 22 October 2026

Keywords:
Documentary analysis,
Gender divergence,
Gender self-construal,
Intra-category bipolarization,
Iranian youth,
Singlehood orientation.

ABSTRACT

Demographic studies document gender differences in singlehood at the aggregate level, but systematic evidence on whether the cognitive categories of singlehood orientation diverge by gender is scarce. This study quantified gender divergence across these categories and identified the level at which it emerges, in a documentary corpus on singlehood orientation among Iranian youth. A qualitative documentary-analysis method was used; open and axial coding techniques from grounded theory were applied solely to classify the data, and the categorical structure was quantitized. From 245 documents published between 1385 and 1405 Solar Hijri, 58 sources were selected through Scott's four criteria and theoretical sampling and coded line by line: 803 open codes organized into 52 subcategories and 10 categories, each gender-labeled. A relative divergence index against the corpus baseline was computed for eight gender-bearing categories and 23 subcategories with over five gendered codes. Only one category, egalitarian attitudes toward gender roles, showed pronounced female-oriented divergence prominent feminine divergence. Yet six of eight categories were bidirectional, and the strongest feminine subcategory and one of the two most strongly male-oriented subcategories occurred within the same category, which appeared balanced at the aggregate level. These findings suggest a pattern of intra-category bipolarization: both sexes largely reach the same categories through different pathways of meaning.

Introduction

Singlehood among Iranian youth has become a central concern of population studies, yet gender difference is usually measured at the level of outcome: the proportion of women and men who are single at each age. Such indicators cannot show whether the pathway to singlehood also differs by gender. A national survey of 6,184 never-married youth found that determinants of attitudes toward singlehood differ by sex (Abdoli et al., 2025). If determinants are gendered, cognitive content may be too, but which categories differ, and to what extent? Because a category's ratio is a weighted average of its subunits' ratios, averaging can mask opposed tendencies. Here, “youth” refers to individuals aged 18–35; “singlehood orientation” denotes beliefs and attitudes favoring singlehood, not the objective state of being single; and the data concern attitudes, not behavior.

Methodology and Data

The study followed an interpretive, qualitative, documentary method within a mixed design with a predominantly qualitative component. Open and axial coding techniques from grounded theory (Corbin & Strauss, 2015) served only for classification; no core category or paradigm model was constructed. From 245 documents published between 1385 and 1405 S, appraised with Scott's (1990) four criteria, theoretical sampling yielded 58 sources (50 papers, three books, three dissertations, two national surveys). The coding unit was a cognitive or belief-based proposition. Analysis produced 803 codes, 52 subcategories and 10 categories; coding was validated with the supervisor and advisor, and the structure by ten experts (content validity index threshold 0.79; two subcategories fell below it and were removed). Gender labels followed each source's explicit attribution to a female or male sample: 298 feminine and 169 masculine codes; the rest were shared. Categories with mostly shared codes were excluded from gender analysis, as were subcategories with five or fewer gendered codes. The relative divergence index divides a unit's female-to-male ratio by the corpus baseline (298/169 =

*Corresponding author: Seyyed Esmail Alavi. Ph.D. in Psychology, Population Studies Working Group, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran.
E-mail address: *alavi@iki.ac.ir*
E-ISSN: 2717-3208 / © National Institute for Population Research, Iran. This is an open access article under the CC BY 4.0 License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).
Cite this article:
Alavi, S.E (2026). The pattern of gender divergence in the cognitive categories of singlehood orientation among Iranian youth: intra-category bipolarization. *Iranian Population Studies Journal,* 10(2): 217-231. https://doi.org/10.22034/jips.2026.595988.1373

1.763), with 0.5 to both cells for subcategories-level calculations (Haldane, 1956); it is a descriptive device grounded in quantitizing (Sandelowski et al., 2009). The classification thresholds were defined as follows: 0.80-1.25 near baseline; 2.00 or above, or 0.50 or below, prominent. Sensitivity analyses varied the correction constant, baseline, threshold band and code base, and uncertainty was estimated by cluster bootstrap over sources (Field & Welsh, 2007).

Theoretical Framework

Cross and Madson's (1997) self-construal framework suggests that women's identity is more relationally constituted, whereas men's is more competence-oriented. Applied to the present study, this framework suggests that both sexes may reach the same categories through different meanings. Structural-economic (Oppenheimer, 1988), ideational (Lesthaeghe, 2010), gender-revolution (Goldscheider et al., 2015) and uncertainty-based (Blossfeld et al., 2005) accounts are treated as complementary, since they explain conditions rather than meanings. Because aggregate ratio is a weighted average of subunit ratios, a near-baseline aggregate may conceal opposed subunits, a logic related to Simpson's (1951) paradox.

Findings

At the category level only egalitarian attitudes toward gender roles showed pronounced female-oriented divergence (index 3.67; 48 feminine against 7 masculine codes). Subcategory analysis revealed more. Among subcategories containing both sexes, the strongest feminine divergence, priority of educational and occupational growth (39 against 3 codes; index 6.40), lay within a category whose overall index was 0.84; that category also contained concern over financial barriers (0.16), one of the two most masculine-leaning subcategories, so its internal range spanned about fortyfold. Six of eight categories were bidirectional under the defined rule, a pattern termed intra-category bipolarization; three of them remained so in every sensitivity analysis. Subcategory rankings were nearly unchanged when the correction constant or baseline varied (Spearman 0.999). Source-level cluster-bootstrap confidence intervals excluded 1 for the key indices, except for the aggregate index of the balanced category. Source-level cluster-bootstrap confidence intervals excluded one for the key indices, except for the aggregate index of balanced category. The two opposed subcategories were supported by 25 and 17 distinct sources.

Discussion and Conclusion

Gender divergence is visible in this corpus mainly at the subcategory level: one category is distinctively feminine-oriented, whereas six of eight are bidirectional. Three interpretive patterns, formulated after the analysis and not tested here, are offered as hypotheses: different grammars of freedom, breadwinning versus opportunity cost, and selectiveness versus commitment avoidance. They suggest that the same category may be approached through different meanings, consistent with the self-construal framework and the gender-specific determinants reported in the survey, although these data cannot establish causation. Reporting each category's internal range beside its aggregate index is advisable. Policy implications are framed as hypotheses for field testing. Limitations include sex labels taken from sources rather than respondents and codes treated as independent units.

Conflict of Interest

The author has no conflict of interest in conducting and writing this research.

Acknowledgements

The author would like to thank the ten experts who participated in the process of assessing the content validity of the categorical structure, the supervisor and the advisor who collaborated in validating the coding, and the respected referees of the journal. This research has not received financial support from any institution or organization.

دوفصلنامه مطالعات جمعیتی
https://jips.nipr.ac.ir/?lang=fa

مقاله پژوهشی

الگوی واگرایی جنسیتی در مقوله‌های شناختی تجردگرایی جوانان ایرانی: دوقطبی سازی درون مقوله‌ای

سیداسماعیل علوی*

دکتری روان‌شناسی، کارگروه مطالعات جمعیتی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم، ایران.

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۱۶
اصلاح: ۱۴۰۵/۰۷/۲۶
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۲۷
انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۳۰

کلیدواژه‌ها:
تحلیل اسنادی،
واگرایی جنسیتی،
خودپنداره جنسیتی،
دوقطبی‌سازی درون‌مقوله‌ای،
جوانان ایرانی،
تجردگرایی.

چکیده

مطالعات جمعیت‌شناختی تفاوت جنسیتی در تجرد را در سطح شاخص‌های کلان مستند کرده‌اند، اما شواهد نظام‌مندی درباره واگرایی جنسیتی مقوله‌های شناختی تجردگرایی در دست نیست. هدف پژوهش حاضر، سنجش کمّی این واگرایی و تعیین سطح بروز آن در پیکره‌ای اسنادی درباره تجردگرایی جوانان ایرانی بود. پژوهش با روش کیفی تحلیل اسنادی اجرا شد و فنون کدگذاری باز و محوری نظریه داده‌بنیاد را صرفاً برای طبقه‌بندی داده به‌کار گرفت؛ ساختار مقوله‌ای حاصل ازطریقِ کمّی‌سازی سنجیده شد. ازمیان ۲۴۵ سند منتشر شده در بازه زمانی ۱۳۸۵ تا ۱۴۰۵، پس از ارزیابی با چهار معیار اسکات و نمونه‌گیری نظری، ۵۸ منبع برگزیده و خط‌به‌خط کدگذاری شد؛ ۸۰۳ کد باز در ۵۲ زیر مقوله و ۱۰ مقوله سازمان یافت و هر کد برچسب جنسیتی گرفت. شاخص واگرایی نسبی برای هشت مقوله جنسیتی و ۲۳ زیرمقوله دارای بیش از پنج کد جنسیتی‌شده محاسبه شد. تنها مقوله نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی واگرایی دخترانه چشمگیری داشت؛ اما شش مقوله از هشت مقوله دوجهته بودند و قوی‌ترین زیرمقوله دخترانه و یکی از پسرانه‌ترین زیرمقوله‌ها هر دو ذیل مقوله‌ای متعادل در سطح تجمیع قرار داشتند. این یافته‌ها الگوی دوقطبی‌سازی درون‌مقوله‌ای را نشان می‌دهند؛ به این معنا که دو جنس عمدتاً به مقوله‌های یکسانی می‌رسند اما از مسیرهای معنایی متفاوتی برای تفسیر آن‌ها استفاده می‌کنند.

مقدمه

افزایش تجرد جوانان در ایران، در سه دهه گذشته، از موضوعی حاشیه‌ای به یکی از مسائل کانونی مطالعات جمعیتی و خانواده بدل شده است. در کنار انبوه پژوهش‌هایی که ابعاد آماری این پدیده را سنجیده‌اند، یک ویژگی ساختاری آن یعنی تفاوت جنسیتی، کمتر مورد کاوش نظام‌مند قرار گرفته است.

شواهد جمعیت‌شناختی نشان می‌دهد که این تفاوت در داده‌های جمعیتی مشاهده می‌شود و در طول زمان تداوم داشته است. نسبت تجرد مردان و زنان در گروه‌های سنی مختلف طی شش دهه گذشته الگویی یکنواخت نداشته و در برخی گروه‌های سنی، پس از دوره‌ای همگرایی، دوباره واگرا شده است؛ همچنین سن ازدواج، طول دوره تجرد و شاخص تجرد قطعی، در دو جنس مسیرهای متفاوتی پیموده‌اند (ناجی اصفهانی و نیلی احمدآبادی، ۱۳۹۴؛ رحیمی و همکاران، ۱۳۹۴؛ تنها و صادقی، ۱۳۹۹). اما این دسته از مطالعات، به اقتضای ماهیت خود، تفاوت را در سطح پیامد می‌سنجند: چند درصد از زنان و چند درصد از مردان در هر سن مجردند. آنچه این شاخص‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند نشان دهند، آن است که آیا مسیر رسیدن به این وضعیت نیز در دو جنس متفاوت است یا نه؟

اهمیت این پرسش، نظری و سیاستی است. اگر دختران و پسران

*نویسنده مسئول: سیداسماعیل علوی. دکتری روان‌شناسی، کارگروه مطالعات جمعیتی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم، ایران.
نشانی ایمیل: alavi@iki.ac.ir

استناد به این مقاله: علوی، سیداسماعیل (۱۴۰۵). الگوی واگرایی جنسیتی در مقوله‌های شناختی تجردگرایی جوانان ایرانی: دوقطبی سازی درون مقوله‌ای. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۱۰(۲): ۲۱۷-۲۳۱.

https://doi.org/10.22034/jips.2026.595988.1373

از یک مسیر واحد و تنها با شدت متفاوت به تجرد برسند، آنگاه یک سیاست واحد، با تنظیم شدت، برای هر دو کارساز خواهد بود. اما اگر دو مسیر متمایز در کار باشد، ممکن است سیاست جنسیت‌خنثی برای یکی از دو گروه کم‌اثر باشد. شواهد اخیر، احتمال دوم را تقویت می‌کنند: عبدلی و همکاران (۱۴۰۴) در پیمایشی ملی با مشارکت ۶۱۸۴ جوان هرگز ازدواج نکرده در سی و یک استان کشور، با اجرای رگرسیون جداگانه برای دو جنس نشان دادند که الگوی تعیین‌کننده‌های نگرش به تجرد در زنان و مردان اساساً متفاوت است؛ در مردان عوامل اقتصادی-اجتماعی و در زنان عوامل فرهنگی و هنجاری نقش تعیین‌کننده دارند. این یافته، پرسش حاضر را از یک احتمال نظری به یک ضرورت پژوهشی بدل می‌کند: اگر تعیین‌کننده‌ها جنسیتی‌اند، پس محتوای شناختی تجردگرایی نیز ممکن است جنسیتی باشد؛ اما در کدام مقوله‌ها، و با چه شدتی؟

مفاهیم و دامنه پژوهش. «جوان» در این پژوهش فردی در بازه سنی ۱۸ تا ۳۵ سال است؛ بازه‌ای که با دوره ورود به بزرگسالی و تصمیم‌گیری درباره ازدواج، و با مرحله «صمیمیت در برابر انزوا» در نظریه رشد روانی-اجتماعی (Erikson, 1968; Larsen & Buss, 2008) هم‌پوشانی دارد و در پژوهش‌های ایرانی نیز به‌کار رفته است (کیان‌پور و همکاران، ۱۴۰۲؛ عبدلی و همکاران، ۱۴۰۴). ازنظرِ جمعیت‌شناختی، موضوع مطالعه جوان مجرد (هرگز ازدواج‌نکرده) ساکن ایران است. «تجرد» وضعیتی عینی و ثبت شدنی است (Mortelmans et al., 2023)، یعنی هرگز ازدواج نکردن در سن معین، حال آنکه «تجردگرایی» میل به تجرد زیستی است که ریشه در باورها، نگرش‌ها و سویه‌های شناختی‌ای دارد که فرد بر پایه آن‌ها ماندن در تجرد یا تعویق ازدواج را ترجیح می‌دهد، توجیه می‌کند یا می‌پذیرد (علوی و همکاران، ۱۴۰۵). این تمایز، تجردگرایی را از «تجرد قطعی» نیز جدا می‌کند که مفهومی پسینی، آماری و ناظر به رفتار است (طالب‌پور و بیرانوند، ۱۴۰۱). بنابراین داده‌های پژوهش حاضر درباره میل و نگرش است، نه رفتار. همچنین در پارادایم پژوهش تفسیری، هدف این پژوهش توصیف الگوی درونی پیکره اسنادی بررسی‌شده است و نه تعمیم آماری.

پرسش دوم، روش‌شناختی است و به سطح تحلیل بازمی‌گردد. تحلیل جنسیتی در پژوهش‌های کیفی، اگر انجام شود، معمولاً در سطح مقوله‌های کلان متوقف می‌ماند. اما هر مقوله کلان، خود از چند زیرمقوله ساخته شده و شاخص جنسیتی آن، عملاً میانگین وزنی زیرمقوله‌های خویش است. میانگین اما می‌تواند دو گرایش متضاد را خنثی کند و تعادلی کاذب بنمایاند. اگر چنین باشد، مقوله‌ای که در سطح تجمیع جنسیت خنثی گزارش می‌شود، ممکن است در واقع دو مسیر جنسیتی کاملاً متضاد را در خود پنهان کرده باشد. آزمون این احتمال، مستلزم اجرای هم‌زمان تحلیل در دو سطح است؛ کاری که تاکنون در ادبیات داخلی این حوزه انجام نشده است.

براین‌اساس، پژوهش حاضر سه پرسش را دنبال می‌کند. نخست، الگوی واگرایی جنسیتی در مقوله‌های شناختی تجردگرایی جوانان ایرانی چگونه است؟ دوم، آیا این الگو در سطح زیرمقوله با سطح مقوله همخوان است یا تفاوت دارد؟ و سوم، تفاوت‌های مشاهده‌شده را با کدام چهارچوب نظری می‌توان تفسیر کرد؟

نوآوری پژوهش در سه محور است: ساخت و به‌کارگیری شاخصی کمّی برای سنجش واگرایی جنسیتی در داده کیفی، اجرای تحلیل هم‌زمان در دو سطح تجمیع، و صورت‌بندی الگویی که آن را «دوقطبی سازی درون مقوله‌ای» می‌نامیم.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش بر سه پایه استوار است: نظریه‌ای درباره منشأ تفاوت جنسیتی، ملاحظه‌ای درباره سطح تحلیل، و مفهومی درباره واحد سنجش. در کنار آن، چند چهارچوب رقیب یا مکمل نیز بررسی می‌شود.

الف. خودپنداره‌های جنسیتی

پایه نخست، تمایز خودپنداره‌های جنسیتی است. کراس و مدسون[1] (۱۹۷۷) بر پایه مروری نظام‌مند بر شواهد روان‌شناسی اجتماعی استدلال کردند که زنان و مردان، در جریان جامعه‌پذیری متفاوت، دو نوع خودپنداره متمایز می‌سازند. زنان بیشتر خود به‌هم‌پیوسته‌ای می‌سازند، یعنی خودپنداره‌ای که در آن روابط نزدیک بخشی از تعریف خود است؛ و مردان بیشتر خود مستقل، یعنی خودپنداره‌ای که در آن تمایز از دیگران و شایستگی فردی، هسته تعریف خود را می‌سازد. نویسندگان تأکید می‌کنند که این تمایز، نه تفاوتی زیستی و جبری بلکه محصول جامعه‌پذیری است و در فرهنگ‌های مختلف شدت متفاوتی دارد.

دلالت این چهارچوب برای موضوع پژوهش حاضر مستقیم است. اگر هویت زنانه در بستر رابطه ساخته می‌شود، آنگاه بازتعریف نقش‌های رابطه‌ای برای دختران تکلیفی هویتی و مرکزی است، حال آنکه برای پسران موضوعی پیرامونی به شمار می‌رود. درنتیجه انتظار می‌رود مقوله نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی، برجسته‌ترین واگرایی جنسیتی را نشان دهد. متقابلاً، اگر هویت مردانه بر محور شایستگی و توانمندی ساخته می‌شود، آنگاه ازدواج برای پسران پیش از هر چیز آزمونی از کفایت اقتصادی است و موانع مالی، مسیر اصلی ورود آنان به تجردگرایی خواهد بود.

[1] Cross & Madson

نکته ظریف‌تر آن است که این چهارچوب پیش‌بینی نمی‌کند دو جنس به مقوله‌های متفاوتی برسند؛ بلکه پیش‌بینی می‌کند به مقوله‌های یکسانی برسند اما از دو مسیر معنایی متفاوت. یعنی ممکن است دختر و پسر هر دو ذیل مقوله فردگرایی کدگذاری شوند، اما فردگرایی برای دختر به معنای رهایی از قید رابطه‌ای و برای پسر به معنای گشودگی به گزینه‌های بیشتر باشد. این پیش‌بینی، فرضیه راهنمای تحلیل زیرمقوله‌ای این پژوهش است، زیرا چنین تفاوتی در سطح تجمیع قابل مشاهده نیست و تنها با تجزیه مقوله به اجزای آن آشکار می‌شود.

مرورهای مربوط به شرق آسیا نیز با این چهارچوب هم‌سو هستند، هرچند خودپنداره را مستقیماً نسنجیده‌اند. ریمو و همکاران[1] (۲۰۱۵) استدلال می‌کنند کاهش و تأخیر ازدواج در شرق آسیا بازتاب تنش میان تغییرات شتابان اجتماعی-اقتصادی، ازجمله گسترش فرصت‌های زنان بیرون از خانواده، و تغییر اندک انتظارات و تعهدات درون خانواده است. پارک[2] (۲۰۲۱) نیز در مقدمه مجموعه‌ای از مطالعات خانواده در این منطقه، نابرابری اقتصادی فزاینده، ناامنی بازارکار و هنجارهای جنسیتی نابرابرانه پایدار، ازجمله هنجار مرد نان‌آور، را از محورهای مشترک آن مطالعات معرفی می‌کند. فرصت‌های بیرونی زنان و فشار اقتصادی بر مردان، دو مسیری هستند که چهارچوب خودپنداره‌ها نیز پیش‌بینی می‌کند.

ب. مسئله سطح تجمیع

پایه دوم، ملاحظه‌ای روش‌شناختی است که ریشه در آمار توصیفی دارد. سیمپسون[3] (۱۹۵۱) نشان داد که رابطه میان دو متغیر در داده تجمیع شده می‌تواند با رابطه همان دو متغیر در زیرگروه‌های تشکیل‌دهنده آن، متفاوت یا حتی معکوس باشد. بلایت[4] (۱۹۷۲) این پدیده را با عنوان پارادوکس سیمپسون صورت‌بندی کرد و نمونه مشهور آن، مطالعه پذیرش تحصیلات تکمیلی در برکلی است: بیکل و همکاران[5] (۱۹۷۵) نشان دادند که نابرابری ظاهری به زیان زنان در سطح کل، در تفکیک بر حسب دانشکده از میان می‌رود.

انتقال این ملاحظه به تحلیل کیفی مقوله‌ای همانندی آماری کامل نیست، بلکه استدلالی ساختاری است که می‌توان آن را دقیق بیان کرد. نسبت مؤنث به مذکر یک مقوله برابر است با میانگین وزنی نسبت‌های زیرمقوله‌های آن، که وزن هر زیرمقوله سهم آن از کدهای مذکر مقوله است. بنابراین نسبت مقوله ناگزیر میان کمینه و بیشینه نسبت زیرمقوله‌ها قرار می‌گیرد، و شاخصی نزدیک به خط پایه می‌تواند نشانه همگنی زیرمقوله‌هاست یا حاصل خنثی‌شدن گرایش‌های متضاد باشد؛ از روی شاخص مقوله، این دو حالت را نمی‌توان از هم بازشناخت. آنچه از پارادوکس سیمپسون به تحلیل کیفی منتقل می‌شود، پس، پنهان ماندن ناهمگنی در تجمیع است و نه وارونگی جهت در معنای دقیق آن؛ نام سیمپسون در این مقاله صرفاً برای اشاره به همین منطق تجمیع به‌کار می‌رود. اگر یک مقوله از دو زیرمقوله ساخته شده باشد که یکی به‌شدت دخترانه و دیگری به‌همان شدت پسرانه است، شاخص کلی آن مقوله در محدوده خنثی قرار می‌گیرد و پژوهشگری که تحلیل را در همان سطح متوقف کند، آن مقوله را جنسیت‌خنثی گزارش خواهد کرد. برهمین‌اساس، این پژوهش تحلیل را هم‌زمان در دو سطح مقوله و زیرمقوله اجرا می‌کند.

ج. سنجش نسبی به‌جای سنجش مطلق

پایه سوم، ملاحظه‌ای درباره واحد سنجش است. در پیکره‌ای که ترکیب کلی آن متوازن نیست، مقایسه ساده تعداد کدهای دو جنس در یک مقوله، خطایی نظام‌مند در بر دارد: هر مقوله‌ای که صرفاً الگوی کلی پیکره را بازتاب دهد نیز به‌غلط جنسیتی ارزیابی می‌شود. راه‌حل، سنجش نسبی است، یعنی مقایسه نسبت جنسیتی هر واحد با نسبت جنسیتی کل پیکره، نه با عدد یک (Agresti, 2013).

منطق این رویه، مشابه منطق نسبت خطر نسبی در مطالعات اپیدمیولوژیک است که در آن، میزان بروز یک پیامد در گروه مواجه شده، نه به‌طور مطلق بلکه در قیاس با میزان بروز آن در گروه مرجع سنجیده می‌شود (Rothman et al., 2008). در پژوهش حاضر نیز، خط پایه پیکره نقش گروه مرجع را ایفا می‌کند.

د. نظریه‌های رقیب و مکمل

چهارچوب خودپنداره‌ها تنها تبیین ممکن نیست و در این پژوهش در کنار سه خانواده نظری رقیب یا مکمل سنجیده می‌شود. نخست، تبیین‌های ساختاری-اقتصادی: اوپنهایمر[6] (۱۹۸۸) ازدواج را فرایندی جست‌وجومحور می‌داند که با ناامنی اقتصادی و شغلی در آستانه بزرگسالی به تأخیر می‌افتد، و بلوسفلد و همکاران[7] (۲۰۰۵) نشان می‌دهند که افزایش نااطمینانی ناشی از جهانی‌شدن بر گذار جوانان به بزرگسالی و تشکیل خانواده اثر می‌گذارد. این دسته، مسیر اقتصادی پسران یعنی موانع مالی را مستقیم توضیح می‌دهد اما درباره تفاوت

[1] Raymo
[2] Park
[3] Simpson
[4] Blyth
[5] Bickel
[6] Oppenheimer
[7] Blossfeld

معنای استقلال نزد دختران و پسران ساکت است. دوم، نظریه گذار جمعیتی دوم: لستاگ[1] (۲۰۱۰) تغییر ارزشی به سمت خودمختاری و خودشکوفایی را عامل تأخیر و کاهش ازدواج می‌داند؛ این چهارچوب با مقوله‌های فردگرایی و استقلال‌خواهی همخوان است، اما جنسیت را متغیر مرکزی در نظر نمی‌گیرد. سوم، چهارچوب انقلاب جنسیتی: گلدشایدر و همکاران[2] (۲۰۱۵) تنش خانوادگی را ناشی از شکاف میان تغییر سریع نقش‌های عمومی زنان و تغییر کندتر نقش‌های خانگی مردان می‌دانند؛ این چهارچوب به مقوله‌های نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی و اولویت رشد تحصیلی-شغلی نزدیک است. در این پژوهش، چهارچوب‌های یادشده مکمل یکدیگر تلقی می‌شوند: نظریه‌های رقیب یا مکمل، شرایط ساختاری و ارزشی را توضیح می‌دهند و چهارچوب خودپنداره‌ها به تبیین معنای ذهنی این شرایط می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

پیش از مرور پیشینه، تصریح یک تمایز مفهومی ضروری است. موضوع تحلیل در این پژوهش، تجردگرایی است، نه تجرد. تجرد وضعیتی عینی و ثبت‌شدنی است، حال آنکه تجردگرایی به سویه‌های شناختی و باوری‌ای اشاره دارد که فرد بر پایه آن‌ها تجرد را ترجیح می‌دهد یا توجیه می‌کند. این تمایز، مرز واحد کدگذاری را تعیین می‌کند و توضیح می‌دهد چرا مقوله‌های این پژوهش همگی مقوله‌هایی اندیشه‌ای و نگرشی‌اند، نه رویدادی یا رفتاری.

مطالعات مرتبط با پرسش این پژوهش را می‌توان در سه دسته جای داد.

دسته نخست: مطالعات کیفی تک‌جنسی. بخش عمده پژوهش‌های کیفی داخلی درباره تجرد، نمونه خود را از آغاز به یک جنس محدود کرده‌اند. حسینی و ایزدی (۱۳۹۵) در مطالعه زنان مجرد بالای سی‌وپنج سال تهران، دوگانگی رضایت از استقلال و رنج تنهایی را برجسته کردند. کلاته ساداتی و همکاران (۱۴۰۲) در بررسی دختران مجرد یزد، مقوله هسته‌ای زنانگی بازمانده را استخراج کردند و فالح مین‌باشی و همکاران (۱۴۰۲) تمایز زنان تنهازیست اختیاری و اجباری را دقیق ساختند. قادرزاده و همکاران (۱۳۹۶) مقوله هسته دسترس‌ناپذیری موقعیت‌ها را در دختران مجرد شهر ایوان استخراج کردند و رمضانی و قلتاش (۱۳۹۵) نشان دادند که تحصیلات تکمیلی هم‌زمان فرصت رشد و مانع ازدواج تلقی می‌شود. در سوی مقابل و به‌مراتب کم‌شمارتر، رشوند سرخکوله (۱۴۰۴) در بررسی پسران مجرد تهران نشان داد که افزایش تجربه معاشرت با جنس مخالف، رابطه ساده و یک سویه‌ای با کاهش تمایل به ازدواج ندارد و این رابطه ازطریق دینداری، اعتماد به جنس مخالف و مصرف رسانه‌های اجتماعی میانجی‌گری می‌شود. ارزش این مطالعات در غنای توصیفی آن‌ها است، اما تک‌جنسی‌بودن نمونه، امکان مقایسه را از میان می‌برد.

دسته دوم: مطالعات دوجنسی بدون تحلیل جنسیتی. گروهی از مطالعات، هر دو جنس را در نمونه گنجانده‌اند اما یافته‌ها را برای کل نمونه گزارش کرده‌اند. باقری و همکاران (۱۳۹۸) در بررسی تأخیر ازدواج دانشجویان مشهد، غیاثوند و حاجیلو (۱۳۹۹) در تحلیل ایستار ازدواج، و مختاری و همکاران (۱۴۰۰) در شناسایی علل تأخیر ازدواج، همگی مقولاتی استخراج کرده‌اند که بدون تفکیک جنسیتی ارائه شده است. مشکل روش‌شناختی این دسته آن است که اگر واگرایی جنسیتی در کار باشد، گزارش تجمیعی آن را پنهان می‌کند.

دسته سوم: مطالعات دارای مقایسه جنسیتی صریح. معدود مطالعاتی که به‌طور مشخص دو جنس را مقایسه کرده‌اند، به یافته‌هایی همگرا رسیده‌اند. طیب‌نیا و کاردوانی (۱۴۰۲) در مطالعه دانشجویان مجرد اصفهان نشان دادند که مردان بیشتر بر موانع اقتصادی و زنان بیشتر بر گفتمان‌های برابری‌خواهانه تأکید دارند. کاوه‌فیروز و همکاران (۱۴۰۴) در مقایسه‌ای جنسیتی دریافتند باور به ارزش‌های خانوادگی مهم‌ترین متغیر کاهنده نگرش مثبت به تجرد است و این باور در دو جنس وزن متفاوتی دارد. رشوند سرخکوله و وجدانی (۱۳۹۹) نشان دادند رابطه فردگرایی با ارزش ازدواج در دختران معنادار و در پسران غیرمعنادار است. و چنان‌که پیش‌تر آمد، عبدلی و همکاران (۱۴۰۴) با داده‌ای ملی و رگرسیون تفکیک‌شده، این تفاوت را در سطح تعیین‌کننده‌ها تأیید کردند.

مرور این سه دسته، دو شکاف را آشکار می‌کند. شکاف نخست روش‌شناختی است: مطالعات دسته سوم، وجود واگرایی را تأیید می‌کنند اما آن را با شاخصی کمّی نسنجیده‌اند و بنابراین نمی‌توان شدت واگرایی را میان مقوله‌های مختلف مقایسه کرد. شکاف دوم مربوط به سطح تحلیل است: هیچ‌یک از این مطالعات تحلیل را به سطح زیرمقوله نبرده‌اند و بنابراین امکان کشف الگوهای پنهان در داده تجمیع‌شده وجود نداشته است. پژوهش حاضر برای پرکردن این دو شکاف طراحی شده است.

روش پژوهش و داده‌ها

پژوهش حاضر در پارادایم تفسیری و با رویکرد کیفی اجرا شد. روش گردآوری داده، تحلیل اسنادی بود و برای طبقه‌بندی نظام‌مند داده، از فنون کدگذاری باز و محوری نظریه داده‌بنیاد در قرائت کوربین و استروس (Corbin & Strauss, 2015) بهره گرفته شد. باید تصریح کرد پژوهش حاضر در پی تدوین نظریه‌ای تازه به‌معنای ساخت مقوله هسته

[1] Lesthaeghe
[2] Goldscheider

و مدل پارادایمی نیست؛ هدف آن سازمان‌دهی نظام‌مند داده کیفی در ساختاری مقوله‌ای و سپس سنجش کمّی الگوی جنسیتی همین ساختار است. طرح کلی، طرحی آمیخته با غلبه کیفی است که در آن، ساختار مقوله‌ای با روش کیفی استخراج و سپس با ابزار کمّی توصیفی سنجیده می‌شود.

داده و پیکره پژوهش. داده این پژوهش تماماً اسنادی هستند. انتخاب روش اسنادی دو دلیل داشت. نخست، موضوع پژوهش سویه‌های شناختی تجرد است و این سویه‌ها در ادبیات پژوهشی موجود، به‌صورت انباشته و در بافت‌های جغرافیایی و اجتماعی متنوع ثبت شده‌اند؛ اتکا به این انباشت، دامنه‌ای فراتر از توان یک پژوهش میدانی منفرد فراهم می‌آورد. دوم، تجرد موضوعی حساس و مرتبط با حریم خصوصی است و روش اسنادی، به‌سبب غیرمزاحمتی‌بودن، از سوگیری‌های ناشی از واکنش مشارکت‌کننده در امان است (صادقی فسایی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴).

پیکره اولیه از اسناد علمی منتشرشده درباره تجردگرایی جوانان ایرانی طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۴۰۵ تشکیل شد. جست‌وجو در پایگاه‌های علمی داخلی و بین‌المللی انجام گرفت و درمجموع ۲۴۵ سند شناسایی و غربال شد. هر سند پیش از ورود به تحلیل با چهار معیار کنترل کیفیت اسکات ارزیابی شد: اصالت، یعنی احراز نویسنده و سلامت متن؛ اعتبار، یعنی شفافیت روش و مصونیت از تحریف؛ نمایندگی، یعنی پوشش گستره منابع مرتبط؛ و معنا، یعنی وضوح و ربط محتوا به پرسش پژوهش (Scott, 1990). سپس با نمونه‌گیری نظری در سه مرحله باز، رابطه‌ای و تشخیصی (Corbin & Strauss, 2015)، ۵۸ منبع به‌عنوان پیکره نهایی تحلیل برگزیده و خط‌به‌خط کدگذاری شد. این پیکره شامل ۵۰ مقاله علمی داخلی و خارجی، سه کتاب تخصصی، سه پایان‌نامه و دو پیمایش ملی بود؛ تنوعی که مثلث‌سازی منابع را تأمین می‌کند. گردآوری تا اشباع نظری ادامه یافت. ملاک‌های ورود سه‌گانه بود: موضوع سند، باورها و نگرش‌های جوانان درباره تجرد، تعویق یا ترک ازدواج باشد؛ نمونه یا جامعه آماری آن جوانانی در بازه سنی ۱۸ تا ۳۵ سال یا بازه‌ای هم‌پوشان با آن باشد؛ و از ارزیابی چهارمعیاری اسکات گذشته باشد.

واحد کدگذاری. واحد کدگذاری، گزاره شناختی و باوری تعیین شد، یعنی هر عبارتی که در سند اصلی، بیانگر باور، نگرش یا سویه فکری فرد مجرد درباره ازدواج یا تجرد باشد. «کد شناختی» عبارتی تفسیری و در سطح انتزاع پایین است که یک گزاره باوری یا نگرشی را برچسب می‌زند و همواره به متن منبع بازگردانده‌پذیر است. رویدادهای عینی، آمار و توصیف‌های وضعیتی از دامنه کدگذاری خارج ماندند. این تصمیم، مرز موضوعی پژوهش را تعیین می‌کند.

فرایند تحلیل. تحلیل در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی و با تکنیک مقایسه مداوم انجام شد. در کدگذاری باز کدها استخراج شدند؛ در کدگذاری محوری این کدها در ۵۴ زیرمقوله گروه‌بندی شدند؛ و در مرحله سوم، زیرمقوله‌ها در ۱۰ مقوله سازمان یافتند. نرم‌افزار اطلس‌تی صرفاً در نقش سازمان‌دهنده داده به‌کار رفت و تصمیم درباره برچسب هر کد و ساخت مقوله‌ها، داوری پژوهشگر بود. برای تأمین اعتبار ساختار مقوله‌ای، این ساختار نزد ده کارشناس خبره دارای مدرک دکتری در جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی با شاخص روایی محتوایی سنجیده شد و آستانه پذیرش ۰/۷۹ تعیین گردید (Polit & Beck, 2006). تنها دو زیرمقوله از این آستانه عبور نکردند (نمره ۰/۷۰) و همراه با کدهایشان حذف شدند؛ نمره ۵۲ زیرمقوله باقی‌مانده میان ۰/۸۰ و ۱ و نمره هر ده مقوله ۱ بود. ساختار نهایی شامل ۸۰۳ کد، ۵۲ زیرمقوله و ۱۰ مقوله است.

اعتبارسنجی کدگذاری. کدگذاری باز و ساخت مقوله‌ها را پژوهشگر انجام داد و فرایند کدگذاری، کدها و مقوله‌ها با مشارکت استاد راهنما و استاد مشاور اعتبارسنجی شد؛ این رویه از جنس وارسی مشورتی و بررسی همتا است که از رویه‌های رایج اعتباربخشی در پژوهش کیفی به شمار می‌رود (Creswell, 2013). افزون بر آن، برچسب جنسیتی بر پایه معیاری عینی، یعنی تصریح منبع درباره جنس نمونه، ثبت شد.

برچسب‌گذاری جنسیتی. هم‌زمان با کدگذاری باز، برچسب جنسیتی هر کد ثبت شد. مبنای این برچسب‌گذاری، تصریح خود منبع اصلی درباره جنسیت مشارکت‌کنندگانی بود که آن مفهوم از آنان استخراج شده بود؛ یعنی اگر منبعی یافته‌ای را به‌صراحت به نمونه دختران یا پسران نسبت داده بود، کد مربوط همان برچسب را گرفت. در مواردی که منبع اصلی تفکیک جنسی نکرده بود، کد با برچسب مشترک ثبت شد؛ از مجموع ۸۰۳ کد، ۴۶۷ کد برچسب جنسیتی مشخص یافتند که ۲۹۸ مورد مؤنث و ۱۶۹ مورد مذکر بود؛ مابقی کدها مشترک بودند. برچسب جنسیتی بازتاب جنس نمونه مطالعه اصلی است، نه جنس تک‌تک پاسخگویان.

دامنه تحلیل جنسیتی. تحلیل جنسیتی به مقوله‌هایی محدود شد که دست‌کم نیمی از کدهایشان برچسب جنسیتی مشخص داشت. هشت مقوله (دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، هفتم، نهم و دهم)، که ۵۳ تا ۹۲ درصد کدهایشان چنین برچسبی داشت، در تحلیل ماندند. مقوله اول (الگوهای ناکارآمد خانواده و فرزندپروری)، که برچسب جنسیتی ۹ زیرمقوله از ۱۱ زیرمقوله آن مشترک است، و مقوله هشتم (روان‌بنه‌های ناسازگار، دلبستگی ناایمن و اختلالات شخصیتی)، که بیش از ۹۰ درصد کدهایش مشترک است، جنبه جنسیتی ندارند و از تحلیل جنسیتی کنار گذاشته شدند. در سطح زیرمقوله نیز تنها زیرمقوله‌هایی بررسی شد که بیش از پنج کد مؤنث و بیش از پنج کد مذکر داشتند (۲۳ زیرمقوله از ۳۳ زیرمقوله هشت مقوله)، تا شاخص بر پایه کدی بسیار اندک استوار نباشد. خط پایه، بر کل پیکره محاسبه شد.

شاخص واگرایی نسبی. برای سنجش تفاوت جنسیتی، نخست خط

پایه پیکره محاسبه شد، یعنی نسبت کل کدهای مؤنث به کل کدهای مذکر که برابر ۲۹۸ به ۱۶۹ یا ۱/۷۶۳ است. سپس برای هر واحد تحلیل، نسبت مؤنث به مذکر همان واحد بر این خط پایه تقسیم شد تا شاخص واگرایی نسبی به‌دست‌آید. عدد نزدیک به یک یعنی واحد مورد نظر همان الگوی کلی پیکره را دارد؛ عدد بزرگ‌تر از یک یعنی تمایل به دختران فراتر از حد معمول پیکره و عدد کوچک‌تر از یک یعنی تمایل به پسران. در برخی زیرمقوله‌ها یکی از دو جنس هیچ کدی ندارد و نسبت خام بی‌نهایت می‌شود. ازاین‌رو برای همه واحدها، اعم از مقوله و زیرمقوله، شاخص تصحیح‌شده به‌کار رفت که در آن ۰/۵ به هر دو سلول افزوده می‌شود، رویه‌ای متعارف در محاسبه نسبت‌های شانس با سلول صفر (Haldane, 1956)؛ بدین‌ترتیب مقایسه میان دو سطح هم‌مقیاس است. مقوله‌ها سلول صفر نداشتند و تفاوت شاخص تصحیح‌شده آن‌ها با نسبت خام اندک است و طبقه‌بندی‌ها را تغییر نمی‌دهد.

مبانی روش‌شناختی شاخص. اجزای شاخص هر یک پیشینه مستقل دارند: تبدیل کدهای کیفی به شمارش و مقایسه فراوانی‌ها، رویه‌ای شناخته‌شده با نام کمّی‌سازی داده کیفی است (Sandelowski et al., 2009)؛ شاخص حاضر، که نسبت جنسیتی یک واحد را بر نسبت جنسیتی کل پیکره تقسیم می‌کند، از خانواده نسبت شانس در داده‌های رده‌ای است (Agresti, 2013)؛ و افزودن ۰/۵ به سلول‌ها برای رفع مشکل صفر، تصحیحی رایج در برآورد نسبت‌ها است (Haldane, 1956). ترکیب این اجزا در قالب شاخصی برای سنجش واگرایی جنسیتی در داده کیفی کدگذاری‌شده، رویه‌ای نوپیشنهاد است؛ ازاین‌رو اعتبار آن از راه تحلیل حساسیت و گزارش عدم‌قطعیت بررسی می‌شود.

آستانه‌ها و تعریف الگوها. برای طبقه‌بندی شاخص‌ها، آستانه‌هایی صریح و قراردادی تعریف شد که در مقیاس لگاریتمی متقارن‌اند، یعنی هر آستانه دخترانه معکوس آستانه پسرانه متناظر است. شاخص ۰/۸۰ تا ۱/۲۵ «نزدیک به خط پایه» است، یعنی واحد همان الگوی کلی پیکره را بازتاب می‌دهد. شاخص بیش از ۱/۲۵ و کمتر از ۲/۰۰ «تمایل خفیف دخترانه» و شاخص کمتر از ۰/۸۰ و بیشتر از ۰/۵۰ «تمایل خفیف پسرانه» است. شاخص ۲/۰۰ و بیشتر «واگرایی چشمگیر دخترانه» و شاخص ۰/۵۰ و کمتر «واگرایی چشمگیر پسرانه» نام دارد، یعنی نسبت جنسیتی واحد دست‌کم دو برابر یا حداکثر نصف خط پایه است. این آستانه‌ها حدّ آماری نیستند و برای یکسان‌بودن گزارش‌دهی وضع شده‌اند؛ اثر انتخاب آن‌ها در تحلیل حساسیت بررسی شد. الگوی هر مقوله بر پایه شاخص زیرمقوله‌های بررسی‌شده آن تعیین شد: «دوجهته» یعنی دست‌کم یک زیرمقوله با شاخص کمتر از ۰/۸۰ و دست‌کم یک زیرمقوله با شاخص بیش از ۱/۲۵ در آن باشد؛ «یک‌جهته دخترانه» یعنی هیچ زیرمقوله‌ای کمتر از ۰/۸۰ نباشد و دست‌کم یکی بیش از ۱/۲۵ باشد؛ و «یک‌جهته پسرانه» یعنی هیچ زیرمقوله‌ای بیش از ۱/۲۵ نباشد و دست‌کم یکی کمتر از ۰/۸۰ باشد. «دامنه درونی» مقوله، نسبت بیشینه به کمینه شاخص زیرمقوله‌های بررسی‌شده آن است.

واحد شمارش و دامنه تعمیم. واحد شمارش، کد است و نه پاسخگو. کدهای استخراج‌شده از یک منبع واحد می‌توانند همبسته باشند؛ ازاین‌رو عدم‌قطعیت شاخص‌ها با بوت‌استرپ خوشه‌ای بر پایه منبع برآورد شد (Field & Welsh, 2007)، یعنی منابع، و نه کدها، با جایگزینی نمونه‌گیری مجدد شدند. برای هر واحد کلیدی، شمار منابع متمایز پشت کدهای مؤنث و مذکر نیز گزارش شد. شاخص‌ها توصیف درونی پیکره اسنادی‌اند و هدف تعمیم آماری ندارند.

تحلیل حساسیت. برای سنجش پایداری نتایج، چهار تحلیل اجرا شد. نخست، ثابت تصحیح از ۰/۵ به ۰/۱ و ۱/۰ تغییر داده شد تا پایداری رتبه‌بندی زیرمقوله‌ها و طبقه‌بندی مقوله‌ها بررسی شود. دوم، خط پایه به‌جای کل پیکره، تنها بر هشت مقوله مورد تحلیل محاسبه شد (۲۸۱ کد مؤنث در برابر ۱۵۸ کد مذکر، یعنی ۱/۷۷۹). سوم، باند «نزدیک به خط پایه» از ۰/۸۰ تا ۱/۲۵ به ۰/۶۷ تا ۱/۵۰ گسترده شد. چهارم، آستانه پایه کدی از بیش از پنج به بیش از نُه کد جنسیتی‌شده افزایش یافت. افزون بر این، فاصله اطمینان ۹۵ درصد شاخص‌های کلیدی با بوت‌استرپ خوشه‌ای بر پایه منبع محاسبه شد: ۱۰٬۰۰۰ نمونه‌گیری مجدد از منابع، با خط پایه ثابت ۱/۷۶۳ و فاصله‌ای برگرفته از صدک‌های ۲/۵ و ۹۷/۵ شاخص‌های بازمحاسبه‌شده. کدهایی که منبع آن‌ها در فهرست منبع‌به‌منبع کدها بازیابی نشد (در هفت واحد کلیدی تنها سه کد)، هریک خوشه‌ای مستقل شمرده شد.

ملاحظه اخلاقی و ابزاری. تمامی داوری‌های تحلیلی، تعریف مفاهیم، ساخت مقوله‌ها و تفسیر نظری، منحصراً توسط پژوهشگر انجام شده است. برای عملیات محاسبه شاخص‌ها و راستی‌آزمایی متقاطع اعداد، از ابزار محاسباتی رایانه‌ای بهره گرفته شد.

یافته‌ها

یافته‌ها در سه بخش گزارش می‌شوند: نخست تحلیل در سطح مقوله، سپس تحلیل در سطح زیرمقوله، و در پایان تحلیل حساسیت.

الف. تحلیل در سطح مقوله

در این بخش شاخص واگرایی نسبی در سطح هشت مقوله دارای جنبه جنسیتی بررسی می‌شود (جدول ۱). طبقه‌بندی‌ها بر پایه آستانه‌های بخش روش پژوهش انجام شده‌اند.

جدول ۱. شاخص واگرایی نسبی در سطح هشت مقوله دارای جنبه جنسیتی

Table 1. Relative Divergence Index at the Level of the Eight Gender-Bearing Categories

شماره مقوله	مقوله	کل کد	مؤنث	مذکر	شاخص	طبقه
۲	قداست‌شکنی ازدواج	۸۶	۳۱	۱۵	۱/۱۵	نزدیک به خط پایه
۳	دسترسی به جایگزین‌های عاطفی-اجتماعی	۷۵	۲۵	۲۵	۰/۵۷	تمایل خفیف پسرانه
۴	فردگرایی مدرن، استقلال‌خواهی و لذت‌گرایی نوین	۱۱۵	۴۴	۲۷	۰/۹۲	نزدیک به خط پایه
۵	نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی	۶۰	۴۸	۷	۳/۶۷	واگرایی چشمگیر دخترانه
۶	اولویت پیشرفت شغلی-تحصیلی و موانع اقتصادی ادراک‌شده	۱۲۱	۵۵	۳۷	۰/۸۴	نزدیک به خط پایه
۷	کلیشه‌های منفی نسبت به تجرد	۴۹	۲۳	۱۴	۰/۹۲	نزدیک به خط پایه
۹	کمال‌گرایی مرضی و مسئولیت‌گریزی	۶۹	۲۷	۱۷	۰/۸۹	نزدیک به خط پایه
۱۰	بدبینی و هراس از شکست رابطه	۵۸	۲۸	۱۶	۰/۹۸	نزدیک به خط پایه

جدول ۱ نشان می‌دهد که در سطح مقوله، تنها یک واحد واگرایی چشمگیر دارد. مقوله پنجم، نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی، با شاخص ۳/۶۷، یعنی نزدیک به چهار برابر الگوی کلی پیکره، به‌روشنی دخترانه است؛ ۴۸ کد مؤنث (از ۲۴ منبع متمایز) در برابر تنها ۷ کد مذکر قرار دارد و فاصله بوت‌استرپ آن (جدول ۵) شامل یک نیست. این یافته با پیش‌بینی چارچوب خودپنداره‌ها همخوان است: برابرگرایی و بازاندیشی در نقش‌های جنسیتی، برای دختران تکلیفی هویتی و مرکزی و برای پسران موضوعی پیرامونی است.

مقوله سوم با شاخص ۰/۵۷ در محدوده تمایل خفیف پسرانه است؛ در آن شمار کدهای مؤنث و مذکر برابر است (۲۵ به ۲۵) و چون پیکره به سمت کدهای مؤنث متمایل است (خط پایه ۱/۷۶۳)، این برابری در قیاس با خط پایه به‌صورت تمایل خفیف پسرانه ظاهر می‌شود. شش مقوله دیگر، یعنی دوم، چهارم، ششم، هفتم، نهم و دهم، با شاخص‌هایی میان ۰/۸۴ و ۱/۱۵ در باند نزدیک به خط پایه‌اند.

برداشت نخست از این جدول آن است که تجردگرایی در دو جنس تقریباً یکسان است و تنها یک مقوله، اختصاصی دختران است. اگر تحلیل در همین نقطه متوقف می‌شد، نتیجه‌گیری پژوهش همین می‌بود. اما تحلیل در سطح زیرمقوله، این برداشت را دگرگون می‌کند.

پیش از ورود به تحلیل زیرمقوله‌ای، شایسته است تنها مقوله‌ای که در سطح تجمیع واگرایی چشمگیر نشان داد، جداگانه بررسی شود. مقوله پنجم از پنج زیرمقوله ساخته شده است: نگرش انتقادی به نقش‌های جنسیتی سنتی، تمایز هویتی فردی، ادراک نابرابری جنسیتی در روابط خانوادگی، توانمندسازی فردی، و بازتعریف هویت جسمانی. ویژگی متمایزکننده این مقوله آن است که هر پنج زیرمقوله آن، بدون استثنا، به سمت دختران متمایل‌اند و شاخص هیچ‌یک کمتر از ۱/۸۰ نیست. افزون بر این، دو زیرمقوله بازتعریف هویت جسمانی و توانمندسازی فردی هیچ کد مذکری ندارند؛ یعنی در کل پیکره ۵۸ منبعی، هیچ سندی این دو مفهوم را به نمونه پسران نسبت نداده است.

این یکپارچگی، از منظر چهارچوب نظری پژوهش، دقیقاً همان چیزی است که انتظار می‌رفت. اگر بازتعریف نقش‌های رابطه‌ای برای دختران تکلیفی هویتی و مرکزی و برای پسران موضوعی پیرامونی باشد، آنگاه این مقوله باید نه‌تنها دخترانه، بلکه به‌طور یکدست دخترانه باشد؛ زیرا هیچ زیرمقوله‌ای در آن وجود ندارد که برای پسران کارکرد هویتی معادلی داشته باشد. مقایسه این مقوله با مقوله ششم، تفاوت دو منطق را روشن می‌کند: در مقوله ششم، هر دو جنس حضور دارند اما از دو در متفاوت وارد می‌شوند؛ در مقوله پنجم، عملاً تنها یک جنس حضور دارد.

این تمایز، دلالت مهمی برای تفسیر یافته‌ها دارد. واگرایی جنسیتی در داده این پژوهش، دو صورت متفاوت دارد که نباید یکسان انگاشته شوند: واگرایی حضوری، که در آن یک جنس در مقوله‌ای تقریباً غایب است؛ و واگرایی معنایی، که در آن هر دو جنس حاضرند اما مقوله را به‌گونه‌ای متفاوت معنا می‌کنند. صورت نخست تنها در یک مقوله دیده شد و صورت دوم، چنان‌که در ادامه می‌آید، الگوی غالب داده است.

ب. تحلیل در سطح زیرمقوله

جدول ۲ شاخص ۲۳ زیرمقوله را به‌ترتیب نزولی نشان می‌دهد؛ این زیرمقوله‌ها در هشت مقوله مورد تحلیل بیش از پنج کد مؤنث و مذکر داشتند. ده زیرمقوله دیگر این مقوله‌ها، که پنج کد جنسیتی‌شده یا کمتر داشتند، از تحلیل کنار گذاشته شدند.

جدول ۲. شاخص واگرایی جنسیتی در ۲۳ زیرمقوله به ترتیب نزولی

Table 2. Gender Divergence Index across the 23 Subcategories, in Descending Order

ردیف	زیرمقوله	مقوله	کل کد	مؤنث	مذکر	مشترک	شاخص
۱	بازتعریف هویت جسمانی	۵	۹	۹	۰	۰	۱۰/۷۸
۲	توانمندسازی فردی	۵	۷	۷	۰	۰	۸/۵۱
۳	اولویت رشد تحصیلی/شغلی	۶	۵۱	۳۹	۳	۹	۶/۴۰
۴	ادراک نابرابری جنسیتی در روابط خانوادگی	۵	۹	۸	۱	۰	۳/۲۱
۵	نگرش منفی به کارکردهای خانواده سنتی	۲	۱۰	۷	۱	۲	۲/۸۴
۶	تمایز هویتی فردی	۵	۱۰	۷	۱	۲	۲/۸۴
۷	نگرش انتقادی به نقش‌های جنسیتی سنتی	۵	۲۵	۱۷	۵	۳	۱/۸۰
۸	خودمختاری و رهایی از کنترل	۴	۵۹	۳۱	۱۰	۱۸	۱/۷۰
۹	ترس از فروپاشی رابطه	۱۰	۲۲	۱۱	۴	۷	۱/۴۵
۱۰	ادراک انگ اجتماعی و کلیشه‌های اجتماعی	۷	۲۲	۱۳	۵	۴	۱/۳۹
۱۱	آرمانگرایی در انتخاب همسر	۹	۴۳	۲۰	۸	۱۵	۱/۳۷
۱۲	قداست‌زدایی از ازدواج	۲	۳۷	۱۴	۶	۱۷	۱/۲۷
۱۳	تأثیرپذیری نگرشی از فضای شهری-دیجیتال	۳	۲۲	۱۰	۵	۷	۱/۰۸
۱۴	فرسایش اعتماد بین‌جنسیتی	۱۰	۳۲	۱۴	۱۱	۷	۰/۷۲
۱۵	ترجیح منافع فردی بر جمعی	۴	۳۵	۹	۸	۱۸	۰/۶۳
۱۶	باور به عدم ضرورت ازدواج	۲	۳۰	۸	۸	۱۴	۰/۵۷
۱۷	ادراک نابرابری فرصت‌ها در ازدواج	۷	۱۱	۴	۴	۳	۰/۵۷
۱۸	جایگزین‌های عاطفی در دسترس	۳	۳۱	۱۰	۱۲	۹	۰/۴۸
۱۹	محاسبه هزینه-فرصت ازدواج	۶	۲۷	۸	۱۰	۹	۰/۴۶
۲۰	روابط مجازی و سایبری	۳	۱۸	۵	۷	۶	۰/۴۲
۲۱	فرار از تعهد و مسئولیت‌پذیری رابطه	۹	۱۶	۴	۸	۴	۰/۳۰
۲۲	لذت‌گرایی و تنوع‌طلبی رفتاری	۴	۱۵	۲	۸	۵	۰/۱۷
۲۳	نگرانی از موانع مالی ازدواج	۶	۳۵	۶	۲۲	۷	۰/۱۶

جدول ۲ سه یافته را آشکار می‌کند که هیچ‌یک در سطح مقوله دیده نمی‌شد.

یافته نخست: قوی‌ترین واگرایی دخترانه در میان زیرمقوله‌های دارای هر دو جنس در مقوله‌ای متعادل پنهان است. زیرمقوله اولویت رشد تحصیلی و شغلی، با ۳۹ کد مؤنث (از ۲۵ منبع متمایز) در برابر ۳ کد مذکر و شاخص ۶/۴۰، جنسیتی‌ترین واحد در میان زیرمقوله‌هایی است که هر دو جنس در آن‌ها حضور دارند و درعین‌حال بزرگ‌ترین زیرمقوله دخترانه از حیث حجم کد است. این زیرمقوله ذیل مقوله ششم قرار دارد که شاخص کلی آن ۰/۸۴ و ظاهراً متعادل است. دو زیرمقوله نخست جدول، یعنی بازتعریف هویت جسمانی با شاخص ۱۰/۷۸ و توانمندسازی فردی با شاخص ۸/۵۱، هر دو ذیل مقوله پنجم‌اند و هیچ کد مذکری ندارند؛ بزرگی شاخص آن‌ها به ثابت تصحیح بسیار وابسته است (جدول ۴) و ازاین‌رو فقط نشانه غیبت کامل کد مذکر تفسیر می‌شود.

یافته دوم: همان مقوله، یکی از دو پسرانه‌ترین زیرمقوله را نیز دربر دارد. زیرمقوله نگرانی از موانع مالی ازدواج با شاخص ۰/۱۶ (۶ کد مؤنث در برابر ۲۲ کد مذکر که از ۱۷ منبع متمایز آمده‌اند) شدیدترین تمایل پسرانه را در جدول نشان می‌دهد و زیرمقوله لذت‌گرایی و تنوع‌طلبی رفتاری (ذیل مقوله چهارم) با شاخص ۰/۱۷ تقریباً هم‌تراز آن است؛ در ثابت تصحیح ۰/۱ این دو جایگاه باهم عوض می‌شوند (جدول ۴). هر دو سوی این تضاد بر شمار زیادی منبع تکیه دارد. بدین‌ترتیب مقوله ششم هم‌زمان دو انتهای طیف جنسیتی را در خود جای داده و دامنه درونی آن از ۰/۱۶ تا ۶/۴۰، یعنی نسبتی نزدیک به چهل برابر، گسترده است. تعادل ظاهری این مقوله در سطح تجمیع، نه بازتاب همگنی بلکه حاصل خنثی‌شدن دو گرایش متضاد است. این همان منطق پنهان‌ماندن ناهمگنی در تجمیع است که در چهارچوب نظری شرح داده شد.

یافته سوم: این وضعیت به یک مقوله محدود نیست. جدول ۳ مقایسه دو سطح تحلیل را برای هر هشت مقوله نشان می‌دهد.

جدول ۳. مقایسه دو سطح تحلیل برای هر هشت مقوله

Table 3. Comparison of the Divergence Index at the Category and Subcategory Levels

مقوله	شاخص مقوله	زیرمقوله‌های بررسی‌شده	کمینه	بیشینه	دامنه درونی	الگو
۲	۱/۱۵	۳	۰/۵۷	۲/۸۴	۵	دوجهته
۳	۰/۵۷	۳	۰/۴۲	۱/۰۸	۳	یک‌جهته پسرانه
۴	۰/۹۲	۳	۰/۱۷	۱/۷۰	۱۰	دوجهته
۵	۳/۶۷	۵	۱/۸۰	۱۰/۷۸	۶	یک‌جهته دخترانه
۶	۰/۸۴	۳	۰/۱۶	۶/۴۰	۳۹	دوجهته
۷	۰/۹۲	۲	۰/۵۷	۱/۳۹	۲	دوجهته
۹	۰/۸۹	۲	۰/۳۰	۱/۳۷	۵	دوجهته
۱۰	۰/۹۸	۲	۰/۷۲	۱/۴۵	۲	دوجهته

چنان‌که جدول ۳ نشان می‌دهد، بر پایه قواعد بخش روش دو الگوی ساختاری در داده وجود دارد. الگوی دوجهته در شش مقوله (دوم، چهارم، ششم، هفتم، نهم و دهم) دیده می‌شود و در آن زیرمقوله‌های متضاد در یک مقوله جمع شده‌اند؛ الگویی که می‌توان آن را دوقطبی‌سازی درون‌مقوله‌ای نامید. الگوی یک‌جهته در دو مقوله دیده می‌شود: مقوله پنجم، دخترانه و با یکپارچگی کامل (هر پنج زیرمقوله آن با شاخصی از ۱/۸۰ تا ۱۰/۷۸)، و مقوله سوم، پسرانه (هر سه زیرمقوله آن با شاخصی از ۰/۴۲ تا ۱/۰۸). دامنه درونی بزرگ لزوماً به‌معنای دوجهتی‌بودن نیست، اما در مقوله‌های ششم و چهارم دامنه‌ای نزدیک به ۴۰ و ۱۰ برابر با الگوی دوجهته همراه است.

نکته درخور توجه آن است که دو مقوله بزرگ از حیث حجم کد، یعنی مقوله‌های ششم و چهارم، هر دو در دسته دوجهته قرار دارند. این الگو می‌تواند تصادفی نباشد: هرچه یک مقوله بزرگ‌تر و دامنه مفهومی آن گسترده‌تر باشد، احتمال آنکه زیرمقوله‌های ناهمگون را در خود جای دهد و تعادل ظاهری‌اش حاصل خنثی‌سازی باشد، بیشتر است.

ج. تحلیل حساسیت

برای سنجش پایداری یافته‌ها چهار تحلیل حساسیت اجرا شد؛ نتایج در جدول ۴ آمده است.

جدول ۴. تحلیل حساسیت: ثابت تصحیح، خط پایه، باند آستانه و پایه کدی

Table 4. Sensitivity Analyses: Correction Constant, Baseline, Threshold Band and Code Base

تحلیل	شاخص اولویت رشد تحصیلی/شغلی	شاخص نگرانی از موانع مالی	شمار مقوله‌های دوجهته (از ۸)	مقوله‌های دوجهته	همبستگی رتبه‌ای با مبنا
مبنا (ثابت ۰/۵؛ خط پایه ۱/۷۶۳؛ باند ۰/۸۰ تا ۱/۲۵؛ بیش از ۵ کد)	۶/۴۰	۰/۱۶	۶	۲، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰	۱/۰۰۰
ثابت تصحیح ۰/۱	۷/۱۵	۰/۱۶	۶	۲، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰	۰/۹۹۹
ثابت تصحیح ۱/۰	۵/۶۷	۰/۱۷	۶	۲، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰	۰/۹۹۹
خط پایه هشت مقوله (۱/۷۷۹)	۶/۳۵	۰/۱۶	۶	۲، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰	۱/۰۰۰
باند ۰/۶۷ تا ۱/۵۰	۶/۴۰	۰/۱۶	۳	۲، ۴، ۶	-
بیش از ۹ کد جنسیتی‌شده	۶/۴۰	۰/۱۶	۵	۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰	-

نخست، رتبه‌بندی ۲۳ زیرمقوله با تغییر ثابت تصحیح از ۰/۵ به ۰/۱ و ۱/۰ تقریباً بدون تغییر ماند (ضریب همبستگی رتبه‌ای اسپیرمن ۰/۹۹۹ در هر دو مقایسه)، و شاخص زیرمقوله‌های اولویت رشد تحصیلی و شغلی (از ۵/۶۷ تا ۷/۱۵) و نگرانی از موانع مالی (از ۰/۱۶ تا ۰/۱۷) تغییر اندکی یافت. برعکس، بزرگی شاخص دو زیرمقوله دارای سلول صفر، یعنی بازتعریف هویت جسمانی (از ۵/۶۷ تا ۵۱/۶۱) و توانمندسازی فردی (از ۴/۵۴ تا ۴۰/۲۷)، به ثابت تصحیح بسیار وابسته است؛ برای آن‌ها تنها جایگاه رتبه‌ای و غیبت کد مذکر قابل گزارش است. شمار مقوله‌های دوجهته در هر سه مقدار ثابت شش ماند.

دوم، محاسبه خط پایه تنها بر هشت مقوله مورد تحلیل (۱/۷۷۹ به‌جای ۱/۷۶۳) نه طبقه‌بندی مقوله‌ها را تغییر داد و نه رتبه‌بندی زیرمقوله‌ها را. سوم، با گسترش باند نزدیک به خط پایه از ۰/۸۰ تا ۱/۲۵ به ۰/۶۷ تا ۱/۵۰، شمار مقوله‌های دوجهته از شش به سه (مقوله‌های دوم، چهارم و ششم) کاهش می‌یابد. چهارم، با افزایش آستانه پایه کدی به بیش از نُه کد جنسیتی‌شده، پنج مقوله (دوم، چهارم، ششم، نهم و دهم) دوجهته می‌مانند و مقوله هفتم، که تنها دو زیرمقوله با پایه کافی داشت، از طبقه‌بندی کنار می‌رود. بنابراین عدد «شش» به قرارداد آستانه و پایه کدی وابسته است، حال آنکه

دوجهتی‌بودن مقوله‌های دوم، چهارم و ششم، که محور استدلال مقاله است، در همه تحلیل‌ها حفظ می‌شود.

در پایان، جدول ۵ فاصله اطمینان ۹۵ درصد بوت‌استرپ خوشه‌ای شاخص‌های کلیدی را نشان می‌دهد. فاصله مقوله پنجم و زیرمقوله‌های اولویت رشد تحصیلی و شغلی، نگرانی از موانع مالی، لذت‌گرایی و تنوع‌طلبی رفتاری، بازتعریف هویت جسمانی و توانمندسازی فردی شامل یک نیست؛ فاصله مقوله ششم یک را شامل می‌شود که با تعادل ظاهری آن در سطح تجمیع همخوان است. فاصله دو زیرمقوله بدون کد مذکر بر ثابت تصحیح ۰/۵ مشروط است (جدول ۵).

جدول ۵. فاصله اطمینان ۹۵ درصد بوت‌استرپ خوشه‌ای (نمونه‌گیری مجدد منابع) شاخص‌های کلیدی

Table 5. 95% Cluster-Bootstrap Confidence Intervals (Resampling of Sources) for Key Indices

واحد	کد مؤنث	منابع مؤنث	کد مذکر	منابع مذکر	شاخص	حد پایین	حد بالا
مقوله ۵: نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی	۴۸	۲۴	۷	۴	۳/۶۷	۱/۶۳	۱۳/۰۴
مقوله ۶: اولویت پیشرفت شغلی-تحصیلی و موانع اقتصادی ادراک‌شده	۵۵	۳۲	۳۷	۲۲	۰/۸۴	۰/۶۰	۱/۲۱
زیرمقوله اولویت رشد تحصیلی/شغلی	۳۹	۲۵	۳	۳	۶/۴۰	۳/۲۱	۳۹/۱۳
زیرمقوله نگرانی از موانع مالی ازدواج	۶	۵	۲۲	۱۷	۰/۱۶	۰/۰۵	۰/۳۳
زیرمقوله لذت‌گرایی و تنوع‌طلبی رفتاری	۲	۲	۸	۷	۰/۱۷	۰/۰۳	۰/۴۹
زیرمقوله بازتعریف هویت جسمانی	۹	۵	۰	–	۱۰/۷۸	۲/۸۴	۲۲/۱۲
زیرمقوله توانمندسازی فردی	۷	۵	۰	–	۸/۵۱	۲/۸۴	۱۵/۳۱

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش با فرضیه برآمده از چهارچوب خودپنداره‌ها همخوان است و در همان حال دامنه آن را محدود می‌کند. همخوانی ازآن‌جهت که پیش‌بینی اصلی چهارچوب، یعنی برجستگی مقوله نگرش برابرگرایانه به نقش‌های جنسیتی در دختران، در پیکره بررسی‌شده مشاهده شد؛ مقوله پنجم تنها مقوله‌ای است که در هر پنج زیرمقوله خود یک‌جهته و دخترانه است و دو زیرمقوله آن، یعنی بازتعریف هویت جسمانی و توانمندسازی فردی، هیچ کد مذکری ندارند. محدودشدن ازآن‌جهت است که چارچوب مذکور تفاوت را در سطح مقوله‌های کلی پیش‌بینی می‌کند، حال آنکه داده نشان داد در شش مقوله از هشت مقوله دارای جنبه جنسیتی، تفاوت نه در سطح تجمیع بلکه در سطح زیرمقوله بروز می‌یابد. به بیان دیگر، دو جنس در این پیکره عمدتاً به مقوله‌های یکسانی می‌رسند اما از دو مسیر معنایی متفاوت. این نتیجه، صورت دقیق‌تری از پیش‌بینی چهارچوب را پیشنهاد می‌کند: تفاوت خودپنداره‌ها نه در انتخاب مقوله، بلکه در معنابخشی به مقوله مشترک ظاهر می‌شود.

بررسی مقوله‌های دوجهته سه الگوی تفسیری را پیشنهاد می‌کند: **الگوی نخست: دستور زبان متفاوت آزادی.** در مقوله چهارم، زیرمقوله خودمختاری و رهایی از کنترل به سمت دختران متمایل است با شاخص ۱/۷۰، حال آنکه لذت‌گرایی و تنوع‌طلبی رفتاری به سمت پسران متمایل است با شاخص ۰/۱۷. هر دو ذیل مقوله فردگرایی مدرن جای گرفته‌اند، اما معنای فردگرایی در آن‌ها یکسان به نظر نمی‌رسد. برای دختران، فردگرایی عمدتاً رهایی از قید است، یعنی مفهومی سلبی و ناظر بر رفع محدودیت؛ برای پسران عمدتاً گشودگی به گزینه‌های بیشتر است، یعنی مفهومی ایجابی و ناظر بر توسعه امکان. این تفاوت با چهارچوب نظری پژوهش سازگار است: در خود به‌هم‌پیوسته، استقلال دستاوردی است که باید در برابر الزام رابطه‌ای به‌دست‌آید؛ در خود مستقل، استقلال وضعیت آغازین است و آنچه معنا دارد گسترش دامنه انتخاب است.

الگوی دوم: نان‌آوری در برابر هزینه فرصت. برجسته‌ترین نمونه دوقطبی‌سازی، مقوله ششم است. دختران عمدتاً از مسیر اولویت رشد تحصیلی و شغلی و پسران عمدتاً از مسیر نگرانی از موانع مالی به این مقوله می‌رسند. تحلیل کیفی محتوای این دو زیرمقوله نیز دو مسیر را نشان می‌دهد: دختران بیشتر از دریچه محرک مثبت وارد می‌شوند، یعنی تحصیل و اشتغال فرصتی برای رشد و کسب استقلال است و مانع اصلی تضاد ادراک‌شده میان پیشرفت و ازدواج است؛ پسران بیشتر از دریچه محدودیت منفی، یعنی استطاعت مالی مانعی است که باید بر آن غلبه کرد. تفسیر محتمل این تقابل نسبتاً مستقیم است: تا زمانی که هنجار نان‌آوری مردانه پابرجا باشد، ازدواج برای پسر پیش از هر چیز تعهدی اقتصادی است که باید توان پذیرش آن را داشته باشد و برای دختر هزینه فرصتی در برابر مسیر پیشرفت فردی. هر دو به تعویق ازدواج می‌انجامند، اما یکی از موضع ناتوانی ادراک‌شده و دیگری از موضع اولویت‌گذاری. تجمیع این دو در یک مقوله واحد، عملاً دو پدیده متفاوت را زیر یک نام می‌نشاند. این یافته با نتیجه طیب‌نیا و کاردوانی (۱۴۰۲) که مردان را بیشتر متمرکز بر موانع اقتصادی و زنان را بیشتر متمرکز بر گفتمان‌های برابری‌خواهانه یافتند، هم‌راستاست، و آن را با شاخصی کمّی نیز می‌سنجد.

الگوی سوم: تفاوت در شکل تعلیق ازدواج؛ سخت‌گیری در انتخاب در برابر پرهیز از تعهد. در مقوله نهم، زیرمقوله آرمانگرایی در انتخاب همسر به سمت دختران متمایل است (شاخص ۱/۳۷؛ ۲۰ کد مؤنث در برابر ۸ کد مذکر) و فرار از تعهد و مسئولیت‌پذیری رابطه به سمت پسران (شاخص ۰/۳۰؛ ۴ کد مؤنث در برابر ۸ کد مذکر). به بیان دیگر، تعویق ازدواج در دختران بیشتر با سخت‌گیری در معیارهای انتخاب، و در پسران بیشتر با پرهیز از بار تعهد همراه است؛ در این پیکره، اولی بیشتر صورتی فعال و دومی بیشتر صورتی اجتنابی دارد. این تفاوت نیز با منطق دو خودپنداره سازگار است: در خودپنداره رابطه‌محور، کیفیت رابطه معیار سنجش است و در خودپنداره شایستگی‌محور، کفایت خود در ایفای مسئولیت.

مقوله‌های هفتم (کلیشه‌های منفی نسبت به تجرد) و دهم (بدبینی و هراس از شکست رابطه) نیز دوجهته‌اند، اما شواهد آن‌ها پایه محدودتری دارند (هر کدام تنها دو زیرمقوله بررسی‌شده) و در تحلیل‌های حساسیت ناپایدارتر؛ ازاین‌رو الگوی تفسیری مستقلی برای آن‌ها پیشنهاد نمی‌شود.

اعتبار بیرونی یافته‌ها را می‌توان با شواهد حاصل از روشی کاملاً متفاوت سنجید. عبدلی و همکاران (۱۴۰۴) با پیمایشی ملی بر ۶۱۸۴ جوان و با تحلیل رگرسیون تفکیک‌شده بر حسب جنس، نشان دادند که در زنان، متغیرهای اقتصادی ازجمله هزینه سرانه خانوار و شاخص نااطمینانی نسبت به آینده، رابطه معناداری با نگرش به تجرد ندارند و آنچه معنادار است مصرف رسانه‌های اجتماعی، انسجام خانوادگی و نگرش به روابط پیش از ازدواج است؛ حال آنکه در مردان، عوامل اقتصادی-اجتماعی نقش تعیین‌کننده دارند. این همگرایی درخور توجه است: پژوهش حاضر با روش کیفی و بر پایه تحلیل اسنادی، و پژوهش عبدلی و همکاران (۱۴۰۴) با روش کمّی و بر پایه پیمایش ملی، به نتیجه‌ای هم‌سو رسیده‌اند؛ یعنی الگوی تجردگرایی زنان عمدتاً باوری و فرهنگی و الگوی تجردگرایی مردان عمدتاً اقتصادی و ساختاری است. این هم‌سویی شاهدی تقویت‌کننده برای تفسیر حاضر فراهم می‌کند، هرچند دو پژوهش جامعه و واحد تحلیل متفاوتی دارند. افزون بر این، یافته حاضر تفسیری دقیق‌تر برای همان نتیجه پیشنهاد می‌کند: پیمایش عبدلی و همکاران (۱۴۰۴) نشان می‌دهد کدام دسته متغیرها در هر جنس معنادارند، اما نشان نمی‌دهد این تفاوت در کدام لایه از محتوای شناختی بروز می‌یابد؛ یافته دوقطبی‌سازی درون‌مقوله‌ای به روشن‌شدن این لایه کمک می‌کند: تفاوت نه در انتخاب مقوله‌های متفاوت، بلکه در معنابخشی متفاوت به مقوله‌های مشترک است.

یافته‌های این پژوهش لایه‌ای تفسیری به مشاهدات جمعیت‌شناختی موجود می‌افزاید. مطالعات روندپژوهانه نشان داده‌اند که نسبت تجرد مردان و زنان در گروه‌های سنی مختلف، مسیر یکنواختی نداشته و در برخی گروه‌ها الگوی همگرایی و سپس واگرایی دیده می‌شود (رحیمی و همکاران، ۱۳۹۴؛ تنها و صادقی، ۱۳۹۹). این مشاهدات، شکاف را در سطح پیامد ثبت می‌کنند اما درباره اینکه از چه مسیری پدید می‌آید، ساکت‌اند. یافته دوقطبی‌سازی درون‌مقوله‌ای این احتمال را مطرح می‌کند که اگر مسیر ورود دو جنس به تجردگرایی متفاوت باشد، تحولی کلان که یکی از این دو مسیر را تشدید کند ممکن است شکاف جمعیتی را جابه‌جا کند بی‌آنکه مسیر دیگر تغییری کرده باشد. برای نمونه، دوره‌ای از رکود اقتصادی که توان مالی مردان جوان را کاهش دهد، می‌تواند تجرد مردان را بیش از زنان افزایش دهد، و گسترش فرصت‌های آموزشی و شغلی زنان می‌تواند تجرد زنان را بیش از مردان افزایش دهد.

دلالت روش‌شناختی این یافته‌ها فراتر از موضوع تجرد است. پژوهش‌های کیفی که تحلیل جنسیتی را در سطح مقوله‌های کلان متوقف می‌کنند، در معرض خطای نظام‌مندی قرار دارند: مقوله‌ای که در سطح تجمیع متعادل می‌نماید، ممکن است دو مسیر جنسیتی متضاد را در خود پنهان کرده باشد. در داده حاضر، اگر تحلیل در سطح مقوله متوقف می‌شد، مقوله ششم مقوله‌ای جنسیت‌خنثی گزارش می‌شد، حال آنکه این مقوله هم قوی‌ترین زیرمقوله دخترانه در میان زیرمقوله‌های دارای هر دو جنس و هم یکی از پسرانه‌ترین زیرمقوله‌ها را در خود دارد. این ملاحظه از منطق پارادوکس سیمپسون در حوزه تحلیل کیفی الهام می‌گیرد و نشان می‌دهد مسئله تجمیع مختص داده‌های کمّی نیست. در پژوهش‌های کمّی، تحلیل لایه‌بندی‌شده رویه‌ای متعارف است؛ اما در پژوهش‌های کیفی، که واحد تحلیل مقوله کیفی است نه متغیر کمّی، این ملاحظه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. شاخص واگرایی نسبی دوسطحی این پژوهش کوششی در همین جهت است و باید آن را رویه‌ای پیشنهادی و مقدماتی تلقی کرد. ازاین‌رو پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های کیفی دارای دو یا چند زیرگروه، تحلیل مقایسه‌ای به کوچک‌ترین واحد معنایی موجود برده شود و در گزارش، دامنه درونی هر مقوله در کنار شاخص کلی آن، و پایه کدی هر واحد، ارائه گردد.

آنچه در پی می‌آید فرضیه‌هایی برای آزمون میدانی است؛ فرضیه نخست آن است که اگر مسیرهای دو جنس به تجردگرایی متفاوت باشد، مداخله‌هایی که تنها یک مسیر را هدف می‌گیرند ممکن است برای گروه دیگر اثر کمتری داشته باشند. بر این پایه، برای دختران مداخله‌ای که به دوراهی ادراک‌شده میان رشد فردی و ازدواج بپردازد (برای نمونه تسهیل هم‌زمانی تحصیل و تأهل یا بازطراحی مسیرهای شغلی سازگار با زندگی خانوادگی) و برای پسران مداخله‌ای که مانع مالی ادراک‌شده را هدف بگیرد (مانند مسکن و اشتغال پایدار). فرضیه دوم آن است که ارزیابی معنای شخصی استقلال نزد مراجع، پیش از

مشاوره درباره تصمیم ازدواج، می‌تواند مفید باشد، زیرا یافته‌ها نشان می‌دهد مفهومی واحد ممکن است نزد دو جنس معنایی متفاوت داشته باشد. فرضیه سوم آن است که پیام رسانه‌ای واحد برای هر دو جنس ممکن است اثر یکسانی نداشته باشد.

در جمع‌بندی، سه نتیجه از این پژوهش به‌دست می‌آید. نخست، در پیکره اسنادی بررسی‌شده، واگرایی جنسیتی در مقوله‌های شناختی تجردگرایی جوانان مشاهده می‌شود اما نه در سطحی که تحلیل‌های متعارف جست‌وجو می‌کنند؛ در سطح مقوله تنها یک واحد اختصاصی دختران است، حال آنکه در سطح زیرمقوله شش مقوله از هشت مقوله دارای جنبه جنسیتی دوجهته‌اند. دوم، این الگو را می‌توان با تمایز خودپنداره رابطه‌محور و شایستگی‌محور تفسیر کرد؛ دو جنس به مقوله‌های یکسانی می‌رسند اما از دو مسیر معنایی متفاوت. سوم، این یافته یک هشدار روش‌شناختی عمومی دربر دارد: توقف تحلیل جنسیتی در سطح تجمیع می‌تواند نه‌تنها ناقص بلکه گمراه‌کننده باشد.

در تفسیر یافته‌ها چند محدودیت لحاظ شده است. نخست، خط پایه جنسیتی برابر ۱/۷۶۳ ترکیب منابع تحلیل‌شده را بازمی‌تاباند، نه ترکیب جمعیت جوان ایران را؛ ازاین‌رو شاخص واگرایی صرفاً برای مقایسه درونی میان واحدهای تحلیل معتبر است. دوم، برچسب جنسیتی کدها از تصریح منابع اصلی استخراج شده و جنس نمونه مطالعه را نشان می‌دهد، نه جنس تک‌تک پاسخگویان؛ همچنین کدها واحدهای شمارش‌اند و کدهای یک منبع می‌توانند همبسته باشند، امری که در بوت‌استرپ خوشه‌ای بر پایه منبع لحاظ شده است. سوم، آستانه‌های طبقه‌بندی قراردادی‌اند و تحلیل حساسیت نشان داد شمار مقوله‌های دوجهته به آن‌ها وابسته است، هرچند الگوی سه مقوله پایدار می‌ماند. چهارم، ادبیات موجود درباره تجرد در ایران به‌طور نامتوازن بر زنان متمرکز بوده است.

بر پایه این محدودیت‌ها، سه پیشنهاد ارائه می‌شود: آزمون یافته دوقطبی‌سازی درون‌مقوله‌ای با داده میدانی و در طرحی که از آغاز برای مقایسه جنسیتی طراحی شده باشد، با نمونه‌های متوازن از هر دو جنس؛ بازآزمایی الگوی دوقطبی‌سازی در سایر حوزه‌های مطالعات جنسیت و خانواده؛ و انجام مطالعات کیفی متمرکز بر مردان مجرد، تا نامتوازنی کنونی پیکره پژوهشی این حوزه جبران شود.

تعارض منافع

نویسنده هیچ‌گونه تعارض منافعی در انجام و نگارش این پژوهش ندارد.

سپاس‌گزاری

نویسنده از ده کارشناس خبره‌ای که در فرایند سنجش روایی محتوایی ساختار مقوله‌ای مشارکت کردند، از استاد راهنما و استاد مشاور که در اعتبارسنجی کدگذاری همکاری کردند، و از داوران محترم نشریه سپاسگزاری می‌کند. این پژوهش از حمایت مالی هیچ نهاد یا سازمانی برخوردار نبوده است.

منابع

باقری، شهلا؛ مداحی، جواد؛ لطفی خاچکی، طاهره (۱۳۹۸). برساخت معنایی تأخیر سن ازدواج براساس نظریه زمینه‌ای (مطالعه موردی دانشجویان دختر شهر مشهد). *نشریه زن در توسعه و سیاست*، ۱۷(۱): ۶۹-۴۳.
https://doi.org/10.22059/jwdp.2019.262156.1007456

تنها، فاطمه و صادقی، رسول (۱۳۹۹). بررسی تحولات زمان‌بندی ازدواج در ایران در سه دهه اخیر (۱۳۹۵-۱۳۶۵). *مجله بررسی‌های آمار رسمی ایران*، ۳۱.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.25385798.1399.31.2.7.3

حسینی، سید حسن و ایزدی، زینب (۱۳۹۵). پدیدارشناسی تجربه زیسته زنان مجرد: زنان مجرد بالای ۳۵ سال شهر تهران. *نشریه مطالعات اجتماعی-روان‌شناختی زنان*، ۱۴(۱): ۷۲-۴۱.
https://doi.org/10.22051/jwsps.2016.2332

رحیمی، علی؛ کاظمی‌پور، شهلا؛ رازقی‌نصرآباد، حجیه‌بی‌بی (۱۳۹۴). تحلیل گذار تجرد زنان و مردان در ایران طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۹۰. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۹(۳): ۱۰-۸۰.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20083653.1394.9.3.4.1

رشوند سرخکوله، مرجان (۱۴۰۴). تجربه معاشرت با جنس مخالف و تمایل به ازدواج: مطالعه پسران مجرد شهر تهران. *فصلنامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۲۰(۴۰): ۴۵-۲۵.
https://doi.org/10.22034/jpai.2025.2063475.1415

رشوند سرخکوله، مرجان و وجدانی، فاطمه (۱۳۹۹). مطالعه رابطه فردگرایی و برابری جنسیتی با ارزش ازدواج (مورد مطالعه: دختران ازدواج‌نکرده ۲۰ تا ۳۴ ساله شهر تهران). *علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۷(۲): ۱۶-۱۲۵.
https://doi.org/10.22067/social.2021.69223.1017

رمضانی، سیده گل‌افروز و قلتاش، عباس (۱۳۹۵). تجربه زیسته دانشجویان دکتری دانشگاه کردستان در بازماندگی از ازدواج. *مجله آموزش عالی ایران*، ۸(۴): ۱۰۳-۱۲۸.
http://ihej.ir/article-1-952-fa.html

صادقی فسایی، سهیلا و عرفان‌منش، ایمان (۱۳۹۴). مبانی روش‌شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی؛ مورد مطالعه: تأثیرات مدرن‌شدن بر خانواده ایرانی. *فصلنامه علمی پژوهشی حکمرانی فرهنگ*، ۸(۲۹): ۹۱-۶۱.
https://www.jsfc.ir/article_15066.html

طالب‌پور، اکبر و بیرانوند، معصومه (۱۴۰۱). بررسی تجربه زیسته تجرد قطعی از منظر دختران مجرد. *نشریه زن و جامعه*، ۱۳(۳): ۱۱۴-۹۵.
https://doi.org/10.30495/jzvj.2022.30184.3807

طیب‌نیا، محمدصادق و کاردوانی، راحله (۱۴۰۲). تحلیل جنسیتی مسئله ازدواج در دانشجویان مجرد دانشگاه‌های اصفهان. *روان‌شناسی خانواده*، ۱۰(۲): ۱۳۷-۱۲۰.
https://doi.org/10.22034/ijfp.2024.2009307.1254

عبدلی، زهرا؛ صادقی، رسول؛ حدادمقدم، ملیحه (۱۴۰۴). تجردگرایی و عوامل تعیین‌کننده آن در میان جوانان ایرانی ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران .
https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/da270ffefa061a7733e7d277256612f2

علوی، سیداسماعیل؛ ابوترابی، علی؛ رفیعی هنر، حمید (۱۴۰۵). مدل فرآیندی تجردگرایی جوانان براساس تحلیل اسناد و نقد خاستگاه‌های فکری آن، پایان‌نامه دکتری. موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/8393b6f5c302e5b6e3b1dd43a06a24e6

غیاثوند، احمد و حاجیلو، زینب (۱۳۹۹). تجردزیستی جوانان: پانتومیم دختران مجرد در

ایستار ازدواج. *فصلنامه علوم اجتماعی*، ۲۷(۸۸): ۲۱۵-۱۷۵.
https://doi.org/10.22054/qjss.2020.47035.2157

فالح مین‌باشی، فاطمه؛ کاظمی، عباس؛ ترکمان، فرح (۱۴۰۲). از تنهازیستی تا تنها ماندن؛ مقایسه دو گروه از زنان مجرد تنها در تهران. *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۱۹(۳): ۱۱۷-۸۷. https://doi.org/10.22034/jcsc.2021.538405.2455

قادرزاده، امید؛ غلامی، فاطمه؛ غلامی، الهه (۱۳۹۶). بازسازی معنایی تجربه زیسته دختران از تجرد. *زن در توسعه و سیاست*، ۱۵(۳): ۴۲۶-۴۰۳.
https://doi.org/10.22059/jwdp.2017.223685.1007116

کاوه‌فیروز، زینب؛ صفری‌شالی، رضا؛ خادم‌حسینی، زهرا (۱۴۰۴). مطالعه نگرش دانشجویان به زندگی مجردی، یک مقایسه جنسیتی. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۱۴(۲): ۳۰۴-۲۸۳.
https://doi.org/10.22059/jisr.2025.388792.1578

کلاته ساداتی، احمد؛ صادقیه، مائده؛ جعفری‌نعیمی، نرجس؛ ادقیان‌مقدم، فاطمه (۱۴۰۲). برهم‌کنش فرهنگ و تجرد، واکاوی ابعاد فردی و اجتماعی فرهنگی طولانی‌شدن دوران تجرد دختران در یزد. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۱۸(۳۶): ۹۱-۵۱. .
https://doi.org/10.22034/jpai.2024.2023561.1333

کیان‌پور، سعید؛ فرهنگ، امیرعلی؛ حاجیان، محسن (۱۴۰۲). عوامل مرتبط با گرایش جوانان به تجرد (مورد مطالعه: استان همدان). *نشریه پژوهش انحرافات و مسائل اجتماعی*، ۳(۱): ۱۶۸-۱۳۵. https://magiran.com/p2714543

مختاری، سمانه؛ یوسفی، زهرا؛ منشئی، غلامرضا (۱۴۰۰). شناسایی پدیده تأخیر در ازدواج دختران، نظریه زمینه‌ای. *خانواده‌درمانی کاربردی*، ۲(۲): ۶۶-۴۶.
https://magiran.com/p2294932

ناجی اصفهانی، زهرا و نیلی احمدآبادی، علیرضا (۱۳۹۴). مطالعه تاریخی تحول ازدواج در ایران (۱۳۹۰-۱۳۴۵). *فصلنامه جمعیت*، ۲۲(۹۳ و ۹۴): ۱۲۱-۱۰۷.
https://www.population-journal.ir/article_229921.html

Agresti, A. (2013). Categorical data analysis (3rd ed.). *Wiley*. https://mybiostats.wordpress.com/wpcontent/uploads/2015/03/3rd-ed-alan_agresti_categorical_data_analysis.pdf

Bickel, P.J., Hammel, E.A., O'Connell, J.W. (1975). Sex bias in graduate admissions: Data from Berkeley. *Science*, 187(4175): 398-404. https://doi.org/10.1126/science.187.4175.398

Blossfeld, H.P., Klijzing, E., Mills, M., Kurz, K. (Eds.). (2005). Globalization, uncertainty and youth in society. Routledge. https://www.amazon.com/dp/0415482070/ref=nosim?tag=routledgebook-20

Blyth, C.R. (1972). On Simpson's paradox and the sure-thing principle. *Journal of the American Statistical Association*, 67(338): 364-366. https://doi.org/10.1080/01621459.1972.10482387

Corbin, J.M., & Strauss, A.L. (2015). Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory (4th ed.). Sage. https://library.atu.edu.kz/files/50909.pdf

Creswell, J.W. (2013). Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches (3rd ed.). Sage. https://www.ceil-conicet.gov.ar/wp-content/uploads/2018/04/CRESWELLQualitative-Inquary-and-Research-Design-Creswell.pdf

Cross, S.E., & Madson, L. (1997). Models of the self: Self-construals and gender. *Psychological Bulletin*, 122(1): 5-37. https://doi.org/10.1037/0033-2909.122.1.5

Erikson, E.H. (1968). Identity: Youth and crisis. W. W. *Norton*. https://doi.org/10.1002/bs.3830140209

Field, C.A., & Welsh, A.H. (2007). Bootstrapping clustered data. *Journal of the Royal Statistical Society: Series B*, 69(3): 369-390. https://doi.org/10.1111/j.1467-9868.2007.00593.x

Goldscheider, F., Bernhardt, E., Lappegård, T. (2015). The gender revolution: A framework for understanding changing family and demographic behavior. *Population and Development Review*, 41(2): 207-239. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2015.00045.x

Haldane, J.B.S. (1956). The estimation and significance of the logarithm of a ratio of frequencies. *Annals of Human Genetics*, 20(4): 309-311. https://doi.org/10.1111/j.1469-1809.1955.tb01285.x

Larsen, R.J., & Buss, D.M. (2008). Personality psychology: Domains of knowledge about human nature (3rd ed.). McGraw-Hill. https://www.amazon.com/dp/0073531901?lv=shuf&channelId=500&plpRedirect=mhFallback

Lesthaeghe, R. (2010). The unfolding story of the second demographic transition. *Population and Development Review*, 36(2): 211-251. https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2010.00328.x

Mortelmans, D., Claessens, E., Thielemans, G. (2023). Defining and measuring singlehood in family studies. *Journal of Family Theory & Review*, 15(3): 485-505. https://doi.org/10.1111/jftr.12520

Oppenheimer, V.K. (1988). A theory of marriage timing. *American Journal of Sociology*, 94(3): 563-591. http://dx.doi.org/10.1086/229030

Park, H. (2021). Introduction to the special collection on family changes and inequality in East Asia. *Demographic Research*, 44(40): 979-992. https://doi.org/10.4054/DemRes.2021.44.40

Polit, D.F., & Beck, C.T. (2006). The content validity index: Are you sure you know what's being reported? Critique and recommendations. *Research in Nursing & Health*, 29(5): 489-497. https://doi.org/10.1002/nur.20147

Raymo, J.M., Park, H., Xie, Y., Yeung, W.J.J. (2015). Marriage and family in East Asia: Continuity and change. *Annual Review of Sociology*, 41: 471-492. https://doi.org/10.1146/annurev-soc-073014-112428

Rothman, K.J., Greenland, S., Lash, T.L. (2008). Modern epidemiology (3rd ed.). *Lippincott Williams & Wilkins*. https://www.amazon.com/dp/B008GE9N78?lv=shuf&channelId=500&plpRedirect=mhFallback

Sandelowski, M., Voils, C.I., Knafl, G. (2009). On quantitizing. Journal of Mixed Methods Research, 3(3), 208-222. https://doi.org/10.1177/1558689809334210

Scott, J. (1990). A matter of record: Documentary sources in social research. Polity Press. https://www.amazon.com/dp/0745600700?lv=shuf&channelId=500&plpRedirect=mhFallback

Simpson, E.H. (1951). The interpretation of interaction in contingency tables. *Journal of the Royal Statistical Society, Series B*, 13(2): 238-241. https://www.jstor.org/stable/2984065

Iranian Population Studies Journal is published by National Institute for Population Research (NIPR). This journal consider various demographic subjects such as marriage, family and childbearing; internal migration and urbanization; international migration and refugees; population and health; population ageing and intergenerational relations, demographic methods and population modeling; population economics and human capital; population, environment and sustainable development.

Licence Holder: National Institute for Population Research (NIPR) https://nipr.ac.ir
Publisher: NIPR & Yekta Science and Technology Publications (Sitone) https://nipr.ac.ir - info@scitone.ir
Director-in-Charge: Rasoul Sadeghi (University of Tehran / Director of NIPR, Tehran, Iran) rassadeghi@ut.ac.ir
Editor-in-Chief: Hatam Hosseini (Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran) h-hosseini@basu.ac.ir
Associate Editor-in-Chief: Milad Bagi (Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran) m.bagi@basu.ac.ir
Manager: Ali Rahimi (NIPR, Tehran, Iran) ali.rahimi@nipr.ac.ir
English Editors: Arezoo Bagheri (NIPR, Tehran, Iran) arezoo.bagheri@nipr.ac.ir / Elmirasadat Alihosseini (Postdoctoral Researcher in Demography, University of Tehran) elmirasadat.alihosseini@gmail.com
Farsi Editing and Page Layout: Yekta Science and Technology Publications (Sitone) info@scitone.ir

Editorial Board: Abbas Askari-Nodoushan (Yazd University); **Yaghoob Foroutan** (University of Mazandaran); **Mahmoud Ghazi Tabatabaie** (University of Tehran); **Shafieh Ghodrati (**Hakim Sabzevari University); **Hatam Hosseini** (Bu-Ali Sina University); **Zeinab Kavehforouz** (Kharazmi University); **Farideh Khalajabadi Farahani** (University of Shahid Beheshti); **Hossein Mahmoudian** (University of Tehran); **Mohammad Mirzaie** (University of Tehran); **Fatemeh Modiri** (NIPR); **Babak Moeini** (Hamadan University of Medical Sciences); **Abolghasem Pourreza** (Tehran University of Medical Sciences); **Hajiieh Bibi Razeghi-Nasrabad** (University of Tehran); **Mahsa Saadati** (NIPR); **Rasoul Sadeghi** (University of Tehran); **Hassan Saraie** (University of Allameh Tabatabaie); **Seyed Mohammad Seyedmirzaie** (University of Shahid Beheshti); **Fatemeh Torabi** (University of Tehran);

International Editorial Board: Amir Erfani (Nipissing University, Canada)

Address: NIPR, No. 5, 2nd Alley, Pakistan St, Shahid Beheshti St, Tehran, Iran.
Tel: +(98)(21)88749967 **Fax**: +(98)(21)88502575
Web Site: http://jips.nipr.ac.ir **Email:** ipsjournal@nipr.ac.ir